تفسیر احمد

Ketabton.com

جزء - (22 - 23 - 24)

امین الدین «سعیدي - سعید افغاني»

(2024 م) - (1402 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست مضامین سورۀ های
جزء بیست و دوم (22)، بیست و سوم (23) و بیست و چهارم (24)
تفسیر احمد

شامل سورۀ های

سورۀ سبأ، سورۀ فاطر، سورۀ یس، سورۀ الصافات، سورۀ ص، سورۀ الزُّمَرِ، سورۀ غافر، سورۀ فصلت.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	سبأ	وجه تسمیه	
1		ارتباط سورۀ سبأ با سورۀ أحزاب	
2		تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره	
3		محتوای سوره	
4		در آیات (1 الی 9) درمورد موضوعاتی از جمله در باره قدرت و علم الله متعال، انکار روز قیامت و سزای انکار کنندگان، اثبات دوباره زنده شدن بعد از مرک، به بحث گرفته میشود .	
5		ایمان و عمل صالح	
6		سعادت	
7		ایمان	
8		عمل صالح	
9		رابطۀ ایمان و عمل صالح	
10		در آیات (10 الی 14) از نمونه هایی از توبه کاران مانند: داوود وسلیمان ع ونعمت های که الله از جمله : پیامبری، پادشاهی ، لشکر و سپاه، کتاب زبور و صدای نیکو داشت و کوهها و پرندگان ومرغان هم در باد و تسبیح الله سبحان وتعالی با او همنوا و هم آواز بودند، بحث بعمل می آورد .	
11		رسالت و دعوت داؤود علیه السلام	
12		مزامیر آل داؤود	
13		وفات حضرت داؤود علیه السلام	
14		مزایا و امتیازات داؤود علیه السلام	
15		سلسله نسب سلیمان علیه السلام	
16		چرا سلیمان علیه السلام از جنیان میخواست برای او مجسمه بسازند؟	
17		حقیقت شکر	
18		آگاهی جنیان از کار بنائی و صنعت	
19		داستان مرگ حضرت سلیمان علیه السلام	
20		بازسازی بیت المَقْدَس توسط سلیمان علیه السلام	
21		آیا اجنه علم غیب دارند؟	

(c) ketabton.com: The Digital Library

22		در آیات (15 الی 21) در باره قصه وداستان سبأ و سیل ویرانگر (سیل العرم)؛ بحث بعمل می آورد .	
23		سیل مآرب یا سیل عرم !	
24		کفران، خصلت ناپسند انسان	
25		در آیات (22 الی 30)ازحال و اوضاع کافران سرمست نعمت و فریفته به مال دنیا و تکذیب کنندگان پیامبران،بحث بعمل آمده.	
26		اسلام دین همۀ انسان‌ها است	
27		پذیرش اسلام بر همۀ انسان ها واجب است	
28		در آیات (31 الی 33) یکبار دیگر از انکار مشرکان نسبت به قرآن و سایر کتابهای آسمانی و گفتگو ومجادله میان مستضعفان و مستکبران بحث بعمل آورده است .	
29		در آیات متبرکه (34 الی 39) در باره مغرور شدن مشرکین به مال و تکذیب پیامبر ص از جانب آنها را یادآور شده و به منظور تسلی خاطر پیامبرص و ترساندن و برحذر داشتن مشرکین، سورۀ شریف را با ذکر سرنوشت گذشتگان، خاتمه داده است.	
30		راه های افزایش رزق و روزی	
31		استغفار و توبه	
32		خوف و ترس از الله متعال	
33		تَوَکُل	
34		رفتن به حج وعمره	
35		اِنفاق	
36		صِله رحمی	
37		اذکار و دعا وارده برای نجات از فقر و تنگدستی	
38		اِنفاق چیست؟	
39		درآیات (40 الی 54) درباره نکوهش و عذاب کافران در برابر خدایان دروغین شان درقیامت، دعوت آنان به‌اندیشیدن درمورد حق پیش ازفرارسیدن عذاب، ایمان آوردن هنگام مشاهده ی عذاب آخرت، به بحث گرفته شده است .	
	فاطر	وجه تسمیه	
1		محتوای سوره	
2		تعداد آیات، کلمات و حروف	
3		ارتباط این سوره به سورۀ قبلی	
4		سایر خصوصیات این سوره	
5		مفهوم ایمان داشتن به فرشتگان	
6		مادۀ آفرینش فرشتگان	
7		صفات فرشتگان	
8		الف: جُثه و توانایی	
9		ب: شکل و قیافه	
10		ج: نیازها	
11		د: درك و شعور	

(c) ketabton.com: The Digital Library

12	هـ: قدرت هنر نمایی		
13	و: سر انجام، مرگ		
14	ز: عبادت و پرستش		
15	- مسئولیت فرشتگان		
16	- حق فرشتگان بر انسان ها		
17	ثمرهٔ ایمان به فرشتگان		
18	در آیات (1 الی 4) در مورد قدرت و بی همتایی پروردگار و یادآوری برخی از نعمت هایش، بحث بعمل آمده است.		
19	وعد و وعید		
20	تفاوت وعد با وعید		
21	در آیات (5 الی 8) به اصل سوم؛ یعنی، زنده شدن و حساب و کتاب ومکافات ومجازات اشاره بعمل می آورد .		
22	هدایت و ضلالت		
23	در آیات (9 الی 14) درمورد و حدانیت پروردگار با عظمت در جهت اثبات زنده گردانیدن دوباره، بحث بعمل آمده است.		
24	خِلقت انسان از خاک یا نطفه		
25	در آیات (15 الی 26) در باره بندگی الله متعال، مسؤولیت شخصی ، مثال مؤمن و کافر، وارسال رسل، مورد بحث قرار میگیرد.		
26	هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری رابرعهده نمیگیرد		
27	مفهوم ذنوب وگناه چیست		
28	اصول گناهان		
29	1 گناهان مَلَکی یا رَبوبی		
30	2 گناهان شیطانی		
31	3 گناهان سبعی [درندگی]		
32	4 گناهان بهیمی [حیوانی]		
33	گناهان صغیره و کبیره		
34	زیارت قبور		
35	در آیات (27 الی 35) در مورد اینکه: آنان که داناترانند، با پرواتراند و دانشهای طبیعی، دلیل قدرت آفریدگار است. قرآن، مؤمنان راستین و پاداش آنان، رامورد بحث قرار گرفته است.		
36	لباس جنتیان		
37	پوشیدن لباس ابریشم برای مردان		
38	حکم پوشیدن لباسی که آمیخته با ابریشم باشد		
39	در آیات (36 الی 41) به ذکر مجازات کافران و ناباوران، احوالشان در دوزخ، ومناظره با مشرکان، مورد بحث قرار گرفته است.		
40	در آیات (42 الی 44) الله نخواست مردم را به محض نافرمانی از پای در آورد، بلکه مهلتشان داد و سپس مجازات شانرا به روز قیامت واگذاشت.		
	وجه تسمیه	یس	
1	ارتباط و مناسبت این سوره با سوره‌ی فاطر		

(c) ketabton.com: The Digital Library

2		فضيلت سورۀ يس (ياسين)	
3		تعداد آيات، كلمات و حروف سورۀ يس	
4		محتواى سورۀ «يس»	
5		خواندن سورۀ «يس» بر مرده (متوفى)	
6		در ايات (1 الي 12) موضوعاتي در باره قرآن كريم، پيامبر و رسالتش، مورد بحث قرار ميگيرد.	
7		در آيات (13 الى 27) قصه و داستان أصحاب قريه به بيان گرفته شده است .	
8		داستان حبيب نجار	
9		در آيات (28 الي 32) دنباله‌ي قصه‌ي اصحاب قريه، مجازات تكذيب كنندگان پيامبران مورد بحث قرار ميگيرد.	
10		در آيات (33 الي 44) برخي از آثار قدرت الهي توضيحات مى يابد.	
11		در آيات (45 الي 54) بحث در مورد برخي از خصوصيات كافران بعمل مي آيد:	
12		دميدن در صور	
13		زمان دميدن در صور	
14		چند بار در صور دميده مى شود؟	
15		درآيات (55 الى 68) سر نوشت و وضع نيكوكاران و پرهيزگار به بيان گرفته ميشود .	
16		در ايات (69 الي 76) موضوعاتى از نشانه هاي قدرت پروردگار يكتا و بيان ويژگي هاي پيامبر ص مورد بحث قرار ميگيرد.	
17		درآيات (77 الى 83)، شبهه ى انكار كنندگان را در مورد رستاخيز ، دلايل اثبات زنده شدن دوباره را به بيان ميگيرد .	
	الصافات	وجه تسميه	
1		نامگذارى سوره	
2		تعداد آيات، كلمات و حروف سوره	
3		ارتباطات سورۀ صافات با سورۀ قبلى	
4		ساير خصوصيات خاصۀ اين سورۀ	
5		محتواى سورۀ صافات	
6		در ايات (1 الي 21) در باره موضوعاتي: صافات خداي جهانيان يكي بيش نيست، آراستن آسمان به زيور ستاركان، اثبات روز قيامت مورد بحث قرار گرفته است .	
7		در آيات (22 الي 61) بحث در باره اينكه مشركان در روز قيامت مورد سؤال وپرسش قرار ميگيرند، سزاي آنان و مكافات مؤمنان مخلص، توضيح و بيان گرديده است.	
8		چرا پيامبر بزرگوار اسلام را شاعر خطاب ميكردند؟	
9		آيات (62 الي 74) به داستان اشرار و عذاب و آتش تهيه شده براى آنان پرداخته، تا تفاوت بين دو گروه مشخص گردد. پس از آن قصۀ «نوح» عليه السلام و قصۀ «ابراهيم» عليه السلام و پند و اندرز مكنون در آن دو را براى اهل عبرت باز مي	

(c) ketabton.com: The Digital Library

	نمايد.		
10	در آيات (75 الي 82) به داستان و قصهٔ «نوح عليه السلام» پرداخته ميشود.		
11	در آيات (83 الي 113) داستان حضرت ابراهيم عليه السلام و شكستاندن بتها و بحث ذبح حضرت اسماعيل عليه السلام مورد بيان قرار ميگيرد.		
12	قلب سليم		
13	توريه چيست؟		
14	حيله و فريب يا كيد در اسلام		
15	محاكمه حضرت ابراهيم(ع)		
16	ابراهيم(ع) به آتش انداخته مى شود		
17	مناظرهٔ حضرت ابراهيم(ع) و نمرود		
18	داستان مهاجرت ابراهيم عليه السلام به مصر		
19	حضرت اسماعيل عليه السلام		
20	سلسله نسب حضرت ابراهيم عليه السلام		
21	كنيهٔ ابراهيم عليه السلام		
22	تولد حضرت ابراهيم عليه السلام		
23	موضوع دروغ هاى سه گانه		
24	نسب حضرت اسحاق عليه السلام		
25	رسالت حضرت إسحاق عليه السلام		
26	در آيات (114 الي 148) داستان و قصه هاى بعضى از پيامبران از جمله داستان حضرت موسى و هارون، الياس و يونس و لوط مطرح ميابد		
27	آيا حضرت الياس عليه السلام زنده هست؟		
28	لوط عليه السلام		
29	همسر لوط عليه السلام		
30	يونس عليه السلام		
31	سلسله نسب حضرت يونس عليه السلام		
32	دعوت حضرت يونس عليه السلام		
33	سرنوشت يونس در درون شكم ماهي		
34	در (آيات 149 الي 170) دربارهٔ تكذيب كنندگان كفار مكه و برچيده شدن عقايد مشركان، بحث بعمل آمده .		
35	در آيات (171 الي 181) به بحث در باره تأييد پيامبران و وعده ي پيروزي به آنان پرداخته ميشود.		
	وجه تسميه	ص	
1	تلفظ نام اين سوره		
2	نامگذارى سورهٔ		
3	تعداد آيات، كلمات و حروف سوره		
4	ارتباط سورهٔ «ص» با سورهٔ قبلى		
5	محتواى سورهٔ «ص»		
6	در آيات (1 الي 16) گفتگويي در مورد عقايد مشركان و اشاره اي به احوال ملل دروغ پرداز پيشين، پرداخته شده است.		

(c) ketabton.com: The Digital Library

7		در آيات (17 الي 26) مبحث داستان وقصه‌ي حضرت داوود عليه السلام به بيان گرفته ميشود.	
8		زندگی نامۀ داؤود عليه السلام	
9		عبادت حضرت داوود عليه السلام	
10		داستان طالوت	
11		آيات (27 الي 29) موضوعاتي در باره اثبات قيامت، مكافات و مجازات مورد بحث ميباشد.	
12		درآيات متبركه(30 الي40) درباره سليمان عليه السلام بحث بعمل آمده است.	
13		حضرت سليمان عليه السلام	
14		در آيات (41 الي 44) از قصه حضرت ايوب عليهم السلام ذكري بعمل مي آورد.	
15		داستان زندگی حضرت ايوب عليه السلام	
16		صابرين قبل از حساب و كتاب وارد جنت ميشوند	
17		نظريات فقها در100 تازيانۀ حضرت أيوب(ع)	
18		در آيات (45الي 54) در رابطه به حضرت ابراهيم عليه السلام وسلاله اش بحث بعمل آمده.	
19		زندگی حضرت اِسماعيل عليه السلام	
20		«الْيَسَعَ»	
21		ذالْكِفْلِ	
22		در آيات (55 الي 64) جدال و مجازات طغيانگران سياه بخت مورد بحث قرار ميگيرد.	
23		در آيات (65 الي 70) به برخي از دلايل صداقت و راستي پيامبر ص اشاراتي بعمل آورده شده است.	
24		در آيات (71 الي 85) نگاهي به خلقت آدم ، دشمني ابليس با نوع بشر و گمراه كردنشان اشاراتي بعمل آمده است.	
25		بغاوت اِبليس	
26		ماجرای داستان سجده به آدم	
27		آيا شيطان معلم ملائكه بود؟	
28		آيا روزی خواهد آمد كه شيطان توبه كند؟	
29		در آيات (86 الي 88) به داعي، دعوت، معجزه‌ي قرآن اشاره بعمل آمده است.	
	الزُّمَرِ	وجه تسميه	
1		تعداد آيات، كلمات و حروف سوره	
2		ارتباط اين سوره با سورۀ قبلی	
3		محتوای سوره	
4		درآيات (1الي4)موضوعاتي درمورد عظمت قرآن ، عبادت خالص و بدون ريا براي پروردگار به بحث قرار داده شده است.	
5		ايمان داشتن به كُتب آسمانی	
6		ايمان زبان	
7		ايمان قلب	

(c) ketabton.com: The Digital Library

8	ایمان به کتب آسمانی		
9	مصوٴن بودن قرآن از هرگونه تحریف و تبدیل		
10	تعریف قرآن کریم		
11	قرآن عظیم الشأن یگانه وسیلهٔ هدایت برای تمامی بشریت است		
12	ایمان به سنت رسول الله، ایمان به قرآن کریم است!		
13	انکار ازسنت، مایهٔ قهر الهی است!		
14	اُمت و پیروی از سنت رسول الله ص.!		
15	حدیث و قرآن همگام و همراه یکدیگر		
16	مفهوم دین چیست؟		
17	اصول و فروع دین		
18	عبادت چیست؟		
19	عبادت		
20	عبادت صحیح نمیشود مگر اینکه بر دو اصل مبتنی باشد		
21	فطری بودن عبادت		
22	تشویق به عبادت		
23	قاهر و قهّار		
24	در آيات متبركه (5 الي 7) به دلايل عظمت و كمال قدرت و بي نيازي، نشان يكتايي پروردگار با عظمت اشاره بعمل آمده است.		
25	خلقت از نفس واحد		
26	در آيات (8 الي 9) موضوعاتي؛ ناسازگاري كافران و بي باوران و پايداري اهل ايمان مورد بحث قرار گرفته .		
27	در آيات (10الي20) موضوعاتي؛ از قبيل اندرز دادن به مؤمنان، اشاره به شرک، پرهيزگاري و اخلاص، دوري از آلودگي و خبايث آنها، مورد بحث قرار گرفته .		
28	خسارت نفس چیست؟		
29	درکات دوزخ		
30	مبحث کوتاه در بارهٔ طاغوت		
31	ابواب دوزخ		
32	دگرگوني هاي اين دنيا، مايه ي عبرت خردمند است		
33	دین اسلام و آینده نگری		
34	در آيات (22 الي 26) موضوعي در باره اينكه: قرآن، دريچه ي دلها را به سوي نور و رحمت سوق ميدهد.		
35	درآيات (27 الي 31) برخي از ضرب المثل های قرآني مورد بحث قرار داده ميشود.		
36	درآيات (32 الي 37) موضوعات هشداربه تكذيب كنندگان، مژده به راستگويان مورد بحث قرار گرفته است.		
37	صدق و راستی دارای ابعادگوناگون است		
38	در آيات (38 الی 40) به دو دليل ، از نادرستی راه و رسم مشركان خبر می دهد: الف : مشركان، به وجود الله متعال اقرار می كنند. ب : بتها هرگز از عالم نيكی و بدی خبر ندارند.		

(c) ketabton.com: The Digital Library

39		در آيات (41 الي 48) موضوعات ظاهر قدرت كامل و دانش بي پايان پروردگار با عظمت مورد بحث قرار گرفته است.	
40		تعريف اصطلاح قرآن	
41		اما تعريف اصطلاحی قرآن	
42		ملاقات ارواح مردگان در عالم برزخ	
43		در ايات (49 الی 52) نوعی ديگر از پستی صفاتان را به بيان ميگيرد.	
44		در آيات (53 الی 59) كمال رحمت، فضل و احسان الله متعال را نسبت به بندگان مخلص توبه كار را به بيان ميگيرد.	
45		در آيات (60 الي 67) موضوعاتي در باره مشركان و بي باوران دروغ پرداز، پرهيزكاران، دلايل الوهيت و توحيد، مورد بحث قرار داده مي شود.	
46		نمونه های دروغ بستن به الله متعال	
47		در آيات (68 الی 75) به مقدمات روز قيامت؛ يعنی، دو شيپور مرگ و دوباره زنده شدن، محكمه همگانی ، دسته دسته راندن كافران به سوي دوزخ و گروه گروه راهنمايي كردن مؤمنان به جنت واستقبال فرشتگان ازآنان بادرود وسلام، را مورد بحث قرار ميدهد .	
48		روز رستاخيز و دميدن صور	
49		راندن كافران به دوزخ	
	غافر	وجه تسميه	
1		تعداد آيات، كلمات، و حروف سورۀ غافر	
2		معانی نام سوره	
3		ارتباط سورۀ غافر با سورۀ قبلی	
4		ساير خصوصيات اين سوره	
5		محتوای سوره	
6		فضيلت سورۀ غافر	
7		حفظ از دشمن	
8		در ايات متبركه (1 الي 6) مطالبي در باره: سرچشمه‌ي نزول قرآن، جدال بي باوران در برابر آيات آن، مورد بحث قرار گرفته است.	
9		توبه در پيری	
10		جدال أحسن وجدال مذموم	
11		نمونه‌هايی از جدال نيكو	
12		در آيات (7 الي 9) موضوعاتی: حَمَله ي عرش (بردارندگان عرش)، مؤمنان را ياد و ياورند. به بحث گرفته ميشود.	
13		عرش چيست؟	
14		تعداد حمل كنندگان عرش	
15		بزرگی عرش خداوند متعال چقدر است؟	
16		آيا كرسی همان عرش است؟	

(c) ketabton.com: The Digital Library

17	در آيات (10 الي 17) موضوع اعتراف كافران به گناهان خود و در مورد اينكه آنان سزاوار چشيدن سزاي اخروي آند بحث بعمل امده است .		
18	در آيات (18 الى 22) يكبار ديگر ظالمان و بي باورانرا به مجازات و عذابى كه گريبان گير پيشينيان بى باور شده بود، هشدار مى دهد.		
19	خيانت چشم		
20	در آيات (23 الى 37) قصه وداستان موسى ع كه فرعون، هامان و قارون، دروغگويش مى دانشتد ، دلدارى مى دهد.		
21	علت و ضرورت پيامبران به معجزات چه بود؟		
12	شرايط و زمان معجزه		
23	معجزات نەگانەی حضرت موسى(ع) در قرآن		
24	1(و) 2 معجزۀ عصاء و يدبيضاء		
25	اول: عصاى حضرت موسى(ع)		
26	دوهم: يدبيضاء		
27	استفاده از اين دو معجزه (عصاء و يد بيضاء)		
28	معجزات پنجگانەی حضرت موسى(ع)		
29	الف: طوفان		
30	ب: جَراد		
31	ج: قمّل		
32	د: ضفادع		
33	و: خون		
34	8 و 9 دو معجزەی ديگر حضرت موسى(ع)		
35	از تأريخ بنى اسرائيل بايد عبرت گرفت		
36	رؤياى فرعون		
37	گفتگوى موسى و هارون با فرعون		
38	فرعون و تمسخر كردن دعوت موسى(ع) و ادعاى ربوبيت و الوهيت		
39	مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسى(ع)		
40	پيشنهاد درباريان به فرعون در مورد موسى(ع)		
41	دعوت ساحران خبير توسط فرعون		
42	مقابله ساحران فرعون و موسى در روز زينت		
43	ظهور حق و بطلان سحر ساحران		
44	ايمان آوردن ساحران		
45	فرعون و تهديد به كشتن ساحران		
46	عكس العمل ساحران به تهديد فرعون		
47	داستان مؤمن آل فرعون		
48	شيوۀ كاري آل مؤمن فرعون		
49	شيوه همراهى و مدارا با مخاطبان		
50	تشويق و ترغيب		
51	درآيات(38الي46) ادامه ي اندرزهاي آن مرد مؤمن، به بيان گرفته شده		

(c) ketabton.com: The Digital Library

52		درآيات (47 الي 56) موضوعاتي مجادله سران و رهبران كفر و استكبار و پيروانشان در دوزخ، و پيروزي پيامبران بر دشمنان در دنيا و آخرت، به بحث گرفته شده است.	
53		پيامبران و نصرت الهي	
54		درآيات (57 الى 65) وهكذا آيات مابعدى آن ، وجود آفريدگار، قدرت و حكمت و روز قيامت را مورد تائيد قرار ميدهد .	
55		در آيات (66 الي 76) در مورد موضوعاتي: اينكه بندگي غير از الله روا وجايز نيست، همچنان در مورد سزاي باطل گرايان بحث بعمل آمده است.	
56		انتقام الهي	
57		الله تعالي صاحب انتقام است	
58		هدف الله تعالي از انتقام گرفتن چيست؟	
59		زمان انتقام	
60		اول: انتقام اخروي	
61		دوهم: انتقام دنيوي	
62		علل انتقام گرفتن خداوند اول: انكار و تكذيب آيات الهي	
63		سوم: ظلم	
64		چهارم: عصيان در مقابل احكام الهي:	
65		غل و زنجير	
66		حلقه ها بر گردن دوزخيان انداخته مي شود	
67		گداختن	
68		كش كردن به روي	
69		سياه كردن روي	
70		در آيات (77 الي 81) شكيبايي، پيروزي، نشان يكتايي آفريدگار، رامورد بحث قرار گرفته است.	
71		در آيات (82 الى 85) كه از جمله آيات پايانى سوره بحساب مى آيد از بخش دوم كه همانا تكذيت كنند گان مورد تهديد الله تعالى قرار گرفته است ، بحث بعمل مى آورد.	
72		توبه فرعون چرا قبول نشد؟	
73		انسان قبل و بعد از توبه	
	فصّلَتْ	وجه تسميه	
1		ارتباط سورۀ فصّلَتْ با سورۀ قبلى	
2		تعداد آيات، كلمات وتعداد حروف سورۀ فصّلَتْ	
3		فضيلت سوره فصّلَتْ	
4		اهداف و تعليمات اساسى سوره	
5		محتواى سورۀ فصّلَتْ	
6		اولين مخاطبين اين سوره	
7		درآيات (1 الي 12) موضوعاتي در باره قرآن عظيم الشأن، موقف مشركان، پيامبر ص كه از جمله بشر است، همچنان	

(c) ketabton.com: The Digital Library

	موضوعاتي وجود ذات باري تعالي و كمال قدرت و حكمت او مورد بحث قرار گرفته است.		
8	توبه دين خود باش و ما به دين خود ميباشيم		
9	خلقت آسمان ها و زمين		
10	درآيات (13 الي 18) هشدار به مشركان است تا به سرنوشت صاعقه ی عاد و ثمود گرفتار نشوند.		
11	استكبار، مايه‌ی هلاكت است		
12	علّت عذاب الهی، عملكرد خود انسانها است		
13	علت عقوبت و مجازات		
14	در آيات (19 الي 29) مجازات اخروي كفر پيشگان بد انديش و بدخواه، باز داشتن از گوش فرا دادن به قرآن، مورد بحث قرار گفته است.		
15	قيامت صحنه‌ی جدال و ستيزِ انسان با خود است		
16	اعتراض كفار به اجرای شهادت پوست بدن		
17	نمونه از تحقيق با مجرمين در روز رستاخيز		
18	حاكميت خداوند متعال بر اعضای جسم انسان		
19	معنای شهادت اعضاء		
20	شهادت يعنی چه؟		
21	دوست و همنشين بد، مايه‌ی زيان انسان ميگردد		
22	ايجاد مزاحمت در حين قرائت قرآن		
23	دشمن قرآن، دشمن الله است		
24	آيات متبركه (30 الي 36) در مورد اينكه وعده ي الله متعال به بندگان پايدار بوده است.		
25	در آيات(37 الی 39) يكبار ديگر ؛ دلايلی بر وجود قدرت و حكمت كارهای الله سبحان وتعالی به بحث گرفته ميشود.		
26	در آيات (40 الي 46) مبحثي در باره هشدار به بي باوران ملحد، پاک بودن قرآن از باطل و عربي بودن آن، به بحث ادامه داده است .		
27	سنّت الهی مهلت دادن است		
28	دنياگرايی		
29	چهره وسيمای واقعی دنيا در قرآن عظيم الشأن		
30	در آيات (52 الي 54) به بحث: تفكر و انديشيدن در نشانه هاي عظمت پروردگار با عظمت وجلب اهتمام انسان در درون خود، پرداخته ميشود .		
31	مكثی بر بعضی ازمنابع و مأخذها		

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسم الله الرحمن الرحيم

د « تفسير احمد » د ځانګړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کې تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کې له ساده او رواني ژبې کار واخستل شي. په دې تفسير کې د سورتونو تفسير په مستنده توګه يعنې قرآن د قرآن له مخې او د رسو الله صلى الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه ګټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنګ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسير کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توګه ګټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بې اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنګه د ټولو روايتونو سرچينې په علمي او اکدميکه توګه ښودل شوي دي.

په دې تفسير کې هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي ګڼل کيږي، په ځانګړې توګه په ښوونځيو او پوهنتونونو کې د زده کړيالانو لپاره.

د قران کريم د آيتونو او د هدايت کوونکو پيغامون په تشريح او تفسير کې فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه ايتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.
- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکې د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.
- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کې په يوه آيې کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنګه تر څنګ يې په مبارکه آيتونو کې راغلی پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسوولیت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کې مې تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بې ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.
- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه ښودل شوي دي او پاتې منابع او اخځليکونه په بشپړه امانتداری سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.
- د آيتونو په تفسير کې په ځانګړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکړه د اسراييليزمو او نور بې سندو او جعلي تشريحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنګه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- ژباړو او په ځانګړې بڼه د ایتونو د تفسیر په برخه کې ځینې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقینی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د ایتونو په حکمتونو نکتو ګټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د ببلابېل تفصیلونه هم راوړل شوي دی.
- د دې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توګه ذکر شوي دي.
- د دې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د ایتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه ایتونو د تورو شمېر له موثقو منابعو څخه په ګټه اخیستنې وپېژندل شي.
- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدي ـ سعید افغاني) له خوا پیل او په جزوي، جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدي تفسیر د هېواد له ببلا ببلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په ببلابېلو برخو باندې یې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکین یوه اله ګرځولې ده او په مرسته یې علم او یقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرګند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې ګڼې څرګندونې لري، لارښوونې او له بد بختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ یې د قرانکریم په ببلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي ښېګڼو نیکمرغیو او سوکالیو منشه ده. د قرانکریم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی.

یا الله ته زمونږ روح او روان د دې برکتي کتاب په شغلو او پلوشو رون او روښانه کړي.

امین یا رب العالمین

د احمد تفسیر لیکوونکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره سبأ

جزء – (22)

سورۀ سبأ در مکه نازل شده و دارای پنجاه وچهار آیه وشش رکوع هست.

وجه تسمیه:

این سوره به نام «سوره‌ی سبأ» موسوم است؛ چون قصه و داستان سبأ (در آیه: 15) در آن آمده است. «سبأ» لقب پادشاهان یمن بود. مردم یمن در ناز، نعمت، رفاه، شادی و آسایش بسر می بردند. منازل شان عبارت بود از باغ ها و بستان ها، اما چون راه کفر و ناسپاسی را پیش گرفتند، خداوند متعال آنها را به وسیلۀ سیل بنیان بر انداز، نابود کرد و آنها را مایه‌ی عبرت گیران قرار داد.

سورۀ سبأ یکی از پنج سوره ای است که با عبارت «الحمدلله» آغاز شده است.

این سوره ها عبارتند از فاتحه، انعام، کهف، سبأ، فاطر که همه آنها از جزو سوره های مکی هستند.

سبأ:

سبأ نام قومی بود که حضرت سلیمان به دیارشان لشکر فرستاد، و در اثر نافرمانی از دستور پیامبران سدّشان شکست و خانه هایشان ویران شد.

کلمۀ سبأ بطور کل دوبار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است. (قاموس قرآن، جلد3، صفحه 203).

قابل تذکر است که در سورۀ سبأ ذکر دو معجزه از دو پیامبر که پدر و پسر هستند بیان یافته است. یکی نرم شدن آهن به دست حضرت داؤود علیه السلام و دیگری تسخیر باد به دست حضرت سلیمان علیه السلام به إذن الهی.

ارتباط سورۀ سبأ با سورۀ أحزاب:

این سوره از چند جهت با سوره ی قبلی پیوند و مناسبت دارد:

1 - چون الله تعالی سورۀ احزاب را به بیان غرض در تکلیف پایان داد و اینکه خدای سبحان نیکوکاران را به نیکویی مکافات و بدکاران را به بدی عمل شان جزا خواهد داد، سورۀ سبأ را به سپاس و شکر برای او بر نعمت و کمال قدرتش آغاز نمود.

2 - طوریکه یادآور شدیم، آغاز این سوره در بیان صفات و قدرت مطلق آفریدگار است و پایان سوره ی احزاب به کیفر و عذاب منافقان و مشرکان اشاره می کند.

3 - آخرین جمله ی سوره ی احزاب میفرماید: «وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» و آیه ی دوم این سوره «وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ» است.

4 - در سوره ی احزاب، کافران و منکران با تمسخر از چگونگی قیامت میپرسیدند و در این سوره از انکار صریح آنان سخن می گوید.

تعداد آیات، کلمات وحروف این سوره:

سوره سبأ پس از سوره ی لقمان نازل شده ،تعداد آیات این سوره طوری که در فوق هم تذکر یافت به پنجاه وچهار آیه میرسد، این سوره دارای(6) شش رکوع بوده، و (896) هشت صد ونود وشش کلمه، و تعداد حروف آن به: 3596 میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات وحروف سوره سبأ مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این

(c) ketabton.com: The Digital Library

مبحث را درسوره طورتفسیر «احمد» مطالعه فرماید.)

محتوای سوره:

سورۀ سبأ از جملۀ سوره های نازل شده در مکه می باشد، که به موضوع عقیده‌ی اسلامی می پردازد و یگانگی خداوند متعال، نبوت، حشر و نشر را مورد بحث و بررسی قرار میدهد.

آغاز این سورۀ مبارکه با تمجید از خدای عزو جَلّ که عالم هستی را ابداع و امور و احوال و احکام عالم را استوار قرار داده و با حکمت خود هستی را تدبیر می‌کند، پس خالق و نوآور دانا هموست و یک ذره در آسمان و زمین از علم او نهان نیست، و این امر یکی از بزرگترین دلایل بر یگانگی پروردگار عالمیان است.

سوره قضیه‌ی بسیار مهمی را مورد بررسی قرار می دهد که عبارت است از انکار آخرت و زنده شدن بعد از مرگ از سوی مشرکان، لذا به پیامبر صلّی الله علیه و سلّم امر می شود که بر تحقق معاد بعد از نابودی اجساد، به خدای بزرگ قسم بخورد: «وَ قٰالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لاٰ تَأْتِینَا اَلسّٰاعَةُ قُلْ بَلیٰ وَ رَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ».

سوره داستان بعضی از پیامبران را از جمله «داؤود» و پسرش، «سلیمان» پیش کشیده است، و نیز نعمت های فراوانی را که به آنان ارزانی داشته بود، یادآور میشود، از قبیل تسخیر باد برای سلیمان، و تسخیر پرنده و کوه ها برای «داؤود» که همراه با او به ذکر و تسبیح می‌پرداختند.

سورۀ سبا بعضی از شبهات مشرکین را پیرامون رسالت خاتم پیامبران بررسی و آنها را با دلایل قاطع و برهان کوبنده رد و تکذیب کرده است، همان طور که بر وجود و یگانگی خدا دلایل و براهین کافی آورده است.

همچنان سورۀ سبأ با دعوت مشرکین به ایمان به خدای یگانه که تدبیر امور تمام خلایق را در دست دارد خاتمه یافته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ «سبأ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴿١﴾

ستایش و سپاس مخصوص خداست که هر آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک اوست و در عالم آخرت نیز شکر و سپاس مخصوص خداست (زیرا نعمت های دنیا و آخرت همه عطای اوست) و او حکیم وآگاه است.(۱)

تفسیر:

«وَ هُوَ اَلْحَكِيمُ اَلْخَبِيرُ»: و هماوست که در کارش حکیم و به خلقش آگاه است و در هیچ یک از اعمالش ایراد و اعتراضی بر او وارد نمی شود. او در گفتار و کردارش با حکمت و به امر و آفرینش خود آگاه است.

باید گفت که این آیۀ متبرکه مالکیّت مطلق و بی قید و شرط پروردگار با عظمت را بیان میکند. قابل یا دهانی است که:مالکیّت الهی، هم گسترده است، هم حکیمانه وهم آگاهانه.

«لَهُ ما فِي السَّماواتِ» و آیه بعد علم مطلق الهی را «يَعْلَمُ ما يَلِجُ فِي الْأَرْضِ»، تا در آیۀ سوم به منکران معاد (روز بازگشت - قیامت) بگوید: ما می توانیم قیامت را برای کیفر و پاداش بر قرار کنیم.

امام فخر رازی میفرماید: علمی که به عمل متّصل باشد حکمت است و به کسی که عواقب و اسرار امور را بداند، خبیر گویند. «تفسیر کبیر فخر رازی».

«وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ»: باید گفت که: هستند در دنیا اشخاص و افرادی که: غیر از الله تعالی مورد تقدیر وستایش قرار می گیرند ولی به یاد داشته باشند که در آخرت تمام تمجید و ستایش مخصوصاً الله تعالی با عظمت است و جز او هیچ کس آن را شایسته نیست؛ زیرا فقط الله تعالی است که به اهل دنیا و آخرت نعمت و فضل عطا می‌کند.

«لَهُ الْحَمْدُ فِي الآخِرَةِ»: اشاره به این است که بندگانش در برابر تفضّل و الطافی که در آخرت بدی شان خواهد فرمود، او را خواهند ستود (ملاحظه شود سوره های: یونس: 10، فاطر: 34، زمر: 74). (تفسیر نور ترجمۀ معانی قرآن، دکتر مصطفی خرمدل).

«الْحَكِيمُ»: کلمۀ حکیم دو معنی دارد: یکی اینکه: دارای حکمت،که نتیجه به هیچ مسئله ای امر نداده و شیء را خلق نمی کند، و مسئله ای را نهی نمیکند، مگر از روی حکمت، و دیگر آنکه به معنای حاکم است، که به هر امری که اراده کند حکم می دهد و کسی را یارای باز جویی و مواخذه او نیست.

و حکمت خداوند بر دو نوع است: حکمت شرعیه و حکمت کونیه. محل و مکان حکمت شرعیه، همان شرع است که عبارت از اموری هستند که پیامبران توسط وحی خداوند متعال دریافت داشته و ابلاغ نموده اند که در نهایت دقت و ظرافت آمده اند. و حکمت کونیه محلش کون (هستی) و یامخلوقات خداوند متعال می باشند. در نتیجه هر آن چیزی را که خداوند متعال خلق نموده است از روی نهایت دقت و مصلحت بوده است.

حکمت عبارت است از قرار دادن أشیاء در موضِع شایسته اش، که از روی دقت و ظرافت صورت می گیرد، و الله متعال متصف به کمال حکمت است، و دلیل متصف بودن خداوند

(c) ketabton.com: The Digital Library

متعال به حکمت، این قول او است: «وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (سورۀ تحریم 2). یعنی: و او دارای علم و دارای حکمت است.

به بیانی دیگر حکمت خداوند، بر دو نوع است:

نوع اول: حکمت در آفرینش؛ خداوند، آفریدگان را به حق آفریده و منظورش، از آفرینش مخلوقات حق بوده است؛ بدین ترتیب تمام آفریده ها را به بهترین نظم آفریده و ترتیبی کامل به آنها داده است و هر مخلوقی را بگونه ای که شایسته آن میباشد، آفریده و بلکه به هر جزئی از اجزای مخلوقات و به هر عضوی از اعضای حیوانات خلقت و شکل مناسب آن را داده است. بگونه ای که هیچ کمبود و نقصی، در آفرینش او مشاهده نمیشود.

چنانچه اگر همه مخلوقات از اول تا آخر جمع شوند و عقل های خود را بکار بندند تا آفرینشی همانند آفرینش خدا پیشنهاد کنند، نخواهند توانست؛ آنان، به هیچ عنوان توانایی چنین کاری را ندارند. چراکه اگر عقلا و فرزانگان، بتوانند بسیاری از حکمت های او را دریابند و به بخشی از استواری و نظم هستی پی ببرند، همین، برای آنها کمال است.

کافی است انسان به چهره وجابجا شدن اعضای بدن انسان درجای‌های موجود آن، وجود بینی بالای دهن و چشم بالای بینی و دهن و دریک استقامت و جهت. وجود استقامت و جایگاه دست و پاء و روی دریک استقامت و در محل معقول مناسب و... همه وهمه کمال خلقت و قدرت الهی را نشان میدهد.

نوع دوم: حکمت خداوند متعال در شرع و فرمان او؛ خداوند، قوانین را وضع نموده و کتابها را نازل فرموده و پیامبران را فرستاده تا بندگان، خدا را بشناسند و او را بپرستند. پرستش و ستایش خداوند متعال، بزرگترین سعادت و مایه آرامش و سرور دلها و ارواح است؛ همانطور که تنها عامل دستیابی انسان به سعادت ابدی و نعمت پایدار میباشد. از سوی دیگر دین و شریعت، هر خوبی و خیری را در بردارد.

خوانند گان محترم !

در آیات متبرکه (1 الی 9) درمورد موضوعاتی از جمله در باره قدرت و علم الله متعال، انکار روز قیامت و سزای انکار کنندگان، اثبات دوباره زنده شدن بعد از مرک، به بحث گرفته میشود.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ﴿٢﴾

می‌داند که چه چیزی در زمین فرو میرود، و چه چیزی از آن برون می‌آید، و چه چیزی از آسمان فرود می آید، و چه چیزی به آن فرا می رود، و او مهربان آمرزگار است.(۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَلِجُ»: از مصدر ولوج به معنی ورود. (سورۀ: أعراف / 40).**«يَعْرُجُ»:** صعود می‌کند.**«فِيهَا»:** به سوی آن.

تفسیر:

در آیه مبارکه با زیبای خاصی بیان شده که الله تعالی به احوال مخلوقاتی چون آب و خزندگان که در زمین داخل میشوند و به احوال موجوداتی مانند آب، معدنیات و نباتات که از آن بیرون میشوند داناست. به آنچه ازآسمان فرود میآید (مانند فرشتگان، کتاب ها، و باران ها) و به چیزهایی که به آسمان ها بالا میرود (مانند فرشتگان و اعمال بندگان آگاه است.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ هُوَ اَلرَّحِيمُ اَلْغَفُورُ»: نسبت به بندگانش مهربان است و از گناه توبه‌کاران صرف نظر می‌کند با گنهکاران در مجازات شتاب نمی‌کند و به گناهان کسی که به سویش باز گردد و عفوش را خواستار شود بسیار آمرزنده است.

یادداشت :

در قرآن عظیم الشأن بصورت کل ، چهل و نه بار کلمه‌ی «غفور» و «رحیم» با هم بیان شده که در تمام موارد اول کلمه «غفور» آمده سپس کلمه «رحیم» مگر در این آیه مبارکه؛ شاید به خاطر آن که در همه‌ی مواردنظر به عملکرد انسان‌هاست که باید اول بخشیده شوند و سپس رحمت الهی را دریافت کنند، ولی در این آیه، اصل توجّه به علم و لطف و رحمت الهی است و مغفرت نسبت به عملکرد انسان به طور ضمنی در کلمه «یَعْرُجُ» مطرح گردیده است .

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴿٣﴾

و کافران گفتند: قیامت بر ما نخواهد آمد. بگو: آری، سوگند به پروردگارم که دانای غیب است، به یقین به سراغتان خواهد آمد؛ در آسمان ها و زمین هم و زن از او پنهان نمی ماند، و نه کوچک تر از آن و نه بزرگتر از آن هست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كِتَابٍ مُّبِينٍ»: لوح محفوظ . علم الله . جهان پهناور هستی .

تفسیر:

«وَ قَالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَأْتِينَا اَلسّٰاعَةُ»: مشرکین همیشه استدلال می آوردند که: قیامت و حشر و نشری در کار نیست.طوری که شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی: در تفسیر بیضاوی مینویسد که: آنان (مشرکان و کفار) از آمدن قیامت انکار داشتند، و دیر آمدن آن را مورد اِستهزاء قرار داده اند. (تفسیر بیضاوی ۱۲۲/۲).

«قُلْ بَلىٰ وَ رَبِّی لَتَأْتِيَنَّكُمْ»: ای محمد(ص)! به آنها بگو: قسم به خدای بزرگ، قیامت می آید و شما زنده می شوید و حتما تحقق می یابد.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه یکی از سه آیه‌ای است که چهار می ندارند و خداوند متعال در همه آن ها به پیامبرش دستور داده است تا به پروردگار عظیم خود بر وقوع معاد قسم بخورد. آیه‌ی دوم در سوره یونس است: «قُلْ إِی وَ رَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ» و آیه‌ی سوم در سوره‌ی تغابن است: «قُلْ بَلىٰ وَ رَبِّی لَتُبْعَثُنَّ» (مختصر ابن کثیر ۱۲۱/۳.)

مفسران می‌گویند: «تأکید قسم بر این وصف، از قوت حال مقسم علیه که همانا وقوع قیامت است خبر می دهد».

«عٰالِمِ اَلْغَيْبِ لاٰ يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقٰالُ ذَرَّةٍ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی اَلْأَرْضِ»: به آنچه از دید نهان و از انظار ناپدید است آگاه می باشد و هیچ چیزی هر چند که به اندازه‌ی و زن یک ذره باشد، در عالم اعلی و سفلی از او پنهان نمی شود.

عالِمُ الغیب (دانا بر غیب)، صفت پروردگار است که به او قسم خورده شد، واز تمام صفات خداوند متعال در اینجا صفت عالم بودن به غیب و عالم محیط را شاید به خاطر اختصاص داده است که بحث در باره منکرین قیامت است وبزرگترین انکار قیامت برای منکرین،

(c) ketabton.com: The Digital Library

این بود که هر گاه مردمان بمیرند وخاک بشوند ذرات آن خاک هم در جهان بخش گردد، پس جمع آوری همه ذرات پراگنده در کُل جهان سپس تفکیک آن ذرات هر انسانی ازانسان دیگر، واِلحاق آنها بوجود خود او، چگونه ممکن است و ناممکن قرار دادن آن مبنی بر این بود که آنها علم و قدرت خدا را بر علم و قدرت خویش مقایسه کرده بودند. حق تعالی فرمود: علم خداوندی بر کل جهان چنان محیط که هر آنچه را که در آسمان ها و زمین باشد، همه را می داند، و نیز می داند که آنها کجا و در چه وضعی هستند، کوچکترین ذره ای از مخلوقات، خارج از علم حضرتش نیست، و این علم محیط مخصوص حق تعالی است، وهیچ مخلوقی چه فرشته باشد یا پیغمبر، امکان ندارد چنین محیطی داشته باشد که از آن ذره ای خارج نگردد، پس آن ذاتی که دارای چنین علم محیطی باشد تفکیک ذرات انسان از کل جهان وجمع کردن آنها و ترکیب دوباره‌ی جسم آنها چه مشکلی دارد!

«وَلاٰ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْبَرُ»: نه از ذره کوچک‌تر و نه از آن بزرگتر موجودی نیست، **«إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ»**:مگر این که خدا از آن آگاه است و در لوح محفوظ ثبت است. منظور این است وقتی یک ذره در عالم از نظر خدا مخفی نمی ماند، پس چگونه انسان و احوال انسان از او پنهان می ماند؟ بنابر این هر چند استخوان ها پوسیده و متلاشی شوند، الله می داند به کجا رفته و پراکنده گشته‌اند، سپس در روز قیامت آنها را اعاده کرده و باز می‌آورد.

«کِتٰابٍ مُبِینٍ»: لوح محفوظ. علم خدا.که هر چیز در آن مطابق علم خدا(ج) ثبت است.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴿۴﴾

تا بدین‌سان کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداش دهد، اینانند که بر ایشان آمرزش و روزی گرامی مقرر است.(۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رزق کریم» عبارت اززرقی است که با وسعت و کرامت و عزّت همراه باشد، نه با منّت و ترحّم.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که:جز ایمان و عمل صالح، راهی برای دریافت پاداش نیست. «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُمْ».

باید گفت:آمدن قیامت از آن سبب ضرور است که پاداش نیکی و بدی مردم داده شود و جمیع صفات حق تعالی کاملاً به ظوهر برسد.

ایمان و عمل صالح:

سعادت، مفهومی است با درجات و مراتب مختلف. ایمان وعمل صالح، اولین مرتبۀ سعادت است. آخرین درجه سعادت، رسیدن به الله متعال و ملاقات با اوست: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً» (پس، هرکه امید به لقای پروردگارش دارد، باید که کار شایسته انجام دهد.» (سوره کهف، آیۀ 110: «هرکه به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد.».

سعادت :

«سعادت» از ریشۀ «سعد» و در لغت به معنای «خوشبختی»، «موفقیت» و «بهروزی و خوشحالی»ست؛ اما در اصطلاح، خیر اضافی ست و به نسبت افراد، مختلف میگردد که کمال هر فردیست؛ بنابر این سعادت هر موجودی، در تمامیت و کمال ویژۀ اوست و

(c) ketabton.com: The Digital Library

خیری‌ست که برای فرد فرد انسان هاست. پس سعادت درحقیقت، رسیدن هر شخصیست به کمال خویش با حرکت ارادی نفسانی.

ایمان :

«ایمان» از ریشۀ «أمن» و به معنای «آرامش جان» و «رهایی از هرگونه ترس و اندوه» گرفته شده است. خداوند میفرماید: «الّذینَ آمَنوا وَ لَم یَلبَسوا ایمانَهُم بِظُلمٍ اولئِکَ لَهُمُ الأمنُ وَ هُم مُهتَدونَ؛» (آنان که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را به ستم نیالوده‌اند، آرامش و امنیت برای شان است و آنان هدایت یافتگان‌اند.» (سوره انعام، آیۀ 82)

در تعریف اصطلاحی ایمان چنین آمده است: ایمان، باور یقینی و قطعی‌ست که با اعتراف و پذیرش دل همراه بوده و عمل، انسان را به آن رهنمون میسازد (یعنی عمل، باور قلبی و ایمان را افزایش می دهد)

عمل صالح :

«عمل»، کاریست که با آگاهی، اندیشه و با قصد و نیت انجام شود و در معنی، خاص‌تر از فعل است. «صالح» از ریشۀ «صلح» و نقطۀ مقابل «فساد و تباهی» ست که بیشترین کاربرد آن، در بیان ارزش افعال و اعمال است. این واژه در قرآن، گاهی در مقابل فساد و گاهی در برابر زشتی و بدی آمده است. عمل صالح از نظر اصطلاحی، کاریست شایسته که با آگاهی، قصد و از روی ایمان انجام شود.

رابطۀ ایمان و عمل صالح:

هنگامی که اصطلاح «عمل صالح» در قرآن برای توصیف فعلی استفاده میشود، اغلب کنار ایمان به کار میرود و نشانگر این است که ارتباط تنگاتنگی بین آن‌ها وجود دارد؛ طوری که هرجا ایمان باشد، در پی آن عمل صالح نیز خواهد بود. این وابستگی، به اندازه‌ایست که ما ایمان را با عمل صالح یا عمل صالح را با ایمان می شناسیم.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ ﴿٥﴾

و کسانی که در[انکار و تکذیب] آیات ما کوشیدند، به گمان اینکه [میتوانند] ما را عاجز کنند [تا از دسترس قدرت ما بیرون روند] برای آنان عذابی دردناک از سخت ترین عذاب هاست.(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

دشمنانی که مقدّسات الهی را هدف قرار می‌دهند، «آیاتِنا» و هدفشان به عجز کشاندن و شکست اهداف الهی است؛ الله سبحان وتعالی نیز آنان را عذاب می‌دهد، عذابش از رجز است و عذابی دردناك است.

تفسیر:

باتأسف باید گفت که: بغاوت وشرارت انسان در بسیاری از حالات به مرحله ای میرسد که: می‌خواهد آیات الهی را خنثی و مانع کارائی و تأثیر آن در جوامع گردد.

در آیۀ مبارکه خطاب به آنعده اشخاصی که در محاربه با پروردگار با عظمت و رسولش سعی وکوشش را پی ریزی میکنند، و در کوشش دارند تا مردم را از راه الله باز دارند، و در این اهداف خویش پلان های را طرح ریزی میکنند، و هدف ستیزه با حق تعالی و غلبه بر شریعتش را دارند، مطمین باشند که چنین اشخاصی به دشوارترین عذاب و هولناک‌ترین مجازات در روز قیامت گرفتار می شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اینان فراموش کرده اند: که نزول وحی، از شئون ربوبیّت الله سبحان وتعالی است. و میزان حقّ، وحی و قرآن است و راه انبیا راه عزّت و شرف است و راه الهی شکست ناپذیر و سعی مخالفان بیهوده است. وان شا الله به رسوای و خزلان در نیا و اخرت مواجه می شوند.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴿۶﴾

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده، می دانند که آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، و این که به‌سوی راه ذات غالب و دارای صفات کمال و ستوده راهنمایی می‌کند.(۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الَّذِي»: آنچه. مراد قرآن است.**«هُوَ الْحَقَّ»:** مراد این است که قرآن عین حقیقت است و هماهنگ با قوانین آفرینش و واقعیت های عالم هستی و جهان انسانیت است.**«الْحَقَّ»:** مفعول دوم فعل (يَرِي) است و مفعول اوّل آن (الَّذي) است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

ابن‌کثیر درمعنای آیه مبارکه مینویسد: «چون مؤمنان صحنه رستاخیزرا مشاهده میکنند، آن رابه عین‌الیقین می بینند، بعد از آن‌که در دنیا به علم‌الیقین راجع به آن علم حاصل کرده‌اند و این یکی دیگر از حکمت های وقوع قیامت است».

همچنان مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: قیامت از آن رو برپا شدنی است که یقین کنندگان را عین الیقین حاصل گردد و به چشم خود ببینند که همه خبرهای قرآن صحیح و درست است و بدون شک و شبهه تنها قرآن کریم کتابی است که برای رسیدن انسان به خدای غالب و حمید راه صحیح می نماید - بعضی مفسرین از **«وَيَرَى الَّذِينَ»** این مطب گرفته اند که اهل علمی که بر خلاف «والذين سعوافي آياتنا عاجزين» می باشند (خواه مسلمان باشند خواه اهل کتاب) آنها میدانند و به چشم سر می بینند که بیان قرآن کریم در باره قیامت و غیره به کلی صحیح است و انسان را براه درستی می برد که منظور از آن رسیدن به حضرت الهی (ج) است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴿۷﴾

وکافران گفتند: [ای مردم!] آیا شما را بر مردی راهنمایی کنیم که به شما خبر میدهد: چون کاملاً پراگنده شدید (پس از آن) به آفرینش جدید آفریده میشوید؟(۷)

تفسیر:

کافران که از وقوع قیامت انکار داشتند ووقوع انرا دور می شمردند، به منظور استهزا و تمسخر به پیامبر صلی الله علیه وسلم، برای در بین خود به همدیگر گفتند: آیا شما را به مردی دلالت نکنیم که خبر میدهد و میگوید: آنگاه که بمیرید و زمین بدن های شما را بخورد، باز دوباره به زندگی تازه‌ای بر میگردید و از قبرهای خود برانگیخته می‌شوید؟ «إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ» که چون در قبر پوسیده و کاملاً متلاشی شدید و اجسادتان در زمین

(c) ketabton.com: The Digital Library

پراگنده شد و به هر طرف پخش گشتید، به طوری که به صورت خاک در آمدید. «إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» بعد از فرسوده و پراکنده شدن به صورت مخلوقی جدید خلق خواهید شد؟ مفسرابو حیان میفرماید: گویندگان این سخن کفار قریش بودند و آن را به طریق تعجب و ریشخند میگفتند، مانند این که یک نفر میخواهد در دیگری شگفتی ایجاد کند و میگوید: میخواهی داستانی عجیب برایت بگویم؟ و چون زنده شدن در نظر آنها محال بود، هر کس که از وقوع آن صحبت میکرد از او تعجب میکردند و او را آدمی ناشناخته و بی نام و نشان میدانستند: «هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ» با اینکه نامش از هر نامی دیگر در قریش مشهورتر بود، به منظور اِستهزاء او را «مردی» خواندهاند. (البحر المحیط۷/۲۵۰).

باید گفت که: کفّار، بر ضدّ دین و مقدّسات و مقدسات دینی تبلیغ سوء میکنند. ولی جز تحقیر و تمسخر، هیچ برهانی برای ارایه منطق وگفتار خویش ندارد، آنان شخصیّت ها و مقدّسات دینی را تحقیر می کنند، و بدین وسیله میخواهند، زمینه دور شدن مردم از دین را فراهم نمایند.

أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ﴿۸﴾

آیا بر الله دروغ بسته است، یا [به خیال آنان] جنونی دارد؟ [هیچ کدام] بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمیآورند در عذاب وگمراهی دور از حق هستند.(۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفْتَرَي»: در اصل چنین است: **«أَإِفْتَرَي»؟** همزه وصل حذف شده و همزه استفهام به حال خود مانده است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

تفسیر:

در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که: مشرکان ادّعا کردند: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر خداوند متعال دروغ بربسته و ادعا کرده که او تعالی وی را فرستاده است. از این رو به گمان آنان ادعایش امری دور از حقیقت است، بلکه او دیوانهای است که نمیداند چه میگوید. حقیقت این است که کافران در سخن خویش دروغ گفتهاند و پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب پروردگارش فرستاده شده است. اینان با چنین حرفی به زنده شدن بعد از مرگ تکذیب میکنند، ازآخرت انکار می ورزند، از راهیابی به دوراند و به راه هدایت و صواب توفیق نمی یابند. در نتیجه به عذاب دایمی و جاودانی در آتش دوزخ گرفتار خواهند شد.

با تمام صراحت باید گفت که:بی ایمانی به روز آخرت، نوعی ازعذاب است، هم در دنیا و هم در آخرت.وشخصیکه بر پایی قیامت را نپذیرد، هیچ راهی برای نجاتش وجود ندارد .

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ﴿۹﴾

آیا آسمان و زمینی را که پیش روی و پشت ایشان است ندیدند؟، اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می بریم یا پاره هایی از آسمان را بر آنان بیندازیم، بیگمان در این امر دلیل و نشانه ای است برای هر بنده ای که بخواهد خالصانه به سوی الله رجوع کند.(۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»: هدف از آنهمه چیزهائی است که پیش روی انسان است و رو بدانها دارد. یا مراد زمین است که در زیر پای انسان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«مَا خَلْفَهُمْ»: هدف از آنهمه چیزهائی است که پشت سر انسان است و رو بدان‌ها ندارد. یا مراد آسمان است که بالای سر او قرار دارد. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

تفسیر:

«مُنِيبٍ»: کسی که با توبه خالصانه به درگاه الله تعالی بر می‌گردد. بازگردنده.

آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی نشانه های قدرت الهی را در آفرینش و اعاده آن می بیند که به وصف انابت، یعنی بازگشت دایمی فروتنانه مطیعانه به سوی الله تعالی، موصوف باشد.

یادداشت:

در آیه متبرکه که فرموده است که:«اگر بخواهیم در زمین فرویشان می بریم» اشاره به داستان و قصه ی قارون و جمله ی «یا پاره سنگهایی از آسمان بر سرشان می افکنیم» اشاره به قصه ی اصحاب ایکه را میکند.

خوانندگان گرامی !

در آیات قبلی مطالبی را درباره بندگان پاکدل و توبه کارمطالعه نمودیم اینک در آیات متبرکه (10 الی 14) درباره از بندگان پاکدل و توبه کار بحث بعمل آمده است .بطور مثال در این ایات متبرکه از توبه کاران مانند: دَاوُدَ علیهم السلام بحث میکند، وبا زیبای خاصی توضیح وبیان میدارد که ؛ دَاوُدَ علیهم السلام پادشاهی ، لشکر و سپاه، کتاب زبور و صدای خوش ونیکو داشت. کوهها ، پرندگان هکذا هم در باد و تسبیح الله با او همنوا و هم آواز بودند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ﴿١٠﴾

همانا به داود از جانب خود فضیلت بزرگی عطا کردیم، ای کوه‌ها! و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید. (١٠)

تفسیر:

«دَاوُدَ»: (داوود، داؤد، داود) یکی از پیغمبران بنی‌اسرائیل است که در فاصله سالهای 970 - 1033 قبل از میلاد زندگی میکرد. نام داوود علیه السلام در شانزده جای قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است که از آن جمله: در سوره‌های بقره، نساء، مائده، انعام، اسراء، أنبیاء، نمل، سبأ و ص. نام برد.

«فَضْلاً»: فضیلت و نعمت بزرگ. مراد مواهبی همچون نبوّت، زَبور، تسخیر کوه ها و پرنده ها، نرم کردن آهن، و تعلیم زره سازی است. برتری (ملاحظه شود سورۀ: نمل آیات 15 و 16).

«دَاوُدَ»:علیه السلام از سبط (سلسلۀ خانواده وآل) یهودای پسر یعقوب میباشد. خداوند متعال پیغمبری و پادشاهی را به وی بخشید و از خیر دنیا و آخرت بهره‌مند گردانید. هم پیغمبر بود، هم پادشاه. چنانکه حضرت سلیمان را نیز به وی ارزانی داشت.

قَتادة بن دِعامه سَدوسی بَصْری، از جمله تابعین و مفسر مشهور اسلام در تفسیر خویش میفرماید: آهن را برایش مسخر کرد، به طوری که احتیاج نداشت آن را در آتش گرم کند و با پتک آن را بکوبد، و در دستش مانند موم و خمیر بود.

رسالت و دعوت داؤود علیه السلام:

زمانیکه داود علیه السلام به عمر چهل سالگی رسید الله تعالی همگام با امارت و پادشاهی

(c) ketabton.com: The Digital Library

نبوت را نیز به وی بخشید و او را بحیث پیغمبر بر بنی اسرائیل فرستاد. زبور را بر وی نازل نمود که حاوی عبرتها و مواعظ و رقائق و اذکار بود. خداوند حکمت و فصل الخطاب را نیز به وی ارزانی داشت.

داؤود علیه السلام در شاعری تلاوت و قرائت آواز بی نهایت زیبای داشت که در وخت خود سر زبانها بود.کسی که دارای صوت حسن بود می گفتند: گویی یکی از مزامیر داؤود به وی ارزانی شده است.

روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم به صدای ابو موسی اشعری گوش فرا داد که قرآن می خواند (او دارای صدای بسیار زیبا بود). رسول الله توقف کرد و به قرائت زیبای او گوش می‌داد تحت تاثیر جاذبه های صدای دلنشین و تلاوت زیبایش واقع شد و خطاب به او فرمود: یکی از مزمیرهای آل داؤود به تو ارزانی شده است. فرمود: ای رسول الله به تلاوت من گوش می دادی؟ اگر می دانستم تو بدان گوش فرا داده‌ای آن را زیباتر تلاوت می کردم.

مزامیر آل داؤود:

مزامیر یعنی (زبور داوود) یکی از بخش های تنخ (مجموعه کتاب مقدس یهودیان است که به زبان عبري تحرير گرديده است که به عنوان عهد عتیق در کتاب مقدس مسحیان جاي گرفته است تنخ یا تناخ شامل سه بخش میباشد) مزامیر به صورت شعر بی وزن به زبان عبری نگاشته شده است.

قسمت‌هایی از مزامیر به همراه برخی از متون دیگر نماز های سه‌گانه یهودیان را تشکیل میدهند. همچنین خواندن تهیلیم (مزامیر داود علیه سلام) را به مناسبت های گوناگون نیز انجام می دهند. در این کتاب نام بسیاری از آلات موسیقی قدیمی مانند دف، کینور و غیره ذکر شده است و در بخش هایی از آن بر اهمیت موسیقی و رقص برای ستایش پروردگار تأکید شده‌است. سرایش تعدادی زیادی از این اشعار به داؤود، پادشاه اسرائیل، منسوب است اما محققان این ادعا رد می‌کنند. از150 مزمور فقط سی و چهارتای آن عنوان ندارند که به آن ها مزامیر یتیم گفته می شود.

زمانی که داؤود علیه السلام زبور را تلاوت میکرد پرندگان از پرواز می‌ایستادند و همگام با او بر شاخه‌های درختان به تسبیح وترجیع می پرداختند و کوه ها نیز در شامگاهان و بامدادان با وی تردد اذکار می‌کردند.

زبور را بالحن وصدایی تلاوت میکرد که جن و انسان ها و پرندگان بر صدایش اعتکاف می‌کردند، تا جایی که یکی از آن ها بر اثر گرسنگی هلاک می شد. او همواره به تسبیح و تحمید خداوند متعال می پرداخت و کوه‌ها و پرندگان نیز با وی هم آواز می شدند.

همزمان با این صدای دلنشین زبور را با سرعت و تدبر و ترنم و تفنن همگام با خشوع قرائت می کرد. در حدیث شریف آمده است: «تلاوت زبور بر داود سهل و آسان گشته بود به اسب هایش دستور می داد بی حرکت و تکان می‌ایستادند تا زین را بر پشت آن ها سوار کند و قبل از اینکه اسبان را زین کند به قرائت قرآن (زبور) می پرداخت و روزی خود را تنها از دست رنج خود می خورد. (رواه البخاری وأحمد.).

داؤود همزمان با این عظمت و ملک و جاه، بسیار به عبادت خداوند متعال می‌پرداخت. شبها شب زنده داری می کرد و روز ها را روزه داری و بسیاری از اوقات خود را در سجده و مصلا بسر می برد در انجام عبادت و طاعت و اعمال صالحه سرآمد و کم نظیر

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَا دَاوُۥدَ ذَا ٱلۡأَيۡدِۖ إِنَّهُۥٓ أَوَّابٞ﴿17﴾» (سورۀ ص آیه: 17) و بنده ما، داؤود توانمند را یاد کن. بی گمان او رو به [سوی الله] داشت.
ابن عباس(رض) میفرماید: **«الأید»**: یعنی توان و قوت در طاعت و عبادت. در حدیث آمده است: محبوبترین نوع نماز نزد خداوند نماز داؤود است و محبوبترین نوع روزه‌ها روزه‌ی داؤود بود. بعضی اوقات نصف شب می‌خوابید وثلث آن بیدار میماند وسومی آن میخوابید ویک روز در میان روزه میگرفت.

أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴿١١﴾

[و به او گفتیم] که زره های کامل و پهن بساز، و در بافتن حلقه های {آن} را متناسب و هماهنگ اندازه گیری کن. و کار شایسته کنید که البته من به آنچه می‌کنید بینا هستم. (۱۱)

تفسیر:

پروردگار باعظمت به حضرت داود علیه السلام هدایت فرمود که: پیراهن‌های جنگی فراخ و محکمی بسازد و میخ هایش را متناسب با شکاف های آن آماده نماید؛ یعنی حلقه هایش تنگ و میخ هایش ضعیف نباشد که صاحبش را نگهداری نکند و نیز حلقه ها را نسازد که شخص را گرانبار سازد.
«أَنِ اِعْمَلْ سٰابِغٰاتٍ» از آن زره کامل و فراخ بساز که انسان را از شر و گزند جنگ مصون بدارد.
مفسران گفته‌اند: داؤود علیه السلام آهن را در دست می‌گرفت و به مانند خمیر هر کاری را که میخواست با آن می کرد و در کمتر از یک روز زرهی به ارزش هزار درهم میساخت و هزینه‌ی خوراک را از آن تأمین می‌کرد و بقیه را صدقه می داد. (تفسیر قرطبی ۲۶۶/۱۴).
«سابغات» صفت موصوفی محذوف است؛ یعنی «دروعا سابغات»، که عبارت است از زره کاملی که تمام بدن را می پوشاند و حتی اضافه می آید و بر زمین کشیده می شود.
باید یاد آور شد که: داؤود علیه السلام اولین سازنده زره در دنیاست.
«وَ قَدِّرْ فِی اَلسَّرْدِ» در بافتن زره اندازه را در نظر بگیر طوری که حلقه‌های آن با هم متناسب باشند.
«سَرْد»: بافته های زره است. گفته می شود: السرد و الزرد: و هر دو به معنای بافتن حلقه های زره است. یعنی: زره را نه آنچنان کوچک و نازک بساز که سست و شکننده بوده و در برابر ضربات دشمن استحکام دفاعی نداشته باشد و نه آن‌ها را چنان بزرگ و ضخیم بساز که بر پوشنده خود سنگینی کند.
مفسر صاوی در «حاشية الصاوي على تفسير الجلالين» مینویسد: یعنی هر حلقه را با حلقه‌ی کنارش مساوی قرار بده و آن را تنگ گردان تا طوری محکم شود که تیر از لابلای آن نفوذ نکند و در ضمن گرانگ هم نشود، و همه را یکسان بساز. (صاوی ۲۹۴/۳).

وفات حضرت داؤود علیه السلام :

اهل کتاب گویند: داود 77 سال زندگی بسر بردبعد وفات کرد. اما ابن جریرطبری این قول را رد کرده و غلط پنداشته است. گفته است: صد سال زندگی بسر برده است، به دلیل مفاد این فرموده که امام احمد روایتش کرده است: «چون ذریه‌ی آدم از پشتش خارج گشتند، آدم در میان آن ها پیغمبرانی مشاهده کرد و در میان آن ها مردی چون گل زیبا بدید. فرمود:

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوندا این مرد کیست؟ خداوند فرمود: فرزند تو داؤود است.آدم گفت: عمرش چقدر است؟ فرمود: شصت سال. گفت: پروردگارا بر عمر او بیفزا. فرمود: نمی‌شود.
مگر به شرط اینکه از عمر تو بردارم و بر عمر او بیفزایم. (آدم هزار سال عمر داشت) گفت: چهل سال از عمر من بردار و بر او بیفزا، چون عمر آدم تمام شد و اجلش به سر رسید ملک الموت به نزد او آمد که روحش را قبض کند.
آدم گفت: چهل سال از عمر من مانده است. آدم فراموش کرده بود که چهل سال آن را به داود بخشیده است. خداوند آن را برای آدم هزار سال و برای داود صد سال تکمیل کرد. داود چهل سال پادشاهی کرد. خداوند رحمت خود را به او ارزانی بدار. (کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ﴿١٢﴾

و برای سلیمان باد را [مسخرگردانیدیم]، که سیرصبحگاهان آن یکماهه راه وسیر شام گاهیش یکماهه راه بود، و برای او چشمه مس [گداخته و جوشان] را روان ساختیم، و از جنیان گروهی در نزد او و به اذن پروردگارش کار می‌کردند، و هر کدام از آنان که از فرمان ما سرپیچید، به او از عذاب آتش [دوزخ] می چشانیم.(۱۲)

تفسیر:

خداوند متعال باد را تحت فرمان سلیمان علیهم السلام مسخر داشت، چنان‌که از اول روز تا نیمه‌اش مسافۀ یک ماه راه و از نیمۀ دوم روز تا هنگام شب، مسافۀ یک ماه راه دیگر را به اندازه‌ی مسافتی بود که یک عابر چابک در طول یک ماه آن را طی می‌کرد.
مفسران گفته‌اند: الله تعالی باد را برای او مسخر کرد که در چند ساعت معدود مسافتی وسیع را طی می‌کرد، و او را از شهری به شهری دیگر منتقل می نمود، در نیمروز مسیر یک ماه را با او طی می‌کرد و تا آخر روز مسیر یک ماه او را بازمی‌آورد. پس در یک روز مسیر دو ماه را طی می‌کرد.
یعنی از صبح تا ظهر مسیر یک ماه و از ظهر تا عصر مسیر يك ماه دیگر را، در یک روز مسیر دو ماه راه می پیمود.
حسن بصری (رح) می فرماید: سلیمان صبح هنگام از دمشق حرکت می کرد در اصطخر نهار می کرد و از آنجا راهی کابل پایتخت امروزی افغانستان می شد.
فاصله‌ی میان دمشق تا اصطخر یک ماه و میان اصطخر وکابل یک ماه راه بود.
ابن کثیر (رح) فرموده است: سلیمان علیهم السلام گلیم یا قالیچه‌ای داشت که ساختمان خیمه وسایل و اسبها و شتر ها و مردان و غیر این ها از حیوانات در آن قرار می‌گرفتند. چون قصد سفر می نمود باد آنرا حمل می‌کرد.
بصورت کل باید گفت: این امر اصلاً جای تعجب نیست و از قدرت خداوند بعید نمی باشد. چون انسان که هم اکنون بوسیله‌ی طیارات دورترین مسافت ها را در کمترین وقت طي مي نماید و در فاصله چند ساعت از کشوری به کشوری دیگري میرود. خداوند متعال باد را برای سلیمان علیه سلام رام و مسخر کرده بود و او را به این سو و آن سو می برد و این یکی از معجزاتی است که به سلیمان اختصاص داشت.
شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبیاء مسئله‌ی قالینچه را انکار کرده است. اما جایی برای این انکار وجود ندارد چون قدرت خداوند امور عجایب می‌سازد. ما به آنچه که

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن اثبات کرده، باد او را تا مسافت‌های بعید به این سو و آن سو می‌برده ایمان داریم. اما اینکه او را چگونه حمل می‌کرد، قصر او را حمل می‌کرد یا سوار بر اسب حمل می‌کرد، یا نشسته روی گلیم، علم این‌ها را حواله‌ی خداوند می نماییم و به مفاد آیه ایمان و اطمینان داریم که «وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةً تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦٓ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَاۚ وَكُنَّا بِكُلِّ شَيۡءٍ عَٰلِمِينَ﴿81﴾» (الأنبياء:آیه 81). (ما باد تند و سریع را فرمانبردار سلیمان کرده بودیم تا به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت کند که پر خیر و برکتش شناخته بودیم و ما بر هر چیزی آگاه و دانا بوده و هستیم.).

ما هم مثل شیخ معجزات و عجایب را اقرار می نماییم اما از اسراف و تبذیر در چگونگی آن ها خود داری می ورزیم، شاید آنچه باعث انکار شیخ شده صورت عجیب و غریبی باشد که اهل داستان سرایی آن را آفریده‌اند و بعضی از اهل تفسیر نیز در ذکر اوصاف قالیچه بر آن تکیه و اعتماد نموده‌اند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

«وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ»: همچنان پروردگار باعظمت مِسّ را در دست وی ذوب نمود، طوریکه مانند آب سیلان می کرد و هرگونه که میخواست در آن تصرّف مینمود و از آن هر چه دوست داشت می ساخت.

مفسران گفته‌اند: جاری کردن مس برای سلیمان همان طور که آهن را برای داوود نرم کرد، دلیلی جلی و معجزه‌ای آشکار بود.

به همین ترتیب الله تعالی جنّیان را تحت تسخیر سلیمان علیه السلام در آورد، تعدادی از آنان در پیشگاهیش به اذن و ارادۀ او تعالی رام و فرمانبردار کار میکردند و هر کدام که از امر خدا سر پیچی می کرد و از امر سلیمان اطاعت نمیکرد، پروردگار سبحان او را به عذاب آتش برافروختۀ دوزخ وصل می‌گردانید.

مزایا و امتیازات داؤود علیه السلام:

1 - تسخیر کوه‌ها با او که صبحگاهان و شامگاهان با او به تسبیح برمیخاستند. «إِنَّا سَخَّرۡنَا ٱلۡجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحۡنَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِشۡرَاقِ﴿18﴾[ص: 18]. (ما کوه‌ها را با او هم‌آوا کردیم شامگاهان و بامدادان به تسبیح و تقدیس می پرداختند.)

2 - هم آواز شدن پرندگان با او زمانی که زبور را تلاوت مینمود. «وَٱلطَّيۡرَ مَحۡشُورَةٗۖ كُلّٞ لَّهُۥٓ أَوَّابٞ﴿19﴾[ص: 19].

3 - یادگیری زبان پرندگان. «عُلِّمۡنَا مَنطِقَ ٱلطَّيۡرِ» [النمل: 16].

4 - نرم شدن آهن در دستان او چون خمیر. «وَأَلَنَّا لَهُ ٱلۡحَدِيدَ﴿10﴾ [سبأ: 10].

5 - یاد دادن ساختن ادوات زرهی به او از سوی خداوند جهت رفع خطر جنگ. «وَعَلَّمۡنَٰهُ صَنۡعَةَ لَبُوسٖ لَّكُمۡ لِتُحۡصِنَكُم مِّنۢ بَأۡسِكُمۡۖ» [الأنبياء: 80]. (و بدو ساختن زره را آموختیم تا شما را در جنگ ها حفظ کند.)

6 - خداوند پادشاهی او را قوت بخشید تا آنجا که بر دشمنان غالب گشت و در میان قومش از هیبت خاصی برخوردار بود. «وَشَدَدۡنَا مُلۡكَهُۥ»[ص: 20].

7 - خداوند حکمت (نبوت) و فصل الخطاب (یعنی تمییز حق از باطل) را به وی بخشید «وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحِكۡمَةَ وَفَصۡلَ ٱلۡخِطَابِ﴿20﴾[ص: 20]. (و قدرت داوری قاطعانه و عادلانه‌اش ارزانی داشتیم.) (غرض مزید معلومات مراجعه شود به کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندۀ محترم !

حضرت داؤود علیه السلام قبل از اینکه وفات نماید، وصیت کرد پادشاهی پس از مرگ او به پسرش سلیمان واگذار شود. چون داؤود وفات کرد، سلیمان که 12 سال عمر داشت بجای پدر جانشین وی شد.

ابن اثیر در الکامل روایت می‌کند: سلیمان به هنگام جانشینی پدر تنها 13سال عمر داشت. اما با اینکه کم سن و سال بود از استعداد و ذکاوت سرشار بهره‌مند بود و خداوند متعال در دوران بچگی حسن تدبیر و شمه‌ی سیاسی و حکمت و حسن قضا را به وی داده بود.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴿١٣﴾

[گروه جن] هرچه سلیمان می خواست برایش می ساختند از قبیل قلعه ها و مجسمه ها و کاسه های بزرگی چون حوض ها و دیگ های ثابت (که از بزرگي قابل حمل و نقل نبود، و به آنها گفتیم:) اي آل داود شکر (این همه نعمت را) بجا آورید، اما عده کمي از بندگان من شکرگذارند! (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«محَارِيبَ»: جمع مِحراب، معبد ها و پرستشگاه ها. قصر ها و کاخ ها.**«تماثِيلَ»:** جمع تِمثال، مجسّمه ها و تندیس ها.**«جِفَانٍ»:** جمع جَفْنَة، ظرف های غذا خوری.**«الْجَوابِ»:** اصل آن (الْجَوابي) است و جمع جَابِيَة، حوض ها.

«جِفَانٍ كَالْجَوَابِ»: مراد ظرف های غذا خوری همچون حوض است. از قبیل: مجمعه ها و سینی های بزرگ.**«قُدُورٍ»:** جمع قِدْر، دیگ ها.**«رَاسِيَاتٍ»:** جمع راسِيَة، ثابت و پا برجا. مراد از (قُدُورٍ راسِياتٍ) دیگ هائی است که به سبب بزرگی و سنگینی آنها را از جا شور داده نتواند و بالا و پائین نبرند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل.).

سلسله نسب سلیمان علیه السلام:

سلیمان علیه السلام پسر داؤود پسر ایشا بن عوید... از سبط (یهودا بن یعقوب) است. نسبش به ابراهیم خلیل علیه السلام منتهی می شود. اهل کتاب نسب عظیمی برای وی نقل می‌کنند و میگویند: او دارای حکمتی عظیم بوده است. لذا او را سلیمان حکیم مینامند و هرگز او را ملقب به لقب نبوت نمی‌گردانند. (ملاحظه شود: قصص الأنبیاء للنجار صفحه 318.).

چراسلیمان علیه السلام ازجنیان میخواست برای اومجسمه بسازند؟

قبل از همه باید یاد آور شدکه: ساخت مجسمه و نقاشی در شرع اسلام حرام است و این بدین معنا نیست که در تمامی شریعت های قبل از اسلام نیز حرام بوده باشد. این مقوله مربوط است به حجیت «شرع من قبلنا» که ما بین علما اختلاف است که آیا شرع قبل اسلام حجت است یا خیر؟

اما برای اینکه موضوع را بهتر بررسی کنیم بهتر است تفسیر آیه‌ی مذکور را در کتب تفاسیر جستجو نماییم:

الله تعالی میفرماید: «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِن مَّحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ» (سورۀ سبا 13) یعنی: «میساختند» آن جنیان «برای او(سلیمان) هرچه میخواست: از قلعه‌ها» محاریب: ساختمانهای بلند و قصرهای رفیع است. به قولی: مراد از محاریب در اینجا، مساجد است. «و تمثال ها» تماثیل: هر چیزی است که به صورت مجسم نقش و نگار شده باشد، چه از مس باشد، چه از شیشه، چه از سنگ رخام و غیره.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به قولی: این تماثیلها و تصاویر عبارت از تصاویر پیامبران، فرشتگان، علما و صالحان بود. گفته شده که: صورت نگاری در شریعت سلیمان علیه السلام مباح بود ولی طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، در شریعت پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم منسوخ گردید.

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس عذاباً یوم القیامة المصورون: سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت، صورت نگاران اند».

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» شرح «بخاری»، آرای علما در برداشتن تصاویر دارای جسم، یا دارای سایه را از موجودات ذی روح مانند انسان و حیوان نقل کرده آنگاه در جمع بندی این آراء میگوید: «ساختن مجسمه بجز اسباب بازی کودکان به اجماع علما حرام است. اما در تصویر نگاری بر روی پارچه، چهار قول است و صحیح ترین آنها این است که: اگر تصویر تمام اندام بود، حرام است ولی اگر سر آن قطع شده بود، یا اجزا و اعضای آن به طور پراکنده به تصویر کشیده شده بود، جایز است».

جمهور علما از صحابه تابعین و ائمه مذاهب بهکارگرفتن تصاویر را چنانچه در زیر پا قرار داشت و بر آن پا نهاده می شد، یا به خواری و اهانت استعمال میشد مانند تصاویر پشتی ها و بالشت ها جایز شمرده‌اند...

«و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «کاسه های بزرگ حوض مانند» میساختند که در بزرگی خود به مانند آب شخور شتران بود به طوری‌که جمعی بزرگ بر یک کاسه گرد آمده و همه از آن می خوردند.

جوابی: حوض هایی است که شتران را در آنها آب می دهند. «و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «دیگ های ثابت در جاهای خود» می ساختند که از بس بزرگ بود، نه به نیروی انسانی حمل می شد و نه حرکت داده می شد.

حال با توجه به آیه ی فوق متوجه می شویم که قطعا درست کردن مجسمه در شریعت سلیمان علیه السلام جایز بوده و اگر در ساخت آن مجسمه ها برای سلیمان علیه السلام شری می بود قطعاً الله تعالی چنین اراده نمی کند که شر از جانب پیامبرش منتشر گردد. والله أعلم.

حقیقت شکر:

اعتراف به نعمت منعم و بهکارگیری نعمت در طاعت حق تعالی است، چنان که کفران و ناسپاسی: عبارت از بهکارگیری نعمت در معصیت می باشد.

ظاهر قرآن و سنت گویای آنند که شکر، محدود به سپاس و ثنای زبانی نیست بلکه عمل بدن نیز از مقتضیات شکر است لذا شکر با فعل؛ عمل اعضاء است و شکر با سخن؛ کار زبان.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «در حقیقت دوست داشته ترین نماز نزد خداوند متعال، نماز داوود است؛ او نصف شب را می خوابید و یک سوم آن را زنده‌دار بود «و به نماز و راز و نیاز میپرداخت» و باز یک ششم آن را میخوابید.

و دوست داشته ترین روزه نزد الله متعال، روزه داوود است، او یک روز را روزه میگرفت و روز دیگر را می خورد. و چون او با دشمن روبه رو می شد، از میدان معرکه فرار نمی کرد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

درحدیث شریف دیگری به روایت ابو هریره(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر رفته و این آیه را تلاوت کردند آنگاه فرمودند: «سه خصلت است که به هر کس داده شد، قطعاً به او مانند آنچه که به خاندان داوود داده شده، عطا گردیده است. از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدیم که این سه خصلت چیست؟ فرمودند: **«العدل في الرضا والغضب، والقصد في الفقر والغني، وخشية الله في السر والعلانية».** «در پیش گرفتن عدالت در حال رضا و خشم، میانه روی در حال فقر و توانگری و ترس از خدا در نهان و آشکار».

آگاهی جنیان از کار بنائی و صنعت:

در قرآن عظیم الشأن آمده است که: پروردگار با عظمت ما جنیانی را برای حضرت سلیمان مسخر گردانیده بود، لذا جن ها کارهای زیادی را برای حضرت سلیمان انجام داده اند که به نیروی عظیم و تیز هوشی و مهارت نیاز داشته‌اند: طوریکه (در آیات 12 13) خواندیم: (و پروردگارش گروهی از جنّیان را رام او کرده و در پیش او کار میکردند و اگر یکی از آنها از فرمان ما سر پیچی میکرد (و به دساتیر حضرت سلیمان علیه السلام گوش فرا میدادند، و در صورت سرپیچی مجازت می شدند) از آتش سوزان بدو مي چشانديم.

آنان هر چه سلیمان می خواست برایش درست می‌کردند، از قبیل: معابد بزرگی، مجسّمه ها، ظرف های بزرگ غذا خوریِ همانند حوض ها، و دیگ های ثابت (که از بزرگی قابل جابه جائی نبود)

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴿١٤﴾

پس هنگامی که مرگ را بر او مقرّر کردیم، چیزی جز موریانه که عصایش را میخورد آنان را از مرگ او مطلع نساخت، پس چون جسد سلیمان (به زمین) افتاد، جنیان فهمیدندکه اگر غیب را می دانستند، در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند.(۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَضَيْنَا»: مقرّر داشتیم. واجب گرداندیم. فرمان صادر کردیم.**«دَآبَّةُ الأَرْضِ»:** موریانه. چوبخواره. چوب خوارک. کلمه(أَرْض) به معنی (أَكْل) یعنی خوردن است. یا این که جمع (أَرَضَة) به معنی موریانه بوده و در نتیجه (دَآبَّةُ الأَرْضِ) معنی موریانه ها و چوب خواره ها و چوب خوارک ها دارد.**«مِنسَأَة»:** عصا.

تفسیر :

داستان مرگ حضرت سلیمان علیه السلام :

پروردگار با عظمت ما به رحلت حضرت سلیمان علیه السلام (که سمبل قدرت و عظمت بود)، حکم کرد و چون وقت وزمان مقدر آن نزدیک شد و مدّت عمرش تمام شد، درحالی فوت نمود که ایستاده بود و برعصایش تکیه داشت.

حضرت سلیمان چنان حکومت و سلطنتی داشت که تنها بر کل جهان نبود، بلکه طوریکه یادآورشدیم برجن ها وطیور و باد هم حکومت می نمود، اما با وجود تمام این انتظامات او هم از مرگ نجات نیافت.

تعمیر بیت المقدس که آن را حضرت داؤود علیه السلام آغاز نموده و حضرت سلیمان علیه السلام تکمیل کرده بود، هنوز برخی از کار اعماراتی آن لا تکمیل بود که به عهده جن ها کار تر میم آن گذاشته بود. حضرت سلیمان علیه السلام به محرب خویش داخل شد که از

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیشه شفاف همه امور ساختمانی را زیر کنترول خویش داشت. حضرت سلیمان حسب معمول در عبادت همیشه بر عصأ خویش تکیه میداد، پروردگار روح اورا در حالیکه بر عصا تکیه داشت قبض کرد، او بر عصأ ایستاده از خارج دیده می شد که به عبادت مشغول است، جن ها نمی توانستد که نزدیک آمده نگاه کنند، آنها حضرت سلیمان را زنده تصور کرده به کار مشغول گشتند، تا اینکه یک سال تمام شد و بقیه کارهای تعمیر بیت المقدس به پایه کمال رسیدند، انگاه خداوند موریانه (کرم چوب خور) که در قرآن عظیم الشأن به دابة الارض یاد گردیده است بر عصای سلیمان مسلط کرد، عصا چوب را از داخل خورده ضعیف کرد، اتکا به عصا تمام شد و حضرت سلیمان بر زمین افتاد انگاه جن ها از مرگ او اگاه شدند.

ولی قبل از افتادن حضرت سلیمان برزمین جنّیان چیزی نمیدانستند که او فوت کرده آنان طوریکه یادآور شدیم سرگرم کار اعمارانی بیت المقدس بودند.

بعد از افتادن سلیمان علیه السلام به روی زمین جنّیان یقین حاصل کردند که غیب را نمی‌دانند؛ زیرا اگر غیب را می دانستند در این شُغل دشوار ذلّت بار و کار مربوط به سلیمان علیه السلام ادامه نمی دادند. آنان گمان می کردند که سلیمان علیه السلام زنده است و به سوی آنان نظر می‌کند، ولی در حالیکه او فوت کرده بود.

ابن کثیر نقل می‌کند که: «سلیمان علیه السلام بعد از مرگ به مدت یک سال بر آن عصا تکیه داده بود و موریانه در این مدت از آن عصا می خورد تا این که سر انجام بر زمین افتاد».

در جمله اخر این آیه مبارکه آمده است: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» مراد از عذاب مهین در اینجا همان کار های مشکل و مشقت آوراند که حضرت سلیمان علیه السلام برای تکمیل بیت المقدس به آنها محول کرده بود.

بازسازی بیت المَقْدَس توسط سلیمان علیه السلام :

حضرت سلیمان علیه السلام بنابر وصیت پدر خویش داؤود علیه السلام اقدام به تعمیر و بازسازی بیت المقدس نمود. این عمل را در راستای تنفیذ وصیت پدرش چهار سال بعد از تولی امر شاهی انجام داد و در این زمینه اموال فراوانی صرف کرد. بعد از هفت سال از بازسازی آن فراغت پیدا کرد و حصاری بر اطراف شهر بیت المقدس کشید.

روایت شده که چون سلیمان به انتهای باز سازی بیت المقدس رسید سه چیز از خداوند متعال خواست. خداوند دو خواسته‌ی او را برآورد کرد. از خدا درخواست کرد حکمی به او عطا نماید که مصادف حکم خدا باشد خداوند آن را به او بخشید. ملکی از او درخواست کرد که بعد از او برای هیچ احدی ممکن نشود. خداوند آن را نیز به وی بخشید. از خدا خواست هر مردی از خانه‌ی وی به قصد اقامه‌ی نماز در بیت المقدس داخل شود، طوری از آن خارج گردد که گرد و غبار هیچ گناهی بر وی نماند و مانند روزی که از مادر متولد شده برگردد. (احمد نسائی).

ابن کثیر فرموده است: امیدوارم مورد سوم مخصوص ما مسلمانان باشد و خداوند امت اسلامی را بدان اختصاص داده باشد.

چون از بازسازی مسجد فارغ شد هیکل (قصر پادشاهی) را ساخت. تاریخ نویسان گویند: آن را در مدت 13 سال ساخت و جای مخصوص تحت عنوان کشتارگاه قربانی بنا نهاد. سلیمان اهتمام فراوانی به عمران و اصلاح داد او دارای یک ناوگان دریایی بود. کشتی‌ها،

(c) ketabton.com: The Digital Library

طلا و نقره و کالا را از هند برای او می‌آوردند. او علاقه‌ی فراوان به اسب و تمرین و آماده‌سازی آن‌ها برای جهاد داشت. او مجموعه‌ی فراوانی از زنان در اختیار داشت. بعضی آزاده و برخی کنیز بودند. زیرا در شریعت وی محدودیتی در زمینه‌ی ازدواج وجود نداشت.
از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که (سلمیان پسر داؤود) گفت: امشب نزد صد زن می‌روم تا هر کدام از آن ها بچه‌ای بیاورد که در راه خدا به جهاد برخیزد (إن شاء الله را بر زبان نراند) هیچ کدام چیزی به دنیا نیاوردند جز یکی که او هم نیم انسانی به دنیا آورد. رسول الله فرمود: اگر سلیمان انشاالله می گفت همگی پسر بچه‌ی مجاهدی بدنیا می آوردند. (بخاری، احمد آن را به لفظ متفاوت نقل و روایت کرده‌اند.)
در روایت سدی این نیز آمده است که حضرت سلیمان علیه السلام پس از تکمیل تعمیر بیت المقدس برای سپاس، دوازده هزار گاو وبیست هزار گوسفند قربانی کرده مردم را دعوت عمومی داد، وآن روز را جشن گرفت، و بر صخره ای بیت المقدس ایستاده به بارگاه خداوند متعال چنین دعا کرد: پروردگارا! تو به من قوت وسایل عنایت فرمودی که آنها تعمیر بیت المقدس تکمیل گشت، پس خدایا، مرا موافق گردان تا که سپاس این نعمت تو را بجا آورم ومرا بر دین خودت بمیران، وپس از هدایت، در قلب من کجی وزیغ نینداز وعرض کرد: پروردگارا! من از تو برای کسی که در این مسجد داخل بشود، پنج چیز می خواهم:

- یکی اینکه هر گناهکاری که برای توبه وارد این مسجد شود، توبه ی او را بپذیر وگناهان اورا عفو نما. دوم اینکه انسانی که برای نجات از خوف خطر وارد این مسجد گردد او را امان بده واز خطراتش نجات بخش. سوم اینکه هر مریضی که وارد آن بشود اورا شفا عنایت بفرما. چهارم اینکه هر فقیری که وارد آن شود اورا غنی بگردان. پنجم اینکه هر کسی که وارد آن شود تا مدتی که در آن هست، اورا زیر نظر عنایت و رحمت خود قرار بده، مگر اینکه او به ظلم یا بی دینی مشغول باشد.

از این حدیث معلوم می شود که کار تعمیراتی بیت المقدس در زمان حیات حضرت سلیمان علیه السلام تکمیل شده بود.
امام بغوی به حواله علمای تأریخ می نویسد که کل عمر حضرت سلیمان علیه السلام پنجاوه وسه سال بود وسلطنت وحکومت او تا چهل سال ادامه یافت ودر سیزده سالگی مسئولیت سلطنتی را به عهده گرفت وکار ساختمانی بیت المقدس را در چهارمین سال سلطنتی خویش آغاز کرده بود. (تفسیر مظهری و تفسیر قرطبی).

آیا اجنه علم غیب دارند؟

بسیاری از مردم بر این عقیده اند که جن ها علم غیب را می دانند و جن های سرکش در صدد اند که این عقیده غلط و حاکم بر اذهان مردم را، مورد تاکید قرار داده و آن را رواج دهند. طوریکه در یافتیم که خداوند متعال، موقع قبض روح حضرت سلیمان علیه السلام دروغ و بی اساس بودن این ادعا را کاملاً برای مردم روشن ساخت. خداوند جن ها را مطیع حضرت سلیمان علیه السلام قرار داده بود. جن ها در حضور حضرت سلیمان و به دستور او کار میکردند. خداوند جسد بی روح حضرت سلیمان را در حالت ایستاده در معرض دید جن ها باقی گذاشت، جن ها همواره کار میکردند و از مرده بودن حضرت سلیمان خبر نداشتند، تا اینکه عصائی را که حضرت سلیمان بدان تکیه زده بود، مورد طعنه

(c) ketabton.com: The Digital Library

موریانه قرار گرفت، آنگاه حضرت سلیمان بر زمین افتاد و دروغ کسانی که مدعی «علم غیب» برای جن ها بودند، آشکار گردید.
مطابق حکم قرآن عظیم الشأن واحادیثی نبوی باید گفت که: جن غیب را نمیداند وعلم غیب ندارد طوریکه الله تعالی میفرماید: «لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سورۀ نمل 65) (به جز الله هیچ کس در آسمان ها و زمین غیب نمی داند.».
وهرکس که مدعی علم غیب باشد کافر میشود و هرکس نیز که تصدیق کننده کسی باشد که غیبگویی را تصدیق میکند او نیز کافر می شود، طوریکه خداوند متعال میفرماید: «لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سورۀ نمل 65) «به جز الله هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمیداند.» در زمین و آسمان هیچکس عالم به غیب نیست و هرکس مدعی دانستن غیب در آینده است جملگی کهانت محسوب می شود. از رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است که فرمود: «أن من أتى عرافاً فسأله لم تقبل له صلاة أربعين يوماً» (هرکس پیش غیبگویی برود و از او درخواست کند نماز چهل روزش قبول نمی شود.) و در صورتی که آن را تصدیق کند به واسطه آن کافر می شود چون اگر او را در غیبگویی تصدیق کند خداوند متعال را تکذیب کرده است که می فرماید:«لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»(سورۀ نمل 65) «به جز الله هیچ کس درآسمانها وزمین غیب نمیداند.»

خوانند گان محترم !

بعداز این که پروردگار باعظمت باآوردن نام «داؤود» و«سلیمان»، سپاسگزاران نعمت هایش را یادآور شد، با آوردن داستان «سبأ» حال و ناسپاسی کافران را در مقابل نعمت‌هایش بیان نمود تا برای قریش پند و عبرت و برحذر داشتن بوده و یادآور جریان مصایب و بدبختی هایی باشد که نصیب ناسپاسان نعمت الله سبحان وتعالی شد. بعد از این نعمت هایش را به کفار یادآور شده است، تا به عبادت و سپاسگزاری او روبیاورند.
اینک در آیات متبرکه (15 الی 21) در باره قصه وداستان سبأ و سیل ویرانگر (سیل العرم)؛ بحث بعمل می آورد .

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ﴿١٥﴾

برای قوم سبا در مسکن هایشان نشانه ای بود [از جمله] دو باغ در جانب راست و چپ، [که به ایشان گفتیم] از روزی پروردگارتان بخورید، و او را سپاس بگزارید، شهری است پاکیزه و پروردگاری است آمرزنده. (۱۵)

تفسیر:

باید گفت که: «سبأ» قبیله‌ای از عرب است که در یمن سکونت داشتند. به نام جدشان«سبأ بن یشجب بن قحطان» موسوم شده‌اند. محلّ سکونت سبأ مأرب است و در 100 کیلو متری شهر صنعاء پایتخت کشور یمن امروزی قرار دارد.
«جَنَّتَانِ»: دو باغ. هدف از آن باغ های فراوان و متّصل به هم است.
قرآن کریم دوبار از قبیله سباء نام می برد، یکی در داستان بلقیس ملکه سباء و دیگری در این داستان.
ابن عباس(رض) میفرماید: «مردی از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید که سباء چیست؟ آیا مردی است یا زنی یا سر زمینی؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«بلکه سباء نام مردی است که برایش ده فرزند پسر به دنیا آمد، شش تن آنان ساکن یمن شدند و چهار تن ساکن شام، یمنی ها عبارتند از: مذحج، کنده، ازد، اشعری ها، انمار و حمیر. اما شامی ها عبارتند از: لخم، جذام، عامله و غسان». علمای انساب (نسب شناس) می گویند: «نام سباء، عبد شمس و او فرزند یشجب فرزند یعرب فرزند قحطان بود.
سد مأرب، سدی بود که شاهان قدیمی این سر زمین، آن را بنا کرده بودند و سیل وآب وادی هایشان در پشت آن جمع می شد و مردم در پایین آن سد در طرف وادی به نهال شانی درختان و آباد کردن باغها و منازل پرداخته بودند».
واقعیت امر ینست که:سر گذشت قبیله سبأ یکی از عبرت انگیز ترین داستان های است که در قرآن عظیم الشأن بدان اشاره بعمل آمده است، سرسبزی باغهای این منطقه، استثنایی بوده است. منطقه سبأ از هر گونه کمبود، آفات، نا امنی، فحشا و قحطی پاك بود.
از فحوای داستان قوم سبأ باید آموخت که در برابر نعمت های الهی باید شاکر بود، ولی انسان هرگز حقّ شکررا ادا نمی‌کند و خداوند اورا می بخشد. و قابل یاد آوری است که: روزی دادن و آمرزیدن از شئون ربوبیّت است.

شأن نزول آیۀ15:

894- ابن ابوحاتم ازعلی بن رباح روایت کرده است: یکی برایم گفت که: فروه بن مسیک غطفانی خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای نبی خدا! اهل سباء مردمی اند که در جاهلیت عزیز و سرافراز بودند، من بیم دارم که آنان از اسلام بر گردند، آیا در آن حال من با آن ها بجنگم؟ پیامبر فرمود: در بارۀ آنها تاکنون به من هیچ دستوری داده نشده است. پس آیۀ «لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ...» نازل شد.

فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ﴿١٦﴾

ولی [آنان از سپاس گزاری در برابر نعمت، و از فرمان ها او و دعوت پیامبر شان] روی گرداندند، در نتیجه سیل [ویران گر] «عرم» را بر ضد آنان جاری کردیم [که دو باغ آباد راست و چپ منطقه را نابود کرد]، و ما آن دو باغ پر حاصلشتان را به دو باغستانی تبدیل کردیم که دارای میوه هایی تلخ و درخت گز و اندك از درخت سدر جانشین کردیم.(۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اَلْعَرِمِ»: (عرم) یا به معنای خشونت است و«سَيْلَ الْعَرِمِ»: به معنای سیل بنیان کن، یا به معنای «سدّ» است یعنی سیلی (آب بزرگ غیر کنترول خراب کن) که از شکسته شدن سدّ (بند آب) به راه افتاد.

تفسیر:

عالم دانشمند علوم اسلامی ونحوی معروف عصر خویش أبوجعفر النحاس فرموده است: آبی که در بین دو کوه جمع می شود و در برابر اش مانع ، سدّی وبندی وجود داشته باشد، بنام «عرم» مسمی می باشد . (تفسیر قرطبی ۲۸۶/۱۴).
«فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ»: یعنی آنها از فرمانبری الله سبحان وتعالی و پیروی از اوامر پیامبرانش سرپیچی کردند و لذا سیل ویرانگر و سخت بر آنان فرستادیم که بر اثر شدت و ویرانگریش قابل تحمل نبود که باغ ها و منازل آنان را با خاک یکسان نمود.
امام طبری در تفسیر خویش مینویسد: زمانیکه این قوم از پذیرفتن پیام خدا و تصدیق پیامبران سرپیچی کردند، سد سورخی برداشت، آنگاه سطح سیل بالا شد و باغ های آنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

را فرو برد و سر زمین و منازل آنان را ویران ساخت. و **«وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ»** آن دو باغ پرثمر را به دو باغ خشک و خاره زار مبدل کردیم که دارای میوه‌ای تلخ و بد بودند.

«خَمْطٍ»: گیاه تلخ و زشت و بدقیافه. یعنی هر گیاه تلخی که قابل خوردن نباشد، خمط است. شیر ترشیده نیز خمط است.

«أَثْلٍ» درخت گز، خاردار و بی ثمر فراء گفته است: شبیه گز است اما از آن بلندتر است. طوریکه منبر رسول الله صلی اله علیه وسلم در مسجد نبوی از چوب این درخت ساخته شده است.

«سِدْرٍ» یعنی سرو. ازهری گفته است: سدر دو نوع است: سدری که هیچ نفع وفایده‌ای ندارد واز برگ هایش برای غسل استفاده نمیشود و میوه‌ای سخت، بدبوی و بی مزه دارد که قابل خوردن نیست. نوع دیگر آن سدری است که بر روی آب میروید و میوه‌ی آن «نبق» نامیده میشود که شیرین و خوشمزه است و از برگ آن برای غسل استفاده میشود. (البحر المحیط ۲۵۶/۷.)

خوانند گان محترم !

در روزگاران قدیم؛ قوم «سبأ» در سر زمین یمن زندگی می کردند. آنها شهر و دیار بسیار زیبایی داشتند.

سرزمین یمن مانند سایر نقاط عربستان فاقد نهر است و در موسم باران سیل های فراوان به راه می افتند و پس از خرابی بسیار، در ریگزارها فرو می روند و چون فصل باران تمام میشود مردم دچار خشکی و بی آبی می گردند.

از این رو مردم سبأ به فکر ساختن سدی افتادند تا سیلاب های کوهستان را در مخزن های بزرگ و محکم ذخیره کنند و از آن همه خسارت و ویرانی جلوگیری کنند.

قوم سبأ، سد بزرگ و تاریخی معروف به سدّ مآرّب یا سدّ عرم رساختند.

مردم این دیار در کشاورزی مهارت فوق العاده ای داشتند و با ساختن این سدّ،آب ها را ذخیره نموده و باغ ها و بوستان ها و زمین های سرسبزی را به وجود آوردند.«سدّ مآرب مشتمل بر دقایق فنی مهم و شاهکارهای مهندسی بسیار است. باستان شناسان دو نقش کشف کرده اند که در یکی، نام یک پدر و پسر از پادشاهان سبأ را ذکر کرده که در قرن هشتم قبل از میلاد می زیسته اند، و بنای سدّ مآرب نسبت داده شده است». (باستان شناسی و جغرافیای تأریخی قصص قرآن عبدالکریم بی آزار).

برخی از مؤرخین اسلامی مانند: اصفهانی؛ تأریخ انهدام سدّ را 400 سال قبل از اسلام و برخی مانند یاقوت آن را در حدود قرن ششم میلادی،کمی قبل از ظهور اسلام و از نظر برخی مانند: ابن خلدون در قرن پنجم میلادی ذکر کرده اند». (تفسیر الجواهر طنطاوی، جلد 16، صص: 176 177.).

سیل مآرب یا سیل عرم!

سیل ناشی از شکستن سدّ مآرب که به سیل عرم مشهور است، و ذکر آن در آیه فوق بعمل آمد، مفسران، در تفاسیر خویش، عرم را به معنی موش هایی که سد را سوراخ کرده اند، ذکر نموده اند.

به موجب روایات تفاسیر، این سدّ را بلقیس، ملکه سبأ، در میان دو کوه از سنگ و قیر ساخته بود، و در آن شکاف هایی تعبیه کرده بود که آب به مقدار احتیاج مردم از آن بیرون

(c) ketabton.com: The Digital Library

می ریخت، از این رو بلاد سبأ از حاصل خیزترین و با صفاترین بلاد عربستان شد، ولی چون مردم ناسپاسی کردند، و سخنان پیامبران خود را نشنیدند، خداوند موش هایی بفرستاد که آن سدّ را سوراخ کردند و در نتیجه سدّ، در هم ریخت، و سیل همه باغ ها و زراعت ها را از میان برد و مردم سبأ در نتیجه خشکی به جاهای دیگر مهاجرت کردند.
دهستان مآرب، امروزه در شمال شرقی شهر صنعا، پایتخت کشور یمن واقع شده است.

کفران، خصلت ناپسند انسان:

یکی از خصلت های انسان که در قرآن عظیم الشأن به نقد و ارزیابی آن پرداخته شده، صفت کفران و ناسپاسی است. این اصطلاح بیشتر با نعمت بیان می شود و در زبان مردم، با عنوان کفران نعمت مورد نقد و سرزنش قرار گرفته است.
ریشه این اصطلاح را می توان در کلمه کفر دانست؛ هر چند که در ادبیات عربی برای بیان همین اصطلاح کفران نعمت، کلمه کنود نیز به کار می رود.
در قرآن عظیم الشأن مشتقات هر دوکلمه برای بیان همین مقصود به کار رفته است.
کفر به معنای پوشاندن است وکافر را از آن رو کافر گفته‌اند که روی حقیقت را می پوشاند و به جای حق، باطل را می جوید و آن را اصالت میبخشد. بنابر این کفران به معنای کفران نعمت، پوشاندن آن با ترک سپاس و شکر گزاری از آن است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص۷۱۴)
آیاتی از قرآن عظیم الشأن از جمله آیه ۷ سوره ابراهیم و آیه ۴۰ سوره نمل و آیه ۱۵۲ سوره بقره بر همین معنا دلالت می‌کند.
خداوند متعال در آیات متعددی هنگام بیان خصلت های انسانی، یکی از خصلت های ناپسند وی راکفران نعمت بر میشمارد. از جمله این آیات میتوان به آیه ۱۴۷ سوره نساء، ۳۸ سوره یوسف و ۷ و ۳۴ سوره ابراهیم اشاره کرد.
از این آیات و مانند آن به دست می‌آید که این خصلت ناپسند که گاه از اهل ایمان نیز صادر می‌شود، نوعی کفر و پوشاندن حق است. اینکه برخی از پیامبران از جمله حضرت سلیمان(ع) وقتی تخت بلقیس را نزد خود دید، گفت: **«هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَمَنْ شَکَرَ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ»**؛ این از فضل پروردگار من است تا آزمایشم کند که آیا شاکرم یا ناسپاس؛ وکسی که شاکر باشد به نفع خودش است و کسی که ناسپاس باشد، پس پروردگار من بی نیاز است و با ناسپاسی‌اش، به خودش ضرر می زند (نمل، آیه ۴۰) بیانگر این معناست که همه ممکن است گرفتار این نوع کفران و ناسپاسی شوند؛ هر چندکه اهل ایمان باشند. از این رو در آیه از ابتلا و آزمون سخن به میان می‌آید که اهل ایمان در هر مرتبه‌ای ممکن است به آن دچار شوند.

خوانند گان محترم!

در جمله زیبای **«فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ..»** خواندیم که بجای ادای شکر از پروردگار با عظمت روی گردنی بعمل آمد، وهمین روی گردانی، اعراض و ناسپاسی، قهر الهی را بدنبال داشت.
باید گفت که به وقوع پیوستن سیلاب ها، زلزله، طوفان و رعد و برق، تصادفی نیست. بلکه طبیعت، مأمور قهر الهی می شود.
در طول تأریخ ملاحظه نموده ایم که: نعمت ها، گاهی اضافه میشود، «فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ

(c) ketabton.com: The Digital Library

حَبَّةٍ» (آیه 261 سورۀ بقره) و گاهی هم کم میشود، «نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ».(آیه 155 سورۀ بقره).

ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ﴿١٧﴾

به خاطر کفرانی که ورزیده بودند این گونه جزأ ایشان دادیم، و آیا جز ناسپاس را مجازات میکنیم؟(١٧)

تفسیر :

یعنی تبدیل شدن از حال بهتر به حال بدتر، به سبب اعراض و روی گشتاندن آنان از طاعت الهی، عدم شکران نعمت ها و کفر ورزیدن آن مردم بود؛ زیرا خداوند متعال عذاب و مجازات نمی کند، مگر کسی را که به نعمت هایش کفران کند و از حق رو گرداند که این جزای فعل بد اوست. یعنی اینکه سرچشمه‌ی همه بدبختی ها، که انسان بدان مواجه می شود عملکرد منفی که از شخص سر می زند. باید یاد آور شد که جزا وغضب الهی، یك سنّت و قانون الهی برای تبهکاران است وتنها به قوم سبأ اختصاص ندارد. و آن چه قهر الهی را به دنبال دارد، اصرار در کفر و استمرار آن است.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ﴿١٨﴾

و میان آنها و میان آبادی‌هایی که در آنها بر کت نهاده بودیم آبادی هایی به هم پیوسته قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرّر داشته بودیم، (و گفتیم) شب‌ها و روزها را با کمال امن و امان در آنها سیر و سفر کنید.(١٨)

خداوند متعال میان اهل سبأ که در یمن بودند و قریه‌های شام که برکت‌شان داده بود، شهرهای به هم پیوسته‌ای را پدید آورد و مسافرت در این قریه‌ها را به منازلی اندازه شده مقرّر ساخت؛ طوریکه در سفر به آن مواضع مشقّتی نبود. گفته شد: **«سِيرُوا فِيهٰا لَيٰالِيَ وَ أَيّاماً آمِنِينَ»** به آنان گفتیم: هر وقت خواستید در بین این اماکن به سیروسفر بپردازید، در خلال شب و طول روز بی باک باشید و نترسید و آسوده خاطر باشید.

زمخشری فرموده است: مسافر از یک دهکده حرکت می‌کرد و شب را در دهکده‌ای دیگر به سر می برد، تا به سرزمین شام میرسید، نه بیمی داشت و نه گرسنه میماند ونه تشنه میشد ونه ازدشمنی خبری بود. نیازبه حمل توشه و آب نبود ودرکمال امنیت و بدون هیچگونه ترسی میرفتند.(تفسیر کشاف ۴۵۵/۳).

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴿١٩﴾

پس گفتند پروردگارا بین سفرهای ما فاصله انداز، و بدین‌سان بر خویشتن ظلم کردند، پس آنان را افسانه‌ها (بر سر زبان‌ها) گردانیدیم و آنان را سخت متلاشی و پاره پاره ساختیم، بی‌گمان در این ماجرا صابر سپاسگزار نشانه‌های (عبرت انگیزی) است.(١٩)

تفسیر:

ولی این قوم از حد گذشتند، بنا سرکشی و بغاوت را گذاشتند، نعمت های اعطا شده و بینظیر الهی را بی‌ارزش و بی اهمیت شمردند، از فراوانی زندگی و راحت وامنیت سیر شدند وبا تکبّر وعناد گفتند: پروردگارا! میان ما و قریه‌های ما مسافه های دوری را مقرّر دار تا نیازمندان از اهل آن فایده نیابند و فقیران بهره‌مند نشوند. آنان با شرک، کفران نعمت

(c) ketabton.com: The Digital Library

و اعتدا در دعا بر خود ظلم کردند. خداوند متعال هم آنان را هلاک نمود و تباه ساخت، سرسبزی و آبادانی آنان را به بادیه و بیابان تبدیل کرد، جمع آنان را به هم زد و در مواضع متعدّد پراکندۀ شان ساخت. یقیناً در آنچه به اهل سبأ واقع شد پند آموزی بزرگی است؛ برای کسی که بر تقدیرات ناخوشایند خداوند بزرگ صبر نماید، در ادای طاعات و اجتناب از گناهان استقامت ورزد پروردگارش را با ادای طاعات و انجام اوامرش همیشه شکرگزار باشد. (تفسير الميسّر: تأليف دكتر عايض بن عبدالله القرني)

خوانند گان محترم !

در داستان قوم سبأ برای هر بنده‌ای عاقل پند گرانبهای نهفته است که: در موقع بلا و مصیبت شکیبا و صبور و در مقابل نعمت سپاسگزار باید باشد. ناسپاسی، ظلم به خویش است.

اشخاص و ملّت هایی می توانند از تاریخ عبرت بگیرند و پایدار بمانند که بسیار بردبار و سپاسگزار باشند.

هدف ذکر داستان قوم سبأ، برحذر داشتن انسان از کفر و ناسپاسی در مقابل نعمت است، تا بلایی که بر سر پیشینیان آمد، بر سر آنها نیاید. و بدین ترتیب؛ متلاشی و تار و مار شدن قوم سبأ قصه مجالس و ضرب المثل میان مردم و جای عبرت خوبی برای ما است.

وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴿٢٠﴾

و به راستی شیطان ظن خود را در باره ایشان راست یافت، آنگاه [همگی] جز گروهی از مؤمنان از او پیروی کردند.(٢٠)

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: کفران نعمت، راه نفوذ و موفقیّت برای ابلیس بشمار می رود، در ضمن قابل یاد آوری است که ابلیس هم به موفقیّت خود در انحراف کشاندن مردم یقین کامل ندارد.

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ﴿٢١﴾

و او [شیطان] را بر آنان سلطه‌ای نبود، مگر آنکه سرانجام کسی را که به آخرت ایمان دارد، از کسی که از آن شك دارد، معلوم بداریم، و پروردگار تو حافظ و نگاهبان همه چیز است.(٢١)

تفسیر:

«وَ ما كانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطانٍ»: شیطان به وسیلۀ وسوسه و فریب بر آنان تسلطی نداشت. باید گفت که: شیطان نمی تواند انسان را مجبور ومطیع تطبیق اوامر خویش کند، «وَماكانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطانٍ»، بلکه این خود انسان است که بطور داوطلبانه از نقشه ها و اوامر ابلیس اختیاری، داوطلبانه وبر اساس اختیار و تصمیم خود ابلیس را مطابعت می کند.

«إِلاّ لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْها فِی شَكٍّ»:جز به خاطر حکمتی والا، و آن عبارت است از اینکه علم خود را در مورد آنکه مؤمن است و آخرت را تصدیق می‌کند و آنکه در مورد آن مشکوک است، برای بندگان ابراز داریم. پس هر یک را مطابق عملش پاداش یا کیفر می دهیم.

ملاحظه میشود که: ایمان به قیامت، سدّی و مانع قوی و اهنین است که در برابر و سواس

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیطان قرار دارد.
و دیده می شود که انسان با تردید و تزلزل، راه سلطه‌ی شیطان را بر روی خود باز می کند.
امام قرطبی فرموده است: یعنی شیطان آنها را با زور وارد کفر نمی‌کند، بلکه فقط مي تواند در خواست کند و کفر را آراسته جلوه دهد. (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۴.)
و حسن گفته است: به خدا شیطان آنها را نمی زند و آنان را وادار به انجام کاری نمی‌کند، و جز فریب و آرزو و درخواست، کاری نمی کند که آنها درخواستش را اجابت کردند. (تفسر ابن کثیر ۱۲۸/۳)
«وَ رَبُّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ» ای محمد! خدایت همه چیز را زیر نظر دارد، و هیچ چیز از اعمال انسان از او پوشیده نمی ماند. اعمال آنان را ثبت و ضبط می‌کند و از قصد و احوال آنها باخبر است.
مفسر صاوی در «حاشية الصاوي على تفسير الجلالين» مینویسد: شیطان سبب اغوا و فریب است نه خالق آن. پس خدا هر کس را که بخواهد از شیطان محفوظ می دارد، و هر کس را که بخواهد شیطان او را اغوا کند، شیطان را بر او مسلط می‌کند، و هر دو عمل خدا می باشند. (حاشیه‌ی صاوی ۲۹۸/۳.)
مفسرین حکمت در تسلط شیطان بر بندگان می نویسند که این یک نوع؛ امتحان و آزمایش الهی است تا انسان های پاک از ناپاک تشخیص داده شود و از هم جدا شوند.
و معنی«**لِنَعْلَمَ**»در آیه مبارکه این است که علم خود را به انسان ارائه دهیم، وگرنه خدا به همه چیز چه در گذشته و چه در آینده آگاه است. ودر علم خداوند متعال، نسیان و سهو جای ندارد.

خوانند گان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی حال شکرگزاران، مانند داوود و سلیمان علیهم السلام به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (22 الی 30)ازحال و اوضاع کافران سرمست نعمت و فریفته به مال دنیا و تکذیب کنندگان پیامبران،بحث بعمل آمده و به صورت مناقشه و مطالبه از روی تمسخر به آنان اعلام می کند که از خدایان دروغین خود کمک بگیرید تا ضرر و زیان را از شما دفع وبردارند؛ اما آن خدایان ساختگی بی خبر از همه جا اختیاری ندارند. ضمناً در این آیات، مشرکان اعتراف می کنند که نزول آسمانی و روییدن گل و گیاه و وجود معادن و منابع، همه و همه فقط از آن الله است.

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴿٢٢﴾

بگو کساني را که غیر از خدا (معبود خود) مي پندارید، بخوانید (آنها هرگز گرهي از کار شما نمي گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره اي در آسمانها و زمین مالك نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بوده اند.(۲۲)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: برای برآورده شدن خواهشات خود کسانی را بخوانید که گمان می‌کنید در آفرینش و عبادت شریک الله تعالی هستند و برخی عبادت‌ها را برای آن‌ها تقدیم مینمایید. اما پذیرش و اجابت خواستۀتان را در نزدشان نمی یابید؛ زیرا آن‌ها از انجام کدام کاری ناتوان‌اند؛

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیخ ابو حیان الأندلسی: در«البحر المحیط في التفسیر القرآن» در تفسیر آین آیه مبارکه می نویسد: این که الله سبحان وتعالی از آنها خواسته است خدایان را بخوانند، برای نشان دادن ناتوانی و درماندگی آنها میباشد تا بدین وسیله برآنان حجت اقامه کند. (البحر المحیط ۲۷۵/۷).

«لاٰ یَمْلِکُونَ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ»:آنها دارای یک ذره خیر و شر و زیانی نیستند.

«فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی اَلْأَرْضِ»:حتی به اندازۀ وزن یک مور کوچکی مالک چیزی در آسمان‌ها و زمین نیستند و هیچ حصه و نصیبی ندارند.یعنی در عالم بالا و پایین قدرت انجام دادن هیچ کاری را ندارند. **«وَ مٰا لَهُمْ فِیهِمٰا مِنْ شِرْکٍ»**:آن خدایان، درخلق و تصرف و مالکیت آن دو در کنار الله شرکت و دخالتی ندارند.**«وَ مٰا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِیرٍ»**:و در تدبیر امور آسمان و زمین آنها الله را یاور و مددکار نیستند. بلکه فقط خود خالق همه چیز است. و امر نابود کردن تنها در قبضه‌ی قدرت او می باشد. از این رو تنها او سزاوار عبادت است، باید یگانه دانسته شود و از الوهیتش انکار صورت نگیرد.

بعد از این‌که خلق و ملک را از آنها نفی کرد، شفاعت را نیز از آنها نفی کرده و میفرماید:

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴿۲۳﴾

هیچ شفاعتي در نزد او سود نمی بخشد مگر برای آن کس که الله به او اجازه دهد، تا چون که اضطراب و هراس از دل هایشان بر طرف گردد می‌گویند: پروردگارتان چه گفت؟ می گویند: و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه.(۲۳)

تفسیر:

مراد این است که هرگاه فرشتگان ازامر خداوند متعال این چنین در اضطراب و بیقراری باشند، چگونه می توانند نزد وی برای کسانی شفاعت کنند که او بدان راضی نیست؟

در حدیث شریف به روایت ابو هریره(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إذا قضي الله الأمر في السماء ضربت الملائكة بأجنحتها خضعانا لقوله كأنه سلسلة علي صفوان ينفذهم ذلك فإذا فزع عن قلوبهم، قالوا: ماذا قال ربكم؟ قالوا للذي قال: الحق؛ وهو العلي الكبير».

«چون خداوند متعال به امری در آسمان فرمان دهد، فرشتگان از روی فروتنی در برابر سخن وی، بال های خود را به هم میزنند، گویی این (بانگ) زنجیری است بر روی سنگی صاف، که این حالت همه را از اول و آخرشان در بر می گیرد و چون اضطراب از دلهای شان برطرف میشود، از یک دیگر می پرسند: پروردگار شما چه فرمود؟ دیگران درجواب کسی که پرسیده است، میگویند: او حق و راست فرمود و هموست بلند مرتبه بزرگ».

باید یادآور شد که: معبود های خیالی، اجازه‌ی شفاعت پیروان خود را ندارند.

در ضمن باید گفت که: شفاعت به این معنا نیست که شفاعت کنندگان از خداوند مهربان ترند، زیرا خداوند است که به شفاعت کنندگان اجازه‌ی شفاعت می دهد. شفاعت، کاری مستقل در برابر اراده‌ی حتمی او نیست، بلکه در راستای اراده‌ی خداست.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿۲۴﴾

بگو: چه کسي شما را از آسمانها و زمين روزي مي دهد؟ بگو الله، و ما یا شما بر (طریق)

(c) ketabton.com: The Digital Library

هدایت یا در ضلالت آشکاري هستیم.(۲۴)

تفسیر:

یعنی به آنها بگو: چه کسی با نزول باران از آسمان و با فراهم کردن ثمر و رویاندن نباتات در زمین شما را روزی میدهد؟ **قُلِ اَللّٰهُ** به آنها بگو: خدا روزی رسان است نه خدایان دروغین شما.

ابن جوزی فرموده است: به منظور اقامه‌ی دلیل بر این‌که هر آن کس روزی میدهد همو شایسته‌ی پرستش است، خدا به پیامبر دستور داد که از کفار بپرسد درحالیکه خود آنها جز خدا روزی رسانی را نمیشناختند. به همین دلیل **قُلِ اَللّٰهُ** در جواب آمده است؛ چون جز همین جوابی نداشتند. (تفسیر ابن جوزی ۴۵۴/۶).

«وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلىٰ هُدىً أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»: در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم. این طرز بیان نهایت انصاف با خصم را نشان میدهد. ابو حیان گفته است: با این که معلوم و مشخص است آن‌که خدا را به تنهایی پرستش می‌کند هدایت شده است، اما با این وجود کلام را به صورت شک و تردید آورده است. در صورتی که آنکه غیر از خدا را پرستش می‌کند گمراه است. در این بیان انصاف ونرمش ولطف در دعوی مقرر است و به صورت «تعریض» به گمراهی آنان اشاره می‌کند که از تصریح رساتر و بلیغتر است. عرب می گویند: از من و تو، خدا دروغگو را خوار کند، در صورتی که یقین دارد که طرف دروغگو میباشد. (البحر المحیط ۲۷۹/۷).

خوانند گان محترم !

یکی از عوامل پرستش، توجّه به روزی دهنده است، فکر کنید چه کسی به شما روزی میدهد؟ طوریکه در آیۀ مبارکه خواندیم **«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ»** روزی همانا توجه کردن به عظمت آسمان، نور و حرارت و باران و باد و ابر است و روزی زمین، همه‌ی میوه‌ها و برکات که در زمین می روید: **«يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»**

در واقعیت امر باید که: هدایت یافتگان، مانند کسانی که بربالای مرکب وکوه قرارگرفته‌اند، دید وبینش وسیعی دارند،که در جمله **«لَعَلىٰ هُدىً»** بیان شد.

ولی گمراهان، مانند کسانی هستند که در پایان درّه یا در عمق بحر گرفتار شده و مورد احاطه‌ی عوامل انحراف هستند.

قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴿۲۵﴾

بگو: شما از گناه ما بازخواست نخواهید شد، و ما هم از آنچه شما انجام میدهید، بازخواست نخواهیم شد.(۲۵)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: شما از خطا کاری های ما مورد باز پرس قرار نمی گیرید و ما از اعمال شما سؤال نمی شویم؛ زیرا ما از شما و شرک شما به سوی خداوند متعال برائت می جوییم.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ﴿۲۶﴾

بگو: پروردگارمان میان ما و شما را [روز قیامت] جمع می کند، سپس میان ما و شما به حق حکم می کند،و او فیصله‌کنندۀ داناست.(۲۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
برای کافران بگو: پروردگار با عظمت گشایشگر امور است که در میان مردم به عدل و قاطعیت حکم می‌کند. به واقعیت که حکمش از عدل صدور مییابد؛ زیرا اعمال مخلوقات را می داند و هیچ چیز نزد خالق لایزال پوشیده‌ای و در نهان باقی نمی ماند.
باید گفت که: اصرار و تاکید انبیاء بر هدایت مردم، از روی دلسوزی است نه به خاطر آن که جبران گناه مردم بر عهده‌ی انبیا باشد.
همچنان در آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب نموده میفرماید که: اگر ارشاد شما در دنیا مؤثّر واقع نشد، ازاین بابت نگران نباشید زیرا در قیامت به حساب همه رسیدگی خواهد شد. و فیصله در روز قیامت بر اساس حق صورت خواهد گرفت.

قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿٢٧﴾

بگو: کسانی را که به عنوان شریکان به او ملحق کرده اید به من نشان دهید [تا بنگرم آیا صفاتی که واجب است در یک معبود باشد در آنها هست؟ یقیناً] این چنین [صفاتی در آنها] نیست، بلکه فقط خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.(۲۷)

خوانند گان محترم!
در این آیه مبارکه وآیات قبلی که مطالعه فرمودید: الله تعالی شیوه‌ی تدریجی و گام به گام و مدارا در گفتگو را با مخالفان به شیوه عالی چنین بیان و فورمولبندی نموده است:
اوّلًا: در آیۀ 24 این سورۀ مبارکه در این اولین اقدام، منکرین،را دعوت به تفکّر میدهد ومیفرماید: **«مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»** «چه کسی از آسمان و زمین به شما رزق میدهد؟»، پس فکر کنید.
ثانیاً: در قدم بعدی میفرماید با انصاف باید برخورد کنیم و بگوییم: **«إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ»** «یا ما یا شما یکی بر حقّ است»، ملاحظه می شود که در بحث، جانب مقابل خود را فوراً و با قاطعیّت محکوم نمی کند.
ثالثاً: در آیۀ 25 میفرماید: هر کس جوابگو فکر و عملکرد خویش است. اصرار ما باید از روی دلسوزی باشد.
رابعاً: در آیۀ 26 میفرماید: **«يَفْتَحُ بَيْنَنا بِالْحَقِ...»** در بحث‌ها، به روز قیامت اشاره میفرماید و می گوید قایم شدن روز قیامت حقّ است.
خامساً: در بحث و گفتگو، از طرف مقابل دلیل و سند میخواهد و میفرماید: «به من نشان دهید بت هایی را بحیث شریک خویش قلمداد می کردید، چه کرده‌اند !». «قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ...».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿٢٨﴾

ما تو را نفرستادیم مگر برای همۀ مردم که مژده‌رسان و بیم دهنده باشی، و لیکن اکثر مردم نمی دانند.(۲۸)

تفسیر:
ابن کثیر در تفسیر این آیه میفرماید: خداوند در این آیه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم نموده میفرماید: ما تو را برای تمام مکلفین فرستاده‌ایم.
محمد بن کعب گفته است: یعنی خداوند پیامبر را برای تمام مردم فرستاده است.
به گفتۀ قتاده: خداوند حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای عرب و غیر عرب و به

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفته‌ی ابن عباس برای انسان و جن ارسال کرده است. (تفسیر ابن کثیر:ج 3، ص438-439. ودرتفسیرقرطبی:ج14،ص300 نیزچنین آمده است.)

شیخ ابن عطیه در تفسیر خویش «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز» مینویسد: خداوند متعال در این آیه اعلام کرده است که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای تمام جهانیان مبعوث کرده است، و این یکی از امتیازات بخصوصی است که الله تعالی از میان پیامبران به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص داده است. (تفسیر ابن عطیه: ج 12، ص 187-188.) در «تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن تألیف صدیق حسن خان القنوجی» مینویسد: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه رسالت عامی که برای تمام مخلوقات اعم از انسان و جن آمده است به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص دارد و این ازامتیازات است که تنها به آن حضرت داده شده است.

درحدیث شریف آمده‌است: «بعثت الی الاسود و الاحمر: به‌سوی سیاه و سرخ برانگیخته شده‌ام». مجاهد میگوید:«یعنی: به‌سوی جن وانس».دیگران میگویند: «یعنی: برای عرب و عجم». ابن کثیر می گوید: «هر دو قول صحیح است».

«بَشِيرا وَنَذِيرا»: یعنی مژده‌ی بهشت یا رحمت را به کسانی که به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم معترفند، میدهد. و کسانی که بر تکذیب وی اصرار می ورزند از آتش جهنم بیم می دهد.

«وَلَٰكِنَّ أَكثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعلَمُونَ» ولی بسیاری از مردم از آنچه که نزد خداوند دارند و از منافعی که در ارسال پیامبران نهفته است آگاهی ندارند و از روی نادانی دست به مخالفت می زنند. تفسیر فتح البیان: جلد 11، صفحه 194.).

اسلام دین همۀ انسان ها است:

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم، یکی از امتیازات که خداوند متعال به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نصیب فرموده است، این است که دین اسلام، دین تمام عالم بشریت و محمد صلی الله علیه وسلم را هم برای تمام انسان‌ها مبعوث فرموده است. پروردگار با عظمت در این مورد میفرماید: **«قُل يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيكُم جَمِيعًا»** [الأعراف: 158].» (ای پیامبر!) بگو: من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم».

همچنان میفرماید: «وَمَآ أَرسَلنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرا وَنَذِيرا» (سوره سبأ: آیه 28). «ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای همه‌ی مردم تامژده دهنده و بیم دهنده باشی».

عمومیتی که از این آیات متبرکه فهمیده می شود، عمومیت مکانی است، یعنی رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تمام افراد عالم بشریت عمومیت دارد در هر نقطه‌ای از زمین که باشند.

ولی اسلام علاوه بر عمومیت مکانی، عمومیت زمانی نیز دارد، یعنی دین اسلام علاوه بر اینکه برای تمام افراد جامعه‌ی بشری در هر نقطه‌ای که باشند عمومیت دارد، این عمومیت آن در هر زمانی و تا روز قیامت باقی خواهد ماند، چرا که اسلام با احکام جاودانه‌اش در معرض هیچگونه نسخ و تغییری قرار نخواهد گرفت، چون ناسخ باید در حد منسوخ و یا قوی‌تر از آن باشد.

بنابراین دین مقدس اسلام و احکام آن که از جانب خداوند متعال نازل شده است تنها با دین جدید دیگری از جانب خدا قابل نسخ خواهد بود و دین جدید هم باید بر پیامبری که خدا او را برگزیده است نازل شود ولی چون حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خاتم پیامبران

(c) ketabton.com: The Digital Library

است و خداوند فرموده است: «مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَد مِّن رِّجَالِكُم وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّنَ» [الأحزاب: 40]. «محمد پدر هیچکدام از مردان شما نبوده بلکه فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است».

بنابراین هیچ پیامبر دیگری بعد ازمحمدصلی الله علیه وسلم مبعوث نخواهد شد و در نتیجه نه دین جدیدی از جانب خدا خواهد آمد و نه آئین اسلام نسخ خواهد شد و بدین ترتیب اسلام (تا قیامت) باقی خواهد ماند. و این همان عمومیت زمانی و مکانی اسلام است. یعنی اسلام دین تمام افراد بشری است تا روز قیامت در هر زمان و مکانی که باشند.

پذیرش اسلام بر همۀ انسان‌ها واجب است :

بر کافه انسانها اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب واجب است که اسلام را بپذیرند و به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بعنوان فرستاده‌ی الله به سوی آن‌ها، و به اسلام بعنوان دینی که از جانب خداوند متعال بر او نازل شده و باید بدان عمل کنند، ایمان بیاورند، چرا که خداوند متعال پیامبر را برای همۀ مردم فرستاده و به آنان دستور داده است که به او و به دین اسلامی که از جانب پروردگارش آورده است، ایمان بیاورند.

خداوند متعال در (سورۀ الأعراف: آیۀ: 158) میفرماید: «قُل يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيكُم جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُۥ مُلكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلأَرضِ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحيِۦ وَيُمِيتُ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُم تَهتَدُونَ﴿158﴾» (ای پیامبر) بگو: ای مردم! من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم، خدائی که ملک آسمان‌ها و زمین متعلق به اوست. جز او معبود (راستینی) نیست. اوست که زنده می گرداند و می‌میراند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، پیامبر درس ناخوانده‌ای که به خدا و سخنانش ایمان دارد. از او پیروی کنید باشد که هدایت یابید».

ابن عطیه در تفسیر خود می نویسد: در این آیۀ الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است که؛ دعوت خود را اعلام کند و مردم را به پذیرش شریعت اسلامی تشویق نماید. (حکم) این آیه از میان پیامبران تنها به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص دارد، چون تنها اوست که برای همۀ مردم و نیز برای جنیان مبعوث شده است، در حالیکه دیگر پیامبران تنها برای گروهی از مردم مبعوث شده‌اند نه برای همه‌ی آن ها.

الله تعالی بعد از آنکه اعلام کرده است که رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از جانب خدا بوده است، خود را نیز طوری توصیف کرده است که مقتضی اعتراف به (الوهیت و ربوبیت) اوست، چرا که خود را فرمانروای آسمان ها و زمین و آفریننده و پدیدآورنده‌ی آن‌ها و زنده کننده و میراننده‌ای معرفی کرده است که هیچ معبود (راستینی) جز او وجود ندارد. «فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلأُمِّيِّ» این قسمت آیه مردم را به پیروی از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم تشویق میکند. منظور از «وَكَلِمَٰتِهِۦ» آیاتی است که از جانب خداوند نازل شده‌است همچون تورات وانجیل.«وَٱتَّبِعُوهُ» لفظ عامی است که تمام الزامات شرعی رادربرمیگیرد.(تفسیرابن عطیه: جلد 6، صفحه 108-198.)

همچنان در تفسیر ابن کثیر آمده است: در این آیه خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم گفته است که مردمان را با لفظ «يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ» که مردمان سرخ پوست وسیاه پوست وعرب و غیر عرب را در بر می گیرد، مورد خطاب قرار دهد. «إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيكُم جَمِيعًا» یعنی: «من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم» و اینکه محمد صلی الله علیه وسلم بعنوان خاتم پیامبران برای همه‌ی انسان‌ها مبعوث شده است، بیانگر شرافت و عظمت

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوست.
همانطور که خداوند متعال فرموده است: «قُلِ ٱللَّهُ شَهِيدُۢ بَينِي وَبَينَكُمۡۚ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلقُرءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَۚ» [الأنعام: 19]. «بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها می‌رسد به آن بیم دهم».
و نیز فرموده است: «وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلكِتَٰبَ وَٱلأُمِّيِّـۧنَ ءَأَسلَمتُمۡۚ فَإِن أَسلَمُواْ فَقَدِ ٱهتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّواْ فَإِنَّمَا عَلَيكَ ٱلبَلَٰغُ» [آل‌عمران: 20]. «و بگو به کسانی که بدان ها کتاب داده شده است (یعنی یهودیان و مسیحیان) و به درس ناخواندگان (یعنی مشرکان عرب) آیا تسلیم شده‌اید؟ اگر تسلیم شوند، بی‌گمان هدایت یافته‌اند و اگر سرپیچی کنند (نگران نباش، چرا که) بر تو تنها ابلاغ (رسالت) است».
همچنان در صحیح مسلم به نقل از ابو هریره آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «وَالَّذِی نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لاَ يَسْمَعُ بِی رجل مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ يَهُودِیٌّ وَلاَ نَصْرَانِیٌّ ثُمَّ لا يُؤْمِن بي إلا دخل النَّارِ»«قسم به کسی که جان محمد در دست اوست هر شخص یهودی و مسیحی که دعوت مرا بشنود و به آن ایمان نیاورد، وارد جهنم میشود». (تفسیرابن کثیر:جلد2،صفحه254-255.)
در «تفسیر المنار» هم آمده است: این آیه خطاب عامی است برای تمام جامعه‌ی بشری اعم از عرب و غیر عرب که حضرت محمد پسر عبدالله عربی هاشمی با دستور خداوند آنان را با آن مورد خطاب قرار داده و به آنان خبر داده‌است که وی فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی مردم است نه ملت عرب به تنهایی آنطور که یهودیان تصور کرده‌اند. خداوند متعال فرموده است: **«وَمَآ أَرسَلنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا»** [سبأ: 28]. «ما تو را نفرستادیم مگر برای تمام مردم که مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی».
«وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلقُرءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَ» [الأنعام: 19]. «و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها میرسد (اعم از جن و انس) بدان بیم دهم».
پس اگر کسانی از اهل کتاب و غیر اهل کتاب بگویند: ما ایمان داریم به اینکه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا تنها به سوی ملت عرب است، ایمان آنان اعتباری نخواهد داشت، چرا که با این سخن خود تمام آیاتی را که بر عمومیت رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و شمول آن بر اهل کتاب و غیر اهل کتاب دلالت میکنند، تکذیب مینمایند. در این مورد آیات دیگری هم نازل شده‌اند از جمله: «تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلفُرقَانَ عَلَىٰ عَبدِهِۦ لِيَكُونَ لِلعَٰلَمِينَ نَذِيرًا1» [الفرقان: 1]. «پاک و منزه است کسی که قرآن را بر بنده‌ی خود نازل کرده است، تا اینکه برای جهانیان بیم دهنده باشد».
«وَمَآ أَرسَلنَٰكَ إِلَّا رَحمَةٗ لِّلعَٰلَمِينَ﴿107﴾» [الأنبياء: 107]. واژه‌ی «العالمین» انسان و جن را شامل می شود.
در این مورد احادیث صحیحی هم وارد شده‌اند از جمله حدیثی که مسلم و بخاری و غیر آنها از جابر روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أعطيت خمساً لم يعطهنَّ أحد من الأنبياء قبلي: نصرت بالرعب مسيرة شهر، و جعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً، فأيما رجل من أمتي أدركته الصلاة فليصلّ، وأحلّت لي الغنائم ولم تحلّ لأحد قبلي، و أعطيت الشفاعة وكان النبي يبعث إلى قومه خاصة وبعثت إلى الناس عامة». در روایتی هم بجای «عامة»، «كافّة» آمده است. (تفسیر المنار: ج 9، ص 283-284.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«به من پنج چیز داده شده که به پیامبران قبل از من داده نشده است، از مسیر یک ماهه رعب و وحشت من در دل دشمن ایجاد شده و در نتیجه پیروز شده‌ام، تمام زمین برای من پاک و مسجد قرار داده شده است، پس هر کس از امت من وقت نمازش فرا رسد (هر جا که باشد) باید نماز بخواند، غنائم جنگی برای من حلال شده در حالیکه برای پیامبران قبل از من حلال نبوده است، به من (اجازه‌ی) شفاعت داده شده است، و بالآخره اینکه پیامبران پیشین تنها برای اقوام خود مبعوث شده‌اند ولی من برای تمام مردم فرستاده شده‌ام».

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿٢٩﴾

ومیگویند اگر راست میگویید این وعده [قیامت وعذاب] چه وقت است؟(٢٩)

تفسیر:

در آیات متعدّدی می خوانیم:که زمان قیامت را جز پروردگار با عظمت کسی دیگری نمیداند، واین هم ازحکمتهای الهی است تاانسان همیشه در حال آماده باش به سر برد، واز جانب دیگر این، ندانستن جزئیات، مانع ایمان به کلیات نیست. طوریکه درآیه 15 سوره‌ی طه می‌آمده است: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيها» قیامت، قطعاً آمدنی است ولی من زمانش را بر شما مخفی کرده‌ام.

«مَتي هذَا الْوَعْدُ»؟: مراد وعده وقوع قیامت و داخل شدن نیکان به بهشت و ورود بدان به دوزخ است. البتّه پرسش کافران جنبه استهزاء داشت.

خوانند گان محترم !

در آیه فوق خواندیم که: کافران با استبعاد و انکار از قیامت میگویند: اگر شما راست میگویید که قیامت خواهی نخواهی آمدنی است، پس وقت برپایی این وعده چه هنگامی است و روزی که در آن بین مخلوقات حکم نهایی صورت می‌گیرد چه وقت است؟

باید گفت که: در این شکی نیست که زمان وقوع و بر پای قیامت بصورت حتمی و قابل تغییر نیست. «لا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ ساعَةً وَلاتَسْتَقْدِمُونَ» واز جانب دیگر لازم وضروری نیست که ما انسانها جوابی هر سوالی را بدون مراجعه دقیق به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدانیم، طوریکه کفار سوال کردند که قیامت چه زمانی خواهد بود؟ «مَتى هذَا الْوَعْدُ» الله تعالی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بگو: زمانش را نمی‌دانم.

قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ﴿٣٠﴾

بگو: وعده گاه شما روزی است که نه ساعتی از آن تأخیر می کنید و نه بر آن پیشی می گیرید.(٣٠)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: برای شما وقت محدود و معّینی مقرّر داشته شده که روز قیامت وحسابدهی است وخواهی نخواهی آمدنی است. نه ازآن وعده یک لحظه به تأخیر انداخته میشوید تاتوبه نمایید ونه هم یک لحظه پیشتر واقع میشود تا قبل از موعدش عذاب شوید، بلکه موعد آن معلوم و تغییر ناپذیر است. پس از آن روز بترسید و با طاعت الله تعالی از آن حذر داشته باشید.

خوانند گان محترم !

بعد از اینکه از بیان توحید، رسالت و رستاخیز که کفر پیشگان به آنها باور واعتقاد ندارند،اینک در آیات متبرکه (31 الی 33) یکبار دیگر از انکار مشرکان نسبت به قرآن

(c) ketabton.com: The Digital Library

و سایر کتابهای آسمانی و گفتگو و مجادله میان مستضعفان و مستکبران بحث بعمل آورده است .

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ﴿٣١﴾

و کافران گفتند: ما به این قرآن و کتاب هایی که پیش از آن بوده است، هرگز ایمان نمی آوریم و اگر ببینی ظالمان را وقتی که نزد پروردگارشان نگاه داشته می شوند که چگونه بعضی از آنها سخن بعضی دیگر را باز میگرداند، مستضعفان به مستکبران می گویند: اگر شما سر راه ما نبودید یقیناً ما مؤمن بودیم.(۳۱)

تفسیر:

«مستضعفان» یعنی: پیروان و زیردستان «به کسانی که استکبار ورزیده‌اند» یعنی: به رؤسای فرمانروای ایشان «می گویند: اگر شما نبودید» که ما را از ایمان به خداوند لایزال و پیروی ازرسول وی صلی الله علیه وسلم باز میداشتید «یقیناً ما مؤمن بودیم» به الله متعال و پیامبر و کتاب وی و در چنین روزی بیچاره نمی شدیم.

از فحوای آیۀ مبارکه معلوم می شود که: کفّار به خاطر لَجاجت که داشتند، هرگز حاضر به ایمان آوردن نیستند. در واقع هیچ یك از کتب آسمانی را قبول نداشتند. در حالیکه ایمان به کتب آسمانیِ قبل از قرآن نیز مورد سفارش پیامبر صلی الله علیه وسلم بود و کفّار این سفارش آن حضرت صلی الله علیه وسلم را نادیده می‌گرفتند.

محکمه الهی بی نهایت سخت است، و دیده میشود که: در روز قیامت، مجرمان در پی توجیه گناه خود، به بزرگان خود میگویند: اگر شما نبودید ما این همه گناه نمی‌کردیم.

واقعاً هم در قیامت، ایمان عامل نجات است وبس.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ﴿٣٢﴾

(باز) مستکبران (درجواب) به مستضعفان می‌گویند: آیا ما شما را از هدایت الهی بعد از آنکه به شما رسید باز داشتیم؟ [نه، باور نداریم] بلکه شما خودتان مجرم بودید.(۳۲)

تفسیر:

واقعیت اینست که: در روز قیامت، مستکبران نیز می فهمند که راه أنبیاء حقّ بوده است. و بالاترین رسوایی در روز قیامت آن است که مجرمان بزرگ به انسان‌های زیر دست لقب مجرم میدهند، ولی در آن روز حق به حقدار میرسد و هر کس گناه خود را باید بپذیرد.

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿٣٣﴾

و (بار دیگر) مستضعفان به مستکبران میگویند: نه، بلکه نیرنگ های [پی گیر شما در] شب و روز که به ما فرمان می دادید به خدا کافر شویم و همتایانی برای او قرار دهیم [ما را گمراه کرد]. و هنگامی که عذاب را ببینند، اظهار پشیمانی کنند [شاید نجات یابند]. و زنجیر ها را به گردن های کافران می‌اندازیم. آیا جز در برابر کارهایی که می‌کردند، جزا داده میشوند؟(۳۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
«مَكْرُ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: نیرنگ شب و روز، یعنی حیله‌گری ها و توطئه های مستمرّ شما در باره ما ما را از هدایت بازداشت.**«أَسَرُّوا»:** پنهان داشتند. مراد بند آمدن زبان از گفتار به خاطر شدّت وحشتی است که از مشاهده عذاب بدی شان دست میدهد. یا اینکه (أَسَرُّوا) از اضداد است و به معنی: اظهار پشیمانی کردند.**«هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاّ مَا...»:** مراد تجسم اعمال است. یعنی این اعمال و کردار کفّارو مجرمین است که به صورت زنجیر های اسارت برگردن و دست و پای آنان گذارده میشود.

خوانند گان محترم!
بعد از اینکه الله تعالی داستان سبأ و کفر آنان در برابر نعمت خداوند لایزال وعواقب چنین موقف و کار آن را از قبیل تبدیل نعمت به نقمت خاطر نشان ساخت، اینک در آیات متبرکه (34 الی 39) در باره مغرور شدن مشرکین را به مال و تکذیب پیامبر صلّی الله علیه و سلّم از جانب آنها را یادآور شده و به منظور تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه و سلّم و ترساندن و برحذر داشتن مشرکین، سورۀ شریف را با ذکر سرنوشت گذشتگان، خاتمه داده است.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴿٣٤﴾
و ما در هیچ قریه ای بیم دهندهای نفرستادیم مگر آنکه سرکشان نازپرور آنجا گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم.(۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :
«قَرْيَةٍ»: شهر و دیار. «نَذِيرٍ»: بیم دهنده . مراد پیغمبر الهی است . «مُتْرَفُوهَا»: (ترف) ← مترفون، جمع مترف: خوش گذرانهای آنجا، سردمداران مرفه آن شهر و دیار، زور مداران سرمست از ناز و نعمت. [إسراء/۱۶]. [مؤمنون/۶۴].

تفسیر:
الله تعالی در هیچ قریه‌ای پیامبری را نفرستاد که به سوی ایمان به خدا و ترک شرک به او تعالی فرا خواند، مگر اهل غرور و تکبّر که در آسایش و خود بینی غوطه ور بودند گفتند: ای پیامبران! ما به آنچه شما از نزد خداوند آورده‌اید منکریم و آن را نمی پذیریم. (تفسیر المیسّر: تأليف دكتر عايض بن عبدالله القرني).
باید یاد آور شد که: مخالفت با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم چیزی نو در تأریخ أنبیاء نبود، بلکه سایر پیامبران در طول تاریخ با مخالفت های مواجه شده اند. در ضمن قابل یاد آوری می دانم که: مخالفت با پیامبران، مخالفت به شخص پیامبر نه بود، بلکه مخالفت به پروگرام و با پیام آنها بود.
همچنان مفسران در تفسیر آین آیه مبارکه مینویسند: این آیه مبارکه یك تسلی است به آن حضرت صلی الله علیه وسلم که تو از انحراف و سرکشی رؤسایم که اندوهگین و دلگیر مباش! در هر عصر چنین سرداران بدبخت با پیغمبران مقابله کرده اند – نشه دولت و ثروت و احساسات جاه طلبی و خود خواهی انسان را کور می سازد به حدی که نمیخواهد پیش کسی گردن خود را خم نماید و با آدم های خورد و ناتوان برابر بنشیند - ازینجاست که تابعین نخستین انبیاء عموماً مردمان ضعیف و مسکین میباشند. (تفسیر کابلی).

شأن نزول آیۀ34:
895- ابن منذر و ابن ابوحاتم از طریق سفیان از عاصم از ابو (در نسخه ها به «ابن»

(c) ketabton.com: The Digital Library

تصحیف شده.) رزین روایت کرده اند: دو نفر باهم شریک بودند، یکی از آن‌ها به سوی شام سفر کرد و دیگری ماند، چون نبی اکرم(مبعوث شد، آن شخص به رفیق خود نامه نوشت و از او راجع به اسلام و ارشادات پیامبر سؤال کرد. دوستش در جواب او نوشت: هیچکس از او پیروی نکرده است، مگر مشتی از فرومایگان و تنگدستان قریش. آن مرد تجارت خود را ترک کرد و به نزد دوست خود آمد و گفت: مرا به نزد او راهنمایی کن، و بعضی کتاب‌ها را هم خوانده بود پس نزد پیامبر آمد و پرسید: به چه چیز دعوت می کنی؟ پیامبر هدایت نوربخش اسلام را برایشان بیان کرد. گفت: شهادت میدهم که فرستاده خدا هستی، پیامبر گفت: چه چیز سبب هدایتت گردید؟ گفت: هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر این که پیروانش ضعفا و تهی دستان بوده اند. پس آیۀ«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَافِرُونَ» نازل شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم به دنبال او فرستاد که کردگار عالم به تصدیق گفتارت وحی نازل کرد.(اسناد مرسل و ضعیف است چون ابورزین تابعی است از وی عاصم بن بهدله روایت کرده که صدوق است اما خطا می‌کند «مراجعه شود به تفسیر شوکانی» 2185.)

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴿٣٥﴾

وگفتند ما دارایی و فرزندانمان ازهمه بیشتر است وما عذاب نخواهیم شد.(۳۵)

تفسیر:

اشخاص متکبر و ثروتمند گفتند: ای مؤمنان! ما از شما مال و فرزندان بیشتر داریم. پس الله از ما راضی است که ما را با این نعمتها بر شما امتیاز بخشیده و به زودی از عذاب دنیوی و اخروی نجات می یابیم.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿٣٦﴾

بگو بی‌گمان پروردگار من روزی را برای هر کس که بخواهد فراخ یا تنگ می‌دارد، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.(۳۶)

تفسیر:

ای پیامبر! برای این متکبّران ثروتمند بگو: الله متعال به هر که از بندگانش که خواسته باشد دنیا را عطا می‌کند و روزی‌اش را فراخ می سازد و به همین‌گونه بر هر که بخواهد روزی را تنگ می سازد. این کار از روی محبّت و خشم نیست و به هدایت و گمراهی ارتباطی ندارد، بلکه آن را از روی آزمایش و ابتلا انجام می‌دهد. پس شخص فراخ روزی طوری گمان نکند که او محبوب پروردگار است و تنگ روزی هم طوری فکر نکند که گویا مورد قهر وغضب الهی واقع شده است. بیشتر مردم به مراد الله تعالی واقف نیستند، به اسرار الهی در مخلوقاتش نمی دانند و به حکمت او تعالی در اختیار و ابتلایش دانایی ندارد.

واقعیت اینست که: دادن و گرفتن نعمت، نشانه‌ی مهر یا قهر الهی نیست. (ممکن است از مؤمن بگیرد و به کافر بدهد.) در ضمن قابل یاد آوری است که: دادن و گرفتن روزی، از شئون ربوبیّت است.

راه های افزایش رزق و روزی:

اسباب زیاد شدن رزق که از طریق شرع (متمسک شدن به احکام دین) حاصل می گردد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

استغفار و توبه:

طوریکه الله تعالی در (سورۀ نوح آیات 10 ـ 12) میفرماید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً». یعنی: و گفتم از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است [تا] بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد و شما را به اموال و پسران یاری کند و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد. علما در تفسیر این آیه می گویند: هرگاه توبه و استغفار و طاعت الله تعالی نمودید خداوند رزق را بر شما زیاد می کند.

به تأسف باید گفت که: انسانهای زیادی دائماً در حال استغفاری هستند که قلب با زبان همراه نیست و یا اگر توبه می کنند توبه شان ناقص است چرا که از گناه پشیمان نمی شوند و اگر هم نادم شدند به آن دوباره روی می آورند.

در این مورد شاعر خوش کلام قدسي مشهدي چنین زیبا میفرماید:

سبحه بر کف توبه بر لب دل پر از ذوق گناه
معصیت را خنده مي آید ز استغفار ما

خوف و ترس از الله متعال:

تقوای الهی عامل دیگری است برای زیاد شدن شرعی رزقی که علما از آن به معنی دست گرفتن به اوامر الهی و دور شدن از منهیات وی معنی نموده اند، هرکس طاعات الله تعالی را بجای آورد و از منهیات پرهیز نماید، خداوند این عبادات را باعث (جلب) رزق وی می کند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (سورۀ الطلاق آیات 2-3) یعنی: و هر کس از خدا پروا کند [الله] برای او راه بیرون شدنی قرار میدهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی میرساند.

تَوَکُل:

توکل، یعنی امورات خود را به الله تعالی واگذار نماییم و تعلق خاطر خود را نسبت به باقی خلایق قطع کنیم. طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ (سورۀ العنکبوت: 17) یعنی: پس روزی را پیش خدا بجویید.

یعنی باید در کسب رزق بر الله توکل نمود و رزق را از کسی یا چیزی طلب نکنیم غیر از الله و فقط امید داشته باشیم که خداوند روزیمان را عطا می کند.

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «لو أنكم تتوكلون على الله حق توكله؛ لرزقكم كما يرزق الطير..» اگر شما آنچنانکه شایسته الله است بر وی توکل کنید براستیکه خداوند رزقتان را می دهد چنانکه پرنده را رزق میدهد.

رفتن به حج و عمره :

بدنبال هم حج و عمره رفتن، یعنی هرگاه حج تمتع بجای آورده شد عمره، و هرگاه عمره انجام شد تمتع بجای آورده شود، و دلیل آن این فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم است که: «تابعوا بين الحج والعمرة، فإنهما ينفيان الفقر والذنوب...» یعنی: تبعیت کنید بین حج و عمره (بدنبال هم تمتع و عمره را انجام دهید) چرا که آن دو فقر و گناه را از بین می برند.

اِنفاق:

انفاق (به کسرۀ الف) در راه خدا، خداوند میفرماید: «قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» [سبأ:39] یعنی: بگو در

(c) ketabton.com: The Digital Library

حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می‌گرداند و هر چه را انفاق کردید عوضش را او می‌دهد و او بهترین روزی دهندگان است.

صِله رحمی:

صله رحم (سرزدن به نزدیکان) باعث زیادت درروزی است: «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ».(بخاری: 2067)یعنی: انس بن مالک رضی الله عنه میگوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرکس که میخواهد روزی اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود، باید که صله رحم داشته باشد.

اذکار و دعا وارده برای نجات از فقر و تنگ دستی:

از پیامبر صلی الله علیه وسلم برای نجات از فقر و تنگدستی دعا ذیل ثابت گردیده است:
«اللَّهُمَّ أَعُوْذُ بِکَ مِنَ الْكُفْرِ، وَالْفَقْرِ» (أبو داود 4/ 324، وأحمد 5/ 42) «بار الها! از کفر به تو پناه می برم، از فقر به تو پناه می برم».
شما میتوانید این دعا در انتهای تشهد بخوانید.
همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم این دعا را بعنوان دعای صبحگاه و شامگاه میخواند:
«اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَدَنِي اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي سَمْعِي اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَصَرِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ!» «خدایا مرا عافیت ده در بدنم، خدایا مرا عافیت بده در شوایی ام، خدایا مرا عافیت ده در بینایی ام، خدایا پناه می برم به تو از کفر و فقر، خدایا پناه می برم به تو از عذاب قبر، نیست معبودی بحق مگر تو».
و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به رخت خواب می رفتند، چنین دعا میفرمودند:
«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الأَرْضِ وَرَبَّ الْعَرْشِ العَظِيمِ، رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيءٍ، فَالِقِ الحَبِّ وَالنَّوَى وَمُنْزِلِ التَوراةِ وَالإِنْجِيلِ وَالْفُرقَانِ، أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَا صِيَتِهِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَکَ شَيءٌ وَأَنْتَ الآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَکَ شَيءٌ وأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوقَکَ شَيءٌ وأَنْتَ البَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَکَ شَيءٌ، اِقْضِ عَنَّا الدَّينَ وأَغْنِنَا مِنَ الفَقْرِ».«خدایا! ای پروردگار آسمان ها و زمین، و ای پروردگار عرش عظیم، ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز، شکافنده‌ی دانه و هسته و فرو فرستنده‌ی تورات و انجیل و قرآن! از شر هر شروری که پیشانیش به دست توست، به تو پناه می برم، خدایا! تو نخستینی، پیش از تو چیزی نیست، تو واپسینی، پس از تو چیزی نیست، تو آشکاری، فراتر از تو چیزی نیست و تو پنهانی فروتر از تو چیزی نیست، وام های ما را بپرداز و ما را از فقر دور بگردان».
و در حدیث شریف به روایت ابن ابی شیبه، مسلم و ترمذی از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: فاطمه رضی الله عنها نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد واز ایشان برای خود خدمتکاری می‌طلبید پس به او فرمودند: «قولی: اللهم ربنا ورب‌کل شی، منزل التوراة والإنجيل والفرقان فالق الحب والنوى، أعوذ بک من کل شی أنت آخذ بناصيته، أنت الأول فليس قبلک شيء وأنت الآخر فليس بعدک شيء وأنت الظاهر فليس فوقک شيء، وأنت الباطن فليس دونک شيء، اقض عنا الدين، واغننا من الفقر»یعنی: ای فاطمه! بگو: بارخدایا! ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز! ای فرودآورنده تورات و انجیل و فرقان! ای شکافنده دانه‌ها و هسته‌ها! پناه می‌برم به تو از شر همه چیزی که تو گیرنده موی پیشانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن هستی (یعنی تحت قبضه وتصرف توست) تویی اول؛ پس قبل از تو چیزی نیست و تویی آخر؛ پس بعد از تو چیزی نیست و تویی ظاهر؛ پس فوق تو چیزی نیست و تویی باطن؛ پس ورای تو چیزی نیست، بپرداز از ما وام را و ما را از فقر بی‌نیاز کن.

یادداشت:

در روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه است که گفت: «از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود: «کسی که سوره‌ی واقعه را در هر شب بخواند دچار فقر و تنگدستی نمیشود». (الاذکار نووی).

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ ﴿٣٧﴾

و اموال و فرزندانتان چیزهایی نیستند که شما را نزد ما مقرب کنند مگر آنان که ایمان آورده وکار شایسته انجام داده‌اند. پس برای آنان دربرابر اعمالی که انجام داده‌اند پاداش دوچندان است وایشان در غرفه های (بلند) ایمن‌اند.(۳۷)

تفسیر:

«وَمٰا أَمْوٰالُكُمْ وَلاٰ أَوْلاٰدُكُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنٰا زُلْفیٰ»: اموال و اولادتان که مایه‌ی افتخار و مباهات و خودبزرگ‌بینی شما می باشد، چیزی نیست که شما را به خدا نزدیک نماید، بلکه فقط ایمان و عمل صالح مایه‌ی تقرب به پیشگاه خدا می باشد. امام طبری میفرماید: «زلفی» یعنی «قربی» و کثرت مال و اولاد اعتباری ندارد. (تفسیر طبری ۶۸/۲۲.)

از این رو بعد از آن فرموده است: «إِلاّٰ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً» یعنی جز انسانی با ایمان که مال خود را در راه خدا هزینه می‌کند و به فرزند خود نیکی می آموزد و او را بر خیر و صلاح تربیت می‌کند، این است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند. (تفسیر بیضاوی ۱۲۶/۲.)

«فَأُولٰئِکَ لَهُمْ جَزٰاءُ اَلضِّعْفِ بِمٰا عَمِلُوا»: پاداش نیکی‌های آنان در مقابل هر نیکی ده برابر و تا بیش از هفت صد برابر افزایش می یابد.«وَ هُمْ فِی اَلْغُرُفٰاتِ آمِنُونَ»: و آنان در منازل عالی بهشت از هر آزار و گزندی در امان می باشند.

خوانند گان محترم !

خداوند متعال، ایمان و عمل صالح، انفاق و اخلاص را وسیلۀ قرب به خود قرار داده است، ولی هستند تعدادی که: مال و فرزند را عامل قرب و سعادت می پندارند. در آیه 15 سوره‌ی تغابن میخوانیم: «إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» همانا اموال و فرزندان، وسیله‌ی آزمایش شما هستند و خداست که نزد او پاداش بزرگ است. البتّه ذکر مال و فرزند، از باب مثال است و گرنه جز ایمان و عمل صالح هر چه باشد وسیله‌ی قرب نخواهد بود.

کسانی که به مال و فرزند زیاد افتخار می‌کنند بدانند که کثرت مال و فرزند همیشه نشانۀ گشایش رزق نیست، بلکه گاهی خداوند اشخاصی را با سرمایه عذاب میدهد. «فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَلا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِها» (سورۀ توبه، 55.)

قرب به الله، همیشه برای انسان یك هدف بوده امّا گاهی هستند انسان های که برای رسیدن به آن راه ها و وسایل نادرستی را انتخاب کرده است، از جمله بت پرستی. «ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي ما هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفَّارٌ﴿3﴾». (آیه 3 سوره زمر) (ما آنان را عبادت نمی‌کنیم مگر برای آنکه ما را به الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

نزدیک کنند. البته الله میان آنها دربارۀ چیزی که در آن اختلاف می ورزند، فیصله خواهد کرد، یقیناً الله دروغگوی ناشکر را هدایت نمی‌کند.)
باید گفت که: فقط داشتن و مالکیت مال و فرزند و سایر امکانات، نشانه‌ی رشد و کمال نمی باشد، بلکه بهره‌گیری صحیح از آنها بمثابه کمال بشمار میرود. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم:«وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴿37﴾» (واقعاً هم؛ اگر مال و فرزند در راستای ایمان و عمل صالح باشد، وسیله‌ی قرب الهی است.).

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴿٣٨﴾

و آنها که براي انکار و ابطال آیات ما تلاش می‌کنند به این گمان که (پیغمبر ما را) عاجز می سازند، ایشان‌اند که در عذاب احضار خواهند شد.(۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مُحْضَرُونَ »: احضار شدگان . یعنی فرشتگان به زور آنان را در دوزخ حاضر می‌آورند (ملاحظه شود: قصص / 61) .

تفسیر:

یعنی کسانی که برای بطلان دلایل پروردگار و رد براهینی که بر پیامبرانش نازل کرده می کوشند، با دوستان الله به جنگ می پردازند، با الله و رسولش ستیزه می کنند و با حق دشمنی می ورزند، این گروه در آتش دوزخ اند و «زبانیه» آنان را حاضر آورده بر روی شان به سوی دوزخ می کشاند.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴿٣٩﴾

بگو: پروردگارم روزي را براي هر کس بخواهد توسعه میدهد و براي هر کس بخواهد تنگ (و محدود) مي سازد، و هرچه را (در راه او) انفاق میکنید [چه کم و چه زیاد] خدا عوضی را جایگزین آن می کند؛ و او بهترین روزی دهندگان است.(۳۹)

تفسیر:

مفسر عایض بن عبد الله مفسر تفسیر مسیر در ذیل آین آیه مبارکه می نویسد: ای پیامبر! برای متکبران ثروتمند که به دنیا مغرور اند بگو: الله سبحان وتعالی روزی هر که از بندگانش را که بخواهد فراخ و روزیی هرکه را که بخواهد تنگ می سازد. این کار بر اساس راز و حکمتی است که خودش بدان آگاه بوده و بر مبنای اراده او انجام می یابد و به این طریق مخلوقاتش را آزمایش می نماید. مال و منافعی را که در راه الله به مصرف می رسانید، او تعالی به زودی عوضش را در دنیا با زیادت رزق و روزی و در آخرت با پاداش بزرگ اخروی برای تان عطا می نماید. بلی ! او بهترین روزی دهندگان است، بخشش او همگانی است؛ چنانچه برای نیکوکار و بدکار عطا می نماید و با اعطای نعمتش از بنده نفعی را توقع ندارد. پس از الله سبحان وتعالی روزی بخواهید و اسباب مشروع را در کسب روزی به کار گیرد.
امام فخررازی می‌فرماید: «بهتر بودن روزی در چهار چیز است:
اول اینکه: آن روزی از وقت نیاز به تأخیر نیفتد.
دوم اینکه: از مقدار نیاز کمتر نباشد.
سوم اینکه: به حساب و شمار، آن را سخت نگرداند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چهارم اینکه: آن را با طلب پاداش، مکدر نکند».
در حدیث شریف آمده است: «كل معروف صدقة وما أنفق الرجل علي نفسه وأهله كتب له صدقة وما وقي الرجل به عرضه فهو صدقة وما أنفق الرجل من نفقة فعلي الله خلفها إلا ما كان من نفقة في بنيان أو معصية». «هر کار پسندیده‌ای صدقه‌ای است و آنچه که مرد بر خود و خانواده‌اش انفاق کرده است، برای او صدقه‌ای نوشته میشود و آنچه که شخص به وسیله آن آبرویش را حفظ کرده باشد، صدقه است و هر نفقه‌ای را که شخص انفاق کرده است، دادن عوضش بر خداوند متعال است مگر نفقه‌ای که در بنای ساختمان یا معصیتی هزینه شود».
هدف از بنای ساختمان در این حدیث شریف، اعمار ساختمانی است که از حد نیاز انسان فراتر باشد زیرا تأمین مسکن در حد نیاز ضروری، از سوی الله متعال عوض دارد چنانکه در حدیث شریف دیگری بر ضرورت تهیه مسکن تصریح شده است: «ليس لبني آدم حق في سوي هذه الخصال: بيت يسكنه، وثوب يواري عورته، وجلف الخبز والماء». «فرزند آدم را در غیر این امور حقی نیست: خانه‌ای که در آن سکونت گزیند، جامه‌ای که عورتش را بپوشاند و ظرف نان و آب».
مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: در این آیه تبلیغ برای مسلمانان است که از انفاق در راه خیر از تنگی وافلاسن باید تشویش بخود راه دهند، خرج کرد ناز رزق نمی کاهد روزی مقدر به هر صورت به شما میرسد در مقدار چیزی که الله متعال به حکمت خود بخواهد به کسی بدهد خرج کند یا نکند هیچ کمی و یا زایدی در آن واقع نمیشود بلکه اگر در راه خیر صرف کنید برکت عائد میشود و حقت عالی معاوضه آنرا بشما میدهد خواه آن عوض به صورت مال ظهور کند یا بشکل قناعت و غنای قلبی – و حصول معاوضه در آخرت هم یقینی است. خلاصه نزد او تعالی هیچ چیز کمین دارد مسلمان را باید که نسبت به حضرت ایزد متعال همیشه خوشبین باشد و در مقابل خوشنود یا و اندیشه فقر وفاقه را در دل راه ندهد.

اِنفاق چیست ؟

معنای لغوی انفاق،«بخشیدن وبخشش کردن»یا«نفقه دادن وهزینه کردن»است.
و معنای لغوی صدقه، «چیزی در راه رضای خدا دادن» است. بنابر این این دو کلمه در معنای لغوی باهم تفاوت و شباهتی دارند:

- شباهت آنها این است که در هر دو بخشیدن به غیر و دیگران موجود است.
- ولی تفاوت آنها در این است که بخشیدن، در«صدقه» همیشه همراه با نیت اجر و ثواب است، بعبارتی ممکن است فرد گاهی مال خود را انفاق (بخشش) کند ولی نیت او رضای خدا نباشد، ولی وقتی فرد مالی را بعنوان صدقه بخشش کرد، همیشه کسب رضای خدا را در نظر داشته است.(بعبارتی ساده تر: هر صدقه ای انفاق است، ولی هر انفاقی صدقه نیست.)

اما از لحاظ اصطلاحی و معنای شرعی، انفاق نمودن با صدقه کردن تفاوتی ندارد، هر دو به معنای بخشیدن تمام یا قسمتی از مال و دارائی خود به مردم نیازمند است، و اگر هدف فرد از بخشش مال خود، رسیدن به اجر و ثواب باشد، ان شاءالله مأجور خواهد بود زیرا اعمال انسانها به نیتشان بستگی دارد.
باید یاد اور شد که: انفاق، تنها دارای اجر اخروی نمی باشد، بلکه سبب رشد وتکامل

(c) ketabton.com: The Digital Library

شخصیت شخص انسان هم می گردد.
وانفاق، زمانی دارای ارزش است که در راه الله باشد. در اسلام اقتصاد از اخلاق جدا نیست.
همچنان بایدگفت که: ستایش قرآن عظیم الشأن از کسانی است که انفاق سیره‌ی همیشگی آنان باشد.

خوانند گان محترم!

درآیات متبرکه (40 الی 54) درباره نکوهش و عذاب کافران در برابر خدایان دروغین شان درقیامت، دعوت آنان به‌اندیشیدن درمورد حق پیش ازفرارسیدن عذاب، ایمان آوردن هنگام مشاهده ی عذاب آخرت، به بحث گرفته شده است .

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ﴿٤٠﴾

به خاطر بیاور روزي را که الله همه آنها را محشور می‌کند، باز به فرشتگان میگوید: آیا اینها بودند که شما را پرستش می‌کردند؟(۴۰)

تفسیر:

«وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً»:ای پیامبر! از روزی یادآورخداوند متعال تمام مشرکین و هم فرشتگانی را که مشرکان به عبادت شان می پرداختند برای محاسبه و جزا حشر و زنده می‌کند.

«ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلٰائِكَةِ أَهٰؤُلاٰءِ إِيّٰاكُمْ كٰانُوا يَعْبُدُونَ»:استفهام برای توبیخ و سرزنش مشرکین آمده است. یعنی آیا آنها شما را پرستش می‌کردند، و شما به آنها دستور داده بودید که چنان عملی را انجام بدهند؟

زمخشری مؤلف: تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل مشهور به تفسیر کشاف) میفرماید: این سرزنش خطاب به فرشتگان است و به روال مثل جاری آمده است که میگوید: «با تو هستم همسایه! بشنو» و مانند گفته‌ی خدا است که میفرماید: «أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ اِتَّخِذُونِی وَ أُمِّیَ إِلٰهَیْنِ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ»، خدا به یقین می دانست که حضرت عیسی و ملائک از آنچه به آنها نسبت داده‌اند پاک و دورند، اما منظور از سؤال و جواب این است که شدت سرزنش و بزرگی شرمساری کافران نشان داده شود. (تفسیر کشاف ۴۶۳/۳.).

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: اکثر مشرکان فرشتگان را دختران الله بشمار می‌آوردند؛ برخی مجسمه آنها را ساخته پرستش میکردند - بلکه بعضی نوشته اند که بت پرستی از همین ملائکه پرستی شروع شده است و این رسم قبیح را عمروبن لحی از شام به حجاز آورده بود بهرحال به روز قیامت رو بروی کفار از فرشتگان سوال کرده میشود که آیا همین مردم شمارا می پرستیدند؟ شاید مطلب این باشد که آیا شما آنها را به عبادت خود امر کرده بودید و آیا شما از فعل آنها خوش بودید چنانکه از حضرت عیسی علیه السلام سوال میشود «وَإِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالَ سُبْحانَكَ ما يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِي نَفْسِي وَ لا أَعْلَمُ ما فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴿116﴾» (سوره مائده) (و زمانی که الله متعال گفت: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی: به غیر از خدا، من و مادرم را به عنوان دو معبود بگیرید؟ (عیسی) گفت: (خدایا!) تو پاك و منزّهی، مرا نشاید که حرف ناروایی که سزاوار من نیست بگویم، اگر چنین گفته بودم، تو آن را می دانستی (زیرا) تو آنچه را در

(c) ketabton.com: The Digital Library

دل و جان من است می دانی، امّا من از آنچه در ذات توست بیخبرم، همانا، دانای تمام غیب ها تویی تو.)

و همچنان در سوره فرقان آیه 17 آمده است: «وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَ أَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبادِي هؤُلاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ﴿17﴾» (و یاد کن) روزی که خداوند مشرکان و آنچه را به جای خدا می پرستیدند (در یك جا) محشور کند، پس (به معبودهای آنان) گوید: آیا شما بندگان مرا گمراه کردید، یا خودشان راه را گم کردند؟)

قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ﴿٤١﴾

فرشتگان گویند: بار الها، تو پاک و منزهی! و تنها تو باور و کارساز ما هستی! نه، بلکه آنها جنیان را پرستش میکردند؟ و اکثرشان به آنها ایمان داشتند!(۴۱)

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴿٤٢﴾

و امروز هیچ یك از آنان در حق دیگری اختیار سود و زیانی ندارد، و به ظالمان میگوییم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب میکردید.(۴۲)

تفسیر:

«فَالْيَوْمَ لاٰ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَلاٰ ضَرًّا»:درقیامت، حکومت ومالکیّت تنها مخصوص پروردگار با عظمت است. (هیچ یك از معبودها (جنّ و فرشته و دیگران) هیچ قدرتی ندارند؛ نه معبود میتواند برای عابد کاری کند و نه عابد میتواند برای معبود خود کاری کند). و طوریکه یاد آور شدیم در چنین روزی (روز حساب) نه پرستشگر سودی می دهد و نه معبود، نه شفاعتی مقرر است و نه راه نجاتی، نه عذابی برطرف میشود و نه هلاکتی. واقعیت امر اینست که به سراغ غیر الله رفتن، و به غیر از الله وابسته شدن در حقیقت ظلم به خویش است. و آن چه قهر بزرگ خداوند متعال را به دنبال دارد، تکذیب دایمی و مغرضانه است.

شیخ ابو سعود در تفسیر خویش «تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» میفرماید: در ملاء عام اینچنین مورد خطاب قرار میگیرند، تا ناتوانی و قصورشان از دفع عذاب از عبادت کنندگانشان برملا شود و تا ناآمیدی کامل شان معلوم گردد. در نسبت دادن عدم نفع و ضرر به بعضی مبالغه مورد نظر است، گویا اینکه محال بودن سودرسانی فرشتگان براي عبادت کنندگان شان همانند نفع رسانی عبادتکنندگان است برای آنان (تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم ابو سعود ۲۳۴/۴.).

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴿٤٣﴾

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، می گویند: این نیست مگر مردی که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند، باز دارد. و میگویند: این قرآن جز دروغی ساختگی نیست. (که به الله نسبت داده شده است) و کافران در باره حق، هنگامی که به سوی شان آمد گفتند: این جز جادویی آشکار نیست!(۴۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

زمانیکه آیات واضح قرآن عظیم الشأن را با معانی و اِعجاز آشکارش بر آن مشرکان خوانده شد و آن را با طراوت و شادابی از زبان پیامبر صلّی الله علیه و سلّم شنیدند، «قَالُوا مَا هَٰذَا إِلاَّ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ»: گفتند: این یکی که ادعای پیامبری می‌کند، جز یک نفر مانند شما نیست، می‌خواهد شما را از عبادت بت‌ها و تمثال‌های ما که پدران وأجداد ما سالها به عبادت آنها مصروف بودند باز دارد و میگفتند: «وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُبِينٌ» قرآنی را که ای محمد آورده‌ای، جز دروغ و بهتان چیزی دیگری نیست. همچنان کافران گفتند: قرآن سحری آشکار و واضح است که در سحر بودنش کسی شک نمی‌کند.

«بَيِّنَاتٍ»: جمع «بینة» به دلیلی گفته می شود که حقّ بودن آن واضح وروشن است، بناءً آیات الهی، روشن است و ملاحظه می شود که انکار کفّار به خاطر لجاجت و سر تمبگی آنان می باشد. و انکار آنان شیوه کار دایمی بوده، آنان مثل همیشه به استفاده ازروش اباء و اجداد خویش دست به تحقیر، توهین و تکذیب انبیاء و رسول و سایر رهبران مصلح جوامع خود زده است.

کفّار، در طول تاریخ با طرح خط فکری و عملی نیاکان گمراه، دیگران را تحریك می کردند تا در برابر اوامر وهدایت اسمانی انبیاء علیهم الصلواة مقاومت، بغاوت وسر پیچی کنند. در مجموع دیده شده که کفّار، هم با پیام مخالف بودند وهم با پیام آور. وغرض تحقق هداف خویش از هر نوع تبلیغ و تأکید منفی استفاده می‌کنند.

زمخشری فرموده است: این بیان به طور بلیغ شگفتی از امر آنها را نشان میدهد؛ چرا که آنها به طور قطعی حکم به سحر بودن قرآن کرده و سپس گفته‌اند: قطعیت سحر بودن آن روشن و آشکار است به طوری که هر عاقلی که به دقت در آن توجه به عمل آرد آن را سحر می نامد. گفتهٔ**«لَمَّا جَاءَهُمْ»** بیانگر آن است که آنها بدون تأمل و اندیشه نمودن در آن به آن کافر شده‌اند. (تفسیر کشاف ۴۶۴/۳.).

آنگاه الله سبحان وتعالی یادآور شده است که آنها این گفته را بر مبنای دلیل و سند نمیگویند، و حضرت محمد را به استناد به حقیقت و یقین تکذیب نکرده‌اند، بلکه برمبنای ظن و تخمین او را تکذیب نموده‌اند و فرمود:

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ﴿۴۴﴾

و ما هیچ کتابی برای ایشان نداده بودیم که آن را بخوانند، و پیش از تو هشداردهنده ای به سویشان نفرستاده بودیم.(۴۴)

تفسیر:

مفهوم کلی آیه مبارکه این است که: ما قبل از تو کتاب و پیامبری به مشرکان مکه نداده‌ایم که آنان با استناد به آن، حقّ یا باطل بودن تو را تشخیص دهند.

تکذیب آنان تنها بر اساس جهل و لجاجت و پیروی از هوس‌های خود، ابا واجداد خویش است. در ضمن قابل یاد اوری است که: اثبات یا نفی هر مطلبی باید مستند به علم و وحی باشد و موضع‌گیری بدون آن هوسی بیش وبی منطقی مطلق است.

«وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ»: وقبل ازتوپیامبری راپیش آنان نفرستاده‌ایم که آنها را از عذاب الله بترساند. پس چگونه تو را تکذیب کردند؟

امام طبری گفته است: یعنی قبل از قرآن خدا کتابی را بر عرب نازل نکرده و قبل از محمد

(c) ketabton.com: The Digital Library

صلّی الله علیه و سلّم پیامبری نزد آنان نفرستاده بود. (طبری ۷۰/۲۲، و این روایت قتاده است.).

وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴿۴۵﴾

و کسانی که پیش از اینان بودند [نیزوحی ما را] تکذیب کردند، حال آنکه آنان به یک دهم آنچه به پیشینیان داده بودیم نرسیده‌اند، پس پیغمبران ما را تکذیب کردند، پس ببین مجازات من (نسبت به آنها) چگونه بود؟!(۴۵)

تفسیر:

مفهوم این آیه مبارکه درچندین آیات از قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است طوریکه در (آیۀ 21سورۀ غافر) خواندیم: «أَوَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ كانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثاراً» (آیا در زمین نگشتند و سیر نکردند تا ببینند عاقبت پیشینیانی که قدرت و آثارشان بیش‌تر بود چه شد؟)

همچنان در (آیه 9 سوره‌ی روم) می آید: «...كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوها أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوها»: (قدرت آباد کردن پیشینیان بیش‌تر بود، ولی به خاطر تکذیب پیامبران الهی نابود شدند.) واقعاً هم تمدّن و قدرت ها و ثروت‌ها وتحولات همیشه درحال پیشرفت وبه اصطلاح بینظر ونمونه نمیباشد، بلکه گاهی امکانات و قدرت گذشتگان بیشتر از قدرتمندان بر حال میباشد.

در آیۀ مبارکه آمده است: «وَ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مٰا بَلَغُوا مِعْشٰارَ مٰا آتَيْنٰاهُمْ»:قبل از آنان اقوامی به تکذیب برخاسته‌اند که یکدهم نیرو و ثروت و طول عمر آنان را به کفار مکه نداده‌ایم.

ابن عباس(رض) فرموده است: «مِعْشٰارَ مٰا آتَيْنٰاهُمْ» یعنی یک دهم نیروی آنان را در دنیا نداشته اند. (مختصر ابن کثیر ۱۳۵/۳.).

«فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كٰانَ نَكِيرِ»:وقتی پیامبران مرا تکذیب کردند، من هم با نابود کردن و ریشه‌کن نمودن آنها، از آنان انتقام گرفتم، و نیرو و قدرتی که داشتند برایشان سودمند واقع نشد و آنان را بی نیاز نکرد، پس حال و وضع آنان وقتی که عذاب و نابودیشان فرا رسد چگونه باید باشد؟ این بیان به صورت ضمنی قریش را تهدید میکند. (تفسیر صفوة التفاسیر تألیف محمد علی صابونی).

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴿۴۶﴾

بگو: من شما را فقط به یک حقیقت نصیحت می‌کنم و آن این است که خالصانه برای الله دونفر دونفر، و یا یک نفر یک نفر، برخیزید، باز اندیشه کنید که این همنشین شما هیچ دیوانگی ندارد، او فقط جز بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهي) است.(۴۶)

تفسیر:

امام فخررازی میفرماید: «بعدازآنکه اصول سه‌گانۀ توحید، نبوت ومعاد (بازگشت) با دلایل آن در این سوره مطرح شد، اینک حق تعالی هرسه اصل را در یک آیه ذکر می کند چرا که فرمودۀ وی: «أَن تَقُومُواْ لِلَّهِ» به توحید اشاره دارد و فرموده وی: «مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ» به رسالت اشاره دارد و فرموده وی: «بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيد» به روز آخرت و به نزدیکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمان آن اشاره دارد».
چنانکه در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روزی بر فراز کوه صفا برآمدند آنگاه فریاد کشیدند: «یا صباحا» قریش با شنیدن این نداء به سویشان گرد آمده و گفتند: چه شده است، چه خبر است؟ تو را چه شده است؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به نظر شما اگر به شما خبر دهم که دشمن صبح یا شامگاه بر شما یورش می آورد، آیا مرا تصدیق میکنید؟» گفتند: چرا تصدیق ات نکنیم؟ قطعاً تصدیق‌ات میکنیم! فرمودند: «اینک من شما را در پیشاپیش عذابی سخت بیم میدهم». در این هنگام ابو لهب گفت: مرگ برتو، آیاما را برای این گردآورده‌ای؟ در این اثنا خداوند نازل فرمود: «تَبَّت يَدَآ أَبِي لَهَب وَتَبَّ﴿1﴾».
«أَعِظُكُمْ» ملاحظه می شود که یکی ازوظایف اساسی أنبیاء، همانا موعظۀ، پند و نصحیت است، ولی تنها به شعارها نباید اکتفاء کنیم، در ضمن قیام را هم نباید فراموش کرد. پیامبر مردم را هشدار فرموده اند که: عذاب، پیش روی شماست، اگر در راه الله قیام نکنید، هم در دنیا گرفتار عذاب می شویم وهم در آخرت.در ضمن تأکید داشته اند که اگر؛ قیام که برای رضا الله تعالی نباشد، و برخاسته از عقده ها و هوس ها و برای کسب مقام و ثروت باشد، مطمین باشید، به جایی نمی رسد.
در آیۀ مبارکه به وضاحت در می یابیم که: در هر قیام داشتن سه عنصر لازم و ضروری میباشد. وآن سه عنصر همانا: خلوص، «لِلَّهِ» رهبر، «بِصاحِبِكُمْ» فکر و برنامه. «تَتَفَكَّرُوا» حرکت ها و انقلاب هاییکه برای الله تعالی نباشد و برخاسته از عقده ها و هوس ها و برای کسب ثروت باشد مطمین باشید به جایی نمیرسد.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴿۴۷﴾

بگو هر مُزدی که از شما طلبیده باشم متعلق به خودتان، مُزد من جز با خداوند نیست، و او بر هر چیزی گواه است.(۴۷)

تفسیر:

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیۀ مبارکه در تفسیر خویش مینویسد: ای پیامبر! برای کافران بگو: آنچه به عنوان مزد تبلیغ رسالت و دعوتم از شما خواسته‌ام از خود شما باشد و من از شما چیزی نمی خواهم و مزد من در بدل تبلیغ رسالت و دعوت فقط بر خداست. او به عمل من و عمل شما آگاه است، هیچ چیز پنهانی از او پوشیده نیست و به زودی از اعمال همه حساب خواهد گرفت؛ یعنی برای عمل خیر پاداش نیکو و برای عمل شرّ جزای سخت خواهد داد. (تفسیر المیسّر تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرني).

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴿۴۸﴾

بگو: پروردگار من حق را (در قلب هرکه بخواهد) می‌اندازد او علام الغیوب (و از تمام اسرار نهان آگاه) است.(۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَقْذِفُ بِالْحَقِّ»: حق را به جان باطل می‌اندازد. (سورۀ: أنبیاء / 18). هدف از آن بیان أدلّۀ حق به صورت قاطع و واضح است. یا اینکه منظور از افکندن حق، ارسال کتب آسمانی برای أنبیاء، و اِلقاء وحیّ الهی به قلوب پیغمبران: است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«عَلَّامُ اَلْغُيُوبِ»: یعنی خدای متعال به تمام امور نهان از خلق آگاه است.

یعنی پروردگارم باطل را با پرتاب کردن حق به‌سوی آن مورد هدف قرار داده و آن را به وسیله حق می‌کوبد و نگونسار میکند «و او دانای غیب هاست» غیب: هر چیزی است که از چشم انسان ها و از میدان دریافتها و ادراکاتشان پنهان باشد.

«قُلْ إِنَّ رَبِّی يَقْذِفُ بِالْحَقِّ»: بگو: خدایم دلیل رابیان و نمایان میکند. ابن عباس(رض) گفته است: یعنی با حق باطل را میکوبد. همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن میفرماید: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى اَلْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ».

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴿۴۹﴾

بگو: حق آمد و دیگر باطل از سر نمی‌گیرد (سر از نو ایجاد نمیشود) و دوباره برنمی گردد.(۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَقُّ»: هدف از آن اسلام است.**«الْبَاطِلُ»:** هدف از آنکفر است.**«مَا يُبْدِئُ»:** شروع نمی‌کند. نقش جدیدی ایفاء نمی‌کند.**«مَا يُعِيدُ»:** از سر نمی‌گیرد. دوباره انجام نمی دهد. نقش قدیم بازی نمی‌کند.

تفسیر:

«مَا يُبْدِئُ البَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ»: مراد نقش بر آب بودن همه نقش های باطل است. طوریکه باطل به شخص مُرده می ماند که نه کارهای گذشته را میتواند بکند و نه کارهای تازه‌ای از او ساخته است.

زمخشری فرموده است: وقتی انسان نابود شد آغاز و برگشتی ندارد که فرموده است: «وَقُلْ جَاءَ اَلْحَقُّ وَ زَهَقَ اَلْبَاطِلُ» (تفسیر کشاف ۴۶۷/۳.).

دکتر مصطفی خرمدل در تفسیر خویش «تفسیر نور ترجمه معانی قرآن» مینویسد: ذکر این نکته ضروری است که نور اسلام فاعلیت زدودن کفر و شرک و نفاق را دارد، همان‌گونه که نور، ظلمت را می زداید. امّا انسان ها هم باید از نور آن استفاده کنند و قابلیت را بهم برسانند، تا در پرتو فاعلیتِ فاعلْ و قابلیت قابل، پیروزی ظاهر و حاصل شود.

در این هیچ جای شکی نیست که: حقّ بر باطل پیروز شدنی است.

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ﴿۵۰﴾

بگو: اگر گمراه شوم تنها به زیان خود گمراه می شوم و اگر راه یاب شوم پس این به سبب آن است که پروردگارم به من وحی می‌کند، بی‌گمان او شنوای نزدیک است.(۵۰)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است: «قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلىٰ نَفْسِی»: ای پیامبر! به آن مشرکان بگو اگرآنطور که شما تصور میکنید، من ازراه هدایت منحرف شوم گناه و زیان انحرافم را خودم بر می دارم، و به دیگری زیانی نمیرسد. «وَ إِنِ اِهْتَدَيْتُ فَبِمٰا يُوحِی إِلَیَّ رَبِّی» امّا اگر به راه مستقیم استوار باشم، به سبب هداياتی است که خداوند متعال از کتاب و سنّت بر من نازل کرده است.«إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ»: اوست که دعای هر جوینده‌ای را می شنود و دعای هر امیدواری را اجابت می‌کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسرابو سعود فرموده است: یعنی گفته و عمل هر راهیاب و گمراهی را می شنود و می بیند هر چند که در نهان کردن آن مبالغه کند. (ابو سعود ۲۳۵/۴.)
از فهم آیۀ مبارکه دانسته میشود که: بدون وحی الهی، حتّی پیامبر نیز در معرض انحراف است. و باید گفته شود که الله تعالی هم وحی میفرستد و هم بر ابلاغ آن نظارت دارد، خطرات و آثار شوم انحراف، به خود انسان باز می‌گردد.

وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ﴿٥١﴾

و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیك گرفتار شوند.(۵۱)

تفسیر:

ای پیامبر! اگر ببینی که ترس شدیدی در هنگام دیدن عذاب بر کافران مستولی شده، امر هول انگیزی را مشاهده خواهی کرد. آنگاه از عذاب نجات نیافته راه گریزی برای‌شان وجود ندارد و از جای نزدیکی گرفته می‌شوند تا به سوی دوزخ برده شوند. (تفسیر المیسّر تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرني).

وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴿٥٢﴾

و (وقتی عذاب را مشاهده کنند) می‌گویند: اکنون به او ایمان آوردیم، حال آنکه دسترسی به ایمان از راه دور چگونه ممکن است.(۵۲)

تفسیر:

«تناوش» از «نوش» به معنای گرفتن چیزی به آسانی را می گویند «وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ»وقتی عذاب را مشاهده کردند می‌گویند: به قرآن و پیامبران ایمان داریم.
«وَأَنَّى لَهُمُ اَلتَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» حالا از کجا ایمان برایشان فراهم و محقق میشود در حالی که در آخرت قرار دارند و محل ایمان آوردن دنیا میباشد. و چگونه از جایی چنین دور، دست یافتن به ایمان برای آنان میسّر است؟
هدف از «مَكَانٍ قَرِيبٍ» دنیا است و هدف از «مَكَانٍ بَعِيدٍ» آخرت است.
ابو حیان گفته است: حال آنها را به حال کسی تشبیه کرده است که بخواهد چیزی را از محلی دور بردارد، همان طور که یک نفر نزدیک آن را برمیدارد. (البحر المحیط ۲۹۳/۷.). باید گفت که:جزع و فزع و استمداد مشرکان، مشکلی از آنان راحل نمی‌کند.
«فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ»مشرکان پناهگاهی ندارند.عقوبت مشرکان از همین دنیا آغاز میشود. و برگشت به دنیا و جبران گذشته‌ها راهی دور و ناممکن است.

وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴿٥٣﴾

در صورتی که آنها پیش از این به آن کفر ورزیدند. و از مکان دور به امور غیب (نسبت های باطل شان را) می افگنند.(۵۳)

تفسیر:

«وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ»: کافران به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از این تکذیب کردند و به الله متعال کافر شدند، پس چگونه در آخرت ایمان برای آنان فراهم میگردد؟!
«وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ»: و از جایی دور تیر تهمت می افگندند و امور غیبی را انکار کرده و می گفتند: حشر و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست.
مفسر قرطبی فرموده است: در میان عرب در رابطه با کسی که چیزی را می‌گوید که به آن علم و آگاهی ندارد، ضرب‌المثلی رایج است که می گوید: «هو یقذف و یرجم بالغیب»

(c) ketabton.com: The Digital Library

او تیر را در سیاهی شب رها می‌کند. و مسلم است که تیر چنین کسی به هدف اصابت نمی کند. (البحر المحیط ۳۱۵/۱۴).
کسانی که دیروز به پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشأن تهمت میزدند، امروز که در تنگنا قرار گرفته‌اند ایمان می‌آورند، این ایمان اوردن شان به حال آنها فایده ای ندارد.
در این هیچ جای شکی نیست که: کفّار از پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشأن، شناخت کامل و روشنی نداشتند؛ طوریکه در فوق یاد آوری شد؛ تهمت های آنان مانند تیر انداختن در تاریکی و پرتاب از راه دور بود. که به هدف نمی رسد.

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ﴿٥٤﴾

(سرانجام) میان آنها و آنچه مورد علاقه شان بود جدائي افكنده شد، همانگونه كه به پيروان (و هم مسلكان) آنها از قبل عمل گرديد چرا كه آنها در شك و ترديد بودند.(۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حِيلَ»: حائل و مانع انداخته شده است. فاصله و جدائی افکنده شده است.
«مَا»: آنچه. مراد پذیرش ایمان اخروی و رهائی از دوزخ است یا بازگشت به جهان و انجام کارهای شایسته در آن است (سورۀ: سجده آیه:12). یا رهائی از بلاهای بزرگ آسمانی و عذاب استیصال جهانی است (سورۀ: غافر آیات 83 - 85).
«أَشْيَاع»: جمع شیعَة، مراد اَمثال و اَقران است (ملاحظه شود سورۀ: انعام آیه 65).**«مُرِيبٍ»:** شک انداز. به دودلی افکنده. این کلمه صفت و برای مبالغه و تأکید است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مٰا يَشْتَهُونَ»: بین آنها و ایمان و بهشت حایل ایجاد میشود. «كَمٰا فُعِلَ بِأَشْيٰاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ»:انطوریکه با کافران ملت‌های پیشین که شبیه آنها بودند، عمل شد. «إِنَّهُمْ كٰانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ﴿54﴾»:آنها در دنیا در مورد حساب و عذاب روز قیامت در شک و تردید بودند. (و زندگی را پیوسته با ظنّ و گمان به سر برده‌اند و اینک چنین سرنوشتی باید داشته باشند).
کلمه**«مُرِيبٍ»** برای تأکید است.
بدین منوال و بر این روال این سوره با این آهنگ تند و شدید با صحنه‌ای از صحنه های قیامت خاتمه می یابد، و مسأله‌ای را بیان می دارد که در این سوره بر آن تکیه و تأکید گردد. همان که در پایان هر مرحله‌ای و در لابلای هر مرحله‌ای گذشت. این سوره با همین مسأله آغاز گردیده است و با همین پایان تند و شدید پایان می‌گیرد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره فاطر

جزء – (22)

سورۀ فاطردر مکه نازل شده ودارای چهل وپنج آیه وپنج رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره به «سوره‌ی فاطر» مسمی و مشهور میباشد؛ زیرا این اسم گرانقدر و صفت زیبا در سرآغاز آن آمده است و به معنی ابداع و ایجاد بدون مثال و نمونۀ قبلی است. این افاده نشان دهنده‌ی عظمت خدای ذوالجلال، قدرت آشکار و آفرینش شگفت انگیز اوست. خدای ایکه فرشتگانی را با آن ساختمان شگفت انگیز خلق و ابداع کرده است.

نام دیگر این سوره به دلیل این که از همان آغاز از فرشتگان، که پیام میان الله متعال و پیامبران اند، نام می برد، سوره‌ی «ملائکه» نام دارد.

محتوای سوره :

سورۀ فاطر قبل از هجرت پیامبر اسلام محمد صلّی الله علیه و سلّم «به مدینه» نازل شد وهمان هدف کلی را دنبال میکند که آیات مکی به آن می‌پرداختند که غالباً اولین هدف از بعثت پیامبران را بررسی می‌کنند و آن عبارت است از مسایل عقیدتی یعنی «دعوت به سوی یگانگی الله، و اقامۀ دلیل بر وجود خداوند متعال و از میان برداشتن بنیان شرک و پاکیزه کردن قلوب از پستی‌ها و آراستن آن به مکارم اخلاق».

- در آغاز سوره درباره‌ی خالق مُبدِع سخن به میان آمده است که کائنات را هستی داده و فرشتگان و انسان و جِن را خلق کرده است. و برای اثبات زنده شدن و وقوع حشرو نشر، دلیل اقامه کرده و این دلایل را از صفحات کتاب هستی برگرفته است، از زنده شدن زمین به سبب نزول باران، بعد از اینکه خشک و مرده شده بود، و به بیرون آمدن میوه ها و پشت سرهم آمدن شب و روز، مراحل خلق انسان، فرورفتن شب در روز و سایر دلایل دال بر قدرت و یگانگی خداوند متعال.
- و تفاوت فراوان مؤمن و کافر را یادآور شده و برای آن دو به نابینا و بینا و تاریکی و نور و سایه مثال زده است.
- و برای اثبات قدرت خداوند متعال به گوناگونی میوه‌جات و دیگر مخلوقات از قبیل انسان و حیوان و اختلاف اشکال کوه ها، سنگ ها، و گونه های آن از قبیل سفید و سیاه و سرخ، استدلال کرده است که تمام آنها گویای عظمت خدای یگانه و مقتدرأند.
- بعد از آن اعلام کرده است با نزول این کتاب وزین که فضایل دیگر کتب خداوند لایزال را در بردارد، امت محمدی وارث شریف‌ترین رسالات آسمانی شده است. پس از آن ملت را به سه گروه تقسیم کرده است: «مُقَصِّر، مُحسِن و پیشتاز در خیرات».
- وسوره باسرزنش مشرکین درمورد پرستش بت‌ها وسنگ‌ها خاتمه یافته‌است.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

تعداد آیات سوره طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم به چهل‌وپنج آیه و تعداد کلمات آن به هفت صدوهفتاد میرسد. تعداد حروف این سوره به سه هزاروصدوسی حرف میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره فاطر مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور بطور مفصل مطالعه فرماید .).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارتباط این سوره به سورۀ قبلی :

چون خداوند سبحان سورۀ سبأ را به ردّ اهل شِرك، اهل شك و اهل عناد پایان داد، سورۀ فاطر را به ذکر کمال قدرت، وحدانیت و دلایل توحیدی افتتاح نمود. یعنی اینکه؛ هر دو سوره با حمد پروردگار شروع میشود. و طوریکه در فوق متذکر شدیم: چون پایان سوره ی سبأ اشاره به نابودی دشمنان دین الله دارد، پس مناسب است، حمد الله متعال را به دنبال آن به جای آورد.

سایر خصوصیات این سوره:

سورۀ فاطر یکی از پنج سوره ای است که با عبارت «الحمدلله» آغاز شده است. این سوره ها عبارت اند از: فاتحه، انعام، کهف، سبأ، فاطر که همه ای آنها جزء سُوَرِ مکی هستند. همچنین سورۀ فاطر از سُوَرِ مثانی می باشد. مثانی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثانی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، جلد 4، صفحه 141)

سوره های مثانی عبارتند از: سورۀ احزاب، حجّ، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنکبوت، روم، یس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، إبراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر. {التمهید فی علوم القرآن، جلد1، صفحه 313}

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسیر سورۀ «فاطر»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشایندۀ ومهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿١﴾

همۀ ستایش‌ها سزاوار پروردگاری است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است (ذاتی که) فرشتگان را پیام آوران قرار داده است که دارای بال های دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند. هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید، چون الله بر هر چیز قادر است. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَاطِرِ» خالق و ایجاد کننده. مُخترع. مُبدِع. آفریننده بدون مُدل و اُلگو به معنای آفریدن ابتکاری است (ملاحظه شود سوره های: انعام‌آیه 14، یوسف آیه 101، ابراهیم آیه 10).« جَاعِلِ»: قرار دهنده، سازنده. « أُولِي»: جمع معنوی ذی، ذا، ذو، صاحبان، دارندگان.« أَجْنِحَةٍ» (جنح): جمع جناح، بالها.

« مَثْنَى»: دوتا دوتا، دو دو، دوتایی. «ثُلَاثَ »: سه تا سه تا سه سه، سه گانه، سه تایی. «رُبَاعَ »: چهارتا چهارتا، چهار چهار، چهارتایی [نساء/۳].« يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ»: بر آفرینش می افزاید.

تفسیر:

اصل کلمۀ فاطر از «ف ط ر» در لغت به معنای شکاف طولی است؛ یعنی چیزی را از درازا بریدن، (المفردات فی غریب القرآن) با این معنا، می توان دقت ظریفی را از تعبیر قرآن به دست آورد وآن اینکه آفرینش موجودات به مانند این بوده که نورهستی و وجود؛ ظلمت و عدم را شکافته و از درون آن به بیرون آمده است. **«جَاعِلِ»:** سازنده، قرار دهنده. (ملاحظه شود سوره های: بقره‌آیات30 و124، آل‌عمران آیه 55، قصص‌آیه 7).

«مَلَائِكَةِ» ملائکه: موجودات با شعور غیر مادّی که الله تعالی آفریده و پیوسته درفرمان الله اند: «وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ﴿26﴾ لا يسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يعْمَلُونَ﴿27﴾. (و (کفّار) گفتند: خداوند رحمان (فرشتگان را برای خود) فرزند گرفته است! منزّه است او، بلکه (فرشتگان) بندگانی گرامی هستند. (فرشتگان) در کلام بر او سبقت نمی‌گیرند و (تنها) به فرمان او عمل می‌کنند.)

اکثریت مفسران بدین باور اند که ملك (بر وزن شرف) از الوك مشتقّ است که به معنی رسالت می‌باشد.

«جٰاعِلِ اَلْمَلاٰئِكَةِ رُسُلاً»: خداوندی که فرشتگان را به عنوان فرستادگانش موظّف داشت تا وحی اش را به انسان های برگزیده‌اش برسانند و امر و نهی اش را فرود آورند، ابن جوزی میفرماید: آنان را برای هر کاری که بخواهد نزد پیامبران می فرستد. (زاد المسیر ۴۷۳/۶)

«أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنىٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ»: از جملۀ قدرت بی نهایت الله تعالی این است که برای فرشتگان بال های متعدّدی: دو بال، سه بال، چار بال یا بال‌های بیشتر از این بخشیده تا به وسیلۀ آن ها در آسمان پرواز کنند و رسالت الهی را به بندگانش برسانند. (تفصیل موضوع را میتوان در تفسیر قرطبی ۳۱۹/۱۴ مطالعه فرماید.).

حکمت اینکه فرشتگان دارای بال های متعددی است، روشن است زیرا آنها مسافت آسمان

(c) ketabton.com: The Digital Library

تا زمین را بار ها طی می کنند، وآن، زمانی انجام می گیرد که به آنها نیروی سرعت سیر عنایت گردد وآن، در صورت پرواز کردن میباشد.
پیامبر صلّی الله علیه و سلّم در شب اسراء دید جبرئیل دارای شش صد بال است که فاصلۀ بین هر دو بال آن از مشرق تا مغرب بود. (قرطبی ۳۱۹/۱۴. امام مسلم این حدیث را از ابن مسعود روایت کرده است.).
و قتاده گفته است: «يَزِيدُ فِي اَلْخَلْقِ مٰا يَشٰاءُ» به معنی برازندگی و زیبایی چشمان، و بینی قشنگ و شیرینی دهان می‌باشد.
(امام قرطبی در تفسیر خویش (۳۲۰/۱۴) می نویسد این آیه عام است و هر افزایشی را شامل میشود از قبیل: طول قد، رخسار معتدل، عقل ژرف، شیرینی سخن و کلام و دیگر ویژگی‌هایی که غیرقابل حصراند.)
«إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: اوتعالی به هر کاری تواناست، هیچ امری بر او دشوار نیست و هیچ چیزی از فرمان کُونی‌اش سرپیچی نمی‌کند.

مفهوم داشتن ایمان به فرشتگان :

ایمان داشتن به فرشتگان، اعتقاد محکم به این امر است که خداوند فرشتگان را از نور آفریده که فطرتاً برای طاعت و پرستش آفریده شده‌اند.
طوریکه در فوق هم متذکر شدیم: «ملائکه هر چه خداوند متعال به آنها امر میکند نافرمانی نمی کنند و هر چه امر میشوند انجام میدهند».
شب و روز به ذکر و تسبیح خداوند متعال عز و جّل، مشغولند و هیچگاه خسته و ملول نمی شوند. تعداد شان را جز پروردگار کسی نمی داند، و خداوند متعال آنانرا به اعمال و وظایف مختلفی مکلف فرموده است.

ایمان به فرشتگان :

قابل یاد آوری است که: ایمان به فرشتگان دومین رکن از ارکان ششگانۀ ایمان است که به غیر آن نه ایمان کسی کامل، و نه قبول می‌گردد. مسلمانان در وجوب ایمان به فرشتگان اجماع کرده‌اند. پس اگر کسی از وجود آنان یا وجود بعضی از آنان که خداوند متعال آنرا ذکر فرموده، منکر شود، بدون شك کافر گردیده و با قرآن، سنت و اجماع امت مخالفت کرده است.
چگونگی ایمان به فرشتگان ایمان به فرشتگان هم مجمل و هم مفصل است.
ایمان مجمل: چند چیز را در بر می‌گیرد از جمله:
اول: اقرار به وجود آنان، و اینکه آنان مخلوقی از مخلوقات خداوند هستند که آنان را برای پرستش خود آفریده و اینکه وجود آنان حقیقی است، و اینکه ما آنانرا نمی بینیم دلیل نیست که آنها وجود نداشته باشند، چقدر بسیارند مخلوقات کوچکی که حقیقتاً در جهان وجود دارند ولی ما آنها رابه چشم انسانی نمی بینیم.

مادۀ آفرینش فرشتگان :

خداوند متعال چنانکه جنیان را از آتش و آدم را از خاك آفریده، فرشتگان را از نور آفریده است و آفرینش فرشتگان قبل از آفرینش آدم بوده است. در حدیث آمده است که: «**خُلِقَتِ المَلائِكَة مِنْ نُور وخُلِقَ الجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وخُلِقَ آدَم ممَّا وُصِفَ لَكُم**». یعنی «فرشتگان از نور و جنیان از آتش شعله ور و آدم از آنچه برایتان توصیف گردید آفریده شده‌اند».

(c) ketabton.com: The Digital Library

(صحیح مسلم.)

صفات فرشتگان :

فرشتگان مخلوقاتی واقعی هستند که اجسام حقیقی دارند و صفات خُلقی و خَلقی خاص به خود را دارند. از جمله:

الف: جُثه و توانایی :

از نظر آفرینش بسیار بزرگ و از نظر ضخامت بسیار تنومندند، خداوند متعال فرشتگان را به اشکال بزرگ و نیرومندی آفریده است که با مسؤلیت های مهمی که خداوند آنان را بدان مکلف نموده سازگاری دارد.

ب: شکل و قیافه:

فرشتگان بال دارند. خداوند متعال برای فرشتگان از یك تا صدها بال آفریده که جز خداوند متعال کسی تعداد دقیق آنها را نمیداند، چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلّم، جبریل علیه السلام را با چهره حقیقی آن دیدند که ششصد بال داشت و تمام اُفق را پوشیده بود.

در این خصوص خداوند متعال میفرماید: «ٱلحَمدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلأَرضِ جَاعِلِ ٱلمَلَٰئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجنِحَة مَّثنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ يزِيدُ فِي ٱلخَلقِ مَا يشَآءُ» [فاطر: 1]. «ستایش خدای را است، پدید آورنده آسمان ها و زمین، (کسی که) فرشتگان را پیام آوران دارای بال های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه گرداند، هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید».

ج: نیازها:

فرشتگان به آب وغذا نیاز ندارند. خداوند متعال فرشتگان را طوری آفریده که به آب و غذا محتاج نیستند، و نه ازدواج می‌کنند و نه فرزند می آورند.

د: درك و شعور:

فرشتگان عاقل و دارای قلب هستند، با خداوند سخن گفته‌اند و خداوند نیز با آنها سخن گفته است، و با حضرت آدم و دیگر پیامبران علیه السلام نیز سخن گفته‌اند.

ه: قدرت هنر نمایی:

فرشتگان توانائی دارند که جز شکل اصلی، خود را به هر شکل دیگری در آورند، خداوند به فرشتگان قدرت داده که خود را به شکل مرد در آورند، در این امر ردِّ بر بت پرستان است که مدعی بودند که فرشتگان دختران خدایند. ما نمی‌دانیم که آنان چگونه نقش انسان را بازی می‌کنند اما بقدری دقیق عمل می‌کنند که مشکل است فرق آنان با انسان تشخیص داده شود.

و: سر انجام، مرگ:

همه فرشتگان از جمله ملك الموت در روز قیامت می میرند، سپس برانگیخته میشوند تا اعمالی که خداوند آنان را بدان مأمور ساخته انجام دهند.

ز: عبادت و پرستش:

فرشتگان نیز خداوند را می پرستند و پرستش آنان عبارت است از: نماز، دعا، ذکر، رکوع، سجده، ترس، محبت وغیره.

از چگونگی عبادت فرشتگان می توان حالات ذیل را نام برد:

1 - دوام و استمرار و عدم خستگی.
2 - اخلاص و یکسویی برای خداوند متعال.
3 - طاعت مستمر و پاکی از گناه، زیرا از گناه و نافرمانی معصوم اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

4 - کثرت عبادت همراه با تواضع و شکستگی در برابر خدا. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «يسَبِّحُونَ ٱلَّيلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يفتُرُونَ﴿20﴾ [الأنبياء: 20]. «شب و روز تسبیح میگویند، سستی نمی‌ورزند».

5 - **مسئولیت فرشتگان:** خداوند مسئولیت‌های فراوانی به دوش آنان گذاشته است، از جمله به بعضی از این مسئولیت ها اشاره می‌کنیم:

أ: حاملان عرش.

ب: مأمور به اِنزال وحیّ بر پیامبران علیهم السلام.

ت: نگهبانان بهشت و دوزخ.

ث: مأمور بر ابر، باران و گیاه.

ج: مأمور بر کنترل کوهها.

ح: مأمور بر دمیدن در صور.

خ: مأمور نوشتن اعمال انسان ها.

د: مأمور حفاظت انسان ها، ولی هر گاه خداوند امری را در باره کسی مُقَدَر کرده باشد آنها رهایش می‌کنند و آن امر واقع می شود.

ذ: مأمور به همراهی انسان و دعوت وی به کار های خیر.

ر: مأمور به نطفه در رحم مادر، و دمیدن روح در انسان، و نوشتن روزی و عمل، و اینکه فلان انسان بدبخت است یا خوشبخت.

ز: مأمور به قبض روح انسان در هنگام مردن.

س: أمور بازجویی در قبر و آنچه که از نعیم یا عذاب بر آن مرتب می شود.

ش: فرشتگانی که مأمور رساندن سلام امت به رسول الله صلی الله علیه وسلّم هستند. لذا بنده مسلمان برای سلام کردن خدمت رسول گرامی صلی الله علیه و سلّم لازم نیست که حتماً سفر کند و خدمت ایشان برسد، بلکه از هر جایی که درود وسلام بفرستد فرشتگان سلام او را به پیامبرصلی الله علیه وسلّم میرسانند.

و سفر به مدینۀ منوره اساساً به نیت نماز در مسجد حضرت اش صلی الله علیه وسلّم است.

فرشتگان مسؤلیت های بسیار دیگری نیز دارند که آنچه ذکر کردیم مشهورترین آنها است.

دلیل آنچه عرض کردیم این آیات کریمه است که خداوند متعال میفرماید: «ٱلَّذِينَ يحمِلُونَ ٱلعَرشَ وَمَن حَولَهُۥيسَبِّحُونَ بِحَمدِ رَبِّهِم وَيؤمِنُونَ بِهِۦ وَيستَغفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ» (غافر: 7). «کسانی که عرش را حمل می‌کنند و آنان که پیرامون آن (عرش) هستند با ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می خواهند».

6 - **حق فرشتگان بر انسان‌ها:**

أ: ایمان آوردن به آنان.

ب: محبت و تعظیم و ذکر فضائل آنان.

ت: دوری از آنچه که فرشتگان ناپسند می دارند، چون از هر چه که انسان ها ناراحت می شوند آنها نیز ناراحت می شوند.

ثمرۀ ایمان به فرشتگان:

أ: تحقق ایمان، زیرا ایمان جز با، باور داشتن به فرشتگان کامل نمی شود.

ب: با قدرت و عظمت پروردگار متعال آشنا شدن، زیرا عظمت مخلوق دلیل بر عظمت خالق است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ت: رشد و تقویت ایمان در قلب بنده مسلمان، زیرا آشنایی با حالات و صفات و مسؤلیت آنان ایمان را زیاد می‌کند.

ث: احساس اطمینان و آرامش، زیرا که مؤمن وقتی بداند که خداوند فرشتگانی را برای حفاظت او مکلف فرموده، احساس آرامش می‌کند.

ج: محبت با فرشتگان، چون وقتی انسان مؤمن بفهمد که فرشتگان به کامل ترین وجه پروردگار متعال را می پرستند و برای مؤمنین طلب آمرزش میکنند، طبیعی است با آنها محبت پیدا می‌کنند.

ح: ناپسند داشتن کارهای زشت و ناپسند، و گناهان.

خ: و شکر خداوند سبحان بر این همه لطف و عنایتی که به بندگانش فرموده، که این همه فرشته را مأمور کرده که از او حفاظت کنند، اعمالش را بنویسند و مشکلات عدیده دیگر او را برطرف کنند. (برای تفاصیل مراجعه فرماید به کتاب: ارکان ایمان، مرکز تحقیقات علوم اسلامی، پوهنتون اسلامی، مدینۀ منوره، (جدی) 1394شمسی، مطابق ربیع الأول، 1437 هجری).

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (1 الی 4) در مورد قدرت و بی همتایی پروردگار و یادآوری برخی از نعمت هایش، بحث بعمل آمده است.

مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿٢﴾

چون الله رحمتی را برای مردم بگشاید، باز دارنده ای برای آن نیست، و چون باز دارد، بعد از او فرستنده ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست ناپذیر و با حکمت است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَا يَفْتَحِ »: آن چه را بگشاید، هر چه را بیفزاید. «لا ممسك لها»: آن را بازدارنده ای نیست.« ما يمسك»: آن چه را باز دارد، آن چه را منع کند. « مُرْسِلَ »: روانه کننده، فرستنده.« مِنْ بَعْدِهِ»: پس از آن؛ یعنی، جزالله .

تفسیر:

آنچه را پروردگار با عظمت از نعمت های ظاهری و باطنی مانند اموال و فرزندان، باران، سلامتی و تندرستی، علم و دانش، هدایت و فهم امور، قبول حق و سایر چیزها برای بندگانش عطا کرده کسی توان منع آن‌ها را ندارد و هیچکس قادر به بازداشتن رحمت اوتعالی نیست.

به قولی معنی آیۀ این مبارکه اینست که: پیامبران علیهم السلام رحمتی برای مردم فرستاده شده‌اند و جز الله تعالی کسی بر فرستادن شان قادر نیست.

در حدیث شریف به روایت مُغَیره بن شُعبه (رض) آمده است: چون رسول‌الله صلی الله علیه وسلم از نماز خویش فارغ می شدند، می گفتند: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير»آنگاه میگفتند: «اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطى لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد».«بارخدایا! آنچه که تو بدهی، هیچ بازدارنده ای برای آن نیست و آنچه که تو بازداری، هیچ دهنده‌ای برای آن نیست و صاحب تلاش و کوشش را در برابر تو، کوشش و تلاش وی هیچ سودی نمی بخشد». «و اوست غالب با

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکمت» پس در ملک خویش هرگونه که خواهد تصرف می‌کند، می دهد و باز می دارد، خرد و حقیر ساخته و بلند و برتر می‌گرداند، گرامی می دارد و ذلیل می سازد لذا هیچکس بر حکم وی پی‌جویی و چون و چرایی نمی‌تواند بکند و هر کاری که انجام میدهد، آن کار مبتنی بر حکمت بالغه‌ای است.

«وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ»: والله بزرگوار بر هر چیز مقتدر و در صنع خود حکیم است و بر مقتضای حکمت و مصلحت هر کاری را که بخواهد انجام میدهد.

مفسران گفته‌اند: فتح و اِمساک عبارت است از منع و عطا، پس نفع و ضرر در قبضه‌ی قدرت اوست، عطا می‌کند و منع می‌کند.

در حدیث آمده است: «درست‌ترین و شایسته ترین چیزی که بنده گفته است و انگهی همگی ما بنده‌ی تو هستیم - این است: بار خدایا! آنچه را که عطا کرده‌ای هیچکس آن را مانع نمی شود و آنچه را که منع کرده‌ای هیچکس نمی تواند آن را بدهد، مال و ثروت دنیا انسان را نجات نمی دهد بلکه عمل صالح او را نجات می دهد. (بخشی از حدیثی است که امام مسلم در «صحیح» خود آن را روایت کرده است.).

خواننده گان محترم !

در آیۀ مبارکه در یافتیم که رحمت الهی قبل از قهر اوست. زیرا (کلمۀ «يفْتَحِ» قبل از «يمْسِكْ» آمده است.).دادن ها و گرفتن های الله تعالی، همراه با حکمت است. و نعمت های الهی، دارای خزاینی است که گوشه‌ای از آن به روی انسان باز می شود. باید گفت که:چشم دوختن و انتظار کمک و مساعدت به غیر الله تعالی بیهوده است، اگر او نخواهد هیچ قدرتی کارائی ندارد. باید متیقن باشیم که: اراده‌ی الله تعالی خلل ناپذیر است.

يا أَيهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيرُ اللَّهِ يرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴿٣﴾

ای مردم! نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید. آیا جز خدا آفریننده ای هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد؟ هیچ معبودی جز او نیست، پس با این حال چگونه (از حق) برگردانیده می شوید. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أنّی»: چگونه؟ کجا؟ «تؤفکون»(افک): منحرف می شود، برگردانده می شوید.

تفسیر:

یعنی اینکه ای انسان ها! خدا را در مقابل نعمت های بی‌حد و حصری که به شما عطا کرده است، با شکر گزاری قلب و زبان و خدمت گزاری اعضای وجود برای طلب استمرار و دوام و افزایش، نعمت هایی چون آفرینش آسمان‌ها و زمین، فرستادن پیامبران علیهم السلام، افزودن در خلق و گشادن درهای رزق و روزی از نعمت خداوند متعال بر خویشتن یاد آورید.

مفسر زمخشری میفرماید: منظور از ذکر نعمت، ذکر آن با زبان نیست بلکه منظور آن است که کفران نعمت نشود و با شناسایی حقش، شکرآن را به جا آورده شود، و بدان مقرومعترف بود، و از صاحبش اطاعت گردد. همانگونه که کسی به دیگری که امکانات فراوانی را برای او فراهم کرده است، میگوید: «نیکی‌های مرا به یاد بیاور» (تفسیر کشاف ۴۷۱/۳).

«يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمَاءِ وَ اَلْأَرْضِ»: حال اینکه فقط او به بندگانش نعمت عطا می‌کند، پس آیا

(c) ketabton.com: The Digital Library

غیر از خدا خالقی هست که از آسمان و زمین به شما روزی بدهد؟ همو به آنان روزی عطا می کند، فقط اوست که از آسمان باران نازل می‌کند، و نبات را در زمین می رویاند. پس چگونه بت هایی را شریک او قرار می دهید که نه چیزی را خلق می‌کنند و نه جانداری را روزی می دهند؟ از این‌رو بعد از آن گفته است: لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ جز خدای یگانه و یکتا معبود و پروردگاری نیست.

«فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ»:پس بعد از این بیان و دلیل روشن چگونه به سوی پرستش بت‌ها منحرف میشوید؟ منظور یادآوری نعمت های خدا به انسان و اقامه‌ی حجت بر مشرکین است.

ابن کثیر فرموده است: خدا بندگان را متذکر شده و آنان را به استدلال بر یگانگیش راهنمایی کرده است؛ یعنی استدلال میکند و میگوید: چون خدای یگانه من هستم پس فقط باید مرا بپرستید. و همان طور که در خلق و ایجاد و اعطای روزی مستقل و منفرد است، همان طور هم باید در پرستش منفرد باشد و هیچ چیز را اعم از بت و غیره شریک او قرار ندهید. (مختصر ۱۳۹/۳.).

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴿۴﴾

اگر تو را تکذیب می کنند [اندوهگین مباش] یقیناً پیش از تو هم پیامبرانی تکذیب شده اند. و همه امور به خدا بازگردانده میشود. (۴).

تفسیر:

در این آیۀ مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی داده میشود که: ای پیامبر! اگر این مشرکان تو را تکذیب می‌کنند، افسرده خاطر مباش، این روش و قاعده‌ی پیامبران پیشین است که تا فرارسیدن یاری ما تکذیب شده‌اند و آزار دیده‌اند، پس آنها را الگوی خود قرار بده، پس تو هم مانند آن پیامبران صبر و استقامت را پیشه کن. و حتما خدا تو را بر آنان پیروز و غالب می‌کند.

«وَ إِلَى اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ» و سرانجام کار تو و کار آنها نزد خدا می باشد همه امور به او تعالی باز می‌گردد تا از اعمال همه مردم حساب گرفته برای مؤمنان پاداش نیکو دهد و کافران را به عذاب گرفتار سازد.

در این آیات مبارکه خداوند متعال برای کافران که آیات الهی را مسخره کرده و قرآن عظیم الشأن را سحر نامیدند، وعید شدیدی می دهد و به آنها روزی سخت و مصیبت بار را وعده می دهد.

وعد و وعید:

«وعد» در لغت به معنی عهد می باشد. و در اصطلاح عبارتست از تعهد کردن به انجام أمری، خواه آن أمر خیر باشد یا شرّ و اختصاص پیدا کردن به یکی از آنها بواسطه قرینه، معین می شود.

«وعید» که از وعد گرفته شده خبری است که فقط در وعدۀ شر و تهدید استعمال می گردد.

تفاوت وعد با وعید:

مهمترین تفاوتی که بین این دو کلمه وجود دارد تفاوت از ناحیه استعمال است و آن این است که: «وعد» هم در وعده خیر و هم در وعده شر بکار میرود ولی «وعید» و «ایعاد» فقط در وعدۀ شر استعمال می شود.

فرق دیگری که بین «وعد» و «وعید» وجود دارد در تخلف پذیری آنهاست چرا که: خُلف وعدۀ قبیح است زیرا مستلزم وقوع کذب از طرف خداوند است و صدور آن از خداوند

(c) ketabton.com: The Digital Library

محال است، ولی خُلف وعید در مواردی، نه تنها قبیح نیست بلکه حُسن هم دارد چون این کار نوعی اظهار کرم است.
وعده از راه تفضل خداوند متعال بر بندگان است نه استحقاق بندگان زیرا مؤمن هر چه ایمانش کاملتر باشد و اعمال صالحه او زیادتر باشد، نمی تواند شکر کوچکترین نعمت الهی را اداء نماید تا مستحق دریافت آن وعده ها گردد ولی وعید از راه استحقاق عباد است و خداوند زائد بر استحقاق، کسی را عذاب نمی‌کند بلکه چه بسا عفو نموده و گذشت می‌کند.

خوانند گان محترم !

همه أنبیاء الهی در طول تأریخ، مخالف و دشمنان بخود داشته‌اند و تکذیب حقّ، شیوه‌ی دائمی کفّار که در مقابل پیامبران بکار می برند.
واضح است که در طول تأریخ این حوادث و شیوه کاری کفار تکرار شده و میشود. کفّار با شخص کاری ندارند، آنان در مخالفت با راه و هدف میباشند، هرکس ندای حقّ را بلند کند مورد تکذیب قرار میگیرد. ولی باید با تمام صراحت گفت که: تکذیب مردم، ضربۀ و ضرری به حقّانیت وحی رسانده نمیتواند، تکذیب شدگان پیش از تو همان فرستادگان ما بودند. الله تعالی با زیبای میفرماید: مخالفان حقّ بدانند که لجاجت های آنان فراموش و رها نمیشود.

خواننده گان محترم !

بعد از اینکه در آیات متذکره موضوعات توحید و رسالت که اصل اول و دوم در دین مقدس اسلام هستند، به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (5 الی 8) به اصل سوم؛ یعنی، زنده شدن و حساب و کتاب ومکافات ومجازات اشاره بعمل می آورد . در این ایات ؛آمدن روز قیامت را امری قطعی و غیر قابل انکاربحساب می آورد . هکذا در این آیات هشدار داده میشود ، تا شخص مسلمان از وسوسه های شیطانی و تردید در ایمان آوردن به آفریننده، حذر کند و آن کس که خواهان زندگی سعادتمندانه است، از پیروی شیطان روی گرداند وبه الله واحد اعتقاد وباور پیدا نماید .

يا أَيهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَلَا يغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ﴿٥﴾

ای مردم! بی تردید وعده الله [درباره قیامت] حق است، پس این زندگی دنیا [زودگذر،] شما را نفریبد و شیطان فریبکار شما را در باره الله نفریبد. (۵).

تفسیر:

«وَعْدَ اللهِ»: وعده‌هائی همچون: قیامت، حساب و کتاب، بهشت و دوزخ.
ای مردم! آنچه را خداوند متعال از زنده شدن بعد از مرگ و برپایی قیامت حساب و کتاب، بهشت و دوزخ برای شما وعده داده شده است همه آنان حقّ و ثابت و بدون تخلف است و حتماً تحقق می پذیرد. یعنی اینکه: قیامت آمدنی است و یقیناً همه مخلوقات بدربار عظیم عدالت و انصاف کردکار متعال حاضر شدنی هستند.
وچه زیبا میفرماید: «فَلاَ تَغُرَّنَّكُمُ اَلْحَيَاةُ اَلدُّنْيَا»: زندگی دنیا با زرق و برق و لذّت های شهوانی‌اش شما را ازیاد آخرت مشغول و منصرف نکند.
بر این جاه وجلا و عیش و نشاط فانی غره مشوید! و فریب شیطان دغاباز مشهور را مخورید! چون او دشمن ازلی شماست گاهی مشوره خوب بشما نمیدهد بلکه همیشه کوشش دارد تا همراه خود شما را هم بدوزخ ببرد حیله‌های گوناگون به کار برده شما را از طرف خدا (ج) و آخرت دائما غافل خواهد ساخت بنابر آن بر شما لازم است که هوشیار باید بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

که: شیطان رانده شده شما را از طاعت پروردگار باز ندارد؛ زیرا شیطان بسیار فریب دهنده است، گناهان را محبوب تان می سازد و طاعات را در نظر شما بد نمایش می دهد.
سعیدبن جبیر میفرماید: «فریفته شدن به زندگی دنیا این است که مشغولیت به نعمت ها و لذت های آن، انسان را از عمل آخرت به خود گرفتار سازد».
ابن کثیر گفته است: یعنی به وسیلهی این گل ناپایدار از آن حیات جاویدان غافل نشوید. (مختصر ۱۳۹/۳).
«وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ»:وشیطان بامبالغه درحیله ونیرنگ شمارا فریب ندهد.
به این که به شما بگوید: بیپروا باشید! زیرا قطعاً خداوند به سبب فضلیکه دارید، یا به سبب این که رحمت وی بر شما وسیع و گسترده است، از شما درمیگذرد و بر شما می آمرزد پس به سوی گناهان شتاب کنید.
هستند انسانهای که با زرق وبرق مادی دنیا فریب میخورند، ولی هستند گروهی زرق و برق دنیا آنان را فریب داده نمی تواند، بلکه شیطان فریبکار منحرفشان می نماید. یگانه و بهترین راه ووسیله همانا ایمان داشتن به معاد، است که بازدارنده از فریب دنیا است. و در این هیچ جای شکی نیست که: وعده های الهی حقّ است، ولی وعده های شیطان پوچ و فریبنده.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴿۶﴾

در حقیقت شیطان دشمن شماست شما [نیز] او را دشمن گیرید. جز این نیست که او پیروان خود را دعوت می دهد تا از دوزخیان باشند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« يَدْعُو »: فرا میخواند . به دور خود میخواند . «سعیر» به معنای آتش برافروخته ، آتش سوزان ، یکی از نامهای دوزخ است.« حِزْب »: هر کس از برنامه و هدف شیطان پیروی کند .

تفسیر:

ای مردم! به راستی که شیطان دشمنان سر سخت شما بشمار می رود، از یاد نباید برد که دشمنی شیطان با شما، دشمنی قدیمی است، دشمنی یک روزه نیست، بناءً شما هم برای دشمنی با او آمادگی لازم اتخاذ نماید و از فتنه هایش باید جداً در حذر باشید، و از او اطاعت نکنید.
در حدیثی شریفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «برای شیطان خطرهای استکه آن را در قلب فرزند آدم می افگند و برای فرشته نیز خطرهای است؛ خطره شیطان عبارت است از: وعده دادن به شر و تکذیب حق و خطره فرشته عبارت است از: وعده دادن به خیر و تصدیق به حق».
«إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ»: هدف وپروگرام شیطان اینست که: پیروانش را به آتش مشتعل و سوزان و کباب کنندهی صورت و پوست دراندازد، و جز این هدفی دیگری ندارد، پس آیا شایسته است انسان عاقل از شیطان لعین پیروی نماید و خواستش را برآورده کند؟
امام طبری میفرماید: فقط پیروانش را فرا میخواند تا در آتش سوزان و زبانهکش جهنم، برای همیشه بمانند. (تفسیر طبری ۷۸/۲۲).

(c) ketabton.com: The Digital Library

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴿۷﴾

کسانی که (با پیروی از شیطان) کفر ورزیدند، عذاب سختی برای آنان خواهد بود، و کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است. (7)

تفسیر:

دراین هیچ جای شکی نیست: آنعده از کسانیکه الله تعالی و پیامبرانش را انکار کرده اند عذابی دائمی وسختی درآتش دوزخ برای شان آماده شده است.

ولی آنعده ازکسانیکه که ایمان و عمل صالح را با هم دارند، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ» در نزد الله بخشودگی و پاداشی بزرگ یعنی بهشت دارند. علت اینکه ایمان را با عمل صالح قرین کرده و آورده، این است که نشان دهد آن دو از هم جدا شدنی نیستند؛ زیرا ایمان یعنی تصدیق با قول و عمل.

وآنچه که انسان را از قیامت غافل می سازد، دنیا و شیطان مکاروفریبنده است.

نباید فراموش کنیم که: داشتن تزکیه به نفع خود انسان،که با آن ادای نماز وتقوا حاصل می شود. احتمالاً فایده تزکیه را انسان بدست آورده نتواند، ولی به صورت قطع وبه صورت حتمی سود و فایده، آنرا ان شا الله در آخرت دریافت خواهند فرمود.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴿۸﴾

آیا کسی که بدی عملش در نظرش آراسته جلوه داده شده است، و لذا آن را نیك می بیند [مانند کسی است که خداوند هدایتش کرده باشد] بی‌گمان خداوند هر کس را که خواهد گمراه میکند، و هر کس را که خواهد هدایت کند پس نباید خود را به سبب حسرت خوردن بر آنان هلاک سازی، البته الله به آنچه میکنند داناست. (۸)

تفسیر:

یعنی: ای پیامبر! غم مخور و خود را از اندوه و حسرت خوردن بر استمرارشان به گمراهی و گناه، هلاک نساز زیرا این خود حق تعالی است که خواسته است تا آنان به سبب بد عملی خود گمراه شوند.

«إِنَّ اَللهَ عَلِيمٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ» خدای عز و جل به عمل زشت و ناپسند آنها عالم است و آنان را در مقابل عملشان سزا می دهد. هرچند عمل درخفا انجام گیرد بر او پنهان نمی ماند.

هدایت و ضلالت :

قرآن عظیم الشأن در آیات متعددی مبحث هدایت و گمراهی را با تعابیر مختلف مورد بحث قرار داده است که البته ذکر همه ای در این بابت به ما کمک خواهد کرد تا به مفهوم کلی این موضوع بطور دقیق مطلع شویم:

1 - الله تعالی در سورۀ نحل آیۀ 93 میفرماید: «و اگر الله می خواست به مشیت ازلی همۀ بشر را یک امت قرار می داد، و لیکن هر کس را بخواهد گمراه می‌کند و هر کس را بخواهد هدایت، و البته آنچه از نیک و بد کرده‌اید از همه سؤال خواهید شد.» «ولو شاءالله لجعلکم امة واحدة و لکن یضل من یشاء و یهدی من یشاء و لتسئلن عما کنتم تعملون».

(c) ketabton.com: The Digital Library

2 - در سورۀ کهف آیۀ 17 میفرماید: «هر کس را الله هدایت کند او هدایت شده است، و هر کس را گمراه کند، پس هرگز برای او یاور و راهنما کننده نخواهی یافت.» «من یهد الله فهوا المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیاً مرشداً.»

3 - در سورۀ اعراف آیۀ 186: میفرماید: «هر کس را خدا گمراه کند هیچکس راهنمای او نباشد و چنین گمراه را خدا واگذارد تا در طغیان و ضلالت بماند.» «من یضلل الله فلا هادی له و یذرهم فی طغیانهم یعمهون.».

4 - در سورۀ (زمر آیۀ 36- 37) میفرماید: «هر کس را الله گمراه کند دیگر او را هیچ راهنمایی نخواهد بود و هر کس را خدا هدایت کند، دیگر احدی نمی‌تواند او را گمراه کند.» «و من یضلل الله فما له من هاد و من یهد الله فما له من مضل»

برخی از مفسران در تفسیر آیۀ 93 سورۀ نحل میگویند: «هدف این آیه مبارکه این است که خداوند متعال می تواند همۀ ایشان را از نظر هدایت و سعادت یک رقم خلق کند. و مقصود از اضلال بعضی و هدایت بعضی، اضلال و هدایت ابتدایی نیست، بلکه مجازاتی است؛ زیرا همۀ آنان چه گمراهشان و چه در راهشان همه هدایت ابتدایی دارند و آنکسی که خدا می خواهد گمراهش کند، کسی است که خودش راه ضلالت؛ یعنی معصیت را پیمود و پشیمان هم نمی شود و آنکس که خدا هدایتش کرده کسی است که هدایت فطری خود را از دست نداده، و بر آن اساس زندگی می‌کند؛ یا همواره در طاعت است و یا اگر گناهی از وی سر زد توبه می‌کند و از راه گناه به صراط مستقیم وسنت الهی اش که تبدیل پذیر نیست بر می‌گردد.

در علم تفسیر آیات قرآن متمم یکدیگرند و بعضی از آیات بعض دیگر را تفسیر میکند. همان خدایی که فرمود: **«یضل من یشاء»**؛ هر کس را بخواهد گمراه میکند، همان خدا هم فرمود: **«و یضل الله الظالمین»**؛ (ابراهیم، 27) خدا ظالمان را گمراه میکند. یا **«کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب»**؛ خدا گمراه میکند کسی را که اسراف می‌کند. (غافر آیه 34) و یا **«کذلک یضل الله الکافرین»**؛ (غافر آیه 74) خدا کافران، را گمراه میکند.

بنابر این درست است که به اصطلاح هر کس را خدا بخواهد گمراه می‌کند، ولی باید دانست چه گروه از بندگان در معرض گمراهی قرار می گیرند، خدا ظالمان و دروغ گویان، فاسقان، مسرفان و کافران و آنهایی را که در حالت اختیار نافرمانی می‌کنند گمراه می‌کند. پس مقدمۀ اضلال حق به دست بنده جاری میگردد. نیز در مقام هدایت هم شرایطی وجود دارد، اگر میفرماید: «یهدی من یشاء»؛ یعنی هرکس را بخواهد هدایت میکند، آیاتی هم در مقام بیان شرایط هدایت وارد شده است که میفرماید: «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»؛ (عنکبوت، 69.) و آنان که در راه ما مجاهده کردند، آنان را هدایت میکنیم. و در آیات دیگر میفرماید: «ان الله لا یهدی القوم الفاسقین»، «لایهدی القوم الکافرین»، «لایهدی کید الخائنین»، «لایهدی من هو کاذب کفار»؛ و... یعنی خداوند از آنهایی که در مقام هدایت نیستند. هدایت را نفی میکند.

پس معلوم شد که برای صالحان و متقین هیچگاه گمراهی روا نیست و معاندان لجوج را هدایت شایسته نباشد.

گفتنی است که ارائه طریق از خالق است، و وظیفۀ مخلوق است راهی را که به او نشان داده می‌شود، در پیش گیرد تا به مقصود اصلی برسد، و اگر خود از جاده منحرف شد و بی راهه را در پیش گرفت، مسئولیت آن تنها بر خود او است. خداوند در قرآن میفرماید:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«و الله یدعوا الی دارالسلام»؛ (یونس آیه 25.) یعنی الله همۀ خلق را به سر منزل سعادت و سلامت می خواند.
اگر به این آیات متبرکه با دقت توجه نمایم، کوچک‌ترین تردیدی باقی نمی‌ماند که الله متعال حالت اختیار واستقلال را به همه داده است که میفرماید: «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»؛ (سوره انسان آیه: 3) یعنی ما به حقیقت راه (حق و باطل) را به انسان نشان دادیم، حال خواهد هدایت پذیرد و شکر این نعمت گوید و خواه آن نعمت را کفران کند.
نتیجه اینکه الله متعال ظالمان، ستمگران، مجرمان و... را هدایت نمی‌کند.
و اساساً این گروه خود در یک گمراهی آشکار هستند. که میفرماید: «من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالاً مبیناً»؛ (انفال، 29.) یعنی کسی که از دستورات خدا و رسولش سرپیچی کند، آشکارا در گمراهی است. پس هر کس مستحق هدایت باشد خدای تعالی او را به بهشت هدایت می‌کند و کسی نیست که بتواند او را برگرداند و آن‌کس را که مستوجب عذاب باشد و به سوی دوزخ کشاند کسی او را از شر عذاب نگاه ندارد. اما اهل و مستحق عذاب شدن و یا مستحق ثواب شدن مقدمتاً به دست انسان سپرده شده است.

شأن نزول آیة 8:

896- جویبر از ضحاک از ابن عباس(رض) روایت کرده است: زمانی نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «اللهم أعز دینك بعمربن الخطاب أو بأبي‌جهل بن هشام».
پروردگارا! دین خود را به عمربن خطاب و یا ابو جهل بن هشام عزیز و نیرومند گردان، پس خدا (عمر) را هدایت کرد و ابو جهل به گمراهی و جهالت باقی ماند. سپس در بارۀ آن دو آیة «أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ...» نازل شد. (اسناد این جداً ضعیف است به خاطر جویبر زیرا او متروک است و ضحاک با ابن عباس ملاقات نکرده صحیح عموم آیه است اما از چند وجه آمده که پیامبر خدا به این چیز دعا کرد، این‌ها به مجموع قوی هستند. «کشف الخفا» 1 / 183 و 184 و 546.)

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (9 الی 14) در مورد و حدانیت پروردگار با عظمت در جهت اثبات زنده گردانیدن دوباره، بحث بعمل آمده است.

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ﴿٩﴾

و خداوند کسی است که بادها را می فرستد که ابری را بر می‌انگیزد، آنگاه آن را به سوی سرزمینی مرده راندیم، و بدان زمین را بعد از مردنش زنده ساختیم، زنده شدن مردگان هم این گونه است. (۹)

تفسیر:

الله تعالی ذاتی است که با قدرت خود باد ها را می فرستد تا ابر ها را به حرکت آورد و به وسیلۀ باد، ابر ها را به شهر هایی رساند که قحطی و خشک سالی اهل آن را فرا گرفته است.
«فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ»: ابر را که بار باران با خود دارد به طرف محلی خشک و بی‌باران و تشنه لب حرکت دادیم.
«فَأَحْيَيْنَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»: همراه با باد آب نازل کردیم، آنگاه به وسیله‌ی آن زمین را بعد از این‌که خشک شده بود احیا کردیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«كَذٰلِكَ اَلنُّشُورُ» همان طور که زمین خشک و مرده را با آب زنده کرده، خدا مردگان را نیز از قبر زنده میکند. (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علی صابونی).
امام احمد از ابی رزین عقیلی روایت کرده که گفته است: گفتم: یا رسول الله! خدا چگونه مرده‌ها را زنده میکند؟ ودلیل آن درجهان هستی کدام است؟ فرمود: «آیا از محلی خشک و بی‌علف عبور نکرده‌ای که بعداً سبز و خرم گشته باشد؟ گفتم: بله، یا رسول الله! فرمود: خدا مردگان را آنچنان زنده می‌کند و این دلیل زنده شدن در جهان هستی است» (احمد و ابو داوؤد و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند.).
ابن کثیر فرموده است: در بسی موارد الله سبحان وتعالی با اشاره به زنده کردن زمین بعد از خشک شدن آن بر اثبات معاد استدلال کرده است. زمین مرده و بی‌نفس و بدون گیاه می‌میرد، آنگاه وقتی خدا ابر بارانزا را به آنجا فرستاد و باران را بر آن نازل کرد زمین «تکان خورده و بالا می‌آید و از هر نوع زوجی خرم میرویاند». وقتی خدا بخواهد اجساد مردگان را نیز آنچنان زنده و پخش میکند. (مختصر ابن کثیر ۱۴۰/۳.).

مَنْ كَانَ يرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيهِ يصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يمْكُرُونَ السَّيئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يبُورُ﴿١٠﴾

کسی که عزت می خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] هر چه عزت است، نزد خداوند است، سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود، وکار نیك آن را بالا می برد و کسانی که با مکر و حیله بدی ها را می اندیشند برای آنها عذاب سخت است ومکر وحیله سنجی شان خود برباد وتباه میگردد. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«یصْعَدُ»: بالا می رود و پذیرفته می شود.**«یبُورُ»:** تباه می‌گردد و نابود میشود (ملاحظه شود: فرقان / 18، ابراهیم / 28).

تفسیر:

بعد از اینکه الله تعالی راه نیل به عزت را به بندگان یادآور شده ومیفرماید:«مَنْ كَانَ يُرِيدُ اَلْعِزَّةَ فَلِلَّهِ اَلْعِزَّةُ جَمِيعاً» هر کس عزّت، قدرت و سر بلندی کامل می خواهد، (آن را از خدا بخواهد چرا که) هر چه عزّت و قدرت است در دست الله است. (راه وصول به عزّت و قدرت هم گفتار و کردار نیک است).
وقعاً همه عزّت برای حق تعالی است، مطیعانش را عزّت می بخشد و عصیانگرانش را ذلیل می سازد؛ یعنی هر که از او عزّت بخواهد عزیزش داشته یاری اش می‌کند و هر که از غیرش عزّت بخواهد خوار و ذلیلش ساخته توفیقش نمی دهد.
امام طبری فرموده است: ذکر الله و تمجید و ستایش بنده نزد خدا بالا می رود.
«وَ اَلْعَمَلُ اَلصّٰالِحُ يَرْفَعُهُ»: الله متعال عمل صالح را از بنده پذیرفته و در مقابل آن او را پاداش می دهد.«وَ اَلَّذِينَ يَمْكُرُونَ اَلسَّيِّئٰاتِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ»: بعد از بیان گفته‌ی پاک، اینک گفته‌ی ناپاک را بیان میکند. یعنی آنان که به منظور خاموش کردن نور خدا به حیله و نیرنگ متوسل میشوند و در مقابل اسلام و مسلمانان فریبکاری وحیله به کار میبرند، در آخرت عذابی شدید در آتش دوزخ خواهند داشت.
«وَ مَكْرُ أُولٰئِكَ هُوَ يَبُورُ»: و حیلۀ آن مجرمان نابود می شود؛ زیرا هر کس بدی را در نهان داشته باشد یا بدی را تدبیر کند، خدا آن را علنی و ظاهر میکند: «وَ لاٰ يَحِيقُ اَلْمَكْرُ اَلسَّيِّئُ إِلاّٰ بِأَهْلِهِ.» کسانی که مرتکب گناهان میشوند عذاب شدیدی در نزد آفریدگار سبحان

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای آنان آماده شده، آنگاه مکر و تدبیرشان محو و بی‌اثر می‌شود و فایده‌ای به آنان نمی رساند؛ زیرا حق تعالی بهترین تدبیر کننده‌ای است و مکر و تدبیر مکّاران را باطل می سازد.

در حدیث شریف آمده است: «لا یقبل الله قولا إلا بعمل و لا یقبل قولا و عملا إلا بنیة ولا یقبل قولا وعملا ونیة إلا بإصابة السنة». «خدای متعال هیچ سخنی را نمی پذیرد جز با عملی و هیچ سخن و عملی را نمی پذیرد جز با نیت (درستی) وهیچ سخن و عمل و نیتی را نمی پذیرد مگر آن که با سنت مطابقت داشته باشد».

امام قرطبی میگوید: «حق این است که اگر گنهکار تارک فرایض، الله تعالی را یاد کند و سخنی پاکیزه بگوید، این در زمره حسنات وی نوشته می شود و او در عین حال، بار گناه خویش را نیز بر دوش می کشد. پس الله متعال از هر کس که از شرک بپرهیزد، عمل صالح را می پذیرد و خود سخن پاکیزه یک نوع عمل صالح است. لذا تأویل آیه این است که: حق تعالی باعمل صالح، بر رفعت سخنان پاکیزه و حسن جایگاه آن می افزاید».

مفسران می نویسند: در اینجا به حیله و نیرنگ قریش در مورد پیامبر صلّی الله علیه و سلّم اشاره شده است و همان‌طور که قرآن می گوید آنها وقتی در «دارالندوه» گرد آمدند، خواستند او را به قتل برسانند، یا او را زندانی یا او را اخراج کنند: «وَ إِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ» (تفسیر کشاف ۴۷۶/۳.)

«و کسانی که با مکر و حیله بدیها را می اندیشند» یعنی: در دنیا به شیوه مکر و فریب، مرتکب بدیها می‌شوند تا به عزت ناروای جاهلیت برسند، همانند نیرنگهای بدی که مشرکان قریش در دارالندوه در حق رسول الله صلی الله علیه وسلم اندیشیدند تا ایشان را زندانی کرده، یا به‌قتل رسانده، یا از مکه اخراج کنند «آنان را عذابی سخت است» در نهایت شدت «و نیرنگشان خود تباه میگردد» و بی‌اثر میشود. مکر دراصل: عبارت از نیرنگ و حیله‌گری است.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴿۱۱﴾

والله شما را از خاك، سپس از نطفه آفریده است، سپس شما رابصورت زوج [نر و ماده] درآورد،و هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر با علم او،، و هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود مگر اینکه در کتابی [چون لوح محفوظ] ثبت شده است. به یقین این (کارها) برای الله آسان است. (۱۱)

تفسیر:

ای مردم الله تعالی شما یعنی آدم علیه السلام را از خاک خلق کرد.

«ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ»:بعد از آن فرزندانش را از سلاله‌ای از منی که آب بی‌ارزشی است خلق نمود، «ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجاً»: باز شما را به گونۀ مردان و زنانی پدید آورد. طبری گفته است: مؤنث را به ازدواج مذکر در آورد. (تفسیر طبری ۸۱/۲۲).

از فحوای آیۀ مبارکه واضح میشود که: خلقت اولیه آدم علیه السلام از خاک است و پس از خلقت آدم علیه السلام فرزندان او از نطفۀ او شکل میگیرند که نطفه یا منی هم ازآب است و بعد از مرگ هم بدن آنها تجزیه میشود و به اجزا وعناصر خاک تبدیل میشود، پس میتوان

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفت که: ماده و عنصر اصلی خلقت بشر، عناصر خاک است ولذا به خاک باز می گردد، هر چند که انسانها از نطفه والدین خود شکل میگیرند که نطفه هم از آب و عناصر آن شکل گرفته است.

«وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثیٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ»: هیچ زنی باردار نمی شود و وضع حمل نمی‌کند، مگر اینکه الله تعالی بدان داناست.

و جز بر مبنای علم او به دنیا نمی‌آید، و می داند مذکر است یا مؤنث، و از مراحل جنینی در شکم مادر اطلاع دارد.

«وَ ما یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لاٰ یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ»: اندازۀ حیات هر صابح عُمر، دراز باشد یا کوتاه همه در نزد او تعالی در لوح محفوظ ثبت و نوشته است.

پروردگار سبحان همه این امور را می داند و بر می شمارد، به همه آگاه است و زیادت و نقصان همه چیزها را پیش از آفرینش مخلوقات مقدّر کرده است.

آری! آفرینش شما، شناخت مدت های عمر شما، اندازۀ اعمال و تمام احوال تان بر پروردگار سهل و آسان است.

«مُعَمَّرٍ»: سالخورده. پیر «مَا یعَمَّرُ... وَلا ینقَصُ...»: دو معنی دارد:

یکی اینکه: خداوند مقدّر فرموده است که برخی ها در پیری بمیرند و گروهی در کودکی و جوانی. دوم اینکه: روزی یا شبی از عمر شخص سال خورده نمی گذرد، مگر اینکه در لوح محفوظ ثبت و ضبط است. به عبارت دیگر: مدّت عمر شخص در لوح محفوظ تعیین شده است، و پیوسته شب ها و روز ها از آن کاسته می شود، تا همه دقائق پایان می پذیرد.«یسِیرٌ»: ساده و آسان (سورۀ: نساء آیات 30 و 169، حجّ آیه: 70).

سعیدبن جبیر میگوید: «پس آنچه از مدت عمر انسان می گذرد، همان کاستن از عمر وی است و آنچه که از عمر وی در آینده می‌آید، همان عمری است که به وی داده می شود».

به‌قولی معنی این است: «هیچ کهنسالی تا دوران پیری عمر داده نمی‌شود و عمر هیچ کس دیگر از سن کهنسالی کاسته نمی شود مگر اینکه این امر در لوح محفوظ ثبت است، یعنی وابسته به قضای خداوند است».

لذا دراز یا کوتاه کردن عمر، هردو به قضا و قدر حق تعالی و مربوط به اسبابی است که مقتضی دراز ساختن یا کوتاه کردن عمر است.

باید دانست که از اسباب طولانی ساختن عمر: صِله رحم و از اسباب کوتاه کردن آن: بسیار نافرمانی کردن پروردگار با عظمت است.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس دوست دارد که رزقش گشاده ساخته شده و اجلش به تأخیر افگنده شود، باید صِله رحم خویش را برقرار کند».

اما باید گفت: دراز شدن عمر با اسبابی مانند صله رحم، در قضا و قدری داخل است که علم‌الله تعالی بر آن پیشی گرفته است زیرا در لوح محفوظ نوشته شده که عمر فلان کس ـ مثلاً ـ این مقدار از سال است و اگر صله رحم را برقرار کرد، در عمر وی این مقدار افزوده می شود. باز در جایی دیگر از لوح محفوظ بیان شده است که آن شخص صله رحم خویش را به جا می‌آورد، همین طور از عمر هرکس که کاسته شود، به دلیل آن است که او عملی انجام داده که مقتضی کوتاه سازی عمر وی است، چون انجام دادن بسیار معاصی

(c) ketabton.com: The Digital Library

و نافرمانی‌ها «بی‌گمان این کار» یعنی: افزودن و کاستن در عمر «بر خداوند آسان است» زیرا هیچ چیزی بر وی دشوار نیست و هیچ چیز ـ چه اندک وچه بسیار، چه بزرگ و چه کوچک ـ از علم وشمار پروردگار پنهان نمیباشد.

خِلقت انسان از خاک یا نطفه :

قبل از همه باید گفت که همه انسانها از نسل آدم علیه السلام هستند، و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، پروردگار با عظمت آدم علیه السلام را از خاک آفرید طوریکه در (آیۀ 59، سورۀ آل عمران) آمده است: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِندَ اللهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ» یعنی: (مثل عیسی در نزد خدا، چون مثل آدم است که او را از خاک بیافرید.)

و میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (سورۀ حج، ۵) یعنی: اي مردم! اگر در رستاخيز «زنده شدن بعد از مرگ» شك داريد (به اين نكته توجه كنيد كه ما شما را از خاك آفريده ايم سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه(چيزي شبيه گوشت جويده شده) كه بعضي داراي شكل و خلقت است و بعضي بدون شكل، تا براي شما روشن سازيم (كه بر هرچيز قادرايم)و جنين هاي را كه بخواهيم تا مدت معيني در رحيم مادران قرار مي دهيم، «و آنچه را بخواهيم ساقط مي كنيم» بعداً شما را بصورت طفل بيرون مي آوريم، سپس هدف اين است كه به صد رشد و بلوغ خويش برسيد. در اين ميان بعضي از شما ميميرند و بعضي آنقدر عمر مي كنند كه به بدترين مرحله زندگي (پيري) ميرسند آنچنانكه بعد ميبيني، اما هنگاميكه آب باران بر آن فرو مي فرستيم به حركت در مي آيد و ميرويد، و از هر نوع گياهان زيبا مي رويانند.

براي تشريح بيشتر ميتوان موضوع فوق را چنين واضح نمود.

«ای مردم! اگر از رستاخیز در شک آید؟» یعنی: اگر درباره امکان برانگیخته شدن مجدد و داخل بودن این موضوع در حوزه قدرت ما، شک و شبهه‌ای دارید، دراین صورت در اصل و آغاز آفرینش خود بنگرید؛ «پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده‌ایم» در ضمن آفرینش پدرتان آدم علیه السلام. همچنین آفرینش خودتان از نطفه است، و نطفه از غذاست و غذا از خاک و آب و هوا «سپس» شما را آفریدیم «از نطفه» یعنی: از آب منی «سپس از علقه» علقه: قطعه‌ای از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند به قطعه‌ای از خون غلیظ یا جامد متحول می‌شود «سپس از مضغه». مضغه: قطعه‌ای از گوشت است که خون جامد به آن متحول شده است «شکل داده شده» مُخلقه: یعنی پاره‌ای از گوشت دارای صورت واضح، شفاف، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره «و شکل داده نشده» غیر مُخلقه: مرحله‌ای است از تطور، انکشاف و نموی همان پاره گوشت قبل ازشکل‌گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته وتصویر آن کامل نشده است «تا بر شما روشن گردانیم» کمال قدرت خویش را؛ با متحول ساختن اطوار و مراحل آفرینشتان تا در نتیجه، از آن برامکان رستاخیز راه برید زیرا کسیکه بر آفرینش اولیه بشر ازخاک وسپس خلقت ثانویه وی از نطفه قادر باشد در حالیکه میان آب و خاک تناسبی وجود ندارد ـ و باز بر متطورساختن آن نطفه به علقه

(c) ketabton.com: The Digital Library

ـ با آن همه تباینی که میان آنها وجود دارد ـ قادر باشد و همینطور بر دیگر مظاهر قدرت در این عرصه، حتماً باز گرداندن آن آفرینش بر وی آسان‌تر است «و آنچه را که بخواهیم در رحم‌ها قرار می‌دهیم» و درنتیجه، جَنین (طفل در رحم مادر جنین خوانده میشود.) سقط (افتاده طفل و ضایع شدن.) نمی‌شود «تا میعادی معین» و مشخص که آن را مقدر و مشخص نموده‌ایم. یعنی: بعضی از جنین‌ها را هم سقط می گردانیم که دوره تطور و نموی آن به‌اتمام نمی‌رسد. شایان ذکر است که میعاد استقرار جنین در رحم مادر برای بشر غالبانه ماه است و هر جنسی از حیوانات، دوره معینی از بارداری را دارد «آنگاه شمارا به صورت کودکی بیرون می‌آوریم» از شکم های مادرانتان «باز» قوای بدنی و عقلی شما تکامل می‌یابد «تا به حد نهایی رشد خود برسید» اشد: کمال عقل، کمال نیرومندی و رشد و تمییز است. به قولی: سن رُشد، از سی تا چهل‌سالگی است «و بعضی از شما کسی‌است که جانش گرفته می شود» یعنی: قبل از رسیدن به سن رشد به طور زودرس جانش گرفته میشود وازدنیا درمیگذرد «و بعضی از شما به حد غایت فرتوتی عمر بازبرده میشود» یعنی: به بدترین و پست‌ترین مرحله عمر که همانا مرحله خرفتی است میرسد تا بدانجا که عقل و حافظه از سرش رخت بربسته و حالش از حال یک کودک غیر ممیز هم بدتر میشود «چندان که پس از دانستن، چیزی نمیداند» یعنی: به حالتی از پیری وخرفتی میرسد که پس ازدانستن وشناختن بسیاری از چیزها، دیگر نه آنها را میداند ونه میشناسد.
پس خلقت اولیه ی آدم خاک است و پس از خلقت آدم علیه السلام فرزندان او از نُطفه ی او شکل می گیرند که نطفه یا منی هم از آب است و بعد از مرگ هم بدن آنها تجزیه میشود و به اجزا و عناصر خاک تبدیل میشود، پس میتوان گفت که: ماده و عنصر اصلی خلقت بشر، عناصر خاک است و لذا به خاک بازمی گردد، هرچند که انسانها از نطفه ی والدین خود شکل میگیرند که نطفه هم از آب و عناصر آن شکل گرفته است.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴿١٢﴾

دو دریا مساوی نیستند، این یکی شیرین تشنگی بر است که نوشیدنش خوشگوار می باشد و آن دیگر شور (و) تلخ مزه است. و از هریک گوشت تازه می خورید و از هر دوی آنها وسائل زینت بیرون می‌آورید که آن را میپوشید. و کشتی ها را در آن می بینی که آب را پاره کننده می بینی (که امواج دریا را شگافته می آیند) تا از فضل او روزی خود را طلب کنید و باشد که شکر گزارید. (۱۲)

تفسیر:

مفسر ابو سعود در ذیل آیه مبارکه می نویسد: که این مثال هم برای مؤمن و هم برای کافر است، و «فرات» همان است که تشنگی را برطرف می کند. و «سائغ» آن است که به سبب گوارایش به آسانی از گلو پایین می رود. و «أجاج» آن است که به سبب شوری زیادش گلو را می سوزاند. (تفسیر ابو سعود ۲۴۱/۴.)
در آیۀ مبارکه بر عدم مساوی ویکسان بودن آب دو رود خانه که آن یکی آب شور دارد وآن دیگری که آب شیرین دارد با هم برابر نیستند، یکی آب بسیار گوارا دارد که به آسانی در حلق فرو رفته تشنگی را مرفوع ساخته سیرابی را به ارمغان می‌آورد. امّا یکی دیگر بحری است که سخت نمکین است. شما از ماهی های لذّتبخش و تازۀ هردو دریا استفاده

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌کنید و از هردو بحر مروارید و مرجان به دست می‌آورید که به گونۀ زینت و وسایل تجمّلی مورد استفاده قرار می‌گیرند. آری! مشاهده می‌کنی که کشتی‌های بزرگ آب دریا را می‌شکافد تا با مسافرت و تجارت به وسلیه‌اش روزی و دیگر چیزها را به دست آورید. همه این امور دلایلی است که به قدرت، عظمت و یگانگی خداوند متعال دلالت می‌کند و برای این است که با لزوم طاعت واخلاص عبادت الله تعالی را در برابر نعمت‌هایش شکر گزاری نمایید.

يولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهَارِ وَيولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴿١٣﴾

شب را در روز فرو می برد و روز را در شب فرو می برد، وآفتاب و ماه را مسخّر و رام کرده است که هر کدام (از آنها) تا مدت معین روان است. این است الله پروردگار شما،این است خدا پروردگار شما، فرمانروایی، ویژه اوست و کسانی را که به جای او می پرستیدید، حتی مالک پوست دانۀ خرمایی هم نیستند. (۱۳)

تفسیر:

«قطمیر» عبارت است از پوست نازک روی هسته‌ی خرما. مفسران گفته‌اند: مثلی است که در مورد اندکی و ناچیزی گفته میشود. بت ها به علت ضعف و خفت و خواری و ناتوانی شان در دخل و تصرف در جهان، اینگونه برای آنان مثل زده شده است؛ یعنی قدرت هیچ‌چیز را ندارند. آنگاه بر ناتوانی و عجز آنان بیشتر تأکید کرده و می‌فرماید:

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيوْمَ الْقِيامَةِ يكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا ينَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴿١٤﴾

اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند و اگر [فرضا] بشنوند اجابتتان نمیکنند وروز قیامت شرك شما را انکار میکنند و [هیچ کس] چون [خدای] چون ذات آگاه تو را با خبر نمی‌سازد. (۱۴)

تفسیر:

ای بندگان! اگر به پیشگاه معبودان خویش به منظور درخواست منفعت یا دفع ضرری دعا کنید، دعای شما را نمی شنوند و اگر فرضاً بشنوند، خواستۀ شما را برآورده ساخته نمی توانند.

«وَ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ»: و در روز قیامت وقتی خدا آنها را به سخن وامی‌دارد از اینکه شما آنها را پرستش کرده‌اید، تبرا می‌کنند.

«وَ لاٰ يُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِيرٍ»: «و هیچکس چون خدای آگاه تو را خبردار نمیکند» یعنی: هیچکس مانند ذاتی که به همه چیزها آگاه و داناست، تو را آگاه نمی‌کند قتاده گفته است: یعنی الله.

«خَبِيرٍ»: مراد ذات پاک الله است که از تمام عالم هستی و ذرّه ذرّه آن آگاه است و دنیا و آخرت و گذشته و حال و آینده در پیشگاه علم او روشن و آشکار و یکسان است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (15 الی 26) موضوعاتی در باره بندگی الله متعال، مسؤولیت شخصی ، مثال مؤمن و کافر، وارسال رسل، مورد بحث قرار میگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

يا أَيهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِى الْحَمِيدُ﴿١٥﴾

وای مردم! شما به الله محتاجید و الله است که (مطلقا) بی‌نیاز ستوده است. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَمِيدُ»: شایسته سپاس و ستایش در همه حال. ذاتاً ستوده.

تفسیر:

در این آیه مبارکه تمام بشریت مورد خطاب قرار گرفته است والله تعالی نعمت‌های گرانقدر خود را به آنها یادآور میشود. یعنی شما در بقای خود و تمام احوالتان و درجنب وجوش و نشست و برخاستتان به خدا نیازمند میباشید.

شما را روزی می‌دهد و تدبیر امور و تصرّف در شؤون زندگی شما تنها به دست اوست؛ نه به دست دیگری. خداوند پاک از شما و از هر کس دیگر بی‌نیاز است و به هیچ مخلوقی محتاج نیست، طاعت افراد مطیع برایش نفعی ندارد و گناه گنهکاران به او ضرری نمی رساند، کمال مطلق برای اوست و از عیب و نقص منزّه است.

ابو حیان گفته است: این آیه پند و یادآوری است؛ چرا که تمام بشریت در تمام احوال به احسان و نعمت‌های او محتاجند، هیچکس حتی یک لحظه از او بی‌نیاز نیست. و او به طور کلی از تمام عالم بی‌نیاز است و در مقابل عطای نعمت‌هایی که به بندگان داده است مستوجب تمجید و سپاسگزاری است و ستوده می باشد. (تفسیر البحر المحیط ۳۰۷/۷.) بعد از آن بی‌نیازی خود را از خلق ابراز داشته و میفرماید:

إِنْ يشَأْ يذْهِبْكُمْ وَيأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴿١٦﴾

اگر بخواهید شما را از بین می برد وخلق نو به میان می‌آورد. (۱۶)

تفسیر:

یعنی ای بندگان! اگر از او نافرمانی کنید شما را هلاک و نابود می‌کند. آنگاه قوم دیگری را به جای شما می آورد که از اوامرش اطاعت و از نواهی‌اش اجتناب نمایند. که این خود مظهری از مظاهر فقر شما و غنای مطلق اوست.این بیان متضمن تهدید است.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴿١٧﴾

و این کار بر خدا دشوار نیست(۱۷)

تفسیر:

درآیه مبارکه آمده است که: ای مردم! چنین کاری یعنی هلاک ساختن شما و آفریدن قومی دیگر که فرمانبردارتر از شما باشند بر اوتعالی کار سخت، دشواری وغیر ممکن نیست، بلکه برای او امری است سهل و آسان؛ زیرا حق‌تعالی قدرت کامل دارد. و به هر چیز بگوید «بشو» فوراً می شود.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَى حِمْلِهَا لَا يحْمَلْ مِنْهُ شَىءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴿١٨﴾

و هیچ شخصی بار گناه دیگری را بر نمی دارد، و اگر گرانباری (کسی را) برای برداشتن بار (گناه) خود طلب کند، چیزی از آن برداشته نمی‌شود اگر چه (آن‌کس) خویشاوند باشد. جز این نیست که تو تنها کسانی را بیم میدهی که از پروردگارشان درنهان میترسند ونماز رابر پا داشته‌اند. وهرکس پاکیزگی جوید، تنها به نفع خویش پاکیزگی میجوید وبازگشت به

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوی الله است. (۱۸)

تفسیر:

هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را برعهده نمی‌گیرد:

یکی از اصول مهم شریعت اسلامی این است که هرکس مسؤول اعمال خود است و هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را برعهده نمی‌گیرد. مثلاً اگر کسی مرتکب قتل عمد عدوانی شود، تنها وی مسؤول جرم خود خواهد بود و پدر و برادر و خویشاوندانش مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند. و یا اگر کسی مرتد شود تنها او مسؤول کار خود خواهد بود و کس دیگری در مورد آن مؤاخذه نمی‌شود. خداوند متعال در این باره فرموده است: «وَلَا تَكسِبُ كُلُّ نَفسٍ إِلَّا عَلَيهَاۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَة وِزرَ أُخرَىٰ﴿164﴾ [الأنعام: 164].

«و هر کس هر گناهی که بکند خود بار گناه خود را بر دوش می‌گیرد و هیچ‌کس بار گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد».

این اصل در واقع تطبیق عملی اصل عدالت است، چرا که عادلانه نیست که انسان در برابر اعمال دیگران مورد بازخواست قرار گیرد. این اصل بزرگ اگرچه یک اصل مفهوم و مشهور و مسلم است ولی وجود آن در شریعت اسلامی یکی از دلایل اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به حساب می‌آید، چون اگر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا و مأمور تبلیغ این اصل نبود امکان نداشت که همچون اصلی در جامعه‌ی جاهلی مطرح گردد، جامعه‌ای که مبتنی بر نظام قبیله‌ای بود وقبیله مسؤولیت تمام جرم و جنایت‌های افراد قبیله را تحمل می‌کرد.

«وزر» در لغت به معنی بار سنگین است.ابن عباس(رض) در تفسیر این آیه گفته است: یعنی هیچ کس گناه دیگری را بر عهده نمی‌گیرد. (تفسیر المنار: ج 8، ص 426.)

در تفسیر شوکانی چنین آمده است: **«وَلَا تَكسِبُ كُلُّ نَفسٍ إِلَّا عَلَيهَا»** یعنی هیچ‌کس در برابر گناهی که انسان انجام میدهد، بغیر خودش کسي ديگري مورد مؤاخذه قرار نمیگیرد.

در این مورد همچنین خداوند متعال فرموده است:«لَهَا مَا كَسَبَت وَعَلَيهَا مَا ٱكتَسَبَت» [البقرة: 286]. «هر کار (نیکی که انسان) انجام دهد به نفع اوست و هرکار (بدی که) انجام دهد به زیان خود او است». و نیز فرموده است: «لِتُجزَىٰ كُلُّ نَفسِۢ بِمَا تَسعَىٰ» [طه: 15]. «تا هر کس در برابر تلاش و کوشش خود جزا و سزا داده شود».

«وزر» در آیه‌ی مورد بحث به معنی بار سنگین است و در آیه زیر نیز به همین معنی بکار رفته است:«وَوَضَعنَا عَنكَ وِزرَكَ﴿2﴾ [الانشراح: 2].«و (آیا) بار سنگین را از تو بر نداشتیم» البته منظور از بار سنگین در اینجا گناه است.

آیه‌ی مورد بحث ردی است برنظام جاهلی که خویشاوند را به گناه خویشاوند مؤاخذه می کردند و یکی از افراد قبیله را به گناه دیگری مورد بازخواست قرار می دادند.

حکم آیه عام است و شامل احکام دنیا و آخرت میشود و دلیلی بر اختصاص آن به آخرت وجود ندارد. و اما اینکه پرداخت دیه‌ی قتل غیرعمد بر گردن عاقله(ی شخص قاتل) انداخته می‌شود، این مسأله در واقع مخصّصی است برای این حکم عام و در جای خود بدان عمل می‌شود. مضمون این آیه با این فرموده‌ی خداوند هم تعارضی ندارد که میفرماید: «وَلَيحمِلُنَّ أَثقَالَهُم وَأَثقَالا مَّعَ أَثقَالِهِم» [العنكبوت: 13]. «آنان بارهای سنگین خود را بر دوش می‌کشند و به همراه بارهای سنگین خود، بارهای سنگین دیگر را نیز حمل می‌کنند».

چون منظور از بار سنگینی که انسان به همراه بار سنگین خود حمل می‌کند، بار سنگین

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسانی است که انسان باعث گمراهی آنان شده است، همانطور که در این آیه به آن تصریح شده است که خداوند میفرماید:«لِيَحمِلُوٓاْ أَوزَارَهُم كَامِلَةٗ يومَ ٱلقِيَٰمَةِ وَمِن أَوزَارِ ٱلَّذِينَ يضِلُّونَهُم بِغَيرِ عِلمٍۗ أَلَا سَآءَ مَا يزِرُونَ﴿25﴾ [النحل: 25]. «آنان باید در روز قیامت بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش بگیرند و نیز باید بار گناهان کسانی که بدون آگاهی آنان را گمراه ساختهاند حمل کنند». (تفسیر شوکانی: ج 2، ص 186.).

خواننده گان محترم !

باید یاد آور شد یک اصل کلی که در جهانبینی دین مقدس وجود دارد اینست که: در روز قیامت هیچکس بارگناه کسی دیگر را به دوش نمیکشد.

«وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى» و هر کس جواب دهنده گناه است که آنرا مرتکب شده است.

ولی این برداشت و تفکر در آدیان دیگر بشکل دیگری است و آنان فومول: «وَ لْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ» (هنوز کلیسا، گناهان دیگران را میخرد!) و به اصطلاح مسولیت آنرا کلیسا بدوش می گیرد.

در ضمن باید گفت که در (آیۀ 13، سورۀ عنکبوت) آمده است که: «وَ لَيحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالًا مَعَ أَثْقالِهِمْ وَ لَيسْئَلُنَّ يوْمَ الْقِيامَةِ عَمَّا كانُوا يفْتَرُونَ﴿13﴾ یعنی (مردمان گمره کننده بارگمراهی خود را هم بر میدارند، وهمانقدر بار دیگر هم بر می دارند، که آنان دیگران را گمراه کرده بودند)ومطلب آن اینست که:

که گمراه کننده بار کسانی را سبک کرده نمی تواند که آنان را گمراه کرده بودند،بلکه بارگناه رامرتکب شده بردوش خودش باقی می ماند، در مقابل جرم گمراه کنندکان دوبرابر می شود، یکی اینکه خودش گمراه شده، وجرم دوم اش اینست که در گمراه کردن سایرین نقش ورول را بازی نموده، بناءً بصورت کل باید گفت که؛ در بین این دو آیه هیچ نوع تعارضی وجود ندارد. (روح المعانی).

«وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلىٰ حِمْلِهٰا لا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ»: اگر نفسی که بار گناهش سنگین است از یک نفر بخواهد بارگناهش را به گردن بگیرد، آن را از او نمیگیرد هر چند که از بستگان واقارب نزدیک مانند پدر و فرزند هم باشد. پس در چنین روزی برای شخصی که چاره می جوید و دادرس میخواهد، برای آنان در آن روز دستگیری وجود ندارد.

این بیان فهم آیه قبلی راموکد میکند که انسان گناه دیگری را متحمل نمیشود.

مفسرزمخشری در مورد میفرماید: اگر گفته شود پس فرق دو آیه چیست؟ در جواب می گویم: آیۀ اول بر عدالت خدا در حکم دلالت دارد که هیچکس را بدون گناه سزا نمی دهد. و آیۀ دوم نشان میدهد که برای دادرس، کمک کننده وکسیکه از وی دستگیری کند، پیدا نمی شود. (تفسیر کشاف ۴۷۹/۳.)

«إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيبِ»: (ای محمد! فقط اشخاصی را به وسیلۀ این قرآن برحذر میداری که از عقاب خدا در روز قیامت میترسند. یعنی: هیچ شخصی بارگناه شخص دیگری را برنمیدارد بلکه هر شخصی بار گناه خودش را بهدوش میکشد بلکه هرکه ازعمل خویش مورد بازپرس قرار میگیرد.

«وَ أَقٰامُوا الصَّلٰاةَ»:و نماز را به شیوهی کامل اقامه میکنند و با ادای نماز فرض، پاکی بدن را در کنار پاکی نفس قرار می دهند.

«وَ مَنْ تَزَكّٰى فَإِنَّمٰا يَتَزَكّٰى لِنَفْسِهِ»:و هر کس نفس خود را از چرک و آلودگی گناهان پاک

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدارد ثمره و فایده‌ی آن عاید حال خودش می شود.
بنابر این صلاح و پرهیزگاریش به خودش اختصاص دارد. یعنی کسی را نمی‌یابد که چیزی از بارگناهان شخصی دیگر ولو که از جمله اقارب و خویشاوندان شان هم باشد، گفته نمی تواند. ویگانه چیزی که برای انسان مفید واقع میگردد، همانا اعمال نیکو است که عامل نجات انسان از عذاب است نه روابط خویشاوندی واقارب.
«وَ إِلَى اَللهِ اَلْمَصِيرُ﴿18﴾»:و مرجع خلایق در روز قیامت نزد خدای عز و جل است. درآن هنگام هرکس را مطابق عملش مجازات میکند.وسزا میدهد.
ابن کثیر به نقل از عکرمه در تفسیر آیه: «وَإِن تَدعُ مُثقَلَةٌ إِلَىٰ حِملِهَا» (سورۀ فاطر: 18) میگوید: «مراد از آن: همسایه‌ای است که در روز قیامت به همسایه خویش درآویخته و می‌گوید: پروردگارا! از این شخص بپرس که چرا دروازه خود را به روی من می بست؟».
طوریکه پدر درروز قیامت به فرزند خویش به بحث جدالی پرداخته و میگوید: فرزند عزیزم! اینک من به مقدار ذره‌ای از حسنات تو محتاج شده‌ام تا به وسیله آن از این وضعی که میبینی نجات یابم! ولی فرزندش میگوید: پدرجان! آنچه از من‌خواسته‌ای، بسیار ناچیز است ولی من نیز از همان چیزی میترسم که توازآن بیم داری بنابراین، نمیتوانم چیزی از حسناتم را به تو بدهم.
سپس به همسر خویش به بحث جدالی پرداخته میگوید: ای فلان! ای همسر عزیزم! من چگونه شوهری برایت بودم؟ زن میگوید: تو نیکو شوهری برایم بودی... و از او ستایش می‌کند. آنگاه میگوید: اینک من از تو میخواهم تا فقط یک حسنه را به من ببخشی، شاید با آن یک حسنه از این وضعی که می‌بینی نجات پیدا کنم! اما زنش می گوید: آنچه از من خواسته‌ای بسیار ناچیز است ولی با تأسف که من نمی‌توانم به تو چیزی بدهم زیرا من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری».
حضرت عکرمه فرموده است که مفهوم آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» در آیاتی متعددی از قرآن عظیم الشأن توضیح گردیده است از جمله: در (آیۀ 33، سورۀ لقمان) میخوانیم: «يا أَيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشَوْا يوْماً لا يجْزِي والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَيئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لا يغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ﴿33﴾ (ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید و بترسید از روزی که هیچ پدری مسئولیت (اعمال) فرزندش را نمی‌پذیرد و هیچ فرزندی به جای پدرش قبول مسئولیت نمی‌کند، قطعاً وعده‌ی خداوند حقّ است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد و (شیطانِ) فریبکار، شما را نسبت به خدا فریب ندهد.) با این مطلب که هیچ کسی گناه دیگری را بر نمی دارد، تا که اورا نجات دهد، ابته بحث شفاعت از مبحث جدا است.
همچنین در (آیات 34 تا 36 سورۀ عبس) فرموده است: «فَإِذا جاءَتِ الصَّاخَّةُ﴿33﴾يوْمَ يفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴿34﴾ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ﴿35﴾ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ﴿36﴾ (پس زمانی که آن صدای هولناك در آید. روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندانش. در آن روز برای هر یك از آنان کار وگرفتاری است که او را(ازپرداختن به کار دیگران) بازدارد.
حاصل اینکه: قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدراز پسر. روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می‌شود. در قیامت، هرکس به فکر نجات خویش است.، در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در قیامت حَسَب و نَسَب، بدرد نمی خورد، آن روز، روز غربت و تنهایی انسان است هرکس مسؤل اعمال خود می باشد. بناءًخطر قیامت جدّی وحتمی است، هشدار های قرآنی وسنت نبوی را در این بابت باید جدی گرفت.
بر اساس عدالت، هر کس باید بار گناه خودش را خود بر دوش گیرد، وگناه خود را به گردن نیاکان، دوستان و محیط نیاندازیم حساب و کتاب هر کس در قیامت، جداگانه است.
بهترین هدیه برای روزی که حتّی پدر و فرزند به داد یکدیگر نمی رسند، همانا تقوا وپرهیزگاری است.

مفهوم ذنوب وگناه چیست :

ذنوب جمع «ذنب» به معنای گناه و جرم و معصیت بوده که جمعش، ذنوب و جمع الجمع آن، ذنوبات میشود. (لسان العرب، ج 1، ص 389.).
ذنب در اصل به معنای گرفتن دُم یک چیز است، چنانکه گفته میشود:
«ذَنَبتُهُ أصبتُ ذَنَبَهُ» و این عبارت در هر کاری که پیامد بدی داشته باشد، کاربرد دارد و به همین علّت، گناه، تبعة؛ یعنی عاقبت و پیامد بد نامیده میشود، چون نتیجۀ ناخوشایندی دارد.
الله تعالی در (11 سورۀ آل‌عمران) میفرماید: «فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمۡ» (سپس الله آنان را به [سزای] گناهانشان گرفت.» «فَكُلًّا أَخَذنَا بِذَنبِهِۦۖ» [العنکبوت: 40]«سپس هریک از آنان را به [کیفر] گناهش گرفتیم.» «وَمَن يغفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ» [آل‌عمران: 135] «و چه کسی جز الله گناهان را می آمرزد؟!» بنابر این ذنوب یعنی گناهان و مخالفت هایی که بنده برخلاف فرمان پروردگارش انجام می دهد.

اصول گناهان :

تقسیمات مفیدی وجوددارد که ازطریق آنها، اصول وفروع گناهان دانسته میشود.
ابن قیّم میگوید: «از آنجا که گناهان از لحاظ درجه و مفاسد متفاوتند، عقوبت و پیامدشان نیز در دنیا و آخرت متفاوت است.
اصل گناهان بر دو قسم است: ترک دستور و انجام عمل ممنوع. الله متعال والدین جنّ و انس را با همین دو، مورد آزمایش قرار داد.
هر دو نوع فوق از لحاظ محلّ خود، به گناه ظاهر و آشکار بر اعضا و گناه باطن و پنهان در دل تقسیم می شود.
و از نظر متعلَّق تقسیم به حقّ الله و حقّ مخلوق می گردد. اگرچه حقّ مخلوق مشتمل بر حقّ الله است، امّا از این جهت حقّ مخلوق نامیده شده که به درخواست آنان لازم میگردد و با گذشت شان ساقط می شود.» (الجواب الکافی، ابن قیّم، ص 303.) وی گناهان را به صورتی دیگر هم تقسیم‌بندی نموده و میگوید: «این گناهان بر 4 نوع ملکی، شیطانی، سبعی [درندگی] و بهیمی [حیوانی] بوده و خارج از این 4 قسم نیست..» (الجواب الکافی، ابن قیّم، ص 303.)در ادامه، توضیح مختصری دربارۀ اصول گناهان داده می شود.

1 - گناهان مَلَکی یا رَبوبی:

یعنی اینکه انسان صفاتی از پروردگار؛ مانند عظمت، کبریا، فخر، جبروت، برتری در زمین، علاقه به بندگی‌گرفتن مردم و امثال آن را به خود نسبت دهد.
بسیاری از گناهان کبیره از همین موارد سرچشمه می‌گیرد و بیشتر مردم از این مطلب غافلند و آن‌ها را گناه به حساب نمی آورند درحالیکه از جرائم مهلک و بزرگ و اصل و

(c) ketabton.com: The Digital Library

ریشۀ بیشتر گناهان هستند.
شرک به الله تعالی وسخن‌گفتن بدون علم دربارۀ پروردگار، از این قبیل است.

2 - گناهان شیطانی:

جرائمی که صاحب آن ها تشابهی با شیطان دارد؛ همچون حسادت، ستم، خیانت، کینه، نیرنگ، مکر، امربه فساد، تحسین گناهان، نهی ازعبادات وزشت شمردن آنها، نوآوری وبدعت دردین، دعوت به سوی بدعت وگمراهی.
این نوع ازلحاظ فساد متّصل به نوع اولی بوده هر چند فسادش از آن کمتر است.

3 - گناهان سبعی (درندگی):

خشم، ریختن خون بی‌گناهان، کینه، ستم بر ضعیفان و ناتوانان و کشتار از این مورد بر می‌خیزد.

4 - گناهان بهیمی (حیوانی):

آزمندی، شرارت، حرص بر برآورده ساختن تمایل فرج و شکم از این قبیل بوده وزنا، لواط، دزدی، خوردن اموال یتیمان، بخل، ترس، حرص، ناشکیبایی و جمع‌نمودن اموال برای برآورده‌ساختن تمایلات و... از این مورد سرچشمه می‌گیرد.
بیشتر گناهان مردم از این نوع است، چون آنان از انجام گناهان سبعی و ملکی ناتوانند.
و از این طریق، مرتکب سایر گناهان می‌شوند؛ آنان ابتدا به سمت گناهان حیوانی کشانده میشوند وپس از آن، مرتکب گناهان سبعی شده، سپس جرائم شیطانی را انجام داده و در پایان، ادّعای ربوبیّت نموده و مرتکب شرک در یگانگی الله تعالی میشوند. (إحیاء علوم الدّین، ج 4، ص 16؛ مختصر منهاج القاصدین، ابن قدامه، صفحه 276- 280؛ الجواب الکافی، صفحه 304- 305.)

گناهان صغیره و کبیره :

باید گفت که گناهان به صغیره و کبیره تقسیم میشوند. غزالی (رح) میگوید: «بدان که برخی از گناهان صغیره و برخی دیگر کبیره هستند و اختلاف فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ گروهی صغیره و کبیره را قبول نداشته و میگویند که هر مخالفتی با الله تعالی، کبیره است.
این دیدگاه ضعیف است، زیرا الله تعالی میفرماید: «إِن تَجتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنهَونَ عَنهُ نُكَفِّر عَنكُم سَيَاتِكُم وَنُدخِلكُم مُّدخَلا كَرِيما»[النّساء: 31]«اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید؛ دوری کنید، گناهان [صغیره] شما را از شما می‌زداییم، و شما را در جایگاه خوبی [بهشت] وارد می‌کنیم.»
«ٱلَّذِينَ يجتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلإِثمِ وَٱلفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَۚ» [النّجم: 32] «[همان] کسانی که از گناهان کبیره و اعمال زشت ـ غیر از گناهان صغیره ـ دوری می‌کنند.»
همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، مُكَفِّرَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتُنِبَتِ الْكَبَائِرُ»؛ «نمازهای پنجگانه و [نماز] جمعه تا جمعۀ دیگر باعث بخشش [گناهانی که در فاصلۀ زمانی] میان آن‌ها انجام شود، می‌گردند تا زمانی که از گناهان کبیره دوری شود.» و با لفظی دیگر چنین آمده است: «كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ إِلَّا الْكَبَائِرُ» «[این نمازها] از بین برندۀ گناهان [انجام شده در فاصلۀ زمانی] میان خود مگر گناهان کبیره هستند.» (صحیح مسلم، شمارۀ حدیث: 233.)
عبدالله بن عمرو بن عاص(رض) روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«الكَبَائِرُ: الإشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الوَالِدَينِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَاليمِينُ الغَمُوسُ» «گناهان کبیره عبارتند از: شرک به الله تعالی، نافرمانی پدر و مادر، کشتن نفس [به ناحق] و سوگند غموس [که فرد دانسته دروغ میگوید و قسم می خورد].» (صحیح بخاری، شمارۀ حدیث: 6656؛ إحياء علوم الدّين، ج 4، ص 17.)

شیخ ابن قیم الجوزي در کتاب خویش الجواب الكافي فرموده است: «قرآن، سنّت، اجماع صحابه و تابعان و امامان بر این است که برخی از گناهان، صغیره و تعدادی دیگر کبیره هستند.» (الجواب الكافی، ص 306.)

همچنین می آورد: «کسانی که آن‌ها را تقسیم به صغیره و کبیره نکرده‌اند، معتقدند تمامی گناهان، از این لحاظ که جسارت و نافرمانی و مخالفت فرمان الهی هستند- کبیره به شمار می‌روند.

بنابراین با توجّه به ذاتی که فرمانش اجرا نگشته و محارمش شکسته شده، باید گفت که همۀ گناهان کبیره‌اند و در این جرم و فساد باهم برابرند.» (الجواب الكافی، ص 309.)

الجواب الكافي: اثر ابن قيم الجوزي، النوع الادبي: كتاب اهل سنة و الجماعة.

وی (پس از بیان برخی سخنان از افرادی که می‌گویند تمامی گناهان کبیره هستند) چنین می‌آورد: «شرک بدترین ظلم و توحید بهترین عدالت است و از این رو، هر عملی که منافات بیشتری با این هدف داشته باشد، بزرگ‌ترین گناه کبیره به شمار می رود و تفاوت در درجات، براساس منافات با این مقصد و هدف است. عملی که بیشترین موافقت را با این هدف داشته باشد، برترین واجب و بهترین عبادت به شمار می رود. پس به اصل و معیار مذکور خوب دقّت کن و جزئیّاتش را بشناس تا حکمت بهترین حاکمان و پادشاهان و داناترین آگاهان را در آنچه بر بندگانش واجب یا حرام گردانیده و نیز تفاوت مراتب عبادات و گناهان را بفهمی.» (الجواب الكافی، ص 312)

بدون تردید توضیح ماهیّت کبائر و صغائر به درازا می‌کشد، امّا به طور خلاصه باید گفت: هر گناهی که مستحقّ مجازات در دنیا یا وعید در آخرت باشد، کبیره است.و گناهی که این‌گونه نباشد، صغیره به شمار میرود. (شیخ الإسلام ابن تیمیّه / این دیدگاه را در مجموع الفتاوی، ج 11، ص 650 ترجیح داده و میگوید: «بهترین سخن در این مسأله، همین است.» همچنین در ج 11، ص 654 می‌گوید: «بنا بر چند دلیل گفتیم که این معیار بر سایر قوانین مذکور برتری دارد.».

وَمَا يسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ﴿١٩﴾

نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند. (١٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الأعْمى وَ الْبَصِيرُ»: مراد جاهل و عالم، و گمراه و راهیاب است.

تفسیر:

قابل دقت است که خداوند متعال در این آیۀ مبارکه: کافر را به شخص نابینا و مؤمن را به شخص بینا تشبیه کرده است.یعنی همانطوریکه نابینا و بینا برابر نیستند، همانطور هم مؤمن که به نور قرآن می‌بیند با کافر که در تاریکی دست و پا می‌زند یکسان وبرابر نیست.یعنی کسی که از دیدن حق نابینا باشد وراه هدایت رانبیند، برابربا کسی نیست که بیناست وحق را می بیند، راه هدایت را در پیش گرفته و از پیامبرصلی الله علیه وسلم پیروی می‌کند.

«و نابینا» یعنی: کسی که حس بینایی‌اش از بین رفته است «و بینا» یعنی: کسی‌که دارای

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیروی بینایی است «برابر نیستند».

وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ﴿٢٠﴾

و هیچ ظلمت با نور مساوی نخواهد بود. (٢٠)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الظُّلُمَاتُ»: تاریکی‌های کفر مراد است.«النُّورُ»: نور ایمان مراد است.

تفسیر:

کفرو ایمان هم مانند تاریکی و روشنی بوده که به هیچ صورت نمیتوان آنرا برابر دانست. در این آیه مبارکه باطل به تاریکی ها و حق، به نور تشبیه شده است.در ضمن با بسیار زیبای کلمه «النُّورُ» رابطور مفرد استعمال نموده که همانا راه حق یکی بیش نیست، ولی کلمۀ «الظُّلُماتُ» را بطور جمع آورده، و توضیح میدارد که راه های انحرفی بی نهایت زیاد است.

همچنان در آیۀ مبارکه فورمول عالی برای ما انسانها آموزش میدهد که: مقایسه خوبی ها و بدی ها و کمالات و کمبود ها، یکی از بهترین راه‌های آموزش و تعلیم برای انسان دانا می باشد.

وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ﴿٢١﴾

و نه سایه و نه باد گرم سوزان. (٢١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الظِّلُّ»: مراد جنت است.**«الْحَرُورُ»:** باد داغ و سوزان. گرمای سوزان. مراد دوزخ است.

تفسیر:

مفسرتفسیرالمیسّردکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش در مورد آین آیۀ مبارکه می نویسد: همچنان سایۀ ایمان که فراخ و سرد است، با بوی کفر که گرم و سوزان است برابر نیستند.

مفسران فرموده اند: خدا سایه را برای بهشتی که دارای سایۀ خنک درختان سبز و خرم با جویباران و نهرهایش مثال زده است، همانطور که گرما را به عنوان مثال برای آتش زبانه‌کش و شدت گرمایش آورده است. وجنت را مقرنیکان و دوزخ را قرارگاه تبهکاران قرار داده است. طوریکه فرموده است: «لاٰ يَسْتَوِي أَصْحَابُ اَلنَّارِ وَ أَصْحَابُ اَلْجَنَّةِ.».

وَمَا يسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يسْمِعُ مَنْ يشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴿٢٢﴾

و زندگان و مردگان برابر نیستند الله است که هر که را بخواهد شنوا میگرداند و تو کسانی را که در گورها اند نمی توانی شنوا سازی. (٢٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الأَحْيآءُ وَالأَمْوَاتُ»: مراد مؤمنان و کافران است (سورۀ: انعام / 122).

تفسیر:

شخصی که الله تعالی قلبش را زنده کرده و بینش او را با تقوا روشن ساخته باشد، با کسی که دلش را با کفر بمیرانده و چشم‌هایش را از درک هدایت نابینا ساخته است برابر نیست. مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. به قولی: این تمثیلی برای عالمان و

(c) ketabton.com: The Digital Library

جاهلان است.
مفسرابوحیان فرموده است: ترتیب این اشیاء در بیان عدم مساوات آنها در غایت فصاحت آمده است. مثلاً نابینا و بینا را برای مؤمن و کافر مثال زده است.
آنگاه ظلمت کفر را که کافر بر آن قرار دارد و نور ایمان را یادآور شده است که بر سیمای مؤمن قرار دارد. آنگاه عاقبت آن دو را آورده که عبارت است از سایه و شدت گرما، یعنی مؤمن به سبب ایمانش در سایه و آسودگی است، و کافر به سبب کفرش در گرما و سختی قرار دارد. بعد از آن مثلی دیگر را به بلیغترین وجه آورده که عبارت است از مرده و زنده. نابینا شاید فایده‌ای ببرد، اما مرده به عکس آن است. و ظلمات را به جمع آورده است؛ چون طریق کفر متعدد است. و نور را مفرد آورده است؛ زیرا توحید و حق یکی است و تعداد پذیر نیست. و دو مثال آخر، شریف‌تر را مقدم داشته است که عبارتند از «الظل»و«الحی»، و در دو مثال اولی واضح‌تر را یعنی «الأعمی»و«الظلمات» را مقدم داشته است، تا تفاوت را به طور روشن و متجلی نشان دهد. نباید گفته شود: چنین عملی به خاطر رعایت سجع صورت گرفته است؛ چون معجزه در لفظ محض نیست. بلکه در معنی نیز مقرر است، و راز قرآن از آن الله است. (البحر ۳۰۹/۷.) بعد از آن در این زمینه توضیح و بیان بیشتری ارائه داده و میفرماید: إِنَّ اَللّٰهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشٰاءُ وَ مٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی اَلْقُبُورِ﴿22﴾ خدا دعوت حق را به گوش هر کس که بخواهد می رساند، او هم دعوت ایمان آوردن را اجابت می کند و سینه‌اش را به نور اسلام میگشاید، و تو نمی توانی دعوت را در گوش آن کافران فرو کنی؛ زیرا قلب آنها مرده است و درک و فهم ندارند. ابن جوزی گفته است: منظورش از (بمن فی القبور) کفار است؛ زیرا آنها را به مرده تشبیه کرده است. (تفسیر ابن جوزی ۴۸۴/۶.) یعنی همانطور که مرده‌ی قبرستان نمیتواند کتاب خدا را بشنود و از اندرزهایش سود ببرد، دل مرده هم نمی‌تواند از آنچه که می شنود سود ببرد.
بصورت کل باید گفت که: مؤمنان، انسان های زنده دل و برخوردار ازحیات حقیقی هستند. در ضمن قابل یاد آوری است که ایمان به فرد و جامعه حیات می بخشد و کفر عامل مرگ فرد و جامعه است. «ما یسْتَوِی الْأَحْیاءُ وَ لَا الْأَمْواتُ».
بصورت کل مفسرآن درتفاسیرخویش در ذیل این آیات مبارکه نوشته اندکه: مؤمن و کافر به چهار چیز تشبیه شده‌اند که نتیجه این چهار مقایسه و تشبیه آن است که مؤمن از نظر شخصیّت و سرنوشت با کافر برابر ویکسان نیست.

- مؤمن به بینا و کافر به نابینا.
- مؤمن به نور و کافر به تاریکی.
- مؤمن به سایه آرام بخش و کافر به باد سوزان و داغ .
- مؤمن به زنده و کافر به مرده.
- مؤمن، رو به رشد و حرکت است، زیرا هم چشم حقیقت‌بین، هم نور دارد، هم نفس پاك و هم دل زنده. امّا کافر حاضر نیست حقیقت را ببیند و به خاطر سنگدلی، آن را نمی‌پذیرد و به دلیل ظلمات جهل و تعصّب و تحجّر در راه حقّ حرکت نمی‌کند.

زیارت قبور:

قبلاً از همه باید گفت که زیارت قبرستان و رفتن به آنجا در اسلام ممنوع نیست، البته به شرطیکه در آنجا مرتکب اعمال شرک آمیز و غلو نشوند و همچنین جهت زیارت قبور بار سفر بسته نشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکم آیۀ 22، سوره ی فاطر که میفرماید: «یعنی: **«و زندگان و مردگان برابر نیستند»** مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. **«همانا خدا هرکه را بخواهد»** از اولیای خویش، که ایشان را برای بهشت خویش آفریده و به طاعت خویش توفیق داده است **«شنوا می‌گرداند»** و پند و پیام خویش را به آنان میشنواند **«و تو شنواننده کسانی که در گورهایند نیستی»**این آیه در نفی شنیدن مردگان است، اما باید توجه داشت که هدف از زیارت قبور گفتگو با مردگان و یا رساندن سخن خود به آنها نیست، که برای رد زیارت به این آیه استناد کنیم. بلکه هدف از استحباب زیارت قبور یادآوری مرگ و قیامت است، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «زُوْروا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمُ الآخِرَةَ» مسلم (976).

«قبرها را زیارت کنید، چون آنها شما را به یاد آخرت می‌اندازند».

بنابراین با توجه به این توصیه ی پیامبر صلی الله علیه وسلم زیارت قبر مردگان جهت یادآوری آخرت (با رعایت شروط آن) مستحب است.

إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴿٢٣﴾

تو جز هشداردهنده ای [بیش] نیستی. (۲۳)

تفسیر:

ای پیامبر! تو تنها بیم دهنده‌ای هستی که کافران را از خشم و عذاب خداوند متعال بیم می دهی.

یعنی بر عهده تو جز بیم دهی و تبلیغ چیز دیگری نیست اما شنواندن همراه با پذیرش، کار تو نیست و تو قدرت و توانی نیز بر آن نداری زیرا هدایت و گمراهی فقط در اختیار الله تعالی است.

در آیه فوق با زیبای بیان شده که: رسالت پیامبر هشدار است نه اجبار، در ضمن شرط أثرگذاری در تبلیغ همانا آمادگی مردم شنیدن، قبول کردن است وگرنه تبلیغ پیامبر نیز بی اثر خواهد بود.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴿٢٤﴾

ما تو را به حق و راستی به سوی خلق فرستادیم تا (خوبان را به بهشت باد) بشارت دهی و (بدان را از قهر حق) بترسانی، و هیچ امتی نبوده جز آنکه در میانشان ترساننده‌ای (و رهنمایی) بوده است. (۲۴)

ای پیامبر! ما تو را با هدایت و دین حق فرستاده‌ایم تا مردم را به سوی آن فرا خوانی و بدان عمل کنی، به مؤمنان مژده‌ی بهشت‌های پر از نعمت بدهی و کافران را از دوزخ بیم دهی.

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاَّ خَلاَ فِيهَا نَذِيرٌ»: در زمان‌ها و عصور گذشته برای هر قومی پیامبری را فرستاده‌ایم.

«وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: منظور از این بخش از آیه تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه و سلّم و تأسی کردن ایشان به پیامبران در صبر و تحمل اذیت و مصیبت است.

یعنی: هیچ امتی از امت‌های پیشین نبوده است مگر اینکه حق تعالی در آن هشدار دهنده‌ای از پیامبران علیهم السلام برانگیخته که آنان را از فرجام شوم طغیان و کفران بیم می‌داده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام طبری گفته است: یعنی اگر مشرکان قومت ای محمد! تو را تکذیب میکنند، غصه مخور؛ چون اقوام و ملت‌های پیشین نیز پیامبران خود را تکذیب کرده‌اند.
«جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ»:پیامبرانشان با معجزات روشن و درخشان و دلایل واضح نزد آنان آمدند، اما آنها را تکذیب کرده و پیامی راکه از جانب خدا آورده بودند، انکار کردند. (تفسیر طبری ۸۶/۲۲.)
«وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتٰابِ اَلْمُنِيرِ» و با «زبر» یعنی صحف نازل شده بر پیامبران و یا کتاب‌های مقدس و واضح و درخشان آسمانی «یعنی چهار کتاب تورات و انجیل و زبور و فرقان» نزد آنها آمدند. و با وجود این، آنان را تکذیب کرده و رسالت آنها را به خود آنان برگشت دادند، پس تو هم مانند آنان صبر و شکیبایی را پیشه کن.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ﴿۲۵﴾

و اگر تو را تکذیب کنند قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند [نیز] به تکذیب پرداختند پیامبرانشان دلایل آشکار و نوشته ها و کتاب روشن برای آنان آوردند. (۲۵)

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ﴿۲۶﴾

سپس کافران را [به سبب کفرشان به عذابی سخت] گرفتیم؛ پس عقوبت من چگونه بود!. (۲۶)

تفسیر:

یعنی خوب ببینید آن های که از تکذیب دست بردار نشدند انجام آنها چه شد؟ و بدین ترتیب انجام شما نیز چنان خواهد شد.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (27 الی 35) در مورد اینکه: آنان که داناتراند، با پرواتراند و دانشهای طبیعی، دلیل قدرت آفریدگار است. قرآن، مؤمنان راستین و پاداش آنان، رامورد بحث قرار گرفته است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ﴿۲۷﴾

آیا ندیده ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد و به [وسیله] آن میوه هایی که رنگ های آنها مختلف است بیرون آوردیم و از برخی کوه ها راه ها [و رگه هاي] سپید و برخی سرخ و بعضی سیاهند در نهایت سیاهی. [آفریدیم] (۲۷)

تفسیر:

مگر نمی‌بینی که خدای بزرگ و عز و جل با قدرت خود باران را از ابر نازل کرده است؟ و زمین را به وسیله‌اش آب داد، (آیه به منظور تشویق تعمق در عجایب صنع خدا و آثار قدرتش آمده است تا منجر به شناخت عظمت خدا شود. و شناخت نیز به خشیت از او بیانجامد. از این‌رو در آخر آیه آورده است: إِنَّما يَخْشَى اَللّٰهَ مِنْ عِبادِهِ اَلْعُلَماءُ. در راز قرآن بیندیش.)
«فَأَخْرَجْنٰا بِهِ ثَمَرٰاتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهٰا»: به وسیلهٔ آن آب انواع گیاهان و میوه‌ها را بیرون آورده است. آورد که رنگ‌ها، مزّه‌ها و شکل های مختلف دارد ودر شکل و رنگ و طعم و مزه مختلف اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمخشری گفته است: یا جنس آنها متفاوت است؛ مانند انار و سیب و انجیر و انگور و غیره که به حساب نمی‌آیند، یا در شکل مختلف اند؛ از قبیل قرمزی و زردی و سبزی و غیره. (تفسیر کشاف ۴۸۱/۳)

«وَ مِنَ اَلْجِبٰالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهٰا»: و همچنین کوه ها را با گونه های مختلف در رنگ خلق کرده است، سفیدند اما سفیدی آنها متفاوت است و برخی سرخ رنگ اند ولی سرخ رنگی آنها نیز مختلف است.

همچنان که برخی کوه ها را سیا وتیره رنگ آفرید: «وَ غَرٰابِيبُ سُودٌ» و کوه‌های بسیار سیاه رنگ خلق کرده‌ایم.

پاک است ذاتی که رنگ ها را متنوّع ساخت و با قدرتش بین صنف‌های متعدّد تنوّع را مقرّر داشت.

ابن جوزی میفرماید: به منظور تأکید، وصف بلیغتر را اول آورده است، در صورتی که حق بود آن را مؤخر بیاورد. و این‌گونه تعبیر در زبان عرب بسیارمی آید. (التسهیل ۵۸/۳.)

منظور بیان قدرت خدای متعال است. اختلاف رنگ‌ها و گوناگونی میوه‌ها منحصر نمی شود، بلکه در طبقات زمین و کوه‌های سخت هم نیز اختلاف رنگ موجود است.

حتی می‌بینی در یک کوه رنگ های مختلف و عجیب موجود است. در کوه رگه‌های شبیه مرجان وجود دارد، مخصوصاً در صخره‌های مرمری. پس پاک و منزه خدایی است که بر همه چیز قادر است.

سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن مینویسد: «این یکی از موارد شگفت انگیز عالم هستی است که جلب نظر می‌کند و بر منبع و منشأ این کتاب دلالت دارد و نازل کردن آب از آسمان و بیرون آوردن میوه‌های گوناگون و همه رنگ آغاز شده، آنگاه به کوه‌های رنگارنگ منتقل می شود. در رنگ های صخره‌ها شباهت عجیبی به رنگ‌ها میوه‌ها و تنوع و تعدد آنها مقرر است. نگاه به رنگ‌های داخل صخره و تنوع آن قلب را به تپش می‌آورد و حس و ذوق زیبایی را در آن بیدار می‌کند، ذوق و علاقه به چیزی که شایسته‌ی دقت و توجه است. بعد از آن رنگ های انسان و همچنین رنگ چهارپایان وانعام که به معنی بز و گوسفند و شتر و گاو می باشد، تمام جانوران و جنبندگان دارای رنگ های عجیب هستند که همگی در این کتاب زیبا و عجیب به نمایش گذاشته شده‌اند.».

وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴿۲۸﴾

و از مردمان و جانوران و چهار پایان نیز رنگهای آنها مختلف و گوناگون است. جز این نیست که ازبندگان الله تنها علماءاند که ازاو می‌ترسند. البته الله عزیز و غفور است. (۲۸)

تفسیر:

الله تعالی انسان ها، حیوانات و چهارپایان به انواع والوان مختلفی مانند اختلاف و گوناگونی میوه جات و کوه‌ها خلق کرده است. ازجمله شتر، گاو وگوسفند را به رنگ های مختلفی چون سفید، سیاه سرخ آفرید؛ همچنان که نباتات، میوه‌ها و کوه‌ها را با چنین اختلافی در رنگ ها آفریده است.پاک است خداوند ابداعگر بزرگی که این همه را به وجود آورده است.

دلیل این که خدای سبحان به اختلاف رنگها در این اشیا توجه داد، این است که این اختلاف،

(c) ketabton.com: The Digital Library

از بزرگترین ادله بر قدرت و صنع بدیع وی می باشد بدین جهت، حق تعالی اولاً اختلاف رنگ ها در میوه های روییدنی، سپس در جمادات و بعد از آن در انسان ها و حیوانات دیگر را ذکر کرد.

بعد از اینکه آیات خدا را برشمرد، و آثار قدرت خویش را متذکر شد و علایم و نشانه‌هایی از صنعت و آفرینش شگفت‌انگیز خود را بیان کرد، به دنبال آن فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اَللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ اَلْعُلَمَاءُ» یعنی از میان بندگان، دانشمندان به طور حقیقی و شایسته از خدا می‌ترسند و بیم او را در دل دارند؛ چون آنها خدا را به درستی می شناسند؛ زیرا هر اندازه شناخت از خدای بزرگ و مقتدر کامل‌تر باشد، بیم از او بزرگتر و بیشتر میشود. (مختصر ابن کثیر ۱۴۶/۳)

الله ذاتی با عزّتی است که دوستانش را عزّت می بخشد و دشمنانش را خوار میسازد، هر که با وی زورآزمایی کند شکستش میدهد و هر که با وی ستیزه کند قهرش می نماید. او به بندگانش بسیار آمرزنده است؛ یعنی از گناهان شان گذشت می‌کند و خطاهایشان را می بخشد.

یاد آوری دانشمندان بعد از مخلوقاتی که در اول یادآوری شد بدین سبب است که ایشان بیشتر از دیگران در مظاهر قدرت و عجایب مخلوقات تفکّر و تأمّل مینمایند؛ یعنی که به نشانه‌های گونی وتشریعی خداوند متعال می‌اندیشند و دانایی دارند.

طوریکه در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ترسانترین شما از خدا و پرهیزگارترین شما برای اوهستم».

«إِنَّ اَللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» خدا با عظمتی که دارد بر هر چیز چیره می باشد و هر کس توبه کند و پشیمان شود او را می‌بخشد.

ابن عباس (رض) میگوید: «عالم به خدای رحمان کسی است که چیزی را با او شریک نیاورده، حلال او را حلال و حرام او را حرام بشناسد، سفارش‌های وی را رعایت کند و یقین داشته باشد که با پروردگار خود دیدار خواهد کرد و در قبال عمل خویش مورد محاسبه قرار خواهد گرفت».

حسن بصری(رح) گفته است: «عالم کسی است که از پروردگار رحمان غایبانه بترسد و به اموری راغب و مایل باشد که خداوند متعال در آن رغبت دارد و از اموری که خدای سبحان از آن‌ها ناراضی است، اعراض کند. آنگاه این آیه را تلاوت کرد».

سعیدبن جبیر(رض) میگوید: «ترس از الله متعال عبارت است از آن چیزی که میان تو و نافرمانی وی حایل گردد».

امام مالک(رح) میگوید: «علم، به بسیاری روایت نیست بلکه علم نوری است که خداوند متعال آن را در قلب قرار میدهد». سفیان ثوری(رح) میگوید: «نیکان میگفتند: علما سه دسته‌اند؛ عالمی است به خداوند متعال که به امر وی داناست، عالمی است به الله تعالی که به امر وی دانا نیست و عالمی است به امر الله که به خود خداوند دانا نیست اما عالم به خدا و به امر وی، کسی است که از خدای لایزال می‌ترسد و حدود و فرایض وی را می‌داند. و عالم به الله تعالی که به امر وی دانا نیست، عالمی است که از خدای بزرگ می ترسد ولی حدود و فرایض وی را نمی داند. و عالم به امر خداوند متعال که به خود خداوند دانا نیست، کسی است که حدود و فرایض را می‌داند اما از الله متعال نمی ترسد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ﴿٢٩﴾

در حقیقت کسانی که کتاب خدا را می خوانند و نماز برپا می دارند و از آنچه بدیشان روزی داده ایم پنهان و آشکارا انفاق می کنند،(ایشان) امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد. (۲۹)

تفسیر:

به راستی کسانیکه در خلال شب و روز به تلاوت قرآن عظیم الشأن وتفکر در معانی اش عمل وادامه می دهند،وکسانیکه «وَ أَقَامُوا اَلصَّلَاةَ»، به ادای نماز با کامل‌ترین وجه و با بهترین روش مشروعش و در اوقات خود با خشوع وخضوع و رعایت شروط و ارکان اقامه می‌کنند.

وکسانیکه «وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْنٰاهُمْ سِرًّا وَ عَلاٰنِيَةً»: و از نعمت‌هایی که الله تعالی برای شان نصیب گردانیده آنرا در راه الله به گونۀ پوشیده تا مردم نبینند و به گونۀ آشکار تا به ایشان اقتدا شود به مصرف میرسانند، و جز رضایت الله تعالی هدفی دیگری ندارند.

«يَرْجُونَ تِجٰارَةً لَنْ تَبُورَ»:واقعاً با این عمل خود امید به معامله‌ای دارند که سودآور است و هرگز به کساد و نابودی و زیان نمی‌انجامد.این تجارت، همانا دریافت ثواب و پاداش طاعتشان است، طوریکه یاد آور شدیم تجارتی که هرگزبه خساره مواجه نمی شود و و از بین نمی‌رود.

شأن نزول آیۀ 29:

897- عبدالغنی بن سعید ثقفی در «تفسیر» خود از ابن عباس(رض) روایت کرده است: این گفتة الله «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» در بارة حصین بن حرث بن عبدالمطلب بن عبدالمناف قریشی نازل شده است. (متن باطل است و سندش تباه. در این سند عبدالغنی ضعیف و تفسیر را از موسی بن عبدالرحمن ثقفی روایت می‌کند او دروغگوست و حدیث وضع می‌کند. ابن حبان (2 / 242 تحقیق محمود ابراهیم زاید) در خصوص موسی می‌گوید: دجال است کتابی را در تفسیر جمع و به ابن جریج از عطا از ابن عباس نسبت میدهد. به «میزان الاعتدال» 2 / 642 و 4 / 211 و 212 و «لسان المیزان» 4 / 45 نگاه کنید. و متن را نشانه‌های وضع تهدید می‌کند. و این که تنها ثقفی این را روایت کرده دلیل وهن این است.).

لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ﴿٣٠﴾

تا الله ثواب آنان را به تمام و کمال بپردازد، و از فضل خویش به سهمشان بیفزاید، بی‌گمان او آمرزگار سپاسگزار است. (۳۰)

تفسیر:

تا الله سبحان وتعالی در برابر اعمال نیکی که پیش فرستاده‌اند، نیکوترین و بزرگ‌ترین پاداش برای‌شان عطا کند و با چند برابر ساختن اعمال حسنه برای‌شان احسان نماید و علاوه بر پاداش، از فضل و احسان خود نعمت آنان را افزون کند.

در التسهیل آمده است: دریافت پاداش و اجر همان چیزی است که مطیع انتظارش را دارد. و زیاده به معنی اجر بیشتر یا نگاه کردن به ذات خدا میباشد. (التسهیل ۱۵۸/۳.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ»: «چراکه او آمرزگار» گناهانشان «و قدردان» اعمال اندک ایشان «است».

ابن کثیر گفته است: هر وقت مطرف این آیه را می خواند می‌گفت: این آیه‌ی قاریان قرآن است. (المختصر ۱۴۶/۳.)

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ﴿۳۱﴾

وآنچه از کتاب [آسمانی] به تو وحی کرده‌ایم حق و تصدیق کنندۀ کتاب‌های (آسمانی) پیش از خود است، یقیناً الله از (احوال) بندگان خود باخبر (و) بیناست. (۳۱)

تفسیر:

ای پیامبر! آنچه از کتاب به تو وحی کرده‌ایم (یعنی قرآن کریم) حقیقتی است که در درستی و صدق آن شک و شبهه‌ای موجود نیست.

«مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ» در حالیکه کتاب های الهی نازل شده قبلی را از قبیل تورات و انجیل و زبور، تصدیق می‌کند. یعنی اینکه خود حق و تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از آن است» یعنی: قرآن با کتاب‌های پیشین آسمانی همخوان و موافق است

مفسر ابو حیان فرموده است: آیه نشان می‌دهد که وحی است؛ زیرا پیامبر صلّی الله علیه و سلّم خواندن و نوشتن بلد نبود، در صورتیکه مطالب کتاب‌های خدا را بیان کرده است، و چنین امری جز از جانب خدا مقدورنیست. (البحر المحیط ۳۱۳/۷.)

«إِنَّ اَللهَ بِعِبٰادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» محققاً خدای عز و جل به احوال بندگان خود با خبر و آگاه است، به گفته‌ها و کارکرد های شان بیناست، و به ظاهر و باطن امور آنها محیط است و آنها را می بیند و هیچ امر پوشیده‌ای از او پنهان نیست و همه اعمال پوشیده و آشکار را می داند.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴿۳۲﴾

سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس بعضی از آنها به خویشتن ظالم و بعضی از ایشان میانه رو و بعضی از آنان به حکم الله به‌سوی نیکی‌ها پیشگامند. این است آن فضل بزرگ. (۳۲)

تفسیر:

زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: آنانیکه از جانب خدا برگزیده شدند عبارتند از: امت محمد صلّی الله علیه و سلّم و یاران و تابعین و پیروان آنها تا روز رستاخیز. (تفسیر کشاف ۴۸۴/۳.)

آنگاه آنان را به سه گروه تقسیم کرده و میفرماید: «فَمِنْهُمْ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سٰابِقٌ بِالْخَيْرٰاتِ بِإِذْنِ اَللهِ».

مفسر تفسیر انوار القرآن: مینویسد: آنگاه حق تعالی این امت را به سه دسته تقسیم کرده و میفرماید: «پس برخی از آنان بر نفس خود ستمکار و برخی از آنان میانه رو و برخی از آنان به اذن الله به‌سوی نیکی‌ها پیشگامند» مقاتل میگوید: «ستمگران بر نفس خود: مرتکبان گناهان کبیره از اهل توحیداند.

میانه روان: کسانی هستند که مرتکب گناه کبیره‌ای نگردیده اند و سبقت کنندگان و پیشتازان:

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسانی هستند که به سوی اعمال شایسته پیشی گرفته‌اند.
شکی نیست که ستمکار بر نفس خود، از ادای واجبات و تکالیف خویش کوتاهی می‌کند، یا مرتکب محرمات می‌گردد. میانه‌رو، در کار دین میانه‌روی اختیار کرده و به جانب افراط و تفریط میل نمی‌کند و او از اهل بهشت است.
اما پیشتاز و پیشی‌گیرنده کسی است که از دیگران در امور دین سبقت گرفته و او بهترین این سه گروه می‌باشد».
ابن کثیر میگوید: «ستمگر بر نفس خویش: کسی است که برخی از واجبات را فروگذاشته و برخی از محرمات را مرتکب میگردد. میانه رو: کسی است که واجبات را انجام داده و محرمات را ترک می‌کند و گاهی برخی از مستحبات را ترک کرده و برخی از مکروهات را انجام می دهد. سابق الی الخیرات: کسی است که واجبات و مستحبات را به جا آورده و محرمات و مکروهات و حتی بعضی از مباحات را نیز ترک می‌کند».
امام نسفی میفرماید: «ظالمان را در اول ذکر کرد زیرا آنان اکثریت هستند، بعد از آنان میانه‌روان از نظر تعداد بیشتراند اما پیشگامان از هردو گروه فوق کمترند و در اقلیت قرار دارند لذا در آخر ذکر شده‌اند».
«این» گزینش و میراث دادن کتاب، یا این سبقت گرفتن و پیشتازی به‌سوی اعمال خیر «همانا فضل بزرگ است» در حدیث شریف به روایت ابودرداء(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوندأ فرموده است: «ثُمَّ أَورَثنَا ٱلكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصطَفَينَا مِن عِبَادِنَاۖ فَمِنهُم ظَالِم لِّنَفسِهِۦ وَمِنهُم مُّقتَصِد وَمِنهُم سَابِقُۢ بِٱلخَيرَٰتِ بِإِذنِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلفَضلُ ٱلكَبِيرُ﴿32﴾»(فاطر: 32) اما کسانی که سبقت گرفته‌اند، ایشان بدون حساب به بهشت در می آیند.
کسانی که میانه روی پیشه کرده‌اند، به حسابی آسان مورد محاسبه قرار میگیرند و کسانی که بر نفس های خود ستم کرده‌اند، در درازای محشر بازداشته میشوند و همانانند که خدای متعال کوتاهی وقصور آنان را با رحمت خویش تلافی می نماید و همانانند که میگویند: «ٱلحَمدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذهَبَ عَنَّا ٱلحَزَنَۖ» (فاطر: 34) (تفسیر انوار القرآن)
حسن بصری فرموده است: «السابق» آن است که حسناتش بر گناهانش فزونی دارد، و «الظالم لنفسه» آن است که گناهانش بر حسناتش فزونی دارد، و «المقتصد» آن است که حسنات و گناهانش برابر است. و عموم آنها وارد بهشت می شوند. (زاد المسیر ۴۹۰/۶
این نظریه که معتقد به وجود این سه گروه در میان امت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم می باشد، راجح است و ابن جریر آن را اختیار کرده و علامه ابن کثیر احادیثی را دال بر این مطلب آورده است.).

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ﴿٣٣﴾

(پاداش آنها) باغ های همیشگی بهشت است که در آنها داخل می شوند، در آنجا با دستبند های از طلا و مروارید آراسته می گردند و لباس شان در آنجا ابریشم است. (۳۳).

تفسیر:

الله تعالی بعد از آنکه نعمت های تدارک دیده شده برای مؤمنان را در جنات نعیم خاطرنشان ساخته میفرماید: «جَنَّٰتُ عَدنٍ يَدخُلُونَهَا» باغ های همیشگی که به آن درخواهند آمد و از نعمت های آن استفاده می‌کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«عَدْنٍ»: اقامت گزیدن، ماندن واستقرار. «عدن فی المکان: استقر» به معنی بهشتهای استقرار و خلود. این کلمه بصورت کل یازده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته، و همه در وصف بهشت آخرت است. (ملاحظه شود سوره های: توبه آیه 72، رعد آیه 23).
«أَسَاوِرَ»: دستبندها. مفردآن سوار(بکسر سین) وجمع آن اسوره واساور است.
«لؤلؤ»:مروارید درشت وسخت «اللؤلؤ: الدرّ»در قاموس «درّ» به ضمّ اول«لؤلؤ» عظیم است یعنی مروارید سخت، هدف ازآن همان مروارید است که ازبحر بدست می آید (مراجعه شود به سورۀ رحمن:22). از آن دو دریا مروارید و مرجان به دست می آید. و سورۀ: واقعۀ: 23-22) و (سورۀ حج:23) و (سورۀ فاطر:33). در بارۀ آیه «يخْرُجُ مِنْهُمَاالُّلؤْلُؤُوَ الْمَرجانَ» روایتی هست که در «برزخ» دیده شود.
کلمۀ «لؤلؤ» مجموعا شش بار در قرآن عظیم الشأن بکار رفته، یکی در باره مروارید دنیا دوبار در وصف خدمه بهشت، یکبار در وصف زنان بهشتی و دوبار در زینت اهل جنت.
«حَرِيرٌ»:راغب آن را لباس نازك، ابریشم خالص فرموده است، واین کلمه سه بار در قرآن عظیم الشأن تذکر رفته است. (سوره های: حج/ 23، فاطر/ 33، انسان/ 12.)

خواننده گان محترم !

خداوند متعال صنف های سه گانۀ مذکور را به بهشت های پر از نعمتش، با اقامتی جاودانه و نعمت‌های همیشگی داخل میسازد، این باغ ها با توجه به اعمال افراد مراتب و درجات متفاوتی دارد و علت اینکه «جنات» را به جمع آورده است که در بهشت باغ‌های متعدد وجود دارد، در بهشت باغ فردوس، وباغ عدن وباغ نعیم وباغ الماوی وباغ خلد وباغ سلام، وباغ علیین قرار دارند.
و هر باغ دارای مراتب و منزلت هایی است که با عمل عاملین متناسب است.

لباس جنتیان:

قرآن عظیم الشأن در مورد لباس جنتیان در(آیۀ:21 سورۀ الإنسان) میفرماید: «عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴿21﴾» (بر تن ایشان لباس‌های ابریشم نازک سبز ودیبای ضخیم است و دستبند ها و النگو های سیمین، زیب و زینت شده‌اند و پروردگارشان بدیشان شراب پاک می نوشاند».
در صحیحین از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است که فرمودند: «زینت و زیورآلات مؤمن تا جاییکه خواهد رسید که آب وضو میرسد».
امام احمد از ابوهریره(رض) روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که وارد بهشت شود، در نعمت به سر خواهد بود واندوهگین نخواهد شد ولباسش کهنه نشده وجوانیش ازبین نمی رود، در بهشت چیزهایی است که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و برقلب هیچ کسی خطور نکرده است». (مسلم تا جمله «جوانیش از بین نمیرود»، را روایت نموده است.).

پوشیدن لباس ابریشم برای مردان :

قبل از همه باید گفت: پوشیدن لباس ابریشمی برای مردان حرام است، چون پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هشدار داده که هر کس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد در آخرت آن را نخواهد پوشید. و میفرماید: «أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِإِنَاثِ أُمَّتِي وَحُرِّمَ عَلَى ذُكُورِهَا» آلبانی در صحیح نسائی آن را صحیح قرار داده (4754). «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند»

(c) ketabton.com: The Digital Library

حکم پوشیدن لباسی که آمیخته با ابریشم باشد:

حکم شرع پوشیدن لباسی که در ترکیب آن مقدار اندکی ازابریشم با پارچه غیر ابریشمی باشد در حکم لباس ابریشم نیست، در کتاب «الحجه البالغه» دهلوی آمده است که در آن صورت اسم لباس (ابریشم) برآن اطلاق نمیشود و شاید برای نیازی باشد.

و حتی در صحیح بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای عبدالرحمن بن عوف و زبیر اجازه داد که حریر بپوشند، زیرا مبتلا به خارش بدن (بعلت حشره کنه) بودند.

و یا با وجود آنکه در حدیث صحیح وارد شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أُحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِإِنَاثِ أُمَّتِي وَحُرِّمَ عَلَى ذُكُورِهَا» صحیح نسائی (4754). یعنی: «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند»

با این وجود در شرایط ضروری استفاده از طلا برای مردان جایز می باشد، چنانکه عرفجة پسر اسعد روز جنگ «کُلاب» بینی اش قطع شد و یک بینی نقره ای بجای آن ساخت ولی این بینی نقره گندید و بو گرفت، پس پیامبر صلی الله علیه و سلم او را امر فرمود که یک بینی طلایی را بجای آن بسازد (روایت ابو داؤود 4232).

بنابراین نتیجه می گیریم استعمال طلا یا پوشیدن ابریشم در حالت ضرورت (مانند مریضی پوستی) و یا استفاده از تکه ای از آن برای پوشاندن قسمتهای سوراخ لباس جایز است، درکتاب «فقه السنة». سید سابق آمده است: «...آنچه‌که تا بحال در باره حریر و دیبا گفته شد، مربوط بحریر خالص بود و اما حریر مخلوط اگر بیشترش حریر باشد بنزد شافعیه، لباس آن حرام است، و اگرنیمه یاکمتر ازآن، حریر بود، حرام نیست. چون اکثریت حکم کل را دارد.

امام نووی گفته است: لباس مختلط از حریر و غیرآن، حرام نیست مگر اینکه وزن حریر بیشتر باشد».

و در کتاب «الحجة البالغة» دهلوی آمده است: چون در هنگام عذر مقصود از آن رفاه و اشرافیگری نیست، بلکه برای مداوا و شفا است. و ما این احکام را از روی مجموع احادیث وارده درباره تحریم طلا و ابریشم برای مردان و نیز احادیث وارده درباره جواز استفاده آن دو در هنگام ضرورت درمی یابیم.

بصورت کل گفته میتوانیم که: به اندازه چهار انگشت و یا اگر آنچه با ابریشم آمیخته شده از ابریشم بیشتر باشد جایز است چون در این مورد حدیث آمده است. مسلم(12-15، 2069)

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴿٣٤﴾

و میگویند سپاس خدایی را است که اندوه (بدی‌ها و گناهان) را از ما دور کرد، بی‌گمان پروردگار ما آمرزگار سپاسگزار است. (۳۴)

تفسیر:

این گروه از بهترین ها هنگامی که به بهشت داخل میشوند می گویند: سپاس و ستایش شایستۀ ذات خداست که تمام اندوه ها و افسردگی ها و کدورت ها را از ما دور و برطرف کرد. این بدان سبب است که شادمانی و شادکامی، با سرور و شادابی ایشان را پوشانیده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زجاج مؤلف: تفسیر معانی القرآن فی التفسیر میفرماید: «خداوند متعال همه اندوه‌ها و نگرانی‌ها را از بهشتیان دور می‌کند، چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معاششان ارتباط داشته باشد و چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معادشان مربوط باشد.
مفسران گفته‌اند: از بس که تحقق آن قطعی است آن را به ماضی وَ قالُوا بیان کرده است.
وحزن شامل تمام کدورت‌ها و هر چیزی است که صفای زندگی را از بین ببرد؛ از قبیل ترس و مریضی و فقر و مرگ و هراس‌های قیامت و عذاب آتش وغیره. (ابو سعود ۲۴۵/۴ و طبری ۹۱/۲۲.)
«إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» یقیناً پروردگار ما بسیار آمرزنده است؛ چنانچه گناهان ما را عفو می کند و اطاعت مطیعان را پاس می‌دارد، گناهان ما را آمرزیده و خطاهای ما را بخشیده است. او شکور است؛ چنان‌چه حسنات ما را پذیرفته و مزد آن را چندین برابر کرده است.
هر دو لفظ «غفور و شکور» معنی مبالغه می دهند؛ یعنی دایره‌ی بخشودگیش بس وسیع است و احسانش فراوان است.
در حدیث شریف آمده است: «بر اهل لااله‌الاالله هیچ وحشتی نیست: نه در مرگ، نه در قبر و نه در رستاخیز، گویی من به سویشان در هنگام بانگ (رستاخیز) ـ درآن حال که از سرهای خود خاک قبرها را میافشانند ـ مینگرم که میگویند:«وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذۡهَبَ عَنَّا ٱلۡحَزَنَۖ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُور شَكُورٌ﴿34﴾»(سورۀ فاطر: 34).

الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴿٣٥﴾

همان ذاتی که از فضل خویش ما را در اقامتگاه ابدی فرود آورد، در آنجا به ما هیچ رنجی نمی رسد و در آنجا ما هیچ خستگی نبینیم. (۳۵)

تفسیر:

الله تعالی ذاتی است که ما را به فضل و کرم خود وارد بهشت در سرای اقامت جاودان و همیشگی داخل کرده و ما را در آنجا داده و آن را قرارگاه آسایش و سکونت ابدی ودایمی ما قرار داده و هرگز از آن بیرون نمی‌رویم.
با دخول در بهشت جاودان هیچ خستگی و مشقّتی نمی بینیم و کدام دشواری و ناآرامی یا درد و آزاری به ما نمی رسد.
و تمام اینها از بخشش و فضل و کرم اوست. در آنجا خستگی و سستی به ما دست نمی دهد.
در حدیث شریف آمده است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگز کسی از شما را عملش به بهشت وارد نمی‌کند». اصحاب گفتند: حتی شما را نیز یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی مرا نیز مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت و فضلی از جانب خویش درپوشاند». «در اینجا هیچ رنجی» و خستگی و مشقتی «به ما نمیرسد و در اینجا به ما هیچ درماندگی‌ای نمیرسد» درماندگی‌ای که حاصل خستگی و سختی و رنج و زحمت باشد.
آری! در بهشت همه رنجها و خستگی‌ها از تن و روح بهشتیان زدوده می‌شود.
ابن جوزی گفته است: از این رو بهشت «دار المقامة» است، و «لُغُوبٌ» عبارت است از خستگی روانی و ناشی از خستگی بدن. (التسهیل ۱۵۹/۳.)
«نَصَبٌ»: رنج و مشقّت. خستگی.
«لُغُوبٌ»: طوریکه در فوق تذکر دادیم؛ درماندگی ناشی از خستگی، و ناتوانی حاصل از رنج و مشقّت. برخی (نَصَبٌ) را خستگی جسمی، و (لُغُوب) را خستگی روحی دانسته‌اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شأن نزول آیۀ 35:

898- بیهقی در «البعث» و ابن ابوحاتم از طریق نفیع بن حرث از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده اند: شخصی به نبی (گفت: ای رسول الله! خواب چیزی است که ایزد تعالی در دنیا ما را با آن خرسند و شاد می‌کند آیا در جنت هم خواب است؟ گفت: نه، زیرا خواب قرین مرگ است و در جنت مرگ نیست. گفت: پس نشاط و آرامش آن‌ها در چیست؟ پیامبر (این سخن را بس بزرگ شمرد وگفت: در بهشت سستی و رنج روانی نیست در همه احوال آنها شاد وراحتند. پس خدا «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴿35﴾ را نازل کرد.

خواننده گان محترم !

تا ایۀ هذا وضعیت نیکان سعادتمند به بیان گرفته شد، ودر آیات ذیل (36 الی 41) به ذکر مجازات کافران و ناباوران، احوالشان در دوزخ، ومناظره با مشرکان، مورد بحث قرار گرفته میفرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَى عَلَيهِمْ فَيمُوتُوا وَلَا يخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ﴿٣٦﴾

و برای کافران آتش دوزخ است، نه فرمان مرگشان صادر می شود که بمیرند، و نه (چیزی) از عذاب دوزخ از آنان کاسته می‌شود. و اینچنین هر ناسپاسی را سزا می‌دهیم. (۳۶)

تفسیر:

یعنی برای کافران آنان که به تکذیب وانکارآیات الهی پرداختند، و پیامبران علیهم السلام را تکذیب کردند، سزای کفرشان آتش شعله‌ور جهنم که در آخرت آماده است که چهره ها و بدن های آنان را بریان می‌کند و می‌سوزاند.

«لاٰ يُقْضىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا» نه بر آنان «به مرگ« حکم شود تا بمیرند» به مرگی دیگر جز مرگ دنیا تا از عذاب راحت گردند.

«وَ لاٰ يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذٰابِهٰا» و عذاب آن از آنان کاسته نمی شود. بلکه در عذاب دایمی و بدون انقطاع و دایمی خواهند بود.

و هرگاه که پوست بدنشان در آتش سوخته شود، خداوند متعال پوست های دیگری را بر تن شان می پوشاند تا عذاب را بچشند چنان‌که در آیه دیگری آمده است. «هر کفوری را چنین کیفر می دهیم» یعنی: هر کسی را که در کفر و ناسپاسی و انکار حق زیاده روی کند، همانند این جزای بسیار زشت، سخت و وحشتناک، کیفر می‌دهیم.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون».«اما همان دوزخیانی که اهالی آن هستند «ودرآن جاودانند» پس نه درآن میمیرند ونه زنده میشوند».

وَهُمْ يصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴿٣٧﴾

و آنان در دوزخ فریاد می‌کنند: ای پروردگار ما! ما را بیرون کن تا کارهای شایسته انجام دهیم، غیر از کارهایی که قبلاً میکردیم، (میگوییم:) آیا آنقدر به شما عمر ندادیم که پند پذیر در آن پند و عبرت گیرد؟ و بیم دهنده (هم) نزد شما آمد، پس عذاب را بچشید که برای ظالمان هیچ مددگاری نیست. (۳۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«یصْطَرِخُونَ»: نعره‌زنان کمک می‌طلبند. فریاد برمی‌آورند

کافران یعنی دوزخیان در دوزخ با صدای بلند فریاد و استغاثه می‌کنند که: «پروردگارا! ما را از این آتش بیرون بیاور و ما را به دنیا برگردان« تا غیر از آنچه می‌کردیم از شرک و معاصی «کار شایسته کنیم» پس ایمان را به جای کفری که بر آن بوده‌ایم و طاعت را به‌جای معصیت قرار دهیم!

امام قرطبی فرموده است: یعنی به عوض کفر ایمان بیاوریم، و به عوض معصیت مطیع شویم و امر پیامبران راامتثال کنیم. (تفسیر قرطبی ۳۵۲/۱۴) و با گفتۀ «غَيْرَ اَلَّذِی كُنَّا نَعْمَلُ به»:عمل زشت خود اعتراف کرده و از آن پشیمان و غمگین می باشند. (تسهیل ۱۵۹/۳.)

الله تعالی در رد درخواست و توبیخ آنها میفرماید: «أَوَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مٰا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ» مگر در دنیا عمر طولانی و کافی به شما ندادیم و به شما مهلت و فرصت کافی ندادیم، که هر کس می خواست می توانست در آن فرصت مناسب متذکر شود و نصیحت پذیر شود و فکر کند.آری! برای شما پیامبر بزرگوار محمد صلی الله علیه وسلم همراه بادلایل واضحی ازجانب پروردگار آمد، اما نپذیرفتید و ایمان نیاوردید. آن مدت که زندگی کردید چه کار کردید؟ و چه شده که عمری دیگر می‌طلبید؟

در حدیث آمده است: «أعذر الله إلی امرىء أخّر أجله حتی بلغ ستین سنة» خدا انسانی را معذور داشت واجلش را تا سن شصت سالگی به تأخیر انداخت. (اخراج از بخاری).

و «اعذر» یعنی بهانه‌ی او برید.

«وَجٰاءَكُمُ اَلنَّذِيرُ»: و پیامبر برحذر دارنده یعنی حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم قبل از فرارسیدن قیامت نزد شما آمد. و عده‌ای میگویند:

«اَلنَّذِيرُ» یعنی پیری، اما قول اول روشن‌تر است. (امام بخاری وَ جاءَكُمُ اَلنَّذِيرُ را به پیری ترجمه کرده است. این قول از ابن عباس(رض) و عکرمه نیز روایت شده است و ابن کثیر گفته است: قتاده میگوید: اَلنَّذِيرُ به معنی پیامبر صلّی الله علیه و سلّم است و ابن جریر نیز آن را پذیرفته است.)

«فَذُوقُوا فَمٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»: ای گروه کافران! عذاب را بچشید، امروز یاور و معینی ندارید جز حق تعالی یاری دهنده‌ای دیگری نیست که عذابش را از شما دفع کند.

امام فخر رازي گفته است: امر در فَذُوقُوا به معنی توهین است و متضمن معنی دوام نیز هست. و به منظور ثبت و ضبط ظلم بر آنان اسم ظاهر (تفسیر کبیر ۳۰/۲۶.)

للظّالِمِينَ را به جای ضمیر «لکم» آورده است. و به سبب کفر و ظلم ایشان اصلاً یاور و ناصری ندارند، نه از جانب خدا و نه از جانب بندگان.

بعد از آن میفرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴿۳۸﴾

بی‌گمان الله دانای (امور) پنهان آسمان‌ها و زمین است و البته او به افکار و اندیشه دلها هم کاملاً آگاه است. (۳۸)

تفسیر:

همانا خدای متعال علمش به تمام چیزهای نهان دراین عالم هستی و نهانی‌های آسمان و زمین احاطه دارد و هیچ چیز از احوال آنها بر او پوشیده نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی: او هر امر نهانی ای را در آسمان ها و زمین میداند و از جمله این اعمال شما را و هیچ کار پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی ماند پس می داند که اگر شما را به‌سوی دنیا هم برگرداند، شما کار شایسته نمی‌کنید. طوریکه در (آیۀ 28،سورۀ الأ نعام) میفرماید: «وَلَو رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنهُ» (الأنعام: 28). «اگر آنها به دنیا هم برگردانیده شوند، یقیناً به آنچه که از آن نهی شده بودند، بر می گردند».

«إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ اَلصُّدُورِ» به مکنونات و وسوسه ها و خطورات قلوب آگاه است، یعنی: او هر امر نهانی‌ای را در آسمان ها و «هرآینه او به راز سینه ها داناست» پس وقتی حق تعالی راز سینه ها را بداند، قطعاً و به طریق اولی رازهای دیگر را که فروتر از آن هستند، می داند.

مفسران گفته‌اند: جملۀ دوام عذاب کفار را در آتش که ذکر آن برفت مؤکد میسازد؛ زیرا خدا آگاه است که کفر در نهاد کافر مستقر است و اگر حیاتش در دنیا تا ابد پایدار می‌ماند به خدا ایمان نمی‌آورد و او را پرستش نمی‌کرد، پس عذاب ابدی آنها با کفر ابدیشان برابر است. و ظلم و ستمی در کار نیست: «وَ لاٰ يَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً». قرطبی گفته است: یعنی خدا می‌داند اگر آنها را به دنیا برگرداند به انجام دادن عمل صالح نمی پردازند. همانطور که گفته است: وَ لَوْ رُدُّوا لَعٰادُوا لِمٰا نُهُوا عَنْهُ. (تفسیر قرطبی ۳۵۵/۲۲.).

پس با انجام طاعات از عذابش بترسید؛ زیرا هیچ امر غایبی از اعمال شما از او پنهان نیست؛ اگر چه آن را در دل های خود پوشیده نگه دارید.

هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلَائِفَ فِی الْأَرْضِ فَمَنْ کَفَرَ فَعَلَیهِ کُفْرُهُ وَلَا یزِیدُ الْکَافِرِینَ کُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا یزِیدُ الْکَافِرِینَ کُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا﴿۳۹﴾

او ذاتی است که شما را در زمین جانشین گردانید، پس هرکس کفر ورزد، پس کسی که کافر شود کفرش به زیان خود اوست.وکفر کافران درپیشگاه الله جز بر خشم (پروردگار) نمی‌افزاید. و کفر کافران جز زیان چیزی نصیب کافران نمی‌گرداند. (۳۹)

تفسیر:

در آیۀ مبارکه میفرماید: ای انسان‌ها! خداوند ذاتی است که شما را در روی زمین خلیفه ساخت، همان ذاتی است که شمارا بعد از عاد و ثمود و ملت‌های پیشین وارث و جانشین زمین قرار داده است و نسل بعد از نسل و قرن بعد از قرن شما را در جاهای آنان سکنی داد.

«فَمَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ»: پس هر که به الله متعال کافر شود زیان کفرش به خودش بر می گردد و کفر کافران جزکینه و خشم خدا چیزی را برای آنان نمیافزاید.

«وَلاٰ يَزِيدُ اَلْكٰافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاّٰ مَقْتاً»: قتاده در معنی آن می‌گوید: «شما را امتی پس از امتی و نسلی پس از نسلی جانشین قرار داد». «پس هرکس کفر ورزد» از شما و این نعمت ها را ناسپاسی کند «کفرش به زیان اوست» و این زیان از خود وی به دیگران تجاوز نمی‌کند «وکافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز مقت نمی افزاید».

«مقت» یعنی تحقیر و کینه‌ی شدید، و «خسار» یعنی از دست دادن عمر، که عمر صورت سرمایه‌ی انسان را دارد، هرکس آن را در غیر عبادت خدا سپری کند آن را از دست داده است و به عوض سود، قهر خدا را به دست آورده است، به طوری که به سوی آتش ابدی می‌رود. (البحر المحیط ۳۱۷/۷).

پس از آن مشرکین را به خاطر این که چیزی را پرستش می‌کنند که نه میشنود و نه سود

(c) ketabton.com: The Digital Library

میدهد، توبیخ کرده و «وَ لاٰ یَزِیدُ اَلْکٰافِرِینَ کُفْرُهُمْ إِلاّٰ خَسٰاراً» و کفر کافران چیزی به آنها نمی افزاید جز نابودی و گمراهی و از دست دادن عمر که شر و زیان فراوانی به دنبال دارد.

ابو حیان فرموده است: آیه یادآور این است که خدا آنان را به جای ملت‌های پیشین جانشین کرده است، اما آنها متذکر نشده و از حال و وضع پیشینیان تکذیب‌کننده پند و عبرت نگرفتند که چگونه نابود شدند، و حال کافران مایه‌ی عبرت آنها نشد و از گذشتگان پند نگرفتند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَى بَيِّنَتٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا﴿۴۰﴾

بگو: از [قدرت و تدبیر] معبودانتان که به جای خدا می پرستید؟ به من نشان دهید که آنان چه چیزی از زمین آفریده‌اند؟ و یا آنها در آفرینش آسمان ها شرکت داشته‌اند؟ یا به آنها کتابی داده‌ایم پس آنها برحجّتی ازآن قرار دارند؟ بلکه حق این است که ظالمان جز فریب به همدیگر وعده نمیدهند. (۴۰)

تفسیر:

ای پیامبر! برای کافران بگو: شریکان شما که به عبادت آن ها می پردازید، چه چیزی را در زمین آفریده‌اند؟ آیا آن ها در آفرینش آسمان ها نصیب و حصه‌ای با الله تعالی دارند؟

«أَرُونِی مٰا ذٰا خَلَقُوا مِنَ اَلْأَرْضِ»:به من نشان دهید که در این جهان چه چیزی را خلق کرده‌اند که شایسته‌ی این پرستش شده‌اند. وشما آنها را میپرستیدید؟

«أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ»: یا این‌که در خلق آسمان شرکت داشته‌اند و به سبب آن شایستگی آن را پیدا کرده‌اند که در عبادت شریک خدا شوند؟

«أَمْ آتَیْنٰاهُمْ کِتٰاباً فَهُمْ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْهُ»:و آیا خداوند متعال به سوی آنان کتابی نازل کرده و با اتّکا به دلیلی از جانب او سخن می‌زنند؟ در نتیجه آنها عبادت بت‌ها را با بصیرت و برمبنای دلیل و برهان انجام می دهند؟

«بَلْ إِنْ یَعِدُ اَلظّٰالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاّٰ غُرُوراً»:چنین نیست، بلکه کافران برای یکدیگر جز غروری عاری از حقیقت و فریبی دور از صداقت نوید نمیدهند.

هیچ یک از موارد یادشده واقعیت ندارد بلکه زعما و رهبران گمراه، فقط به اتباع و پیروان خویش، وعده‌های فریبنده‌ای داده و آن‌هارا با آن وعده‌ها گول می‌زنند و آن وعده‌ها را برایشان می آرایند در حالیکه آن وعده ها همه دروغ های بی اساسی است که هیچ حقیقتی ندارد. آن وعده ها عبارت از این سخن‌شان به پیروان شان است که: خدایان به شما نفع رسانده، شما را به خدا نزدیک می سازند و برای شما نزد او شفاعت می‌کنند.

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴿۴۱﴾

بی‌گمان الله متعال آسمانها و زمین را از زوال نگه می‌دارد، و اگر بخواهند زوال یابند هیچ کس جز او نگاهشان نمی دارد، او حلیم و غفور است. (۴۱)

خواننده گان محترم!

در آیات قبلی ملاحظه نمودیم که مشرکان از وحدانیت الله متعال انکار ورزیدند ووجود رسول الله صلی الله علیه وسلم رانیز انکار می کردند، الله متعال ملامتشان کرد و به آنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

یادآور شد که به سرزمین نابودشده ی آنان در شام و عراق و یمن سفر کنند و آن جاها را از نزدیک مشاهده نمایند.
اینک در آیات متبرکه (42 الی 44) که از جمله آیات پایانی سوره مبارکه می باشد ؛می فرماید: الله نخواست مردم را به محض نافرمانی از پای در آورد، بلکه مهلتشان داد و سپس مجازات شانرا به روز قیامت واگذاشت.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا﴿۴۲﴾

و با سخترین قسمهای خود به الله قسم خوردند که اگر پیامبری انذار کننده به نزد آنها بیاید، حتما نسبت به هر امتی راه یافتهتر خواهند بود. اما هنگامیکه پیامبری برای آنها آمد جزفرار وفاصله گرفتن(ازحق)چیزی برآنها نیفزود!(۴۲)

تفسیر:

یعنی کفّار مکه مؤکدانه به خدا قسم می خوردند که اگر پیغمبری به میان ایشان بیاید، راهیاب ترین ملّتها خواهند بود (و در پذیرش دین او، بر همگان پیشی خواهند گرفت). امّا هنگامی که پیغمبری (از خودشان برانگیخته شد و) به میان شان آمد، (بعثت او) جز گریز و بیزاری (از حق) چیزی بر آنان نیفزود.

شأن نزول آیۀ 42 :

899- ابن ابو حاتم از ابن ابو هلال روایت کرده است: قریش همواره میگفتند: اگر پروردگار از بین ما پیامبری مبعوث کند. در میان همۀ امم از ما فرمان بردارتر و منقادتر به دستورات الهی و همچنان هدایت پذیرتر و استوارتر به تمسک و پیروی از کتاب او نخواهد بود. پس خداوند متعال «وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ﴿167﴾ لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِكْراً مِّنَ الْأَوَّلِينَ﴿168﴾(صافات:167–168) و [عربهای ناگرویده] میگفتند: اگر در نزد ما خبری از پیشینیان بود» «و لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ (انعام: 157) «اگر کتاب بر ما فرو فرستاده میشد، از آنان راه یافتهتر بودیم» و«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ» را نازل کرد. یهود همواره به واسطۀ بعثت نبی کریم بر نصاری نصرت و پیروزی میجستند و میگفتند: ما دریافته ایم که پیامبری برانگیخته می شود.

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴿۴۳﴾

این نفرت به سبب گردن کشی و تکبّر آنان در زمین و نیرنگ زشتشان بود که انجام میدادند. و حیله گریهای زشت جز به اهلش بر نمیگردد. پس آیا جز سنت پیشینیان را انتظار دارند؟ پس هرگز برای سنت الهی تبدیلی نخواهی یافت. و هرگز برای سنت الهی تغییری نخواهی یافت. (۴۳)

تفسیر:

«اِسْتِكْبٰاراً فِي اَلْأَرْضِ وَ مَكْرَ اَلسَّيِّئِ»: سوگند کافران با حسن نیّت و از روی حرص و علاقه به دریافت هدایت صورت نپذیرفته بود، بلکه از ستیزه جویی و استکبار بود. آنان با سوگند خویش تدبیر زشتی را سنجیده بودند و فریب مردم را قصد داشتند؛ زیرا ظاهر امر چنین مینمود که به قبول حق حریصاند.
اما در حقیقت اهل باطل دروغ بودند؛ از این رو عواقب این تدبیر زشت به خود آنان

(c) ketabton.com: The Digital Library

برگشت و به دیگران ضرری نرساند.
مفسر ابو حیان در تفسیر خویش میفرماید: سبب نفرت آنها عبارت است از خود بزرگبینی و نیرنگ زشت؛ یعنی خودبزرگبینی و نیرنگ زشت، آنان را وادار کرد از حق دوری جویند. و «مکرسیء» عبارت است از تهمتهایی که به پیامبر صلّی الله علیه و سلّم میبستند و توطئهچینی بر ضد او(البحر المحیط ۳۱۹/۷.) الله تعالی در رد آنها گفته است:«وَ لاٰ یَحِیقُ اَلْمَکْرُ اَلسَّیِّئُ إِلاّٰ بِأَهْلِهِ و بال و کیفر مکر و توطئه فقط دامن انجام دهنده و ترتیبدهندهی آن را میگیرد.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴿۴۴﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکردهاند که بنگرند سرانجام کسانی که پیش از ایشان بودند و از ایشان نیرومندتر بودند، چگونه بوده است؟ و هیچ چیز در آسمانها و زمین از [حیطه قدرت] خداوند نتواند گریخت، چرا که او دانای تواناست. (۴۴)

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا﴿۴۵﴾

و اگر خداوند مردمان را به خاطر کار و کردار [ناروای] گرفتار میکرد، هیچ جانوری را نمی گذاشت.، ولی ایشان را تا وقت معیّنیبه تأخیر میاندازد (و مهلت میدهد)، و چون اجلشان فرارسد، آنگاه خداوند در حق بندگانش بیناست. (۴۵)

تفسیر:

«أَجَلٍ مُّسَمّى»: مدّت معین. هدف از آنروز قیامت است.
«فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ»: وقتی که قیامت ایشان فرا رسید. برخی گفتهاند: مراد از **«أَجَلٍ مُّسَمّى»** و **«أَجَلُهُمْ»** زمان محدود عمر و سررسید معلوم مدّت زندگانی هر کسی است که با مرگ او فرا میرسد (سورۀ: انعام آیه: 93).
در آیۀ مبارکه میفرماید که الله تعالی انسان را به سبب گناهان و خطاهایی که انجام میدهند مجازات کند، از عذابش هیچ خزندۀ روی زمین نجات نمییابد.
امّا حقتعالی عذابش را از کافران به تأخیر میاندازد و اهل گناه را تا زمانی که در علمش معیّن و محدود است مهلت می دهد. آنگاه که زمان عذاب مجرمان فرا رسید آنان را در حالیکه مستحقّ مجازاتاند به عذاب گرفتار میکند. او فرمانبرداران و سرکشان را می داند و می شناسد و هر کدام را بر مبنای اعمالش جزا میدهد. این درحال است که الله تعالی به بندگانش بیناست، کارکردها و اعمال آنان را می داند و می شمارد و هیچ چیزی از عمال آنان بر او پوشیده نیست.

صدق الله العظیم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره يس

جزء – (22 – 23)

سورۀ يس در مكه نازل شده و داراي هشتادو سه آيه وپنج ركوع است.

وجه تسميه :

اين سوره به «سورۀ يس» موسوم است؛ كلمه «يس» از (آيه اول اين سوره) گرفته شده چون خداوند متعال سورۀ شريف را با آن افتتاح كرده است و افتتاح سوره با آن نشان دهندهی اعجاز قرآن است. و همچنان از حروف مقطعه قرآن است و معاني مختلفي براي آن ذكر شدهاست.

ارتباط و مناسبت اين سوره با سوره فاطر:

ارتباط ومناست هردو سوره راميتوان در نكات ذيل خلاصه وجمع بندي نمود.

الف: در آيهي13 سوره فاطر آمده است «و سخر الشمس و القمر.» و در آيه هاي 37 و 38 سوره يس ميخوانيم: «و آية لهم اليل...»، هر دو برخي از دلايل قدرت الهي را در هستي اثبات مي كنند.

ب: در سوره ي فاطر ميفرمايد: «...كشتي ها را در آن مي بيني كه موج دريا را مي شكافند...» (آيه 12) و در سوره يس ميفرمايد: «آيتي ديگر براي آنها اين است كه ذريه ي آنان را در كشتي گرانبار سوار مي كنيم» (آيه 41).

فضيلت سورۀ يس:

در حديث شريف به روايت ابنعباس رضي الله عنه آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «لوددت أنها في قلب كل إنسان من أُمتي: همانا دوست داشتم كه سورۀ يس در قلب هر انسان از امت من مي بود». يعني: هر يک از افراد اُمت من آن را حفظ مي داشت.

همچنين در حديث شريف آمده است: «يس را بر مُردگانتان بخوانيد». بدين جهت، ابنكثير به نقل از برخي علماء فرموده است: «از ويژگي هاي اين سوره يكي اين است كه در هيچ كار دشواري خوانده نمي شود، جز اينكه خداوند جلّ جلاله آن كار را آسان ميكند، لذا قرائت آن در نزد فرد محتضر (شخص درحالت نزع و جان كندن) نيز سبب نزول رحمت و بركت گرديده و بيرون آمدن روح را بر وي آسان ميكند. والله أعلم».

همچنين در حديث شريف آمده است: «من قَرأ يس في ليلة ابتغاء وجه الله عزوجل غفر له: هر كس يس را در شبي به طلب رضاي خداي عزوجل بخواند، بر وي آمرزيده شده است».

همچنان پيامبر صلّى الله عليه و سلّم فرموده است: «هر چيزى قلبى دارد و قلب قرآن عبارت است از سورۀيس، آرزو ميكنم در قلب يكايک امتم جا بگيرد.» (بزار آن را روايت كرده است.).

تعداد آيات، كلمات وحروف سورۀيس:

طوريكه ياد آور شديم سورۀ يس پس از سوره ى جن در مكه شرف نزول يافته است و چون با حروف هجائى «ى» و «س» شروع مى شود، به سوره ى يس (انسان) در زبان طايفه ى « طى»، مشهور گشته است.

اين سوره داراي (83) آيات، وبه تعداد (733) كلمات وبه تعداد (3086) حروف مي

(c) ketabton.com: The Digital Library

باشد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات وحروف سوره یس مختلف بوده که شما مي توانيد تفصيل اين مبحث را درسوره طور تفسير«احمد» مطالعه فرمايد.)
همچنان سورۀ یس از جمله سورۀ هاي است که با حروف مقطعه آغاز میشود،هکذا اولین سورۀ اي است که با قسم شروع شده است.

محتواي سورۀ «یس»:

طوريکه در فوق هم ياد آور شديم؛ سورۀ «یس» ازجمله سوره هاي مکي است که به صورت کل سه موضوع اساسی را در بردارد، که عبارتند از:
«ایمان به زنده شدن و حشر، داستان اهل قریه، دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان».
سوره با قسم به قرآن در مورد درستی وحی و صِدق رسالت حضرت محمد صلّی الله علیه و سلّم آغاز یافته است. بعد از آن بحث کفار قریش را پیش کشیده است که در گردنکشی و گمراهی غرق شده بودند و سرور پیامبران، محمد بن عبد الله را تکذیب می کردند. لذا عذاب و انتقام خداوند متعال آنان را فرا گرفت.
بعد از آن طبق روش قرآن در به کارگیری قصه‌ها برای پند و عبرت، داستان اهل قریۀ «انطاکیه» را مطرح می‌کند که پیامبران را تکذیب کردند، تا قریش از عاقبت تکذیب وحی و رسالت برحذر باشند.
وضع دعوتگر با ایمان، «حبیب نجار» را بازگو می‌کند که قوم خود را اندرز داد، اما او را به قتل رساندند و خداوند متعال او را در بهشت جای داد، ولی الله تعالي به مجرمین فرصت نداد، بلکه فریاد و صدایی شدید و بنیان بر انداز آنها را در ربود و هلاک نمود.
همچنان سورۀ «یس» دلایل قدرت و یگانگی «خدا» را در این گیتی پر از شگفتی مورد بحث قرار داده، از منظره‌ی سرزمین خشکی که حیات در آن می دمد شروع کرده، آنگاه از منظرۀ شب که روز از آن جدا می شود و به صورت بسیار تاریک درمی‌آید سخن گفته است. سپس منظرۀ آفتاب را مطرح کرده است که به قدرت خداوند متعال در فلک ومدار خود در حرکت است وهرگز از آن تخطی نمیکند. بعد از آن وضع ماه را پیش کشیده است که در منازل خود درجات را می پیماید. بعد از آن کشتی بارگیری شده را مورد بحث قرار داده است که نسل های اولیه‌ی بشر را دربر دارد. تمام اینها دلایل روشن بر قدرت خدای عز و جل می باشند.
بعد از آن سورۀ به بحث در بارۀ قیامت و خوف وترس این روز پرداخته و موضوع دمیدن نفخ را پیش کشیده و از نفخۀ حشر و نشر سخن به میان آورده است که در خلال آن انسان ها از قبر بر می خیزند، و دربارۀ اهل بهشت و اهل دوزخ بحث نموده، وتفاوت مؤمنان وتبهکاران را در آن روز پرهراس یادآور شده است که نیکبختان در باغ های پر نعمت مستقر میشوند و شقاوتمندان در درک دوزخ جا می‌گیرند.
سورۀ «یس» همچنان با بحث در مورد یک موضوع اساسی، یعنی موضوع «بعث و جزا» و اقامۀ دلایل و برهان پیرامون تحقق آن خاتمه می یابد.

خواندن سورۀ «یس» بر مرده (متوفي):

درنزد برخي از مسلمانان ياد آوري چنان است که: (سورۀ یاسین را بر مرده هایتان بخوانید) و اين روايت را از جمله احاديث رسول الله صلي عليه وسلّم ميشمارد: از جمله ميگويند: «إقرأوا علي موتاكم يس» بايد گفت اين حديث ضعيف مي باشد، و اگر چنانچه حديث

(c) ketabton.com: The Digital Library

صحيح هم باشد محل و وقت قرائت آن هنگام احتضارو از دنيا رفتن محتضر مي باشد، در اين هنگام سورهٔياسين بر وي خوانده مي شود، و اهل علم گويند در آن فائده‌اي است و آن هم آسان خارج شدن روح از كالبد فرد محتضر مي باشد، زيرا در اين سوره آيه: «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يا لَيتَ قَوْمِي يعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» (26 27) (به او گفته شد وارد بهشت شو، گفت: اي كاش قوم من مي دانستند كه پروردگارم مرا مشمول آمرزش و عفو خويش قرار داد و در صف گراميان جاي داد).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورۀ يس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ ومهربان

يس﴿١﴾

يس [ياسين] (مفهوم اين حروف به الله معلوم است).(١)

تفسير:

از حضرت ابن عباس رضي الله عنه روايت شده است كه فرمود: «يس: يعني اي انسان!».

«يس» از جمله حروف مقطعه و طوريكه ياد آور شديم كه: (مفهوم اين حروف به الله معلوم است).

همچنان بايد گفت كه: حروف مقطعه براي معني وضع نشده بلكه براي تركيب كلمه مي باشد و در عين حال مفسران از اين مطلب صرف نظر كرده براي ياسين معاني فرضي نوشته اند از آن جمله ياسين يعني؛ اي سيد، و يا؛ اي سيد المرسلين و مانند اينها. نكتۀ ديگر آنكه كفار به قرآن و خود محمد صلي الله عليه وسلم ايمان نداشتند پس چگونه اينجا در مقام اثبات نبوت او به قرآني قسم خورده كه ايشان قبول نداشتند؟ جواب اين است كه اين قسمي است كه به صورت ظاهر قسم است ولي در حقيقت دليلي بر نبوت است زيرا قرآن معجزه و دليل نبوت است، حق تعالي خواسته بفرمايد قسم به اين كتابي كه روشنگر مطلب نبوت است كه تو از مرسلين مي باشي، و به اضافه كفار مي‌دانستند كه قرآن نزد محمد صلي الله عليه وسلم و مؤمنين بسيار عظمت دارد و به دروغ به آن قسم نمي خورند و لذا اينجا به قرآن قسم ياد كرده. و ذكر صفت حكيم براي قرآن دلالت دارد كه سراسر قرآن و همۀ آيات آن حكمت است (تفسير تابشي از قرآن).

خوانند گان محترم!

در ايات متبركه (1 الي 12) موضوعاتي در باره قرآن كريم، پيامبر و رسالتش، مورد بحث قرار ميگيرد.

وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴿٢﴾

قسم به قرآن پر از حكمت. (٢)

تفسير:

«الْحَكِيمِ»: داراي حكمت و دانش سودمند.

واو در: (والقرآن...) واو قسم است. يعني: خداوند متعال براي محمد صلي الله عليه وسلمبه قرآن حكمت‌آموز كه مملو از حكمت است، قرآني كه الفاظ و معناهاي آن را مُحكم ساخته و با موجودات حكمت ها، احكام شرعي و براهين، آن را مشرّف و بلند مرتبه ساخته است.

هدف كلي از اين قسم اين است تا كسي در اين حقيقت كه آن حضرت صلي الله عليه وسلم فرستاده الله است شک و ترديد نكند.

امام قرطبی ميفرمايد: قسم به قرآن كه: درنظم و معانيش استوار است و خللی در آن رُخ نمی دهد. (تفسير قرطبی ۴/۱۵).

ابو سعود فرموده است: يعنی متضمن حكمت است و يا از لحاظ نظم اعجاز انگيزش گويای حكمت است و شگفتی های حكمت را در بردارد. (تفسير ابو سعود ۲۴۷/۴).

بطور خلاصه بايد گفت:كه الله تعالي قسم به كتابي ياد نموده است كه: نظم و معانی بديع و

(c) ketabton.com: The Digital Library

محكم و اعجاز انگيز در بردارد و شرايع و احكامش به آخرين درجۀ بلاغت و رسايى رسيده، و از جانب پروردگار با عظمت به پيامبر صلىالله عليه وسلم وحي شده است.

شأن نزول آيات آيۀ 1 – 10:

- ابونعيم در «دلائل» از ابن عباس (رض) روايت كرده است: رسول الله صلي الله عليه وسلم (در مسجد الحرام قرآنكريم را به صداي بلند قرائت مي‌كرد. مشركان قريش از اين امر رنجيدند و به دستگيري آن بزرگوار اقدام نمودند. ناگاه دست هاي آن ها به گردن شان پيچيد و بينايي خود را از دست دادند. خدمت رسول الله صلي الله عليه وسلم آمدند و عرض داشتند، اي محمد! تو را به الله و پيوند خويشاوندي سوگند مي دهيم. پيامبر دعا كرد و آن حالت از آن ها دور شد. پس: «يس﴿1﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴿2﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴿3﴾ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴿4﴾ تَنزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴿5﴾ لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴿6﴾ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴿7﴾ نازل شد.

ابن عباس(رض) ميگويد: ازآن گروه يک نفر هم مسلمان نشد. (ابو نعيم «دلائل» 153 روايت كرده است، در اين اسناد نضر بن عبدالرحمن متروک و اسناد جداً ضعيف است.).

- ابن جرير از عكزمه روايت كرده است: ابو جهل گفت: اگر محمد را ديدم چنين و چنان مي‌كنم. پس آيه «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلاَلاً فَهِيَ إِلَى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ﴿8﴾ وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيدِيهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يبْصِرُونَ﴿9﴾ نازل شد. مشركان ميگفتند: محمد اينجاست اما ابوجهل نمي‌ديد و مي‌گفت: كجاست؟ كجاست؟(طبري 29064.).

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴿٣﴾

به تحقيق كه تو از جمله پيغمبران هستي. (٣)

تفسير:

يعني: سوگند به قرآن حكيم كه در رسالت تو هيچ گونه شكي نيست. كه تو ازفرستاده شدگان الله تعالي هستي كه باوحي اوتعالي به سوي بندگان آمده‌اي.

جمله: «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» جواب قسم است يعنى اى محمد! به طور يقين تو از جانب پروردگار جهانيان براى هدايت خلق آمده‌اى و جزو پيامبران هستى. و اين آيه ردي قاطع بر پندار كفاري است كه منكر رسالت آن حضرت صلي الله عليه وسلم است.

ابن عباس(رض) گفته است: كفار قريش ميگفتند: تو پيامبر نيستى و خدا تو را نزد ما نفرستاده است. لذا خدا به قرآن عظيم قسم ياد كرده است كه محمد از جمله‌ى پيامبران است (مراجعه شود: تفسير قرطبى ٥/١٥، طبرى اين مطلب را از قشيرى نقل كرده است.).

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴿٤﴾

بر راه راست قرار داري. (٤)

تفسير:

اي پيامبر! تو بر راه راستيني «بر صراطي مستقيم» تو بر طريقه و منهجى راست و درست قرار دارى، يعني تو بر راه و روشي مستقيم، محكم و استوار يعني بر راه و روش همان پيامبراني هستي كه قبل از تو درگذشته‌اند.

صراط مستقيم: راه راستي است كه در آن هيچ گونه كجي و پيچيدگي‌اي وجود ندارد، بلكه مستقيماً مسافررا به مطلوب وي برساند.

امام طبرى گفته است: يعنى همان طور كه قتاده گفته است؛ بر مسلكى از هدايت قرار دارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

که کجی در آن موجود نیست و عبارت است از دین اسلام، همچنان که قتاده میگوید (تفسیر طبری ۹۷/۲۲.) و نکره آوردن آن برای تفخیم و تعظیم است. (الانتصاف علی الکشاف ۲/۴.).

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴿۵﴾

[این کتاب] فرو فرستاده [خداوند] پیروزمند مهربان است. (۵)

تفسیر:

این قرآن هدایت دهنده از جانب پروردگار باعزت نازل شده است که در ملک خود مقتدر است و نسبت به مخلوق خود مهربان است.

هر که با وي زورآزمايي کند قهرش میکند و هر که با وي بستيزد شکستش میدهد. او که از دشمنانش انتقام میگیرد و به کسي که با توبه به سويش باز گردد رحمت مي‌نمايد.

درواقعیت باید گفت: سرچشمۀ نزول قرآن، قدرت ورحمت است وشخصیکه به رهنمود هاي آن چنگ بزند، بطور یقیین به عزّت و رحمت نایل میگردد.

لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴿۶﴾

تا قومي را بيم دهي که پدرانشان بيم داده نشده‌اند پس آنان خود غافل و بي خبرند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَوْماً»: مراد کفّار مکه در آغاز نبوّت پیغمبر اسلام است. **«مَآ أُنذِرَ»:** بيم داده نشده است (سورۀ: سجده آیه: 3).**«ءَابَآؤُهُمْ»:** مراد پدران و نیاکان قریب قریش هم عصر پیغمبر صلي الله عليه وسلم است، والاّ پدران و نیاکان بعید ایشان توسّط أنبیاء، از جمله ابراهیم و اسماعیل بيم داده شده است (سورۀ: فاطرآیات: 24 و 25). (تفسیر نور ترجمه معاني قرآن مصطفي خرمدل).

تفسیر:

اي پیامبر! پروردگار سبحان قرآن را بر تو نازل کرده تا به وسیلۀ آن کافران را بيم بدهي منظور از انذار این است که آنها را از عذاب خدا بترساند.

«فَهُمْ غَافِلُونَ»: زیرا آنان از هدایت و ایمان غافلند و در تاریکی شرک و بت‌پرستی دست و پا می زنند.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴿۷﴾

یقیناً فرمان عذاب بر بیشترشان محقق و ثابت شده است، به این سبب ایمان نمي آورند. (۷)

تفسیر:

به یقین که الله تعالي بر بیشتر کافران عذاب را واجب نمود؛ البته بعد از اینکه حجّت را بر آنان اقامه داشت و مطلوب آن را واضح ساخت. اما آنان به حق یقین نکردند و راستي را نپذیرفتند، بلکه به او تعالي کافر شدند و رسولش را تکذیب نمودند.

«لَقَدْ حَقَّ اَلْقَوْلُ عَلىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ﴿7﴾ لام پیش درآمد قسم است. یعنی به خدا قسم به سبب اصرار آنان بر کفر و انکار، عذاب دوزخ بر اکثر آن جماعت مشرک مقرر شده است؛ زیرا تحت تأثیر یادآوری و برحذر داشتن قرار نگرفتند، پس به همین سبب به آنچه آورده‌ای ایمان نمی‌آورند. بعد از آن خدا سبب ترک ایمان آنها را بیان کرده و میفرماید:

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ﴿۸﴾

مسلماً ماطوق‌هایي را بر گردنشان نهاده ایم پس در نتیجه سرهایشان رو به بالا است (و

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمین را دیده نمي‌توانند). (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَغْلَال»:غل: طوقی که بر گردن نهند «الغلّ: طوق یدخل فی العنق للذلّ و الالم» جمع آن اغلال است.

«أَذْقَانِ»: زنخ ها. مفرد آن ذقن است.

«مُقْمَحُونَ»: قمح: سربلند کردن.«قمح البعیر: رفع رأسه»، «مقمح» به صیغه مفعول: سر بالا گرفته شده، این کلمه فقط يك بار در قرآن کریم آمده است.

باید یاد آور شد که: الله تعالي بر گردن کافران غل و زنجیر می نهد، ولی زمینهٔ نهادن غل و زنیحر(بند کشیدن ها و دست بستن ها) را کفار شخصاً زمینه سازي مي کنند و شرایط آنرا فراهم مي نمایند.

تفسیر:

در آیه مبارکه وضعیت یک نفر مشرک را در گمراهی به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر و غل ها در دست دارد و دستش را به گردن آویخته و در همان حال سر را به طرف آسمان گرفته و آن را پایین کرده نمي تواند. (تفسیر صفوة التفاسیر).

این بدین معني است که: در گردن هایشان غل‌هایي را قرار داده‌ایم که دست هایشان به آن غل‌ها بسته شده است و چون این غل ها بین دست‌ها و گردن هایشان قرار دارد و محکم بسته شده است لذا آن ها به حرکت دادن گردن هایشان قادر نیستند. ویا اینکه دست هاي این کافران را نیز از هر خیري به زنجیر بسته و دیدگان آنان را از دیدن هدایت نابینا کرده است؛ از این رو کار خیري را انجام نمیدهند و حق را نمي بینند. آنان در چنین حالتي توان این راهم ندارند که گردن هایشان را به سوي چپ و راست بگردانند، یا آن ها را خم کنند.

در تفسیر جلالین شریف آمده است: این تمثیل است. منظور این است که آنها ایمان را نمی پذیرند و در مقابلش سر خم نمی‌کنند (تفسیر جلالین ۳۱۸/۳.).

ابن کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: ما این جماعت محکوم به شقاوت را مانند شخصي قرار داده‌ایم که زنجیری در گردن دارد و دستش در زیر زنخ به گردن بسته شده است و (ذقن مفرد «أذقان» و محل تلاقی دو فک است.

زنخ) به ناچار سر را بالا گرفته و به صورت «مقمح» درآمده است. «مقمح» یعنی آنکه سرش را بالا گرفته است و با ذکر زنجیری که در گردن نهاده می‌شود از ذکر زنجیری که در دست نهاده می شود بسنده کرده است؛ چون غل به زنجیری که دردست و گردن نهاده می شود معروف است. (تفسیر ابن کثیر ۱۵۵/۳).

ابو سعود در تفسیر خویش: حال آنها را به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر در گردن دارد.

«فَهِي إِلَى ٱلْأَذْقَانِ» زنجیر ها به زنخ منتهي می شوند، پس فرصت نمی دهند به حق بنگرند و نمی توانند گردن به طرف حق برگردانند. سر را خم نمی‌کنند، چشم‌ها را می بندند به طوری که تقریباً حق را نمی توانند ببینند و یا به طرف سیل کنند. (تفسیر ابو سعود ۲۴۸/۴.).دکتر مصطفي خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معاني قرآن» مینویسد: «بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»: پیشروی شان .«مَا خَلْفَهُمْ»: پشت سر آنان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴿٩﴾

و در پيش روي آنها سدي قرار داديم، و در پشت سرشان سدّي، قرار داده‌ايم پس بر چشمان آنان پرده‌اي انداخته‌ايم، در نتيجه آنان هيچ نمي بينند. (٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سَدّاً...»: خداوند كساني را كه به آينده ننگرند و مستقبل را فراموش سازند، و به گذشته توجه نكنند و احوال ملّت هاي پيشين را پيش چشم خود مجسم نكنند ، به اشخاصی تشبيه شده اند كه: ميان دو سدّ عظيم گير كرده باشند و روبرو و پشت سر خود را نبينند، و همگون و همسان كوران، راه پيشروي و راه پَسروي خود را پيدا نكنند.

«فَأَغْشَيْنَاهُمْ»: برچشمان شان پرده‌اي كشيده‌ايم (سورۀ: بقره آيه 7).

تفسير:

خداوند پرده يي از تاريكي را در پيش رو و پشت سر آنان ايجاد كرده است؛ يعني صفت آنان مانند كسي است كه با حايلي از پيش رو و از پشت سر در حجاب شده باشد و از اثرش چيزي را نبيند و به راهي هدايت نشود. حق تعالي چشم هاي شان را نابينا ساخته و بينش آنان را محو نموده است. هريک از دشمنان اسلام بدون شک به چنين عذابي گرفتار است؛ از همين جا است كه حيرت زده، متردّد و راه گم كرده‌اند.

اين آيه نيز تمثيلي است بر مسدود بودن راه ايمان به روي آنان؛ زيرا خداي سبحان به علم ازلي خويش دانسته است كه آنان تا دم مرگ شان بر كفر اصرار و پافشاري مي‌كنند. البته اين علم ازلي الهي: مجرد شناخت قبلي وي است كه عقلاً و در واقعيت امر، اجباري در كار انسان به وجود نمي آورد و بنابر اين، او را از ايمان آوردن باز نمي دارد. (تفسير انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروي).

با اينكه قرآن عظيم الشأن استوار و حكمت‌آموز است و رسالت پيامبرصلي الله عليه وسلم قطعی است و راه دين مستقيم است و خداوند قوی و مهربان است، ليكن چون اكثر مردم، غافل، بی‌ايمان و گرفتار خرافات اند، از هر سو بروند به سدّی محكم و بن بست برخورد می‌كنند.

خواننده گان محترم !

اگر به فحواي آيه مباركه دقيق شويم، در خواهيم يافت كه؛ جوهر انسانهاي لجوج بينهايت دقيق وجالب به بيان و ترسيم گرفته شده است. و در مييابيم كه: اكثريت مردم غافل، به حقّ گرايش ندارند.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴿١٠﴾

برای ايشان برابراست چه بترساني، وچه آنها را نترساني، ايشان ايمان نمي‌آورند. (١٠)

تفسير:

اي پيامبر! اگر اهل كفر و سركشان را چه بيم دهی و چه بيم ندهی برای آنان يكسان است؛ زيرا يادآوری و زنگ خطر و باز دارنده ها برای افرادی كه گمراهی، پرده‌ای تيره برعقلشان كشيده، وسركشی و عصيان در قلب شان لانه كرده است، سودی ندارد.

«لاَ يؤْمِنُونَ»: آنها به همين سبب ايمان نمی‌آورند؛ زيرا برحذر داشتن، قلب مرده را زنده نمی‌كند، بلكه فقط قلب زنده آمادگی پذيرفتن ايمان را دارد.

بدين خاطر پيامبر صلّی الله عليه و سلّم را تسلی داده، و حقيقت سركش و طغيان نهفته در نهاد آنان را برملا و كشف می سازد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وچه زيبا است كه فرموده اندكه: قرآن عظيم الشأن مايۀ ذكر است، اطاعت وپيروي از آن، وسيلۀ يادآوری فراموش شده ها و بيدارگری فطرت خفته انسان است.

إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴿١١﴾

بيم دادن ات فقط براي كسي ثمربخش است كه از قرآن پيروي كند و غائيبانه ازپروردگار بترسد، پس اورا به آمرزش وپاداشي نيكو و باارزش مژده ده. (١١)

تفسير:

اي پيامبر! ترساندن و بيم دادن ات تنها به انساني فايده ميرساند كه به كتاب الله ايمان آورد و از آن پيروی كند، به قرآن عظيم الشان عمل نمايد و از خداوند رحمان بدون اينكه او را ديده باشد ترس وخوف داشته باشد، و نيز در غياب مردم، حق تعالي را مراقب خويش بداند. كسي كه عملكردش چنين است، او را به آمرزشي كه گناهان را محو مي كند و به پاداش بزرگ حسناتش كه بهره مندي از رضاي خداوند و داخل شدن به بهشت است مژده بده.

بايد ياد آور شد كه: رحمت وسيع و همه جانبه پروردگار با عظمت، نبايد موجب بی پروايی وبي تفاوتي ما انسان ها شود. بايد گفت كه: نشانۀ ايمان و خشيت واقعی، پروا داشتن در نهان است.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴿١٢﴾

بي ترديد ما مردگان را زنده مي كنيم و آنچه را پيش فرستاده اند و [خوبي ها و بدي هاي] بر جا مانده از ايشان را ثبت ميكنيم و همه چيز را در كتابي روشن [كه اصل همه كتاب هاست و آن لوح محفوظ است] ضبط كرده ايم. (١٢)

قبل از همه بايد گفت كه: بعد از مرگ زندگي دوم يقيني است و در آن تمام مردم معاوضه اعمال خود را ميبابند.همچنان فهم شرعي همين است كه: انسان، تنها مسؤل اعمال خود نيست، بلكه مسئول پيامدهای اعمال خويش نيز ميباشد.

در اين شكي نيست كه؛ همه مردگان در روز قيامت دوباره زنده ميشوند. بايد فراموش نكنند كه دوسيه عمل انسان، حتّی پس از مرگ تا روز قيامت باز ميباشد. ودرروزقيامت سروكار مابالله تعالي است، همچنان نبايد فراموش كنيم كه: دستگاه محاسباتی پروردگار با عظمت بي نهايت دقيق وهمه جانبه است.

امام طبری در تفسير خويش مي نويسد: يعنی آنچه را در دنيا اعم از اعمال صالح و ناصالح از پيش فرستاده‌اند، می‌نويسيم. و«آثَارَهُمْ» حتي هر قدم كه غرض عبادت بسوي مسجد بر داشتيم در اين محسابات مورد برسي قرار ميگيرد. (تفسير طبری ٢٢/٩٩).

ابن كثير در فهم اين آيۀ مباركه حديثي را از جابر بن عبدالله (رض) به شرح ذيل روايت فرموده است: اماكن پيرامون مسجد النبي خالي شد و طايفه بني سلمه كه منازلشان از مسجد دور بود، با استفاده از اين موقعيت خواستند تا به نزديک مسجد نقل مكان كنند. پس اين خبر به رسول الله صلي الله عليه وسلم رسيد، آن حضرت صلي الله عليه وسلم خطاب به آن ها فرمودند: «إنه بلغني أنكم تريدون أن تنتقلوا قرب المسجد». «به من خبر رسيده است كه شما مي‌خواهيد به نزديک مسجد نقل مكان كنيد». گفتند: بلي! اين خبر درست است يا رسول الله! فرمودند: «يا بني سلمه! ديباركم تكتب آثاركم، ديباركم تكتب آثاركم». «اي بني‌سلمه! در ديار خود باقي بمانيد زيرا نقش قدم هايتان (به سوي مسجد، در زمره حسنات

(c) ketabton.com: The Digital Library

شما) نوشته مي شود، در ديار خود باقي بمانيد، زيرا نقش قدم هايتان (به‌سوي مسجد در زمره حسناتتان) نوشته ميشود».
پس آن ها بعد از اين توصيه رسول اكرم صلي الله عليه وسلم، منازل خود را ترک نكردند.
«وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ(١٢) و هر چيز و هر امری از امور را در كتابی نوشته يعنی در صحيفه و نامه‌ی اعمال ثبت كرده‌ايم. مانند «يوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» يعنی نامه‌ی اعمالشان كه بر اعمال خير يا شر آنها گواهی می‌دهد.
مجاهد و قتاده گفته‌اند: محل ثبت عبارت است از لوح المحفوظ. (راجح همان است كه ما آورده‌ايم كه به معنی نامه‌ی اعمال است، و ابن كثير نيز آن را پسنديده است.)
وابو حيان گفته است: «وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا» يعنی آمار آن را بر می داريم و می گيريم. از اين رو احاطه‌ی علم خود بر اعمال آنان را به كتابت تعبير كرده است كه وسيله‌ی ضبط اشياء می باشد (البحر ٣٢٥/٧.)
بعد از آن خدا داستان اهل قريه را كه پيامبران را تكذيب كردند و در نتيجه خداوند متعال به وسيلۀ صدايی گوش خراش آنان را به ديار نيستی فرستاده، آورده است و ميفرمايد:

خوانندگان گرامی !

در آيات قبلی حال وبرخورد مشركان عرب كه بر سر كفر و دشمنی با دين پای می فشاری ميگردند به بيان گرفته شد ، اينک در آيات متبركه: (13 الی 27) قصه و داستان أصحاب قريه را مثال می آورد و حال آنان را در افراط و فرورفتن در كفر و باور نكردن به پيام الهی ، همانند مردم شهر انطاكيه كه فرستادگان الله متعال را تكذيب كردند و خداوند نيز با صيحه و نعره ای تند نابودشان كرد ، به بيان ميگيرد .
در اين آيات متبركه به بيان گرفته ميشود كه:اگر مردم عرب نيز از در اطاعت در نيايند، و الله متعال اگر بخواهد، هلاک كردنشان بسيار آسانتر از آن ملت خواهد بود .

يادداشت:

شهريا قريه انطاكيه در شمال سوريه فعلی ، در كنار رود اورونتس (نهر العاصی) در فاصله ی 14 مايلی ساحل مديترانه موقعيت دارد .

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴿١٣﴾

براي آنها «اصحاب قريه» را مثال بزن، هنگامي كه فرستادگان خدا به سوي آنها آمدند. (١٣)

تفسير:

اي پيامبر! براي كافران كه تو را تكذيب كردند، قصه و حوادث اصحاب قريه «انطاكيه» را كه در غرابت و شگفتی بمثابه مثال بر سر زبان هاي مردم است، برای قومت كه تو را تكذيب می‌كنند، مثال بياور.
بصورت كل در آيه مباركه آمده است كه اي محمد! به مشركان بگو: من در سلسله پيامبران الهي پديده نو ظهوري نيستم كه براي شما فرستاده شده ايم، بلكه قبل از من نيز فرستادگان الهي به سوي مردم شهرها آمده و آنان را از همان چيزهايي كه من شما را از آن بيم مي‌دهم، بيم داده‌اند، آن پيامبران عليهم السلام نيز، اصل توحيد و يكتا پرستي را تبليغ كرده‌اند، از حساب روز قيامت بيم داده و به نعمت هاي بهشت جاودان مژده داده اند.
امام قرطبی ميفرمايد: هدف از قريه كه در آيه مباركه بدان اشاره شده قريه؛ همانا

(c) ketabton.com: The Digital Library

«انطاکیه» بود. و بنا به قول عموم مفسران خدا سه پیامبر را به نام های «صادق»، «مصدق» و «شمعون» نزد آنها فرستاد، و به پیامبران علیهم السلام دستور داد آنها را از گرفتار شدن به سرنوشت اهل قریه که سه پیامبر از جانب خدا برای آنان مبعوث شد، برحذر بدارد. و بنا به قولی آنها قاصدان و پیامبران عیسی علیه السّلام بودند. (تفسیر قرطبی ۱۴/۱۵ به استناد جمله «ما أَنْتُمْ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا» گفته میتوانیم که آنان فرستادگان عیسی بودند، زیرا چنین گفتهٔ در مقابل کسی گفته میشود که خود را پیامبر خدا معرفی کند. در التسهیل نیز چنین آمده است.).

همچنان برخي از مفسران بدين باور اند كه: مراد از قريه، همانا قريه است در منطقه «انطاكيه» كه در شهرهای قديم روم موقعيت دارد، و هم اكنون جزو خاك تركيه و از جمله شهرهای تجاری آن كشور بشمار ميرود.

از مجموع آيات متبركه بر مي آيد كه مردم اين شهر بت پرست بودند و پيامبران برای دعوت آنها به توحيد و مبارزه با شرك آمده بودند.

بايد ياد آورشود كه: تأريخ گذشتگان، بهترين درس عبرت برای آيندگان بشمار ميرود، و بهترين مثال ها همانا، مثال های واقعی و عينی است نه تخيّلی، در اين شک نيست كه: در بيان داستان، عبرت ها مهم است، نه نام قريه، قوم وقبيله، زبان و تعداد افراد آن.

در داستان و سرگذشت كاري أنبياء ديده شده است كه: أنبياء به سراغ مردم ميرفتند و منتظر نبودند تا مردم به سراغ آنان بيايند.

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ﴿١٤﴾

زماني كه دو پيامبر را به سوي آنان فرستاديم، پس آن دو را انكار كردند و با پيامبر سومي آنان را تقويت كرديم، پس گفتند: بدون شک ما به سوي شما فرستاده شده‌ايم. (۱۴)

«فَعَزَّزْنَا»: تقويت كرديم. تأييد كرديم.

آنگاه كه الله تعالي دونفر از پيامبران را فرستاد تا آنان را به عبادت خداوند يگانه و به ترک شرک دعوت و رهنمايي نمايند، ولي اهل قريه بدون منطق واستد لال هر دو پيامبر را تكذيب كردند، «فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ» آنها را به پيامبر سوم تقويت كرديم هرسه نفر اهل قريه را خبر دادند كه خداوند سبحان ايشان را براي دعوت به سوي توحيد فرستاده است.

«فَقَالُوا إِنَّا إِلَيكُمْ مُرْسَلُونَ»گفتند: ماازجانب الله برای هدايت شمااعزام شده‌ايم.

ولي به تأسف گفتند: «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنَا»: شما بر ما برتری نداريد، و جز افرادی مانند ما چيزی نيستيد، پس چگونه خدا به شما وحی كرده است نه به ما؟ «وَ مَا أَنْزَلَ اَلرَّحْمَنُ مِنْ شَيءٍ» خدا وحی و رسالتی را نازل نكرده است.

«إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ تَكْذِبُونَ﴿15﴾ شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چيزی نيستيد.

قابل يادآوري مي دانم كه در تأريخ بشريت ديده ميشود كه: برخی از انسان ها با در نظر داشت اينكه بر وحدانيت الله متعالي معتقد اند ولي با تأسف از نقش أنبياء و نبوّت و رسالات أنبياء انكار مي ورزند، و استدلال مي آورند كه الله تعالي براي ما عقل داده است، و ما ضرورتي به وحي و بصورت كل به انبيا و رسول نداريم. داشتن اين عقيده ناشي از عدم شناخت صحيح الله تعالي سرچشمه مي گيرد. طوريكه خداوند متعال در آيهٔ (91 سورهٔ انعام) ميفرمايد: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴿91﴾و (مشركان) الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

را آن چنان که لایق اوست، نشناختند.
چون گفتند: الله بر هيچ انساني چيزي نازل نكرده است، بگو: كتابي را كه موسي براي نور و هدايت مردم آورد، چه كسي بر او نازل كرده بود؟ (ليكن) آن را بر ورق ها نوشتيد، بخشي از آن را آشكار مي سازيد ولي اكثر آن را پنهان مي داريد. و به شما چيز هاي آموخته شد كه از اين پيش نه شما ميدانستيد و نه پدرانتان ميدانستند، بگو: آن الله است كه آن را بر من نازل كرده است باز ايشان را بگذار تا در انكار و باطل گويي خود غوطه ور باشند.)
باید یاد آور شد که: فرستادن پیامبران و کتب آسمانی، لطفی از سوی الله به بندگان است. کسانی که آنان را انکار می‌کنند، در واقع منکر لطف، رحمت و حکمت الهی اند.
تفسير انوار القرآن در مورد فرستاده كه بسوي قريه انطاكيه توسط عيسي عليه السلام فرستاده شده است مينويسد: «دو فرستاده اول، يوحنا و بولص بودند و سومين فرستاده شمعون بود. يا سومين فرستاده بولص و دو تن اول يوحنا و شمعون بودند.» (تفسير انوار القرآن).

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴿١٥﴾

گفتند شما جز بشری همانند ما نیستید، و [خداي] رحمان هيچ چيزي نازل نكرده است، شما فقط دروغ ميگوييد. (١٥)

تفسير:

اهل قريه سخن پيامبران را رد كردند و براي شان گفتند: شما فقط كساني مانند ما مي باشيد و بر ما برتري نداريد پس چگونه خدا به شما وحی كرده است نه به ما؟
و«مَا أَنْزَلَ اَلرَّحْمٰنُ مِنْ شَيءٍ» خدا وحی و رسالتی را نازل نكرده است.
«إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ تَكْذِبُونَ»: شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چيزی پيش نيستيد.
واقعيت اينست كه: لجاجت، درد بی درمان است. ديده ميشود كه براي أنبياء عليهم السلام هم اطلاق كذّاب و درغگو ميشود و در خطاب به آنها گفته ميشود شما در ادعاي رسالت خويش دروغ ميگوييد. اين است منطق بي‌اساس و واهي كفار در هرزمان و هرمكان آنرا دربرابر پيامبران الهي در پيش گرفتند.

قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ﴿١٦﴾

گفتند: پروردگارمان مي داند كه يقيناً ما به سوي شما فرستاده شده ايم. (١٦)

تفسير:

مهمّ نيست شما بپذيريد يا شما نپذيريد. ما كه به وظيفه خود عمل كرده‌ايم.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾

و بر عهده ما جز پيام رسانی آشكار (پيغام الهي، وظيفۀ ديگري) نيست. (١٧)
يعني اينكه وظيفۀ و رسالت انبيا، روشنگری، تبليغ ورساندن پيام اشكاري الهي است و ضامن نتيجه نيستند.
هدايت شما در توان ما نيست، بلكه اگر خداوند متعال بخواهد كار اوست.
مطمیناً اگر ايمان آورديد نيكبختی از آن شماست و اگر تكذيب كرديد شقاوت و بدبختی نصيب شما می شود.
مفسر ابو حيان در تفسير البحر المحيط مينويسد: اين بيان متضمن وعيد است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و بلاغ را به (المبين) توصيف كرده است؛ چرا كه «تبليغ» را با آيات دال بر درستى اعزام و ارسال تبيين كردند. و معجزاتى كه در اين داستان از آنها استفاده شده است از قبيل بينا كردن كور مادرزاد و شفا دادن ابرص (مريضي جلدي است كه بر جسم پوسته ى سفيد رنگى پديد مي ايد، و باعث خارش سخت و دردناك ميشود.كه بنام پيسى مشهوراست.
و زنده كردن مرده، نيز بيشتر «تبليغ» را واضحتر و روشنتر كرده است. (تفسير البحر المحيط ٣٢٧/٧.).

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴿١٨﴾

مردم گفتند: البته ما شما را به فال بد گرفته‌ايم، اگر دست بر نداريد، شما را سنگسار مى‌كنيم، و از ما عذابى دردناك به شما ميرسد. (١٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تَطَيَّرْنَا»:يعنى: شما را فال بد گرفتيم، «طيره»: فال بد. اصل تطير، فال بد زدن به وسيله پرندگان است، سپس درهرفال بد به كار ميرود، لذا است كه از «طير» مشتق شده است «طائر»: فال بد. (ملاحظه شود سورۀ هاي: نمل/47، اعراف/131).«لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا»: اگر پايان ندهيد. اگر دست نكشيد (ملاحظه شود: بقره آيات 192 و 193 و 275، مريم آيه 46).«نَرْجُمَنَّكُمْ»:رجم: سنگسار و سنگباران كردن.

تفسير:

ملاحظه ميكنيم كه اتهامات چون: تكذيب «فَكَذَّبُوهُما»، تحقير «تَطَيَّرْنا بِكُمْ» و تهديد «لَنَرْجُمَنَّكُمْ» و سنگسار از حربه هاى كاري و دايمي كفّار است كه در مقابل تمام پيامبران الهي بكار برده شده است.
در اين آيۀ مباركه، اهل قريه سخن پيامبران صلي الله عليهم السلام را رد كردند و گفتند: ما شما و دعوت ناپسندتان به ايمان و ترك پرستش بت‌ها را به فال بد مى‌گيريم، اگر از دعوت و بيم دادن ما دست بر دار نشويد، ماشما را سنگباران مي‌كنيم و حتي به قتل مي رسانيم وحتي ازجانب ماعذاب سختي به شما خواهد رسيد. به قولي: هدف شان ازسنگسار كردن، كشتن، به قولي: دشنام دادن و به قولي: شكنجه نمودن و عذاب دردناك بود.
مفسران گفته اند: علت شگوم گرفتن و نا مبارک پنداشتن پيامبران از جانب آنها اين بود كه پيامبران آنان را به دينى غير از دين مرسوم وجود دعوت مينمودند بدين اساس آنرا بيگانه و غريب مي پنداشتند، واز ديدگاه منحرفانه‌ى آنان زشت و نفرت انگيز مى آمد، از اين رو هر كس دعوت به چنين دينى ميكرد او را شگوم بد و نا مبارک بحساب مي آورند.
و گفتند: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا» اگر از گفتۀ خود و دعوت ما به دين يكتاپرستى و رها كردن دين خود، دست بر نداريد، «لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّا عَذابٌ أَلِيمٌ﴿18﴾ شما را تا سرحد مرگ سنگسار ميكنيم و به بدترين وجه شما و شكل شما را به قتل ميرسانيم.
در آيۀ مباركه، ملاحظه ميشود كه فالگيرى و فال زدن، از آداب و رسوم دوران جاهلى است.
وملاحظه ميشود كه در طول تأريخ: كسى كه فاقد استدلال و منطق ميشود به خرافات متوسّل مى شدند.

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ﴿١٩﴾

(پيغمبران) گفتند: شومي وفال بد تان همراي خودتان است. آيا چون اندرز داده شويد (آن را فال بد ميشماريد) نه، بلكه شما قوم اسراف كار هستيد. (١٩)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشريح لغات و اصطلاحات:

«طَآئِرُكُمْ»: شوم و نحوست شما. بدبختي و تيره روزي تان (نمل آيه: 47، اعراف آيه:131).**«مُسْرِفُونَ»:** اسراف پيشگان، متجاوزين از حدّ در طغيان و كفر و معاصي.

تفسير:

پيامبران گفتند: بد فالي شما در خود شما و نتيجه از اعمال بدشما مانند شرک و گناهان‌تان خلاصه شده و شما را فرا گرفته است.

و اين كه ما شما را نصحيت مي كنيم و شما را به توحيد خدا دعوت كنيم، ما را به فال بد و شگوم بد مي نگيريد وما را به سنگباران كردن و عذاب تهديد می‌كنيد؟ در مقابل اين تكذيب شماست كه سبب شومي و شگوم بد براي شما شده است، نه وجود ما: آيا اگر شما را ما به ياد خداي تعالي انداخته و از او بيمتان مي دهيم، چنين مي‌پنداريد كه ما بر شما شوم و ناخجسته‌ايم؟ «نه! بلكه حق اين است كه شما قومي اسرافكاريد يعني: شما قومي هستيد كه در مخالفت حق از حد در گذشته‌ايد، از آنجا كه اسباب بركت را كه عبارت از فرستادگان الهي‌اند، شوم و ناخجسته مي پنداريد.

در آيه مباركه ملاحظه ميشود كه: انحراف فكری مقدّمۀ انحراف عملی است.

ريشه همه بدبختي ها درجوامع بشري طغيان و اسراف است، نه ايمان به الله و پيامبران.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴿٢٠﴾

مردي (با ايمان) از نقطه دور دست شهر با شتاب فرا رسيد، گفت: اي قوم من! از فرستادگان خدا پيروي كنيد. (٢٠)

تفسير:

«أَقْصي»: دورترين نقطه.**«الْمَدِينَةِ»:** شهر. مراد همان **(الْقَرْيَةِ)** در آيه سيزده است كه انطاكيه نام دارد.**«رَجُلٌ»:** مردي كه مؤمن بود و ايمان خود را پنهان مي‌كرد، و در اين لحظه حسّاس به ياري پيغمبران شتافت. گويا نام او (حبيب نجّار) بوده است.

از دورترين ناحيۀ شهر مردي كه به او خبر رسيده بود كه اصحاب قريه به كشتن و مجازات پيامبران اقدام كردند به عجله آمد و قومش را بر حذر ساخت و گفت: اي قوم! به پيامبران تصديق كنيد و از ايشان پيروي كنيد؛ زيرا با شواهدي از جانب پروردگارشان آمدند.

ابن كثير فرموده است: مردم قصد كشتن پيامبران را كردند. آنگاه يک نفر از دورترين نقطۀ شهر به عجله آمد، تا آنها را از تصميم خود منصرف نمايد. اين مرد «حبيب نجار» بود و شغلش ابريشم بافي بود. وي از جمله اهل احسان و صدقه بود و نصف درآمدش راهميشه صدقه ميداد. (مختصر ابن كثير ١٥٩/٣)

از ابن عباس(رض) روايت است كه نام آن مرد «حبيب نجار» بود. (مختصر ابن كثير ١٥٩/٣.).

شيخ قرطبی فرموده است: حبيب مردی جذامی بود. در دورترين نقطه‌ی شهر منزل داشت، و مدت هفتاد سال بود كه به عبادت بت ها می پرداخت و از آنها التماس می كرد، شايد به او رحم كنند و مصيبتش را بر طرف نمايند. اما التماس را اجابت نكردند. پس وقتی پيامبران را ديد و او را به سوی خدا خواندند، گفت: دليلی داريد؟ گفتند: بله، ما از خدای توانای خود مسألت مينماييم كه سلامتی را به شما باز دهد. گفت: اين امری است عجيب، من هفتاد سال است از اين خدايان التماس ميكنم كه مرا شفا بدهند، اما نتوانسته‌اند، پس چگونه خدای شما آن را در يک روز شفا ميدهد؟ گفتند: آری! خدای ما بر همه چيز قادرست. و اين خدايان

(c) ketabton.com: The Digital Library

نه سودی می دهند و نه زیانی می رسانند. او ایمان آورد و آنها از خدا التماس کردند، و خداوند متعال او را شفا داد. پس وقتی قومش قصد کشتن پیامبران را کردند، با عجله خود را رساند و چیزی را برزبان آورد که قرآن آن را بازگفته است. (تفسیر قرطبی ۱۸/۱۵، این روایت وهب است که قرطبی آن را ذکر کرده است.).

«قَالَ يٰا قَوْمِ اِتَّبِعُوا اَلْمُرْسَلِينَ﴿20﴾ گفت: ای قوم! از پیامبران گرامی پیروی کنید که شما را به یگانگی خدا می خوانند. از این جهت گفته است: يٰا قَوْمکه قلب آنها را به دست آورد و آنها را به قبول نصیحت متمایل کند. سپس به عنوان تأکید و بیان سبب، سخن را تکرار کرده و می‌گوید.

داستان حبیب نجار:

در ترجمه: (آیات 13الی17) آمده است: و براي ايشان بزن مَثَل اصحاب آن قريه را كه پيامبراني برايشان آمدند (13) هنگامي كه به سوي ايشان دو رسول فرستاديم پس آن دو را تكذيب كردند پس ايشان را به فرستادن سومي عزيز نموديم پس گفتند: محققاً ما فرستادگان به سوي شماييم(14) اهل قريه گفتند: نيستيد شما مگر بشري مانند ما و خداي رحمن چيزي نازل نكرده، نيستيد شما مگر دروغگويان (15) رسولان گفتند: پروردگار ما ميداند كه به راستي ما فرستاده شده بهسوي شماييم(16) ونيست برعهدۀ مامگر رسانيدن آشكار(17).

مفسران مینویسند که از فحواي آيات (13 ـ 17) اين سوره طوري معلوم ميشود كه: اين آيات راجع به فرستادن عيسي عليه السلام مي باشد كه دو رسول فرستاد به شهر انطاكيه، و چون اهل آن ايمان به خدا نداشتند، خداي تعالي آنجا را قريه شمرده و از تمدن دور دانسته، چون آن دو رسول نزديک به شهر رسيدند مرد پيري را ديدند كه گوسفندان مي چراند و نام او حبيب است، بر او سلام كردند، پير مرد گفت: شما كيستيد؟ گفتند: ما دو فرستادۀ حضرت عيسي مي باشيم، او گفت: آيا شما نشانۀ صدقي همراه داريد؟ گفتند: آري، ما مريض را شفا ميدهيم و به ارادۀ خدا كور و برص را خلاص ميكنيم، پيرمرد گفت: من طفل مريضي دارم كه سال ها در بستر مريضي افتاده، گفتند: ما را به سوي منزل خود ببر تا از حال فرزندت مطلع شويم، ايشان را به منزل خود برد و ايشان بدن فرزند او را لمس كردند و همان وقت از جا برخاست، اين خبر منتشر شد و بسياري از مريضان را آوردند و به دست ايشان شفا حاصل گرديد، تا خبر به پادشاه بت پرست ايشان رسيد، پس آن دو رسول را پيش خود خواست و گفت: شما كيستيد؟ گفتند: ما فرستادۀ عيسي عليه السلام ميباشيم، آمديم تو را دعوت كنيم از عبادت بتها به عبادت خداي بينا و شنوا.

شاه گفت: براي ما آيا إلهي جز إله هاي خودمان هست؟ گفتند: آري آنكه تو و خدايانت را ايجاد كرده. شاه گفت: شما برخيزيد تا فكر كنم در اين امر شما. پس مردم، آن دو رسول را درميان بازار شلاق زدند. روزي شاه عبور مي‌كرد ايشان الله اكبر گفتند، شاه غضبناک شد و امر كرد ايشان را حبس كنند و به هريک صد تازيانه بزنند، پس چون ايشان را شلاق زدند و تكذيب كردند، حضرت عيسي عليه السلام **«شمعون الصفا»** بزرگ حواريون را فرستاد و او آمد با درباريان شاه انس گرفت و معاشرت كرد تا خبر او به شاه رسيد و او را خواست و مورد اكرام و انس شاه شد. سپس روزي به شاه گفت: به من خبر رسيده كه دو نفر مردي را در زندان كرده و ايشان را زده‌اي، چون تو را به غير دين خودت دعوت كردند، آيا شنيدي ايشان چه مي‌گويند؟ شاه گفت: غضب من مانع شد، گفت: اگر صلاح بدانيد ايشان را بخوانيم و مطلع شويم چه مي گويند؟ پس شاه ايشان را خواست و گفت: چه

(c) ketabton.com: The Digital Library

كس شما را فرستاده؟ گفتند: خدايي كه هر چيزي را خلق كرده بدون شريک. شمعون گفت: دليل شما چيست؟ گفتند: هرچه بخواهي، شاه امر كرد يک غلام بي چشم مادر زادي را آوردند، ايشان دعا كردند تا خدا براي او محل چشمي شكافت و ايشان دو بوندق گل را گذاشتند و بقدرت خدا دو چشمي شد كه بديدند.

ملک تعجب كرد، شمعون به شاه گفت: آيا ممكن است شما نيز از خدايان خود چنين كاري را بخواهيد؟ شاه گفت: إله ما نفع و ضرري ندارد، سپس شاه به آن دو رسول گفت: آيا خداي شما قادر است مرده‌اي را زنده كند تا ما به او و شما ايمان آوريم؟ گفتند: إله ما قادر بر هر چيزي است. شاه گفت: مرده‌اي هفت روز است مرده و متعفن شده و براي اينكه پدرش غايب بوده تا حاضر شود او را دفن نكرده‌اند، آن را بياوريد، پس آن دو رسول آشكارا خدا را خواندند و شمعون در سر خدا را خواند تا مرده برخاست و گفت: هفت روزه مرده‌ام و در گودال‌هاي آتش وارد شدم و من شما را برحذر مي‌دارم از اين باطل، پس ايمان به خدا بياوريد، چون شمعون ديد قول او به شاه اثر كرده شاه را به خدا پرستي دعوت كرد و او با عده‌اي از اهل مملكت ايمان آوردند و عدهٔ ديگر به همان كفر و شرک خود ماندند. و در روايتي آمده كه آن مرده فرزند شاه بوده و گفت: من در عالم برزخ ديدم دو مردي را كه سجده كردند و از خداي تعالي خواستند كه من زنده شوم. شاه گفت: اي پسر آيا آن دو نفر را چون ببيني مي شناسي؟ گفت: آري، پس شاه مردم را به صحرا برد و دستور داد همه از جلو فرزند او بگذرند، پس از عده‌اي يكي از آن دو رسول را ديد و گفت: اين يكي از آن دو نفر است، سپس ديگري را ديد وگفت اين مرد دومي است. ولي در بعضي از روايات آمده كه ايشان ايمان نياوردند و خواستند پيامبران را به قتل برسانند، چون **حبيب نجار**مطلع شد از پايين شهر آمد و ايشان را به ايمان دعوت كرد. (مراجعه شود به: بخاري (1788) و مسلم (665).

مفسرأبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بَصْری ميفرمايد:حبيب نجار در غاري در دور دست ترين نقطه آن شهر، الله تعالي را عبادت مي‌كرد پس چون خبر آمدن پيامبران عليهم السلام را شنيد، شتابان آمد تا از دعوت آنها پشتيباني كند و بنابراين، «گفت: اي قوم من! از اين فرستادگان پيروي كنيد» بدين گونه، آن ها را به پيروي از آن پيامبران عليهم السلام تشويق كرد.

مفسران مي افزايد:حبيب نجار در غار، خدا را پرستش مي‌كرد، شنيد افرادي از سوي حضرت عيسي به منطقه انطاكيه وارد شدند نزدشان رفت و پرسيد: «آيا در بدل اين دعوت خواستار مزدي هستيد ؟» گفتند: خير. پس رو به قومش نمود و گفت: «اى قوم من! از فرستادگان [خدا] پيروى كنيد! از كسانى پيروى كنيد كه از شما مزدى نمي‌خواهند و خود هدايت يافته‌اند! من چرا كسى را پرستش نكنم كه مرا آفريده، و همگى به سوى او بازگشت داده مي‌شويد؟! آيا غير از او معبودانى را انتخاب كنم كه اگر خداوند رحمان بخواهد زيانى به من برساند، شفاعت آنها كمترين فايده‌اى براى من ندارد و مرا [از مجازات او] نجات نخواهند داد! اگر چنين كنم، من در گمراهى آشكارى خواهم بود! [به همين دليل] من به پروردگارتان ايمان آوردم پس به سخنان من گوش فرا دهيد!»، امّا قومش او را با سنگ مورد حمله قرار دادند، سرانجام او را شهيد كردند و به او گفته شد: «وارد بهشت شو!» گفت: «اى كاش قوم من مي دانستند. كه پروردگارم مرا آمرزيده و از گرامي داشتگان قرار داده است!» و ما بعد از او بر قومش هيچ لشكرى از آسمان نفرستاديم، و هرگز سنت

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما بر این نبود، آنان بعد از کشتن حبیب نجار چندان عمري نکردند تا اینکه یک صیحه آسمانی آنان راگرفت ناگهان همگی خاموش شدند. (سیوطي، جلال الدین، الدر المنثور في).

خواننده گان محترم!

در این آیات متبرکه درسي عبارت ناکي که در برابر ما قرار دارد همانا حمایت ازحق است، حکم شرع اسلام همین است که حمایت از حقّ، باید با شدّت، سرعت، منطق و عاطفه همراه باشد.

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴿٢١﴾

ازکساني پیروي کنید که پاداشي از شما نمي خواهند و آنان راه یافته اند. (٢١)

تفسیر:

از آن پیامبران صادق و مخلص پیروی کنید که در برابر رسالت و دعوت خویش از شما اجرتي ومزدي نمي خواهند. و آنان بر راه هدایت قرار دارند و در مورد آنچه شما را به سویش می‌خوانند که عبارت است از یگانگی خدا، دارای بصیرتند.

وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿٢٢﴾

آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به سوی او بازگشت می یابید. (٢٢).

أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ﴿٢٣﴾

آیا به جای او خدایانی را به پرستش گیرم که اگر خدای رحمان بلایی در حق من اراده کند، شفاعت آنان چیزي را از من دفع نمیکند و نه آنان میتوانند مرا نجات دهند؟ (٢٣)

تفسیر:

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیۀ مبارکه مي نویسد: در این هنگام قومش از وي پرسیدند: آیا تو هم بر دین ایشان هستي؟ گفت: «و مرا چه شده است که معبودي را نپرستم که مرا آفریده است؟» یعني: کدام مانع وکدام عامل بازدارنده، جلو رویم وجود دارد تا مرا از پرستش ذاتي که آفریننده من است باز دارد؟ یعني: همین طور، کدامین مانع شما را از پرستش خدایي که شما را آفریده است، باز مي دارد؟ «و همه به سوي او بازگردانده میشوید؟» پس شما را چه شده است که خداي خویش را نمي پرستید درحالیکه بازگشت شما در روز قیامت به سوي اوست و در پیشگاه او مورد محاسبه قرار میگیرید؟ ازجمله درقبال این پاسخي که به ما دادید؛ آنگاه که شما را به سوي حق فراخواندیم؟ (تفسیرانوارالقرآن:مؤلف عبدالرؤوف مخلص هروي).

إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿٢٤﴾

اگر چنین کنم، بي تردید در گمراهي آشکار خواهم بود. (٢٤)

تفسیر:

من اگر غیر خداوند یگانه خدایان دیگري را پرستش کنم و بت ها را به عنوان خدایان برگیرم، در گمراهي واضح، خطاي آشکار و دوري از حق به سر خواهم برد.. و بعد از اندرز و تذکر دادن، اسلام خود را اعلام و ایمان خود را علنی کرده و گفت:

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ﴿٢٥﴾

(به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم، به سخنان من گوش فرا دهید. (٢٥)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:

«فَاسْمَعُونِ»: پس از من بشنويد. اگر مخاطب فرستادگان خدا باشد، مراد اين است كه فرداي قيامت شاهد ايمان آوردن وي باشند. و اگر مخاطب سائر مردم باشد، مراد اين است كه بشنوند وگواه جرأت او باشند، ويا اين كه سخن وي را بپذيرند و همچون او از پيغمبران پيروي كنند كه به سود ايشان است.

مرد مؤمن ايمانش را با تمام صراحتي به آنان اعلام مي‌كند كه بعد از آن، ديگر جاي هيچ گونه شكي در ايمان وي باقي نمي ماند.

مفسران گفته‌اند: بعد از اينكه به آنها چنان گفت و ايمان خود را علنى كرد، همگى بلافاصله به سوى او هجوم آوردند و او را كشتند، و هيچكس نبود آزار آنها را از او دفع كند (مختصر ۱۵۹/۳).

امام طبرى: در اين مورد ميفرمايد: به روى او پريدند و او را زير لگد گرفتند تا جان سپرد. و عده‌اى نيز ميگويند: او را تا مرگ سنگ باران كردند. (مختصر ۱۵۹/۳)

برخي از مفسران مي نويسند كه: آنان او را در زير لگد هاي خود خرد كردند. به قولي: هم حتي او را سوزاندند. و برخي مي نويسند: او را با اره سر بريدند.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴿۲۶﴾

(پس از آنكه او را به شهادت رساندند) به او گفته شد: وارد بهشت شو، گفت: اي كاش قوم من اين امر را ميدانستند! (۲۶)

تفسير:

بعد از اينكه در راه الله و براي بلند بردن دين او تعالي به شهادت رسيد، خدا به او گفت: در مقابل صدق ايمان و نائل آمدنت به شهادت با شهيدان با عزّت و سرافرازي و با شادماني و سرور به بهشت داخل شو.

ابن مسعود گفته است: آنها او را زير پا گرفتند تا روده هايش از عقب بيرون ريخت. و خدا به او گفت: داخل بهشت شو. آنگاه وارد بهشت شد و از روزى‌هاى آن برخوردار شد و خدا ناخوشى و سختى و خستگى و اندوه دنيا را از او دور كرد. (مختصر ۱۶۰/۳.)

رسم شهادت در راه دفاع وحمايت از رهبر آسمانى و امر به معروف در تاريخ اديان ابرهيمي سابقهٔ بس طولانى دارد. و ديده مي شود كه: ميان شهادت و بهشت فاصله‌اى وجود ندارد.

«قِيلَ»: اين سخن، از طرف فرشتگان يا مستقيماً از سوي الله متعال است.

«أُدْخُلِ الْجَنَّةَ»: بيشتر آيات قرآن بيانگر اين واقعيت است، شهادت و مرگ مؤمن همان است و داخل شدن به بهشت همان. انگار فاصله‌اي ميان بدرود زندگي دنيوي و دخول به بهشت اخروي نيست (سورۀ هاي: آل‌عمران / 169، واقعه / 89).

بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴿۲۷﴾

كه پروردگارم چگونه مرا آمرزيد و مرا از جمله گراميان قرار داده است. (27)

تفسير:

مصطفي خرمدل مفسر تفسير نور مي نويسد: **«بِمَا غَفَرَ لِي»:** به چه سبب و در برابر چه كاري مرا بخشيده است؟ مراد تحقير عمل خود و تعظيم مغفرت الله است. چه غفراني نصيبم كرده است.

مراد اظهار تعجّب از الطاف بي حدّ پروردگاري است. بدانچه خدا مرا بخشيده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خلاصه «مَا» مي تواند موصوله و استفهاميه و مصدريه باشد.
بعد از اينكه وارد بهشت شد و لذت‌ها ونعمت هاي آن را مشاهده كرد «گفت: اي كاش قوم من اين امر را مي دانستند كه پروردگارم مرا آمرزيده و در زمره گراميانم قرار داده است».
ابن عباس(رض) ميفرمايد: «پس او در زندگي ومرگ براي قومش خيرخواهي كرد وبر هدايت آنان حريص بود». (اين نظر ابن عباس(رض) است و صاحب كشاف گفته است: در حديث مرفوع آمده است «نصح قومه حيا و ميتا» ميگويم: مشهور آن است كه اين گفته‌ی ابن عباس(رض) می باشد.).
ابو سعود گفته است: از اين‌رو آرزو كرد قومش از حال او باخبر شوند كه برمبنای روش اوليا با دشمنان شان آنان را به توبه از كفر و ورود به ايمان و كسب ثواب وادار كرده باشد (ابو سعود ۲۵۲/۴.).

پایان جزء بیست و دوم

خواننده گان محترم!
در آيات متبركه (28 الي 32) دنباله‌ي قصه‌ي اصحاب قريه، مجازات تكذيب كنندگان پيامبران مورد بحث قرار داده شده است.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ﴿۲۸﴾

و ما بر سر قوم او، پس از او، سپاهی از آسمان فرو نفرستاديم، (و پيش از اين نيز) نازل كننده نبوديم. (۲۸)

تفسير:
«مَا كُنَّا مُنزِلِينَ»: مافرونفرستاديم. مراد اين است كه حكمت مااقتضاء نميكرد، يا ايشان در خور اين نبودند كه فرشتگاني براي نابوديشان نازل كنيم.
اين آيۀ مباركه، تعبيري از تحقير و كوچک شمردن شأن آنان و ساده شمردن كار تعذيبشان است. يعني: آنان در جايگاهي و مقام قرار نداشتند كه ما براي هلاک ساختن شان سپاهي از آسمان نازل كنيم بلكه آنان را با يک بانگ تند و مرگبار نابود ساختيم.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ﴿۲۹﴾

(سزاي آنان) تنها يک بانگ مرگبار بود، پس به ناگهان خاموش شدند. (۲۹)

تفسير:
مؤاخذه و هلاک ساختن كافران جز يک آواز بيش نبود جبرئيل بر آنان بركشيد فوراً عموم آنها مردند و بدون حركت گشتند و نفس هاي شان سرد شد و مانند آتش خاموش گشتند.
مفسران گفته‌اند: اين آيه متضمن تحقير نابودی آنها می باشد؛ چون آنها حقيرتر و ناچيزتر از آنند كه خدا برای نابوديشان فرشتگان را مأمور كند.
روايت است: بعد از قتل «حبيب نجار» الله متعال بالاي آنها غضب نازل نموده و انتقام آنها را تعجيل كرد. به جبرئيل فرمان داد بر آنان فرياد بكشد، او هم بانگ برآورد و همه از دم مردند. پس وسيلۀ نابودی آنها را نعره قرار داد.
«إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً»: درس است پر اهميت اينكه قهر و غضب الهی ناگهانی است، نبايد

(c) ketabton.com: The Digital Library

در زندگي خويش غافل شويم.
همچنان در آيه مباركه درس بزرگي ديگري را ملاحظه فرموديد كه: بخاطر ريختن خون يك مؤمن بى گناه و يك مجاهد و مبلّغ دينى، مردم يك منطقه نابود و تباه شدند. و ما امروز در جهان كه زندگي مي كنيم با تمام وضاحت ميبينيم كه: حكومت هاي طاغوتي و ابر قدرت هايى كه ديروز مى‌گفتند: «لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلِيمٌ﴿18﴾ سورۀ يس» امروز با يك صيحه نابود و بر باد شدند.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿٣٠﴾

افسوس بر اين بندگان هيچ فرستاده اى برآنان نيامد مگر آنكه او را استهزاء مي‌كردند. (٣٠)

تفسير:

«يَا حَسْرَةً»: دردا وافسوس!اين عبارت بيان‌گر تعجّب از كار بندگان است.
آن بندگان تيره روزي كه نه تنها گوش هوش به نداي پيغمبران و رهبران آسماني نمي دهند، بلكه ايشان را به تمسخر مي‌گيرند.
افسوس بر حال آنان كه پيامبران خدا را تكذيب مى‌كنند و منكر دلايل خدا ميشوند. و حسرت به حال آنان، زيرا هيچ پيامبري از نزد پروردگار به منظور فراخواني آنان به سوي توحيد نيامد، مگر اينكه او را به مسخره گرفتند و استهزا كردند.، -استهزای انبيا، شيوه دائمى كفّار در طول تأريخ بوده است.
تمام انبيا از جانب كفار و مشركين مورد استهزاء قرار گرفتند.
حسره: غم واندوه و پشيماني بر يک چيز از دست رفته است. به قولي: اين حسرت و دريغي‌است كه فرشتگان بر حال كفار خوردند، هنگامي كه آنان پيامبران عليه السلام را تكذيب كردند «هيچ پيامبري بديشان نمي‌آمد مگر آن‌كه او را ريشخند ميكردند» اين است سبب دريغ و افسوس خوردن بر آنان. (تفسير انوار القرآن).
در حاشيه‌ى بيضاوى گفته است: آنها مستحق اند كه بر خود افسوس بخورند يا بر حالشان افسوس خورده شود؛ چون بزرگى و شدت امر به حدى رسيده است كه هر كس حال آنها را بنگرد كه پيامبران را مسخره مى‌كنند، به حالشان تأسف مى خورد و ميگويد: افسوس بر حال آن محرومان كه ايمان را به كفر و سعادت را به شقاوت عوض كرده‌اند. (حاشيه‌ى شيخ زاده ١٢٨/٣.) واقعاً بايد هم افسوس برحال آنعده از انسانها و افسوس بر حال آنعده از اقوام و جوامع خورد كه از حال امثال خويش از امتهاي گذشته، عبرت نگرفتند.
انسان ها مي تواند با اتخاذ موضع‌گيرى حقّ وسالم ، بحيث فرياد رسان حق مبدل شود، وبه پيروي از ارشادت نبوي سعادتمند شود.
در ضمن نبايد فراموش كرد كه: آگاهى وخصوص معلومات از حوادث تلخ تاريخ، انسان را از بسياري از خطرات بيمه ومصؤن مى‌كند.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ﴿٣١﴾

آيا نديدند چه بسيار از اقوام را پيش از اينها (به خاطر گناهانشان) هلاک كرديم كه ديگر ابداً به (ديار) اينان باز نگردند؟(٣١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَلَمْ يَرَوْا»: آيا نديده‌اند؟ مراد از ديدن در اينجا دانستن است (ملاحظه شود سورۀ هاي: انعام آيه: 6، اعراف آيه: 148).**«الْقُرُونِ»:** ملّت‌ها و قبايل (ملاحظه شود: انعام آيه: 6،

(c) ketabton.com: The Digital Library

یونس آیه: 13، اسراء آیه: 17).

تفسیر:

در آیۀ مبارکه آمده است! آیا کافران به منظور پندگرفتن مشاهده نکردند که خداوند متعال به چه تعداد اهل قرن هاي گذشته را هلاک ونابود ساخته است، و آیا نمیدانند که آن نابود شدگان، بعد از نابودی به این دنیا باز نمیگردند. نمی آیند؟ (مختصر ۱۶۱/۳.)

این بدین معني است که از تاریخ گذشتگان باید عبرت گرفت، سنّت های الهی در تاریخ ثابت است و سرنوشت ها به یکدیگر شباهت دارد و دیدن يك صحنه می تواند نمونه و عبرت براي صحنه‌های دیگر براي بشریت باشد. در ضمن قابل یاد آوري است که؛ نقل حوادث تاریخ، سبب تهدید مجرمان و تسلّی پویندگان راه حقّ است.

درس ذي عبرت در حوادثي که قرآن عظیم الشأن بدان اشاره نموده است همین است که نتیجه: استهزا و تمسخر به انبیا هلاکت است. و بعد از قهر الهی راهی برای برگشت و جبران نیست، براي انسان هاي دانشمند و فهمیده است که فرصت ها را از دست ندهد.

وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴿٣٢﴾

و قطعا همه آنان در پیشگاه ما احضار خواهند شد. (۳۲)

تفسیر:

همه اهل قرن هایي که خداوند متعال آنان را هلاک و نابود کرد تمام ملت هاي پیشین و آینده بطور قطعي در روز رستاخیز برای حساب و جزا در پیشگاه «احکم الحاکمین» حاضر مي شوند، و در مقابل اعمال نیک و بدشان به آنان سزا وپاداش داده مي شود.

ابو حیان میفرماید: این جمله بعد از ذکر نابودی آمده است، تا معلوم کند که خدا هلاک شدگان را رها نمی‌کند، بلکه بعد از نابود کردن، گردآوری و حساب و کتاب، سزا وپاداش مقرر است. (البحر المحیط ۳۳۵/۷.)

باید گفت که: هلاکت کفّار پایان کارشان سزاي شان نیست، بلکه آغاز عذاب آنهاست.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (33 الي 44) برخي از آثار قدرت الهي توضیحات بعمل مي آید:

وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ﴿٣٣﴾

و این زمین مرده براي آنان نشانه اي [آشکار بر اینکه ما مردگان را در قیامت زنده مي کنیم] مي باشد که آن را زنده کردیم و از آن دانه بیرون مي آوریم که از آن مي خورند. (۳۳)

تفسیر:

مفسر تفسیر نور در تفسیر آیه مبارکه مي نویسد که هدف از: «**أَلأَرْضُ المَيْتَةُ**»: زمین خشک کره زمین، پیش از پیدایش حیات، و اشاره به معمّاي فوق‌العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیز شروع حیات است که کسي به درستي نمي‌داند تحت تأثیر چه عواملي در روز نخست موجودات بیجان تبدیل به سلول هاي زنده شده است.

یا اینکه اشاره به زمین هاي خشک کنوني و مسأله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمین‌هاي مرده است که از یک سو دلیل روشني است بر اینکه علم و دانش عظیمي در آفرینش این جهان به کار رفته است، و از سوي دیگر نشانه آشکاري از رستاخیز است. (تفسیر نور «ترجمه معاني قرآن» مؤلف: دکتر مصطفي خرمدل).

مفهوم زنده کردن این زمین خشک و بي‌آب و علف که سرسبزیي در آن نیست دلیلي براي

(c) ketabton.com: The Digital Library

گروه كافران است كه بر قدرت الله تعالي دلالت مي‌كند و قدرت كامل وي بر زنده كردن مردگان.
خداوند متعال اين زمين خشک وبه اصطلاح مرده را بعد از فرود آوردن باران از آسمان، با رويانده سبزيجات زنده مي سازد و به وسيلۀ آب، انواع ميوه ها و دانه ها از زمين بيرون مي شود و انسان و حيوانات از آن‌ها مستفيد مي شوند.
بناءً ذاتي كه زمين را با چنين روياندني حيات بخشد، مخلوقات را نيز بعد از مردن آنان زنده مي‌گرداند.
مفسران در تفاسير خويش مي نويسند: مرگ زمين يعنى خشكيدگى آن، و احيا و زنده كردن آن به وسيله‌ى باران صورت مى‌گيرد، پس وقتى خدا آب را بر آن نازل كند، تكان مى‌خورد و بالا مى‌آيد.
امام قرطبى در تفسير خويش مينويسد: بدين‌ترتيب خدا زنده كردن مرده‌ها را به آنان يادآورشده است و به وسيله‌ى زمين و احياى آن ورويانده نباتات و بارآوردن حبوباتى كه ازآن تغذيه ميكنند وبه حيات خودادامه ميدهند، توحيد و كمال قدرت خود را به آنان يادآور شده است. (تفسير قرطبى ۲۵/۱۵.)

خواننده گان محترم !

در آيۀ قبل خوانديم كه همۀ انسانها در روز قيامت زنده ميشوند، و نزد خداوند متعال حاضر خواهند شد؛ و اين آيه دليل واضح برمعاد و زنده شدن بعد از مرگ را به بيان مي گيرد.
يعني در آيه ميفرمايد: هر دانه و گياهى كه از زمين مى رويد، همچون مرده‌اى است كه در قيامت از گور بر مى خيزد.
همچنان بخش عمده‌اى از غذاى انسان را دانه هاى حبوبات گياهى تشكيل ميدهد كه دقّت در آنها راهى براى خدا شناسى است.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ﴿۳۴﴾

و در آن باغهايى از درختان خرما و انگور قرار داديم، و در آن از چشمه هاي گوناگون روان ساختيم. (۳۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْعُيُونِ»: چشمه‌ها.

تفسير:

پروردگار با عظمت ما در روي زمين دو نوع باغ سر سبز: نخلستان هاي خرما و باغ هاي انگوري را به وجود آورد. و «وَ فَجَّرْنٰا فِيهٰا مِنَ اَلْعُيُونِ﴿37﴾» و در آن چشمه سارهايى با آب شيرين و رود خانه هاى جارى در سر زمين هاى متعدد قرار داديم.
در قرآن عظيم الشأن از جمله همه اي ميوه فقط ازدو ميوه هر يک انگور و خرما بيشتر نام گرفته شده است، اين يا به خاطر نقش غذايى اين دو ميوه است و يا به خاطر در دسترس بودن آنها يا تنوّع گونه هاى آنها يا بهره‌گيرى از خشك و تر آن دو و يا هم فوايد ديگري غذاي كه در آن وجود دارد.

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴿۳۵﴾

تا از ميوه آن و آنچه دست هايشان به عمل مي آورد (از اين ميوه ها و نباتات) بخورند، آيا باز هم شكر نمي‌گزارند؟ (۳۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
الله تعالي همه اين نعمت ها را آفريد تا مردم از ميوه هاي آن بخورند و با استفاده از اين نعمت‌ها به شكرانش بپردازند.
ابن كثير ميفرمايد: بعد از اينكه خدا با ايجاد كشت و زراعت بر بندگان منت نهاد، با يادآوری ميوه‌ها و انواع و اقسام آن خاطر نشان ساخته است كه تمام اين نعمات از مهر و رحمت خدا سر چشمه می‌گيرد، نه از زحمت و تلاش و قدرت و توان آنها، لذا ميفرمايد: «أَفَلاَ يشْكُرُونَ﴿35﴾»يعنی آيا در مقابل نعمت هايی كه به آنها ارزانی داده است، او را سپاسگزار نمی‌شوند؟
و ابن جرير فرموده است «ما» به معنی «الذی» است؛ يعنی تا از ثمر آن و نتيجه‌ی زحمت خودشان بخورند؛ يعنی از آنچه كاشته و بر پا داشته اند. (مختصر ۱۶۲/۳.).
بايد ياد آور شد كه ذكر نعمت و بيان نعمت‌ها، سبب ايجاد روح شكرگزاری در انسان مي شود.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴿٣٦﴾

پاک و منزه است ذاتي كه همه نر و ماده‌ها را آفريده است، از (قبيل) آنچه زمين مي رويانند و از خود آنان و از چيزهايي كه ايشان نمي دانند. (۳۶)

تفسير:
الله تعالي بزرگ و با عظمت، ذات پاک و مقدّس است و نام‌هاي با بركت دارد. او پروردگاري است كه انواع گوناگوني از درخت‌ها، ميوه‌ها و حبوبات را آفريده است، از جنس انسان مرد و زن را خلق كرده و از ساير مخلوقات و كائناتي كه مردم بدان علم ندارند اصناف متعدّدي را پديد آورده است.
واقعاً! پروردگاري كه در آفرينش يگانه است، سزاوار است كه تنها او عبادت شود و هيچ چيزي به او شريک آورده نشود.
بايد گفت: اداي تشكر نشانه رشد انسان مي باشد، در غير آن الله تعالي نيازی به شكر و سپاس ما هم ندارد.
قانون زوجيّت در مخلوقات را به ذات الهی سرايت ندهيد، او يكتا و بی نظير است. آفريدن ها و آفريده ها، نشانه‌ی قدرت، اراده و حكمت اوست، نه نشانه‌ی نياز و وابستگی او تعالي.

وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴿٣٧﴾

و نشانه اي [از نشانه هاي قدرت و حكمت ما] براي آنها شب است كه روز را از آن برمي كنيم، ناگهان تاريكي آنان را فرا مي‌گيرد. (۳۷)
همچنان در اين آيه مباركه به تعريف يكی ديگر از دلايل كمال قدرت الله تعالي به معرفي گرفته كه همانا آفرينش و وجود شب به گونه‌اي روشنايی را از آن ميگيريم و آن را از روز جدا می سازيم ومردم در تاريكي و سياهي تيره‌اي قرار ميگيرند،
«نَسْلَخُ»: سلخ: بردن روشني و آوردن تاريكي به جاي آن است.وپيدايش شب و روز كار تصادفی نيست، در همه آن حكمت الهي وجود دارد.
«نَسْلَخُ»: بيرون مي كشيم. بر مي گيريم. سلخ در اصل به معني كندن پوست حيوان است. در اينجا به معني اينكه روشنائي روز را از پيكر سياه شب ميكنند، و ظلمت موجود در جو زمين، هويدا مي‌گردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

علامه شاه ولي‌الله دهلوي در ترجمۀ اين ايۀ مباركه فرموده است: «و روز را از شب مانند پوست مي‌كشيم». «و بناگاه آنان در تاريكي فرو مي روند» يعني: آنان به طور ناگهاني در تاريكي‌اي فرو مي روند كه با خيمه زدن آن، چيزي از روشني روز باقي نميماند. (تفسير انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروي).

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴿٣٨﴾

وآفتاب [نيز براي آنان نشانه‌اي ازقدرت ماست] كه همواره به سوي قرار گاهش حركت ميكند. اين اندازه گيري تواناي شكست ناپذير و داناست. (٣٨)

تفسير:

آفتاب در مداري كه خالق لايزال برايش مقدّر كرده به حركت خويش ادامه مي دهد از آن تجاوز نمي‌كند و در طول زمان تا آخرين لحظۀ آن يعنى روز قيامت از آن تجاوز و تخطى نمى‌كند. و متوقف نمي شود.

ابن كثير فرموده است: در مورد گفتۀ: «لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» دو نظر موجود است:

اول: اين‌كه منظور از قرارگاه، قرارگاه مكانى است كه زير عرش و بعد از زمين قرار دارد؛ چون در حديث آمده است كه: پيامبر صلّى الله عليه و سلّم فرمود: «اى ابوذر! آيا ميدانى آفتاب كجا غروب ميكند؟ مى‌گويد: گفتم: خدا و پيامبر ميدانند. فرمود: ميرود تا در زير عرش در مقابل خدا سجده كند...».

دوم: اين‌كه منظور از قرارگاه آن عبارت است از خاتمۀ حركت و دوران آن در روز قيامت كه حركتش باطل شده و ساكن مى ماند و نورش به خاموشى مى گرايد و دنيا به آخر مى رسد.

و (لا مستقر لها) نيز خوانده شده است؛ يعنى قرار و آرام ندارد، بلكه شب و روز در حركت است و سستى و توقفى ندارد. (مختصر ١٦٢/٣)

«ذٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ﴿٣٨﴾: يعنى اين حركت و جريان يافتن و دوران منتظم و حساب شده و دقيق، تقدير خدايى مى باشد كه در ملك خود مقتدر است و به وضع مخلوقات خود آگاه.

حركت مقدّر و موقّت آفتاب از حكمت پروردگار عزيزي صدور يافته كه دوستانش را عزّت مي بخشد و دشمنانش را ذليل مي سازد. او ذات غالبي است كه مغلوب نمي شود و خداي دانايي است كه همه چيزها را با علم و حكمتش مقدّر كرده است.

وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴿٣٩﴾

و براي ماه نيز منزل هايي تعيين كرده‌ايم كه (پس از طي كردن آنها) چون شاخۀ خشكيده كهنۀ خرما باز گردد. (٣٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مَنَازِلَ»: ماه در فاصله گردش به دور زمين، و گردش زمين به دور آفتاب ، از كنار مجموعه هائي از ستاركان مي‌گذرد كه منزلگاه هاي ماه ناميده مي شود.

«عَادَ»: درمي‌آيد. اين فعل به معني (صَارَ) است، برمي‌گردد.**«الْعُرْجُونِ»:** پايه خوشه خرما كه پس از چيدن خوشه بر درخت مي ماند و زرد رنگ و قوسي شكل است.

«عَادَ كَالْعُرْجُونِ...»: به شكل عرجون در مي آيد. دوباره همچون عرجون برمي‌گردد. مراد هلال آخر ماه است كه در جانب مشرق نزديک صبح گاهان ظاهر مي شود، خميده و پژمرده و زردرنگ و نوک‌هاي آن رو به پائين. هلال در ربع اوّل و ربع آخر ماه به همين شكل است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(تفسير نور: تأليف مصطفي خرمدل).

تفسير:

يكي از دلايل وبراهين كه بر قدرت خداوند يگانۀ قهّار دلالت دارد همانا موجوديت ماه است؛ ماهي كه خداوند بزرگ براي سير و حركتش منازلي را مقدّر داشته كه هر شب به يكي از اين منازل جايگزين مي شود. كه عبارتند از بيست و هشت منزل و آنها را در خلال بيست و هشت شب می پيمايد، هر شب در يكی از آنها نزول می كند و از آن تجاوز نمی كند. و وقتی به آخرين منزل می رسد نازک و كمانی می شود.

شهيد سيد قطب در تفسير فی ظلال القرآن مينويسد: «آفتاب به دور خود ميچرخد، قبلاً گمان می رفت كه ثابت است و در جای خود در دوران است.

اما اخيراً معلوم شده است كه ساكن نيست بلكه عملاً در جهتی معين در فضای لايتناهی با سرعت دوازده مايل در ساعت حركت دارد. خدا از جريان و مصيرش باخبر است كه ميگويد: «تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَها»، اين استقرار نهايی را جز خدا كسی نمی داند... وقتی كه حجم آن را يک ميليون برابر زمين تصور كنيم و آن تودهی عظيم را در فضا بدون تكيهگاه تصور كنيم، قسمتی از قدرت الله را در می يابيم كه در اين عالم هستی با نيروی علم تصرف میكند، و درست گفته است: «ذٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ».)

«حَتَّىٰ عَادَ كَٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ﴿39﴾» تا به صورت شاخهی خشک نخل، يعنی خوشهی خرما كه درموقع خشک شدن كوچک وكمانی ميشود، درآيد.

ابن كثير گفته است: خدا همان طور كه آفتاب را وسيلهی شناسايی شب و روز قرار داده است، ماه را نيز وسيلهی شناسايی ماهها قرار داده است، و مسير و حركت خورشيد و ماه را متفاوت قرار داده است. آفتاب هر روز طلوع و در آخر روز غروب میكند. و در خلال فصول سال و در تابستان و زمستان مطلع و مغربهای متفاوتی دارد كه به سبب آن روز دراز و شب كوتاه میشود، و بعد از آن، شب دراز و روز كوتاه می شود. آفتاب ستارهی نهاری است. ولی خدا ماه را به صورت منازلی مقرر فرموده است كه در اولين شب، ماه به شكلی نازک و كوچک و كمنور طلوع میكند. آنگاه در شب دوم نورش افزوده شده و درجهای بالا میآيد، پس از آن هر شب نورش افزايش می يابد تا شب چهارده كه نورش به صورت قرص كامل در می آيد، بعد از شب چهارده تا آخر ماه كمكم نورش كم می شود تا به صورت عرجون قديم در می آيد. مجاهد گفته است:

يعنی خوشهی خرما آنگاه كه كهنه و خشک و خميده شود. بعد از آن در اول ماه ديگر دو باره نمايان می شود. (مختصر ۱۶۳/۳.)

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴿۴۰﴾

نه براي آفتاب اين توان هست كه به ماه برسد، و نه شب از روز پيشي ميگيرد، و هر كدام در مداري شناورند. (۴۰)

تفسير:

در اين آيۀ مباركه به معجزۀ اشاره نموده ميفرمايد كه: ممكن نيست به ماه يكجا شود و نورش را نابود كند؛ زيرا براي آن مجرايي غير از مجراي ماه و منازلي غير از منازل ماه مقدّر شده است؛ يعني هركدام از آفتاب و ماه به وقت معين و محدودي حركت مي كنند.

امام طبری فرموده است: امكان ندارد آفتاب، ماه را دريابد و نورش را زايل كند و در

(c) ketabton.com: The Digital Library

نتیجه تمام اوقات به صورت شب در آید. (تفسیر طبری ۶/۲۳.)
«وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يسْبَحُونَ﴿40﴾» آفتاب و ماه و ستارگان عموماً در فلک آسمان می گردند.
حسن گفته است: آفتاب و ماه و ستارگان در فلکی در بین آسمان و زمین قرار دارند وبه چیزی نچسبیده‌اند، واگر به چیزی چسبیده بودند حرکت نمیکردند. (تفسیر طبری ۶/۲۳.)
منظور آیه عبارت است از بیان قدرت خدا در حرکت دادن و به گردش در آوردن این عالم با نظمی دقیق. مثلاً آفتاب مدار خود را دارد و ماه و هر یک از سیارات مدار خود را دارند و در حرکت و دوران از آن عدول نمی‌کنند و هیچ یک وارد مدار دیگری نمی شود.
همان‌طور که قتاده گفته است: «هر یک دارای مرزی معلوم و مقرر است و از آن تجاوز نمی کند و کوتاه نمی آید». تا زمان خراب شدن عالم فرا میرسد، آنگاه خدا آفتاب و ماه را در کنار هم قرار می دهد، همان گونه که در (آیۀ 9، سورۀ قیامه) فرموده است: «وَ جُمِعَ اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ»، در آن هنگام نظم به هم می خورد و قیامت برپا می شود، و زندگی انسان بر این کره‌ی خاکی خاتمه می یابد.
سید قطب رحمه الله می‌گوید: فاصله‌ی بین ستارگان و سیارات بسیار وسیع است. خدای خالق این عالم مقرر داشته است که این فاصله‌ها در بین ستارگان موجود باشد تا از تصادم و برخورد مصون بمانند. حرکت این کرات در فضای بیکران مانند حرکت کشتی ها در اقیانوس وسیع است. این کشتی ها با وجود بزرگیشان بیش از نقطه های شناور در فضای رعب انگیز نیستند.

وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴿٤١﴾

و براي آنان نشانه اي ديگر [از قدرت و رحمت ما] اين [است] كه فرزندانشان را در كشتي هايي پر [از اجناس و وسايل] حمل كرديم. (۴۱)

تفسیر:

مفسران مي نويسند كه: اين نيز براي كافران برهان و دليلي بر ربوبيت، الوهيت و استحقاق عبوديت خداوند متعال است كه او تعالي كساني از فرزندان آدم عليه السلام را به وسيلۀ كشتي نوح عليه السلام كه اصناف مخلوقات در آن جاي گرفته بود از غرق شدن نجات داد تا حيات نوع مخلوقات بعد از طوفان ادامه يابد.
از اين رو نگهداري شان از غرق شدن و هدايت آنان به سوي ايمان، احسان الهي براي شان است. (تفسير الميسّر نوشته دكتر عايض بن عبدالله القرني).
در التسهيل آمده است: از اين رو ذريت آنها را مخصوصاً ذكر كرده است كه امتنان بر آنان را رساتر ميرساند و حمل نسل های بعد از آنان را تا روز قيامت نيز در ضمن دارد. (التسهيل ۱۶۴/۳.).
پروردگار با عظمت آب را طوري در خدمت انسان قرار داده است، كه آنان مي توانند با ساخت كشتی بر روی آن حركت كند و اين هم از نشانه هاي قدرت الهي است. همچنان استفاده و استعمال و به كار گيري كشتی ها و حيوانات، در آيات متعدي از قرآن عظيم الشأن به عنوان نعمت های الهی مطرح شده است، ولی در اين آيه مباركه به عنوان وسيلۀ برای حمل فرزندان آمده تا انسان با عقل و عاطفه نعمت الهی را درك كند.

وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ﴿٤٢﴾

و براي ايشان مانند كشتي چيزهايي را آفريده‌ايم كه سوار (آن) ميشوند. (۴۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
خداوند متعال برای آنان مانند کشتی نوح کشتی های بزرگ دیگری ساختیم که به وسیله‌ی آنها به دورترین نقطۀ جهان مسافرت نمایند.
ابن عباس(رض) گفته است: «ما» عبارت است از شتر و سایر سواری دهندگان که در خشکی، صورت کشتی در بحر دارند. (تفسیر قرطبی ۳۵/۱۵)، در اینجا نظری دیگرازابن عباس(رض) آمده است که منظور از **«مِنْ مِثْلِهِ»** کشتی های شبیه کشتی نوح است، یعنی کشتی های دیگر را مانند کشتی نوح خلق کرده‌ایم که برآن سوارمیشوند. این نظرروشن تراست که بعدازآن گفته است:

وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ﴿۴۳﴾

و اگر بخواهیم آنان را غرق مي كنيم در اين صورت هيچ فريادرسي براي آنان نخواهد بود، و نجات هم نيابند. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«صَرِيخَ»: فریادرس. فریاد خواه. در این صورت مصدر به معني اسم فاعل يعني صارِخ است. صدا و فریاد. در این صورت معني**«فَلا صَرِيخَ لَهُمْ»:** چنین است: اصلاً صدا و فریادي نخواهند داشت تا کمک و یاري طلب کنند.يعني فوراً غرق و درهمين لحظه ميمرند. (تفسيرنور«ترجمه معاني قرآن»دكترمصطفي خرمدل).

تفسیر:
يعني هر گاه خداوند متعال بخواهد، كشتي ها را يک جا با سر نشينان شان غرق مي كند. در آن وقت راه نجات از غرق و پناهگاهي از هلاكت ندارند و خود آنان نيز خويشتن را نجات داده نمي‌توانند.

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ﴿۴۴﴾

جز (به جهت) رحمتي از جانب ما و تا زماني معين بهره‌مند شوند. (۴۴)
مگر آنكه الله تعالي بر آنان رحمت كند، از غرق و هلاكت نجات شان دهد، كشتي هاي كه ابحار در خطر باد قرار گيرند اگر رحمت خدا به دادش نرسد، هر آن در معرض نابودی قرار می گيرد.
انسانها نبايد بر قوت خويش ببالد و به قوت انساني خويش مغرور شود، بايد از ياد نه برد كه؛ دست خدا در قهر و غضب باز است. اگر قهر خدا سرا زير شود احدی نجات دهنده و داد رس براي شان وجود نخواهد داشت. پس انسان نبايد نجات خود را صرف وصرف درسايه‌ی عوامل مادّی جستجو نمايد.

خواننده گان محترم !
در آيات متبركه (45 الي 54) بحث در مورد برخي از خصوصيات كافران بعمل مي آيد:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴿۴۵﴾

و چون به ايشان گفته شود از آنچه پيش روی شما و از آنچه پشت سرتان است، بترسيد، باشد كه مشمول رحمت شويد. (۴۵)

تفسیر:
«مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ»: آنچه در پيش رو داريد. مراد كيفر و مجازات دنيوي است.
«مَا خَلْفَكُمْ»: آنچه در پشت سر داريد. مراد عذاب و عقاب اخروي است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یعنی وقتی به مشرکین گفته شود از قهر و غضب خدا برحذر باشید، و از سرنوشت و مصیبت هایی که به سبب تکذیب پیامبران بر ملت های پیشین آمده عبرت بگیرید و از عذاب آخرت که پشت سر شما قرار دارد، برحذر باشید تا مورد رحمت خدا قرار گیرید. واقعاً هم که برانان چنین گفته می‌شود، ولي متاسفانه، روي مي گردانند و از رحمت خداوند متعال اعراض می‌کنند.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴿۴۶﴾

و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان برای آنان نیامده است مگر آنکه از آن رویگردان بوده‌اند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَايَاتِ»: آیه‌هاي كتاب‌هاي آسماني و تعليمات پيغمبران. دلائل و براهين توحيد خدا و صدق پيامبران. **«مُعْرِضِينَ»:** روي‌گردانان.

تفسیر:

طوریکه گفته آمدیم؛ از عادت دايمي كفار همين است كه هر زمانيكه آيه از قرآن عظيم الشأن كه برهان حقانيت توحيد و حجت روشن راست گويي پيامبران عليهم السلام است. آنرا رد ودر مقابل آن غفلت ورزيده اند وآنرا به باد مسخره گرفته اند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿۴۷﴾

و چون به آنان گفته شود: از آنچه كه الله به شما روزي داده است انفاق كنيد، كافران به مؤمنان مي گويند: آيا به كسي طعام بدهيم كه اگر الله مي خواست به او طعام ميداد، شما جز در گمراهي آشكار نيستيد. (۴۷)

تفسیر:

زمانيكه به كافران گفته شود از آنچه الله سبحان وتعالى براي شما از نعمت‌ها احسان كرده نفقه كنيد، كفار در مقابل به ريشخند و تمسخر جواب دادند، مانه تنها انفاق نمي كنيم، بلكه طعام هم نمي دهيم:

«قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يشَاءُ ٱللَّهُ أَطْعَمَهُ»: آيا اموال خود را بر آن بينوايان خرج كنيم كه خدا آنان را بينوا كرده است؟

مفسر تفسير نور داكتر مصطفي خرمدل مينويسد: **«أَنُطْعِمُ مَن لَّوْ يَشَآءُ اللهُ أَطْعَمَهُ»:** كافران از راه تمسخر به مؤمنان مي گفتند: اگر رازق خداوند است، پس چرا از ما مي خواهيد كه به فقيران خوراک دهيم؟ و اگر خدا خواسته است كه آنان محروم بمانند، پس چرا ما كساني را از دارائي خود بهره‌مند سازيم كه خداوند ايشان را محروم ساخته است؟ اين منطق جاهلانه، علاوه از تمسخر مؤمنان، به آن مي ماند كه افرادي بگويند: چه ضرورتي دارد كه ما درس بخوانيم، و يا به ديگري درس بدهيم؟ اگر خدا مي خواست همه را عالم و با سواد مي كرد. (تفسير نور «ترجمه معاني قرآن»).

ابن عباس(رض) در این مورد میفرماید: در مکه جماعتی بی دین و زندیق بودند که اگر به آنها می گفتند: به بینوایان کمکی بکنید و به آنها چیزی بدهید، میگفتند: ما چنین کاری را نمی‌کنیم، خدا آنها را بینوا کرده و ما روزی آنها را بدهیم؟ (تفسیر قرطبی ۳۷/۱۵، قرطبی میگوید: این جواب را به عنوان استهزا به مومنان داده‌اند.)

منظور آنان رد درخواست مؤمنان بود. استدلال آنان چنین بود که: همان طور که شما می

(c) ketabton.com: The Digital Library

پندارید خدا بر همه چیز قادر است و رازق همه چیز است و فقیران را غذا میدهد، پس چرا از ما می خواهید آنها را غذا بدهیم؟ وطوري تصور داشتند که خزینه و گنجینه های روزی در دست الله تعالي می باشد، و خدای متعال بعضی را غنی و بی نیاز و بعضی را فقیر و بینوا کرده و بدین وسیله از مخلوق امتحان به عمل آورده است تا معلوم شود توانگر چگونه به بینوا توجه دارد و بینوا چگونه صبور و شکیبایی پیشه می‌کند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿۴۸﴾

و میگویند اگر راست میگویید پس این وعده [عذاب] کی خواهد بود(۴۸)

تفسیر:

کفّار، اساساً دلیلی بر انکار قیامت با خود نداشتند، بلکه طرح این سؤالات را که: قیامت چه زمانی است، آن را به طور استهزا مطرح مي گردند.

آنان براي مؤمنان مي گفتند: اي مؤمنان! اگر در سخن‌تان مبنی بر اینکه حشر و نشر و بازخواست و عذاب راستگوي هستید، به طور تمسخر آمیز مي گفتند:

«مَتي هذَا لْوَعْدُ»؟: این وعده کي خواهد بود؟! چرا تاریخي براي روز قیامت تعیین نمي‌کنند؟ پس قیامت چه وقت مي آید؟ ما را از وقت وزمان بر پاي قیام آن مطلع سازید.

دیده مي شود که: کفّار برای مشاهدۀ، دیدن و بر پاي عذاب، شتابی همراه با تمسخر دارند.

ولي قرآن عظیم الشأن با اطمینان میفرماید که: این ناسپاسي ها، مسیر لطف الله تعالي را تغییر داده نمي تواند.

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴿۴۹﴾

(اما) جز این انتظار نمي‌کشند که یك صیحه عظیم (آسماني) آنها را فرو گیرد در حالیکه مشغول جدال (در امور دنیا) هستند! (۴۹)

تفسیر:

(جواب استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمي کشند مگر صدائي را که (ناگهان طنین انداز مي گردد و موج آن) ایشان را در بر مي گیرد (و نابودشان مي‌گرداند).

کفار باید بدانند زمانیکه قیامت بر پا شود، نه زبان تاب سخن زدن را دارد ونه شما امکان فرار خواهید داشت، برپایی قیامت پس از یك صیحه مرگبار است. به یاد تان باشد که: پایان دنیا و آغاز قیامت در حالی خواهد بود، که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمرّه زندگي، سرگرم و) درگیر مي باشد.

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴿۵۰﴾

ودرآن هنگام نه وصیتی توانند کرد ونه به سوی خانوادهشان باز میگردند. (۵۰)

تفسیر:

کلمۀ **«تَوْصِيَةً»:** (سفارش). نکره است.نکره آمدن آن،کلمه **«تَوْصِيَةً»** بیانگر این واقعیت است که حتّي فرصت یک سفارش یا کمترین وصیتي در میان نخواهد بود.

اي کافران زمانیکه صور دمیده شود: (این حادثه به قدري سریع و برق آسا و غافلگیرانه استکه) حتّي توانائي وصیت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت، و حتّي فرصت مراجعت به سوي خانواده و فرزندان شان را پیدا نخواهند کرد.

در حدیث آمده است: «قیامت به سرعتی برپا می شود که اگر دو نفر تکه (پارچۀ) را باز کرده باشند فرصت جمع کردن یا فروش آن را نمی یابند، قیامت به سرعتی می آید که اگر

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک نفر سوراخ های حوض خود را با گل بمالد فرصت نمی‌کند که آب را در آن بریزد، قیامت به سرعتی برپا می شود که اگر یک نفر لقمه‌ای را به دهان ببرد فرصت خوردن آن را نمی‌یابد». (اخراج از بخاری.).

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴿٥١﴾

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوي پروردگارشان میشتابند. (۵۱)

تفسیر:

«نُفِخَ»: دمیده شد. هدف از آن نفخه ثاني است که دیگر باره صور براي زنده شدن مردگان زده میشود. (براي بار دوم) در صور دمیده میشود و به ناگاه همه آنان ازگورها بیرون آمده و به سوي (دادگاه حساب وکتاب) پروردگارشان شتابان رهسپار مي‌گردند.

امام طبری گفته است: «ینْسِلُونَ» یعنی به سرعت بیرون می آیند. «نسلان» یعنی به شتاب در راه رفتن. (تفسیر طبری ۱۱/۲۳).

دمیدن در صور:

ابن حجر عسقلاني میفرماید: دیدگاه معروف و مشهور این است که، صاحب صور اسرافیل علیه السلام است. حلیمي در این‌باره، اجماع را نقل کرده و در حدیث وهب من منبه، بدان تصریح شده است، در روایت بیهقي از ابو سعید و مردویه از ابو هریره و در حدیث طولاني صور، نیز به نام اسرافیل علیه السلام تصریح شده است. (فتح الباري (368/11).

رسول الله صلي الله علیه وسلم بیان مي‌دارد که اسرافیل علیه السلام از روزي که آفریده شد، براي دمیدن در صور آماده گشته و همیشه منتظر ابلاغ دستور ازسوي الله منّان است.

درمستدرک حاکم، ازابو هریره(رض) روایت است که رسول الله صلي الله علیه وسلم فرمودند:«إِنَّ طَرَفَ صَاحِبِ الصُّورِ مُنْذُ وُكِّلَ بِهِ مُسْتَعِدٌّ يَنْظُرُ نَحْوَ الْعَرْشِ مَخَافَةَ أَنْ يُؤْمَرَ قبل أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرَفُهُ كَأَنَّ عَيْنَيْهِ كَوْكَبَانِ دُرِّيَّانِ»«از روزي که مسئولیت دمیدن صور به صاحب صور داده شد، نگاهش را به سوي عرش دوخته است، تا اندکي در دمیدن صور، از فرمان الله تأخیر نشود و او چنان به سوي عرش نگاه مي‌کند، که گویي دو چشمش دو ستاره‌ي نوراني هستند». (سلسلة الاحادیث الصحیحه (66/3)شماره (1079).

در این دوران، که رستاخیز نزدیک‌تر شده است، اسرافیل بیش از پیش خود را براي دمیدن صور آماده کرده است. ابن مبارک در زهد، ترمذي در سنن، ابو نعیم در حلیه، ابو یعلي در مسند و حاکم در مستدرک، از ابو سعید حذري(رض) نقل کرده‌اند که: رسول الله صلي الله علیه وسلم فرمودند: «كَيْفَ أَنْعَمُ وَقَدْ الْتَقَمَ صَاحِبُ الْقَرْنِ الْقَرْنَ وَحَنَى جَبْهَتَهُ وَأَصْغَى سَمْعَهُ يَنْتَظِرُ أَنْ يُؤْمَرَ أَنْ يَنْفُخَ فَيَنْفُخَ قَالَ الْمُسْلِمُونَ: فَكَيْفَ نَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: قُولُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ تَوَكَّلْنَا عَلَى اللَّهِ رَبِّنَا»حاکم و ذهبي. سلسلة الاحادیث الصحیحه (65/3) شماره (1078)«چگونه خوشحال شوم، حال آن‌که صاحب شاخ، آن را در دهان گرفته و سرش را پایین آورده و گوش‌هایش را متوجه ساخته و منتظر آن است که فرمان دمیدن صادر شود، تا بدمد مسلمانان عرض کردند: اي پیامبر خدا، چه بگوییم؟ رسول الله صلي الله علیه وسلم فرمودند: این دعاء را بخوانید: الله ما را بس است و او بهترین حامي و سرپرست میباشد و بر پروردگار خویش توکل کرده‌ایم» (ترمذي این حدیث را حسن گفته و شیخ آلباني صحت آن را تایید کرده است.).

زمان دمیدن در صور:

معروف همین است که: رستاخیز، در روز جمعه برپا مي شود. در صحیح مسلم، از ابو

(c) ketabton.com: The Digital Library

هريره (رض) روايت كرده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «خَيْرُ يَوْمٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ فِيهِ خُلِقَ آدَمُ وَفِيهِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ وَفِيهِ أُخْرِجَ مِنْهَا وَلاَ تَقُومُ السَّاعَةُ إِلاَّ فِى يَوْمِ الْجُمُعَةِ». «بهترين روزي كه آفتاب در آن طلوع ميكند، روز جمعه است، در روز جمعه آدم آفريده شد و درروز جمعه وارد بهشت شد و درروز جمعه ازبهشت بيرون رفت ورستاخيز نيز روز جمعه بر پا ميشود». (مشكاهة المصابيح (427/1) شماره (1356)

چند بار در صور دميده مي شود؟

بنابر نوشتار هاي وارد شده در مورد رستاخيز، اسرافيل عليه السلام دو بار در شيپور مي دمد؛ پس از دميدن نخست، تمام موجودات زنده بيهوش مي شوند و پس از دميدن دوم، همۀ موجودات زنده مي‌گردند. الله ميفرمايد: «وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلأَرضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۖ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخرَىٰ فَإِذَا هُم قِيَام يَنظُرُونَ﴿68﴾ [الزمر: 68]. «در صور دميده مي شود و تمام كساني كه در آسمان ها و زمين هستند، مي ميرند، مگر كساني كه الله بخواهد (آنان را تا زمان ديگري زنده بدارد.) سپس بار ديگر در آن دميده مي‌شود، به ناگاه همگي بپا مي خيزند و مي نگرند».

قرآن، دميدن نخست را «راجفه» و دميدن دوم را «رادفه» مي نامد؛ الله منان ميفرمايد: «يَومَ تَرجُفُ ٱلرَّاجِفَةُ﴿6﴾ تَتبَعُهَا ٱلرَّادِفَةُ﴿7﴾ [النازعات: 6-7]. «در آن روزي كه (براي بار نخست در صور دميده مي شود و) زلزله‌اي در ميگيرد (و همگان مي ميرند) سپس (بار دوم در صور دميده مي شود و زلزله نخستين) زلزله ديگري به دنبال خواهد داشت».

و در سورۀ يس، صور اول را «صيحه» ناميده و به وقوع صور دوم، نيز تصريح فرموده است. ميفرمايد: «مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيحَة وَٰحِدَة تَأخُذُهُم وَهُم يَخِصِّمُونَ﴿49﴾ فَلَا يَستَطِيعُونَ تَوصِيَة وَلَآ إِلَىٰٓ أَهلِهِم يَرجِعُونَ﴿50﴾ وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ ٱلأَجدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِم يَنسِلُونَ﴿٥١﴾ [يس: 49-51].

«اين ها تنها منتظر فرياد مرگ بارند كه آنان را به يک باره و در حاليكه در غفلت و كشمكش به سر ميبرند، در بر ميگيرد. پس آنگاه نه توان وصيت كردن دارند و نه نزد خانواده‌ي خويش باز مي‌گردند. و در صور دميده ميشود و آنگاه از قبرها به سوي پرودرگارشان مي‌شتابند.».

علاوه بر آيه‌ي ياد شده، طرفداران اين ديدگاه به برخي از روايات، كه سه بار دميدن را مي رسانند، استناد مي‌كنند؛ مانند حديث صور، كه حديثي است طولاني و طبري آن را تخريج كرده و در آن چنين آمده است: «يُنفَخُ فيهِ ثَلاثُ نَفَخاتٍ: الأُولى نَفخَةُ الفَزَعِ، وَالثّانِيَةُ نَفخَةُ الصَعِقِ، وَالثّالِثَةُ نَفخَةُ القِيامِ لِرَبِّ العالَمينَ».«پس از آن، سه بار در صور دميده ميشود. نخست نفخه‌ي فزع (هراس)، دوم نفخه‌ي صعق (بيهوشي) و سوم نفخه‌ي بعث (زنده شدن) است، كه مردم براي حضور در بارگاه الله، از قبرها برمي خيزند».

آيه‌ي ياد شده (سوره نمل:87) تصريح نميفرمايد كه «فزع» دميدن سوم است.

همچنين، از بيان ترس و هراسي كه دامن‌گير مردم ميشود، مستقل بودن دميدن فزع، برداشت نميشود. دميدن نخست، مردم را هنگام مردن دچار هراس و وحشت ميكند و دميدن دوم، پس از زنده شدن و بيرون آمدن از قبرها، موجب ترس و هراس انسان ها مي‌گردد.

ابن حجر ميفرمايد: تفاوت ميان صعق و فزع، بدين معنا نيست كه آن دو از دميدن نخست، به طور همزمان، به وجود نيامده باشند. (فتح الباري (369/11)

درتذكره‌ي قرطبي آمده است: دميدن فزع، همان دميدن صعق است؛ چراكه اين دو هميشه

(c) ketabton.com: The Digital Library

همراه هم هستند. در آغاز مردم دچار ترس و هراس صداي رستاخيز ميشوند، سپس جان به جان آفرين تسليم ميكنند. (التذكرة قرطبي(184)
اما استدلال به حديث ياد شده، نيز محل اشكال است؛ چون سند حديث ضعيف و مضطرب است. ابن حجر عسقلاني آن را ضعيف مي داند و ضعيف بودنش را از بيهقي نقل مي كند. (فتح الباري (369/11)
ابن حزم ميگويد: نفخه هاي روز رستاخيز چهار بار هستند:

1 - نفخهي مردن.
2 - نفخهي زنده شدن. با نفخهي دوم همه مردگان زنده ميشوند و از قبرها بيرون شده و براي حساب گرد هم ميآيند.
3 - نفخهي فزع و صعق، كه با شنيدنش، مردم بيهوش مي شوند، ولي كسي نميميرد.
4 - نفخهي به هوش آمدن و بيرون آمدن از اين بيهوشي است. (فتح الباري (446/6)

«ابن حجر، پس از نقل ديدگاه ابن حزم مي گويد: اينكه دو نفخه را چهار تا تلقي كرده است، روشن و واضح نيست؛ بلكه ارجح همان دو نفخه است. اما تفاوت گذاشتن ميان دو نفخه، برگرفته از حال شنوندگان است؛ با شنيدن نفخهي نخست، همهي زندگان ميميرند، مگر آنان كه به خواست الله استثناء شوند. آن ها با شنيدن نفخه، سرگردان مي شوند و با دميدن نفخهي دوم، همهي مردهها زنده شده و بي هوش ها از غفلت و سرگرداني نجات مييابند.
«حقيقت را الله بهتر ميداند» (فتح الباري (446/6).

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴿٥٢﴾

گويند: اي واي بر ما! چه كسي ما را از خوابگاه ما برانگيخت؟ اين واقعيتي است كه [خداي] رحمان وعده داده بود و پيامبران راست گفته بودند!! (٥٢)
كافران با حسرت و ندامتي كه بر آنان مستولي شده ميگويند: واي بر ما باد! چه كسي ما را از قبرهاي ما بيرون آورد؟ (بيدار كرد و) برانگيخت؟! براي آنان گفته ميشود. اين همان چيزي است كه خداوند بزرگ مهربان وعده داده بود، و فرستادگان (خدا در سخن ها و پيام هاي خود) راست گفته بودند.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴿٥٣﴾

اين جز يک بانگ مرگبار نيست، پس ناگهان همگي آنان نزد ما احضار كرده شوند. (٥٣)

تفسير:

زنده شدن آنها جز يک صداي واحدي بيش نخواهد بود كه اسرافيل از جانب خدا بر آنان بانگ برميدارد (كه ايشان را دعوت به خروج از گورها ميكند) و ناگهان ايشان در پيشگاه مان (براي محكمه) گرد آورده ميشوند و حاضر ميگردند.
مفسر صاوی گفته است: اين صيحه عبارت است از گفتۀ اسرافيل كه ميگويد: ای استخوان های پوسيده! و ای اندام های از هم گسيخته و اجزای پراگنده و موهای پاره گشته! خدا به شما امر ميكند برای محاكمه و حساب و كتاب گرد هم آييد، آنگاه در صور ميدمد، آنگاه بلافاصله تمام آنها برای محاسبه در قرارگاه جمع ميشوند. (حاشيه صاوی ٣٢٨/٣.).

فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿٥٤﴾

در اين روز به هيچ كس كمترين ظلمي نميگردد، و جز آنچه را انجام ميداديد جزا داده نمي

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوید. (۵۴)

تفسیر:

در این روز، جزا دادن مردم بر مبناي عدل است و بر هيچ كسي با كم شدن حسنات، يا با زيادشدن گناهان ستم روا داشته نمي شود. همچنان در آن روز، جزا و پاداشي براي بندگان مقرّر داشته نمي شود؛ مگر در برابر عمل خير يا كار بدي كه شخصي آن را انجام دهد يا سبب انجام آن شده باشد.

ابو سعود گفته است: این مطلبی است که در آخرت به آنها گفته می شود، آنگاه که عذاب آماده شده برای خود را می بینند، پس به منظور سر زنش به آنها چنین گفته می شود. (ابو سعود ۲۵۷/۴.).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه سر انجام مشرکین را یادآور شد، حالا در آیات (55 الی 68) سر نوشت و وضع نیکوکاران و پرهیزگار را نیز به بیان میگیرد و میفرماید:

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ﴿۵۵﴾

يقيناً اهل بهشت امروز سخت سرگرم خوشي و شادماني (در نعمت ها) هستند. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شُغُلٍ»: سرگرمي عظيم. هر چيز كه انسان را به خود مشغول سازد و بي خبر از ديگران كند و موجب فراموشي غم و اندوه انسان شود. تنكير آن براي تعظيم است.

«فِي شُغُلٍ»: سرگرم سُرور و شادماني، و بهره‌مند از نعمت هاي الهي هستند.

«فَاكِهُونَ»: جمع فَاكِهٌ، خوشحال و خندان. بهره‌مند از نعمت و سرگرم لذّت.

سرگرم شوخي و مزاح.

تفسیر:

يعني اينكه اهل بهشت با لذيذترين عيش، بزرگترين نعمت ها و كامل‌ترين سعادت در تنعّم مصروف اند؛ در بهشت، زندگی بدون مرگ، سلامتی بی مر یضي، جوانی بی پیری، عزّت بی‌ذلّت، نعمت بی محنت، بقا بی فنا، خشنودی بی خشم و انس بی وحشت است.

در بهشت از میوه‌ها استفاده میکنند و از حوریان بهشتی و از خوردن و آشامیدن و شنیدن نغمه ها لذت می‌برند.

ابوحیان گفته است: ظاهر این است که شغل عبارت است از نعمت هایی که آنان را به خود مشغول و از همه چیز غافل می‌کند.

ابن عباس(رض) فرموده است: کامگیری از دختران جوان و شنیدن نغمه‌ها آنان را به خود مشغول کرده و نزدیکان و اقوام دوزخی خود را از یاد می‌برند. از آنان نام نمی‌برند تا عیش خود را خراب نکنند. (البحر ۳۴۲/۷.).

هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ﴿۵۶﴾

آنان و همسرانشان در زير سايه هايي [آرام بخش] بر تخت هايي [آراسته چون حجله عروس] تكيه مي زنند. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظِلَالٍ»: جمع ظِلّ، سايه. تنكير آن براي تعظيم است. **«الأَرَآئِكِ»:** جمع اَريكة، تخت. اورنگ (سورۀ كهف آيه 31، انسان آيه 13، مطفّفين آيات 23 و 35).**«مُتَّكِئُونَ»:**تكيه‌كنندگان. لم دهندگان (سورۀ:كهف آيه 31، زخرف آيه 34).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:
اهل بهشت و همسران‌شان در زیر سایه‌هاي پروفراخ وپر برکت بهشت، بر تخت‌هاي زیبا و راحت بخش تکیه زده‌اند در بهشت دیگر در تنهایی نیست.
مسکن بهشتی آرامش بخش است. نشستن بر تخت وچوکي‌ها، به نشستن روی زمین برتری دارد.

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ﴿٥٧﴾

در آنجا برای آنان میوه هاست، و برای آنان هر چه طلب کنند، در اختیارشان خواهد بود. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:
«فَاكِهَةٌ»: میوه. مراد انواع میوه‌ها است. تنکیر آن براي تفخیم است که بیان‌گر مرغوبیت و کثرت میوه‌ها است.

تفسیر:
درجنت وبراي اهل جنت میوه‌هاي متنوّعي، لذّت بخش در آنجا آماده شده درجنت بهترین تغذیه است در بهشت دیگر محدودیّت نیست. همچنان از سایرچیزهاي پاکیزه، هرچه بخواهند واشتها داشته باشند براي‌شان حاضر است.
باید یاد آور شود که از فحواي آیۀ مبارکه بر مي اید که: معاد جسمانی است. (کلمات میوه و همسر و تخت نشانۀ آن است که در قیامت با همین جسم زندگی خواهیم کرد).

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ﴿٥٨﴾

سلام [بر شما]، این سخنی است از پروردگار مهربان(۵۸)

تفسیر:
بزرگ‌ترین بهره و بالاترین کرامت براي اهل بهشت وقتي میسّر است که خداوند رحمان و رحیم با ایشان سخن وتهنیت میگوید و براي شان با سلام تحیه میفرستد. این سلام از جانب پروردگاري مهربان است که براي شان نعمت ارزاني نموده، رحمت شان کرده و عذاب را از ایشان دفع کرده است، واقعاً در بهشت رضا و سلامی با عظمت از خدا دریافت می شود.که در یافت سلام الهی، ازجمله آرزو و خواسته هاي جنتیان مي باشد.
پیامبر صلّی الله علیه وسلّم میفرماید: خدا آنها را نظاره می‌کند و آنها او را تماشا می‌کنند، تا خدا از دید آنها نهان میشود به نعمت های بهشت توجه نمی‌کنند. و نور برکت خدا در دیار آنها می ماند». (اخراج از ابن ابی حاتم.
ابن کثیر گفته است: در اسنادش ایرادی است، در مختصر ابن کثیر نیز چنین آمده است. ۱۶۷/۳، و ابن ماجه نیز آن را در سنن خود روایت کرده است.).

وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ﴿٥٩﴾

و (فرمان مي‌دهیم) اي مجرمان! امروز (از مؤمنان) جدا شوید. (۵۹)

تفسیر:
قیامت روز فیصله و جدایی است. در این روز براي کافران گفته میشود: از مؤمنان جدا شوید و همراه شان نباشید؛ چون شما حال دیگر و ایشان حال دیگر دارند.
جدایی گناهکاران از نیکوکاران طبق قانون عدل الهی است، که فرمود: مؤمن و کافر یکسان نیستند: «أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ» (پس آیا کسی که مؤمن است مثل

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسی است که فاسق است؟ (هرگز چنین نیست، این دو گروه) مساوی نیستند.) (آیه: 18 سورۀ سجده).
شاید هم مراد از جدا شدن، جدایی مجرمین از یکدیگر و تنها شدن و به درد فراق گرفتار شدن باشد، همچون زندان انفرادی در دنیا که مجرمان را از یکدیگر جدا میکند.
قرطبی میفرماید که: درموقع ایستادن برای حساب وهنگامی که دستور میدهند اهل بهشت وارد بهشت شوند، به مجرمان چنین گفته میشود. (تفسیر قرطبی ۴۶/۱۵.)
«إِمْتَازُوا»: جدا گردید. به کنار روید.

شأن نزول:

روایت شده است که «ابی بن خلف» از بزرگان کفار قریش استخوانی پوسیده را پیش پیامبر صلّی الله علیه وسلم و سلّم آورد و با دست خود آن را خرد کرد و آنگاه گفت: ای محمد! تو گمان میکنی این استخوان بعد از متلاشی شدن خدا آن را زنده میکند؟ پیامبر صلّی الله علیه و سلّم فرمود: بله! آن را زنده میکند. و بعد از آن تو را هم زنده میکند و به آتش می فرستد.
بدین مناسبت آیۀ «أَوَ لَمْ یرَ اَلْإِنْسٰانُ أَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذٰا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ، وَ ضَرَبَ لَنٰا مَثَلاً وَ نَسِي خَلْقَهُ قٰالَ مَنْ یحْيِ اَلْعِظٰامَ وَ هِيَ رَمِیمٌ» نازل شد. (تفسیر قرطبی ۵۸/۱۵ و البحر المحیط ۳۴۸/۷.)

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴿۶۰﴾

اي فرزندان آدم! آيا به شما عهد(توصيه) نكردم كه شيطان را مپرستيد كه او بي ترديد دشمن آشكاري براي شماست؟(۶۰)

تفسیر:

در آیۀ مبرکه استفهام معنی توبیخ و سرزنش میدهد و کفار مجرم را توبیخ میکند. یعنی ای بنی آدم! مگر از طریق پیامبران به شما دستور ندادم و توصیه نکردم؟
«أَنْ لاٰ تَعْبُدُوا اَلشَّیطٰانَ»: که از شیطان فرمان نبرید و در معصیت و نافرمانی من از او پیروی نکنید.
«إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»: علت نهی را بیان میکند. یعنی شیطان دشمن شما میباشد، در دشمني شيطان بايد هيچ گونه شک و شکاکیت داشته باشید، او پدر شما را فریب داد و شما فرزندان کسی هستید که اطاعت شیطان کرد.
بايد كه انسان، از دو حال نبايد خارج باشد، يا بنده الله تعالي است ويا بندگي و اطاعت از شيطان را ميكند بر شما واجب نكردم كه شيطان را عبادت نكنيد و از او فرمان برداري ننماييد؟ زيرا او دشمن آشكار شماست كه با شما سخت بغض و كينه دارد.
بايد ياد آور شد كه: چنين عهد و پيمان و توصيه و دستوري، از طرق مختلف با انسان بسته شده و بدو فرمان داده شده است.
اولاً: توسط پيامبران (ملاحظه شود سوره هاي: بقره آيه: 168، اعراف آيه: 27، يونس آيه: 2، زخرف‌آيه: 62).
دوم: توسّط عقل. چرا كه دلائل و براهين عقلي با زبان گويائي به انسان ها ميفهمانند كه نبايد جز خدا را پرستيد و اطاعت كرد.
سوم: از راه فطرت. چرا كه انسان ذاتاً يكتا پرست بوده و فطرت سالم، طاعت و عبادت را منحصر به ذات پاک پروردگار مي داند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«لا تَعبُدُوا»: مراد از عبادت در اينجا، اطاعت است. چرا كه يكي از صورت هاي عبادت اطاعت ميباشد (ملاحظه شود سوره هاي: توبه آيه: 31، مؤمنون آيه: 47). (تفسير نور «ترجمه معاني قرآن»).

وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴿٦١﴾

و اينكه مرا عبادت كنيد، كه اين راهی راست است.(٦١)

تفسير:

در ايۀ مباركه علت وهدف نهايي عدم اطاعت از شيطان به بيان گرفته شده وميفرمايد كه: همانا شيطان دشنمي آشكاري با شما دارد، پس اي انسان چگونه ازهمچو دشمن اطاعت می‌كند؟ «وَ أَنِ اُعْبُدُونِي» و به شما فرمان دادم كه فقط من را بپرستيد و مرا به يگانگی عبادت كنيد و امرم را به جا بياوريد. اين طريقي استوار و راه مستقيمي است كه شما را به رضاي خدا و بهشت الهي پيوست ميسازد.

«هٰذَا صِرٰاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴿٦١﴾» اين همان دين درست و طريق مستقيم من است. بايد از سرنوشت فريب خوردگان عبرت بگيريد.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴿٦٢﴾

و به راستی او (شيطان) گروهی بسيار از شما را گمراه كرد، پس آيا نمي‌فهميديد. (٦٢)

تفسير:

هر آينه شيطان انسان هاي زيادي از شما را گمراه كرده است. و آنها را از برگرفتن راه حق مانع شده است. آيا (تاريخ جبّاران گمراه پيشين را خوانديد، و آثار سرنوشت گول خوردگان ابليس را ديديد و) نينديشيديد؟

امام طبری در تفسير اين آيۀ مباركه مي نويسد: يعنی شيطان جمع كثيری را از اطاعت من بازداشته تا جايی كه او را پرستيدند. (تفسير طبری ١٦/٢٣.).

در حديث شريف آمده است: «چون روز قيامت در رسد، انس وجن واولين وآخرين در يک مكان فراخ گرد هم آورده ميشوند آنگاه گردني از آتش (قسمتي از آن) بر خلايق نمايان ميشود و به آنان احاطه ميكند، سپس مناديِ‌اي چنين ندا در ميدهد: «هٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي كُنتُم تُوعَدُونَ﴿٦٣﴾ ٱصلَوهَا ٱليَومَ بِمَا كُنتُم تَكفُرُونَ﴿64﴾» (يس: 63-64).

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴿٦٣﴾

اين همان جهنمی است كه به شما وعده داده شده بود. (٦٣)

تفسير :

اين آتش افروخته كه اكنون در پيش روي شما قرار دارد، همان آتشي است كه در دنيا براي‌تان وعده داده شد. و شما آنها را تكذيب كرديد.

امام صاوی گفته است: در حاليكه بر لبۀ دوزخ قرار دارند، اينچنين مورد خطاب قرار ميگيرند و منظور از آن تحقير و سرزنش بيشتر است. (تفسير صاوی ٣٢٩/٣.)

پروردگار با عظمت ما بارها وعده جهنّم را براي كفار داد و آنان بدين هوشدار ها اصلاً توجه و باور نكردند. الله تعالي براي دوزخيان اتمام حجت نموده و پيوسته خطر دوزخ را به آنان ابلاغ كرده است.

اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴿٦٤﴾

امروز به خاطر كفری كه می ورزيديد، به آن درآييد. (٦٤)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«إِصْلَوْهَا»: با دوزخ بسوزید وسوزش آنرا بچشید. بدان وارد شوید (المختصر في تفسير القرآن، تفسير صفوة البيان).

کفّار و دوزخیان هرگز از آتش جدا نخواهند شد. آنان در دنیا راه کفر را در پیش گرفته بودند، امروز براي شان امر میشود که در آتش در آیید، در قعر آن داخل شوید واز حرارت آن بچشید که این جزاي تکذیب و کفر شماست.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴿٦٥﴾

امروز بردهان هایشان مُهر خاموشي نهیم و دست هایشان با ما سخن میگویند و پاهاي شان به اعمالي که همواره مرتکب مي شدند، گواهي میدهند! (٦٥)

در روز قیامت اعضای بدن دارای نوعی درك و شعوراند که مي توانند بر اعمال که انسان در دنیا مرتکب شده است شهادت دهند، باید گفت که در قیامت اعضای بدن، تابع اراده انسان نمي باشد، طوریکه یاد آور شدیم: الله تعالي در روز قیامت بر دهن هاي کافران مُهر مي نهد؛ چنانکه از سخن زدن باز مي مانند، قوي ترین شاهد در محکمه عدل الهي درآن روز، اقرار و اعتراف عامل جرم است، وطوریکه در فوق گفتیم؛ دست ها و پاهاي مجرمین بر اعمال ناپسند و مجرمانه انسانها شهادت می دهند.

ابن جریر طبری از ابو موسی اشعری روایت کرده است: که در روز قیامت کافر و منافق به پای میز محاسبه حاضر مي شود و اعمالشان بر آنان عرضه میگردد، اما آنها از در انکار در می‌آیند و میگویند: بار خدایا! قسم به عزتت! فرشته این را بر ضد ما نوشته و ما مرتکب آن نشده‌ایم.

فرشته میگوید: در فلان روز و فلان جا فلان عمل را انجام ندادید؟ میگویند: نه نکردیم، به خدا قسم! در این موقع مهر سکوت بر دهانشان زده میشود و اعضایشان به سخن می آیند، آنگاه آیهٔ «اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْوٰاهِهِمْ» را خواند. (تفسیر طبری ١٧/٢٣.)

در حدیث آمده است: «بنده به خدا می گوید: آیا مرا از ستم امان نمی‌دهی و مانع نمی شوی؟ خدا میفرماید: بله! بنده می گوید: غیر از خودم هیچ گواهی بر خود قبول ندارم. الله میفرماید: امروز کافی است خودت و «کرام الکاتبین» بر تو شهادت دهند. آنگاه مهر سکوت بر دهانش می زند، و به اعضایش گفته میشود به زبان بیایند. اعضا اعمال او را باز میگویند، آنگاه خدا زبان او را باز میکند، و خطاب به اعضایش میگوید: وای برشما! نابود شدید من برای شما مبارزه می کردم!» (این بخشی است از حدیثی که امام مسلم آن را روایت کرده است.).

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ﴿٦٦﴾

و اگر بخواهیم [درهمین دنیا] چشم هاي شان را محو میکنیم، پس به [سوي همان] راه [گمراهي] بر یکدیگر پیشي میگیرند اما چگونه میتوانند ببینند؟(٦٦).

«طَمَسْ»: به معنی از بین بردن اثر چیزی است به طور کامل، طوریکه اصلاً وجود نداشته باشد.

«لَطَمَسْنَا»: محو میکردیم. از بین مي‌بردیم (نساء آیه: 47، یونس آیه: 88، مرسلات آیه: 8). دراینجا مراد کور کردن واز میان بردن بینائي دیدگان است.

«فَأَنّي»: چگونه؟ **«فَأَنّي يُبْصِرُونَ»؟:** چگونه میتوانند ببینند؟ یعني به هیچ وجه نمي توانند مسیر خود را ببینند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آيۀ مباركه آمده است: اگر ما بخواهيم ايشان را (در دنيا مجازات كنيم، مي توانيم. از جمله) كورشان مي نمائيم، به گونه‌اي كه اگر آنان بخواهند در راه بر يكديگر پيشي گيرند، به هيچ وجه نتوانند راه را ببينند.
ابن عباس(رض) گفته است: يعنى اگر بخواهيم آنها را از درک حق نابينا مى‌كنيم و هرگز به راه حق هدايت نمى شوند. (تفسير قرطبى ۴۹/۱۵.) اين بيان براى قريش تهديد است.

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ﴿۶۷﴾

و اگر بخواهيم هرآينه آنان را در جاى خود مسخ مى كنيم [به گونه اى] كه نه پيش بروند و نه برگردند. (۶۷)

تفسير:

«لَمَسَخْنَاهُمْ»: ايشان را مسخ ميكرديم. مراد از مسخ، يعنى تغيير دادن از شكلى به شكلى نامناسب وقبيح است، اگر الله تعالي بخواهد خلقت و آفرينش كافران را مسخ و تغيير دگرگون مي سازد، به طورى كه آنها را در جاى خود ميخكوب مى شوند. در اينجا بيشتر مراد تغيير و تبديل انسان زيبا و توانا، به انسان درمانده و بيچاره است. امّا مراد از مسخ مي تواند تبديل به حيوانات و مجسّمه هاي بي روح نيز باشد.
به قولي ديگر معني اين آيه اينست: اگر بخواهيم، آنان را در همان مكاني كه در آن مرتكب معصيت شده‌اند، مسخ ميكنيم. ولي حق تعالي به سبب رحمت گسترده‌اي كه بر خلقش دارد، چنين نكرد.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴿۶۸﴾

هركس را كه طول عمردهيم او را در خلقت دگرگون مي سازيم، آيا درک نمي‌كنيد؟(۶۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«نُعَمِّرْهُ»: تعمير يعنى طول دادن به عمر تا پيرى مى رسد.«نُنَكِّسْهُ»: واژگون ميكنيم. «تنكيس» يعنى زيرورو كردن چيزى.مراد عقبگرد قواي جسماني و روحاني انسان است، تا بدانجا كه بازگشت كامل انسان به حالات طفوليت انجام ميپذيرد، و حركات و روحيات كودكان در پيران پديدار ميگردد. به عبارت ديگر: پيران، كودكان مي شوند (ملاحظه شود سورۀ هاي: حجّ آيه: 5، روم آيه: 54).«الْخَلْقِ»: خلقت. آفرينش. مراد وضع جسمي و روحي است.

تفسير:

در تفسير انوار القرآن: آمده است.يعني: به هركس عمر طولاني‌اي بدهيم، خلقت و رفتارش را دگرگون كرده و او را به حالي معكوس نسبت به حال اولش كه نيرومندي وطراوت بود قرار ميدهيم، به‌طوري كه به‌جاي قوت، ضعف و به جاي جواني و خرمي، پيري و فرتوتي بر وي مستولي شود.
ابن جرير گفته است: منظور استدلال بر اين واقعيت است كه خدا قادر است كافران را مسخ كند، همان طور كه ميتواند انسان را پير و دچار افت كند. (التسهيل ۱۶۶/۳.).

خواننده گان محترم !

در ايات متبركه (69 الي 76) موضوعاتى از نشانه هاي قدرت پروردگار يكتا و بيان ويژگي هاي پيامبر صلي الله عليه وسلم مورد بحث قرار ميگيرد:

وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرَ وَ ما يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ﴿۶۹﴾

و ما به او [پيامبر] شعر نياموخته‌ايم، و سزاوار او [هم] نيست، اين جز اندرز و قرآن مبين

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیست.(۶۹)

تفسیر:

درآیۀ مبارکه پروردگار باعظمت ما میفرماید که: ما به محمد شعر نیاموخته‌ایم و شایسته نیست که شاعر باشد؛ زیرا شاعر در وادي‌هاي باطل فرو میرود، مبالغه میکند، به خیال پردازي دست مي زند و گاهي دروغ میگوید.

وحیکه برآن حضرت صلي الله علیه وسلم نازل شده، جزتذکّري براي صاحبان عقل‌هاي سلیم وفطرت هاي مستقیم چیز دیگري نمیباشد وآیات قرآني که براي‌شان نازل شده بیانگر احکام، آداب واخلاق شریعت اسلامي است.

امام قرطبی میفرماید: این رد ادعاي است که کافران بر پیامبر صلي الله علیه وسلم وارد مینمودند که: محمد شاعر است و آنچه را که آورده است، شعر است و پیامبر نباید شاعر باشد. و قرآن شعر نیست؛ زیرا شعر گفتاری آراسته و موزون و بر خیالات و اوهام مبتنی است، حتی گفته‌اند: «با مزه ترین شعر دروغ‌ترین آن است»پس این کجا وقرآنکریم کجاکه ازهمگونی کلام و گفتۀ انسان منزه ومبری است!مردم درمورد مدح وذم شعرزیاد گفته‌اند: ولی انصاف همان است که شافعی رضی الله عنه گفته است: «شعر گفتار است، گفتار هم نیکو دارد و هم بد و زشت» (تفسیر صفوة التفاسیر محمد علي صابوني).

پیامبر شاعر نیست:

خواننده گان محترم !

یکی از تهمت هایی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم از جانب مشرکین وکفار وارد میشد، علاوه بر ساحر و مجنون و کاهن بودن، تهمت شاعر بودن بود، در حالیکه:

شعر بر خاسته از تخیل است، بر خلاف وحی.

شعر بر خاسته از عواطف و احساسات است، بر خلاف وحی.

شعر آمیخته با اغراق است، بر خلاف وحی.

گرچه قرآن دارای جملاتِ موزون و مقطّع همچون شعر است، امّا عنصر اصلی شعر که تخیّل است، در قرآن راهی ندارد.

قرآن، جز ذکر نیست.**«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ»** ذکر قدرت و قهر خدا، یاد الطاف و نعمت‌های او، یاد عفو و مغفرت او، یاد سنّت‌ها و قوانین او، یاد انبیا و اوصیا و اولیای او، یادی از تأریخ های پر عبرت، یادی از عوامل عزّت و سقوط امّت‌ها، یادی از نیکوکاران و هدایت شدگان، یادی از تبهکاران و کافران و فاسقان و مجرمان و ستمگران و عاقبت آنان، یادی از اخلاص‌ها، ایثارها، شجاعت‌ها، انفاق ها، صبر ها و پایان نیك آن، یادی از قتل ها، شکنجه ها، اذیّت‌ها، تهمت ها، تحقیر ها، حقّ کشی ها و به استضعاف کشیدن ها و عاقبت شوم مستکبران، یادی از اوامر و نواهی و مواعظ و حکمت ها، یادی از آفریده‌های آسمانی و زمینی و دریایی، یادی از آینده تاریخ و پیروزی حکومت حقّ و پر شدن جهان از عدل و داد و محکومیّت ظلم و ستم، یادی از برزخ (مدت بین فوت و روز آخرت) و معاد (روز رستاخیر و از مرده واپس زنده شدن) و حوادث قبل از قیامت و چگونگی صحنه های قیامت و خطرات دوزخ و نعمت های بهشتی.

باید گفت در قرآن عظیم الشأن، سخن از نفی ارزش شعر نیست، بلکه سخن از نفی شعر از پیامبر صلي الله علیه وسلم است. ودر این هیچ جاي شکي نیست که الله تعالي از تهمت به أنبیاءعلیهم السلام دفاع مي کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همانطوریکه در آیۀ مبارکه آمده است: قرآن، مایه‌ی تذکّر و یادآوری است. و قرآن، کلامی روشن و قابل فهم و استدلال است.

لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴿٧٠﴾

تا کساني را که [به عقل و هوش و استعداد] زنده اند هشدار دهد، و فرمان عذاب بر کافران محقق و ثابت شود. (٧٠)

تفسیر:

«لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيا»: تا به وسیلۀ این قرآن انسانی را برحذر بدارد که دارای قلبی زنده و بصیرت و دیدی بینا می باشد؛ و آن عبارتند از مؤمنانی که از آن سود می برند.

«وَ يحِقَّ اَلْقَوْلُ عَلَى اَلْكَافِرِينَ»:وتا گفته و کلمه‌ی عذاب بر کافران واجب و مقرر شود؛ (تفسیر ابو سعود ٢٦١/٤.) زیرا آنها همچون مردگان هستند و مطالب مورد خطاب را درک نمی‌کنند.

امام بیضاوی در تفسیر خویش بیضاوي میفرماید: قرار دادن آنها در مقابل افراد زنده نشان میدهد که آنها به سبب کفر وانحطاط فکری وعدم تأملشان همانند مردگان حقیقی هستند. (تفسیر انوار التنزیل واسرار التأویل ١٣٦/٢.).

بعد از آن خدا نعمت های خود را به آنها یادآور شده و دلایل قدرت و یگانگی خود را باز گفته است تا از طریق آثارش به شناخت خدای عز و جل راهیاب شوند:

باید گفت که: هشدار های قرآن، مایۀ تذکّر و تنبّه است. ونشانه زنده دلی، پذیرش هشدار های قرآن عظیم الشأن است. همچنان قابل یاد آوري است که: هدایت پذیری از قرآن، در انحصار قوم و نژاد خاصّی قرار ندارد. و هدف نهایي و کلي از وحی و بعثت أنبیاء بیداری و هوشیاری زنده دلان و اِتمام حُجت با مرده دلان است.

معروف است که: در انسان هاي قسي القلب وسنگدل حتّی کلام الهي هم اثر نمي گذارد. حقیقت هم همین است که کفّار و کسانی که حقّ را نپذیرند مردگانی بیش نیستند. وعده قهر الهی برای کافران، کلام قطعی خداست.

«حَيّاً»: هدف از آنزنده معنوي است که شخص عاقل و اندیشمند و بیدار دل است (ملاحظه شود سورۀ هاي: انعام / 122، فاطر / 22).

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ﴿٧١﴾

آیا ندیده اند که ما از آنچه به قدرت خود انجام داده ایم براي آنان چهار پایاني آفریده ایم که آنان مالکشان هستند. (٧١)

تفسیر:

آیا انسان‌ها ندیدند یعنی: آیا با دیده‌ی عبرت نمی نگرند و در باره‌ی آنچه دست های ما آن را بدون واسطه و بدون داشتن شریک و یاور برای آنها و به خاطر آنها خلق کرده است از قبیل شتر، گاو، بز و گوسفند نمی اندیشند تا به وسیلۀ آن به یگانگی وکمال قدرت ما راه یاب و هدایت شوند؟ چنانکه مالک ومتصرّف آنها هستند و این فضل و احساني از جانب پروردگار سبحان است؟

واقعاً از نشانه های لطف پروردگاربر ما انسانها است: در حالیکه انسان در پیدایش حیوانات نقشي ندارد، ولی به اساني میتوانند مالك آنها می‌شود.

وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ﴿٧٢﴾

و چهارپایان را براي آنان رام کردیم که برخي از آنها مرکب سواري آنان هستند و از

(c) ketabton.com: The Digital Library

[گوشت] برخي از آنها تغذيه مي‌كنند. (۷۲)

تفسير:

الله تعالي اين چار پايان را براي بندگان رام ساخته است؛ چنانكه از گوشت برخي مي خورند، از شير بعضي استفاده مي‌كنند، برخي از آنها را مركب خود مي سازند و بر بعضي ديگر مال و متاع شان را بار مي‌كنند. پس پاک است خداوندي كه اين ها را براي بندگانش عطا كرده و رام ساخته است.

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴿۷۳﴾

و براي آنان در چهار پايان منفعت ها و نوشيدني هاست، پس آيا شكر نميگزارند؟(۷۳)

تفسير:

يعني اينكه در آفرينش چهارپايان(حيوانات) براي مردم منفعت هاي زيادي است، چنان چه از گوشت، شير پشم، استخوان و موي آن‌ها فايده مي برند.

«مَشَارِبُ»: جمع مَشْرَب به معني مشروب؛ مانند مَأْكل به معني مَأْكول؛ نوشيدني ها. مراد شير ها است.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ﴿۷۴﴾

و به جاي خدا معبوداني انتخاب كرده اند به اميد آنكه [به وسيله آنها]ايشان مدد كرده شوند. (۷۴)

تفسير:

مشركين غير از خداوند متعال خدايانی را از سنگ وچوب مانند مجسمه ها ساختند آنرا پرستش وعبادت ميكردند، به اميد اينكه آنان را ياری دهند در حاليكه اين مجسمه ها ناشنوا و بی زبان بودند؛ فرياد را نميشنوند و درخواست را اجابت كرده نمي توانسند.

واقعيت هم همين است كه: شرك و بت پرستی، كفران نعمت های الهی است. و جزاي كسيكه به جای مطالعه در نعمت ها و شكر الهی به سراغ بت‌ها برود، احضار برای ورود به دوزخ است.

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ﴿۷۵﴾

[ولی بتان] نمی توانند آنان را ياری كنند و آنانند كه برای [بتان] چون لشكري احضار شده هستند. (۷۵)

تفسير:

اين خدايان مزعوم به هيچ وجه قدرت نصرت و ياری مشركين را ندارند. نه به طريق شفاعت و نه به طريق ياری رساندن. كافران با بت هايي كه به عبادت آن‌ها مي پرداختند در روز قيامت به حضور الله تعالي براي عذاب شدن حاضر آورده مي شوند و در اين هنگام بعضي از بعضي ديگر برائت مي جويند.

قتاده ميفرمايد: در دنيا مشركين به خاطر بت‌ها قهر و كين ديگران را در دل ميگيرند، و انگهی بت ها برای آنان سودی نمی آورند و شری را از آنان دفع نميكنند، بلكه فقط بت هستند و بس، و مشركين انگار خدمتگزار آنها ميباشند. (اين نظری است كه طبری آن را ترجيح داده است. تفسير طبری ۲۰/۲۳.)

و قرطبی گفته است: آنها اين همه آيات قدرت ما را مشاهده می‌كنند، آنگاه به غير از ما خدايانی اتخاذ می‌كنند كه توانايی انجام دادن چيزی را ندارند و كافران از آنها حمايت و

(c) ketabton.com: The Digital Library

محافظت میکنند. بدین‌ترتیب همچون سربازان آنها هستند در صورتی که بت ها نمی توانند آنان را یاری دهند. (تفسیر قرطبی با کمی اختصار ۵۶/۱۵.).

فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴿۷۶﴾

پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند که ما آنچه را پنهان و آنچه را آشکار می کنند می دانیم. (۷۶)

تفسیر:

«فَلاٰ يَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ»: از اینکه تو را تکذیب می‌کنند افسرده خاطر مشو، و از اینکه تو را به شاعری و سحر متهم می‌کنند، غمگین مباش. بدین وسیله خاطر پیامبر صلّی الله علیه و سلّم را تسلی داده است.

در این جاي شكي نيست كه دشمنان در پنهان و آشكار مصروف دسيسه و توطئه ها هستند ولي الله تعالي ميفرمايد: «إِنّٰا نَعْلَمُ مٰا يسِرُّونَ وَ مٰا يعْلِنُونَ» از پنهان و نهاد آنها آگاه است، و از گفتار و اعمال ظاهری آنها اطلاع دارد و به خاطر آن، آنها را مجازات می دهد. در اين هيچ جاي شكي نيست كه الله بر همه چيز آگاه است.

«قَوْلُهُمْ»:مراد سخنان مبني برالحاد وانكار خدا، وتكذيب وتقبيح پيغمبر است.

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه در آیات متذکره دلایل قدرت الله سبحان وتعالی و وجوب بندگی و اطاعت مخلصانه و ابطال شرک در آیه های قبلی ،به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (77 الی 83) ، شبهه ی انکار کنندگان را در مورد رستاخیز ، دلایل اثبات زنده شدن دوباره را به بیان میگیرد .

در آین ایات متبرکه آمده است:

- دوباره آفریدن وخلق کردن هر چیز نسبت به باراول آسان تر است.
- الله سبحان وتعالی ، در وجود درخت سبز تر و تازه، قوغ(شعله) آتش نهاده است.
- آفرینش وخلق آسمان و زمین از خلقت انسان بزرگتر است. خلاصه، فرمان آفرینش به امر «کن: باش» انجام می پذیرد و قطعاً کار الله سبحان وتعالی به زمان نیاز وضرورت ندارد.

أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴿۷۷﴾

آیا انسان ندید (نمیداند) که ما او را از نطفه اي بي ارزش آفريديم، و او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد كه) به مخاصمه آشكار برخاست! (۷۷)

تفسیر:

در آیۀ مبارکه میفرماید که: آیا انسان منکر روز قیامت و منکر زنده‌شدن بعد از مرگ، (با چشم عقل و دیده بینش ننگریسته است و) ندیده است که ما او را از نطفه ناچيزي يعني نطفه خلق کرده‌ایم که از مجرای ناپاکی بیرون میآید؟ بعد از آن احوالش ترقّي يافت تا انساني گرديد، سپس به شخص منكر و ستيزه جويي تبديل شد از در دشمنی در می آید و به انکار و تکذیب حشر و نشر میپردازد. به تكذيب وانكار الله تعالي مي پردازد كه: قادر است انسان را از نطفه خلق كند آيا قادر نيست باری دیگر به هنگام حشر او را زنده كند؟ همچنان در جملۀ: **«أَوَ لَم يَرَ ٱلإِنسَٰنُ...»** بيان نموده پستترين مقام بشر و بالاترين مقامي كه بشر براي خود قائل است، يعني اين بشري را كه ما از نطفۀ پستي كه اجزاء مشابه آن را به جوارح و اعضاء مختلفه در آورديم چون به مقام نطق و اراده رسيد به خصومت با ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

پرداخت و انكار قدرت ما در معاد مي‌كند و براي ما و قدرت ما مَثَلي مي زند، در حاليكه مثل او داني و ادني مي باشد و براي خدا مثل اعلي است، زيرا قدرت خدا را نبايد با قدرت خود قياس كند، قدرت خدا از نيستي به ارادۀ **«كُن»** ايجاد مي‌كند.

شأن نزول آيۀ 77:

904- حاكم به قسم صحيح از ابن عباس (رض) روايت كرده است: عاصي بن وائل حضور رسول الله صلي الله عليه وسلم (استخوان پوسيده‌اي را آورد و ريزريز كرد و گفت: اي محمد! آيا اين زنده مي شود؟ رسول الله گفت: آري، خدا اين را زنده مي كند، و تو را هم مي ميراند و دوباره زنده مي‌كند و هم به آتش سوزان جهنم واردت مي‌كند. پس آيۀ «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ» تا آخر سوره نازل شد (حاكم 2 / 429 روايت كرده، حاكم و ذهبي به شرط بخاري و مسلم اين را صحيح ميدانند. طبري 20243 از سعيد بن جبير به قسم مرسل روايت كرده است. «احكام القرآن» 1882 و «زاد المسير» 1204).

905- ابن ابوحاتم از چند طريق از مجاهد، عكرمه، عروه بن زبير و سدي به همين معني روايت كرده است كه آن شخص را أبي بن خلف گفته اند.

(طبري 29240 از مجاهد به قسم مختصر روايت كرده است و اين مرسل است و طبري 29242 از قتاده و واحدي در «اسباب نزول» 721 از ابو مالك به قسم مرسل روايت كرده اند. خلاصه: از چند وجه آمده كه اين آيه به شان عاصي و ابن خلف است. بناءً اصل محفوظ است، اگر چه مفسرين در تعيين يكي از اين دو مضطر بند - والله اعلم - به «الجامع لأحكام القرآن» 0 / 5181، «فتح القدير» 2103 و «زاد المسير» 1208).

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴿٧٨﴾

و (اين انسان منكر قيامت) براي ما مثالي آورد و آفرينش خود را فراموش كرد. گفت: چه كسي اين استخوان ها را در حاليكه پوسيده اند، دوباره زنده ميكند؟(٧٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْعِظَامَ»: جمع عَظْم، استخوانها. **«رَمِيمٌ»:** پوسيده و فرسوده. **«نَسِيَ خَلْقَهُ»:** جمله كوتاهي است كه پاسخ كاملي براي پرسش هر فرد بيخبري است كه قدرت الله را با قدرت مردم همسان بداند و درباره آفرينش خود از خاك نينديشد.

تفسير:

در آيۀ مباركه آمده است كه: شخص منكر، از روز حشر براي الله تعالي و رسولش مَثَلي را ارئه نمايد. و به فكر خويش بعيد ميداند كه خدا بعد از مرگ دوباره انسان را خلق كند، او قدرت الله تعالي آن را مانند قدرت انسان تشبه نموده، از اصل نشأتش غفلت ورزيده و با انكار از زنده شدن بعد از مرگ گفته است: كي استخوان ها را آنگاه كه بپوسد و پارچه پارچه شود زنده مينمايد؟ انسان خلقت خود را فراموش كرده است كه ما او را از نطفه‌اى ناچيز خلق كرده و روح را در آن دميديم.

مفسرصاوی فرموده است: يعنى سخنانى آورده است كه در غرابت و شگفتى صورت مثل را دارد؛ چون قدرت ما را باقدرت خلق مقايسه كرده است. (تفسير صاوى ٣٣١/٣.)

«قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»: اى محمد! به عنوان سرزنش و ساكت كردن به آن كافر بگو: هرآنكه آن را از نيستى ايجاد كرده است باز او را خلق و زنده مى‌كند، و شخصي كه بار اول آن را ابداع كرده است، آن را زنده مى‌كند. پس آنكه قدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نيز دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (79)»: و او می‌داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست.

خواننده گان محترم!

باید یاد آور شد که: ریشه‌ی بسیاری از اِشکالات در مورد قدرت خداوند رحمان، توجّه نکردن به نمونه های مشابه و فراموش کردن سوابق است.

طوريكه ياد آور شديم انسان حتي خِلقت خود را كه از نطفه به وجود آمده به باد فراموشي مي سپارد.

منكران روز قيامت هيچگونه برهان منطق براي ادعا خويش ندارند، هر چه را مطرح مي كنند بي اساس وبي بنياد است.

ديده مي شود كه دين مقدس اسلام به چه حد واندازه به انسانها آزادي قايل است: اين آزادي تا سرحدي است كه: منكران الله وروز قيامت با كمال شهامت در برابر رهبر مسلمانان با صراحت حرف مي زند واستدلال خويش كه بنياد هم ندارد مطرح مي كند.

البته بايد گفت كه سؤال كردن هيچگونه ممانعتي ندارد، ولي بدي در اين است كه برخي سوالات داراي انگيزه هاى لجوجانه و مغرورانه است.

مشكل اساسي در برخي از سوالات عقيدتي اينست كه ما انسان ها قدرت انساني خويش را با قدرت الهي مقايسه ميكنيم كه به تأسف غير عادلانه وغير انصافانه ميباشد.

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴿٧٩﴾

بگو: همان ذاتي كه بار اول آنها را آفريده است دوباره زنده مي‌گرداند و او به هر آفرينشي داناست. (٧٩)

تفسير:

اي پيامبر! به عنوان سرزنش و ساكت كردن به آن كافر بگو: اين استخوان‌هاي پوسيده و پارچه پارچه را كسي زنده مي‌كند كه باراول به وجود آورده است و زنده كردن بعد از مرگ، از پديد آوردن چيزي از عدم آسان‌تر است.

اوتعالي به همه مخلوقاتش داناست و از گفتار و كردار آنان چيزي بر او پوشيده نيست.

با تمام قوت بايد گفت: آنقدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نيز دارد.

«وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»: و او می داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست.

ابن كثير ميفرمايد: «يعني او مي داند كه استخوان ها در كجاي زمين پاشان و پراكنده شده‌اند».

معاد به دو چیز نیاز دارد: یکی قدرتِ خدا در آفریدن دوباره انسان‌ها و دیگری علم او به عملکرد مردم. این آیه به هر دو اشاره میکند؛ **«أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ»** نشانه‌ی قدرت او و «هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» نشانه‌ی علم اوست.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ﴿٨٠﴾

همان ذاتيكه براي شما از درخت سبز آتش آفريد، و شما به وسيله آن آتش ميافروزيد. (٨٠)

تفسير:

الله ذاتي است كه با قدرت خود از درخت سرسبز، آتش سوزنده را خلق كرده است، انجام دادن مقصود بر او مشكل و ممتنع نيست وزنده كردن استخوان هاى پوسيده وخلقت دوباره آنها او را ناتوان و درمانده نمي‌كند. (تفسير طبرى ٢١/٢٣.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابو حیان گفته است: خدای متعال مطلبی جالب‌تر و عجیب‌تر از خلق انسان از نطفه را به آنها یادآور شده است که عبارت است از به وجود آوردن چیزی از ضد آن، و آن عبارت است از روشن کردن آتش از درخت سبز.
آب آتش را خاموش می‌کند اما با وجود این آتش از چیزی بیرون می‌آید که شامل آب است.
عرب ها آتش را از شاخه‌ی گیاهان روشن می‌کنند. و در مثل آنها آمده است «در هر چیز آتش هست، و شاخه‌ی گیاهان با عظمت و ممتازند». (البحر ۳۴۸/۷.)
مفسر تفسیر نور «ترجمه معاني قرآن» مي نويسد: **«الشَّجَرِ الأَخْضَرِ»:** درخت سبز. اين تعبير بيانگر اين واقعيت است كه تنها درختان سبز و زنده مي توانند عمل كربن‌گيري و ذخيره‌كردن نور آفتاب را انجام دهند.
«نَاراً»: مراد انرژي ذخيره شده آفتاب بر اثر فتوسنتز در چوب هاي درختان است كه بر اثر اصطكاك و مالش، به صورت جرقّه الكتريسيته ظاهر مي شود و باعث روشن شدن آتش مي‌گردد، يا با سوزاندن چوب‌ها، انرژي نهان در آنها آزاد مي شود، و نور و حرارت اندوخته و پنهان در ذرّات پيكره درختان، ديگر بار به صورت روشنائي و گرما جلوه‌گر مي آيد. (تفسير نور).

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴿٨١﴾

آيا كسي كه آسمانها و زمين را آفريد قدرت ندارد همانند آنها (انسانهاي خاك شده) را بيافريند؟ آري! (قادر است) و اوست آفريننده دانا. (۸۱)

تفسير:

آن ذاتي كه آسمان و زمين را با آن حجم بزرگ و عظمت خلق كرده است قادر نيست اجساد انسان را بعد از نابودی دوباره خلق كند؟ بدون شک تواناست. الله تعالي به حكمتش همه مخلوقات را آفريده است، به آفريده هايش داناست، به امور پوشيده و آشكارشان آگاه است و هيچ امر پوشيده‌اي از او مخفي نيست. كار او خلق كردن است، چه در دنيا و چه در قيامت.
«أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ»: اين كه به گونه سابق و به شكل پيشين بسازد و بيافريند.
«الْخَلاّق»: صيغه مبالغه خالق است. آفريدگار.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴿٨٢﴾

هرگاه الله آفريدن چيزي را بخواهد كار او تنها اين است كه به او مي‌گويد: موجود شو، پس بي درنگ موجود مي شود. (۸۲)

تفسير:

هيچ‌چيز براى خداى عز وجل مشكل وسخت نيست؛ هر لحظه كه انجام كاري، انفاذ امري، يا آفرينش چيزي را اراده كند، برايش مي‌گويد: (كُن پيدا شو) پديد مي‌آيد. همه امور آفرينش و تقدير، زندگي و مرگ، زنده كردن و برانگيختن به همين طريق تحقّق مي يابد. هر وقت چيزى را اراده كند، بدون هيچ‌گونه تلاش و خستگى به وجود مى‌آيد، و مستلزم هيچ‌گونه تكليف و تلاشى نمى باشد.
مفسران مي افزايد؛ الله متعال حتّى نياز و ضرورتي به گفتن كلمه «كُنْ» هم ندارد، زيرا اين خود نياز است و در شأن او نيست، بنابر اين مراد از كلمه «كُنْ» همان اراده و حكم اوست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تحقّق فرمان و ارادهی الهی زمان نميخواهد، به اصطلاح مثل يك چشم به هم زدن است. «وَ ما أَمْرُنا إِلَّا واحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»: (و فرمان ما جز يك فرمان نيست (آن هم بسيار سريع) مانند يك چشم بر هم زدن.) (سورۀ قمرآيه: 50.)
براي خداوند متعال، آفرينش همه اشيا يكسان است.خداوند در آفرينش هستی، نه وسيله می خواهد نه كمك و نه كسی كه موانع را بر طرف كند. و ميان ارادهی خدا و انجام كار فاصلهای نيست.«كُنْ فَيَكُونُ».

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿٨٣﴾

پس منزه و پاک است خدايي كه (ملک و) ملكوت هر موجود به دست (قدرت) او و بازگشت شما همه خلايق به سوي اوست. (٨٣)
«مَلَكُوتُ»: مالكيت و حاكميت. كشور عظيم. قدرت تصرّف فراوان.

تفسير:

همه سرچشمهی هستی به دست اوست وهم بازگشت همه چيزبه سوی اوست.
خداوند بزرگ از گفتههاي مشركان منزّه است، از عيب و ناتواني پاک است و از شرک و شريكان بالاتر است. او مالک همه كائنات، تصرّف كننده در همه مخلوقات و تقدير كنندۀ حادثات است.
هيچ كسي در آفرينش با او منازعه نمي كند و هيچ انساني در حكم با او شريک نيست. معجزههاي او شگفت آور، نشانه هايش آشكار، قدرتش بي نهايت و نعمت هايش كامل است.
و سرانجام تمام خلايق برای حساب و جزاء در روز قيامت به سوي او بر ميگردند. تا اعمال خوب و بدشان را جزا و پاداش دهد.
در خاتمه از الله متعال مسألت داريم كه ما را از شر بدكاران، مصؤن بدارد و به نور معرفت خود دل هاي مان را تابناک فرمايد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره صافات

جزء – (23)

سورۀ صافّات در مكه نازل شده و داراي يكصدوهشتاد و دو آيه و پنج ركوع ميباشد.

وجه تسميه:

اين سوره به جهت افتتاح با سوگند الهي به فرشتگانيكه به همانند صفوف نماز گزاران در آسمان به صف ايستاده اند، به «صافات» (به صف ايستادگان) مسمي گرديده است. موضوع آن همچون ساير سوره هاي مكي، عنايت به ساختن عقيده در نهاد انسانها و پاكسازي آنان از شائبه‌هاي شِرک در همه صور و اشكال آن است.

يادداشت:

وقتي آيه‌ي «والصافات صفا» نازل شد ومسلمانان ديدند كه خداوند به صفهاي به هم پيوسته و منظم فرشتگان در وقت عبادت و بندگي، سوگند ميخورد، به اشاره ي پيامر صلي الله عليه وسلم صفهاي منظم و مرتبي را در وقت نماز هم چون دانه هاي مرواريد در رشته كشيده شده، تشكيل مي دادند و با تمام وجود خود بر بندگي خالق هستي مي پرداختند.

نامگذاری سوره:

اين سوره به نام «سوره‌ی صافات» موسوم است تا بندگان را با حال و هوای ملكوت اعلی و فرشتگان پاک آشنا سازد كه هيچگاه از عبادت خدا فروگزار نيستند:«يُسَبِّحُونَ اَللَّيلَ وَ اَلنَّهٰارَ لاٰ يَفْتُرُونَ»،ووظايف محول به آنها رابيان ميكند.

تعداد آيات، كلمات وحروف سوره:

طوريكه گفتيم تعداد آيات اين سوره به: (182) صدوهشتادو دو آيه ميرسد، تعداد كلمات آن به: (867) كلمه ميرسد، و تعداد حروف آن به: (3903) سه‌هزار ونهصدوسه حرف ميرسد. (تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات و حروف قرآن عظيم الشأن) را مي توانيد در سورۀ طور تفسير احمد مطالعه فرمايد.

ارتباطات سورۀ صافّات با سورۀ قبلي:

1 - خداوند متعال سورۀ يس را به ذكر قيامت و روز بعث پايان داده و سورۀ صافات را مانند آن به ذكر بَعْث شروع نموده است.

2 - سرآغاز اين سوره و پايان سوره ي قبلي، هر دو به قدرتمندي مطلق هستي بخش اشاره مي كنند.

3 - ترتيب اين سوره پس از سوره ي پيشين، همانند اعراف پس از انعام و شعراء پس از فرقان، در بيان احوال گذشتگان است.

4 - اين سوره، بيان مجمل احوال مؤمنان و كافران را در سوره‌ي پيشين، تفسير ميكند.

ساير خصوصيات خاصۀ اين سورۀ:

سورۀ صافات اولين سورۀ از قرآن عظيم الشأن است كه اولين آيات آن با سوگندها شروع مي شود، سوگندهايي پر معنا و انديشه انگيز، سوگندهايي كه فكر انسان را همراه خود به جوانب مختلف اين جهان می كشاند، و آمادگی برای پذيرش حقايق می دهد.

محتواي سورۀ صافات:

طوريكه ياد آور شديم؛ سورۀ صافات از جمله سوره‌های مكی است كه به

(c) ketabton.com: The Digital Library

اصول عقیدۀ اسلامی یعنی «توحید، وحی، وبعث و جزا» میپردازد ومانند دیگر سوره‌های مکی استحکام وتثبیت ستون‌های ایمان رامحور خود قرارداده است. و به ساختن زیربناي عقیده و زدودن درون ها از شرک و آلودگیها میپردازد.

- سورۀ صافات با بحث در مورد فرشتگان نیکوسرشت آغازشده است که در نماز راست می ایستند، یا بال هایشان را در انتظار فرمان الله تعالي راست میگیرند، و ابر به هرجا که خدا بخواهد سوق میدهند. آنگاه در بارۀ «أجنه» به بحث پرداخته و آنها را به وسیلهی شهاب ثاقب در معرض رجم قرار میدهد، و بدین ترتیب اساطیر و افسانه های جاهلیت را رد میکند که معتقد بودند در بین خدا و اجنه قرابت برقرار است.

همچنان در سورۀ صافات در بارۀ زنده شدن و جزا داد سخن بحث بعمل آمده وموضوع را که: مشرکین منکر آن بودند وآنرا بعید می‌دانستند.

- در سورۀ صافات داستان «مؤمن و کافر» را یادآور شده و گفتگوی دایر در بین آنها را در دنیا متذکر شده است، آنگاه نتیجه و سرانجام هر یک از آن دو را خاطر نشان ساخته که عبارت است از استقرار دائمی مؤمن در بهشت، و اقامت ابدی کافر در دوزخ و آتش.
- درسوره داستان بعضی از پیامبران را پیش کشیده و از قصهی نوح علیه السّلام شروع کرده و بعد از آن قصۀ حضرت ابراهیم و سپس داستان حضرت اسماعیل و بعد از آن قصۀ حضرت موسی علیه السّلام و هارون و بعد از آن داستان الیاس و لوط را مطرح کرده است. و داستان ایمان و امتحان را در حادثۀ ذبح اسماعیل و ماجرای رؤیای ابراهیم خلیل، به تفصیل بیان کرده است که به ذبح فرزندش مأمور شد و از جانب خدا قربانی آمد. و بدین وسیله کیفیت اجرا و تسلیم در برابر احکم الحاکمین را به مؤمنان یاد داده است.

سورۀ صافات با بیان نصرت و یاری پیامبران و اولیاء در دنیا و آخرت از جانب خدا خاتمه یافته و نشان داده است که سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورۀ صافّات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ و مهربان

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا﴿١﴾

قسم به آن گروهي از فرشتگان كه (هنگام عبادت خدا يا شنيدن فرمان او) صف بسته مي ايستند. (١)

تفسير:

پروردگار با عظمت اين سوره را با يادكردن قسم به بعضی از مخلوقات خود افتتاح كرده و بدين ترتيب عظمت قدرت ومنزلت آنها را ابراز داشته، و بندگان را به بزرگی قدر و مقام آنها متوجه گردانيده است.

الصافات: جمع صافه، به صف ايستادگان، صف بستگان. **«وَالصَّافَّاتِ صَفًّا»** معنی آن چنين است: به گروه های ازفرشتگان قسم می خورم كه در نماز راست قامت ايستاده يا در انتظار دريافت فرمان الله، بال‌ها را راست گرفته‌اند.

ابن مسعود (رض) فرموده است: آنها عبارتند از فرشتگانی كه در آسمان برای عبادت و ذكر صف می بندند.

در حديث شريف آمده است: «مگر مانند فرشتگان در مقابل پروردگار خود صف نمی بنديد؟ گفتيم: چگونه يا رسول الله؟ فرمود صف های اول را تكميل می‌كنند و در صف به هم چسبيده می ايستند» (امام مسلم آن را در صحيح خود روايت كرده است، ملاحظه شود مختصر ابن كثير ١٧٤/٣).

به منظور نشان دادن مقام والايی و كثرت و فراوانی عبادت فرشتگان به آنها قسم ياد كرده است. آنها با وجود عظمت خلقت و بلندی مقام شان هيچگاه از عبادت الله فروگزار نيستند، و همان طور كه مؤمنان در نماز صف می بندند، آنها برای عبادت، با خشوع و فروتنی صف ميگيرند و خدای مقتدر را پرستش ميكنند، خدای ذوالجلالی كه تمام خلايق در مقابلش سر تعظيم فرو مي بندند، وگردن فرازان در هيبت وجبروتش خم ميگردد. ازجمله‌ی آنان حاملان عرش با عظمت و فرشتگان پاک هستند.

توجه:

قسم در محاورات براي تاكيد است كه اكثر در مقابل كفار استعمال ميشود وليكن در بسا اوقات محض براي اينكه مضموني را مهتم بال شان ظاهر كنند نيز استعمال ميكنند – و از تتبعو تفكر در قسم هاي قرآن حكيم، ظاهر ميشود كه مقسم به عموماً به طور شاهد و يا دليل مقسم عليه ميباشد. (تفسير كابلي)

خوانند گان محترم!

در ايات متبركه (1 الي 21) در باره موضوعاتي: صافات خداي جهانيان يكي بيش نيست، آراستن آسمان به زيور ستارگان، اثبات روز قيامت مورد بحث قرار گرفته است .

فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا﴿٢﴾

قسم به آن فرشته هايي كه (شياطين را) سخت مي‌رانند. (٢)

و نيز قسم به فرشتگاني كه ابرها را به اذن و ارادۀ پروردگار هر سو كه خدا بخواهد مي رانند و سوق مي دهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«الزَّاجِرَاتِ»: باز دارندگان. منع كنندگان. هدف از آنفرشتگان است كه شياطين را از استراق سمع باز مي دارند و ابر ها را بدينجا و آنجا مي رانند. و يا اينكه مراد رزمندگاني است كه دشمنان را از تجاوز به حريم اسلام باز مي‌دارند، و يا اينكه مراد داعيان و عالماني است كه بي دينان را از تجاوز به قرآن و قوانين اسلام به دور مي دارند و مردمان را از منكرات نهي مي‌كنند. (تفسير انوار القرآن).

«زجر» به معنى سوق دادن و تشويق كردن است.

بايد گفت كه بر علماء، دانشمندان و صالحين است كه عوامل كه موجب، فساد، گناه وشرارت در جامعه مي گردد، نقش خويش در مورد اداء نمايند.

در ضمن بايد ياد آور شد كه: انرژى گرفتن از ياد الله تعالي يا از طريق تلاوت قرآن «فَالتَّالِيَاتِ ذِكْراً» و دفاع از حريم حقّ «فَالزَّاجِرَاتِ» همراه با نظم و آماده باش، «وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا» ضرورت يك نظام الهى است.

انجام هر كارى بايد با كيفيّتى عالى همراه باشد. بهترين نظم، «صَفًّا» بهترين قدرت، «زَجْراً» و بهترين ياد خدا. «ذِكْراً» است.

فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٣﴾

قسم به تلاوت كنندگان ذكر (همه كتب آسماني يا آيات قرآن). (٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«ذِكْراً»: هدف كتاب هاي آسماني و از جمله قرآن است (ملاحظه شود سوره هاي: نحل آيات 43 و 44، انبياءآيات 48 و 105).

«التَّالِيَاتِ»: تلاوت كنندگان. هدف از آن فرشتگاني است كه كتاب هاي آسماني را بر پيغمبران خدا تلاوت مي نموده اند.

تفسير:

يعنى قسم به فرشتگانى كه آيات الله تعالي را بر پيامبران مى خوانند، و خود به ثناخوانى و ستايش و سپاسگزارى و تقديس ذات خدا مى پردازند.

إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ﴿٤﴾

كه بي ترديد معبود شما يگانه است.(٤)

تفسير:

يعنى قسم به فرشتگانى كه داراى چنين صفاتى هستند، خدايى را كه انسان! مى پرستيد يگانه و تنها مى‌باشد و شريک، مانند و همتا ندارد.

مفسر كبير جهان اسلام مقاتل بن سليمان (150 هـ) ميفرمايد: كافران مكه ميگفتند: آيا محمد خدايان را يكى قرار داده است؟ يک خدا چگونه به اين همه مخلوق ميرسد؟ آنگاه الله تعالي به عنوان تشريف و احترام به ملائک سوگند ياد كرد. (تفسير قرطبى ٦٢/١٥).

بعد از آن خداى متعال معنى يگانگى و الوهيت را بيان كرده و ميفرمايد: «رَبُّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا» (آيهٔ: 5 صافات) (همان خداي يكتا كه آفريننده آسمان ها و زمين است و هر چه بين آنهاست و آفريننده.) زيرا وجود آنها با اين شيوه و نظم شگفت انگيز، از واضح ترين و روشن ترين دلايل بر وجود و يگانگى خدا مى‌باشد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ﴿٥﴾

پروردگار آسمان ها وزمين و آنچه ميان آنهاست، و پروردگار مشرق ها.(٥)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
او خداوندي است كه فقط وي آفريدگار آسمان ها و زمين، آفريدگار موجودات زمين و آسمان، آفريدگار مواضع طلوع آفتاب و آفريدگار ماه و ستارگان ثابت و سيار است.
در اين هيچ جاي شكي نيست كه؛ همۀ هستی تحت تربيت و رشد الهی ميباشد، ما نبايد براي هر چيزی ربّي به تراشيم، زيرا كه پروردگار همۀ هستی يكی بيش نيست.

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ﴿۶﴾
ما آسمان اين دنيا را به زيور ستارگان آراسته‌ايم.(۶)

تفسير:
«زَيَّنَّا»:آراستيم، زينت بخشيديم. به يقين كه خداوند آسمان دنيا رابا ستارگان پرفروغ و روشن زينت داده و آراسته‌ايم، كه به صورت دانه های جواهر درخشان به نظر می آيند.
بايد گفت كه: آفتاب، و نور آن، نقش مؤثری در زندگی انسان و ساير مخلوقاتي الهي دارد.
و تزئين آسمان ها، پرتوی از ربوبيّت الهی است.
در اين هيچ شكي نيست، زينت و زيبايی يك اصل است. آفريده های الهی همه زيباست گرايش به زينت و زيبايی، از تمايلات فطری انسان است و قرآن آن را مورد تأييد قرار داده است.

وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ﴿۷﴾
و آن را از هر شيطان خبيثي حفظ كرديم.(۷)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«مَارِدٍ» نافرمان، سركش، نافرمان و متمرد.
و نيز آن را از نفوذ هر شيطانی نافرمان و متمرد و از اطاعت خدا بيرون رفته، محفوظ نگاه داشته‌ايم.

تفسير:
مفسر قَتادة بن دِعامه سَدوسي بَصْري،در تفسير آيه مباركه ميفرمايد: ستارگان به سه هدف خلق شده‌اند: رجم شيطان، و ايجاد روشنايی برای راهيابی، و زينت آسمان دنيا. (تفسير قرطبی ۶۴/۱۵.)
همچنان و ابو حيان (محمد بن يوسف بن علي بن يوسف بن حيان الأندلسي) فرموده است: آسمان دنيا را مخصوصاً ذكر كرده است؛ چون با چشم مشاهده ميشود و تنها به وسيله‌ی ستارگان از نفوذ شياطين به آسمان ها جلوگيری ميشود. (البحر ۳۵۲/۷.)
از فحواي آيۀ مباركه معلوم ميشود كه: در عالم بالا اسراری است كه شياطين به فكر دستبرد زدن به آن‌ها هستند، ولی قادر به انجام آن نيستند.
درضمن بايد گفت كه: جِنّ و شياطين جِنّی قدرت دستيابی به غيب را دارند، امّا از آن منع شده‌اند.

لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ﴿۸﴾
به [اسرار] ملأ اعلی گوش نتوانند داد و از هر سو به آنان (شهاب) پرتاب ميشود.(۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«لايسَّمَّعُونَ»: در اصل (لايتَسَمَّعُونَ) است. نميتوانند دزدكي گوش فرا دهند.
«الْمَلإِ الأعْلي»: گروه برتر. مراد ملائكه كرام و فرشتگان والا مقام عالم بالا است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«يُقْذَفُونَ»: رانده مي شوند به سوي شان تيراندازي مي شود. رجم مي‌گردند.

تفسير:

طوريكه در فوق متذكر شديم كه: در عالم بالا اسراری است كه شياطين به فكر دستبرد زدن به آنها ميباشد، ولی قادر به انجام و دسترسي به آن نميباشد، يعني شياطين نمی‌توانند به فرشتگان مستقر در عالم بالا گوش فرا دهند و استراق سمع كنند. و اگر قصد نفوذ و قصد گوش دادن در «الْمَلَإِ الْأَعْلَى» در آسمان را بكنند، فرق نميكند از هر جهت كه؛ صورت گيرد، «وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جٰانِبٍ» با شهاب و سنگ های آسمانی رجم و رانده می شوند.

تابدين ترتيب شياطين نتواند به هيچ ازوحي وسخنان فرشتگان عالم دسترسي يابد.

خواننده گان محترم!

طوريكه ياد آور شديم كه: شياطين نمي‌توانند به ملأ اعلي گوش فرادهند.

مفسرين در باره موضوع در تفاسير خويش مينويسند كه:

«الملإ الأعلي»: عالم بالا، ساكنان آسمان، جمع برتر، فرشتگان والامرتبه، بزرگان والامقام. فرشتگان را به سبب آن ملا اعلي ناميدند كه ايشان ساكنان آسمان ها هستند و اما اِنس و جِن، ملأ اسفل‌اند چراكه ساكنان زمين مي باشند.

بنابراين، در آيۀ مباركه بيان شد كه: شياطين اين قدرت و توانمندي را ندارند كه به سخنان اهلي ملأ اعلي گوش فرا دهند، واگر احياناً قصد نفوذ را بكنند، با شهاب ها مورد هدف قرار ميگيرند ورجم مي‌شوند.

درمورد «شهاب ها» ابن كثير مي نويسد كه: شهاب ها؛ اجزايي جداشده از پيكره هاي ستاركانند، نه همه ستاركان است.

براي دقت بيشتر الله تعالي در تمام موارد از أشياء به خاطر نام ميبرد تا فهم اين مفاهيم را براي ذهنيت محدود بشري آسان سازد ورنه از كيف و كان و جزييات و نوع بكار گيري وسايل براي ان پروردگار به صورت لايتناهي و با انواع مختلف وجود دارد كه ذهن انسان در درک همۀ جزييات شان به يقين مقصر است.

قابل تذكر است: كه ذكر جزء و ارادۀ كل، و ذِكر كُل و اِرادۀ جُزء، در كلام عرب شيوه شناخته شده‌اي است. «و از هر سو به راندن سخت پرتاب ميشوند» يعني: شياطين ـ چنانچه بخواهند به منظور استراق سمع به آسمان ها صعود كنند ـ از هر جانبي از جوانب آسمان به وسيله شهاب ها مورد هدف قرار مي گيرند و با اين هدف قرار گرفتن است كه از مقصود خود دور ساخته شده و طرد و دفع مي‌گردند.

دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ﴿٩﴾

آنها به شدت به عقب رانده مي شوند، وبراي آنان عذابي هميشگي است.(٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«دُحُوراً»(دحر): راندن، تار و مار كردن، دور انداختن، طرد كردن.

تفسير:

«يُدْحَرُونَ دُحُوراً»:يعني اينكه شياطين توانمندي آنرا بيابند كه: وحي را بشنوند، طرد و رانده مي شوند و عذاب درد آور، هميشگي وسختي براي شان درآتش دوزخ آماده است. (سورۀ: نحل آيه: 52).

امام طبری میفرماید: یعنی طرد و رانده می شوند. از «دحر» به معنی دفع و دور کردن

(c) ketabton.com: The Digital Library

است. (تفسير طبرى ۲۷/۲۳.)
«وَ لَهُمْ عَذَابٌ وٰاصِبٌ»: و در آخرت عذابى مستمر و دايمى كه هيچ انقطاعي ندارد، خواهند داشت.
«وَاصِبٌ»:يعني عبارت از عذاب هميشگي، پيوسته، سخت دردناک است که در آخرت مي باشد، غير از آن عذابي که در دنيا از هدف قرار گرفتن با شهاب ها دارند. (تفسير صفوة التفاسير محمد علي صابوني).

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ﴿۱۰﴾

مگر آنکه شيطاني خبري را [دزدانه و] با سرعت برباید [و فرار کند] که در اين صورت گلوله اي آتشين و شکافنده او را دنبال مي کند. (۱۰)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«خَطِفَ»: ربود. با سرعت بر گرفت. دزدكي گوش فرا داد معني مجازي خَطِفَ، استماع خبر و استراق سمع است.
«الخطفة»: به سرعت و پنهاني ربودن، به سرعت قاپيدن
«أَتْبَعَ»: به معني (تَبِعَ)، يعني دنبال كرد. تعقيب كرد.
«شِهَابٌ» شهاب ها و سنگ های آسمانی مأموران الهی هستند که با هدف پرتاب می شوند نه تصادفی و بی هدف.
«ثَاقِبٌ»: سوراخ كننده. مراد سوزاننده است. يعني شهابي که دل فضاي ظلماني و بدن شيطان متمرّد را سوراخ سوراخ مي‌كند. يا اينكه جوّ (هوا و فضاء) را مي سوزاند و شيطان متمرّد را آتش مي زند. (**تفسير نور ترجمه معاني قرآن دكتر مصطفي خرمدل**)

تفسير:

مفسردكتر عايض بن عبدالله القرني در تفسير خويش «تفسير الميسّر» در ذيل اين آيه مبارکه مينويسد: مگر شيطاني که کلمه‌اي از وحي را به سرعت دزدي کند و آن را به ديگري خبر دهد. باز نفر دوم به سوم خبر دهد و همچنين به ديگران انتقال يابد. گاهي پيش از اينکه خبر را به ديگري برساند، شهاب او را ميسوزاند، اما برخي اوقات پيش از اينکه او را شهاب بسوزاند خبر را انتقال مي‌دهد و به تدريج اين امر را به کاهنان مي‌رسانند و کاهنان با آن صدها دروغ را علاوه مينمايند. (تفسير الميسّر، نوشتۀ دكتر عايض بن عبدالله القرني).
همچنان ساير مفسران در مورد مي نويسند: شيطان خبيث از آنچه که در عالم بالا جريان دارد شمه‌ای می رباید، اما در موقع فرود آمدن به زمين شهابی آن را دنبال کرده و می سوزاند. امام قرطبی فرموده است: شهابی که برای رجم شيطان به کار می رود، از جمله‌ی ستارگان ثابت نيست؛ چون ستاره‌ی ثابت حرکت می‌کند اما حرکتش قابل رؤيت نيست، در صورتی که حرکت اين شهاب ها ديده می شود (تفسير قرطبی ۶۸/۱۵)
در حديث متبرکه هم به اين موضوع اشاره شده که مضمون احاديث صحيح عبارت است از: قبل از اسلام، شياطين به منظور استراق سمع به سوي آسمان بالا مي رفتند و چون خداوند متعال به امري از امور زمين حکم ميراند، اهالي آسمان راجع به آن گفت و گو ميکردند و شيطاني که تا نزديک شان آمده بود، آن سخن را مي شنيد و سپس آن را به شيطاني که پايين‌تر از وي بود القا مي‌کرد و چه بسا که شهاب او را بعد از آنکه سخن را القا کرده بود، مي سوزانيد و چه بسا هم نمي سوزانيد. آنگاه شياطين اين سخن را به

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوي كاهنان القا مي كردند پس آن ها با آن سخن صد دروغ را در آميخته و به خورد مردم مي دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور مي كردند. اما آنگاه كه خداوند متعال آيين اسلام را نازل كرد، آسمان به شدت مورد حراست قرار گرفت به طوري كه هيچ شيطاني ديگر نمي تواند از تيررس شهاب ها بگريزد. آري! خداوند متعال بدين گونه وحي خويش را از دستبرد شياطين حفظ نمود.

بايد گفت: براي شياطين مطلع شدن از اسرار بالا به قدری مهم است که با آنکه از هر سو مورد هدف قرار می‌گیرند باز هم به صورت دزدانه به استراق سمع دست می زنند. همان طوري كه قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: «فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ» -10شياطين موجوداتی قابل رؤيت و هدف‌گيری هستند.مبارزه با شياطين فرضيه الهي بوده، بايد با شياطين جامعه برخورد قوي وشكست ناپذيري داشته باشيم. و اضافه بايد كرد كه: شياطين موجوداتی مكلّف و مورد كيفر و باز خواست خداوند هستند.

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ﴿١١﴾

پس از منكران معاد بپرس آيا آفرينش آنان دشوارتر است يا آفرينش چيزهايي كه (در كائنات) آفريده ايم؟ بدون شک ما ايشان را از گلی چسبنده آفريده‌ايم.(١١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فَاسْتَفْتِهِمْ»: از منكران حشر بپرس. يعني از ايشان نظر بخواه. مراد از استفتاء در اينجا تنها اطّلاع از ديدگاه ايشان است و بس. والاّ رأي آن انفاقد ارزش است.«خَلْقًا»: نيرومندتر در آفرينش، در آفرينش سخت تر و دشوارتر.

«لَازِبٍ»: چيز لزج و چسبنده‌اي است كه به دست مي چسبد.

تفسير:

در اين آيۀ مباركه ميفرمايد: ازكفار منكر رستاخيز «بپرس: آيا آنان در آفرينش سخت ترند يا كساني كه آفريده‌ايم».

يعني كدام يک از لحاظ ساختمان و بنيه قوی‌تر است؟ آيا آنها قوی‌ترند يا آسمان‌ها و زمين و موجودات مابين آنها، از قبيل فرشتگان و مخلوقات عظيم و شگفت انگيز؟

مفسر و مؤرخ مشهور اسلام ابن جرير طبري ميفرمايد: از اين رو آن را به چسبندگی توصيف كرده است كه خاک مخلوط با آب است. و نيز فرزند آدم از خاک و آب و آتش و هوا ساخته شده است. و وقتی خاک با آب مخلوط شود به صورت گلی چسبناک در می آيد. (تفسير طبری ٢٨/٢٣).

شأن نزول آيه:

در بيان سبب نزول آمده است: آيه كريمه درباره اشدبن‌كلده (كه او را به‌سبب شدت و نيرومندي بدنش «اشد» ناميدند) و امثال وي نازل شد كه به تنومندي پيكر و نيرومندي اعضاي خويش سخت مغرور بودند.

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ﴿١٢﴾

بلكه تو (از انكار منكران) تعجب كردي و آنها هم به تمسخر پرداختند.(١٢)

تفسير:

اي پيامبر!با آنچه كه درباره حقيقت معاد مي‌گويي، تو را به‌ريشخند و تمسخر ميگيرند.درحاليكه آنان همه آثار وقدرت روشن راهم مشاهده ميكنند، تعجب ميكنی، و در

(c) ketabton.com: The Digital Library

همان حال آنها تو و سخنان تو را در این مورد مسخره می‌کنند.
مفسرشیخ ابوسعود(محمدبن محمدبن مصطفي عمادي متوفاي 982) میفرماید: یعنی ازقدرت الله درخلقت این خلایق عظیم، و اینکه آنها زنده شدن را انکار میکنند، تعجب میکنی، وآنها از تعجب تو و اینکه زنده شدن را مقرر میداری، تو را مسخره کرده و از عملکرد تو تعجب می‌کنند. (ابو سعود ۲۶۶/۴.)
«يستسخرون:» ديگران را به مسخره كردن فرا مي خوانند، يكديگر را به ريشخند كردن مي خوانند
«عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ»: تو در پرتو دلائل متعددي، بر قدرت خداي متعال براي ايجاد معاد، در شگفتي، و ايشان معاد را مسخره مي دانند و صحبت تو درباره معاد و شگفت تو از كارشان را به تمسخر مي‌گيرند. در اين هيچ جاي شكي نيست كه: گاهي دشمن به جاى قبول حقّ، حقيقت و منطق، دست به تمسخر زده، ومنطق رسا راهم مسخره ميكنند. وباتمام صراحت بايد گفت كه: تمسخر و به بازى گرفتن مقدّسات، مقدّمه كفر و انكار حقايق است.

وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ﴿۱۳﴾

و چون پند داده شوند عبرت نمی گیرند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُكِّرُوا»: پند داده شدند (سورۀ هاي: 57، مائده / 13، فرقان / 73).
«لا يَذْكُرُونَ»:يادآور نمي‌گردند. متذكر و منتفع نمي شوند.

تفسیر:

و آنگاه كه كافران به وحي الهي (قرآن عظيم الشأن) نصيحت مي‌شوند، از و از آنچه كه در آن است فايده نمي‌گيرند و در معناهاي آن نمي انديشند؛ زيرا در غفلت به سر مي برند و از حق رو گردان‌اند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿۱۴﴾

چون معجزه اي را ببينند به ريشخند می پردازند.(۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَايَةً»: دليل و برهان. معجزه. **«يَسْتَسْخِرُونَ»:** ديگران را به مسخره كردن دعوت مي‌كنند. و به اصطلاح در سخريه مبالغه و زياده روي مي‌كنند.

تفسیر:

زمانيكه معجزات رسول الله صلي الله عليه وسلم را مشاهده كنند، از جمله «شقُ القَمَر» و به زبان آمدن درخت و سنگ، به تمسخر مي پردازند وبه قولي معني (يستسخرون) اين است: كه نه تنها خودشان به تمسخر دست ميزنند، بلكه از ديگران نيز درخواست مي‌كنند تا پيامبر صلي الله عليه وسلم را مورد تمسخر قرار دهند.

وَقَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ﴿۱۵﴾

و مي گويند: اين جز جادويي آشكار نيست.(۱۵)

تفسیر:

كفار ميگويند آن چيزي را كه براى ما آورده‌اى جز سحرى آشكار چيزي ديگري نيست.
مفسرالإمام أبو حيان در البحر مينويسد: (هذا) اشاره است به خوارق اعجاز انگيزى كه توسط حضرت محمد صلّى الله عليه و سلّم آورده شد. (البحر ۳۵۵/۷.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴿١٦﴾

آنها مي‌گويند آيا هنگامي كه ما مرديم و خاك و استخوان شديم بار ديگر برانگيخته خواهيم شد!(١٦)

تفسير:

كافران مي‌گويند: زمانيكه ما بميريم، جسدهاي ما خاک شود، استخوان هاي ما بپوسد و پارچه پارچه شود، دوباره زنده مي گرديم و از قبر هاي خويش بر انگيخته مي شويم؟ در اينجا ملاحظه مي شود كه:

استفهام براى انكار و استهزا آمده كه از عادت هميشگي كافران در طرح سؤالات و نشر عقايد فاسد خويش از آن استفاده مي كردند.

در آيه مباركه ملاحظه نموديم كه: مشركان، بصورت مطلق دست به انكار قيامت مي زنند وحتي زنده شدن نياكان خويش را ويا اينكه خودشان بعد از مرگ دوباره زنده ميشوند هم بعيد مي شمارند، به تمام وضاحت بايد گفت: كه به هيچ صورت: خاك شدن انسان، مانعى براى زنده شدن دوباره‌ى او نيست، درضمن بايد گفت:كه ايجاد قيامت براى خداوند آسان است، مشركان در مورد انكاراز روز قيامت وحشر منطق و استدلال صحيحى به همراي خود ندارند، هميشه به جاى استدلال فقط استبعاد استفاده مى‌كنند.

أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ﴿١٧﴾

و آيا پدران پيشين ما [هم برانگيخته ميشوند؟](١٧)

تفسير:

مفسرجاري الله زمخشرى در مورد اين آيه مباركه مي نويسند:يعنى آيا پدران ما نيز زنده مى شوند؟ شگفتى وتعجب بيشتري را در بردارد. منظور آنها اين است كه پدران قديمى ترند، بنابر اين زنده شدنشان بيشتر بعيد به نظر مى‌آيد. (تفسير كشاف ٣٠/٤)

قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ﴿١٨﴾

بگو آري، همه شما زنده مي شويد، در حاليكه شما ذليل خواهيد بود.(١٨)

تفسير:

«دَاخِرُونَ» جمع داخر، انسان هاي زار و زبون و خوار و پست، فروتنان. يعني به آنها بگو: بله، بعد ازآنكه خاک شديد شما هم زنده مى شويد درحاليكه خوار و ذليل مى باشيد. انكار لجوجانه مشركين از قيامت سبب خوارى و ذلت شان در روز قيامت است. بايد متذكر شد كه: بر پا شدن قيامت دفعى است نه تدريجى، و حالت مشركين در اين روز طوريكه گفته آمديم؛ حيران و پريشان به حال زار خود نظاره‌گرند.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ﴿١٩﴾

همانا (قيامت) يک صداي مرگبار است، پس ناگهان آنان صحنه قيامت را مينگرند.(١٩)

تفسير:

يعني: زنده شدن پس‌از مرگ با يک نعره تندي از اسرافيل عليه السلام است كه در صور با نفخه‌اي مي دمد ويكباره مرده ها از قبر شان بر خواسته و در ميدان محشر مى‌ايستند و به يكديگر نگاه مى‌كنند. و به نظاره صحنه‌هاي هولناک قيامت وعذابي ميپردازند كه خداي متعال بر كفار مقرر داشته است.

شيخ قرطبى در مورد مي نويسد: الزجرة يعنى بانگ، و آن، دميدن دوم است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از این رو به **«زَجْرَةٌ»** موسوم گشته است که صورت هی کردن و راندن شتر و فیل و گله را دارد. (تفسیر قرطبی ۷۲/۱۵).

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ﴿۲۰﴾

و مي گويند: اي واي بر ما! اين روز جزاست! (۲۰)

تفسیر:

و کافران در آن هنگام میگویند:. یاویلنا: اي واي بر ما، هلاکت و زیان بر ما باد! این همان روز حساب است که در دنیا به ما وعده داده شد، اما به آن تکذیب کرد. آنگاه ملائک بر سبیل توبیخ و سرزنش به آنها می‌گویند:

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴿۲۱﴾

(بلي)اين همان روزجدايي (حق ازباطل) است که آن رادروغ ميپنداشتيد.(۲۱)

تفسیر:

فرشتگان آنان را با این سخن پاسخ مي دهند؛ این همان روزي است که میان خلایق حکم و فیصلۀ الهي صادر مي شود و روزي است که شما در دنیا بدان تکذیب کرده و از آن انکار مي‌نمودید.

«الْفَصْلِ»: روز جدايي، روز حکم، قضا وفیصله است زیرا در آن، میان نیکوکار و بدکار جدايي و فاصله افگنده مي‌شود.

مفسر شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوي میفرماید: «فصل» یعنی قضاوت و جدا کردن نیکوکار از بدکار. (تفسیر بیضاوی ۱۳۸/۲.)

«الْفَصْلِ»: قضاوت وحکم، سخن قاطعانه و نهائي در حل و فصل کشمکش بین دو طرف دعوا است.و جدائي میان حق و باطل. **«يَوْمُ الْفَصْلِ»:** مراد روز قیامت است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (22 الي 61) بحث در باره اینکه مشرکان در روز قیامت مورد سؤال وپرسش قرار میگیرند، سزاي آنان و مکافات مؤمنان مخلص، توضیح و بیان گردیده است.

احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ﴿۲۲﴾

[آن گاه ندا رسد:] ظالمان و هم ردیفان آنان و معبودهایي را که همواره به جاي الله مي پرستیدند، گرد آورید. (۲۲)

تفسیر:

آلله تعالي به فرشتگان هدایت میدهد که: کافران را با شریکان باطل و خدایان ساختگیي که به عبادت‌شان مي پرداختند گردهم آورید. و هر شخص را فرد را با همنوع و همکیش خود در کنار هم قرار دهید.

مفسرقرطبی میفرماید: زناکار با زناکار، و شراب خوار با شراب خوار، و دزد با دزد کنار هم قرار میگیرند. (تفسیر قرطبی ۷۳/۱۵) وي این قول را به حضرت عمر خطاب رضی الله عنه نسبت داده است.

ضحاک میگوید: «ازواج آنان؛ همراهان و هم پیوند ان شان از شیاطین پس هر کافري با شیطان خود محشور مي شود. همچنین گنهکاران با یکدیگر محشور میگردند لذا زناکاران با هم سلکان شان، رباخواران با همدیگر، شرابخواران با همدیگر و همین‌گونه هر گروهي با همجنسان خود گرد آورده مي‌شوند...».

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان ابن عباس(رض) در این مورد فرموده است: ستمکاران را با همسران کافرشان گردهم آورید. و نیز از او نقل است که منظور افراد نافرمان مانند آنها می باشد. (این دو قول را صاحب «بحر المحیط» از ابن عباس(رض) نقل کرده است،۳۵۶/۷.)
معبودهای باطل نه تنها گره‌گشا نیستند بلکه خود نیز گرفتارند. انسان ها بدبخت که در روز قیامت با بت‌های بی جان محشور شود. همچنان باید گفت: کسی که هدایت الهی را در دنیا نپذیرد، در قیامت به دوزخ هدایت میشود. در نهایت امر همانا؛ پایان شرك و کفر دوزخ است.

مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ﴿٢٣﴾

که به جز خدا مي پرستيدند، و همه را به راه دوزخ راهنمايي كنيد.(۲۳)

تفسير:

اي فرشتگان! كافران را با شريكان باطل و خدايان ساختگي آنان به شدّت و با توبيخ به سوي آتش سوق دهيد. يعني راه دوزخ را به آنها نشان بدهيد و آنها را به سويش روانه كنيد.

وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴿٢٤﴾

و آنان را متوقف كنيدكه ايشان بازخواست كردنی هستند.(۲۴)

تفسير:

اي فرشتگان! كافران را با خدايان باطل آنان پيش از وارد شدن به بهشت در راه متوقف كنيد و نگه داريد؛ زيرا خداوند متعال با توبيخ و تهديد از اعمالي كه در دنيا انجام دادند و از سخناني كه گفتند از آنان سؤال مي‌كند. يعني آنان را براي حساب متوقف سازيد، و سپس بعد از حساب، به سوي دوزخ برانيد.
در حديث شريف به روايت ابن مسعود (رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «لا تزول قدما ابن آدم يوم القيامة من عند ربه حتي يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيما أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وماذا عمل فيما علم».
قدمهاي فرزند آدم در روز قيامت از نزد پروردگارش دور ساخته نمي شود تا از پنج چيز مورد سؤال قرار نگيرد:

1 - از عمر خويش كه در چه چيزي آن را فنا كرده است.
2 - از جواني‌اش كه در چه راهي آن را كهنه و فرسوده كرده است.
3 - از مال خويش كه از كجا آن را به‌دست آورده است.
4 - از اينكه مال خويش را در چه راهي خرج كرده است.
5 - و از علم خويش كه در آن چه عملي كرده است».

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ﴿٢٥﴾

[به آنان گويند:] شما راچه شده كه يكديگر را [براي رهايي از عذاب] ياري نمي دهيد؟ (۲۵)

تفسير:

«لا تَنَاصَرُونَ»: همديگر را ياري نمي دهيد. قابل تذكر است كه: اصل آن **(لا تَتَنَاصَرُونَ)** است.
در حين گرفتاري به عذاب براي آنان گفته مي شود كه شما را چه شده است با وجود اينكه همه در اينجا حاضريد به يكديگر كمک نمی رسانيد؟ در حاليكه در دنيا يار و ياور همديگر

(c) ketabton.com: The Digital Library

بودید؟
مفسران میفرمایند: این بیان به سخنان ابو جهل در روز بدر اشاره دارد که گفته بود: «ما همه به یاری یکدیگر می پردازیم». (تفسیر قرطبی ۷۴/۱۵.)

خوانند گان محترم!

از فحواي آيۀ مبارکه معلوم میشود که: در قیامت، مجرمان نمیتوانند هیچ یاری و کمکی به یکدیگربرسانند، در اين هيچ جاي شكي نيست كه: مجرمين در قيامت خود را تبرئه مي كنند و گناه خود را به گردن دیگران میاندازند.
باید یاد آور شد که در روز قیامت، هیچ کس حاضر نیست گناه و جرم دیگران را به عهده خود گیرد.

بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ﴿۲۶﴾

[نه] بلكه امروز آنان امروز تسليماند.(۲۶)

تفسیر:

واقعاً هم کافران در روز قیامت ذلیل و سر به زیر و تسلیم شدگانند و از غلبه و یاری رساندن ناتوانند و مالک رساندن نفع و ضرري براي خويشتن نيستند.
«مُسْتَسْلِمُونَ»: افراد منقاد و مطیع.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴿۲۷﴾

و بعضي از آنان به بعضي ديگر روي كرده و از هم سؤال مي‌كنند.(۲۷)

تفسیر:

بعضي از كافران به برخي ديگر در روز قيامت رو مي آورند و يک ديگر را لومه و سرزنش و ملامت مي سازند و حتي با يكديگر به مخاصمه مي پردازند.
مفسر شیخ ابو سعود در تفسیر خویش: (ارشاد العقل السليم الي مزايا الكتاب الكريم) مینویسد: به طریق توبیخ و خصومت از هم می پرسند و جدل میکنند. (تفسیر ابو سعود ۲۶۸/۴.)
«يَتَسَآءَلُونَ»: از همديگر بازخواست مي‌كنند. به گونه کشمکش و سرزنش از یکدیگر سؤالاتي مي‌كنند و همديگر را مقصّر وضع موجود قلمداد مي نمايند.

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ﴿۲۸﴾

[پس پيروان گمراه به رهبران گمراه كننده] ميگويند: همانا شما از راه خيرخواهي به سوي ما مي آمديد، [ولي كارتان جز فريب و نيرنگ نبود!](۲۸)

تفسیر:

يعني شما از هر جهت می‌آمدید و باطل را برای ما آراسته و مزین می‌کردید و با قوی ترین دلایل ما را از تبعیت از راه حق باز می داشتید (ابن کثیر این قول را از سدی نقل کرده است و اظهر نیز همان است)
برخي از مفسران در تفسير اين آيه مباركه ميفرمايند: از چپ و راست به نزد ما آمده و ما را و سوسه ميكرديد و بر در پيش گرفتن راه انحراف تشويق مي نموديد. (در فی ظلال این معنی آورده شده است. و با اینکه از جهت لغت سند و مدرکی ندارد اما لطیف است.)
«عَنِ الْيَمِينِ»: از طريق خير خواهي و دلسوزي. از راه دين. از راه قدرت. هدف اين است كه شما گفتيد: ما خيرخواه شما هستيم، و ديني كه داريد حق است، و با زور و ادار

(c) ketabton.com: The Digital Library

به گمراهي مان كرديد. (تفسير نور).

قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴿٢٩﴾

(آنها در جواب) ميگويند: [ما را تقصيري نيست] بلكه خود شما اهل ايمان نبوديد.(٢٩)

تفسير:

سركردگان كفر براي ناتوانان مي‌گويند: آن طوري كه شما مي گوييد نيست؛ ما شما را به گمراهی وادار نكرديم، و شما را از ايمان مانع نشديم، بلكه خود كافر شديد و به ميل و اختيار خودتان ايمان نياورديد.

ابن كثير گفته است: يعنی موضوع آن طور كه شما گمان می برید نيست، بلكه قلب و نهاد خودتان منكر ايمان و پذيرای كفر و نافرمانی بود. (مختصر ابن كثير ١٧٧/٣.).

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ﴿٣٠﴾

و ما را بر شما هيچ تسلطي نبود، بلكه شما خود قوم طغيان گر و سركش بوديد.(٣٠)

تفسير:

يعني ما هيچ زور و قدرتی نداشتيم كه شما را از هدايت باز داريم، بلكه شما خودتان از حد تجاوز كرديد و با قبول كفر بر خويشتن اسراف ورزيديد.

بايد گفت كه: زمينه و عامل انحراف، از درون منحرفان است نه بر اثر فشار كه از بيرون آورده شده باشد.

«سُلْطَانٍ»: سلطه و قدرت. مراد زور و اجبار است.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ﴿٣١﴾

وحكم پروردگارما در حق ما تحقق يافت، بي‌گمان ماچشنده (طعم عذاب) خواهيم بود.(٣١)

تفسير:

«فَحَقَّ عَلَيْنَا...»: فرمان الله تعالي در باره ما محقّق گشت كه ما گمراها نبايد روز قيامت عذاب را بچشيم.**«إِنَّا لَذَائِقُونَ»:** ما بدون ترديد اين عذاب را می چشيم.

فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ﴿٣٢﴾

و ما شما را بدين سبب گمراه كرديم همانگونه كه خود گمراه بوديم.(٣٢)

تفسير:

و سبب گمراهي و كفرتان به خداوند شديم. از آن رو كه پيش از شما گمراه بوديم، شما هم با پذيرش كفر از ما پيروي كرديد و همه ما زيانمند شديم.

«غَاوِينَ»: گمراهان (سورۀ هاي: اعراف‌آيه: 175، حجر آيه: 42، شعراء آيات 91 و94).

فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴿٣٣﴾

پس در حقيقت آنان در آن روز در عذاب شريك يكديگرند.(٣٣)

تفسير:

آنها در روز قيامت در عذاب شريكند، همان طور كه در گمراهی شريک بودند. اما همان طوريكه فرموده است: «وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ اَلْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي اَلْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ»، امروز هيچ چيزی سودی به حالشان ندارد. و به هر گروهي بخشي از جزا داده ميشود؛ همچنان كه در كفر و گمراهي در دنيا شريک و سهيم بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴿٣٤﴾
ما اين چنين با مجرمان مي‌كنيم.(٣٤)
تفسير:
سنّت الهي دربارۀ كافران و بدكاران اين است كه كارهاي بدشان را جزا ميدهد و از آنان انتقام مي‌گيرد.**«كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ»:** اينگونه با مجرمان رفتار ميكنيم.واقعاً هم سنّت عدل الهي نسبت به مجازات مجرمان يكسان است. ريشۀ عذاب، جرم انسان هاست.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ﴿٣٥﴾
زيرا آنان چنين بودند كه هرزمان به آنان ميگفتند: معبودي بر حق جز الله (يگانه)، تكبّر مي كردند.(٣٥)
تفسير:
بلى ! زمانيكه كافران به سوي كلمۀ لا إله إلا الله و به سوي پذيرش و تحقيق معني اين كلمه و عمل به مقتضايش فرا خوانده مي شدند نافرماني مي كردند، و تكبر می كردند و خود را بزرگ می دانستند.

وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ﴿٣٦﴾
و ميگفتند: آيا معبود هاي خود را به خاطر (سخن) شاعري ديوانه ترک گوييم؟ (٣٦)
تفسير:
وقتي كافران به سوي توحيد فرا خوانده می شدند، می‌گفتند: «آيا ما به خاطر گفته شاعري ديوانه» كه درخيال خويش سير مي‌كند و سخنان درهم و برهمي مي‌گويد «ترک‌كننده معبودان خود باشيم؟» منظور شان از شاعر ديوانه، پيامبر است. الله تعالي در جواب آنها فرمود:

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ﴿٣٧﴾
(چنين نيست كه آنها تصور داشتند) بلكه (محمّد صلي الله عليه وسلم پيغمبر بزرگي است كه براي تعليم و هدايت خلق عالم) با برهان روشن حق آمد و (حجت و معجزاتش) صدق پيغمبران پيشين را نيز اثبات كرد.(٣٧)
تفسير:
يعنى موضوع برطبق افترای آنها نيست، «بلكه او حق را آورده» يعني: پيامبر صلي الله عليه وسلم، قرآني را كه مشتمل بر توحيد، وعده و وعيد و ديگر امور حق است، آورده، «و پيامبران را تصديق كرده است» همچنان محمد صلّى الله عليه و سلّم توحيد و اسلام و حق درخشان و مطالبى همانند مطالب پيامبران پيشين را آورده است.
الإمام أبوحيان ميفرمايد: مشركان يگانگى و رسالت را با هم انكار نموده و سخن خود را با گفتەى «شاعر مجنون» مخلوط كردند؛ زيرا شاعر فهم و درايتى دارا می باشد كه به وسيلەى آن معانى شگفت انگيز را به نظم می‌كشد و آن را در قالب كلمات زيبا و بديع شكل می دهد، ولى ديوانه چنين قدرتى را ندارد، از اين رو گفتەى آنها خلط و هزيان است (تفسير البحر ٣٥٧/٧.).
بايد گفت از فحواي آيات متبركه معلوم ميشود كه: تعاليم همه انبيا يكى است و تمام انبيا مردم را به توحيد و حقّ دعوت می كردند و پيامبر اسلام محمد صلي الله عليه وسلم نيز آنان را تصديق می‌كرد. و در اين هيچ جاي شكي نيست كه سزاي كسانى كه از روى علم

(c) ketabton.com: The Digital Library

و آگاهی، قرآن عظیم الشأن را شعر و پیامبر را مجنون بحساب مي آورد، به عذاب دردناک مبتلا میشود.

یادداشت:

در آیه مبارکه (36) خواندیم: «و مي‌گفتند: آیا معبود هاي خود را به خاطر (سخن) شاعري ديوانه ترک گوییم؟» در این مورد باید گفت که: آوردن «شاعر و مجنون» با هم ضد و نقیض هستند: شاعر از روي درک و اندیشه - که زاده یعقل است- شعر مي سراید؛ در صورتي که دیوانه از این خصوصیت محروم است.

چرا پیامبر بزرگوار اسلام را شاعرخطاب مي کردند؟

چون سخنانش آن به قدري در قلب وروان انسان اثر گذار بود و عواطف و احساسات انسان را به خود جذب مي کرد و مي ربود، که گویا آهنگین ترین شعر را زمزمه مي کند، حال آنکه گفتارش هرگز شعر نبود؛ بلکه سخني والاتر و بالاتر از شعر؛ یعني، کلام دلنشین و شیواي آفریدگار بود.

و نیز بدین سبب او را دیوانه مي نامیدند؛ چون رنگي محیط شرک آلود را به خود نمي گرفت و در برابر عقاید خرافي جامعه، قاطعانه ایستاده بود که گمراهان، این ویژگي وخصوصیت را جنون و دیوانگي بحساب مي آوردند، در صورتي که مهمترین ارزش کار پیامبر صلي الله علیه وسلم، همین ایستادگي در برابر کفر و شرک و خرافات بود.

پیامبر صلي الله علیه وسلم بمثابه خاتم الانبیا با توحیدي دور از آلودگي و خالص و نور درخشان و روشن، که همان حق است و سایر پیامبران بر آن اجماع کرده بودند، نزد مردم آمد و ابداً نه نامه اش شعر بود و نه در وجود مبارکش دیوانگي احساس مي شد. این سخنان یاوه ي دشمنان، تقلیدي از پیشینیان مشرک بود که پیامبران خود را به شیوه هاي گوناگون، متهم میکردند و مي آزردند. [فصلت/۴۳].

پس اي کافران و اي بي باوران و مشرکان به دلیل سرپیچي از حق و بي باوري به پیامبر و کتابهاي آسماني، باید کیفر سخت را - که موافق کردار زشت شماست - بچشید و بدانید که خدا به کسي ستم روا نمي دارد. [کهف/۱۹]، [فصلت/۴۶].

إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ﴿۳۸﴾

شما حتماً عذاب دردناک را خواهید چشید.(۳۸)

تفسیر:

اي کافران! به یقین که شما به سبب کفر، تکذیب و ستیزه جویي خود با الله و رسولش طور قطعي از عذاب دردآور و الیم دوزخ را خواهید چشید.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴿۳۹﴾

و جز آنچه که همواره انجام مي دادید، سزا داده نمي شوید.(۳۹)

تفسیر:

عذابي را که اکنون مي چشید، به سبب اعمال بدي است که در دنیا انجام داده‌اید و الله تعالي بر شما هیچ ظلم روا نداشته است.

مفسر صاوی فرموده است: چون سزای بد با بدی همسان است، به عکس مکافات نیک که چند برابر است (تفسیر صاوی ۳۳۷/۳.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴿٤٠﴾
به جز بندگان مخلص الله.(۴۰)
تفسير:
قبل از همه بايد گفت: در قيامت سزاي متناسب و برابر براى خلاف كاران در نظر گرفته ميشود، ولي براي بندگان برگزيده خدا فراتر از عملكرد شان، اجر و ثواب و بخشش در نظر گرفته واعطا مي گردد.
«مُخْلَصِينَ»: بايد ياد آور شد كه: آنچه سبب برگزيدگى انسان نزد پروردگار متعال مي گردد، همانا بندگى است. اشخاصيكه بي‌آلايش باشند،كساني كه خداوند ايشان را از نقائص پاكيزه و و منزه كرده است و تمام همّ و غمّ (غم واندوه) خويش را صرف طاعت الله تعالي نموده اند. (ملاحظه شود سورۀ هاي: يوسف آيه 24، صفحه 46).
اما بندگان راستكارو مخلص و موحد الله، كه در عبادت شان اخلاص مند اند، عذابى نمى بينند و در محاسبه و بازخواست جدلى ندارند، بلكه خدا از گناهان آنان در مى‌گذرد و در مقابل عمل نيكى كه انجام داده‌اند ده برابر تا هفت صد برابر پاداش دارند. آنگاه پاداش آنها را يادآور شده و ميفرمايد:
أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ﴿٤١﴾
براي آنها (بندگان مخلص) روزي معين و خاص است.(۴۱)
تفسير:
يعني: براي اين گروه مخلص، براي آن راد مردان نيكو سرشت بامدادان و شامگاهان در بهشت روزى دارند. همان گونه كه در جاى ديگرى از قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: «وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهٰا بُكْرَةً وَ عَشِيا» (آيه 62 سوره مريم) و اين روزي در نيكويي، پاكيزگي و عدم انقطاع خود، معلوم و مقرر است و آن‌ها صبح و شام از آن برخوردار مي‌شوند.
مفسر ابو سعود گفته است: رزق و روزى بهشتيان خصوصيت هاي معلوم و مشخصى دارد از قبيل شكل و صورت زيبا، طعم لذيذ و دلچسب و رايحه‌ى دل انگيز. (ابو سعود ۲۶۸/۴) ودر ذيل به تعريف و تفسير رزق اهل جنت پرداخته ميفرمايد:
فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ﴿٤٢﴾
(برايشان انواع) ميوه هايي [گوناگون] درحاليكه مورد اكرام خواهند بود.(۴۲)
تفسير:
فواكه: يعني اينكه در جنت انواع مختلف ميوه بوده وخوردن همه انواع ميوه‌ها براي جنتيان ميسر مي باشد، در ضمن خصوصيت ومزه اين ميوه‌ها گوارتر اين و پاكيزه‌ترين چيزي است كه ايشان مي خورند و لذيذترين چيزي است كه نفس هايشان بدان ميل و رغبت دارد. ديده مي شود كه براي اهل جنت هم، كاميابى مادى و هم امتيازات معنوى به وفرت و در كنار هم قرار دارد. الله تعالي نصيب ما بگرداند.
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴿٤٣﴾
در باغ‌هاي پر نعمت (بهشت).(۴۳)
تفسير:
اين گروه كه ابرارند، در بهشت هاي پر از نعمت جاودان و دايمي، در نشست گاهي با كرامت و به جوار خداوند رحمان و رحيم هميشه جايگزين ميباشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴿۴۴﴾

در حاليكه بر تخت هايي روبه روي يكديگر [تكيه زده اند،](۴۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سُرُرٍ»: جمع سَرير، تخت‌ها. **«مُتَقَابِلِينَ»:** رو به روي همديگر.

تفسير:

ايشان به منظور اُنس و اُلفت با يک ديگر و زيادت لذّتيابي از نعمت‌ها، بر تخت‌هاي بهشت روبروي يک ديگر قرار مي‌گيرند.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ﴿۴۵﴾

با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی آیند.(۴۵)

تفسير:

بعد ازذكر خوردنی هاي اهل جنت، اشاره‌يي به نوشيدنی جنتيان نموده ميفرمايد: براي گروه ابرار در مجالس انس و خوشنودي، جام هايي از شراب طهور از جويبارهای جوشيده از چشمه‌ساران بهشت، از آنها پذيرايی می‌کنند.

اين نعمت ماندگار نه تمام مي شود و نه قطع مي گردد. بايد گفت: كاميابی در بهشت محدود به جهت خاصّی نيست، بلكه نعمت‌ها از هر سو گرد جنتيان چرخانده می شود.

«قدح» ظرف خالی است كه هرگاه پر شود به آن «كأس» گويند و گاهی كلمه كأس گفته می شود ولی مراد از آن شراب است نه ظرف آن.

«مَعِينٍ»: جاري. يعني رود خانه روان. هدف چشمه سار جاري شراب است كه بيانگر فراواني و بي درد سري نگهداري در خُمره ها و بي زحمتِ تهيه و خريد و فروش، و مصون از كهنگي و تباهي است (ملاحظه نمايد سورۀ: واقعه/18).

امام صاوی فرموده است: شراب بهشت اين چنين توصيف شده است؛ زيرا مانند آب جوشيده از چشمه جاری است. (تفسير صاوی ۳۳۷/۳.)

ابن عباس(رض) گفته است: در قرآن هر جا «كأس» به كار رفته است منظور شراب است، و معين يعنی جاري (تفسير طبری ۳۴/۲۳.)

حسن بصري(رح) گفته است: «شراب بهشتي سپيدتر از شير است و لذتي عجيب و بي مانند دارد».

بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴿۴۶﴾

شرابي كه سفيد و درخشنده و لذتبخش براي نوشندگان است.(۴۶)

تفسير:

اين شراب، سفيد رنگ و برای مصرف‌كنندگان لذت بخش است و هر كس آن را بنوشد ازآن لذّت فراواني مي برد.

«بَيْضَآءُ»: سفيد رنگ. صفت (كَأْسٍ) است. و علما مي افزايند كه رنگ سفيد از رنگ های بهشتی است كه نشانه‌ی روشنی، زيبايی، صحت و خوشايند و دلنواز است. **«لَذَّةٍ»:** لذيذ. خوشگوار. اين كلمه مؤنّث (لَذّ) به معني (لذيذ) و يا اينكه مصدر است و براي مبالغه به عنوان وصف به كار رفته است.

صفتِ دوم(كَأْسٍ) است. (تفسيرنور ترجمه معاني قرآن) در اين هيچ جاي شكي نيست كه در جنت هم نعمت؛ معنوي و هم نعمت ها ولذّت‌های جسمی مربوط به شكم و شهوت، وجود

(c) ketabton.com: The Digital Library

دارد.

لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ﴿۴۷﴾

شرابي كه نه در آن مايه فساد عقل است نه موجب مستي ميگردد.(۴۷)

تفسير:

درتعريف شراب ميفرمايد كه خصوصيات اين شراب اينستكه: چيزيكه عقل آنان را ببرد و مختل كند درآن نيست و مانند شراب دنيا آنها رامست نميكند.

«نه در آن غولي است» يعني: نه آن شراب عقل هايشان را از بين برده و تباه ميگرداند و نه از آن تكليف و دردسري به سراغ شان مي‌آيد.

ابن كثير ميگويد: «قول صحيح از مجاهد است كه مراد از (غول)، درد شكم ميباشد». «و نه ايشان از آن به بد مستي مي افتند» زيرا الله تعال آفات و مضراتي (چون دردسر، مستي و ديگر آفات و امراض) را كه در شراب دنيا متصور است، از شراب بهشت نفي كرده است.

ابن كثير مي افزايد: الله شراب جنتی را از آفاتی كه در شراب دنيا است از قبيل سردرد و شكم درد و زوال عقل، پاک و منزه كرده است. شراب بهشت طعمش مانند رنگش نيكو می باشد. منظور از **«غَوْلٌ»** گفتۀ ابن عباس(رض) سردرد است. و قتاده گفته است: سردرد و شكم درد است. (مختصر ۱۷۹/۳.)

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ﴿۴۸﴾

در نزدشان زنان بزرگ چشم است كه (جز به شوهر خود) به هيچ كس ننگرند.(۴۸)

تفسير:

يعني: در نزد گروه ابرار در باغهاي پر نعمت بهشت زن هاي زيبا روي هستند كه فقط بر همسران خويش چشم دارند و غير آنان را نمي‌خواهند.

«عِينٌ» جمع عيناً: زني است كه چشماني درشت و زيبا داشته باشد، نه چشمان درشت بي قواره و ناموزون.

علاوه بر عفت دارای چشمانی درشت و زیبا می باشند. طبری میفرماید: یعنی چشمانی درشت و زیبا دارند. جمع «عیناء» یعنی زن درشت چشم و زیبا و باجمال. «عین» یعنی زیباترین نوع چشم. (تفسیر طبری ۳۶/۲۳)

کلمه «بَیْضٌ» جمع «بیضه» به معنای تخم شتر مرغ است که رنگ آن سفید و درخشنده وکمی متمایل به زردی است که حیوان آن را زیر پر خود میپوشاند تا غبارآلود نشود. عرب، زنان زیبا را به آن تشبیه می‌کند.

«وَ عِنْدَهُمْ قٰاصِرٰاتُ اَلطَّرْفِ»:در کنار آنها حورالعین قرار دارند، که از روی عفت و پاکدامنی نظر خود را فقط به شوهران خود اختصاص می دهند، و از بس که با حیا و آزرم اند دیگری را نگاه نمی‌کنند. ابن عباس(رض) گفته است: «قٰاصِرٰاتُ اَلطَّرْفِ»: یعنی عفیفانی که به غیر از شوهران خود کسی را نگاه نمی‌کنند. (مختصر ۱۷۹/۳.).

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ﴿۴۹﴾

(از شدت سفيدي) گويا آنان تخم هاي (شتر مرغ) هستند كه (در زير پروبال آن) پنهان شده‌اند.(۴۹)

تفسير:

طوريكه ياد آور شديم الله تعالي زنان رعنا و دلرباي بهشتي را به تخم شتر مرغ تشبيه

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميكند كه شترمرغ آن را به وسيله پرخويش ازباد و غبار محفوظ ميدارد، زنان بهشتي مانند شترمرغ هستند كه نه دست و نه چشمي بدان افتاده است.
رنگ چهره حوران بهشتي، سپيد متمايل به زردي است واين زيباترين رنگ در ميان زنان است. اعراب، زنان سپيد زيبا روي را به تخم هاي شتر مرغ تشبيه ميكنند.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴿٥٠﴾

پس برخي از آنان به برخي ديگر رو كرده از [حال] يكديگر مي پرسند.(٥٠)

تفسير:

يعني:اهل بهشت به يک ديگر رو مي‌آورند و از روزهاي گذشتۀ شان در دنيا مي پرسند كه چگونه خداوند متعال آنان را از عذاب نجات داد و با بهرۀ بزرگي كرامت بخشيد.
همچنان آنان دور هم نشسته و در مورد وقايع دنيا به بحث می پردازند، نعمت‌های خود را یادآور می شوند، و وضع و حال دنيا و ثمر و نتيجه‌ی ايمان را به ياد می‌آورند، و اين نمايانگر عيش و عشرت كامل آن ها در بهشت است كه فارغبال در سايه ساران نعمت و لذت، به گفت و گوي هم مي‌نشينند.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ﴿٥١﴾

گوينده اي از آنان مي گويد: همانا من [در دنيا] هم نشيني داشتم.(٥١)

تفسير:

يكي از جمع گروه ابرار نيكوكار كه در بهشت قرار دارد مي‌گويد: به راستي من در دنيا دوست و رفيقی داشتم كه منكر زنده شدن بعد از مرگ بود.

«قَرِينٌ»: همنشين. دوست.

يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ﴿٥٢﴾

كه مي‌گفت: آيا تو (به روز آخرت) از باور كنندگان هستي؟(٥٢)

تفسير:

رفيقي كه خودش از روز قيامت و زنده شدن بعد از مرگ انكار مي‌كرد؛ در ضمن از من سؤال مي كرد آيا شما به زنده شدن و جزاء ايمان داری؟

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ﴿٥٣﴾

آيا زماني كه ما مرديم و به خاک و استخوان ها تبديل شويم (دو باره زنده شده) سزا و جزا مي بينيم؟(٥٣)

تفسير:

«لَمَدِينُونَ»: جمع مَدِين، بازخواست و بازجوئي شدگان.
كفار هميشه مصروف طرح همچو سؤالات بودند و مي گفتند! آيا بعد از اينكه بميريم و استخوان هاي ما پوسيده و به خاک تبديل شود، دو باره زنده خواهيم شد، و آيا در برابر اعمال كه در اين دنيا انجام داده ايم، مورد محاسبه و محاكمه قرار خواهيم گرفت؟ طرح اين نظريات وسوالات را آنان بر سبيل تعجب و تكذيب و دور دانستن مطرح مي ساختند.

قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ﴿٥٤﴾

(سپس) مي‌گويد: آيا شما (جنتيان) مي توانيد (از حال او) خبري بگيريد؟(٥٤)

تفسير:

آن شخص مؤمن به برادران بهشتی خود می‌گوید: «آیا شما اطلاع دارید» که آن کافر هم

(c) ketabton.com: The Digital Library

اكنون كجاست؟ بياييد به اهل دوزخ سري بزنيم تا آن همنشين خود را كه اين سخن را به من ميگفت، به شما نشان دهم كه در دوزخ چه جايگاهي دارد؟.
از فحواي آيۀ مباركه معلوم مي شود كه جنتيان مي توانند از وضع وحالات كه دوزخيان در آن موقعيت دارد، اطلاع حاصل نمايند، ديده مي شود كه منكرين در قعر دوزخ قرار دارند.خداوند متعال ميفرمايد:

فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴿٥٥﴾

پس خود او به دوزخ سر مي كشد و هم نشينش را وسط دوزخ مي بيند.(٥٥)

تفسير:

اينجاست كه جنتيان به جستجو رفيق كافرش مي شود، رفيق منكر ديروز دنيوي خويش را كه به عذاب دردناک وآتش سوزان گرفتار است ناگهان او را در وسط جهنم مي‌بيند!
«سَوَآءِ»: وسط. (ملاحظه شود سورۀ: دخان آيه 47). اين آيه و آيات ديگري در قرآن عظيم الشأن بيان‌گر اين واقعيت است كه در قيامت قدرت ديد فوق العاده‌اي به جنتيان عطاء مي شود كه فاصله مكاني براي ايشان چندان مطرح نيست (سورۀ: اعراف آيه 44) و مطالب و مقاصد هم بدون ثغور و حدود است (سورۀ: أنبياء آيه 102، فصّلت آيه 31، زخرف آيه 71، واقعه آيه 21، مرسلات آيه 42). (تفسير نور ترجمه معاني قرآن).

قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ﴿٥٦﴾

به اوگويد: قسم به الله كه نزديک بود مرا (همچون خود) هلاک گرداني.(٥٦)

تفسير:

او براي رفيق كافر اش مي گويد: سوگند به الله كه نزديک بود با زينت دهي باطل، مرا هم گمراه سازي و با خود به آتش دوزخ داخل نمايي.

وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ﴿٥٧﴾

و هرگاه نعمت پروردگارم نبود من هم به دوزخ (نزد تو) از حاضر شدگان بودم.(٥٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْمُحْضَرِينَ»: كسانيكه فرشتگان ايشان را در ميان دوزخ گرد آورده‌اند (ملاحظه شود سورۀ: روم آيه 16، سبأ آيه 38، يس آيات 32 و 53 و 75، قصص آيه 61).

تفسير:

در اين آيه مباركه مي فرمايد: اگر فضل و كرم الله تعالي مرا بر ايمانم ثابت نگاه نمي داشت، اگر پروردگار با عظمت هدايت و ايمان به من رحمت و احسان نمي‌كرد، ويا اگر رحمت الهي بر من نمي بود وبر دين مقدس اسلام مفتخر نمي شدم، و يا هم اگر قرآن و سنت رسول الله صلي الله عليه وسلم را رهنمايي عمل خويش قرار نمي دادم، اكنون در آتش در كنار تو بوده و در عذاب دوزخ مثل تو مي سوختم.

خواننده گان محترم!

در اين هيچ جاي شكي نيست كه اشخاص فاسد وگمره هميشه تلاش وسعي خويش را براي فاسد كردن ساير انسان ها به خرچ مي دهند، واقعاً فضل و مرحمت الهي است كه انسان را از شر اين مفسدين نجات مي دهد. اگر يك لحظه لطف الهي بر انسان قطع شود، سقوط انسان در همچو منجلاب هاي مفسده حتمي است.
شايد هم برخي از انسانها مخلص بنابر اشتباهات انساني تا لب سقوط در منجلاب با مفسدين

(c) ketabton.com: The Digital Library

ندانسته و يا هم خطاء، آنان را همراهي كند، ولي مطمين هستيم كه لطف الهي آنان را از شر آنان نجات مي دهد.
در ضمن بايد ياد آور شدكه: همينكه انسان از اسيب پذيري مفسدين نجات يابد، اين هم در ذات خويش يك نعمت بزرگي الهی به شمار مي رود.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ﴿٥٨﴾

(و از خوشحالي گويد) آيا ديگر ما را مرگي نخواهد بود؟(٥٨)

تفسير:

يعني اينكه آن شخص مؤمن به گفت‌وگو با همنشينان بهشتي خود بازگشته و از روي شوق مي‌گويد: «آيا ما ديگر نمي ميريم» و جاودانه در ناز و نعمت و نوازش بهشت قرار داريم؟.
و سپاسگزاري از نعمت ها و كرم خدا را نيز در ضمن دارد.

إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ﴿٥٩﴾

جز همان مرگ اول (كه در دنيا مرديم) و ديگر هيچ رنج و عذابي بر ما نخواهد بود؟(٥٩)

تفسير:

البته اين كلام واستدلال شخصي مؤمن است كه روي خوشحالي وشادماني و نعمت بزرگي بهشت برين الله تعالي نصيب شان فرموده است مي گويند. البته او اين سخن را چنان مي گويد تا آن همنشين كافرش در دوزخ بشنود و روحاً بر عذابش افزوده شود.
«مَوْتَتَنَا الأُولي»: مرگ پيشين ما.از فحواي جمله «إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولى» معلوم ميشود، كه در جنت ديگر مرگ و نيستی در ميان نيست، بر خلاف جهنّم، كه مجرمان در اثر عذاب می ميرند و دوباره زنده می شوند.
جمله «وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» ميرساند كه: مؤمنان گنهكار، ابتدا به جهنّم می‌روند و سپس به بهشت. زيرا عذاب پس از بهشت معنا ندارد.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿٦٠﴾

يقيناً اين كاميابي بزرگي است (كه نصيب ما شده است).(٦٠)

تفسير:

«الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: پيروزي بزرگ. رستگاري سترگ.بايد گفت كه: سالم ماندن انسان در محيط های فاسد، كاری ممكن ولی مشكل است.
«لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» همانا نجات از دوستان بد در دنيا و عذاب دوزخ در آخرت، رستگاری بزرگ است.
بناءً كوشش وسعي به عمل اريم تاكارهای انسان در دنيا بايد برای رسيدن به هدفی عالی و رستگاری بزرگ باشد وگرنه حسرت و خسارت است.
با تمام صراحت بايد گفت: كه ايمان به تنهايی كافی نيست، عمل لازم است.

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴿٦١﴾

براي چنين (نعمتي) عمل كنندگان بايد كار كنند. (٦١)

تفسير:

براي اينكه مؤمن مسلمان براي نعمت كريمانه، نايل شود، بايد همه تلاش، سعي و كوشش خويش را بخرج دهد. و براي به دست آوردن چنين كاميابي بزرگ، بايد عمل‌كنندگان عمل

(c) ketabton.com: The Digital Library

كنند زيرا تجارت سودآور اين است، نه عمل براي دنياي زوال پذير و ناپايدار. بايد در زندگي دنيا به انجام عبادات بپردازند و كوشش نمايند تا اين مراتب بلند را حاصل كنند.
مفسران مي نويسند كه: آيات شريف به داستان دو شريک اشاره مي كند كه هشت هزار درهم داشتند، يكي از آنان خداپرست بود و در تجارت و امور دنيوي كوتاه مي آمد، و آن يكي در انديشه ي افزودن مال و ثروت بود، و از شريكش جدا شد. و هر وقت خانه يا كنيز يا باغ و عقاري مي خريد، آن را به رخ رفيق با ايمانش می‌كشيد. و به وسيلۀ كثرت مال بر او فخر فروشی ميكرد، و شخص با ايمان هر وقت چنين می شنيد به ميزان آن صدقه می داد، تا در بهشت قصری خريداری كند. (شما مي توانيد اين داستان را در تفسير طبری ۳۸/۲۸ و مختصر ابن كثير ۱۸۱/۳ به تفصيل ذكر شده است.).

خواننده گان محترم!

بعد از ذكر حال واحوال نيكان ونعمت هاي كه براي شان داده مي شود، در آيات (62 الي 74) به داستان اشرار و عذاب و آتش تهيه شده برای آنان پرداخته، تا تفاوت بين دو گروه مشخص گردد. پس از آن قصۀ «نوح» عليه السلام و قصۀ «ابراهيم» عليه السلام و پند و اندرز مكنون در آن دو را براي اهل عبرت باز مي نمايد:

أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ﴿۶۲﴾

آيا اين[بهشت جاودان پُرنعمت] براي پذيرايي بهتر است يا درخت زقّوم؟(۶۲)

تفسير:

دراين آيۀ مباركه ميفرمايد: آيا پذيرايی ومهمان‌داری با نعمت‌های بهشت بهتر است يابا ثمردرخت زقوم كه درجهنم قراردارد؟ كدام يک بهتر و برتر است؟
ميوه ها و ثمر لذيذ، خوراک بهشتيان، و زقوم، غذای اهل آتش است. منظور از آن توبيخ كفار است.
«الزَّقُّومِ»: نام درختچه بدبو و تلخ مزه‌اي است كه در سر زمين تهامه مي روید و شيره‌اي دارد كه اگر به بدن انسان بخورد، ورم مي‌كند. **(تفسير نور ترجمه معاني قرآن)**
همان طوري كه گفتيم: اهل دوزخ به تناول در خت بد مزه زقوم مجبور ساخته ميشوند، كه آنان آنرا به سختي مي خورند، كه اين همان ميهماني و ضيافت آنان مي باشد.
«نُزُلًا»: آماده كردن غذا و نوشيدني براي پذيرايي از كسي است كه از مسافرت به خانه كسي مي ايد، فرق نمي كند مهمان باشد ويا غير مهمان.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ ﴿۶۳﴾

بدون شک ما آن را مايه درد و رنج ظالمان قرار داديم.(۶۳)

تفسير:

ما درخت زقوم را برای گمراهان و ستمكاران عقوبتي ومايۀ بلا و عذاب قرار داده‌ايم. با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ يا ما آن را مايه آزمون ستمكاران قرار داده‌ايم‌كه وجود آن را در دنيا انكار مي‌كنند.
«فِتْنَةً»: زحمت و محنت. رنج و عذاب. مراد اين است كه دوزخيان وادار به خوردن چنين درخت بدبو و تلخي مي شوند به جاي اينكه وسيله راحت باشد، باعث عذاب و رنج بيشتر ميگردد. ممكن است (فِتْنَةً) را به معني آزمايش دانست. در اين صورت اشاره به اين است كه زقّوم در دنيا وسيله آزمايش است، چرا كه كافران گفته و ميگويند: مگر درخت در آتش ميرويد؟! (تفسير نور ترجمه معاني قرآن دكتر مصطفي خرمدل).

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند: وقتی کفار نام زقوم را شنیدند، گفتند: درخت چگونه در آتش میروید در صورتی که آتش درخت را می سوزاند؟ ابو جهل به یارانش میگفت: آیا می دانید زقوم چیست؟ زقوم یعنی بادام زمین و خرما، آنگاه برای آنان بادام زمین وخرما آورد ومیگفت: بیایید زقوم بخورید، این همان زقومی است که محمد(ص) ما را از آن می ترساند. (تفسیر طبری ۴۱/۲۳).

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ﴿۶۴﴾

آن درختي است كه در قعر دوزخ مي روید(64)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَخْرُجُ»: بيرون مي دمد. مي روید.**«أَصْل»:** قعر، ته.

تفسیر:

طوريكه ياد آور شديم پروردگار با عظمت در باره درخت زقّوم، ميفرمايد كه اين درخت در قعر دوزخ مي رويانده؛ روييدن درخت زقوم در قعر دوزخ براي بي باوران آزموني است. آنان ميگويند: چگونه درخت در ميان آتش به بار مي آيد، حال آن كه درخت درآتش ميسوزد؟! اما اكنون چيزهايي ميبينيم كه در آتش نمي سوزد. پس براي خداوند بسيار آسان است كه در درون آتش درخت برويانده. پروردگار با عظمت ما قدرت آنرا دارد كه: دو چيز ضدّ يک ديگر، يعني سر سبزي و آتش را باهم جمع گرداند.

قابل يادآوري است: شجره ي ملعونه كه در سوره ي [إسراء/۶۰]. تذكر يافته همان درخت زقوم است.

اسباب نزول آیۀ 64:

- ابن جرير از قتاده روايت كرده است: ابو جهل مي‌گفت: اين رفيق شما گمان مي‌كند كه در بين آتش دوزخ درخت است. در حاليكه آتش درخت را مي‌سوزاند. به خدا سوگند ما زقوم را به جز خرما و مسكه نمي‌دانيم. چون آن ها از وجود درخت در قعر جهنم تعجب كردند. خداي عزوجل آيۀ«إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ»(64) را نازل كرد(طبري 29398 روايت كرده مرسل و ضعيف است.).

907- و از سدي به همين معني روايت كرده است (تفسير طبري، جلد 23، صفحه 63.).

طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ﴿۶۵﴾

خوشه‌ها و شكوفه آن مانند سر هاي هاي شياطين است.(۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طَلْعُهَا»: طلع، شكوفه. نخستين ميوهايكه بر درخت ظاهر مي شود (سوره هاي: أنعام آيه 99، شعراءآيه 148).**«رُؤُوسُ شَيَاطِينِ»:** نماد نهايت زشتي قيافه است كه بر اساس انعكاسات ذهني انسان ها ترسيم مي‌گردد. (تفسير نور ترجمه معاني قرآن).

تفسیر:

يعني: بار وبر آن درخت، از نهايت زشتي و قباحت، به منظركله هاي شياطين ميماند. زمانيكه شكل ميوه چنين باشد، مطميناً مزّه و طعمش چه قدر بد خواهد بود.

ابن كثير در اين مورد ميفرمايد: از اين جهت آن را به سرهای شياطين تشبيه كرده است (هر چند كه آن ميوه برای مخاطبان آشنا و شناخته شده نيست)كه زشتی منظر شياطين در نهاد انسان مستقر است. (مختصر ابن كثير ۱۸۲/۳).

(c) ketabton.com: The Digital Library

برخي از مفسرين ميفرمايند كه: مراد از «شياطين» در اينجا، مارهايي هستند كه بر سر خود تاجي دارند و از جمله بدشكل ترين مارها مي باشند.

فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ﴿۶۶﴾

اهل دوزخ از آن درخت (خباثت) آن طور مي خورند كه شكم ها پر ميسازند.(66)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مَالِئُونَ»: پُر كنندگان.

تفسير:

كافران كه در جهنم بسر مي برند، به سبب شدت گرسنگی مجبور آند ازآن تناول كنند و از آن بخورند تا شكمشان پُر می شود، و يا به خوردن از آن مجبور ساخته مي شوند تا شكم هايشان از آن پر مي شود پس غذا و ميوه آنان (بهجاي روزي بهشت) اين هست. ودر ضمن اين مجازاتي براي بحساب ميايد.

در حديث شريف آمده است: «اگر تنها يک قطرۀ از زقوم در درياهای دنيا ريخته شود، زندگی تمام انسان ها خراب و مختل می شود، پس حال آنكه آن را ميخورد بايد چگونه باشد». (ترمذی آن را روايت كرده و گفته است: حسن صحيح است.).

همچنان در روايتي ديگريآمده است: «از خداوند متعال پروا كنيد به حق پروا داشتن ازوي زيرا اگرقطرهاي اززقوم به درياهاي دنيا بچكد، قطعاً زندگي را بر اهل زمين تباه ميگرداند پس چگونه است حالكسيكه زقوم غذاي وي باشد؟».

اين همه مثال هاي و كيفيت براي نزديک ساختن به فكر، فهم انساني است كه مسلم به جزييات كيف و كان آن خود الله تعالي ميداند.

بلي خداوند متعال كيفت نوشيدني و خوردني اهل دوزخ را به نحوي نزديک به فهم بشري بيان ساخت و در آيۀ بعدي ذكري از نوشيدني هاي بعمل آورده ميفرمايد:

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ﴿۶۷﴾

سپس روي آن آب داغ متعفني مي نوشند.(۶۷)

تفسير:

بعد از اينكه دوزخيان از خوردن درخت زقوم سير مي شوند، تشنگی بر آنان غلبه ميكند، مخلوطی از آب بی‌نهايت داغ را سر می‌كشند و با خوراک مخلوط می‌گردد، و بدين ترتيب و به منظور شدت بخشيدن به عذاب آنها تلخی زقوم و حميم جمع می شود.

«لَشَوباً»: شَوب، آلوده. آميخته. مراد آلوده به زردابه و خونابه است.

(غرض مزيد معلومات مراجعه شود به سوره هاي: ص آيه 57، نبأ آيه 25، حاقّه آيه 36).

«حَمِيمٍ»: آب داغ و جوشان. (نگا: انعام آيه 70، يونس آيه 4، حجّ آيه 19).

در ضمن بايد ياد آور شد كه برای اجتناب از غذاهای دوزخی براي دوخيان نه راه فراری است و نه راه طفره رفتن. دوزخيان به حدي گرسنه هستند كه از بدترين غذا شكم هاي خود را پُر می‌كند.

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ﴿۶۸﴾

سپس بازگشت شان حتماً به سوي دوزخ است.(۶۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
بايد گفت كه دوزخيان مانند جنتيان داراي، خوردنى ها و آشاميدنى هاي ميباشد، كه اين نوشيدني ها و خوردني ها، نه تنها لذيذ و خوش مزه نيستند، بلكه بد شكل و بد مزه و آزار دهنده نيز مي باشد.
بعد از اينكه دوزخيان آب جوش را نوشيدن، از نوشيدن آب جوش و خوردن درخت زقوم آنان را دوباره به قعر دوزخ بر مي گردانند، اين بدين معني است كه دوزخيان پس از خوردن زقوم، آنان را براي نوشيدن آب جوش به محل آن وارد مي سازند، و بعد از نوشيدن دوباره به دوزخ بر مي‌گردانند.
مقاتل گفته است: حميم در خارج از دوزخ قرار دارد، آنها را برای نوشيدن آن بيرون می برند و سپس آنها را به دوزخ بر می گردانند. و ابو سعود گفته است: زقوم و حميم وسيله‌ی پذيرايی بوده كه قبل از ورود به آتش به آنان داده ميشود (ابو سعود ۲۷۱/۴.)
مصطفي خرمدل مفسر تفسير نور «ترجمه معاني قرآن» مي نويسد: **«مَرْجِعُهُمْ»**:رجوع و برگشت ايشان. مراد اين است كه دوزخيان براي خوردن زقّوم به قعر دوزخ برده مي شوند (سورۀ: صافّات‌آيه 64) و براي نوشاندن آب داغ و سوزان به مكان ديگري كه قرآن روشن نفرموده است (رحمن‌آيه 44)، سپس هر كسي را به جايگاه عذابش بر مي‌گردانند.
از فحواي مجموع آيات مباركه معلوم مي شود كه: آب جوش (حميم) در موضعي خارج از دوزخ (جحيم) قرار دارد.
قابل ياد دهاني مي دانم كه:

- دوزخيان نيز همچون بهشتيان، خوردنى و آشاميدنى دارند، امّا نه تنها لذيذ و دلپسند نيست بلكه بد شكل و بد مزه و آزار دهنده است.
- برای فرار و عدم تناول از غذاهای دوزخی نه راه فراری است و نه راه عدم تناول.
- دوزخيان به قدری گرسنه هستند كه از بدترين غذا شكم خود را پر می‌كند.
- فكر نه كنيد كه: عذاب های قيامت براي كفار مقطعی باشد، بلكه دوزخ قرارگاه ابدی كفار است.

از فحواي آيۀ مباركه بر مي آيد طوريكه برخي از مفسران نوشته اند: «ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ» (شايد دوزخيان را برای خوراندن و نوشاندن زقّوم و حَميم به جايی می برند و دوباره آنها را به محلّ اول بر می گردانند.).

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ﴿۶۹﴾

چرا كه آنها پدرانشان را گمراه يافتند.(۶۹)

تفسير:
درمورد اينكه آنان چرا سزاور سزاي سخت گرديدند، همين است كه آنان در حاليكه پدران خويش را گمراه يافتند، با آنهم از روي تقليد ـ و نه از روي هيچگونه حجتي ـ به آنان اقتداء واز آنا پيروي نمودند.

فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ﴿۷۰﴾

پس با اينحال با سرعت به دنبال پدرانشان شتابان مي‌روند.(۷۰)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«عَلَيءَاثَارِهِمْ»: در راه ايشان. به دنبال آنان (سوره هاي: مائده آيه 46، كهف آيه

(c) ketabton.com: The Digital Library

6).«يُهْرَعُونَ»: به شتاب رانده ميشوند. به سرعت روانه مي گردند. (سورۀ: هود آيه 78).

تفسير:

يعني طوريكه در آيه فوق متذكر شديم آنها از پدران خويش با تمام شتاب پيروي كردند، مجاهد ميفرمايد: پيروی كردن آنها را به دويدن تشبيه كرده است، مانند آنكه به سرعت به سوی چيزی می‌شتابد.

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾

البته پيش از آنان اكثر پيشينيان (نيز) گمراه شدند.(٧١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الأوَّلِينَ»:پيشينيان،گذشتگان.

تفسير:

در آيۀ مباركه پروردگار با عظمت به بيان اين واقعيت مي پردازد يعني: پيش از كُفار اين اُمت «بيشتر پيشينيان» از اُمت هاي گذشته «گمراه شدند» بر اثر همان تقليد كوركورانه و عدم نگرش و انديشه درست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ﴿٧٢﴾

و به راستی ما در ميان آنان هشدار دهندگانی فرستاده بوديم.(٧٢)

تفسير:

يعني در ميان اين اقوام پيامبرانی زيادي اعزام داشتيم كه آنها را از عذاب برحذر می داشتند و می ترساندند، و حق را براي شان بيان مي داشتند، اما اين امر در آنان هيچ تأثيري بجاي نگذاشت وهيچ سودي به حال شان بوجو نيامد، و به گمراهی و كج روی خويش ادامه دادند و در آن فرورفتند.

«مُنذِرِينَ»: بيم دهندگان. مراد پيغمبراني است كه آنان را به مسؤوليت‌هايشان آشنا مي‌كردند و ايشان را از فرجام شرک و كفر و بدكرداري و بيدادگري و تقليد كور كورانه از ديگران بيم مي دادند. (تفسير نور ترجمه معاني قرآن).

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ﴿٧٣﴾

پس با تأمل بِنگر سرانجام بيم داده شدگان چگونه بود؟(٧٣)

تفسير:

يعني ای محمد! بنگر، بينديش و تفكر كن كه انجام سرنوشت كافران، و تكذيب كنندگان چگونه بود. آيا آنها را نابود نكرديم سرانجام شان چيزي جز آتش دوزخ نبوده و نيست. و آنها را مايه‌ی پند و عبرت و ضرب المثلي براي جهانيان شدند.؟!

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴿٧٤﴾

به استثنای بندگان مخلص ما.(٧٤)

تفسير:

اما نه آن بندگاني كه در عبادت خويش اخلاص ورزيدند و تنها از خداوند متعالي اطاعت نمودند، حق تعالي ايشان را به فضل و رحمتش مخصوص ساخت و به بهشتش كرامت بخشيد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواننده گان محترم !

در آيات متبركه (75 الي 82) به داستان و قصۀ «نوح عليه السلام» پرداخته ميشود، طوريكه مي فرمايد:

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾

و به راستی نوح ما را به فرياد خواند (و ما دعاي او را اجابت كرديم)، و چه خوب اجابت كننده اي هستيم.(٧٥)

تفسير:

«لام» در آيۀ مباركه «وَ لَقَدْ نٰادٰانٰا نُوحٌ فَلَنِعْمَ اَلْمُجِيبُونَ» مقدمه قسم است. يعنی قسم به خدا نوح به ما پناه آورد و بعد از اينكه قومش او را تكذيب كردند از قومش مأيوس شد از ما ياری خواست، «أَنِّي مَغْلُوب فَٱنتَصِر» [قمر:10]. «پروردگارا! من مغلوب هستم پس ياريم كن». يعني: دعاي او را به نيكوترين وجه اجابت كرديم و قومش را به وسيله طوفان هلاک گردانيديم و ما چه نيک اجابتكننده بوديم. در اين هيچ جاي شكي نيست كه الله تعالي؛ بهترين پذيرندۀ دعاست؛ زيرا او بهترين دوست و نيكوترين ياري كنندهاي است.

واقعيت امر اينست كه مردان الهي هيچ وخت به بن بست نمی رسند و هنگامی كه كار بر آنان سخت شود وبه مشكل مواجه شوند، با دعا و استمداد از پروردگار با عظمت استمداد حل مشكل مي نمايند.

مفسر بزرگ جهان اسلام صاوي در تفسير خويش مي نويسد: خدای متعال در اين سوره هفت قصه را آورده است: قصۀ نوح، قصۀ، ابراهيم، قصۀ اسماعيل ذبيح، قصۀ موسی و هارون، قصۀ الياس، قصۀ لوط و قصۀ يونس. تمام اين داستان ها وقصه ها رابه منظور تسلی خاطر حضرت محمد صلّی الله عليه وسلّم و برحذر داشتن افراد كافر آورده است. (تفسير صاوی ٣/٣٤٠).

وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

و او و خانوادهاش را از اندوه بزرگ رهائي بخشيديم.(٧٦)

«الْكَرْبِ»: غم و اندوه (سورۀ هاي: أنعام آيه: 64، أنبياء آيه: 76).

تفسير:

الله تعالي هم نوح عليه السلام، و خانواده اش را، يعني هم كساني را كه از اهلش مؤمن بودندهمه را از اذيت كافران و از هلاكت و تباهي (همانا غرق) شدن نجات داد. در تفسر انوار القرآن آمده است: تعداد آنان به هشتاد نفر زن و مرد مي رسيد و در نتيجه به فوز و فلاح دنيا و آخرت نايل آمدند. (تفسير انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروي.)

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ﴿٧٧﴾

و [تنها] نسل او را (روي زمين) باقی گذاشتيم.(٧٧)

تفسير:

الله تعالي به نوح عليه السلام احسان كرد و كرامت بخشيد. طوريكه بعد از نابود شدن قوم نوح ذريت و نسل نوح در سرزمين باقی ماندند.

ابن عباس(رض) گفته است: تمام ساكنان كرهی زمين از ذريت و نسل نوح ميباشند. (البحر المحيط ٧/٣٦٤).

در التسهيل آمده است: چون بعد از اينكه مردم در طوفان غرق شدند و نوح و همراهانش

(c) ketabton.com: The Digital Library

در كشتى نجات يافتند، انسان ها از نسل سه فرزند او يعنى سام و حام و يافث متولد شدند. (التسهيل ۱۷۲/۳.)

1 - سام: كه پدر اعراب و فارس و روم است.
2 - حام: كه پدر سياه‌پوستان است.
3 - يافث: كه پدر تركان، اهالي خزر و يأجوج و مأجوج از اقوام چين و ژاپن و مانند آن هاست. (تفسير انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروي.).

دكتر مصطفي مفسر تفسير نور «ترجمه معاني قرآن» مي نويسد:

«ذُرِّيَّتَهُ...»: برخي، از اين آيه چنين برداشت كرده‌اند كه تمام نسل بشر بعد از نوح، از دودمان او به وجود آمده و تمام نژادهاي روي زمين به فرزندان وي منتهي مي شوند. امّا مؤمنان ديگري در خدمت نوح بودند، و قاعدتاً از ايشان هم فرزندانى باقي مانده است (سورۀ: هود آيه: 40). همچنين چه بسا طوفان نوح بخش بزرگي از معموره زمين را فرا گرفته باشد (التفسير القرآني للقرآن) مگر در بخش‌هاي ديگر مردماني نبوده‌اند و زاد و ولد نداشته‌اند؟ به هر حال، چه اين باشد و چه آن، مسأله مهمّي نيست.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴿۷۸﴾

و براي او در ميان ملت‌هاي آينده يادگار و نام نيک به جا گذاشتيم.(۷۸)

تفسير:

پروردگار سبحان وتعالي براي نوح عليه السلام در دنيا ذكر خير و ستايش نيكويي را ماندگار ساخت؛ ذكر و ياد خير او را تا روز قيامت پايدار كرديم يعني: جهانيان پيوسته بر او ثناي نيک ميگويند و براي او دعا كرده و درود و رحمت ميفرستند و چون از او ياد كنند، ميگويند: «سلام بر نوح» به قولي: اين سلامي است از سوي خداوند متعال بر نوح. يعني: سلام از جانب ما بر نوح در ميان جهانيان باد!

«الآخِرِينَ»: آيندگان. مراد ذكر جميل و نام نيكو دعاي خير براي او است كه بر زبان همه پيروان اديان آسماني جاري مي‌گردد (ملاحظه شود سورۀ هاي: مريم آيه: 50، شعراءآيه: 84).

سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴿۷۹﴾

سلام و تحيت بر نوح (خدا پرست) در ميان عالميان باد.(۷۹)

تفسير:

از جانب الله تعالي رحيم و رحمان امن و سلامتي براي نوح عليه السلام ميسّر است و از اينكه توسط آيندگان به بدي ياد شود محفوظ است؛ بلكه همه جهانيان او را به خوبي ستايش مي نمايند.

«سَلَامٌ عَلَي نُوحٍ...»: اگر كلمه (سَلَامٌ) خبر مبتداي محذوف (هُوَ) باشد، جملۀاخباري است و معني آن در بالا گذشت.

و اگر (سَلَامٌ) مبتدا بشمار آيد، جمله انشائي و براي دعا است و معني چنين است: درود خدا تا قيامت بر نوح باد.

«فِي الْعَالَمِينَ»: در ميان همه جهانيان. مراد تا پايان عمر انسان ها و نهايت دنيا است. (تفسير نور ترجمه معاني قرآن).

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواننده گان محترم!

در قرآن عظيم الشأن در آيات متعددي حضرت نوح عليه السلام بمثابه پيامبر كه فضيلت هاي خاصي خود راداشت و اينكه نمونه مقاوت بود، و زندگي آن براي پيامبر صلي الله عليه وسلم سبب دل گرمی و آرامش بوده، مطرح شده است. واقعاً هم حضرت ابراهيم عليه السلام دارايي خصوصيات خاص خود كه از جمله ميتوان گفت:

- حضرت نوح عليه السلام اولين پيامبر اولوالعزم است كه به عنوان شيخ الأنبياء ناميده شده است.
- نوح(ع) تنها پيامبری است كه مدّت رسالتش در قرآن مطرح شده است.
- سلام الله سبحان وتعالى به نوح عليه السلام داراي خصوصيت خاصي بوده و عبارت «فِي الْعالَمِينَ» به آن اضافه شده است.
- نوح عليه السلام پيامبری است كه حتّى يكي از فرزندانش و همسرش با او مخالف بودند و به او ايمان نياوردند.

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴿٨٠﴾

به راستي ما نيكوكاران را اين گونه ثواب مي دهيم.(٨٠)

تفسير:

يعني: ما كسي را كه در سخن و عملش نيكوكار، به احسان و نيكوكاري معروف و بر آن پايدار و ثابت قدم باشد، و در عبادت پروردگارشان راستكار باشند كرامت مي بخشيم.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴿٨١﴾

به راستی او از بندگان مؤمن ما بود.(٨١)

تفسير:

درواقعيت نوح عليه السلام ازبندگان راستكار واخلاصمند خداوند بزرگ بود. نوح عليه السلام در بندگی الله تعالي مخلص بود، و ايمان و يقينش كامل بود.

در حاشيه‌ی بيضاوی گفته است: به منظور نشان دادن والايی قدر و منزلت ايمان و اصالت امرش، اين اكرام و فضل را مبتنی بر احسان قرار داده و سپس احسان را مبتنی بر ايمان قرار داده است تا شكوه و اصالت امر ايمان را نمايان سازد. و دنيا را از نسل او پر كرده است، تا يادش بر سر زبان جهانيان جاويدان بماند. (شيخ زاده ١٥٧/٣.)

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ﴿٨٢﴾

سپس ديگران را غرق كرديم.(٨٢)

در آيۀ مباركه آمده است، آنعده از كافران كه به نوح عليه السلام ايمان نياوردند، تا آخرين نفر غرق كرديم. به طوری كه آثار و نام و نشانی از آنان باقی نماند.

خوانند گان محترم!

بعد از ختم داستان وقصه نوح عليه السلام اينک در آيات (83 الي 113) داستان حضرت ابراهيم عليه السلام و شكستاندن بتها و بحث ذبح حضرت اسماعيل عليه السلام مورد بيان قرار ميگيرد. طوريكه ميفرمايد:

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴿٨٣﴾

و به راستي ابراهيم از پيروان نوح بود.(٨٣)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:

در آيه مباركه ميفرمايد: همانا ابراهيم خليل از جمله افرادى است كه بر سنت و روش نوح عليه السلام بودند، و طريقه، روش و آيين او را در پيش گرفت.

وي از جمله و از كساني بود كه با نوح عليه السلام در دعوت به سوي الله تعالي و يگانگي وي موافقت كرد، و بصورت كل وي از جمله ياران و هواداران با وفا او به به شمار مي رفت.

شيخ ناصرالدين عبدالله بيضاوي مفسر تفسير بيضاوى ميفرمايد: «بعيد نيست كه شريعت اين دو پيامبر اولوالعزام الهي در همه فروع دين، يا در غالب آن ها، نيز يكي بوده باشد». وي ميافزايد: فاصله بين نوح و ابراهيم عليهم السلام دوهزار و شش‌صد و چهل سال بود. در اين فاصله دو پيامبر از جانب الله تعالي مبعوث شدند، كه عبارت بودند از «هود» و «صالح» عليهما السّلام. (تفسير بيضاوى ۱۴۱/۲)

«شِيعَةِ»:

اصل كلمه «**شيعه**» به معني پيروان و ياران است و هر گروهي كه بر امري گرد آمده و برآن متفق شوند، آن ها براي آن امر «متشيع» هستند.

دكتر مصطفي خرمدل مفسر تفسير نور «ترجمه معاني قرآن» در مورد «**شِيعَةِ**»: مينويسد: «**شِيعَةِ**»: يعني پيرو، دنباله رو. وهدف از آن پيروي و دنباله روي، تداوم خطّ فكري و مكتبي است. به عبارت ديگر: أنبياء، همه مبلّغان يک مكتب و استادان يک دانشگاه هستند، و توحيد و عدل و تقوا و اخلاص و بسياري ديگر از كردارهاي پسنديده و خصال حميده، تغيير ناپذير و شيوه متّبع همه فرستادگان خدا بوده است.

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴿۸۴﴾

هنگامي كه با قلب سليم به پيشگاه پروردگارش آمد.(۸۴)

تفسير:

بعد از اينكه ابراهيم عليه السلام با (قلب سليم) يعني دلي پاک از هر اعتقاد باطل و اخلاق بد، با قلبى پاک و مصفا و خالص و خالى از شک و ترديد به سوى الله روآورد.

قلب سليم:

«**سَلِيمٍ**»: سالم. پاک از شرک. «**قَلْبٍ سَلِيمٍ**»: (سورۀ: شعراء آيه 89).

طوريكه در فوق تذكر داديم «قلب سليم» عبارت از قلب است كه از شک و شرک پاک و منزه بوده، و به منظور كسب رضاي پروردگار با عظمت، براي خلقش خير خواه باشد. ابن عباس (رض) ميفرمايد: «قلب سليم قلبي است كه به لااله الاالله گواهي دهد».

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ﴿۸۵﴾

وقتي كه به پدر و قوم خود گفت: چه چيزي را مي پرستيد؟ (۸۵)

تفسير:

«**مَاذَا**»: اين ها چه چيزند؟ سؤال، جنبه تحقير بت ها و ناپسند شمردن كار پدر را دارد.

يعني بعد از اينكه حضرت ابراهيم عليه السلام با انكار و به عنوان توبيخ و سرزنش به پدرش، آزر و قومش گفت: چه مفهومي دارد كه شما اين بت ها را عبادت مي كنيد در حاليكه به شما نفع ضرري رسانده نمي توانند؟!

بدين ترتيب ابراهيم عليه السلام انكار و سرزنش خود را اعلام داشته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ﴿٨٦﴾

آيا به جاي خدا معبودان دروغين را مي خواهيد.(٨٦)

تفسير:

حضرت ابراهيم عليه السلام «به پدر و قومش » سرزنش‌كنان و معترض گفت:آيا شما خدايان ساختگي و موهومي را عبادت مي‌كنيد و از عبادت پروردگاري كه جز او معبود بر حقّي وجود ندارد و تنها او مستحقّ عبادت است رو مي‌گردانيد؟

شيخ قرطبی در معني **«إِفْك»** ميفرمايد كه: «افک يعنی بدترين دروغ كه هرگز پايدار نيست و هميشه آشفته می باشد. (قرطبی ٩٢/١٥.)

همچنان دكتر مصطفي خرمدل مفسر تفسير نور«ترجمه معاني قرآن» مينويسد:

«إِفْكاً»: دروغ محض. كثيف ترين دروغ (ملاحظه شود سوره هاي: نور آيات 11 و 12، فرقان آيه 4، سبأ آيه 43، احقاف آيه 11، عنكبوت آيه 17).

«أَإِفْكاً ءَالِهَةً»: همزه براي استفهام توبيخي است. كلمه **«إِفْكاً»** مي‌تواند مفعول به و كلمه **«ءَالِهَةً»** بدل، و يا اين كه **(إِفْكاً)** مفعول له و **(ءَالِهَةً)** مفعول به باشد. در صورت اخير، معني آيه چنين ميشود: آيا محض دروغ، معبودهائي جز خدا را خواستاريد؟

فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴿٨٧﴾

پس گمانتان در باره پروردگار جهانيان چيست؟(٨٧)

تفسير:

يعنی درباره پروردگار جهانيان چه گمانی داريد؟ آيا گمان می بريد وقتی غير او را پرستش كنيد، شما را بدون عذاب و كيفر رها می‌كند؟

طبری گفته است: يعنی ای قوم! اگر غير خدا را پرستش كنيد و در محضر او حاضر شويد، خداوند با شما چه كار می‌كند؟ (تفسير طبری ٤٥/٢٣.).

فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ﴿٨٨﴾

سپس نگاهی به ستاركان انداخت.(٨٨)

تفسير:

حضرت ابرهيم عليه السلام بعد از اينكه به خاطر پرستش غير خدا آنان را توبيخ و سرزنش كرد، خواست به آنها نشان دهد كه بت هاي را كه آنان مصروف عبادت شان است سود و زيانی رسانده نمي تواند! و خواست در خلوت آنها را بشكند. تلاش كرد و در فكر حيلۀ شد، كه برای شركت در مراسم جشن با آنها همراهي نكند. لذا مانند عادت آنها كه ستاره شناس بودند به آسمان نگاه كرد، و به آنها وانمود كرد كه ستاره نشان می دهد فردا مريض خواهد شد. آنگاه گفت: اگر با شما بيرون بيايم مريض خواهم شد. اين حيله دروغ به شمار نمی رود، بلكه از جمله حيله هايی است كه برای نيل به مقصود شرعی جايز است.

طوريكه ميگويند: «مصلحت دروغ را جايز ميدارد»، پس دروغی مصلحت‌آميز به از راستی فتنه انگيز. يا منظورش اين بود از اينكه آنها بت را پرستش ميكنند قلبش مريض است. (تفسير قرطبی ٩٣/١٥.).

مصطفي خرمدل مفسر تفسير نور «ترجمه معاني قرآن» مي نويسد **«نَظَرَ نَظْرَةً...»:** نگاه ابراهيم به ستاركان آسماني، جنبه مطالعه در اسرار آفرينش بود، هر چند ايشان آن را نگاه «منجّمانه» مي‌پنداشتند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسران در باره نگريستن ابراهيم عليه السلام به ستارگان گفته‌اند: نگاه ابراهيم عليه السلام به ستارگان، به منظور تعظيم و تقديس آن ها نبود چنان‌كه قومش اين كار را مي‌كردند بلكه هدف او اين بود تا با اين نگاه، در آن ها اين ذهنيت را اِلقاء كند كه او هم آنچه را كه آن ها در باره ستارگان مي دانند، ميداند و در امور خود بر ستارگان تكيه مي‌كند. پس اين نگاه وي صرفاً حيله‌اي بود كه او انديشيد. يا قصد وي از اين كار، تأمل در كائنات و آسمان بود. چنان‌كه قتاده ميگويد: «اعراب براي شخصي كه در حال تفكر است و زماني دراز در فكر و انديشه فرو رفته، مي‌گويند: نظر في النجوم: در ستارگان نگريست»، يعني: بسيار در فكر فرو رفت.

خلاصه اينكه: نگريستن ابراهيم عليه السلام به ستارگان و اين سخن وي كه: «من مريضم»، از باب «توريه» بود. يعني: او از اين سخن هدفي مخصوص به خود داشت ولي در عين حال خواست كه آن ها از آن چيز ديگري غير از آنچه او اراده داشت، برداشت كنند تا بدين وسيله بتواند نقشه خود را در مورد بتانشان به اجرا گذارد. شايان ذكر است كه دروغ گفتن به منظور «توريه» و «تعريض» مباح است چنانكه در حديث شريف آمده است: «إن في المعاريض لمندوحة عن الكذب». «بي‌گمان در سخن هاي سربسته، گريزگاهي از دروغ است». (تفسير انوار القرآن).

توريه چيست؟

«توريه» يعني: اين كه انسان از سخن خود منظوري داشته باشد كه با ظاهر كلام مخالف است. توريه به دو شرط جايز است:

اول: اين كه كلمه، احتمال آن را داشته باشد.

دوم: اين كه ظلمي در آن صورت نگيرد. پس اگر شخصي بگويد: **[لا أنام إلا علي وَتَد]** من نمي خوابم مگر بر روي ميخي. [وتد] چوبي است كه به ديوار زده ميشود و وسايل به آن آويزان مي كنند. شخص بگويد منظورم از ميخ، كوه است، اين توريه درست است؛ چون كلمه احتمال آن را دارد و در آن بر كسي ظلم هم نشده است.

اگر كسي بگويد: [والله لا أنام إلا تحت السقف] سوگند به خدا كه بجز زير سقف در جايي ديگر نمي خوابم، سپس بالاي سقف بخوابد و بگويد منظورم از سقف آسمان بوده است، اين درست است، چون آسمان هم سقف نامیده ميشود. چنان كه خداوند متعال ميفرمايد: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا [32: انبياء]» [و آسمان را سقفي حفاظت شده قرار داده ايم].

اگر توريه براي ستم كردن بر كسي به كار رود جايز نيست؛ مانند كسي كه حقي از انساني را بگيرد و سپس پيش قاضي برود و مظلوم گواه نداشته باشد؛ آنگاه قاضي از گيرندهء حق بخواهد كه سوگند بخور كه چيزي با تو نيست، و او سوگند بخورد والله او نزد من چيزي ندارد، آن وقت قاضي به نفع او حكم كند. سپس وقتي مردم در اين مورد با او حرف بزنند و بگويند كه به دروغ قسم خورده اي و قسم دروغ انسان را به دوزخ مي برد، چنان كه پيامبر ميفرمايد:[مَنْ حَلَفَ عَلَيمِينِ صَبْرٍ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ لَقِي اللَّهَ وَهُوَ عَلَيهِ غَضْبَانٌ].

حيله و فريب يا كيد در اسلام:

قبل از همه بايد گفت كه: حيله و فريب و نيرنگ و پيمان شكني در شريعت اسلام حرام است، چنانكه الله متعال انسان فريبكار را مورد سرزنش قرار داده ميفرمايد:«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمْ لاَ يؤْمِنُونَ*الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ ينقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ

(c) ketabton.com: The Digital Library

لاَ يتَّقُونَ» (سوره انفال 56).
يعني: به يقين، بدترين جنبندگان نزد خدا، كساني هستند كه كافر شدند و ايمان نمي‌آورند، همان كساني كه با آنها پيمان بستي؛ سپس هر بار عهد و پيمان خود را مي شكنند؛ و (از پيمان شكني و خيانت) پرهيز ندارند.
و در حديث صحيحي از ابو هريره رضي الله عنه آمده كه گفت: «أن رسول الله صلي الله عليه وسلم مر علي صبرة من طعام. فأدخل يده فيها، فنالت أصابعه بللا. فقال: يا صاحب الطعام ما هذا؟ قال: أصابته السماء، يا رسول الله! قال: أفلا جعلته فوق الطعام حتييراه الناس؟ ثم قال: من غش فليس منا» صحيح الترمذي (1315). يعني: رسول خدا صلي الله عليه وسلم ازكنار كوپه‌ي گندم (انباشته براي فروش) گذشت، دستش را در گندم ها فرو برد، انگشتانش خيس شد، خطاب به فروشنده فرمود: «اين (تري) چيست؟» (او) گفت: اي رسول خدا! باران باريده و تر شده است، فرمود: «پس چرا آن (گندمهاي خيس) را ظاهر نكردي تا مردم ببينند؟ سپس فرمود: «هر كس اهل تقلب و فريب باشد از ما مسلمانان نيست».
همچنان درباره خيانت و عهد شكني فرمودند: «إِنَّ الْغَادِرَ يُنْصَبُ لَهُ لِوَاءٌ يوْمَ الْقِيامَةِ فَيقَالُ: هذِهِ غَدْرَةُ فُلاَنِ بْنِ فُلاَنٍ». متفق عليه (يعني: «در روز قيامت براي هر خيانت كار و پيمان شكني پرچم و علامت مشخصي تعيين مي‌گردد (و براي مردم معلوم و مشخص مي شوند) و اعلام مي شود كه اين پيمان شكن، فلان پسر فلان است».
و عبدالله پسر عمرو گويد: پيغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «أَرْبَعٌ مَنْ كنَّ فِيهِ كَانَ مُنافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفاقِ حَتّيِيدَعَهَا: إِذا اؤْتُمِنَ خَانَ، وَإِذا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذا عاهَدَ غَدَرَ، وَإِذا خَاصَمَ فَجَرَ». متفق عليه
يعني: «چهار صفت هستند كه اگر همه آن در كسي موجود باشند آن شخص منافق كامل است، و كسي كه يكي از اين خصلتها را داشته باشد تا وقتي كه آن را ترک مي نمايد يک صفت منافق در او موجود است، اين چهار صفت عبارتند از:

1 - هرگاه به عنوان ايمن قرار داده شود، خيانت كند.
2 - به هنگام سخن گفتن دروغ بگويد.
3 - هر وقت عهد و پيماني ببندد، آن را نقض كند.
4 - به هنگام عداوت و دشمني از حق تجاوز كند و به دروغ و دسيسه و نسبتهاي نادرست متوسل شود.

با وجود حرام بودن مكر و خيانت و غدر در اسلام، اما فريب دادن كافر در حال جنگ جايز است، چنانكه جابر بن عبدالله رضي الله عنه گويد: پيغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «الْحَرْبُ خُدْعَةٌ». يعني: «جنگ با كافران مشتمل بر فريب و تاكتيک مي‌باشد (و با فريب و تاكتيک بايد آنان را شكست داد)». بخاري (3029) ومسلم (58).
امام نووي رحمه الله گفته: «علماي اسلاف اتفاق نظر دارند كه فريب كفار در جنگ هرگونه كه امكان داشته باشد جايز است، مگر آنكه فريب موجب نقض پيمان يا امان شود كه در اينحالت جايز نيست».
پس اسلام غدر و پيمان شكني و خيانت را حرام گردانيده و پيمان شكستن از جمله خدعه و فريب جايز درجنگ محسوب نميشود، چراكه نقض عهد وخيانت از صفات مسلمين نيست، حتي اگرپيمان را با كفار بسته باشند خود را ملتزم به اجراي عهدنامه ميكنند

(c) ketabton.com: The Digital Library

مگرآنکه طرف مقابل غدروپيمان شكني كند.
ولي علماي اسلام فرمودند: بكار بستن حيله براي دفع ظلم و يا استيفا يا ستئلا بلندي و برتريحق، مباح است، يعني اگر ستاندن حق جز به كمک حيله ممكن نباشد و در آن حيله ضرري متوجه ديگران نگردد، استفاده از آن مباح است. مثلاً كارمندي كه در يک شركت اشتغال داشته و اكنون صاحبان شركت حقوق و دستزمزد او را نميدهند و حتي در فكر آن هستند كه دستمزد ماهيانه اش را الغاء كنند، اگر اين كارمند از طريق هاي مشروع ديگر نتواند حق خود را بستاند، برايش جايز است كه از حيله براي گرفتن حقش استفاده كند بشرطيكه ديگران از حيله او متضرر نگردند.
امام ابن قيم رحمه الله در«زادالمعاد» مي گويد: «اگر قرار باشد كسي با دروغ گفتن به حق(پاي مال شده اش)دست يابد، براي اوجايز است كه با نفس خود و ديگري دروغ گويد، بشرطي كه آن دروغ موجب ضرر به ديگران نشود».
البته استفاده از توريه بجاي دروغ بهتر است، و توريه يعني گفتن كلامي كه دو معني داشته باشد، مخاطب از ظاهر كلام معنايي برداشت كند اما گوينده معناي ديگري در باطن آن سخن در نظر دارد.
امام نووي در «رياض الصالحين» باب (آنچه از دروغ رواست) ميگويد: «بدانكه اگر چه اصل دروغ حرام است، ولي در بعضي حالات و روي شرط هائي رواست كه در كتاب «اذكار» ذكر نمودم كه فشردهء آن اين است كه سخن وسيله ايست براي بيان مقاصد و هر مقصد نيكي كه رسيدن به آن بدون گفتن دروغ ممكن باشد، دروغ گفتن در آن حرام است و اگر رسيدن به آن بدون دروغ گفتن، ممكن نباشد، دروغ جائز و رواست.
پس اگر مقصود او مباح باشد، دروغ گفتن، هم مباح است و اگر واجب باشد، دروغ گفتن، واجب است.
هرگاه مسلماني از ظالم و ستمگري كه مي خواهد او را بكشد، يا مالش را بگيرد، پنهان شد، يا مالش را پنهان نمود و از شخصي در بارهء وي سؤال شد، واجب است كه دروغ بگويد و آنرا مخفي بدارد.
همانطور هرگاه نزد او مالي به و ديعت نهاده شده باشد و ظالمي بخواهد كه آن را بگيرد، واجب است كه دروغ گفته آن را پنهان بدارد.
و محتاط تر در اين موارد اين است كه توريه كند، و معناي توريه اين است كه از عبارتش مقصد صحيحي را در نظر داشته باشد كه نسبت به آن دروغگو نيست، هر چند در ظاهر لفظ و نسبت به آنچه كه مخاطب آن را مي فهمد، دروغگو است. و هرگاه توريه را گذاشته و عبارت دروغي را ذكر نمود، در اين حال حرام نمي باشد. و علماء براي روا بودن دروغ گفتن در اين حال به حديث ام كلثوم استدلال جسته اند، كه گفت: از رسول الله صلي الله عليه وسلم شنيدم كه ميفرمود: كذّاب كسي نيست كه در ميان مردم اصلاح مي‌آورد، پس خبري را مي رساند، يا خبري را مي گويد.
و مسلم رحمه الله در روايتش افزوده كه ام كلثوم رضي الله عنها گفت: و نشنيدم در چيزي از آنچه مردم مي گويند، رخصت داده باشد، مگر در سه چيز: جنگ، و آشتي در ميان مردم، و سخن مرد به همسرش و سخن همسر به شوهرش». پايان نقل قول از كتاب رياض الصالحين.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در اينجا براي فهم بيشتر موضوع يک ماجراي قرآني را ذکر مي کنيم؛ وقتي که يوسف عليه السلام در مصر به مقام و فرمانروايي رسيد، و هنگامي که يعقوب عليه السلام فرزندانش را براي آوردن آذوقه به مصر روانه کرد، يعقوب عليه السلام فرزند محبوبش بنيامين را به ديگر فرزندانش توصيه نمود که از او مراقبت کنند، فرزندان يعقوب هم به او قول دادند که از او حفاظت نمايند، وقتي که به مصر رسيدند و يوسف عليه السلام خواست که بنيامين را از چنگ برادرانش درآورد و نزد خود نگهدارد، مجبور شد که از حيله اي براي رسيدن به مقصودش استفاده کند، براي اين کار او چون مي دانست در شريعت يعقوب عليه السلام جريمه دزدي اينست که دزد را يکسال به بردگي بگيرند، لذا حيله اي بکار بست تا بنيامين دزد تلقي شود و بدين طريق بنيامين را از چنگ برادرانش خلاص کند و يکسال نزد خودش نگهدارد، (داستان به تفصيل اش درسورۀ يوسف آيات: 56-76). تذکر رفته است.

لذا يوسف عليه السلام با بکار بستن يک حيله کاري کرد که بنيامين بعنوان جريمه و سزاي دزدي اسير شود و او با اينکار برادرش بنيامين را نزد خود نگهداشت و از دست برادران حسودش نجات داد.

فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴿٨٩﴾

و با قومش گفت که من مريضم (و نتوانم به جشن عيد بتان آيم).(٨٩)

تفسير:

قابل تذکر است که گفتن اين بهانه که حضرت ابراهيم عليه السلام براي قومش پيش کرد که: من مريض هستم از جمله عذري است که؛ در آن تعريضي وجود دارد.

دکتر مصطفي خرمدل مفسر تفسير نور «ترجمه معاني قرآن» مينويسد:

«سَقِيمٌ»: مريض **«إِنِّي سَقِيمٌ»:** هدف ابراهيم، مريضي روح و آزار دل از پندارگرائي و اوهام پرستي مردم، و برداشت ايشان از سخن او بيماري ظاهري بود. به اين ترتيب عذر خود را ازعدم شرکت در جشن ساليانه ايشان خواست.

گويا سحرگاهان غذاهائي در کنار بت‌ها مي نهادند تا متبرّک شود، و خودشان از شهر بيرون مي رفتند. شامگاهان از مراسم صحرا بر مي‌گشتند و از آن خوراکي ها مي خوردند.

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ﴿٩٠﴾

قوم از او دست کشيده برگشتند.(٩٠)

قوم ابراهيم عليه السلام او را تنها گذاشته و همه باهم به مراسم عيد خود رفتند.

فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ﴿٩١﴾

پس شتابان و نهان به سوي معبود هايشان رفت و (مسخره کنان) گفت: آيا نميخوريد؟(٩١)

تفسير:

«رَاغَ»: مخفيانه و شتابان رفت. ابراهيم عليه السلام درغياب قوم خود به سرعت و شتاب به سوي بت هاي قومش رفت و به گونۀ استهزا و تمسخر براي آن ها گفت: و به طور نهاني به‌سوي معبودانشان رفت «و گفت» خطاب به آن بتان از روي استهزا و تمسخر: «آيا چيزي نمي‌خوريد؟» چرا از اين غذايي که مشرکان براي شما گذاشته‌اند، وخود به جشن خويش رفته اند؟. نمي خوريد.

ابن کثير فرموده است: بعد از اين‌که آنها بيرون رفتند، ابراهيم به نهانی و سرعت خود را

(c) ketabton.com: The Digital Library

به آنها رساند. (تفسير ابن كثير ۱۸۵/۳).

مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ﴿۹۲﴾

شما را چه شده است كه حرف نمي زنيد؟ (۹۲)

تفسير:

در آيه مباركه آمده است كه ابراهيم عليه السلام مي‌دانست كه آن‌ها جماداتي بيش نيستند و به سخن گفتن قادر نمي باشند.

گفت: **«مَا لَكُمْ»:** شما را چه شده است؟ كه گپ نميزند، وچرا به سؤلات من جواب نمي دهيد، اگر توان سخن گفتن را داريد؟

الإمام أبو حيان ميفرمايد: پيشنهاد خوردن و در خواست سخن گفتن را ابراهيم عليه السلام به عنوان تمسخر و استهزا مطرح كرده است؛ زيرا آنها از پرستندگان پست تر بودند؛ چون آنان به عكس بت ها هم خوراک ميخوردند و هم سخن می‌گفتند. (البحر المحيط ۳۶۶/۷.).

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ﴿۹۳﴾

پس با دست راست بر آنها ضربه محكم وارد كرد. (۹۳)

تفسير:

ابراهيم عليه السلام بعد از اينكه به سوي بت ها رفت، وبه تمام قوت و شدت بر سر آنان مي‌كوفت. در مورد اينكه آنان را چر با دست راست خويش ميزد، اينست كه قوت و نيروي انسان در دست راست وي بيشتر و زدن با آن شديدتر است.

امام بيضاوی ميفرمايد: مقيد كردن آن به **«يَمِينِ»** برای نشان دادن زور و قدرت ابراهيم عليه السلام است؛ چون نيرومندی ابزار كار نشان دهنده‌ی عكس العمل تند و شديد است. (تفسير بيضاوی ۱۴۲/۲.)

قرطبی ميفرمايد: حضرت ابراهيم عليه السلام زدن را به «يمين» اختصاص داده است؛ چون دست راست قوی‌تر است و با آن می توان بشدت ضربه خويش را بر بت ها وارد نمايد. (تفسير قرطبی ۹۴/۱۵.)

سپس ضربه اي محكم با دست راست و با توجه بر پيكر آنها فرود آورد (و همه را جز بت بزرگ در هم شكست) جز بت بزرگ راكه تفصيل داستان آن در سورۀ **«أنبياء»** آمده است.

مصطفي خرمدل در تفسير نور «ترجمه معاني قرآن» مي نويسد:

«رَاغَ عَلَيْهِمْ»: از بالا بر آنها فرو كوفت.**«بِالْيَمِينِ»:** با دست راست. با قدرت و قوّت (سورۀ: زمر / 67).**«رَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً»:**كلمه **(ضَرْباً)** مي تواند مفعول مطلق **(رَاغَ)** به اعتبار معني باشد. چرا كه معني چنين است: **«ضَرَبَهُمْ ضَرْباً».** يا اينكه مصدر است و در معني اسم فاعل است: **«رَاغَ عَلَيْهِمْ ضَارِباً».** و يا اين كه مفعول له و معني آن چنين است: براي زدن به سراغ شان رفت.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ ﴿۹۴﴾

پس مردم شتابان به سوي او روي آوردند.(۹۴)

تفسير:

بعد از اينكه قوم اطلاع حاصل نمودند با عجله و شتاب و قهر و غضب، غرض گرفتن انتقام در حاليكه يک ديگر را مي زدند به سوي او آمدند، زيرا دانستند كه او اين كار را

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر سر آن ها آورده است!وگفتند:
واى بر تو! ما آنها را مى پرستيم و تو آنها را مى شكنى؟ توبيخ كنان در جواب آنها گفت:

محاكمه حضرت إبراهيم عليه السلام:

بعد از حضور ابراهيم عليه السلام در جمع مردم اولين سوالي كه برايش مطرح كردند «أَأَنتَ فَعَلتَ هَٰذَا بِالِهَتِنَا يَٰإِبرَٰهِيمُ﴿62﴾ (سورۀ الأنبياء: 62) (گفتند: آيا تو اي ابراهيم اين كار را بر سر خدايان ما آورده‌اي؟).
ابراهيم عليه السلام از حكمت كار گرفت، وجواب حكيمانه براي شان ارايه داشت وگفت: «قَالَ بَل فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُم هَٰذَا فَسَلُوهُم إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ﴿63﴾» (الأنبياء: 63) (بلكه اين [بت] بزرگشان آن [كار] را كرده است، كه اگر سخن ميگويند از آنان بپرسيد.) با پيش كردن جواب منطقي توانستكه غفلت شان را بيدار كند.در اين وخت آنان در، خطاب به يک ديگر گفتند: «إِنَّكُم أَنتُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴿64﴾ (الأنبياء: 64) (آنان به خود آمدند) و به خويشتن گفتند: شما حقيقتاً ستمگريد.) زيرا بت‌ها را بدون حافظ و نگهبان رها كرده‌ايد تا به اين درد مبتلا شوند و كسي كه به آن‌ها ايمان ندارد آنان را از بين ببرد. بعد از چند لحظه فكر شان به هوش امد و گفتند: «لَقَد عَلِمتَ مَا هَٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ﴿65﴾ (الأنبياء: 65) (تو مي دانستي اين‌ها سخن نمي‌گويند.) تو كه مي داني اين‌ها چيزي نمي‌گويند چگونه ما را به سؤال از آن ها فرا مي خواني درحاليكه خود مي داني جامد و كر هستند و توان شناخت پيرامون خود را ندارند اينجا بود كه حضرت ابراهيم عليه السلام از فرصت استفاده كرده گفت: «قَالَ أَفَتَعبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُم شَيا وَلَا يَضُرُّكُم﴿66﴾ أُفّ لَّكُم وَلِمَا تَعبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَعقِلُونَ﴿67﴾ (الأنبياء: 66- 67) (گفت: آيا به جاي خدا چيزهايي را مي پرستيد كه كمترين سود و زياني به شما نمي رسانند واي بر شما و واي بر چيزهايي كه به جاي خداوند مي پرستيد آيا نمي فهميد؟) چون مفتضح شدند و راه علاجي فرا رويشان نماند گفتند: «قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُم إِن كُنتُم فَٰعِلِينَ﴿68﴾ (الأنبياء: 68) (گفتند: اگر مي‌خواهيد كاري كنيد ابراهيم را سخت بسوزانيد و خدايان خويش را مدد و ياري دهيد.)(رسالۀ: پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم شيخ علي صابوني).

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ﴿٩٥﴾

ابراهيم گفت: آيا رواست كه شما چيزي به دست خود بتراشيد و آن را پرستش كنيد؟ (٩٥)

تفسير:

ابراهيم عليه السلام با تمام شجاعت قوت از آنان پرسيد: آيا بت هايي را عبادت مى كنيد كه به دست خود آنها را تراشيده و خود آنها را ساخته‌ايد؟ و چگونه چيز خود ساخته مي تواند معبود باشد؟
«تَنْحِتُونَ»: مي تراشيد (سورۀ: اعراف / 74، شعراء / 149).

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴿٩٦﴾

وحال آنكه خداوند شما را وچيزهايي را كه بر سر آنها كار ميكنيد، آفريده است.(٩٦)

تفسير:

شما چگونه عبادت خالق لايزال را ترک ميكنيد و مخلوق را پرستش ميكنيد؛ در حاليكه كه خداوند عز و جل خود شما و عمل شما و تمام موجودات و همه چيز را هستى بخشيده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن جوزی گفته است: به نظر بعضی از مفسران (ما) مصدری است، پس یعنی خدا شما و اعمال شما را خلق کرده است و به نظر آنها این آیه در مورد خلق اعمال انسان اساس و قاعده به شمار می‌آید. و به نظر بعضی (ما) موصول است و به معنی «الذی» است، پس یعنی شما و بت‌هایی را که ساخته‌اید خلق کرده است. و این دیدگاه به سیاق کلام مناسب تر و در اتمام حجت بر بت پرستان قوی‌تراست. (التسهیل ۱۷۳/۳.)

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ﴿۹۷﴾

گفتند: براي او چهار ديوار بزرگي (مانند كوره) بسازيد و او را در جهنمي از آتش بيفكنيد!(۹۷)

تشریح لغات واصطلاحات :

«بُنْيَاناً»: ساختمان (ملاحظه شود سورۀ هاي: توبه / 109 و 110، نحل / 26، كهف / 21). در اينجا مراد چهار ديواري است. **«الْجَحِيمِ»:** آتش عظيم و سوزان و وشعله گر، در ضمن **«الْجَحِيمِ»:** يكي از نام هاي دوزخ است.

تفسير:

بعد از اينكه ابراهيم عليه السلام آنان را با دليل و منطق قوي مغلوب ساخت، قوم ابراهيم عليه السلام غرض مجازات وي به مشوره پرداختند، در نتيجه به اين فيصله رسيدند كه او را در آتش به سوزاند، بناءً اتش داني از سنگ ساختند و آن را از هيزم پركردند آنگاه هيزم را آتش زدند، و حضرت ابراهيم را در آتش انداختند.

ابراهيم عليه السلام به آتش انداخته مي‌شود:

طوريكه در فوق يادآور شديم بعد از پايان محاكمه، خواستند بعنوان عتاب و جزا او را بسوزانند. اما درين فكر ميكردند كه چگونه؟ ايشان مقرر كردند و لازم دانستند كه در آتش شعله ور سوزان انداخته شود تا باعث تسكين آلام ايشان گردد. از اينجا و آنجا شروع به جمع آوري هيزم نمودند تا آن ها را آتش زده، ابراهيم عليه السلام را فداي خدايان خود نمايند تا آنجا كه عدۀ از زنان مريض نيز نذر مي كردند اگر شفا يابند به جمع آوري هيزم بپردازند. بعد از جمع‌آوري هيزم هاي زياد آن‌ها را آتش زدند، چون آتش برافروخت ابراهيم (عليه السلام) را در آن انداختند ليكن خداوند بلافاصله دستور داد «يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ﴿69﴾ [الأنبياء:69) (ما به آتش دستور داديم كه اي آتش سرد و سالم باش بر ابراهيم.) بدين وسيله معجزه‌ي بزرگ خدايي به وقوع پيوست وآتش سوزان (به امر الله متعال) آن چنان سرد گرديد كه ابراهيم عليه السلام در بحبوحه‌هاي آن احساس سرما مي‌كرد و كيد دشمنان خدا به سوي خودشان برگشت. (ملاحظه شود رسالۀ: پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم، از: شيخ علي صابوني).

فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ﴿۹۸﴾

نمروديان قصد مَكر و ستمش كردند ما هم آنان را خوار و نابود ساختيم (و آتش را بر او گلستان كرديم).(۹۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«كَيْداً»: «كيد»: نيرنگ. چاره انديشي. در اينجا طرح نابودي ابراهيم عليه السلام و نقشه برچيدن اثرات تبليغ قولي و عملي او مراد است.

«الأسْفَلِينَ»: پَستان و خواران. به زير افتادگان و شكست خوردگان.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
طوريكه در آيۀ فوق تذكر يافت: قوم ابراهيم عليه السلام براى كشتن ابراهيم عليه السلام حيله ونيرنگ به كار برند، ولى ما او را از آتش نجات داديم،آتش به فرمان ما بر او سرد و سلامتي بخش شد و كمترين تأثير سوئي هم در او نكرد.و آن را به صورت مرد سالم درآورديم اما خداوند متعال آنان را خوار و زيانمند ساخت؛ چون نيرنگشان در مورد ابراهيم عليه السلام اجراوكارگر نشد.

مناظرۀ حضرت ابراهيم عليه السلام و نمرود:
ابراهيم عليه السلام در زماني زندگي ميكرد كه: مردم در اوج گمراهي و شرک اعتقادي بسر مي‌بردند. در زمان او پادشاهي جبار و متمرد، كه ادعاي ربوبيت را داشت ظهور كرده و يكي از چهار پادشاه مشهور جهان آن وقت بود. زيرا گفته‌اند: چهار نفر (دو مسلمان و دو كافر) همه‌ي دنيا را در تسخير خويش داشتند، مسلمانان ذوالقرنين و حضرت سليمان عليه السلام پسر داؤود و از كافران نمرود و بختنصر بوده اند، غير از اين چهار نفر كسي همۀ دنيا را فتح نكرده است، بلكه كشوري يا چند كشور را در اختيار داشته‌اند مانند فرعون كه فرمانرواي سرزمين مصر بود.
مؤرخين مي نويسند: نمرود 400 سال حكمراني كرد طي اين مدت اهل طغيان و جبروت تكبر و سركشي بود ادعاي خدايي داشت با حضرت ابراهيم عليه السلام به مناظره پرداخت چون ابراهيم عليه السلام بر او وارد شد پرسيد:
خداي تو كيست؟
آيا غير از من خدايي داري؟
حضرت ابراهيم خليل الله در كلامي برگرفته از ايمان و منطق به او جواب داد و گفت: «رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحيِۦ وَيُمِيتُ» (البقرة: 258)(پروردگار من كسي است كه زنده مي گرداند و مي ميراند.) او پروردگار قادري است كه مي تواند انسان را از عدم به وجود آورد او را مي ميراند بعد او را زنده مي‌كند پس زنده كردن و ميراندن، از مظاهر قدرت الله تعالي است. نمرود به شنيدن اين سخن بعد از تمسخر بر او خنديد و گفت: «أَنَا أُحيِۦ وَأُمِيتُ» (البقرة: 258) (او گفت: منهم زنده مي‌گردانم و مي ميرانم.) يعني آنچه را خداي تو ميتواند انجام دهد منهم قادر بر انجام آن مي باشم. ابراهيم عليه السلام گفت: چطور؟
فوراً به نگهبان امر داد دو زنداني بياوردند كه هر دو محكوم به اعدام بودند دستور داد سر يكي را از تن جدا كردند و ديگري را آزاد كرد، او به اين عمل حماقت خويش ميخواست درمقابل خدا وقدرت او ابراهيم عليه السلام قدرت نمايي كند و احياء و اماته را كه هر دو جزو صفات ويژه خالق اند به خود نسبت دهد.
چون ابراهيم عليه اسلام بيعقلي و حقارت او را ديد متوجه امر ديگري شد كه اصلاً نمرود را توان احتجاج و لجاجت در آن نبود گفت: «فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ» (البقرة: 258) (الله تعالي آفتاب را از مشرق بر مي‌آورد تو آن را از مغرب در آور.) با اين حجت و دليل او را مبهوت كرد، زيرا اگر خدا است بايد توان ايجاد تغيير در نظام آفرينش را داشته باشد و مسير طلوع و غروب آفتاب را بتواند تغيير دهد. و اين چنين حق پيروز و باطل شكست خورد.
سدي «ابومحمد اسماعيل بن عبدالرحمان»، معروف به سدّى كبير، ميفرمايد: اين مناظره بين ابراهيم ونمرود در روز خروجش از آتش بوده‌است. (ملاحظه شود رساله: پيغمبري و

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیغمبران در قرآن کریم، از: شیخ علي صابوني.).

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ﴿٩٩﴾

و[ابراهيم] گفت من رونده به سوی پروردگارم هستم، او مرا راهنمايي خواهد كرد. (٩٩)

تفسير:

ابراهيم عليه السلام، بعد از اينكه الله تعالي او را از آتش و نيرنگ آنها نجات داد، از ميان قوم خود هجرت كرد قوم كه كفر به خداي سبحان و تكذيب پيامبرانش عليه السلام، كردند، يعنی گفت: من از شهر خود كوچ وهجرت از وطن كافران به وطني كه به عبادت و طاعت او تعالي پرداخته بتوانم يعني به جايي هجرت مي‌كنم كه خداي من مرا به هجرت به سوي آن فرمان داده و آن سرزمين شام، وي آنها را (كافران) را به حال خود رها كرد.

مقاتل گفته است: ابراهيم عليه السلام اولين انسانی بود كه با سارا به سرزمين شام كوچ كرد. (تفسير قرطبی ١٥/٩٧.)

اين آيه دليل بر وجوب هجرت از جايي است كه انسان مؤمن به برپا داشتن شعاير دين خود در آنجا قادر نيست.

اين آيه به مشروعيت هجرت از دار كفر به سوي دار اسلام دلالت دارد؛ البته آنگاه كه شخص مؤمن توان انجام عبادت الله تعالي را نداشته باشد.

داستان مهاجرت ابراهيم عليه السلام به مصر:

بعد از اينكه قحطي و خشک سالي سراسر شام و فلسطين را فرا گرفت. ابراهيم عليه السلام با همسرش سارا كه زني بسيار صاحب حسن و جمال بود به مصر هجرت كرد، يكي از جاسوسان بدسرشت به پادشاه ستمگر مصر خبر داد كه مردي آمده و زني آن چناني همراه دارد، اين پادشاه يكي از امراي عرب به نام سنان پسر علوان بود عادتش بر اين بود هرگاه مي‌شنيد كه مردي زني زيبا همراه دارد آن را از او غصب ميكرد چون ابراهيم عليه السلام وارد مصر گرديد، اين ستمگر خواست سارا را از او بدست آورده و مورد تجاوز قرار دهد اين بود كه ابراهيم عليه السلام را به نزد خود فراخواند و پرسيد: اين زن چه نسبتي با تو دارد؟ ابراهيم عليه السلام گفت: خواهرم است و منظورش خواهر ديني بود «إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ»[الحجرات: 10]. (فقط مؤمنان برادران همديگرند.) ابراهيم را از نزد خود بيرون كرد چون به نزد سارا برگشت گفت: اگر اين ستمگر بفهمد تو همسر من هستي تو را از من مي‌گيرد لذا اگر از تو سؤال كرد تو خواهر ديني من هستي چون در روي زمين غير از من و شما مسلماني وجود ندارد، پادشاه ستمگر دنبال او شخصي فرستاد چون او را نزد پادشاه بردند و بر او وارد گرديد مفتون زيبايي او شد در مورد ابراهيم عليه السلام از او سؤال كرد گفت: من خواهر او هستم پادشاه ستمگر نسبت به او قصد بدي داشت به سوي او دست دراز كرد كه او را به طرف خود جذب كند دستش از حركت بايستاد و دچار اضطراب چناني شد كه نزديک بود از شدت ترس بميرد. گفت: از خدا بخواه مرا شفا دهد كاري به شما ندارم و زياني به تو نمي رسانم.

سارا دعا كرد شفا يافت چون به حالت قبلي برگشت دوباره قصد تجاوز و تعدي نمود، براي بار دوم دستش خشک و بي حركت شد دوباره از او خواست از خدا دعا كند خوب شود برايش دعا كرد شفا يافت، پادشاه به سوي نگهبانان در بانگ برآورد كه اين شيطان است كه به نزد من آورده‌ايد نه انسان. دستور داد او را آزاد كنند و كنيزي به او بخشيد. كه نامش هاجر بود. وقتي سارا را نزد پادشاه بردند ابراهيم به اقامه نماز و راز و نياز با خدا مشغول

(c) ketabton.com: The Digital Library

گرديد و از خدا خواست شر ستمگري از همسرش دفع كند چون برگشت ابراهيم عليه السلام با اشارهي دست پرسيد چه بر سرش آمده؟ گفت: خداوند شر و فتنه ستمگر را از من دفع كرد و هاجر را به كنيزي من در آورد. (داستان را بخاري و مسلم روايت كردهاند.) حضرت ابو هريره گويد: اين است مادر شما اي فرزندان آب آسمان (ملت عرب)، كه خداوند به عنوان احترام خليلش (ابراهيم عليه السلام) او را از شر پادشاه ستمگر حفظ نمود. (ملاحظه شود رساله: پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم شيخ علي صابوني.).

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴿١٠٠﴾

پروردگارا! مرا (فرزندي) كه از صالحان باشد عطا كن. (١٠٠)

تفسير:

«الصَّالِحِينَ»: شايستگان (ملاحظه شود سورۀ هاي: انبياء / 72 و 86).

«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ اَلصّٰالِحِينَ»: بعد از آن ابراهيم عليه السلام به حضور پروردگارش دعا كرد پروردگارا! فرزندی از صالحان به من عطا فرما كه در غُربت انيس و همدمم باشد.

كه مرا بر انجام طاعتت ياري كند و به جاي قومم، در غربت مونسم باشد.

پروردگارا! فرزند صالحي عطا فرما تا علم و دعوت را از وي به ارث برد.

ابن كثير گفته است: منظورش فرزندانی مطيع بود كه جانشين قوم و عشيرتش بشوند كه آنها را ترک گفته بود (ابن كثير ١٨٦/٣.).

فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ﴿١٠١﴾

پس او را به پسري بردبار مژده داديم. (١٠١)

تفسير:

خداوند متعال دعاي ابراهيم عليه السلام را قبول و استجابت كرد. او را به پسري برد بار مژده داد، فرزندي كه بزرگ مي شود و در بزرگي حليم و بردبار مي گردد.

طوريكه ياد آور شديم حضرت ابراهيم عليه السلام به فرزند پسري مژده داده شد كه در خورد سالي هوشيار و در همه امورش با بركت بود.

مفسر ابو سعود فرموده است: بدين وسيله خدا سه مژده را به او داده است: مژده داد كه پسر است و به سن رشد ميرسد و با حلم و حوصله خواهد بود؛ چون صغير به «حلم» متصف نميشود. چه حلمی با حلم او برابری ميكند كه وقتی پدرش به او پيشنهاد ذبح و قربانی شدن كرد، گفت: «پدر جان! آنچه را به تو امر می شود انجام بده، به خواست خدا مرا از شكيبايان خواهی يافت» (تفسير ابو سعود ٢٧٣/٤.) و جمهور مفسران بر اين نظرند پسری كه مژدهی تولدش داده شد عبارت بود از «اسماعيل»؛ چون خدا بعد از خاتمهی قصهی ذبيح فرموده است: «وَ بَشَّرْنٰاهُ بِإِسْحٰاقَ نَبِيا مِنَ اَلصّٰالِحِينَ» و مژدهی تولد اسحاق را به او داديم كه پيامبری از صالحان خواهد بود. پس اين بيان نشان می دهد كه ذبيح، اسماعيل است. (در كتاب «النبوة و الأنبياء» از مؤلف تفصيل و دليل موضوع را در صفحهی ٧٣ بخوانيد و به ابن كثير ١٨٦/٣ مراجعه كنيد كه حاوی بحثی لطيف است.).

ابن كثير ميفرمايد: «اين فرزند، اسماعيل عليه السلام است زيرا او اولين پسري است كه ابراهيم عليه السلام به آن مژده داده شد و او (به اتفاق مسلمين و اهل كتاب) از اسحاق بزرگتر است بلكه در نص كتاب شان است كه ابراهيم عليه السلام در زمان تولد اسماعيل عليه السلام، هشتادوشش سال و در زمان تولد اسحاق نودونه سال داشت».(تفسير انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروي.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسماعيل عليه السلام:

بعد از اينكه ابراهيم عليه السلام همراه همسرش سارا و كنيزش هاجر از مصر به فلسطين مهاجرت كرد. چون سارا عقيم بود و از تنهايي و بي فرزندي شوهرش ابراهيم عليه السلام رنج مي برد و خود نيز به عمري رسيده بود كه انتظار حامله‌گي نداشت زيرا عمرش از هفتاد تجاوز كرده بود. سارا كنيز خود را به ابراهيم عليه السلام بخشيد و از او خواست بر او وارد شود شايد خداوند فرزندي به او عنايت كند كه در دوران پيري كمک و معين پدر باشد، ابراهيم عليه السلام تسليم نظر او شد و چون با هاجر ازدواج كرد، فرزند زيبايي براي او به دنيا آورد كه همان اسماعيل عليه السلام است و رسول الله صلي الله عليه وسلم از سلاله پاک او مي‌باشد. بعد از پيدا شدن اين فرزند درون و روان ابراهيم آسوده گشت زيرا به عمر 86 سالگي رسيده بود.

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴿١٠٢﴾

تفسير:

هنگامي كه (فرزندش) در كار و كوشش به سني رسيد كه مي توانست با او بايستد، (پدر) گفت: فرزندم! من در خواب ديده‌ام كه من تو را ذبح مي كنم، پس بنگر كه چه مي بيني و نظرت چيست [اسماعيل عليه السلام] گفت پدر جان آنچه فرمانت داده‌اند، انجام بده، كه به زودی مرا به خواست خداوند، از شكيبايان خواهی يافت.(١٠٢)

بعد از اينكه اسماعيل عليه السلام به سن و سالي رسيد كه توانمندي كار وبار را با پدر خويش دارد، يعني اينكه اسماعيل جوان شد، و كمک رسان پدر خويش گرديد، مفسران گفته اند: يعنی به سن سيزده سالگی رسيد پدرش براي او گفت: «قَالَ يَا بُنَيِّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ»:از جانب پروردگاربه خواب ديدم و مرا به ذبح تو مأمور ساخته است.

ابن عباس(رض) ميفرمايد: رؤيای پيامبران وحی است و اين ايه را خواند. و محمد بن كعب گفته است: در حال خواب و بيداری از جانب خدا به پيامبران وحی می‌آمد؛ زيرا چشمان پيامبران به خواب می رود اما قلوب آنها به خواب نميرود. (تفسير قرطبی ١٠٢/١٥).

«فَانْظُرْ مَا ذَا تَرَىٰ»: رأي تو در اين باره چيست؟ ابن كثير ميفرمايد:از اين جهت پسرش را با خبر كرد كه كار بر او آسان تر باشد و صبر و حوصله و عزم و اراده‌اش را در مورد اطاعت از فرمان الله بيازمايد. (مختصر ١٨۶/٣.)

اگر سؤال بعمل ايد: كه چرا در مورد امری كه از جانب الله تعالي قطعی است، با او مشاوره كرد؟ در جواب بايد گفت: حضرت ابراهيم عليه السلام با اسماعيل عليه السلام مشاوره نكرد كه به نظر او عمل كند، بلكه به اين منظور با او مشاوره كرد كه او را از خواب خود مطلع بسازد، و به او ثبات قلب بدهد و او را بر صبر و شكيبايی استوار كند و به او قوت قلب بدهد. از اين رو به نيكوترين وجه به او جواب داد:

«قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اَللّٰهُ مِنَ اَلصّٰابِرِينَ»: اسماعيل گفت: پدر جان! فرمان الله را در مورد ذبح عملی كن، «ان شاءالله مرا از شكيبايان خواهي يافت» بر ذبح، يا بر قضاي پروردگار متعال. و اين جواب انسانی است كه تحمل و صبر و امتثال امر و رضايت به قضای خدا به او عطا شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسرين ميفرمايند كه ابراهيم عليه السلام در شب «ترويه» در خواب ديد كه گوينده‌اي به وي ميگويد: «الله تعالي تو را به ذبح فرزندت فرمان مي دهد».
زماني كه صبح شد، در اين فكر فرو رفت كه آيا اين خواب از جانب الله تعالي است، يا از سوي شيطان؟
باز چون شب فرا رسيد، بار ديگر خوابي مانند آن ديد، در اين هنگام متيقن شد كه آن خواب از جانب خداي سبحان و تعالي است. سپس در شب سوم نيز خوابي مانند آن ديد پس در اين هنگام بر ذبح فرزندش مصمم گشت. بدين جهت، اين ايام سه‌گانه را ايام «ترويه»، «عرفه» و «نحر» يعني: «تفكر»، «شناخت» و «قرباني» ناميدند.
البته فرزندي كه ابراهيم عليه السلام به ذبح آن مأمور شد، اسماعيل عليه السلام است زيرا بشارت به پسري حليم، مربوط به وي مي باشد و بيان ذبح وي نيز به دنبال اين بشارت آمده است، سپس بعد از بيان اينهاست كه در آيه(112) بشارت به تولد اسحاق مطرح مي شود. همچنين از دلايلي كه اثبات مي‌كند، ذبيح اسماعيل عليه السلام است نه اسحاق، اين است كه در تورات آمده است: «اي ابراهيم! فرزند آغازين يكدانه خود اسحاق را ذبح كن».
در حالي كه اسحاق فرزند آغاز ين ابراهيم عليه السلام و فرزند يكدانه وي نيز نبود بلكه فرزند آغازين و يكدانه وي اسماعيل بود پس ملاحظه ميشود كه كلمه «اسحاق» از افزوده‌هاي اهل كتاب و تحريف هاي آنان است. و چون ابراهيم عليه السلام فرزندش را براي ذبح آماده كرد و از خداي خويش اطاعت نمود، حق تعالي به وي فرزند ديگري نيز ارزاني كرد كه همان اسحاق عليه السلام است. (تفسير انوار القرآن).
ابن كثير ميفرمايد: «گروهي از اهل علم برآنند كه ذبيح اسحاق عليه السلام است... اما من گمان نمي‌كنم كه اين برداشت، جز از منابع علماي اهل كتاب، از جاي ديگري نشأت گرفته باشد... زيرا يهوديان با اعراب بر سر اين فضل كه پدرشان اسماعيل عليه السلام ذبيح خدا باشد، حسد ورزيدند لذا در تورات دست برده و كلمه اسحاق را بدان افزودند، همان گونه كه در روايات تأريخي و حتي در بعضي از احاديث رسول اكرم صلي الله عليه وسلم نيز دست بردند تا بدانجا كه اين‌گونه برداشت ميان بعضي از صحابه نيز سرايت كرد.
همچنين از دلايلي كه اثبات مي‌كند: ذبيح، اسماعيل است، اين فرموده رسول اكرمصلي الله عليه وسلم است: «انا ابن الذبيحين: من فرزند دو ذبيح هستم». كه يكي از آن ها جدشان اسماعيل عليه السلام و ديگري پدرشان عبدالله است؛ زيرا عبدالمطلب نذر كرده بود كه چنانچه خداوند متعال برايش حفر چاه زمزم را آسان سازد، يا فرزندان او را به ده تن برساند، يكي از فرزندانش را قرباني نمايد. پس چون خداوند كار حفر زمزم را بر وي آسان ساخت، ميان فرزندانش قُرعه انداخت كه يكي از آن ها را ذبح كند و قرعه به نام عبدالله برآمد. سر انجام به جاي ذبح عبدالله، صد شتر فديه داد.

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴿١٠٣﴾

پس چون (پدر و پسر) هردو (به امر الله) گردن نهادند و (ابراهيم) فرزندش را به پيشاني بر زمين خواباند.(١٠٣)

تفسير:

زمانيكه ابراهيم و اسماعيل عليهما السلام هردو «أَسْلَمَا»: تسليم قضا و قدر الهي شدند و فرمان الله را پذيرفتند، و ابراهيم فرزند خود اسماعيل را بر جبينش بر زمين خواباند تا ذبح كند؛ «وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» يعنى او را روى شكم خواباند. يعني: ابراهيم، اسماعيل عليهم االسلام

(c) ketabton.com: The Digital Library

را بر پيشاني اش به خاک خوانباند تا در هنگام ذبح چهره‌اش را نبيند که مبادا قلبش بر فرزند دلبندش به رقت آيد. يادآور ميشويم؛ محلي که ابراهيم عليه السلام خواست تا فرزندش را در آن ذبح کند، قربانگاه مني در محل رمي جمرات بود. به قولي: اين محل در شام بود. (تفسير انوار القرآن).

وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ﴿١٠٤﴾

و او را نداء کرديم که اي ابراهيم!(١٠٤)

تفسير:

خداوند متعال ابراهيم عليه السلام را در آن حالت هولناک و بزرگ مخاطب قرار داد و ندايش کرد:ای ابراهيم! مأموريت خود را انجام دادی و با خواباندن فرزندت برای ذبح مقصود رؤيايت حاصل شد.

روايت شده است که چندين بار کارد را به تندی بر گلويش کشيد اما آن را نبريد.

امام صاوی ميفرمايد: حکمت اين امر عبارت است از اينکه الله تعالي ابراهيم عليه السلام را به عنوان دوست برگرفت، پس وقتی از خدا تمنای فرزند کرد و خدا فرزند را به او عطا کرد، فرزند مورد علاقه و محبت ابراهيم عليه السلام قرار گرفت، آنگاه الله فرمان ذبح فرزند محبوبش را داد، تا پاکی و صفای دوستيش نمايان شود. لذا ابراهيم عليه السلام فرمان خدا را به جا آورد و محبت خدا را بر محبت فرزند ترجيح داد.

ابن عباس(رض) گفته است: وقتی ابراهيم عليه السلام قصد ذبح پسرش را کرد و او را خواباند، پسر گفت: پدر جان! دست و پايم را ببند تا مضطرب نشوم و دست و پا نزنم، و لباس‌هايت را جمع کن تا به خون من آغشته نشوند و مادرم آن را نبيند و افسرده خاطر شود. و تيغت را تيز کن و به سرعت آن را بر گلويم بکش تا مرگ بر من آسان شود، و وقتی نزد مادرم بازگشتی سلام من را به او برسان، و اگر خواستی می توانی لباس مرا به او بدهی که شايد مايه‌ی تسلی خاطرش شود. ابراهيم عليه السلام گفت: فرزند دلبندم! در مورد اجرای فرمان خدا چه نيکو ياوری می باشی! (تفسير صاوی ٣/٣٤٣).

قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴿١٠٥﴾

خوابت را تحقق دادي [و فرمان پروردگارت را اجرا کردي]، به راستي ما نيکوکاران را اين گونه پاداش مي دهيم [که نيت پاک و خالص شان را به جاي عمل مي پذيريم.] (١٠٥)

تفسير:

اي ابراهيم! به راستي که آنچه را پروردگار متعال به تو در خواب فرمان داده بود انجام دادي.

اي ابراهيم! رؤياي خود را راست ساختي و آن را به حقيقت و راستي پيوستي. خداوند متعال ابراهيم عليه السلام را به صرف عزمش بر ذبح فرزندش هرچند که او را ذبح نکرد راست کننده رؤيايش معرفي کرد زيرا او تمام مقدمات کار ذبح را فراهم کرد و عملاً هم آنچه را که در امکان وي بود، در اين راستا انجام داد. (تفسير انوار القرآن).

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴿١٠٦﴾

به يقين اين همان آزمايش روشن بود.(١٠٦)

تفسير:

در حقيقت چنين امری فرمان الهي بر ابراهيم عليه السلام به ذبح فرزندش امتحان و

(c) ketabton.com: The Digital Library

آزمايشي سخت و آشكار بود، چنان‌كه جز صاحبان عزم به انجام چنين كاري استقامت نمي‌كنند.

وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴿١٠٧﴾

و ما اسماعيل را در برابر قرباني بزرگي [از ذبح شدن] رهانيديم(١٠٧)

تفسير:

خداوند متعال به عوض اسماعيل عليه السلام گوسفند قوچ بزرگي را فديه داد تا ابراهيم عليه السلام آن را به جاي فرزندش ذبح كند و در نتيجه اين امر از جملۀ سنّت هاي مؤكّد در عيد قربان شد.

ابن عباس(رض) ميفرمايد: قوچی بزرگ كه چهل سال در بهشت چريده بود. (تفسير ابن كثير ١٨٧/٣.)

قابل ياد آوري است: كه نزد جمهور علماء قرباني براي واجد شرايط آن سنت است اما ابو حنيفه(رح) ميگويد: «قرباني بر اشخاص مقيم متمكن از اهالي شهرها واجب است و بر مسافر واجب نيست». همچنين احناف با اين آيه بر اثبات اين حكم استدلال كرده‌اند كه: اگر كسي نذر كرد كه فرزندش را ذبح كند، بر وي ذبح گوسفندي لازم مي‌شود.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴿١٠٨﴾

و در ميان آيندگان براي او [نام نيک] به جا گذاشتيم.(١٠٨)

تفسير:

يعني: براي ابراهيم عليه السلام در ميان اُمتهايي كه پس از وي مي‌آيند، نام و آوازه نيک باقي گذاشتيم.

سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ﴿١٠٩﴾

درود و سلام بر ابراهيم باد!(١٠٩)

تفسير:

تحفۀ مبارک، سلامتي از همه آفات و امان از هر ترسناكي نثار ابراهيم عليه السلام باد كه خليل خداوند رحمان بود.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴿١١٠﴾

ما نيكوان را اين چنين پاداش نيكو مي‌دهيم.(١١٠)

تفسير:

همانطوريكه خداوند متعال ابراهيم عليه السلام را به خاطر حسن پذيرش فرمانش پاداش عطا كرد، به همه بندگاني كه دستورش را به وجه نيكو بپذيرند پاداش نيكو عطا مي‌نمايد.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴿١١١﴾

بي ترديد او (ابراهيم) از بندگان مؤمن ما بود (١١١)

تفسير:

واقعاً هم ابراهيم عليه السلام از بندگان راستكار و اخلاصمند خداوند متعال؛ از بندگاني كه به گونۀ شايسته از او تعالي اطاعت كردند.

سلسله نسب حضرت ابراهيم عليه السلام:

ابراهيم پسر تارح، پسر ناحور، پسر ساروغ... نسبتش به سام پسر نوح مي رسد. فاصله بين او و نوح بيشتر از هزار سال است، اين نسب را مؤرخان به نقل از تورات ذكر

(c) ketabton.com: The Digital Library

كرده‌اند، اما در قرآن كريم آمده كه اسم پدرش آزر بوده كه اين يكي، قول صحيح و معتمد مي باشد، زيرا به عقيده مسلمانان تحريف به تورات و انجيل راه يافته و نمي توان بر تمامي منقولات آن ها اعتماد كرد.

ليكن جاي تعجب است كه بعضي از مفسرين به اعتماد بر منقولات اين مؤرخين نام پدر ابراهيم را تارح ذكر كرده و گفته اند: آزر كاكاي او بوده است آنچه ايشان را وادار به اين سخن كرده اينكه: حضرت ابراهيم ابو الأنبياء بوده و پسنديده نيست فردي همچو او از پدري مشرک بدنيا آمده باشد، اما اين مسئله هيچ خللي در قدر و منزلت او ايجاد نمي كند، چون هدايت بدست خداست هر كه را بخواهد هدايت و هركس را بخواهد گمراه مي‌كند. همسر فرعون مؤمن بود اما پسر نوح كافر از دنيا رفت و اين امر منجر به تنقيص قدر أنبياء نشد.

رسول الله صلي الله عليه وسلم تصريح فرموده كه: پدر ابراهيم عليه السلام آزر بوده است. در حديث بخاري منقول از رسول الله صلي الله عليه وسلم آمده است:

«حضرت ابراهيم عليه السلام در روز قيامت پدر خود (آزر) را ملاقات ميكند در حاليكه غبار و سياهي صورت او را پوشانيده، ابراهيم به او ميگويد: نگفتم: مرا نافرماني نكن؟ مي‌گويد كه: امروز تو را نافرماني نمي كنم. ابراهيم گويد: خدايا تو وعده داده بودي در روز قيامت مرا شرمنده نكني و چه شرمندگي از اين شرم‌آورتر است كه پدرم دور از رحمت تو باشد؟ خداوند گويد: من بهشت را بر كافرين حرام كرده‌ام. سپس به ابراهيم گويد: به زير پاهايت بنگر.

نگاه مي‌كند جنازه خون آلودي مشاهده ميكند كه در آتش انداخته ميشود» (رجوع كنيد به صحيح البخاري.)اين حديث صريح است در اينكه اسم پدر ابراهيم آزر بوده است و اين مطلبي صحيح است كه بايد آن را بپذيريم.

مفسرابن كثير (رح) ميفرمايد: «وَإِذ قَالَ إِبرٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصنَامًا ءَالِهَةً» [الأنعام: 74]. (و بدانگاه كه ابراهيم به پدر خود آزر گفت: آيا بت هاي را به خدايي مي‌گيري.) اين آيه به صراحت نام پدر ابراهيم را آزر دانسته، جمهور نسب شناسان از جمله ابن عباس(رض) بر اين هستند كه نام پدرش تارح و به گفته تورات تارخ بوده، و گفته‌اند: لقب بتي كه آذر پرستش مي‌كرد تارح بوده است. ابن جرير طبري گويد: قول اصح اينكه اسم پدرش آزر بوده و احتمال دارد دو اسم بنام آزر و تارح يا يک نام و يک لقب داشته است و الله اعلم. (البداية والنهاية جلد 1 صفحه 142.)

كنيۀ ابراهيم عليه السلام :

ابن عساكر به نقل از عكرمه گويد: ابراهيم مكني به (ابوالضيفان) يعني پدر مهمانان بود. گويم: اين كنيه را از آنجا به او داده‌اند كه مهمانان بسيار به خانه او مي آمدند و هركس به خانه او مي‌آمد مورد احترام و تكريم فراوان واقع مي شد، بسيار سخي بود براي مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر مي بريد. ابن جرير به نقل از سدي گويد: «ابراهيم طعام فراواني به مردم و مهمانان مي‌داد...» قرآن داستان مهمانان ملائک را كه براي هلاک قوم لوط آمده بودند بازگو ميكند. در راه خود به سوي قوم لوط بر ابراهيم گذر كردند تا مژده‌ي عطاي يک پسر از سوي خداوند به او بدهند چون ايشان را بديد گمان كرد انسان هستند گوساله‌اي براي آنان سر بريد چون غذا، پيش آن ها آورد از آن نخوردند. از آنها در ترس

(c) ketabton.com: The Digital Library

و شک افتاد و با حذر و خوف به آن ها مینگریست. بدو خبر دادند که نترسد ملائکه هستند. (آیات 24 ـ 28 سورۀ الذاریات).

تولد حضرت ابراهيم عليه السلام :

بعضي از مؤرخين ميگويند: ابراهيم عليه السلام در غوطهي دمشق (ساحهاي سرسبز وحاصل خيز جنوبي دمشق) منطقه غوطهي دمشق در دهي بنام برزه، واقع در كوه قاسيون به دنيا آمده اما قول مشهور نزد اهل سير و تاريخ اين است كه در بابل (سرزمين كلدانيان) در عراق چشم به جهان گشود. ابن كثير بعد از نقل قول اول مي گويد: صحيح اين است كه در بابل چشم به جهان گشوده و انتساب او به منطقه غوطه شام از اين جهت برده كه وقتي به منظور كمک به برادر زادهاش (لوط عليه السلام) به آنجا آمد در آنجا به اقامهي نماز برخاسته است.

ابراهيم عليه السلام در زماني به دنيا آمد كه 75 سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنيا آمدند، هاران پدر لوط عليه السلام است با اين حساب، لوط عليه السلام برادر زادهي ابراهيم عليه السلام است. اما مؤرخان اهل كتاب عقيده دارند ابراهيم عليه السلام فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حيات پدرش در سرزمين مادريش كه همان سرزمين كلدانين (سر زمين بابل) است، از دنيا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.

ابراهيم عليه السلام در جواني با زني به نام «سارا» ازدواج كرد. سارا عقيم بود ابراهيم عليه السلام با همسر و پدرش از سرزمين عراق به سر زمين فلسطين هجرت كرد و در منطقه حران (شهري در شام) اقامت گزيد. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال مي ايستادند وبه پرستش هفت ستاره همت مي گماشتند و بر هر دري از درهاي هفتگانهي دمشق هيئتي از يكي از اين ستاره ها را نصب كرده بودند و براي ستارگان جشن و قرباني بر پا ميكردند.

در آن زمان جز ابراهيم و همسر و برادر زادهاش لوط تمامي مردم جهان بت پرست بودند. ابراهيم خليل با اين شرارت به مبارزه برخاست و اين گمراهي را باطل اعلام كرد خداوند از بچهگي حجت بالغه و قاطع به او ارزاني داشته بود، داراي اراده قوي و ديد بصير و روشن بود با قومش به مناظره بر مي خاست و با آنها مجادله ومناظره ميكرد و با برهان قاطع به رد نظريات ايشان ميپرداخت كسي را ياراي مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

موضوع دروغهاي سه گانه :

اما موضوعي كه در سنت رسول الله آمده و ظاهر آن اشاره به معصوم نبودن حضرت ابراهيم، على نبينا دارد. رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: «حضرت ابراهيم جز در سه مورد مرتكب دروغگويي نشده. دو مورد آن دربارهي ذات خدا بود (يعني در قرآن ذكر شده است). اول آنگاه كه فرمود: «من مريض هستم» و دوم وقتي فرمود: «بلكه بت بزرگتر آن ها اين كار را با آنها كرده» و سومي وقتي همراه با همسرش حضرت سارا خاتون بر طاغوتي گذر كرد. بدو گفتند: مردي به اينجا آمده و زن بسيار زيبايي همراه دارد.

پادشاه ستمگر شخصي را بدنبال ابراهيم عليه السلام فرستاد و پرسيد اين زن با توچه نسبتي دارد؟ فرمود: خواهرم است.

پس به سوي خانوادهاش برگشت و گفت: اگر اين ظالم بداند تو همسر من هستي بر من غلبه

(c) ketabton.com: The Digital Library

كرده و تو را از من خواهد گرفت اگر از تو پرسيد: بگو: خواهر من هستي.
در واقع تو خواهر ديني مني چون بر اين كره خاكي جز من و شما موحد ديگري وجود ندارد. طاغوت بدنبال سارا فرستاد او را به نزدش آوردند حضرت ابراهيم به اقامه نماز مشغول گرديد. چون سارا به نزد طاغوت درآمد خواست به او نزديک شود، زمين او را تا زانو بگرفت. گفت: از خدا طلب كن رهايم كند خطري از جانب من تو را تهديد نخواهد كرد... حضرت سارا برايش دعا كرد و آزاد گرديد... دوباره قصد تعرض نمود... زمين شديدتر از دفعه قبل او را بگرفت... گفت: برايم دعا كن آزاد شوم... زياني از طرف من به تو نخواهد رسيد. برايش دعا كرد، آزاد گرديد، سپس بر دربان خود بانگ برآورد و گفت: اين چيست كه به نزد من آورده‌ايد او انسان نيست بلكه شيطان است. بعد هاجره را به عنوان خادم بدو بخشيد و رهايش كرد. به نزد حضرت ابراهيم برگشت او هنوز در نماز ايستاده بود. با دست اشاره كرد كيست؟ گفت: منم سارا خداوند كيد آن كافر را به سينه‌ي خود او كوبيد و هاجر را به عنوان خادم به من ببخشيد... ابو هريره گويد: اين است مادر شما اي فرزندان آب آسمان (اي ملت عرب)» (روايت از بخاري و مسلم).
در اين حديث مطلبي كه دال بر عدم عصمت باشد وجود ندارد. چون رسول الله صلي الله عليه وسلم حقيقت معناي دروغ را از اين سه كذب اراده نكرده بلكه مقصود اين است كه ابراهيم در اين سه مورد خبرهايي داده، كه ظاهر آن‌ها دروغ مي‌نمود اما در حقيقت و نفس الأمر چيزي ديگري منظور داشت وقتي فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ﴿89﴾ [الصافات: 89] و «قَالَ بَل فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُم هَٰذَا» [الأنبياء: 63] در واقع قصد نوعي استهزاء و تمسخر به آن ها و خدايان ايشان داشت زيرا از جمله‌ي «من مريض هستم» معناي مجازي را قصد كرد كه من از پرستش خدايان دروغين شما كه نمي بينند و نمي‌شنوند مريض هستم... زيرا چنانچه انسان از نظر جسمي مريض مي‌شود از نظر روحي نيز مريض مي شود.
مخصوصاً وقتي ببيند كه قومش در جهالت و گمراهي سرگردان گشته‌اند آن‌ها را به هدايت فراخواند اما به فراخواني او گوش ندادند و بر گمراهي خويش بيشتر پافشاري كردند.
جملۀ «بَل فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُم» نيز در واقع دروغ نبود بلكه برهان قاطع و حجت دافعه‌اي بود كه بر قومش اقامه نمود. وقتي از او پرسيدند: چه كسي اين بت ها را شكستانده؟ از باب تمسخر و استهزاء به ايشان و بت هايشان به سوي بت بزرگ اشاره كرد. و چون ديد ايشان از جواب او در تعجب فرو رفته‌اند.
جواب ساكت كننده‌اي به آنها داده گفت: «فَسَلُوهُم إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ﴿63﴾ از آنها (بت ها) سؤال كنيد اگر سخن ميگويند؟
اما خطاب او به همسرش سارا، (تو خواهر مني) منظورش خواهر ايماني و اعتقادي بود چنانچه خداوند ميفرمايد: «إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٌ» [الحجرات: 10].
«منحصراً مؤمنان با هم برادرند» و مقصودش برادري نسبي نبود چون همسرش بود نه خواهر... وتمامي اين‌ها را از باب تعريض بگفت نه دروغ شايسته توبيخ، و رسول خدا فرموده: «دهان گشودن به دروغ در مقام تعريض هيچ اشكالي ندارد». يعني «در تعريض چيزي وجود دارد كه مانع افتادن مسلمان در دام دروغ حرام مي شود.
با توجه به اين تفسير ميتوان گفت: سخن ابراهيم در هيچيک از موارد سه‌گانه فوق الذكر دروغ عمدي تلقي نميشود تا در عصمت او اخلال وارد كند بلكه نوعي تعريض مباح بوده است. «وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلۡحَقَّ وَهُوَ يَهۡدِي ٱلسَّبِيلَ﴿4﴾ (الأحزاب: 4). (رساله: پيغمبري و پيغمبران

(c) ketabton.com: The Digital Library

در قرآن كريم شيخ علي صابوني).

وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ﴿١١٢﴾

و ما او را به اسحاق كه پيامبر و از شايستگان بود مژده داديم (١١٢)

تفسير:

پروردگار با عظمت به ابراهيم عليه السلام را به فرزند ديگري اسحق بشارت داد، فرزندي كه هم پيامبر و هم از شايستگان است، به عنوان پاداشي بر طاعت وي براي خداوند متعال كه براي ابراهيم عليه السلام كه؛ در برابر پايداري، انجام اوامر پروردگار و تسليم به حكم مولايش كه همانا ذبيح اسماعل بود، به وي عطا شده.

ابن عباس ميفرمايد: در موقع ولادتش مژدهی پيامبری او را داد و نيز وقتی پيامبر شد، مژده را دريافت كرد. (تفسير ابن كثير ١٨٩/٣.)

نسب حضرت إسحاق عليه السلام:

او اسحاق پسر ابراهيم عليه السلام و مادرش سارا است. او دومين فرزند ابراهيم است. ملايكهي اطهار تولد او را مژده دادند. انبياي بني اسرائيل از نسل او بوجود آمدهاند و نبوت در ذريهي ابراهيم (اسحاق و اسماعيل) متمركز گشته است. «وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ ٱلنُّبُوَّةَ» [العنكبوت: 27]. (پيغمبري را در نسل و ذريهي ابراهيم قرار داديم.)

رسالت حضرت اسحاق عليه السلام:

قول راجح اينكه اسحاق به سوي كنعاني ها (در سرزميني كه آنها سكونت داشتند) (شام و فلسطين) و در محيطي كه ابوالأنبياء ابراهيم عليه السلام ميزيست، مبعوث گرديد. رسالت او به سوي قومي بود كه در ميان آنها زندگي ميكرد.

وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ﴿١١٣﴾

و به او و به اسحاق بركت بخشيديم، و از نسل آن دو (بعضي) نيكو كار و (بعضي) آشكارا بر خود ظالم بودند. (١١٣)

«وَ بٰارَكْنٰا عَلَيهِ وَ عَلىٰ إِسْحٰاقَ» الله تعالي بركت و شاستگي را بر ابراهيم و اسحق عليهما السلام فرود آورد

«وَ مِنْ ذُرِّيتِهِمٰا مُحْسِنٌ وَ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ» در بين نسل آنها افراد نيكوكار و افراد تبهكار قرار دارد. گروهي نيكوكار كه از پروردگارشان مي ترسند و گروهي ديگر كه با شرك و گناهان بر خويشتن ستم روا ميدارند.

برخي در تفسير اين آيه مي نويسند كه هدف اينست كه: فرزندان آن دو تن را بسيار گردانيديم، به طوري كه بيشتر انبيا عليهم السلام از نسل اسحاق هستند، همچون ايوب و شعيب عليهماالسلام «و از زاد و ولد آن دو، برخي نيكوكار و برخي آشكارا به خود ستمكار بودند»

خداوند متعال با اين جمله، به بيان اين حقيقت مي پردازد كه بودن نسل انسانها از اين عنصر و نژاد شريف و از اين دودمان مبارک، هيچ سود و نفعي به حالشان ندارد بلكه آنچه برايشان سودمند است، اعمال خودشان مي باشد، نه نسب و نژاد پدرانشان چنانكه يهود و نصاري نيز ـ با وجود آنكه از تبار اسحاق هستند ـ ليكن به اين ورطه آشكار از گمراهي و فساد در افتادهاند. (تفسير انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤوف مخلص هروي)

امام طبری ميفرمايد: «محسن» يعنی مؤمن، و «ظالم لنفسه» يعنی كافر (تفسير طبری

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۵۷/۲۳.)

و ابو حیان گفته است: آیه متضمن وعید برای یهود و ذریت ابراهیم و اسحاق است که به محمد ایمان نیاوردند و نیز نشان میدهد که از انسان نیکو، ناپاک متولد میشود. و این امر برای نیکوکار عیب و نقص به شمار نمیاید. (البحر ۳۷۲/۷.)

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه داستان ابراهیم خلیل الله و قصه ذیعبرت و تاریخي ذبح به بیان گرفته شد، اینک به تعقیب آن در آیات (114 الي 148) داستان و قصه های بعضی از پیامبران از جمله داستان حضرت موسی و هارون، الیاس و یونس و لوط مطرح میبابد که دراین قصه ها پند و عبرت بزرگي نهفته است.

وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ﴿۱۱۴﴾

و بتحقیق احسان کردیم بر موسی و هارون.(**۱۱۴**)

وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴿۱۱۵﴾

و هر دو را با قومشان از بلاي بزرگ (فرعونیان) نجات دادیم.(۱۱۵)

تفسیر:

خداوند متعال حضرت موسي و هارون علیهما السلام و قوم همراه شان را از شرّ بني اسرائیل، یعني از غرق شدن، از برده گي، شکنجه وآزار و از اینکه فرزندان شان رابه قتل میرسانند، وزنان شان را زنده نگه می داشتند، نجات داد.

وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ﴿۱۱۶﴾

و آنان را یاری دادیم تا ایشان غالب آمدند(۱۱۶)

تفسیر:

در آیۀ مبارکه آمده است که: پروردگار با عظمت موسي علیه السلام و هارون علیه السلام وقوم شان رایاري کرد، یعنی آنان را بر دشمنانشان-یعنی قبطی‌ها-غالب و چیره کردیم، و بعد از اینکه مدت‌ها زیر دست و محکوم آنها بودند، آنان رابرقطبی‌ها و فرعونیان غالب وچیره کردیم.ودین‌شان تعالي حاصل کرد.

وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ﴿۱۱۷﴾

و هر دو را کتاب بسیار روشنگر عطا کردیم (۱۱۷)

تفسیر:

«الْمُسْتَبِينَ» یعني: روشن و آشکار و رسا و بلیغ در بیان خویش. الله تعالي براي موسي و هارون علیهما السلام تورات را عطاء کرد که در بیان، عقاید و احکام بلیغ و رسا و حدود و احکامش کامل در آن بیان شده بود. یعنی تورات را به آنها دادیم.

وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴿۱۱۸﴾

و هر دو را به راه راست (خدا پرستي) هدایت کردیم.(۱۱۸)

تفسیر:

الله تعالي موسي و هارون علیهما السلام را به سوي راه راست، راهی که هیچ کجي و انحرافی نداشت هدایت و رهنمایي کرد.

طبری گفته است: آن راه عبارت است از اسلام که بر مبنای آن پیامبران مبعوث شده اند. (تفسیر طبری ۵۸/۲۳).

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ﴿١١٩﴾

براي آن دو در ملت هاي آينده نام نيک باقي گذاشتيم.(١١٩)

خداوند بزرگ براي موسي و هارون عليهما السلام در قرن هاي آينده براي هميشه نام نيک و تمجيد و تعريف آنان را جاودانه و پايدار كرد.

سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ﴿١٢٠﴾

سلام بر موسي و هارون. (١٢٠)

تفسير:

سلام از سوي ما و از سوي فرشتگان وانس و جن تا هميشه ايام، نثار برموسي و هارون عليهما السلام باد. يعني درميان امتهاي واپسين «نام نيک» وثنا وصفت ستوده «به جاي گذاشتيم» كه تا جهان باقي است، از ايشان به نيكي ياد ميشود.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴿١٢١﴾

ما نيكوكاران را اين گونه ثواب مي دهيم.(١٢١)

تفسير:

همانطوريكه خداوند متعال براي موسي و هارون عليهما السلام پاداش اعمال نيكوي‌شان را عطا كرد، به همانگونه همه بندگاني را كه در طاعت شان اخلاص داشته باشند پاداش مي دهد.

إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴿١٢٢﴾

زيرا هر دو از بندگان خاص با ايمان ما بودند.(١٢٢)

به راستي كه موسي و هارون عليهما السلام از بندگان صاحب يقين پروردگار و راسخ در ايمان‌شان بودند.

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴿١٢٣﴾

و بي ترديد الياس از پيامبران بود.(١٢٣)

«إِلْيَاسَ»:

حضرت الياس عليه السلام يكى از پيامبران بنى اسرائيل، پسر ياسين، نواسه هارون عليهم السلام كه در سر زمين بعلبک و غيره تبليغ مي كرد. و الله تعالي به وسيلۀ رسالت و نبوّت برايش شرف و كرامت بخشيد.

مفسر شيخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفي عمادي متوفاي 982) (در تفسير خويش به نام ارشاد العقل السليم الي مزايا الكتاب الكريم) ميفرمايد: الياس بن ياسين ازجمله نواسه دختري هارون، برادر حضرت موسى بود. (تفسير ابو سعود ٢٧٦/٤.)

ابن‌كثير درباره وي دو رأي را نقل مي‌كند: «اول اينكه او همان ادريس عليه السلام است. دوم اينكه او الياس فرزند نسي فرزند فنحاص است كه خداوند متعال او را بعد از حزقيل نبي‌در ميان بني‌اسرائيل به نبوت برانگيخت آن‌گاه كه آنان بتي به‌نام «بعل» را به پرستش گرفته بودند و الياس آنان را به سوي توحيد حق تعالي دعوت و از پرستش ماسواي آن نهي كرد.

در تفسير نور آمده است: «إِلْ ياسِينَ»: تلفّظ ديگر إلياس است. همچون سَيناء و سِينِينَ كه هر دو نام سرزمين معيني است. يا إبراهيم و أبراهام، ميكال و ميكائيل و... ديگر اينكه در آيه 132 ميفرمايد: إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضمير مفرد به كار رفته است كه مرجع آن إِلْ ياسينَ است. از سوي ديگر، در همين سوره، در آيات: سَلامٌ عَلي نُوحٍ﴿79﴾ سَلامٌ عَلي إِبْرَاهِيمَ﴿109﴾ سَلامٌ عَلي مُوسي وَ هَارُونَ﴿120﴾ سلام صدر سخن آيه‌ها به همان پيغمبري برمي‌گردد كه مذكور است. بنابر اين در اينجا هم سلام بر الياس است و بس نه پيروان الياس، يعني الياسيها. به عبارت ديگر ال ياسين، جمع الياسي نبوده تا بعد از تخفيف «الياسين» شده باشد، همان گونه كه برخي معتقدند».

آيا حضرت الياس عليه السلام زنده هست؟

مورّخين و مفّسرين اين مسئله را كه حضرت الياس عليه السلام زنده است يا وفات نموده اند، اختلاف راي دارند. درتفسير مظهري (جلد 8 صفحه 141) به حواله علامه بغوي روايتي طولاني بيان شده است و در آن آمده است كه حضرت الياس عليه السلام را بر اسب طلايي رنگي سوار كرده بر آسمان برده اند، واوهم مانند حضرت عيسي عليه السلام در آسمانها زنده است. (تفسير مظهري).

همچنان علامه سيوطي از ابن عساكر وغيره چندين روايت نقل كرده است كه از آنها هم معلوم مي شود كه حضرت الياس عليه السلام زنده است، از كعب احبار منقول است كه چهار پيغمبر تا هنوز زنده هستند. دونفر در زمين به نامهاي حضرت خضر وحضرت اِلياس ودو نفر در آسمانها به نامهاي حضرت عيسي و حضرت آدريس عليهم السلام (در منثور صفحه 282 - 285 جلد 5).

تاجايي كه بعضي چنين مدعي هستند كه حضرت خضر وحظرت الياس در هر سال در ماه رمضان در مقام بيت المقدس جمع مي شوند وروزه مي گيرند. (تفسير قرطبي جلد 15 صفحه 116).

ودر باره ي آنها مي نويسد: «وهومن الاسرائيلات التي لاتصدق ولا تكذب بل الظاهران صحتها بعيدة» (البدايه والنهايه جلد 1 صفحه 338) و نيز فرموده است كه چندين روايات از آنها نقل كرده كه با حضرت الياس ملاقات به عمل آمده است اما همه آنها قابل اطمينان نيستند، يا از اين جهت كه سند آنها ضعيف است و يا از اين جهت كه افرادي كه اين روايت به آنان منسوب شده است مجهول مي باشد. (البدايه والنهايه جلد1 صفحه 239).

در ظاهر چنين معلوم ميشود كه نظريه رفع الياس به آسمان ها ما خوذ از اسرائيلات است، چنانكه در بائيبل آمده است، كه او جلو مي رفت و صحبت ميكرد تا ببيند، گاري ها و اسب هاي طلايي آنها را از هم جدا كردند و «ايلياه» در اثر گرد وبادي به آسمان ها رفت. (سلاطين 2- 11).

بنابر اين، اين عقيده در يهود انتشار يافته بود كه حضرت الياس بار دوم به زمين مي آيند، چنانكه وقتي كه حضرت يحيي عليه السلام مبعوث شد آنها دراين اشتباه قرارگرفتند كه او حضرت الياس است، در انجيل يوحنا آمده است كه آنها از او پرسيدند كه تو كيستي؟ آيا تو «ايلياه» نيستي؟ (واضح باد كه در بائبل نام حضرت الياس، ايلياه آمده است) او گفت نه خير. (يوحنا 21001).

چنين معلوم مي شود كه اين قبيل روايات از كعب احبار ووهب بن منبه كه از علماي ماهر علوم اهل كتب بودند، در ميان مسلمانان انتشار يافته است وگرنه در قرآن و حديث هيچ دليلي در اين مورد وجود ندارد، كه از آن زنده ماندن يا رفتن الياس به آسمانها ثابت شود، فقط روايتي در مستدرک حاكم آمده است كه آن حضرت عليه السلام در راه تبوک با حضرت الياس ملاقات كرده است، اما اين روايت به تصريح محدثين موضوع است،

(c) ketabton.com: The Digital Library

وعلامه ذهبي فرموده است كه «بل هو موضوع قبح الله من وضعه وماكنت احب ولا اجوز آن الجهل يبلغ با لحاكم الي ان يصحح هذا» (در منثور جلد 5 صفحه 286) بلكه اين حديث موضوع است، نفرين خداوند بر كسي باد كه اين حديث را جعل كرده است، من فكر نمي كردم كه شخصي مانند حاكم نسبت به اين مورد تا اين حد نا آگاه باشد، كه اين حديث را صحيح قرار بدهد.

خواننده گان محترم !

در يكي از روز ها؛ ازامام بخاري درمورد اينكه آيا خضر و الياس زنده هستند؟ سوالي بعمل آمده: امام بخاري در جواب فرمودند كه چطور ميشود آنها زنده باشند در صورتيكه پيغمبر صلي الله عليه و سلم فرموده است:«هيچ كس از آنهايي كه الآن بر روي زمين زنده هستند بعد از صد سال آينده زنده خواهد بود».

خداوند متعال در قرآن ميفرمايد: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ»(سورۀ الأنبياء: 34)،

يعني(و ما براي هيچكس قبل از تو زندگي جاويدان را قرار نداديم، مگر اگر تو بميري ايشان جاويدان خواهند ماند؟).

پيامبر صلي الله عليه و سلم در حديثي فرموده است كه «والذي نفسي بيده لو كان موسي حيا ما وسعه إلا أن يتبعني" يعني» (قسم به كسي كه جان من در دست اوست اگر موسي زنده بود او چاره اي جز پيروي از من را نداشت) پس اگر خضر زنده بود و نبي بود بهتر از موسي نمي بود و اگر زنده بود و ولي بود بهتر از ابوبكر نمي بود پس بهر صورت چاره اي جز پيروي از پيامبر صلي الله عليه و سلم را نداشت.

اگر از آنهايي كه اعتقاد به زنده بودن خضر هستند بپرسي كه زنده بودن و پنهان بودن او در دشت ها و كوه ها چه منفعتي براي مسلمين دارد جواب شان چه خواهد بود؟ پس حكمت زنده بودن او چيست؟

پس با ادله شرعي و نقلي و عقلي فوق الذكر معلوم ميشود كه خضر عليه و الياس عليه السلام فوت كرده است. لذا بر مسلمانان است تا در بابت سكوت اختيار نمايند و در باره اسرائيلات به تعليم آن حضرت صلي الله عليه وسلم عمل نمايند. يعني اينكه نه آنها را تكذيب نمايند ونه آنرا تصديق. والله سبحانه و تعالي اعلم.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ﴿١٢٤﴾

وقتي كه به قومش گفت: آيا (از الله) نمي ترسيد؟(١٢٤)

تفسير:

زمانيكه الياس عليه السلام به قوم خود (بنى اسرائيل) گفت: آيا از پرستش غير خدا نميترسيد؟ تا فقط او رامورد پرستش‌قرار دهيد، وبا اخلاص عبادت، ترک شرک و معاصي و يگانه شناختن الله تعالي تقواي الهي را در پيش گيريد.

أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴿١٢٥﴾

آيا بت «بعل» را مي پرستيد و بهترين آفرينندگان را رها مي كنيد؟!(١٢٥)

تفسير:

در اين آيه مباركه به قوم ميفرمايد: شما چگونه آيا اين بت بنام «بعل» را پرستش می كنيد، و عبادت و پرستش پروردگار خود يعنى نيكوترين خالقان را رها می نماييد؟!

در حاليكه او احسن الخالقين است، موجودات را از عدم آفريده و بعد از مردن زنده مي

(c) ketabton.com: The Digital Library

گرداند، در آفرينش استحكام بخشيده و صنُع نيكو دارد؟
«بعل» نام آن بتي است كه مردم شام در عصر الياس‌آن را مي پرستيدند و سپس پرستش آن ميان بني اسرائيل نيز معمول شد.
قرطبی ميفرمايد: «بعل» به معناي پروردگار است. و شهر آنها به نام «بعلبک» در لبنان منسوب به اين بت مي باشد. (تفسير قرطبی ۱۱۶/۱۵).

اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴿۱۲۶﴾

الله را، كه پروردگار شما و پروردگار پدران پيشين شماست.(۱۲۶)

تفسير:

عبادت و پرستش بهترين خالق را كه آفريدگار و روزي دهندۀ شماست آنرا رها می‌كنيد.

فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴿۱۲۷﴾

پس او را تكذيب كردند. پس بدون شک آنان (در دوزخ) احضار خواهند شد.(۱۲۷)

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴿۱۲۸﴾

مگر آن بندگان خداوند كه اخلاص يافته‌اند.(۱۲۸)

تفسير:

به جز آنعده از بندگاني از قوم الياس كه ايمان به الله داشته باشند، آنعده از بندگان كه عبوديت و پرستش را تنها براي او خالص ساخته باشند. و در طاعتش صداقت داشتند به يقين كه خداوند متعال با فضل و كرمش چنين اشخاصي را قطعاً از عذاب نجات مي‌دهد.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ﴿۱۲۹﴾

و براي او در ملت‌هاي آينده نام نيک باقي گذاشتيم.(۱۲۹)

تفسير: و تا روز قيامت نام نيک و تمجيد از الياس عليه السلام را بر قرار داشتيم. (تفسير جلالين ۳۴۶/۳.)

سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ﴿۱۳۰﴾

سلام بر آل ياسين.(۱۳۰)

تفسير:

هدف از «الياسين« الياس است و «يا» و «نون» به آن اضافه شده است، چراكه اسمي اعجمي است. و نظير آن است: طور «سينا» و طور «سينين».
همچنان مفسران ميفرمايند هدف از «إِلْيَاسِينَ الياس» مؤمنان همراهش ميباشند. و به عنوان تغليب با او جمع شده‌اند.
طبري ميفرمايد: ال ياسين نام إلياس می باشد؛ چون گفته می شود: الياس و آل ياسين، مانند ميكال و ميكائيل، و الياس دو نام دارد، پس به «الياس» و «إل ياسين» موسوم است. (تفسير طبري ۶۱/۲۳.).
«سلام علي آل ياسين» يعني: سلام بر او و بر اهل دينش كه به پيام حقش ايمان آوردند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴿۱۳۱﴾

ما نيكوكاران را اين گونه ثواب مي دهيم.(۱۳۱)

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴿۱۳۲﴾

بي ترديد او از بندگان مؤمن ما بود.(۱۳۲)

وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴿۱۳۳﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

و بي ترديد لوط از پيامبران بود.(۱۳۳)

لوط عليه السلام:

لوط عليه السلام از جمله پيامبران مي باشد كه الله تعالي وي را به هدات قوم خود به اهالي شهر «سدوم» به پيامبري فرستاد.

بصورت كل ذكر لوط در سوره هاي الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غيره به ميان آورده شده است.

لوط پسر هاران پسر تارح يعني آذر است. بدين وسيله نسبت او به ابراهيم عليه السلام ميرسد. لوط عليه السلام برادر زادهي ابراهيم عليه السلام بود و خداوند او را در زمان ابراهيم عليه السلام مبعوث فرمود، در داستان ابراهيم عليه السلام بيان كرديم كه ابراهيم(ع) و هاران و ناحور برادر و همگي از آذر بودند.

لوط عليه السلام به ابراهيم عليه السلام ايمان آورد. روش هدايت او را در پيش گرفت.

«فَـَٔامَنَ لَهُۥ لُوطٞۘ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴿26﴾ [العنكبوت: 26].

(لوط به ابراهيم ايمان آورد (ابراهيم) گفت: من به سوي پروردگارم هجرت مي‌كنم چرا كه او مقتدر و حكيم است.

بعد همراه او از عراق هجرت كرد و در همهي سفرها همراه او بود. وطوريكه در فوق هم ياد آور شديم خداوند او را به سوي اهل سدوم كه در منطقه كشور فعلي اردن است، مبعوث كرد وبين او وقومي كه در ميان آن ها مبعوث گرديده بود هيچ رابطهي نسبي وجود نداشت چون عضو قبيله نبود. بر خلاف صالح و هود و شعيب كه از ميان قبايل خود مبعوث گرديده بودند.

شايد عبارت قرآني: «وَلُوطًا إِذ قَالَ لِقَومِهِ» [الأعراف: 80]. (لوط را فرستاديم و او به قوم خود گفت:...) اشاره به اين واقعيت باشد، زيرا نگفته از ميان خود آن‌ها مبعوث گشته است. (پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم شيخ علي صابوني تاريخ طبع (عقرب) 1394شمسي، 1436 هجري).

إِذۡ نَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ أَجۡمَعِينَ﴿۱۳۴﴾

به خاطر بياور زماني را كه او و خانواده‌اش، همگي را، نجات داديم.(۱۳۴)

تفسير:

خداوند متعال لوط عليه السلام مؤمنان همراه و اهل و اولادش را از عذاب سخت و از مجازاتش سالم نگهداشت.

إِلَّا عَجُوزٗا فِي ٱلۡغَٰبِرِينَ﴿۱۳۵﴾

مگر پير زني كه در ميان آن قوم باقي ماند (و به سرنوشت آن ها گرفتار شد).(۱۳۵)

يعني اينكه همسر لوط كافر بود، و ايمان نياورد و از زمره ماندگاران در عذاب و نابودشدگان درآمد.

همسر لوط عليه السلام:

همسر لوط عليه السلام به دليل اينكه به الله واحد ايمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاكت رسيد و عذابي كه بر قوم فرود آمد دامنگير او نيز شد، وملاحظه ميداريم بادرنظرداشت اينكه او همسر يک پيامبر است، سودي وفايده اى به حال او نبخشيد. زيرا الله تعالي وعدهي هلاكت همه كافران را داده بود و او هم از جملهٔ آن ها بود: «فَأَنجَيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ

(c) ketabton.com: The Digital Library

كَانَت مِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ﴿83﴾ [الأعراف: 83]. (پس لوط و مؤمنان بر او و خانوادهي را نجات داديم مگر همسرش را كه او از جملهي نابود شوندگان گرديد.).
علامه مفسر عبدالرحمن بن احمد سهيلي اندلسی (508-581ق)، مينويسد: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاكت نجات پيداكرد.
برخي از تاريخ نويسان مينويسند: بحر ميت كه اكنون به بحر لوط معروف است و قبل از حادثۀ نابودي قوم لوط وجود نداشته است و بر اثر زلزله هايي كه آنرا سرنگون و زيرو رو كرد به طرزي كه عمق آن چهارصد متر از سطح بحر بيشتر گرديد، به وجود آمده است. كاوش گران آثار شهرها و روستاهاي قوم لوط را در اطراف بحر يافتهاند.
ابن كثير ميفرمايد: خداوند سرزمين اين ملت را به بحرگنديده و بدبو تبديل كرد نه آبش قابل استفاده است و نه سرزمين اطراف آن و اين درس عبرتي براي همۀ آيندگان است و نشانهاي از قدرت و عظمت الله سبحان وتعالى به شمار ميرود كه اين چنين از ستم كاران و وناسپاس انتقام مي گيرد (براي معلومات مزيد مراجعه شود به تفسير ابن كثير).

ثُمَّ دَمَّرۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ﴿١٣٦﴾

سپس ديگران را هلاک كرديم.(١٣٦)

تفسير:

بعد از اينكه پروردگار با عظمت تكذيب كنندگان قوم لوط را به شديدترين و فجيعترين وجه هلاک و نابود ساخت. دهات و قريجات آن زير ور گرديد، سنگ هايی از نوع سجيل بر آنان باراندیم، از اينرو قرآن عظيم الشان آن را به (دمرنا) بيان ساخت، همه اين سزا براي آنان واقع شد، و در ضمن مايۀ عبرت جهانيان گردانيد.

وَإِنَّكُمۡ لَتَمُرُّونَ عَلَيۡهِم مُّصۡبِحِينَ﴿١٣٧﴾

و البته شما صبحگاهان بر سرزمين ايشان عبور ميكنيد.(١٣٧)

تفسير:

ابن كثير ميفرمايد: «خداوند متعال شهرشان را به درياچه گنديده و متعفني تبديل كرد كه منظري بس زشت وآبي بس بد بو و بد مزه دارد، كه اين درياچه، به نام «بحيره لوط» مشهور است و نزديک شرق اردن قرار دارد». (تفسير ابن كثير).

وَبِٱلَّيۡلِۗ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ﴿١٣٨﴾

و نيز گاهي در شب عبور ميكنيد، آيا تعقّل نمي كنيد؟ (١٣٨)

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ﴿١٣٩﴾

و البته يونس از پيغمبران بود. (١٣٩)

يونس عليه السلام:

داستان يونس عليه السلام، ششمين و آخرين داستان است كه در آيات (139 - 148) اين سورۀ تذكر يافته است:
مبحث يونس عليه اسلام بصورت كل در چهار سوره (سوره هاي نساء، انعام، يونس و صافات) با ذكر نام و در سورهي أنبياء با لقب ذي النون و در سورهي قلم با لقب صاحب الحوت آمده تذكر يافته است.

سلسله نسب حضرت يونس عليه السلام:

مؤرخين در سلسله نسب تنها بر اين متفق اند كه نام او يونس بن متي است و گفتهاند: متّي

(c) ketabton.com: The Digital Library

مادر يونس بوده و در ميان أنبياء جز او و حضرت عيسي كسي به مادرشان نسبت داده نشده است. اهل كتاب او را (يونان بن امتاي) نام مي‌برند. يونس عليه السلام از بني اسرائيل است و نسبش به بنيامين يكي از اولاد يعقوب عليه السلام مي رسد و بنيامين برادر شفيق يوسف عليه السلام بود.

دعوت حضرت يونس عليه السلام:

خداوند متعال او را به سوي مردم نينوا در منطقۀ موصل عراق فرستاد زيرا مردم آن ديار گرفتار بت پرستي شده و عبادت بتان در ميان آن ها رواج پيدا كرده بود. بت پرستش ميكردند كه «عشتار» نام داشت.

حضرت يونس از شام به منطقه موصل مهاجرت كرد مردم آن ديار را به خدا پرستي دعوت نمود ولي چون بيشتر ملت ها و اقوام به دعوت وي پاسخ مثبت ندادند. (ملاحظه شود سورۀ سبأ آيه 34)

حضرت يونس مرتب مشغول دعوت و تبليغ آن ها بود آن ها را به يكتا پرستي و عبادت خداوند دعوت مي‌كرد ولي جز گوش هاي ناشنوا و دل هاي به غلاف پوشيده شده پاسخي از ايشان دريافت نكرد سرانجام از دست ايشان به تنگ آمد و آن‌ها را در صورت ايمان نياوردن به عذاب تهديد كرد. چون نافرماني و سركشي آن ها به درازا كشيد خشمگينانه از ميان آن ها خارج شد و آن ها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهديد كرد، چنين پيدا است كه آن ها نيز در مقابل وي را تهديد به كشتن كردند و او را تعقيب نمودند. سرانجام از ميان آن‌ها خارج شد و قبل از اينكه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار كرد و از ميان آن ها رفت و گمان برد كه خداوند او را به خاطر اين خروج عجولانه مؤاخذه نخواهد كرد و در تنگنا قرار نخواهد داد.

سرنوشت يونس عليه السلام در درون شكم ماهي:

سرنوشت يونس بعد از خروج از شهر، چون از ميان قومش خارج شد به ساحل بحر رفت، به امر خدا يک ماهي عظيم الجثه او را بلعيد. ماهي وي را به قعر دريا فرو برد تا به امر خداوند هم او را تأديب كند هم از وي نگهداري و حفاظت به عمل آورد. او درقعر بحر و در بطن ماهي مشغول تسبيح و استغفار و راز و نياز با خداوند خود بود و مي‌گفت: «لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴿٨٧﴾ [الأنبياء: 87]. (خدايي جز او نيست پاكي و بي‌عيبي سزاوار توست و من از جمله‌ي ستمگران بودم.)

خداوند دعاي او را استجابت فرمود و از غم و نگرانيش برهانيد، سپس به ماهي دستور داد او را به كنار دريا (به هواي آزاد) بياندازد و در حاليكه عليل و مريض و ناتوان بود از شكم ماهي به خارج پرتاب شد. او سه شبانه روز در شكم ماهي بماند.

بعد از اينكه حضرت يونس عليه السلام توان راه رفتن را در خود يافت به ميان قومش بازگشت و آن ها را مؤمن به خدا و توبه كننده يافت منتظر بازگشت او بودند تا دستورات وي را پيروي كنند و امر او را عملي نمايند. تا زمانيكه خدا ميخواست در ميان آن‌ها ماند و به تعليم و تربيت آنها پرداخت آنها را به راه راست و هدايت خداوند ارشاد ميفرمود: خداوند در زمان اقامت يونس و بعد از وي نيز (براي زماني) امنيت و اطمينان به قوم نينوا (موصل) بخشيد. بعد چون به فساد و گمراهي روي آوردند خداوند كساني بر آن‌ها مسلط كرد كه تمدن آن‌ها را به نابودي كشانيد، چنانكه احاديث و روايات تاريخي آن را نقل مي‌كنند تا عبرت گيرندگان از آن درس عبرت بگيرند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بناءً به روايت منقول از ابن عباس(رض) تعداد نفرات قوم يونس 120 هزار بوده است. ابن عباس(رض) در اين روايت از اين آيه استفاده كرده كه: «وَأَرسَلنَٰهُ إِلَىٰ مِاْئَةِ أَلفٍ أَو يَزِيدُونَ﴿147﴾[الصافات: 147]. (يونس كم كم بهبودي يافت) و او را به سوي جمعيت يک صد هزار نفري يا بيشتر فرستاديم. (پيغمبري و پيغمبران در قرآنكريم شيخ علي صابوني تاريخ طبع (عقرب) 1394شمسي، 1436 هجري)

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴿١٤٠﴾

وقتي كه بهسوي كشتي پر از مردم پناه برد.(١٤٠)

تفسير:

«أَبَقَ»: گريخت. اين كلمه بيشتر براي گريختن بندگان از پيش صاحبانشان به كار مي رود. اينجا مراد ترک كردن قوم و قبيله بدون اجازه پروردگار است.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴿١٤١﴾

پس در قرعه كشي شركت كرد و از بازندگان شد.(١٤١)

تشريح لغات .اصطلاحات:

«سَاهَمَ»: در قرعهكشي شركت كرد.

«الْمُدْحَضِينَ»: مغلوبان. قرعه به نام ايشان درآمدگان. فرو انداختگان.

تفسير:

بعد از اينكه كشتي به اثر طوفان وامواج بحر به خطر غرق شدن مواجه شد، ملوانان براي نجات كشتي در ميان مسافران سوار بر كشتي قرعه انداختند تا به منظور سبک ساختن كشتي و قرار گذاشتند؛ هر كه قرعه به نامش آمد به بحر انداخته شود، در اين حين قرعه به نام يونس عليه السلام بر آمد، و او را به بحر پرتاب كردند.

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ﴿١٤٢﴾

پس آن ماهي بزرگ او را بلعيد، و او در خور ملامت بود.(١٤٢)

«الْحُوتُ»: نوعي ماهي بزرگ. **«مُلِيمٌ»:** گناهكار. مستحقّ سرزنش. كسي كه كاري كند يا حرفي بزند كه سزاوار سرزنش و درخور لومه شود.

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ﴿١٤٣﴾

و اگر او از زمره تسبيحكنندگان نبود.(١٤٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْمُسَبِّحِينَ»: عبادت كنندگان (ملاحظه شود سوره هاي: صافّات / 166). دعا كنندگان (نگا: أنبياء / 79، نور / 41، سجده / 15).

تفسير:

اگر يونس عليه اسلام در طول زندگي خويش از جملۀ تسبيحگويان و ثنا خوانان نبود، و بسيار عبادت نميكرد و نيز با تسبيحش به دوام ذكر در شكم ماهي ادامه نمي داد و نميگفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»، در شكم ماهي تا زماني كه قيامت به وقوع پيوستي و مردم زنده ميشدند ماندگار مي شد.

لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴿١٤٤﴾

در شكم آن تا روزی كه مردمان برانگيخته شوند به سر میبرد.(١٤٤)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
«لَبِثَ»: ماند.«إِلي يَوْمِ يُبْعَثُونَ»: تا روزي كه برانگيخته شوند. مراد مدفون شدن براي هميشه است. چرا كه او در دل ماهي و ماهي در دل زمين تا روز رستاخيز دفن مي شوند.
عطاء گفته است: خدای متعال به ماهی الهام کرده بود که شکم تو را برای یونس زندان قرار داده‌ایم، اما او را خوراک تو قرار نداده‌ایم. از این رو سالم مانده بود، و هیچ تغییری بر او عارض نشده بود. (تفسیر ابو سعود ۲۷۷/۴.)
در حديث شريف آمده است: «دعاي ذوالنون در شكم ماهي «لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ» بود، هرگز هيچ مسلماني به آن در امري دعا نمي‌كند، جز اين‌كه دعايش مورد اجابت قرار مي‌گيرد».

فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ﴿١٤٥﴾

باز او را (پس از چندين روز) از بطن ماهي به صحراي خشكي افكنديم در حالي كه مريض و ناتوان بود.(۱۴۵)

تفسير:
«نَبَذْنَاهُ»: او را انداختيم. او را افكنديم. مراد اين است كه كاري كرديم كه ماهي او را از دهان خود پرت كند.**«الْعَرَآءِ»:** سرزمين برهوت و خالي از درخت و گياه و ساختمان.**«سَقِيمٌ»:** مريض.

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴿١٤٦﴾

و بر بالای [سر] او درختی از [نوع] کدو رویانیدیم.(۱۴۶)

تفسير:
خداوند متعال ميفرمايد، براي يونس عليه السلام در حاليكه در صحرا بود، بر سر او بوتۀ كدو روياندیم تا بر او سايه افكند و او را از حرارت آفتاب مصؤن بدارد. وحتي از ميوه اش بخورد.
در حديث شريف آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم كدو را دوست داشتند و ميفرمودند: «اين درخت برادرم، يونس است».
«يقطين» درخت کدو است که دارای برگ های پهن است. ابن جوزی گفته است: از این جهت بوته‌ی کدو را یادآور شده است که برگ هایش انبوه و خنک و پر سایه می باشند و مگس بدان نزدیک نمی شود؛ زیرا وقتی یونس از بحر بیرون آمد، پوست بدنش مگس را تحمل نمیکرد. (التسهیل ۱۷۶/۳.) و این امر ناشی از تدبیر و حکمت و لطف خدا بود. و بعد از اینکه حالش بهبود یافت طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم الله تعالي او را نزد قومش بازگرداند.
ابن كثير ميفرمايد: «فوايد كدو بي نهايت زياد است كه از آن جمله ميتوان:

- سرعت رويدن اش (به سرعت سبز ومي دود).
- سايه افگندن برگ هاي آن به سبب بزرگي و طراوت و نرمي‌اي كه دارد.
- اينكه مگس به آن نزديک نميشود.
- اينكه ميوه آن تغذيه نيكو دارد.
- اينكه خام و پخته با مغز و پوست خورده مي‌شود».

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴿١٤٧﴾

و او را به سوی یکصدهزار [نفر از ساکنان نینوا] یا بیشتر روانه کردیم.(۱۴۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ﴿١٤٨﴾

آنگاه ايمان آوردند و ما نيز آنان را تا مدتى بهره‌مند ساختيم.(١٤٨)

تفسير:

زمانيكه يونس عليه السلام به پيش قوم خويش رسيد، قوم هم بعد از آنكه نشانه هاي نبوت وي را مشاهده كردند، به او ايمان آوردند، و قومش او را تصديق كردند و متابعتش نمودند. در نتيجه خداوند متعال ايشان را تا آخر مدّت عمرهاي شان از نعمت هايش بهره مند ساخت. و الله تعالي عذاب را از آنان برداشت (التسهيل ١٧۶/٣.)

خواننده گان محترم!

بعد از اينكه در اين سورۀ مباركه مبحث در باره پيامبران به آخر رسيد، در (آيات 149 الي 170) دربارۀ تكذيب‌كنندگان كفار مكه و برچيده شدن عقايد مشركان، بحث بعمل مي آيد طوريكه ميفرمايد:

فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ﴿١٤٩﴾

پس از مشركان بپرس آيا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است.(١٤٩)

تفسير:

اي پيامبر! از قومت بپرس: كه چگونه دختران را كه از آنها بد مي برند به خداوند متعال و پسران را كه دوست دارند به خود نسبت مي دهند، اين تحكّم باطل و بي عدالتي در حكم چيست؟

يعني اين چگونه حكمي است! كه آنان جنس ادني را ـ كه به پندارشان دختراننـد ـ به الله تعالي و جنس اعلي و اولي را ـ كه به پندارشان پسرانند ـ به خود نسبت ميدهند؟ آيا اين منتهاي جهل و حماقت نيست؟

«الْبَنَاتُ»: مراد فرشتگان است كه بنا به عقيده تباه خود ميگفتند: فرشتگان دختران خدايند (سوره هاي: بقره آيه 116، نحل آيه 57، نجم آيه 27). البتّه پسر و دختر در پيشگاه الله متعال ارزش يكسان دارند و معيار شخصيت هر دو پاكي و تقوا است. ولي استدلال قرآن در اينجا به اصطلاح از باب «ذكر مسلّماتِ خصم» است كه مطالب طرف را بگيرند و به خود او باز گردانند. نظير اين معني (سورۀ: نجم آيه 22).

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ﴿١٥٠﴾

يا آنكه ما فرشتگان را اناث آفريده‌ايم و ايشان شاهد بوده‌اند؟(١٥٠)

تفسير:

اي پيامبر! از كافران بپرس: آيا در روزي كه خداوند متعال فرشتگان را (به گمان آنان) دختر آفريد حضور داشتند و اكنون بر مبناي معرفتي شهادت ميدهند؟ يعنى آيا وقتى فرشتگان پاک سرشت را خلق كرديم، آنها شاهد بودند كه مافرشته‌ها را مؤنث قراراديم تاچنين دروغ و بهتانى را سر كرده اند.

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ﴿١٥١﴾

آگاه باشيد! كه آنان (از جهل خود) بر خدا دروغي بسته و ميگويند.(١٥١)

تفسير:

«مِنْ إِفْكِهِمْ»: بنا به دروغ هاي زشت خود. تنها از روي خيال پردازيهاي خود.

در اين آيۀ مباركه اعلام ميدارد كه اي مردم!

(c) ketabton.com: The Digital Library

آگاه باشيد اين مشركان به دروغ و افتراء به خداوند فرزند و ذريت نسبت ميدهند. افتراي بزرگ و خيال‌هاي ناپسندي استوار است.

وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴿١٥٢﴾

الله فرزندي آورده! ولي آنها قطعاً دروغ مي‌گويند!(١٥٢)

تفسير:

ابو سعود فرموده است: آيه استئناف است و به منظور ابطال نظر و مذهب فاسد آنان آمده است، به اين معنى كه اساس آن جز بر دروغ روشن و افترای ناپسند مبتنى نيست و در اين مورد اصلاً دليلى ندارند. (ابو سعود ٢٧٨/٤.).

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ﴿١٥٣﴾

آيا [الله] دختران را بر پسران ترجيح داده است؟(١٥٣)

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴿١٥٤﴾

شما را چه شده است، چگونه حكم و فيصله مي كنيد؟(١٥٤)

تفسير:

اين حكم و اين پندار شما نادرست است و الله تعالي از آنچه مي‌گوييد، پاک و منزه مي باشد. زيرا دختران را كه خود دوست نداريد به خداوند پاک نسبت داده‌ايد و پسران را كه مورد پسندتان است به خويشتن نسبت مي‌دهيد.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴿١٥٥﴾

آيا عبرت نمي‌گرديد؟ (١٥٥)

تفسير:

آيا نمي دانيد كه روا نيست براي الله تعالي فرزندي باشد؛ آيا فاقد تمييز و درک هستيد كه خطاء بودن اين گفتار را نمى فهميد؟ زيرا او بي نياز است، كسي را نزاده، از كسي زاده نشده و برايش همتايي وجود ندارد. ابو سعود گفته است: آيا به بداهت عقل متوجه بطلان اين گفتار نمى شويد كه در عقل هر انسان با خرد و ابلهى نقش بسته است؟ (ابو سعود ٢٧٨/٤.).

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ﴿١٥٦﴾

آيا شما دليل روشني در اين باره داريد؟(١٥٦)

تفسير:

در اين آيۀ مباركه توبيخى ديگر است كه ميفرمايد: آيا برهان و دليلى روشن و برهانى واضحي براي درستي ادّعاي خويش در دست داريدكه دختران را به خداوند بزرگ نسبت مي دهيد؟

فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴿١٥٧﴾

پس اگر راست مى گوييد كتابتان را بياوريد. (١٥٧)

تفسير:

يعني اگر شما در گفتار خويش صادق هستيد وراست مي‌گوييد، كتاب تان را، كتابي نازل شده آسماني خويش را كه بر درستى ادعا و گمان شما گواهى ميدهد، ارائه بدهيد. واين حجت رابراي شما ثابت گرداند زيرا آنچه ميگوييد، نميتواند تكيه‌گاه عقلي داشته باشد بلكه عقل به طوركلي آنرا جايز نمي داند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آیه مبارکه منظور بیان ناتوانی آنها می باشد و نشان می دهد که در گفتار غلط خود سندی شرعی و منطقی و عقلی در دست ندارند.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴿١٥٨﴾

ميان الله و جن، نسبتي قايل شدند،در صورتي كه جنيان به خوبي مي دانند كه [روز قيامت براي محاسبه) احضار خواهند شد. (١٥٨)

تفسير:

در آیۀ فوق قرآن عظیم الشأن افسانۀ دیگر مشرکین مورد بحث قرار میدهد وآن اینکه آنها گمان میکردند که خدای سبحان با أجنه رابطه دارد و از ازدواج خدا با أجنه، فرشتگان متولد شده‌اند.

«وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اَلْجِنَّةِ نَسَباً» مشركان در بين الله تعالي و اجنه خويشاوندي و نسب قرار داده‌اند. آنها میگویند: خدا اجنه را نکاح کرده و از این ازدواج فرشتگان متولد شدند. (سبحانه و تعالی عن ما یقول الظالمون علوا کبیرا) خدا کاملاً از آنچه ستمکاران میگویند پاک و مبرا میباشد. بعد از آن گمان کردند فرشتگان مؤنث می باشند و دختران خدا هستند.

شأن نزول آیۀ 158:

908- جویبر از ضحاک از ابن عباس(رض) روایت کرده است: آیۀ «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً...» در بارۀ سه قبیلۀ از قریش: سلیم، خزاعه و جهینه نازل شده است.

909- بيهقي در «شعب الايمان» از مجاهد روايت كرده است: بزرگان قريش مي‌گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند. ابوبكر صديق گفت: پس مادرشان كيست؟ گفتند: آن‌ها دختران بزرگان جن هستند. پس الله: وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴿158﴾ را نازل كرد.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ﴿١٥٩﴾

خدا ذات پاكش از اين اوصاف كه (از جهل) به او نسبت ميدهند منزّه است.(١٥٩).

تفسير:

خداوند بزرگ از اوصافي كه دشمنان كافرش او را بدان وصف مي‌كنند منزّه و مقدّس است، بلكه اوتعالي تنها و تنها به اوصافي موصوف است كه خويشتن را بدان وصف كرده يا پيامبرش او را بدان توصيف نموده است.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴿١٦٠﴾

به جز بندگان مخلص الله (كه او را به شايستگي توصيف مي‌كنند). (١٦٠)

فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ﴿١٦١﴾

و بي ترديد شما و آنچه را مي پرستيد.(١٦١)

تفسير:

«در حقيقت شما» اي كافران، آنچه كه مي پرستيد به عبادت و پرستش آن بت ها وتماثل ها مصروف هستيد. هيچكس را گمراه‌گر نيستيد مگر كسي را كه به دوزخ در آمدني است يعني: جز كسي را كه در علم الهي رفته و او براي وي مقدر كرده است كه به جهنم واردش كند و آنان كساني‌اند كه بر كفر خود پاي فشارند. (تفسير انوارالقرآن: عبد الرؤوف مخلص هروي).

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ﴿١٦٢﴾

هرگز نمي‌توانيد كسي را با فتنه و فساد از راه الله منحرف سازيد.(١٦٢)

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ﴿١٦٣﴾

جز آن كس را كه (خودش) مايل باشد كه وارد دوزخ گردد.(١٦٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«صَالِ»: مخفّف صالي، كسي كه با آتش بسوزد. از ماده (صلي) كه سوختن باآتش است (سورۀ: مريم/70، انشقاق/12). (تفسير نور).

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ﴿١٦٤﴾

و هيچ يک از ما فرشتگان نيست مگر اينكه براي او مقامي معين است.(١٦٤)

تفسير:

يعني: فرشتگان مي‌گويند: هيچ فرشته‌اي از ما نيست جز اينكه در آسمان ها براي پرستش خداي سبحان جايي معلوم و معين دارد. اين اعتراف فرشتگان به عبوديت در پيشگاه خداي سبحان، براي رد پندارهاي پرستشگران خويش است. در حديث شريف آمده است: «هيچ جايي در آسمان دنيا نيست جز اينكه بر آن فرشته‌اي در حال سجده، يا قيام قرار دارد». (تفسير انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروي)

وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ﴿١٦٥﴾

و در حقيقت ماييم كه [براى انجام فرمان خدا] صف بسته ايم.(١٦٥)

شآن نزول آيۀ 165:

910- ابن ابوحاتم از يزيد بن ابومالک (روايت كرده است: مردم در ابتدا پراكنده نماز مي خواندند. پس آية «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ» (165) نازل شد و به مسلمانان دستور داد به صفوف منظم نماز بخوانند.

وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ﴿١٦٦﴾

و البته اين مائيم كه تسبيح گوياييم. (١٦٦)

تفسير:

فرشتگان در ادامه ميگويند: ماييم كه خداى سبحان را از هر وصف ناشايست منزه و مبرا مى دانيم و به عظمت و كبريا مى ستاييم، و در هر وقت و زمان او را تسبيحگو و ثناخوانيم. در التسهيل آمده است: گفتهى فرشتگان متضمن جواب افرادى است كه آنها را دختران و شركاى خدا مىدانستند؛ زيرا خود فرشتگان به بندگى و فرمانبرى خود اعتراف كرده و خداى عز و جل را تنزيه نمودهاند. (التسهيل ١٧٧/٣.)

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ﴿١٦٧﴾

و هرچند مشركان مي‌گفتند. (١٦٧)

لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ﴿١٦٨﴾

اگر نزد ما كتابي چون كتاب هاي آسماني پيامبران پيشين بود.(١٦٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«ذِكْراً»: مراد كتابي، همچون كتاب هاي آسماني انبياء است (ملاحظه شود سورۀ هاي: اعراف آيات 63 و 69، حجر آيات 6 و 9، انبياء آيات 2 و 24 و 50). **«الأَوَّلِينَ»:** (حجر آيات 10 و 13، فاطر آيه 43، شعراء آيات 26 و 137 و 184 و 196).

تفسير:

يعني: اگر كتابي از كتاب هاي پيشينيان چون تورات و انجيل بر ما نازل ميشد «بي شک

(c) ketabton.com: The Digital Library

از بندگان اخلاص يافته خداوند ميشديم» يعني: بيگمان پرستشمان را براي او خالص ساخته و به او كفر نمي ورزيديم.

لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴿١٦٩﴾

بي ترديد از بندگان خالص شده خدا مي شديم. (١٦٩)

يعني ما به پروردگار خويش ايمان مي آورديم و در عبادت و طاعت مولاي خويش اخلاص مي‌ورزيديم.

فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴿١٧٠﴾

ولى [وقتى قرآن آمد] به آن كافر شدند وزودي (نتيجه كفرخود را) خواهند دانست. (١٧٠)

خواننده گان محترم !

در آيات متبركه (171 الي 181) به بحث در باره تأييد پيامبران و وعده ي پيروزي به آنان پرداخته ميشود طوريكه ميفرمايد:

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ﴿١٧١﴾

و البته وعدۀ نصرت ما در بارۀ بندگان فرستادۀ ما قبلاً ثبت و صادر شده است.(١٧١)

«سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا»: فرمان ما از پيش صادر شده است. فرمان ما از پيش اين گونه رفته است، وعده ي ما پيشي گرفته است. كلمتنا: سخن ما، فرمان ما.

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ﴿١٧٢﴾

البته ايشانند كه نصرت يافتگانند.(١٧٢)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْمَنْصُورُونَ»: ياري شدگان، پيروز شوندگان.

وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴿١٧٣﴾

و هميشه لشكر ما (بر دشمن) غالبند.(١٧٣)

تفسير:

«الْغَالِبُونَ»: ظفرمندان. پيروزمندان. (سورۀ: مجادله آيه 21). يادآوري: وعده خداوند مبني بر پيروزي لشكر اسلام و غلبه مؤمنان، يک وعده مشروط است؛ نه مطلق. مشروط به بندگان حقيقي و لشكريان راستين خدا بودن و تلاش در مسير الهي با افكار و برنامه هاي آسماني.

مفسران گفته‌اند: نصرت و پيروزى خدا براى مؤمنان محقق است، اما اينكه در بعضى از معارک شكست خورده‌اند به اين قاعده خللى وارد نمى‌كند؛ زيرا اساس و قاعده بر پيروزى و نصرت است، و در بعضى موارد يا به سبب تقصير خود مغلوب مى شوند و يا اينكه صورت آزمايش و امتحان را دارد. (صفوة التفاسير محمد علي صابوني)

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ﴿١٧٤﴾

پس تا مدتي از آنان روي بگردان.(١٧٤)

تفسير:

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ»: ايشان را به حال خود بگذار. از آنان روي بگردان و صبر داشته باش (سورۀ هاي: نساء / 81، انعام / 91). **«حَتّي حِينٍ»:** تا زماني. مراد تا زمانيكه به تو اجازه جنگ ميدهيم و تو را بر آنان چيره و پيروز مي گردانيم و ننگ شكست و رسوائي بدي شان مي چشانيم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ﴿١٧٥﴾

و(عناد وسركشي) آنان رابنگر، پس به زودي خودشان هم خواهند ديد.(١٧٥)

تفسير:

انتظار بكش و مراقب باش كه به زودي خداوند متعال با آنان چه مي‌كند. خود آنان نيز حتماً انجام اعمال و جزاي كفر خويش را خواهند ديد.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ﴿١٧٦﴾

آيا آنها براي عذاب ما عجله مي‌كنند؟!(١٧٦)

تفسير:

«يَسْتَعْجِلُونَ»: شتابزده خواستارند. زود فرا رسيدن را ميخواهند مراد از عذاب مذكور در آيه، عذاب دنيوي (سورۀ: سجده / 28) و عذاب اُخروي است (سورۀ: يونس آيه 48، أنبياء آيه 38، نمل آيه 71، سبأ آيه 29، يس آيه 48).

شأن نزول آيۀ 176:

912- جويبر از ابن عباس (رض) روايت كرده است: مشركان گفتند: اي محمد! عذابي كه همواره ما را از آن مي ترساني به ما نشان بده و به شتاب بياور، پس خداي بزرگ آية «أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ﴿176﴾» را نازل كرد. اين روايت به شرط بخاري و مسلم صحيح است.

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ﴿١٧٧﴾

پس چون (عذاب ما) به ساحت آنان نازل شود، پس بيم داده شدگان چه بامداد بدي خواهند داشت!(١٧٧)

تفسير:

در آيۀ مباركه آمده است: يعنى آن را بعيد ندانند؛ چون وقتى عذاب گريبان تكذيب كنندگان را گرفت، چه بد روزى را شروع مى‌كنند و چه بامدادان بدى را خواهند داشت. عذاب را به لشكرى تشبيه كرده است كه در بامدادان به آنها حمله‌ور شده و ريشه‌ى آنها را بر مى‌كند.

نزل بساحتهم: به خانه ي آنان فرود آمد، به در آنان آمد. ساء: بدشد، بد است.

«صَبَاحُ»: در نزد اعراب، عبارت است از هجومي كه در هنگام صبح زود، انجام مي‌گيرد. مؤرخان مي نويسند: مسلمانان وقتي به جنگ خيبر رفتند؛ شب، در اطراف قلعه هاي آن جا به استراحت پرداختند وسحرگاهان خود را براي جنگ آماده كردند و پس از اداي نماز صبح، سوار شدند و به طرف قلعه ها به راه افتادند.

مردم خيبر تا آن لحظه از نزديک شدن مسلمانان، بي خبر بودند و با بيل و داس و سبد وساير وسايل زراعتي به سوي كشتزارها ميرفتند. ناگهان لشكر مسلمانان را ديدند وبه خانه هايشان بازگشتند وگفتند: «محمد. سوگند به خدا، محمد و سپاهش آمدند.» پيامبر فرمود: «الله اكبر، خيبر سقوط ميكند. ما هرگاه بر ملتي وارد شويم و از هشدارها پند نگيرند؛ بد سحرگاهي دارند.» «فإذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرين». (تفسير فرقان، شيخ بها الدين حسيني)

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ﴿١٧٨﴾

و تا مدتى از آنان روى بگردان.(١٧٨)

تفسير:

(c) ketabton.com: The Digital Library

اي پيامبر! از كافران صرف نظر كن تا مهلتي كه براي آنان داده شده بگذرد و هنگام عذاب شان فرا رسد.

وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ﴿١٧٩﴾

و وضع كارشان را ببين، آنها نيز به زودي (محصول اعمال خود را) ميبينند.(١٧٩)

تفسير:

انتظار بكش و مراقب باش كه خداوند بزرگ به زودي با آنان چه مي‌كند، خود آنان نيز عاقبت كارها و نتيجۀ اعمال خويش را خواهند ديد.

همان طوريكه در آيات (174 و 175) خوانديم، اشاره به شكست و رسوائي حتمي دنيوي كافران، وپيروزي و والائي قطعي دنيوي مؤمنان دارد، و آيه‌هاي 178 و 179 بيانگر مجازات و كيفر سخت الهي و ناكامي و بدبختي قطعي اخروي افراد بي دين و ايمان است.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴿١٨٠﴾

پروردگارت كه داراي عزت است از آنچه او را به آن توصيف ميكنند، منزّه است.(١٨٠)

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ﴿١٨١﴾

و سلام و تحيت الهي بر رسولان گرامي او باد.(١٨١)

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿١٨٢﴾

وحمد وستايش مخصوص خداوندي است كه پروردگار عالميان است.(١٨٢)

تفسير:

و در خاتمه سپاس و ستايش الله را لايق است كه پروردگار تمام خلايق است و از توصيف ناپسند كفار پاك و منزه است، كه در اين سوره اقوال ناپسند فراوانی را از آنها نقل كرده است.

بدين ترتيب سوره با تنزيه و تقديس الله پاك (آيات ١٨٠ تا ١٨٢) پايان ميابد:

از احاديث متبركه فضيلت خواندن اين آيات بعد از نماز و ختم مجلس ثابت است بناءً عليه فوايد اين سوره را بر همين آيات متبركه ختم ميكنيم الهی ! جميع مؤمنان مخلص را تا آخر بر همين عقيده محكم دار «سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين والحمدلله رب العلمين»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره ص

جزء – (23)

سورۀ «ص» در مكه نازل شده وداراي هشتاد وهشت آيه وپنج ركوع ميباشد.

وجه تسميه:

سورۀ «ص» سي‌وهشتمين سورۀ قرآن عظيم الشأن واز جملۀ سوره هاي مكي كه در جزء بيست و سوم جاي گرفته است.

تلفظ نام اين سوره:

«صاد» به سكون دال «صادْ» و فتح «صادَ»يا كسرۀ آن«صادِ»، بدون تنوين يا با تنوين. و قرائت آن به كسر بدون تنوين ضعيف است. اين حرف از حروف مقطعات است و اين حرف و امثال آن از حروف مقطعۀ ابتداي سوره‌ها، از رموزي است كه خداوند متعال علم آنها را به خودش اختصاص داده است.

نامگذاری سورۀ:

نام‌گذاري اين سوره به نام «صاد» به دليل وجود حرف مقطعه «ص» در ابتداي آن است. اين سوره به علتي به سوره‌ی «ص» موسوم است زيرا يكی از حروف هجا ميباشد تا به اعجاز قرآن اشاره كند، و آن اينكه اين كتاب اعجازآميز از اين حروف تركيب يافته است كه خداوند متعال به وسيله‌ی آن، اولين و آخرين را به مبارزه طلبيده است.

تعداد آيات، كلمات و حروف سوره:

سورۀ «ص» پس از سوره ی قمر شرف نزول يافته و طوريكه گفتيم داراي 88 آيه، 735 كلمه و 3061 حرف مي باشد.(تفصيل معلومات درمورد تعداد (آيات، كلمات وحروف قرآن عظيم الشأن) را مي توانيد در سورۀ طور تفسير احمد مطالعه فرمايد.).

ارتباط سوره «ص» با سورۀ صافات:

آخر سوره ی صافات از زبان كافران می گويد: «اگر پندنامه و كتابی همانند كتابهای پيشينيان برای ما می آمد، بی شک از بندگان مخلص پاكدل الله می شديم.» حال آن كه آرزويشان تحقق يافت؛ اما نگرويدند. سرآغازسوره «صاد» هم تفصيل، اين مجمل است. يعنی بصورت كل گفته ميتوانيم كه:سورۀ «ص» در حقيقت مُكمِلی برای سورۀ صافات است، همانند طس در اول سوره ی نمل پس از شعراء، طه و انبيا پس از مريم و يوسف پس از هود.و همچنان قابل تذكر است كه: طبقه بندی مطالب سوره «صاد » شباهت زيادی با سورۀ صافات دارد، و از اين نظر كه سوره مكی است تمام خصوصيات اين سوره ها را در زمينه بحث از مبداء و معاد و رسالت پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم در بر دارد. اين مبادي را با مطالب حساس ديگری آميخته، و در مجموع معجونی شفاء بخش برای همۀ جويندگان راه حق فراهم ساخته است.

يادداشت:

آيات (24 و 25) «سورۀ ص» داراي سجده تلاوت ميباشد. شما ميتوانيد معلومات تفصيلي در مورد حكم سجدۀ تلاوت را در سورۀ النجم تفسير احمد مطالعه فرمايد.

محتواي سورۀ «ص» :

طوريكه قبلاً هم ياد آور شديم سورۀ ص در مكه نازل شده است و محور آن همان محور

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوره‌های مکی است که عبارت است از پرداختن به اصول عقاید اسلامی میباشد.

- سوره با قسم یاد کردن به قرآن معجزۀ گر و مُنَزَل بر پیامبر «امی» آغاز میابد.
قرآن عظیم الشأن شامل اندرزهای رسا و اخبار شگفت انگیز است، و خداوند متعال به قرآن قسم یاد کرده است که قرآن حق است و محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم پیامبر است.
- موضوع و محور اصلي اين سوره دربارۀ پيامبر صلي الله عليه وسلم و دعوت شان به توحيد واخلاص با كتابي است كه الله تعالي بر او نازل كرده است و توسط مشركين مورد انكار قرار گرفته است، به بحث مي پردازد.
طوریکه مشرکین از دعوت حق پیامبرصلي الله عليه وسلّم به توحید و یگانگی خدا، شگفت زده میشوند. «أَجَعَلَ اَلْآلِهَةَ إِلٰهاً وٰاحِداً إِنَّ هٰذٰا لَشَيءٌ عُجٰابٌ؟»
- بعداً ازآن سرنوشت و عاقبت ستمکاران و تبهکاران پیشین را برای کفار مکه مثال زده که درتکذیب وگمراهی راه افراط را پیش گرفتند، وعذاب و آزاری را یادآور میشود که به سبب فساد و تبهکاریشان آن را دیدند و چشیدند.
- در این سوره به منظور تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه وسلم در برابر استهزاء و تکذیب کفار مکه و برای تخفیف آلام و اندوهش، به نقل داستان ۹ نفر از پیامبران گرامی از جمله داستان حضرت داؤود علیه السلام و فرزندش، حضرت سلیمان علیه السلام، پرداخته است که خدای متعال پیامبری و پادشاهی را با هم به او عطا کرد. الله تعالي و امتحان و آزمایش آنان را مطرح میکند. بعد از آن به یادآوری آزمایش حضرت ایوب، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت اسماعیل و حضرت ذالکفل می پردازد. بدین‌ترتیب سنت خدا را در زمینه‌ی آزمایش پیامبران و برگزیدگان به صورتی سریع و مختصر بیان کرده است.
- سورۀ «ص» به دلایل قدرت و یگانگی خداوند متعال در این گیتی و به آفرینش شگفت انگیز او در این جهان اشاره کرده است، و بدین ترتیب خاطر نشان می‌کند که این عالم هستی بیهوده خلق نشده است، و منزلگاهی دیگر لازم است تا نیکوکار و تبهکار پاداش خود را بگیرند.
- همچنان در این سوره در مورد خِلقت انسان و مقام والاي او و سجده كردن فرشتگان براي آدم؛ داستان شيطان و آدم عليه السلام، قسم شيطان براغواي بشر؛ و در نهايت تهديد همۀ دشمنان لجوج و تسلي پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم است.
- همچنان این سوره با بیان وظیفۀ اساسی پیامبر که وظیفه‌ی تمام پیامبران نیز هست، خاتمه یافته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورۀ «ص»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ ومهربان

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ﴿١﴾

تفسير:

ص. (مفهوم اين حرف به الله تعالي معلوم است) قسم به قرآني كه صاحب مقام ذكر (و عزّت و شرافت و پند آموز عالميان، قسم به قرآن كه پر از نصحيت است (كه آنچه كُفار در مورد اِنكار رسالت شما مي گويند درست نيست، ويا هم قسم به قرآنی كه دارای شرف و مكانت بلند پايه می باشد).(١)

تفسير:

ابن عباس(رض) گفته است: «**ذِي الذِّكْرِ**»يعنی دارای شرف است (مختصر ١٩۶/٣).

صاد؛ از جملۀ حروف مقطعات است و طوريكه در فوق هم ياد آور شديم خداوند متعال به معنايش داناتر مي باشد؛ هرچند مي دانيم كه معناهاي ارزنده دارد. الله پاک به كتاب بزرگش كه در آن موضوعاتي چون موعظه بندگان، يادآوري از روز بازگشت، نصيحت و تشويق به توشه گيري و آمادگي براي روز رستاخيز آمده سوگند ياد كرده است.

شأن نزول آيات 1 – 8:

913- احمد، ترمذي، نسائي و حاكم به قسم صحيح از ابن عباس(رض) روايت كرده اند: ابوطالب مريض شد بزرگان قريش به عيادتش رفتند و نبي كريم صلي الله عليه وسلم نيز در آن وقت به عيادت او رفت. آن ها از پيامبر به نزد ابو طالب شكوه و شكايت كردند.

گفت: اي برادر زاده! از قومت چه مي خواهي؟

آن حضرت فرمودند: از آن ها مي خواهم كه يک كلمه را به زبان بياورند تا در پرتو آن تمام عرب از آن ها فرمان برداري كند و عجم خراجگزارشان گردد فقط يک كلمه.

ابو طالب گفت: آن كلمه كدام است؟

پيامبر فرمود: لا إله إلا الله: خدايي نيست جز خداي يكتا.

آن ها گفتند: تنها يک خدا، اين يک امر شگفت انگيز و عجيب است. آنگاه آيۀ «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ﴿١﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ﴿2﴾ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوْا وَّلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ﴿3﴾ وَعَجِبُوا أَن جَاءهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴿4﴾ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهاً وَاحِداً إِنَّ هَذَا لَشَيءٌ عُجَابٌ﴿5﴾ وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيءٌ يرَادُ﴿6﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴿7﴾ أَأُنزِلَ عَلَيهِ الذِّكْرُ مِن بَينِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّن ذِكْرِي بَلْ لَّمَّا يذُوقُوا عَذَابِ﴿8﴾ در بارۀ آنها نازل شد.

2- احمد 1 / 227، ابويعلي 2583، ترمذي 3232، نسائي در «تفسير» 456، حاكم 2 / 432، بيهقي 9 / 188، واحدي در «شأن نزول» 722 از ابن عباس(رض) روايت كرده اند. حاكم و ذهبي اين را صحيح مي‌دانند. اين حديث داراي متابع است كه نسائي 457 و احمد 2 / 362 آورده اند. حاكم 2 / 432 روايت كرده و به شرط مسلم صحيح مي شمارد و ذهبي هم با او موافق است. «زاد المسير» 1212).

خواننده گان محترم!

در آيات متبركه (1 الي 16) گفتگويي در مورد عقايد مشركان و اشاره اي به احوال ملل دروغ پرداز پيشين، بحث بعمل می أورد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ﴿٢﴾

بلكه كافران (كه منكر اويند) درمقام غرور وسركشي وعداوت حق هستند.(٢)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«عزة»: تكبر.«شقاق»: مخالفت با حق و حقيقت.

تفسير:

يعني اينكه كافران در نخوت و تكبر فرو رفته‌اند و با پيامبر صلّى الله عليه وسلم سر دشمني و مخالفت را در پيش گرفته اند.

مفسر كبير جهان اسلام شيخ ناصرالدين عبدالله بيضاوي ميفرمايد كه: كافران به سبب يافتن خللى در قرآن راه كفر را پيش نگرفته‌اند، بلكه به سبب تكبر و خود بزرگ بينى در مقابل حق، به قرآن كافرند و به دليل مخالفت با الله و پيامبر به آن كافرند (تفسير بيضاوى ١۴۶/٢.).

مفسر تفسير كابلي ميفرمايد: اين قرآن عظيم الشأن (صاحب عظمت وبزرگى وخطب) عالي مرتبه (كه مملو از نصائح است و بطريق نهايت موثر مردم را براه هدايت و معرفت رهنموني ميكند) به آواز بلند شهادت ميدهدكه انگار بعض مردم از صداقت قرآني و انحراف آنها از رسالت محمد صلي الله عليه وسلم رسول رباني چنين معنين دارد كه در تعليم و تفهيم قرآن قصوري موجود است و يا آن حضرت صلي الله عليه وسلم در تبليغ و تبيين آن (معاذالله) مقصر است بلكه سبب اصلي انكار و انحراف آنها اين است كه اين مردم به غرور و نحو تجاهلانه و مخالفت معاندانه گرفتار اند اگر ازين گرداب بر آيند ميتوانند جاده روشن حق و صداقت را ببينند.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ﴿٣﴾

چه بسيار اقوامي را كه پيش از آنها هلاك كرديم و به هنگام نزول عذاب فرياد مي زدند، وليكن وقت نجات گذشته بود! (٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«لاحين مناص»: اينک وقت گريز نيست. اكنون زمان نجات نمي باشد.

«مناص»: فرار، نجات.

تفسير:

مفسر شيخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفي عمادي متوفاي 982) در تفسير خويش ميفرمايد: آيه مباركه مردم مكه را به سبب كفر و تكبرشان تهديد مى‌كند و مصيبت وارده بر اقوام قبل از آنها را به آنان ياد آور ميشود (تفسير ابو السعود بانام ارشاد العقل السليم الي مزايا الكتاب الكريم صفحه: ٢٨١/۴).

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴿۴﴾

آنها تعجب كردند از اينكه بيم دهنده اي از خودشان به سويشان آمده است. و كافران گفتند: او ساحري دروغگوست.(۴)

كفار مكه مى‌گفتند: معجزاتى را كه محمد صلي الله عليه وسلم آورده است سحر است.

تشريح لغات و اصطلاحات:

«كَذَّابٌ»: يعنى در ادعاى پيامبرى بسيار دروغ ميگويد (العياذ بالله).

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴿٥﴾

آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده این واقعاً چیز عجیبی است.(۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عُجابٌ»:به چیز بسیار عجیب گویند. «انطلاق»: به معنای رفتنی است که با جدایی از فردی همراه باشد. «اخْتِلاقٌ»: به معنای ساختگی بودن چیزی است که سابقه نداشته باشد، یعنی اینها را از خود بافته و پرداخته و خلق کرده است.

تفسیر:

اولین اقدام پیامبر صلي الله عليه وسلم این بود که نفی معبودهای دروغین و اثبات خدای یکتاست آغاز کرد محمد صلي الله عليه وسلم اعلام داشت: خدا فقط یکی است، وشریک ندارد. واعلام این شعار براي مردم بسیار عجیب و شگفت‌انگیز بود، وبرای اکثر مردم، دست برداشتن ازعقاید دیرینه و توجّه به افکار جدید سخت و دشوار وغیر باور کننده بود. با تأسف باید گفت: گاهی باطل چنان به اوج و قدرت خود مي رسد که؛ سخن حقّ سخنی عجیب و در زیاتر از موارد، غیر قابل قبول واقع مي گردد.

ابن کثیر گفته است: مشرکین یگانگی الله را انکار کرده و از رها کردن شرک و شریک قرار ندادن برای خدا در شگفت می شدند. آنها پرستش بت ها را از پدران خود یاد گرفته بودند و پرستش بت ها در دل آنها جا گرفته بود، لذا وقتی پیامبر صلّی الله علیه و سلّم آنها را به ترک کردن بت ها و یگانگی خدا فرا خواند، این کار را بسی بزرگ دانسته و از آن در شگفت شدند و گفتند: آیا خدایان را فقط در یکی منحصر می‌داند، این امر بسیار عجیب است. (مختصر ۱۹۷/۳).

طوریکه ملاحظه میشود در بسیاري از حالات؛ عقاید باطل چنان اوج و قدرت میگیرد که سخن حقّ سخنی عجیب و غیر قابل قبول براي شان معلوم میشود.

ملاحظه نمودیم که رهبران کفار، برای نفوذ کلام خود، اول خودشان به انحراف می روند و بعد به دیگران سفارش رفتن می‌کنند.

وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ﴿٦﴾

سران و اشراف شان به راه خود رفتند و گفتند که بروید و بر [عبادت] خدایان خود شکیبایی را پیشه کنید، بي‌گمان این (مقاومت) همان چیزي است که از شما خواسته مي شود.(۶)

تفسیر:

«إِنَّ هٰذَا لَشَيءٌ يرٰادُ»: این دسیسه، توطیه و امری است تدبیر شده، محمد میخواهد در پناه آن شما را از دین پدران تان منصرف و خود بر شما آقایی و باداري کند.

دردستور وپرنسیب سران وأشراف کار همین است که: برای نفوذ کلام خود، اول خودشان دست به انحراف مي زنند، و بعداً به دیگران دستور به رفتن به آن میکردند.در مقابل دسیاس و توطیه کفار هوشیار باشیم وکفّار را باید از گفتار و رفتارشان بشناسیم:

- اولین پلان و دسیسه کفّار همانا شبهه افگنی و فتنه جویی در بین انسان ها و مجتمعات اسلامي است.
- کفّار با تمام توان ونیروي خویش کوشش بعمل مي آورند، تا مردم را از شنیدن حقّ. دور نگاه دارند.
- کوشش بعمل مي آورند تا به جای دعوت به تفکّر، دعوت به تعصّب و مقابله در مورد حق را در جامعه زنده قوت بخشیده و عام سازند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- كفّار همه سعي وتلاش خويش را به خرچ مي دهند تا بر آيين نياكان خود و يا طرح آيين ديگران در برابر اسلام زنده نگهدارد.
- كفّار براى دعوت ديگران از گرايش هاى آنان سوء استفاده مى‌كنند.

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴿٧﴾

ما چنين چيزى در آيين اخير (دين قريش يا دين نصرانيت) نشنيده‌ايم اين آيين جز آيين دروغ و ساختگي نيست.(٧)

تفسير:

قبل از همه بايد گفت كه: آنان گفتند ما چنين چيزي را از نصرانيان كه دين آنان آخرين دين است، شنيده‌ايم، آنها به تثليث و سه‌گانگى اعتقاد دارند، نه به يگانگى. پس محمد چگونه گمان مى برد كه خدا يكى است؟

«الْمِلَّةِ الآخِرَةِ»: اديان ديگري. هدف از آن اديان اهل كتاب، از جمله دين مسيحيت است كه معتقد به تثليت مي باشند. و يا هم هدف از آن دين پدري شان كه همانا بت پرست قريشيان است كه ايشان را ديده و زمان ايشان نسبت به زمان نياكانشان، واپسين بشمار است.

همچنان حضرت ابن عباس(رض) ميفرمايد: منظور آنها از **«اَلْمِلَّةِ اَلْآخِرَةِ»** دين نصرانى است.

و مجاهد و قتاده ميفرمايد: منظور شان از دين قريش است. يعنى در دينى كه از پدران خود دريافت كرده‌ايم چنين چيزى نيست. بناءً از در انكار و اعتراض با محمد صلي الله عليه وسلم پيش رفتند، در آمدند و گفتند: **«إِنْ هٰذَا إِلاَّ اِخْتِلاٰقٌ»** چيزى كه محمد آن را ادعا مى‌كند جز دروغ و افترا چيزى پيش نيست. پس از اين‌كه در بين آنان حضرت محمد صلّى الله عليه وسلّم به وحى اختصاص يافته است، از در انكار و اعتراض درآمدند و گفتند:

أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ﴿٨﴾

آيا از ميان همه ما قرآن بر او نازل شده است؟ بلكه ايشان از ياد من در شك و شبهه اند، يا هنوز عذاب مرا نچشيده اند (كه اين چنين گستاخانه سخن ميگويند).(٨)

تفسير:

كافران از فرود آمدن وحي از جانب الله تعالي بر پيامبر صلي الله عليه وسلم در شكّ و ترديد قرار داشتند. و بين خود مي گفتند: چرا قرآن بر محمد نازل ميشود نه بر ما، در صورتى كه در بين ما هستند اشخاصي كه نسبت به او ثروتمندترند و رياست شان از او بالاتر است؟!

مفسر زمخشري در تفسير خويش مي نويسد: آنها اختصاص يافتن شرف نبوت را به محمد صلّى الله عليه و سلّم انكار كرده و اين انكار بيانگر حسد و كينه‌اى بود كه در سينه‌ى آنان، در مورد اعطاى شرف نبوت به حضرت ميجوشيد. (تفسير كشاف ٥۶/۴.)

«بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي»: انكار ذكر از طرف آنها از علم و آگاهى ناشى نيست، بلكه آنها در مورد آن شك دارند، از اين رو كافر شده‌اند. و در ضمن شك برخى كفّار در رسالت پيامبر اسلام، برخاسته از شك در اصل امكان نزول وحى هم است كه نزد شان وجود داشت. و از جانب ديگرايشان كه روى احكام دين بهانه مى گرفتند، در حقيقت اصل دين را قبول نداشتند.

وطوريكه در فوق هم ياد آور شديم: ريشه‌ى برخى از انكارها، همانا مريضي حسد شان

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود، كه مي گفتند؛ (چرا او پيامبر شد و ما پيامبر نشويم.).
«بَلْ لَمّا يذُوقُوا عَذابِ»: يعنى سبب شک و ترديد شان اين است كه تاكنون عذاب الهي را نچشيده‌اند،
«لَمَّا يَذُوقُوا»: از اين رو رسالتش را حقير شمردند، و اگر به عذاب الهي گرفتار مي شدند به هيچ وجه به كتاب الهي تكذيب نمي‌كردند، به قرآن يقين حاصل می‌كردند و ايمان می آوردند.
ازجانب ديگر بايد گفت كه: براى اكثر مردم، دست برداشتن از عقايد ديرينه و توجّه به افكار جديد سخت و شگفت‌آور هم باشد.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ﴿٩﴾

مگر خزانه هاي رحمت پروردگار تواناي شكست ناپذير و بخشنده ات نزد آنان است [كه منصب نبوّت را به هر كس كه دلشان خواست ببخشند؟](٩)

تفسير:

در اين آيۀ مباركه؛ انكار مشركين را در مورد اختصاص يافتن حضرت محمد صلّى الله عليه و سلّم به نبوت را وانكار مينمايند، ولي سخت در اشتباه اند، با خود طوري فكر مي كنند كه: كليد و گنجينه هاى رحمت و عطاياى الله تعالي آنان در اختيار دارند و به اصطلاح خود را صاحب صلاحيت آن مي دانند وبه هركي بخواند آنرا عطا بدارند. ويا اينكه از هر كه بخواهند آنرا دوباره بگيرند.
عبد الله بن عمربيضاوي (م 691ق)، در تفسير خويش: «أنوار التنزيل و أسرار التأويل، مشهور به «تفسير بيضاوى» مينويسد: منظور اين است كه نبوت عطيه‌اى است از جانب خدا و آن را به هر كسى از بندگان كه بخواهد عطا ميكند؛ زيرا او اَلْعَزِيز است؛ قدرتمندى است كه مغلوب نميشود، و «اَلْوَهّابِ» است؛ يعنى آن كه به هر كس هر چه بخواهد مى بخشد. (بيضاوى ١۴۶/٢).

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ﴿١٠﴾

آيا فرمانروايى آسمانها و زمين و آنچه ميان آن دو است از آن ايشان است؟ پس اگر چنين است با وسايل و اسباب بالا روند. (١٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«فَلْيَرْتَقُوا»: پس بالا بروند و صعود كنند.«الأسْبَابِ»: جمع سَبَب، ريسمان. وسيله. مراد ابزار و ابواب و طرق صعود است (ملاحظه شود سورۀ هاي: حجّ آيه15، انعام آيه35، اسراء آيه 42).

تفسير:

آيا كافران به امور آسمان ها و زمين سيطره دارند و در رحمت و روزي دادن، صاحب حكم‌اند؛ يعني به هر كه اراده كنند مي بخشند و از هر كه بخواهند باز مي دارند؟ اگر چنين است پس به راه هايي كه به آسمان منتهي مي شود بالا روند و فرشتگان را ازفرود آوردن قرآن بر پيامبر صلي الله عليه وسلم بازدارند.
در اين آيۀ مباركه كفار را به باد سرزنش و توبيخ شديد می گيرند. طوريكه *زمخشری* (27 رجب 467 - 9 ذيحجه 538 هـ) در تفسير كشاف مينويسد: اگر صلاحيت تدبير امور خلايق را دارند و اگر حق تصرف در تقسيم و بخشش رحمت را دارند، و اگر حكمت و درايت را به ميزانى دارند كه فرد شايسته‌ى نبوت را از فرد ناشايست تشخيص دهند، از

(c) ketabton.com: The Digital Library

زيني بالا بروند كه آنان را به عرش می رساند، تا بر آن مستقر شوند، و به تدبير امور عالم بپردازند، و وحی را بر برگزيده‌ی خود نازل كنند. كه البته اين يک سرزنش بي نهايت شديد می باشد. (اين نظر زمخشری و اختيار ابن عطيه است.) (تفسير كشاف ۵۷/۴.)

جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ﴿۱۱﴾

اينان لشكري ناچيز و اندک از گروه هاي شكست خورده هستند.(۱۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«جُندٌ»: سپاه ناچيز. گروهک. تنوين آن براي تحقير است.«هُنَالِكَ»: آنجا. مراد مكه است.«مَهْزُومٌ»: شكست خورده.

تفسير:

يعنی كافران، لشكري هستند كه به تكذيب رسالت مي پردازند، و بر ضد محمد صلّی الله عليه و سلّم گرد آمده‌اند، طولی نمی‌كشد كه شكست خورده و پا به فرار می نهند بنابر اين به گفتۀ ها و تبليغات اهميت ندهيد و بخصوص به هذيان هاي آنان اصلاً توجه هم نكنيد. همان طوريكه؛ امّت هاي تكذيب كنندۀ پيشين شكست خوردند و مغلوب شدند. اينها هم شكست مي خورند.

در ضمن بايد گفت: كه شك دونوع است يكي هم شک: طبيعی و ديگري هم شک تعمّدی. در شك طبيعی انسان به دنبال فهم يک حقيقت است، ولي تا هنوز علم اش به آن نرسيده است. اين شك، امری مثبت و از امور طبعي فكر بشری است.

ولي با تأسف بايد گفت كه در برخي از موارد انسان چيزی را خوب می داند، ولی خود را عمداً به شك متوصل نموده و تجاهل ميكند و ديگران را نيز به شك می‌اندازد تا حقيقت آشكار نگردد. كه بدترين مواردي از شک است، كه در طول تاريخ بشري بسياري از انسانها بدان آغشته اند.

خواننده گان محترم!

بايد ياد آور شد؛ با در نظرداشت اينكه دشمنان، داراي قوت و تشكيلاتی منظمي باشند ولي در مقابل حقّ، نه عددی هستند، **«جُنْدٌ ما»** نه قدرتی بزرگي هستند، و بطور يقيين مهزم به شكست اند، در طول تاريخ تجربه شده است كه: احزاب غير الهی محكوم به شكست وانقراض اند.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ﴿۱۲﴾

پيش از اين مشركان هم قوم نوح و طايفه عاد (قوم هود) و فرعون (و فرعونيان) صاحب لشكر و قدرت (پيغمبران ما را) نيز تكذيب كردند.(۱۲)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«قَبْلَهُمْ»: پيش از قوم قريش.«ذُوالأوْتَادِ»: داراي ميخ ها. مراد از اوتاد، بناهاي بلند و كوه مانندي است كه همچون ميخ بر دل زمين نشسته است. (سورۀ: نباء آيۀ 7).

وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ﴿۱۳﴾

و نيز قوم ثمود و قوم لوط و اصحاب ايكه همان احزاب كفر و شرک اند، (كه پيغمبران را تكذيب كردند). (۱۳)

إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ﴿۱۴﴾

كه هر يک از اينان پيامبران را تكذيب كردند، پس عقوبت [من بر آنان] محقق و ثابت

(c) ketabton.com: The Digital Library

شد.(۱۴)

تفسير:

ملاحظه مي نمايم: تكذيب يك پيامبر به‌منزله تكذيب همه پيامبران است.

يعني تمام آن احزاب و ملت هاي كه هر يک پيامبران خود را تكذيب كرد.

«فَحَقَّ عِقَابِ» در نتيجه كيفر من بر آنان ثابت و مقرر شد.

وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ﴿۱۵﴾

اينها (با اين اعمالشان) انتظاري نمي‌كشند مگر صداي مرگبار را كه پس از آن هيچ مهلتي به اندازۀ دوشيدن شتر نباشد.(۱۵)

تفسير:

مشركان و كفار مكه جز يک صداي سخت و شديد انتظار نمی كشند كه اسرافيل در صور ميدمد و آنها بی هوش می شوند.

«مٰا لَهٰا مِنْ فَوٰاقٍ»: آن صداي سخت و شديد توقف و تكراری ندارد.

ابن عباس(رض) فرموده است: يعنی برگشتی ندارد. (تفسير طبری ۸۴/۲۳.)

و مفسران می فرمايند: يعنی وقتی اين صداي شديد بيايد، حتی يک لحظه و به اندازه‌ی يک «فواق» تأخير ندارد.

فواق عبارت است از فاصلۀ بين دو نوبت دوشيدن شتر، پس صيحه و فرياد شديد در وقت مقرر و بدون تقديم و تأخير فرا می رسد.

زمخشری گفته است: منظور اين است كه فقط يک نفخه می باشد، نه دوباره ميشود و نه تكرار ميگردد. (كشاف ۵۹/۴.)

«صَيْحَةً واحِدَةً»: يكی از عذاب های دنيوی الله سبحان وتعالی است. براي تفصيل مفهوم «صَيْحَةً»: (مراجعه شود سورۀ هاي: هود آيات 67 و 94، حجر / 73 و 83، مؤمنون / 41، يس آيات 29 و 49 و 53). يعني صيحه يكباره همه جا و همگان را فرا ميگيرد و درها به روي انسان ها بسته ميشود. نه رهائي از آن ممكن است و نه پشيماني سودي دارد و نه فريادها به جائي مي رسد.

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ﴿۱۶﴾

و كافران (به تمسخروغرور) گفتند: اي خدا، حساب نامه اعمال ما را تعجيل كن و پيش از روز حساب انداز.(۱۶)

تفسير:

در اين آيۀ مباركه كفار مكه به طريق مسخره آميز و ريشخند مي گفتند: خدايا! اگر قضيه چنان است كه محمد ميگويد، سهم و نصيب ما را از عذابی كه وعده داده‌ای قبل از فرا رسيدن روز قيامت تعجيل نما.

مفسران گفته‌اند: همان گونه كه در جايی ديگر از قرآن، الله متعال در رابطه با آنان ميگويد: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ»، اين را نيز به صورت استهزا گفته‌اند.

«قِطَّنَا»: بهره و نصيب ما را. سهميه و قسمت ما را. نامه نوشته ما را با توجّه به اينكه معني «قِطّ» صحيفه مكتوبه، يعني كاغذي كه چيزي بر آن نگارند، مفهوم آيه چنين ميشود: پروردگارا نامه اعمال ما را پيش از روز جزا به دست ما برسان، تا آن را بخوانيم و ببينيم كه ما چه كاره‌ايم (ملاحظه شود: المختصر في تفسير القرآن، روح المعاني).

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانندہ گان محترم !

تکذیب پیامبران، سنّت همیشگی معاندان و دشمنان در طول تاریخ بوده است در آیۀ متذکره به سرنوشت شوم امّت‌های شش تن از أنبیای قبل از اسلام اشاره بعمل آمده است، تا باشد که کفّار زمان پیامبر صلي الله علیه وسلم از این حوادث عبرت بگیرند و هم پیامبر و مؤمنان به این حقیقت پي ببرند که: تکذیب أنبیاء سابقه دیرینه در تاریخ بشریت دارد وچیز جدیدی نیست.

از جمله قوم نوح در آب غرق شدند، «فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ» (عنکبوت، 14.) خداوند آنان را با طوفانی موج ساز دربحر گرفتار کرد.

قوم عاد که حضرت هود را تکذیب کردند به وسیله‌ی طوفان شدید وسخت از پای درآمدند، «فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَةٍ» (حاقّه، 6.) با بادی پر صدا، سرد و طغیانگر هلاك شدند.

قوم فرعون در امواج نیل هلاك شدند، «أَغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ» (بقره، 50.) ما آل‌فرعون را غرق کردیم.

قوم ثمود که حضرت صالح را تکذیب کردند با صیحه‌ای آسمانی نابود شدند، «إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً واحِدَةً فَكانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ» (قمر، 31.) با صیحه‌ای آنگونه نابودشان کردیم که به صورتی که مانند خار و خاشاك خرد شده در آغل چهار پایان است در آمدند.

قوم لوط با زلزله و سنگ‌های آسمانی، «إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ حاصِباً» (قمر، 54.) ما با فرستادن سنگ هلاکشان کردیم.

اصحاب‌ایکه که‌حضرت شعیب راتکذیب کردند باصاعقه به هلاکت رسیدند.

«فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ» (حجر، 79.) ما از آنان انتقام گرفتیم.

باید متذکر شد که: بیان تاریخ پر عبرت گذشتگان، نمونه‌ای روشن از ذکر بودن قرآن است که در آیه‌ی اول خواندیم: دراین هیچ جاي شكي نیست که: تکذیب يك پیامبر به منزله تکذیب همه پیامبران است. روز قیامت، روز حساب ومحاسبه است.کافران، تهدید های الهی رابه تمسخر و استهزا می گرفتند و به اثر این غرور و لجاجت، انسان ها است که به استقبال خطر بروند.

خوانند گان محترم !

بعد از اینکه در آیات قبلی ، مشرکان قریش را به سرنوشت پلید پیشینیان بی ایمان نابودشده هشدار داد و به پیامبر امر کرد تا آزار مشرکان را تحمل نماید و شرح حال نه نفر از پیامبران بزرگوار را - که در راه الله سبحان وتعالی آزار فروان دیده بودند - به یاد آورد و بدان خود را دلداری دهد.اینک در آیات متبرکه (17 الي 26) مبحث داستان وقصه‌ي حضرت داوود علیه السلام به بیان گرفته میشود.

اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾

بر آنچه می گویند صبر کن و داوود بنده ما را که دارای امکانات [متعدد] بود به یاد آور، بنده ما داود صاحب قدرت و توبه کار[به سوی خدا] بود.(۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الأَيْدِ»: قدرت و قوّت.«ذَالأَيْدِ»: داراي سلطه و قدرت. مراد قدرت جسماني، و توانائي انجام طاعت و عبادت، و سلطه كامل درسياستمداري و مملكت داري است.«أَوَّابٌ»: كسي كه بسيار به الله پناه ببرد و برگردد. كسي كه از آنچه خدا از آن خوشش نمي آيد دست بكشد و به سوي آنچه خدا از آن خوشش مي‌آيد برگردد (ملاحظه شود سورۀ: اسراء / 25).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسیر:

«اِصْبِرْ عَلىٰ ما يقُولُونَ»: ای محمد! در مقابل تکذیب آنان شکیبا باش که به طور یقین الله تو را بر آنان کامیاب وپیروز می‌گرداند.

مفسرصاوی در«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين» میفرماید: این آیه متضمن تسلی خاطر پیامبر صلّی الله علیه و سلّم و تهدید کفار است. (صاوی ۳۵۳/۳.)

«وَ اُذْكُرْ عَبْدَنا دٰاوُدَ ذَا اَلْأَيْدِ»:بندۀ ما داوؤد، همان پیامبر شاکر و شکیبا را یادآور باش که در دین و بدن توانا بود.

در حدیث شریف آمده است که داؤود علیه السلام یک روز را روزه میگرفت و روز دیگر را مي خورد، نصف شب را مي خوابيد و يک سوم آن را به قيام مي‌گذراند و باز يک ششم آن را مي خوابيد و چون با دشمن روبرو مي شد، هرگز پا به فرار نمي گذاشت.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «داوود علیه السلام عابدترین بشر بود».

«إِنَّهُ أَوّابٌ»:«هر آينه او أواب بود» اواب: کسي است که از هر چه خداوند متعال آن را ناپسند مي دارد، بازگشته و به سوي آنچه که دوست دارد، باز میگردد. به پیشگاه خدا رو می آورد و توبه میکرد البته فقط کسي اين توان را دارد که در دين نيرومند باشد.

الإمام أبو حيان، محمد بن يوسف بن علي بن يوسف بن حيان الأندلسي میفرماید: از آنجایی که گفتۀ مشرکین استهزا به دین بود، خدا به پیامبر صلّی الله علیه و سلّم دستور داد که در مقابل آزار آنها صبور باشد. و داستان و قصۀ «داؤد، سلیمان و ایوب» و غیره را بازگفته است که در مقابل مشکلاتی که با آن روبرو شدند شکیبا بودند تا اینکه الله تعالي فراخي واساني را در کارشان فراهم کرد و بهترین سر انجام یافتند، پس تو نیز آنچنان صبور باش، و سرانجام کارت بهترین سرانجام می شود.(البحر ۳۹۰/۷).

در این سورۀ مبارکه به تأریخ وسر گذشت نه نفر از أنبیاء علیهم السلام اشاره به عمل آمده است که از جمله داستان سه نفراز این انبیا نسبتاً به تفصیل و شش نفر آن به طور اجمال مطرح و بیان گردیده است.

اولین شخصیت از این انبیاء حضرت داود علیه السلام است که با ده کمال ستایش گردیده است.

- نمونه صبر برای پیامبر اسلام صلی الله محمد صلي الله عليه وسلم است: «اصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ (17).
- بندگی خداوند.«عَبْدَنا»
- بازگشت به الله و انابه‌های پی در پی. «إِنَّهُ أَوَّابٌ»
- قدرت داشتن. «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ».
- تسخیر کوه‌ها و هم نوایی آنها با او. «يُسَبِّحْنَ معه».
- عرضه‌ی پرندگان بر او. «وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً».
- هم نوایی آنها در انابه با او. «كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ».
- حاکمیّت و حکومت. «شَدَدْنا مُلْكَهُ».
- حکمت الهی. «آتَيْناهُ الْحِكْمَةَ».
- داوری حقّ و فیصله دادن به اختلافات. «فَصْلَ الْخِطابِ».

قابل تذکر است که: در قرآن عظیم الشأن، در چندین آیه از پرندگان سخن به میان آمده است، از جمله:

(c) ketabton.com: The Digital Library

اول: در داستان: حضرت ابراهيم و زنده شدن چهار پرنده. «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ» «بقره، 260.»که پرندگان وسيله آشنايي با توحيد و معادشناسي قرار ميگيرند.
دوم: يكي از معجزات حضرت عيسي ساختن مجسمهای از يك پرنده بود كه با دميده شدن نَفَس حضرت حيات گرفت. «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً» (مائده، 110).
سوم: در اين آيه پرندگان هم نوا با داؤود ميشوند. «وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً»
چهارم: هدهد كه براى سليمان خبر آورد و نامه رسانى كرد. «اذْهَبْ بِكِتابِي هذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ» (سوره نمل ايه 28.).
پنجم: پرندگان منطق دارند و انبيا آنرا ميدانند. «عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ»(نمل، 16.)
ششم: پرندگانی كه وسيلهی نابودی دشمنان ميشوند. «وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ» (سورۀ: فيل آيۀ 3.).
ششم: پرندگان، تسبيح و نماز آگاهانه دارند. «كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» (نور، آيه 41.)

زندگي نامۀ داؤود عليه السلام:

بعد از وفات حضرت موسي عليه السلام «يوشع» پسر «نون» جانشين او گرديد.
«يوشع» بني اسرائيلي ها را روانه خاک فلسطين كرد. اولين شهري را كه تصرف كردند «اريحا» يا اورشليم بود.
بعد از وفات حضرت «يوشع» مدت 356 سال قوم بني‌اسرائيل پادشاهي نداشتند ولي چند نفر از خودشان را به عنوان سرپرست انتخاب كردند. ولي فلسطيني ها، عمالقه و آرامي ها آنها را مورد ستم قرار مي دادند، حتي در يک جنگ بني اسرائيلي ها شكست خوردند و دارايي و فرزندانشان اسير شدند.
تابوتي كه تورات در آن بود نام آن تابوت عهد بود بني اسرائيلي ها طبق معمول آن را به جهت تيمن و بركت آن، در هر جنگي آن را با خود حمل ميكردند. اتفاقاً در جنگي آن را از دست دادند و به دست دشمن افتاد و يهودي ها در اين مورد بسيار ناراحت شدند.
در سال 1040 قبل از ميلاد عيسي، معتمدان بني اسرائيلي ها پيش «صموئيل» كه يک پيغمبر بود رفتند و گفتند: پادشاهي را براي ما انتخاب كن تا اينكه از او اطاعت كنيم و در زمان جنگ از فرمان او پيروي كنيم. طوريكه (درايه 246 سورۀ بقره) داستان ان تذكر رفته است:
«داؤود عليه السلام» يكي از پيغمبران بني‌اسرائيل است كه در فاصله سال هاي 970-1033 قبل از ميلاد مسيح مي زيسته است. نام پدر حضرت داؤود «يسي» بوده است. پدرش يهودي بوده است و در شهر بيت اللحم زندگي كرده و هم در آنجا وفات فرموده است و عمر او در حدود صد سال بوده است سي وسه پسر داشته است كه يكي از آنها حضرت داؤود بوده است و هر سه پسرش در جنگ طالوت با جالوت شركت داشته‌اند، چنانكه جالوت به وسيله حضرت داؤود به هلاكت رسيد و در نهايت بعد از مرگ طالوت مردم حضرت داود را به جاي طالوت انتخاب كردند.
حضرت داؤود عليه السلام غير از اين كه سلطان وقت بود، داراي مقام نبوت بود و كتاب آسماني او «زبور» نام دارد.
روزي حضرت داؤود عليه السلام سوابق بزرگواري وصف ناپذير حضرت ابراهيم عليه

(c) ketabton.com: The Digital Library

السلام، حضرت اسحاق عليه السلام و حضرت يعقوب عليه السلام را مطالعه مي‌كرد در دل خود گفت: خدايا اين بزرگواران به وسيلۀ چه طاعت و عبادتي بدين درجه ممتاز رسيده‌اند؟ خداوند حضرت داؤود را مورد عتاب قرار داد و بر او وحي كرد و فرمود: اي داود من اين شخصيت‌ها را به چنان درد و ابتلائي گرفتار كردم كه قابل تحمل براي هر كس نيست ولي ايشان بر اين مصيبت‌ها صبر جميل را نشان دادند تا به اين درجه عظيمي رسيدند.

حضرت داؤود عليه السلام گفت: من هم مي توانم چنين صبري را بر اِبتلا داشته باشم. بعداً حضرت جبرئيل نازل شد و گفت: اي داؤود بسيار آسوده بودي ولي خودت را به مصيبت گرفتاركردي پس خودت را براي صبر كردن برمصيبت آماده كن. گويا حضرت داؤود عليه السلام در حدود 99 همسر داشته است.يک پسر به نام «اوريا» پسر حنان به دختري به نام سابغ دختر شائع علاقه داشت و مي‌خواست با او ازدواج كند تقدير الهي حضرت داؤود عليه السلام لشكري را براي جهاد آماده كرد و با توجه به اينكه اين پسر علاقه به جهاد داشت شركت كرد ولي مدت زيادي گذشت آن جوان پيدا نشد و هيچ كس او را نديد و از طرفي حضرت داؤود عليه السلام هنگامي كه آن دختر را مي‌بيند و گويا اين زن مادر حضرت سليمان است. (تفاصيل در: زندگاني پيامبران، استاد محمد شلماشي مترجم احمد نور بخش، طبع (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري، 1437 قمري).

عبادت حضرت داوود عليه السلام :

مفسرين در باره عبادت و انا به حضرت داوود عليه السلام مي نويسند: داوود عليه السلام بسيار انابه می‌كرد و در همه امور زندگی به خداوند روی می‌آورد و اين توجّه دائمی سبب قدرت او بود. و در اين هيچ جاي شكي نيست كه: انسان در اثر تكامل معنوی می تواند طبيعت را با خود همراه كند. «سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ»

همچنان يكي از عمل انقلابی داوود عليه السلام كه: در آيه 251 سوره بقره بدان اشاره شده آمده است «وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ...» آن همه الطاف الهی را به دنبال داشت. «سَخَّرْنَا الْجِبالَ مَعَهُ... شَدَدْنا مُلْكَهُ وَ آتَيْناهُ الْحِكْمَةَ»

- در ضمن قابل تذكر است كه:حضرت داوود، ازجمله پيامبرانی است كه نبوّت و سلطنت را با يكديگر داشته است. «شَدَدْنا مُلْكَهُ- وَ آتَيْناهُ الْحِكْمَةَ»

داستان طالوت:

بعد از وفات موسي وهارون عليهما السلام، يكي ازپيغمبران بني اسرائيل (يوشع بن نون) سرپرستي بني اسرائيل را بعهده گرفت. يوشع آنها را وارد فلسطين (سرزمين مقدس) نمود زيرا قبلاً در زمان موسي بدان وعده داده شده بودند. اوسرزمين راميان آنها تقسيم نمود و تا وفات كرد مسئوليت رهبري آنها بعهده داشت. بعداز وفات يوشع مسئوليت رهبري آنها به مدت 356 سال به قضاتي ازآنها واگذارگرديد. اين مقطع زماني رادوران حكومت قُضات مينامند.

در اين مقطع ضعف و سستي به بني اسرائيل روي آورد و معاصي و منكرات در ميان شان رواج پيدا كرد. از شريعت روگردان شدند. بت‌پرستي وارد صفوف ايشان گرديد. در نتيجه خداوند اقوام و ملت هاي پيرامون را بر آنها مسلط گردانيد. عمالقه وآراميون و فلسطيني‌ها برآنها تاختند و درهر جنگي كه ميان آنها و دشمنانشان در ميگرفت بيشتر گرفتار شكست ميشدند تا پيروزي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مورخين مي نويسند كه: طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهي، بلكه چوپان يا دباغي بود فقير، و دربني‌اسرائيل سنت بر آن بود كه پيامبران از سبط «لاوي» و پادشاهان از سبط «يهودا» بر مي خاستند و چون طالوت از تبار هيچ يک از اين دو سبط نبود - انوارالقرآن [بني اسرائيل از پذيرش توليت و امارت وي سر باز زدند. (مراجعه شود سورۀ بقره آيه 247)

طالوت به عنوان پادشاه بني اسرائيل تعيين گرديد، خداوند او را تاييد كرد و تابوتي را كه از آنها ستانده بودند به وي بازگردانيد. لشكرياني قوي و شديد برگزيد و آنها را جهت جنگ با دشمن از شهر خارج كرد. در ميان راه زماني كه مسير فراواني طي كرده و به شدت تشنه بودند. گذرشان بر رودخانه‌اي افتاد. طالوت آنها را امتحان كرد و گفت: كسي حق ندارد از اين آب بنوشد مگر به مقدار يک مشت. اين عمل امتحاني بود تا اندازه‌ي اراده و توان آنها را دريابد. (مراجعه شود به سوره بقره 249)

جز تعداد قليلي از اين لشكر عظيم (كه بنا به قولي كه سدي نقل كرده 8 هزار نفر بودند) با او ماندند، همگي از آب مذكور نوشيدند. 319 نفر با او باقي ماندند و بقيه را كه فاقد اراده‌ي قوي بودند با خود نبرد و از لشكر اخراج كرد. با اين عده‌ي قليل به جنگ با بت‌پرستان فلسطيني رفت. فرمانده لشكر دشمن، شخصي بنام جالوت بود كه بسيار خشن و شديد به نظر مي آمد و مردم از او مي ترسيدند بني اسرائيل ترسيدند و گفتند: توان رو يا رويي با جالوت را نداريم. (سوره بقره آيه 249)

طالوت مبارزه طلبي كرد. جوان كوچكي بنام داود به جنگ او رفت. داود از سبط يهودا بود و چون كم سن بود، اصلاً به نظر نمي رسيد كه فرد كم سن و سالي همچو او در ميان جنگجويان وجود داشته باشد. چون رو در روي جالوت قرار گرفت، او را مورد تمسخر قرار داد وگفت: بر گرد من نميخواهم تو را بكشم، داود در جواب گفت: ولي من قصد دارم تو را بكشم. بعد مبارزه ميان آنها شروع شد و داود جالوت را كشت. بدنبال آن لشكريانش شديدترين شكست را خوردند و داود پيروز گشت. «فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللهُ الْمُلْکَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يشَاء»(بقره: 251).

يعني: سپس به فرمان خدا ايشان را شكست دادند و داود جالوت را كشت و خداوند حكومت و حكمت بدو بخشيد و از آنچه مي خواست بدو ياد داد.

بعد از اين روي‌داد، نام داود در ميان بني اسرائيل درخشيدن گرفت و پيروزي‌هاي پي در پي توسط وي نصيب بني اسرائيليان گشت و خداوند بني اسرائيل را بعد از ذلت و پستي دوباره عزت بخشيد.

بعد از وفات طالوت بني اسرائيل بر بيعت با اين جوان (داود) اتفاق حاصل كردند و او را بعنوان پادشاه خود برگزيدند. در آن هنگام عمرش از 30 سال تجاوز نمي‌كرد با عدل و دادگري بر قوم خود حكمراني مي كرد و سياسيت اعمال مساوات را ميان ايشان در پيش گرفت و احكام تورات را بر آنها تطبيق فرمود. تا اينكه خداوند زبور را بر وي فرستاد كه يكي از كتب چهارگانه‌ي آسماني است. (منبع: پيغمبري و پيغمبران‌در قرآن كريم؛ مؤلف: شيخ علي صابوني، مترجم: محمد ملازاده).

و خداوند متعال در انتهاي اين داستان چنين پيامبر صلي الله عليه وسلم را خطاب قرار ميدهد: «وَلَوْلاَ دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللهَ ذُو فَضْلٍ عَلَي الْعَالَمِينَ * تِلْكَ آيَاتُ اللهِ نَتْلُوهَا عَلَيكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ». (سوره بقره: 252).

(c) ketabton.com: The Digital Library

«و اگر خداوند، بعضي از مردم را به وسيله بعضي ديگر دفع نمي‌كرد، زمين را فساد فرامي‌گرفت، ولي خداوند نسبت به جهانيان، لطف و احسان دارد. اينها، آيات خداست كه به حق، بر تو مي خوانيم؛ و تو از رسولان (ما) هستي».
قابل تذكر است كه طالوت پيامبر برگزيده خداوند نبود، بلكه فرد صالحي بود كه خداوند متعال بواسطه ي پيامبرش به مردم خبر داد كه طالوت را بعنوان فرمانده لشكر خود پذيرا شوند، يعني خداوند متعال او را بعنوان فرمانده برگزيد ولي وي را پيامبر نكرده بودند. و پيامبرشان، طالوت را از طرف خداوند به عنوان فرمانرواي آنها تعيين كرد تا در اين كار آنها را فرماندهي نمايد، كسي كه فرماندهي و رهبري را خوب انجام مي دهد.

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾

همانا ما كوه ها رامسخّرورام كرديم تاشبان گاه وهنگام برآمدن آفتاب تسبيح گويند.(١٨)

تفسير:

در اين آيۀ مباركه مبحث مسخر گرديدن كوه ها براى داؤود عليه السلام و اينكه از صبح تا شام با او تسبيح گويند آمده است. تسبيح كوه‌ها امرى است حقيقى و براى حضرت داؤود عليه السّلام از جمله معجزه وي به شمارمي رفت.طوريكه الله تعالي در (آيۀ 10 سورۀ سبأ) ميفرمايد: «وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ مِنَّا فَضْلًا يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ...». (و همانا داوود را از سوى خود فضيلتى داديم (و گفتيم:) اى كوه‌ها! با او (در تسبيح خدا) هم نوا شويد و (اى) پرندگان! (همراهى كنيد).

وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ﴿١٩﴾

پرندگان را نيز دستجمعي مسخر او كرديم (تا همراه او تسبيح خدا گويند) و همه اينها بازگشت كننده به سوي او بودند.(١٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مَحْشُورَةً»: گرد آمده و جمع‌آوري شده.«كُلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ»: همگي فرمانبردار داود بودند و به‌سوي او برمي‌گشتند.جملگي فرمانبردار الله و خاضع در برابر مشيت الله بودند و هستند (ملاحظه شود: سورۀ: أنبياء آيه: 79).

تفسير:

درآيۀ متبركه بر مطيع كردن پرندگان به حضرت داؤود عليه السلام ذكر بعمل آمده است كه: در اطراف آن جمع مي شدند، و مصروف تسبيح خواني ميشدند وبه امرش منقاد بودند. طوريكه كوه ها و پرندگان به عبادت خدا مي‌پرداختند و او را تقديس كرده و تسبيح خوان بودند.
ابن كثير فرموده است: پرندگان همزمان با تسبيح داود، تسبيح نموده و كلمات او را تكرار ميكردند. در هوا توقف نموده و با او تسبيحات را زمزمه ميكردند. و همچنين كوه‌هاى سر به فلک كشيده ذكر و تسبيحات او را باز می گفتند و با پيروى از او تسبيح‌خوان بودند.
قتاده گفته است: **«أَوَّابٌ»** يعنى مطيع و فرمانبردار. (مختصر ١٩٩/٣).

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ﴿٢٠﴾

و فرمانروايى وسلطنت او را استوار داشتيم و به او حكمت و قدرت قضاوت عادلانه داديم.(٢٠)

تفسير:

پروردگارباعظمت براي داوود عليه السلام پادشاهي با هيبت و شكوه و با وسايل و لشكر،

(c) ketabton.com: The Digital Library

نيرومند اعطا ساخت، و او را با نبوّت و علم و با سخن فيصل كه حسن خطابه و عدالت در حكم را شامل بود كرامت بخشيد.
«شَدَدْنَا»: تقويت كرديم و استحكام بخشيديم. يا برجاي و استوار نموديم.
«مُلْكَهُ»: شاهي و حكومت او را. مملكت و كشور او را.
«الْحِكْمَةَ»: شناخت اسرار اشياء و اصابت در گفتار و كردار (ملاحظه شود سورۀ: آل‌عمران آيه: 48).
«وَ فَصْلَ اَلْخِطٰابِ»: و گفتارى روشن و واضح به او داديم كه هر شنونده‌اى آن را مى فهميد. (طبرى گفته است: «فَصْلَ اَلْخِطابِ»يعنى گفتار و حكم و خطبه‌ى فيصله دهنده.).
مجاهد ميگويد: «فصل الخطاب» عبارت از نفوذ فيصله بخش در كلام و حاكميت و داوري است، كه اين تمام سخنان وي را شامل مي شود».
شيخ قرطبى در باره «فصل الخطاب» فرموده است: يعنى تعبيرى كه حق و باطل را از هم جدا مى سازد. (تفسير قرطبى ١٦٢/١٥.).
مفسران در تفاسير خويش مي نويسند كه: پادشاهى و سلطنت داود استوار بود و مملكت را با عزم و اراده و حكمت اداره مى‌كرد. و در كنار حكمت و نيرومندى، رأيش قاطع و بدون شك و ترديد بود. و چنين سياستى نهايت كمال حكمت را نشان مى دهد.

وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ﴿٢١﴾

و آيا ماجراي داد خواهان به تو رسيده است، وقتيكه بر ديوار عبادتگاه (داود) بالا شدند (و بر او فرود آمدند). (٢١)

تفسير:

معني ومفهوم آيه مباركه كه بطور استفهام براي ايجاد شگفتى وتشويق شنونده به شنيدن مطالبى است كه به او گفته مى‌شود همين است كه: اى محمد! آيا خبر آن جماعت به شما رسيده است كه با هم در نزاع بودند و در موقع اشتغال داود به طاعت و عبادت، مسجد او را در برگرفتند؟
«الْخَصْمِ»: دشمن. مفرد و مثنّي و جمع و مذكر و مؤنّث در آن مساوي است و در اينجا مراد طرفين دعاوي است.
«تسوروا»: از ديوار بلند بالا رفتند.
ميگويند كه الله تعالي؛ دو فرشته را به هيأت دو خصم به‌سوي داؤود عليه السلام فرستاد كه او را متوجه و متنبه به خطايي گردانند كه از وي سر زده بود تا توبه كند. آن دو فرشته از بالاي ديوار محراب عبادت و نمازش نزد وي فرود آمدند.
از ابن‌عباس (رض) روايت شده است كه فرمود: «داؤود عليه السلام زن اوريا ـ يكي از فرماندهانش ـ را در حال غسل ديد و دلبسته و شيداي وي شد پس شوهرش را در جنگ پيش افگند تا به قتل رسيد آنگاه چون عده وي سپري شد، از وي خواستگاري كرد و او را به عقد خويش درآورد. بعداً آن دو فرشته، از ديوار محل عبادت وي بالا آمده و قضيه‌اي را پيش وي افگندند كه در كتاب الله حكايت آن را ميخوانيم. و داوود عليه السلام سجده‌كنان بر زمين افتاد پس خداوند متعال بر او آمرزيد و توبه‌اش را پذيرفت». اما ابن‌كثير ميگويد: «مفسران در اينجا داستاني (نظير روايت ياد شده ابن عباس (رض) را نقل كرده‌اند كه بيشتر آن برگرفته از اسرائيليات است وحديثي در اين مورد به ثبوت نرسيده است و هرچند ابن ابي حاتم در اين باب حديثي را روايت كرده است، اما سند آن حديث صحيح نيست پس

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهترآن استكه به صرف خواندن اين داستان بسنده كنيم و حقيقت آن را به خداوند متعال موكول نماييم زيرا قرآن حق است و آنچه كه قرآن متضمن آن مي‌باشد، نيز حق است. بعضي ديگر از علماي اسلام نيز ـ همانند ابن‌كثير ـ منكر صحت اين داستان شده و گفته‌اند: «آن دو تن كه از ديوار محراب بر داوود عليه السلام بالا آمدند، دو فرشته نه بلكه دو بشر بودند كه حقيقتاً درباره گوسفندان خويش باهم دعوي ومرافعه داشتند. (حق نيز همان است كه ابن كثيرفرموده است: زيرا چنين عملي از پيامبر خدا داوود عليه السلام بسيار بعيد است و چنين روايتي از رسول الله ص به ثبوت نرسيده و به احتمال بسيار از اسرائيليات و منابع اهل كتاب است.).

إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴿٢٢﴾

چون بر داود (ناگهاني) وارد شدند پس او از آنان ترسيد، گفتند: مترس! ما دو مدعي هستيم كه يكي از ما بر ديگري ظلم كرده است، پس در ميان ما به حق وعدل فيصله و داوري كن، و ظلم روا مدار و ما را به راه راست راهنمايي فرما. (٢٢)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«وَلَا تُشْطِطْ»:از حق دور مشو. دور از حقيقت مگو.

تفسير:

مفسران ميفرمايند بعد از اينكه از بالاى حصار و ديوار نزد او رفتند، در نتيجه داود از آنها بيمناک و در هراس شد.

داؤود گفت: كه چرا بدون اجازه داخل عبادتگاه شده ايد وچرا از دروازه وارد نشدند، و در زمانى وارد شدند كه داود آن را به عبادت اختصاص داده بود. «قٰالُوا لاٰ تَخَفْ خَصْمٰانِ بَغىٰ بَعْضُنٰا عَلىٰ بَعْضٍ»: گفتند: از ما نترس، ما دو نفر متخاصم هستيم كه بعضى به ديگرى ظلم روا داشته است.

«فَاحْكُمْ بَيْنَنٰا بِالْحَقِّ وَ لاٰ تُشْطِطْ»: در بين ما به عدالت قضاوت كن، و در صدور حكم جور و ستم روا مدار. «وَ اِهْدِنٰا إِلىٰ سَوٰاءِ اَلصِّرٰاطِ» و ما را به راه راست و حق هدايت نما.

ابن كثير ميفرمايد: «داؤود عليه السلام هدايت فرموده بود كه؛ در آن روز كسي نزد وي نيايد و او را در خلوت عبادتش تنها بگذارند پس بناگاه با دو تن كه به شكلي غير عادي از ديوار بالا آمدند روبرو شد و از اين حالت غيرعادي هراسيد. «گفتند: نترس، ما دو طرف دعوا هستيم كه يكي از ما بر ديگري ستم كرده است پس ميان ما به حق داوري كن و جور نكن» يعني: در حكم و فيصله خويش، از حق دور نشو «و ما را به راه راست راهنمايي كن» يعني: در اين قضيه ما را بەسوي حق راهنمايي كرده و بر حق و ادارمان كن. (تفسير انوار).

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ﴿٢٣﴾

اين برادر من است، نود و نه ميش دارد و من يک ميش دارم، گفته است: اين يكي را هم به من واگذار. و در گفتگو مرا مغلوب ساخت.(٢٣)

تفسير:

برخي از مفسران بدين عقيده اند كه: منظور از گوسفند، زن است. پس معنى آن چنين مى

(c) ketabton.com: The Digital Library

شود؛ او نود و نه زن دارد و من فقط یک زن دارم.
«فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا»گفت: آن را به من بده و آن را تحت تکفل من قرار بده.
«وَ عَزَّنِي فِي اَلْخِطَابِ» و در خصومت بر من غلبه یافته و چیره شده است و در سخنوری بر من فشار آورده و سخت گرفته و بر من چیره شده است. يعني: برادرم بر من در دعوي غالب آمده زیرا در طرح حجت از من تواناتر است.
«قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ» داؤود گفت: قطعاً او را در مطالبه‌ی میش تو برای اینکه میش های خودش یک‌صد میش بشوند به تو ظلم کرده است. (تفسير صفوة التفاسير محمد علي صابوني).
«نَعْجَةً»: گوسفند. میش.
«أَكْفِلْنِيهَا»:یعنی کفالت و سرپرستي آن را به من واگذار. آن را بهره من گردان. مراد به تملّک او درآوردن آن گوسفند و دادن آن بدو است و از ماده (کفل)به معني سرپرستي، يانصيب(ملاحظه شود: نساءآیه:85، حدید آیه: 28).
«عَزَّنِي»: از عزّت به معنای غلبه است. يعني مرا مغلوب کرده است و بر من چیره شده است.
جملۀ«أَكْفِلْنِيهَا»: یعنی کفالت آن را به من واگذار و این کنایه از بخشش و هدیه است و «عَزَّنِي» از عزّت به معنای غلبه است.
قابل یاد آوري است که:انسان ذاتاً، حریص و زیاده طلب است و هیچ وخت از مال دنیا سیر نمی شود. در مفهوم کلمه «أَكْفِلْنِيهَا» (بر خلاف نظریه برخی از علماء است که معتقدند که؛ آزادی در رسیدن به شهوات و غرایز را وسیله آرامش می دانند و مي گويند: انسان همین که سیر شد آرام می‌شود.
درضمن باید گفت: آنعده اشخاصیکه قصد ونیت تصاحب حقّ دیگران را در سر میپرورانند، مقدّمات حقوقی واستدلالی کارخودراهم برای محکمه از قبل آماده میسازند.طوریکه این فهم را در داستان داؤود علیه‌السلام مطالعه نمودیم.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴿٢٤﴾

(داؤود) گفت: بي‌شک او با درخواست اینکه میشت (را به او بدهي تا آن را) با میش‌هاي خود اضافه کند به تو ظلم وستم کرده است. و حقا که بسیاري از شریکان به همدیگر ظلم مي‌کنند، مگر آناني که ایمان آورده و کارهاي نیک انجام داده‌اند ولي چنین کساني بسیار اندک و کم هستند. پس داود دانست که ما او را آزموده‌ایم، بنابر این، از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه و انابه کرد(۲۴)

تفسیر:

ابو حیان گفته است: مفسران در مورد این قصه چیزهایی را یادآور شده‌اند که با مقام و منزلت پیامبران تناسب ندارد و آن را به طور کلی کنار نهادیم. و آنچه از ظاهر آیه درک می‌شود این است: آنانکه محراب را محاصره کرده بودند، انسان بوده و از غیر راه معمولی نزد او رفته بودند. و در غیر وقت نشستن به قضاوت وارد شده بودند. و چون تک و تنها برای عبادت در محراب بود، ترسید او را ترور کنند، پس وقتی معلوم شد برای فیصله آمده‌اند و دو نفر آنها برای عدالت خواهی نمایان شدند-همان طور که در قرآن آمده است-

(c) ketabton.com: The Digital Library

از آن گمان از خدا طلب بخشودگی کرد. و در مقابل خدای عز و جل سر سجده را بر زمین نهاد. وما به طور یقین می دانیم وایمان داریم که پیامبران از خطا و تبهکاری معصوم و دورند؛ زیرا اگرچنین امری را جایز بداریم، دیگر شرایع باطل گشته و به گفتۀ آنان اطمینان نخواهیم داشت.

«الْخُلَطَآءِ»: جمع خَلیط. آمیزشکاران. آمیزگاران. شرکاء. مراد آشنایان و شریکاني است که با هم سر و کار دارند و اغلب اموال یا احشام خود را با هم مي آمیزند.

«رَاكِعاً»: کرنش کنان. سجده‌کنان. خاشعانه (سورۀ: بقره‌آیه 43، آل‌عمران آیه 43، مائده‌آیه 55). تعبیر «رَاكِعاً»: یا به خاطر آن است که رکوع مقدّمه سجده بوده و یا اینکه به معني خود سجده است، چرا که رکوع و سجود هر دو به معني انحناء و خمیدن است، وگاهي هم به معني مطلق خشوع و خضوع میباشد.

«أَنَابَ»: از کرده خویش پشیمان شد و برگشت. توبه کرد. کرده داود، شتاب در صدور حکم قضاء بر اثر وضوح موضوع، و یا گمان بردن کشتن خود توسّط طرفین دعاوي، و خوف بیجا از بندگان با وجود حضور یزدان بود. (تفسیر نور: خرمدل)

درس وعبرت قرآني همین است که انسان و بخصوص حکام نباید در اصدار حکم و فیصله عجولانه و بر اساس شنیدن سخن یکی از طرفین حکم نماید.

طوریکه ملاحظه شد؛ حضرت داؤود علیه السلام با شنیدن نظر یک طرف دعوا قضاوت کرد و فرمود:

«لَقَدْ ظَلَمَكَ» و به همین دلیل بودکه از پروردگار خویش عذر خواست.

خوانند گان محترم !

برخي از مفسران در ذکر داستان حضرت داؤود علیه السلام مرتکب اشتباهی بزرگ شده‌اند و در تفسیرهای خود بدون تحقیق و بررسی دقیق، اقوالی را از اهل کتاب آورده‌اند که سند و بنیان ندارد و نباید به آن اعتماد کرد؛ زیرا جزو قصه و اخبار اسرائیلیان می باشند که با روح و مبنای عقیده‌ی اسلامی در مورد «عصمت پیامبران» منافات دارند. از جمله این اخبار پرحیله و نیرنگ روایتی است در مورد عشق حضرت داؤود به زن یکی از فرماندهان سپاه خود که خلاصۀ آن چنین است: «روزی داؤود در پشت بام منزل خود گردش می‌کند.

زنی را در حالت حمام گرفتن می بیند، و عاشق آن می شود، این زن همسر یکی از فرماندهان سپاه او به نام «اوریا» بود. داؤود میخواهد آن زن آزاد شود و با او ازدواج کند. پس شوهروي را به جنگ می فرستد و بیرق قوماندانی سپاه را به او می دهد و فرمان پیشروی به وي صادر مي کند، و پیروز می شود.

چندین بار او را به میدان جنگ می فرستد تا سرانجام کشته می شود و داؤود با زنش ازدواج می‌کند. تا آخر دروغ ها و افترا ها از این قبیل مي نویسند.

ابن کثیر گفته است: بسی از مفسران اخبار و قصه هایی را نقل کرده‌اند که جز و اسرائیلیات می باشند. و بعضی آنها بدون شک، کذب و دروغ محض اند.

امام بیضاوی گفته است: این که گفته‌اند: حضرت داود چندین بار «اوریا» را به میدان فرستاد و به او دستور پیشروی داد تا کشته شد و با زنش ازدواج کرد، دروغ و افترا و ناروا می باشد، از این رو حضرت علی رضی الله عنه گفت: هر کس داستان حضرت داود را مانند قصه گویان بازگوید، او را یکصد و شصت تازیانه می زنم که حد دروغ بستن

(c) ketabton.com: The Digital Library

به پیامبران همان است. و درست این قصه آن است که محققان و پیشوایان و دانشمندان تفسیر آورده‌اند که عبارت است از: حضرت داود علیه السلام قسمتی از وقت را به امور ملک و مملکت اختصاص داده بود. و قسمتی را به قضاوت و رسیدگی به اختلافات مردم، وبخش آخر آنرا در خلوت و با خواندن ذکر و تسبیح و ثنا در محراب و عبادت سپری می کرد. در موقع خلوت هیچکس نزد او نمی رفت. تا از محراب خارج می شد. اما روزی با دو نفر که محراب را محصور کرده بودند روبرو شد. داود از آنها بیمناک شد و در دل خود قرار گذاشت تا آنها را بزند، اما آن دو او را مطمئن و آرام کردند و گفتند: ما دو نفریم که با هم اختلاف داریم. و یکی از آنها مشکل و خواست خود راآن‌طور که در قرآن است، بیان کرد و مسأله، نشان دهنده‌ی ظلم علنی، و غیر قابل تحمل و تأویل بود. از این‌رو داود به محض شنیدن این ظلم آشکار، بدون توجه به گفتۀ طرف دیگر، حکم او را صادر کرد. و از طرف دیگر درخواست بیان نکرد و به دلیل او گوش نداد. و گفت: «با درخواست گوسفندت به تو ظلم کرده است... تا آخر، آنگاه خدا او را مورد عتاب قرار داد و به او تذکر داد که قاضی باید بعد از شنیدن اظهارات طرف دیگر حکم صادر کند. در تفسیر البحر ۳۹۳/۷، به اختصار. حقیقت بر ملا و درخشان همین است و دین خدا بر آن قرار دارد. در مورد مي توانید به: تفسیر کبیر امام فخر رازی مراجعه کنید و دلایل دقیق در مورد مطالعه فرماید. (تفسیر کبیر ۱۸۹/۲۶).

قابل یاد آوري است: اعراب از زن نیز کنایتاً به **«نعجه»** تعبیر کرده و زنان را به گاوهاي ماده تشبیه میکنند. از این روي کسانیکه داستان زن «اوریا» را مطرح میکنند، میگویند: آن دو فرشته این داستان را به منظور تنبیه داؤود علیه السلام و متوجه ساختن وي به اشتباهش مطرح کردند زیرا او در عین حالیکه خودش دهها زن آزاد داشت، به زن اوریا نیز چشم دوخته بود. پس مرادشان از **«نعجه»**، زن اوریا بود.

و چنان‌که گفتیم، مفسران این داستان را رد کرده و آن را از داستان هاي اسرائیلي شناخته‌اند. امام شوکاني میگوید: «گناه داؤود علیه السلام این بود که آن فرماندهش را در جنگ‌ها پیش فرستاد تا کشته شود و بعداً زنش را به نکاح گیرد. پس او کشته شد و داؤود علیه السلام زنش را به نکاح گرفت. پس خداي متعال او را متوجه این گناهش گردانید و با فرستادن فرشتگانش به‌سوي وي، تلویحاً این معني را به وي رساند تا آمرزش‌خواهي کند و از این خطایش توبه کند پس داؤود علیه السلام آمرزش خواست وتوبه وي پذیرفته شد». البته رأي ابن‌کثیر در مورد اسرائیلي بودن این داستان قبلاً بیان شد.

علما درباره اینکه آیا سجده در این آیه، سجده تلاوت است یا خیر؟ اختلاف نظر دارند. علماي احناف و مالکي ها برآنند که اینجا، جاي سجده تلاوت است ولي شافعي ها و حنبلي ها برآنند که اینجا جاي سجده شکر است، نه سجده تلاوتي که به آن در قرآن امر شده است. (براي تفصیل موضوع مراجعه شود به تفسیر انوار القرآن)

یادداشت:

آیات متبرکه (24 و25): چنانکه از حدیث بر مي آید، ازجمله آیات سجده تلاوت است.

فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ﴿٢٥﴾

(پس ما این قضاوت عجولانه) را بر او بخشیدیم و او نزد ما داراي مقام والا و آینده نیك است.(۲۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
«وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنٰا لَزُلْفىٰ»:خداوند متعال براي داود عليه السلام گناهش را آمرزيد وتوبه‌اش را پذيرفت اورا برگزيد و مقرّبش ساخت و برايش نيكوترين جايگاه را در بهشت هاي پر از نعمت مهيا نمود.
«زُلْفَى»: قربت و كرامت است، كه بعد از بخشيدن گناه داوود عليه السلام به وي ارزاني شد. حسن ماب: حسن بازگشت و سر انجام نيك، يعني رسيدن به بهشت است.
«وَ حُسْنَ مَآبٍ» و در آخرت سرانجامى نيكو، يعني رسيدن به بهشت است.
يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴿٢٦﴾
اي داود! ما تو را در زمين خليفه ساخته ايم، پس به حق در ميان مردم حكم كن، و از هواي نفس پيروي مكن كه تو را از راه الله منحرف مي سازد، بي‌گمان آنانكه از راه الله منحرف مي شوند، براي شان عذاب سخت است به خاطر آنكه روز حساب را فراموش كردند. (٢۶)

تفسير:
«يٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاكَ خَلِيفَةً فِي اَلْأَرْضِ» «اي داوود! ما تو را در زمين خليفه گردانيديم» يعني به داؤود عليه السلام گفتيم: ما تو را بر روي زمين خليفه خوبش گردانيديم، يا تو را خليفه و جانشين پيامبران پيش از توگردانيديم تا به معروف امر و از منكر نهي كني «پس ميان مردم به‌حق» يعني: به عدالت «حكم كن» كه اين عدالت، عبارت ازتعميل حكم الله تعالي در ميان بندگانش ميباشد.
ابو حيان گفته است: اينكه خداى متعال داود را در سرزمين جانشين كرده است بر مكانت و قرب و برگزيدن او عليه السّلام دلالت دارد. و گفته‌ى آنهايى را رد مى‌كند كه مطلب و امرى نالايق به مقام نبوت او نسبت داده‌اند.
در حديث شريف آمده است: «إن أحب الناس إلي الله يوم القيامة وأقربهم منه مجلساً إمام عادل، وإن أبغض الناس إلي الله يوم القيامة وأشدهم عذاباً إمام جائر». «بي‌گمان محبوبترين مردم نزد خداوند متعال در روز قيامت و نزديكترين آنان به وي از روي مقام و منزلت، فرمانرواي عادل است و بي‌گمان منفورترين مردم در نزد خداوند در روز قيامت و سخت‌ترين آنها از روي عذاب، فرمانرواي ستمگر است».
اين آيه زمامدار را از داوري و قضاوت در حوادث و رويدادها، با اتكا به علم شخصي‌اش نهي ميكند.
ابوبكر صديق (رض) ميفرمايد: «اگر مردي را در حال ارتكاب حدي از حدود خداي متعال ببينم، او را بدان مورد مؤاخذه قرار نمي‌دهم تا ديگري غير از من بر آن امر شهادت دهد».
در حديث شريف به روايت ابوداوود و ديگران آمده است كه: رسول الله صلي الله عليه وسلم اسبي خريدند اما فروشنده منكر فروش آن به ايشان شد ولي رسول الله صلي الله عليه وسلم در اين رابطه فقط با تكيه برعلم خويش به نفع خود حكم نكردند بلكه فرمودند: «چه‌كسي براي من شهادت ميدهد؟ خزيمه برخاست و گواهي داد آنگاه به آن قضيه حكم كردند».
ابن عباس (رض) نيز روايت كرده است كه: «رسول الله صلي الله عليه وسلم (در قضايا و

(c) ketabton.com: The Digital Library

دعاوي) با سوگند منكر، يا آوردن يک شاهد از سوي مدعي، حكم صادر ميكردند». (تفسير انوارالقران).

ابن كثير روايت كرده است كه ابو زرعه وارد مجلس وليد بن عبد الملک شد.

وليد به او گفت: تو كه قرآن را خوانده و آن را فهميدۀ به من بگو: آيا خليفه مورد باز خواست قرار مىگيرد؟ گفت: يا امير المؤمنين! جوابت را بگويم؟ گفت: بگو، در امان الله هستى. ابو زرعه گفت: اى امير مؤمنان! آيا تو در نزدالله گرامىتر هستى يا داؤود عليه السّلام، به خدا خلافت و نبوت را با هم به او عطا كرده بود، سپس در كتابش او را تهديد كرده و فرمود: «يٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلِيفَةً فِي اَلْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَينَ اَلنّٰاسِ بِالْحَقِّ وَ لاٰ تَتَّبِعِ اَلْهَوىٰ فَيضِلَّکَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ»، پس اندرز نيكويى شد..(تفسير صفوة التفاسير محمد علي صابوني).

خوانند گان محترم!

درآيات متبركه (27 الي 29) موضوعاتي در باره اثبات قيامت، مكافات و مجازات را مورد بحث قرار ميدهد.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴿٢٧﴾

و ما آسمان و زمين و آنچه را كه ميان آنهاست، بيهوده نيافريده ايم، اين گمان كافران است، پس واي بر آنان كه كافرند از آتش (دوزخ).(٢٧)

تفسير:

«وَ مٰا خَلَقْنَا اَلسَّمٰاءَ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَينَهُمٰا بٰاطِلاً» در اين آيه مباركه بيان شد كه: اين عالم هستى و مخلوقات شگفت انگيزش را بيهوده خلق نكردهايم. بلكه آنرا براساس حكمت بزرگي آفريده است. و در اين هيچ جاي شكي نيست كه: در جهان بينى الهى، آفرينش هدفدار است. اما در بينش غير الهى، آفرينش بى هدف است.

«ذٰلِکَ ظَنُّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا»: اينخلقت بيهودهى جهان هستى و طبق پندار كافران بازي و بيهوده نيست. زيرا آنان گمان هاي بدي به حق تعالي دارند، به آيات الهي كافر شدند و پيامبرش را تكذيب كرند. و به زنده شدن و نشر باور ندارند.

«فَوَيلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ اَلنّٰارِ»: واى به حال كافران از عذاب آتش! بعد از آن به خاطر اين گمان بد آنها را توبيخ كرده و ميفرمايد:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴿٢٨﴾

آيا كساني كه ايمان آورده و كارهاي شايسته انجام داده اند مانند مفسدان در زمين قرار ميدهيم؟يا پرهيزگاران را مانند بدكاران قرار ميدهيم؟(٢٨)

تفسير:

منظور اين است كه در حكمت خدا نيک و بد و نيكمرد و گنهگار و پاک و ناپاک يكسان نيستند. پس آيه متضمن استدلال بر تحقق وقوع حشر و جزا و پاداش و كيفر است، و نيز متضمن وعد و وعيد است.

ابن كثير گفته است: خداى متعال اعلام داشته است كه يكسان قرار دادن مؤمنان و كفار از عدالت و حكمت خدا دور است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقتی موضوع چنین باشد، پاداشی لازم است که مطیع و فرمانبر از آن بهره‌مند گردد و نافرمان و تبهکار به کیفر عملش نایل آید. و عقل سلیم حکم می‌کند که پاداش و معاد لازم است؛ زیرا ستمگر گردنکش را می بینم که ثروت و فرزندان و نعمت هایش در افزایش است و بدون این‌که کیفری ببیند مرگش فرا می‌رسد، و از طرفی دیگر انسان مطیع و مظلوم را می بینیم که از زحمت و تلاش خود نان می خورد و ثمر رنجش را ستمگر می برد و می میرد. پس باید عدل و حکمتی از جانب خدای حکیم مقرر باشد که انتقام این را از آن بگیرد. وقتی این امر (به هر علت) در دنیا مقدور نشود، باید برای رسیدگی به این ستم و شکیبایی، قرارگاهی باشد، وآن عبارت است ازمنزلگاه آخرت. (مختصر ۲۰۲/۳.) پس ازآن هدف از نزول قرآن را بیان کرده است که عبارت است ازعمل کردن به دستورات آن و اندیشیدن در آن:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴿۲۹﴾

این کتابي است پر برکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبر کنند و خردمندان عبرت گیرند. (۲۹).

تفسیر:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيكَ مُبَارَكٌ»:یعنی قرآن عظیم الشأن که آن را بر تو نازل کرده‌ایم کتابی است با عظمت و گرانقدر که در امور دینی و دنیوی حاوی خیرات و منافعی فراوان است.

«لِيدَّبَّرُوا آيَاتِهِ»: آن را بر تو نازل کردیم تا بندگان در آیاتش بیندیشند و درباره محتوایش فکر و عقل خود را به کار اندازد، و اسرار و حکمت های والایش را دریابند.

«وَ لِيتَذَكَّرَ أُولُوا اَلْأَلْبَابِ»:و تا دارندگان عقل سالم از این قرآن پند و اندرز بگیرند. واقعیت امر همین است: کسانی که از قرآن متذکّر نمي شوند، بي عقل اند. در این هیچ جاي شک نیست که: قرآن، مطابق عقل و منطق است، لذا اهل عقل با تدبّر در آن به احکام و رموزش پی می برند. با تمام وضاحت باید بیان داشت که در قرآن، امری مخالف عقل را نمیتوان یافت.

معارف قرآن عظیم الشأن پایان ناپذیر است. این که به همه دستور تدبّر میدهد نشان آن است که هر کس تدبّر کند به فهم جدید علمي دست مییابد.

حسن بصری فرموده است: قسم به خدا هیچ کس با حفظ و از بر کردن حروف و ضایع کردن و زیر پا نهادن حدودش، آن را نفهمیده و درک نکرده است. تا جاییکه یک نفر که گفته بود: به خدا قرآن را تمام خوانده‌ام و حتی یک حرف آن را نینداخته‌ام، گفته است: خدا می‌داند تمامش را انداخته و احکامش را زیر پا نهاده است و قرآن هیچ تأثیری بر اخلاق و رفتار وی ننهاده است.(تفسیر کشاف ۷۰/۴.)

الهي پروردگارا! ما را از زمره‌ی اشخاصي قرار بده که قرآن را خوانده و آن را فهمیده و بدان عمل می‌کنند.

«اَلْأَلْبَابِ»یعنی عقل‌ها، مفرد آن لب است و لب یعنی هسته و پالفته و خلاصه‌ی هر چیزی. از این‌رو عقل به لب موسوم گشته است. اَلصّافِناتُ اسب هایی که روی سه پا و گوشه سم پای چهارم ایستاده‌اند. جمع صافن است.

فراء گفته است:صافن در زبان عرب به معنی اسب ایستاده و غیره می‌باشد.

اَلْجِيادُ تندرو در دویدن، پیشتاز. مبرد گفته است: جیاد جمع جواد به معنی سریع وتندرو میباشد.«انسان جواد» یعنی آدمی که دست ودل بازوسخی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«تَوَارَتْ»: نهان شد.

خواننده گان محترم!

درآيات متبركه(30 الي40) درباره سليمان عليه السلام بحث بعمل آمده است.

وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴿٣٠﴾

و سليمان را به داؤد بخشيديم، چه نيكو بنده اي بود به راستي او بسيار رجوع كننده [به خدا] بود.(٣٠)

تفسير:

الله سبحان وتعالى فرزندی صالح را به نام سليمان به داؤد عطا كرديم، و به او نبوت داديم. تا با آن خوشحال شود.

اما ابن‌كثيرميفرمايد: «خداوند متعال داوود عليه السلام را به عنوان پيامبر به سليمان عليه السلام عطا كرد، وگرنه داوود جز سليمان فرزندان ديگري نيز داشت زيرا او داراي صد زن آزاد بود».

مفسران مينويسند كه: منظور از «هبه» در اينجا اعطای نبوت است كه فرموده است: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»: يعنى در نبوت وارث او شد، وگرنه داود غير از سليمان فرزندان بسيار داشت.

سپس حق تعالي سليمان عليه السلام را ستوده و مي فرمايد: «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» نيكو بنده بود سليمان و بسيار توبه كار و ستايشگر بود.

حضرت سليمان عليه السلام :

حضرت سليمان عليه السلام فرزند حضرت داود عليه السلام است. زمانيكه حضرت داود عليه السلام وفات فرمود حضرت سليمان جانشين او گرديد.

خداوند متعال (در آيه: 36 سورۀ ص) ميفرمايد: «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ﴿36﴾(پس باد را براي او مسخّر و رام كرديم كه به فرمان او هر جا كه مي خواست نرم و آرام روان مي‌شد).

باد برابر فرمانش به هر كجا كه مي خواست آرام حركت مي‌كرد و همچنين خداوند ميفرمايد: به زير فرمان سليمان درآورديم همه بناها و غواصان ديو را و همچنين گروه جن در اختيار حضرت سليمان بوده‌اند چنان كه خداوند ميفرمايد: «وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ» [سبأ: 12].«و گروهي از جن به اذن پروردگارش نزد او كار مي‌كردند».

و در ادامۀ آيۀ قرآن ميفرمايد: جنيان هر چه سليمان مي‌خواست برايش درست مي‌كردند از قبيل پرستشگاه‌هاي عظيم، مجسمه ها، ظرف هاي بزرگ غذا خوري همانند حوض ها و ديگ هاي ثابت كه از بزرگي قابل جابه‌جايي نبود.

لشكريان سليمان از جن و انس و پرنده براي او گردآور گشتند و همه آنان به يكديگر ملحق و در نزد هم نگاشته شدند. آنگاه حركت كردند تا رسيدند به دره مورچگان، مورچه‌اي گفت: اي مورچگان به لانه‌هاي خود برويد تا سليمان و لشكريانشان بدون اين كه متوجه باشند شما را پايمال نكنند. حضرت سليمان از سخن آن مورچه تبسم كرد و خنديد و گفت: پروردگارا چنانكه كه پيوسته سپاسگزار نعمت هايي باشم كه به من وپدر ومادرم ارزاني داشته‌اي و مرا توفيق عطا فرما تا كارهاي نيكي را انجام دهم كه تو از آنها راضي باشي و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره بندگان شايسته‌ات گردان.

زمانيكه بر سليمان عليه كه سمبول قدرت و عظمت بود مرگ را مقرر داشتيم، جنيان را

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مرگ نياگاهانيد مگر موريانه و چوب خواره هايي كه مدت ها بود به عصاي سليمان رخنه كرده بودند و عصا او را مي‌خوردند.
هنگامي كه سليمان در ميان جنيان بر عصاي خود تكيه زده بود و كارهاي ايشان را مي ياييد فرو افتاد، فهميدند كه اگر آنان از غيب مطلع مي بودند و در عذاب خوارکننده بيگاري و اسارت باقي نمي ماندند و راه خود را در پيش مي گرفتند. مسجد بيت‌المقدس به فرمان حضرت سليمان و به وسيله جنيان ساخته شد.

إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ﴿٣١﴾

به خاطر بياور هنگامي راكه عصرگاهان اسبان چابك تندرو را بر او عرضه داشتند.(٣١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«بِالْعَشِيِّ» عشي: از وقت ظهر يا عصر تا آخر روز است.
«الْجِيَادُ»: جمع جواد، به اسبي گفته مي شود كه بسيار دونده و تيزرو باشد.

تفسير:

امام فخررازی میفرماید: اسب‌ها به دو وصف توصیف شده‌اند: اول، صفت «صفون» که بیانگر برتری و خوبی اسب است.
دوم، «جیاد» یعنی بسی تندرو و چابک. منظور این است که در حالت ایستادن و حرکت به خوبی و کمال موصوفند. در وقت ایستادن آرام و ساکن در جای خود توقف می‌کنند و در موقع حرکت سریع و تندرو میباشند. (تفسیر کبیر ٢٠۴/٢۶) اسب صافن، اسبي است كه بر يكي از دو دست خود مي‌ايستد و دست ديگرش را بالا نگهداشته و گوشه سم آن را بر زمين مي‌گذارد و بدين‌گونه است كه اين اسب بر يک دست و دو پاي خود ايستاده است، كه اين امر، نشانه نشاط و چابكي آن مي‌باشد.

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ﴿٣٢﴾

پس گفت: واقعاًمن اين اسبان را به خاطر پروردگارم دوست دارم (من ميخواهم از آنها در جهاد استفاده كنم او همچنان به آنها نگاه مي كرد) تا آنكه اسپان از ديده هاي او پنهان شدند.(٣٢)

تفسير:

مفسران گفته‌اند: هزاران اسب را كه از پدرش برايش به ميراث مانده بود به او نشان دادند. در موقع عصر در مقابل او به رژه درآورده شدند، زيبايي و تندروی و محبت آنها او را از ذكر خدا غافل كرد، تا آفتاب غروب كرد.
«حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» تا آفتاب غروب كرد و از ديد ناپديد شد. يعني چنان غرق اين تماشا گرديد كه نماز عصر وي فوت شد، بناگاه به خود آمد و گفت: من دوستي و محبت اسبان را بر ذكر پروردگارم ـ يعني بر نماز عصر ـ ترجيح دادم!
«حُبَّ الْخَيْرِ»: اصل خير به معني مال بسيار است.
در حديث شريف به روايت عائشه(رض) آمده است: «سليمان عليه السلام داراي اسب هاي بالداري بود».
ابن‌كثير نقل مي‌كند: «اسب‌هايي كه سليمان عليه السلام را از نماز عصر باز داشتند، بيست هزار رأس بودند. او مي افزايد: ولي قطعاً مسلم استكه سليمان عليه السلام نماز عصر را به قصد ترک نكرد بلكه آن را به فراموشي ترک كرد چنان‌كه در غزوه خندق رسول الله صلي الله عليه وسلم چنان گرفتار مبارزه با دشمن بودند كه نماز عصر ايشان فوت شد و

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن را بعد از غروب قضا آوردند».

رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴿٣٣﴾

[سپس گفت] آنها را به نزد من باز گردانید آنگاه به دست کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها پرداخت.(٣٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُدُّوهَا»: اسب‌ها را برگردانید.«طَفِقَ مَسْحاً»: شروع به دست کشیدن و مالش دادن کرد.«السُّوقِ»: جمع ساق، ساق هاي پا.«الأعْنَاقِ»: جمع عُنُق، گردن‌ها.

تفسیر:

سلیمان امرکرد: اسپان یادشده‌اي که بر او عرضه شده بود، دوباره عرضه شوند وبگذرند «فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ اَلْأَعْنٰاقِ» به منظور تقرب به الله متعال شروع کرد به ذبح وقطع کردن پای آنها و چون آنها اورا ازیاد خدا غافل کرده بودند، باید گوشت آنها خوراک بینوایان بشود.

حسن گفته است: وقتی اسب ها برگشت داده شدند، گفت: نه، به خدا مرا از یاد خدا غافل نخواهید کرد، آنگاه دستور ذبح آنها را داد.

و سدی نیز چنین گفته است: (از ابن کثیر روایت است که سلیمان به عنوان محبت و نوازش به یال و کفل آنها دست کشید. ابن جریر این قول را پذیرفته است. و نظر حسن بصری و سدی ظاهرتر و روشن تر است که با شمشیر گردن و پی آنها را زد؛ چون او را از اطاعت خدا غافل کرده بودند. از این‌رو خدا باد را که سریعتر از اسب است و از آن بهتر است به عوض اسب‌ها به او داد. (تفسیر صفوة التفاسیر).

برخي از مفسران میگویند: سلیمان علیه السلام براي نوازش و ارجگذاري به اسب ها و اطمینان یافتن از احوال آن ها بر ساق و پیشاني آن ها دست مي‌کشید؛ زیرا آن اسب ها وسیله جهاد در راه الله تعالي بودند.

صاحب تفسیر «المنیر» میفرماید: «معني این نیست که سلیمان علیه السلام اسب‌ها را به قصد قربت نزد الله، پي کرده و سربریده باشد زیرا این امر که اسب‌هاي بي‌گناه مورد مجازات قرار گیرند، لایق مقام نبوت نیست». این قول از ابن عباس (رض) نیز نقل شده است.

ولي ابن‌کثیر قول به ذبح اسب ها را ترجیح مي دهد و این نظر بیشتر مفسران است. بعضي از قائلان به ذبح میگویند: ذبح آن اسب ها اشکال شرعي‌اي به همراه نداشت زیرا ـ چنانکه روایت شده ـ در شریعت سلیمان ذبح آن ها به قصد قربت مباح بود و او گوشت آن اسب ها را نیز صدقه کرد، که خداوند متعال در عوض، باد را به تسخیر وي درآورد.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ﴿٣٤﴾

و قطعا ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکندیم، باز به سوی (الله) روي آورد و توبه کرد.(٣٤)

تفسیر:

در آیهٔ مبارکه از امتحانی دیگري یاد آوري به عمل آمده است که از حضرت سلیمان علیه السلام به عمل آمد و سپس از آن لغزش توبه کرد و برگشت.

شاید این امتحان همان باشد که در صحیح از ابو هریره روایت شده است که پیامبر صلّی الله علیه و سلّم فرمود: «سلیمان گفت: امشب با هفتاد زن نزدیکی میکنم. هر یک از آنها

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسب سواری مجاهد در راه الله می‌آورد، و نه گفت: إن شاء الله، آنگاه با آنها نزدیکی کرد، اما هیچ یک از آنها فرزندی نه زایید جز یکی آن هم انسانی ناقص زایید. قسم به ذاتی که جانم در قبضۀ قدرت او قرار دارد، اگر می‌گفت: به خواست الله، تمام آنها جهادگر می‌زاییدند و سواره در راه خدا جهاد می‌کردند» (بخاری این حدیث را آورده اما نگفته است تفسیر آیه می باشد. پس ممکن است تفسیر آن باشد و ممکن است نباشد.).

ابن کثیر گفته است: «بعضی از مفسران آثار و اخبار زیادی را از سلف آورده‌اند که اکثر یا تمام آنها از اسرائیلیات دریافت شده‌اند وبسی ازآنها به شدت نامأنوس و نفرت انگیزند» (ابن کثیر آورده است: آنچه بعضی از علاقمندان به روایات ضعیف و حکایات اسرائیلی پیرامون فتنه و آزمایش سلیمان آورده‌اند که قرآن به اختصار بدان اشاره کرده است، تماما خرافات و اباطیل است و دانشمندان محقق آن را مردود دانسته‌اند. از جمله عجیب‌ترین روایات اینکه ابن ابی حاتم آورده است: سلیمان می خواست به قضای حاجت بنشیند، انگشترش را به «جراده»، محبوب‌ترین زنش داد، شیطان به صورت سلیمان نزد جراده رفت و انگشتر را خواست. جراده گمان برد که سلیمان است، انگشتر را به او داد، همین که شیطان انگشتر را در انگشت کرد انس و جن و شیاطین مطیع او شدند. چنین روایات و حکایاتی اساسی ندارند و مردودند و ابن کثیر و فخر رازی و بیضاوی و نسفی آن را رد کرده‌اند.).

امام فخر رازي گفته است: منظور از فتنه و آزمایش مذکور در آیۀ شریف ناراحتی و آزمایش جسمی بود؛ زیرا سلیمان علیه السّلام به مرضی سخت مبتلا شد که بر اثر آن ناتوان و ضعیف شد، حتی بر اثر شدت بیماری به صورت جسدی در بستر درآمد. وی میگوید: عرب درباره‌ی انسان ضعیف و رنجور میگویند: «إنه لحم علی وضم و جسم بلا روح». بعد از آن به حالت تندرستی برگشت (براي تفصيل موضوع مراجعه شود به به تفسیر کبیر ۲۰۸/۲۶)

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴿۳۵﴾

پروردگارا! مرا بيامرز و حكومتي به من ببخش كه بعد از من سزاوار هيچ كس نباشد؛ يقيناً تو بسيار بخشنده اي. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُلْكاً»: حكومت. سلطنت. «لا يَنبَغِي»: نسزد. سزاوار و درخور نباشد.

تفسير:

حضرت سليمان عليه السلام دست به در بار الله تعالي بلند نمود ودعا كر كه: پروردگارا! خطاى صادر شده از من را ببخشاى و ملكى گسترده و فراخ وپادشاهيي بزرگي عطا به من عطا فرما كه بعد از من هيچكس آن را نداشته باشد، و هيچكس با من شريک نباشد تا به سبب اين فرمانروايي خارق العاده، داراي معجزه‌اي بزرگ شوم **«إِنَّكَ أَنْتَ اَلْوَهّٰابُ»** «بي‌گمان تو وهاب هستي»، تو عطاي فراگير و احسان بزرگ داري و بسيار بخشنده‌اي. و در اين هيچ جاي شكي نيست كه: بخشش گسترده و پي در پي مخصوص ذات پروردگار با عظمت است.

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ﴿۳۶﴾

پس باد را براي او مسخّر و رام كرديم كه به فرمان او هر جا كه مي خواست به آرامي سير مي‌كرد. (۳۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشريح لغات و اصطلاحات:

«رخاء»: نرم و آرام.«أصاب»: قصد كرد، اراده كرد .

تفسير:

الله تعالي ميفرمايد: دعاي سليمان عليه السلام را پذيرفتيم و برايش پادشاهيي را كه خواسته بود عطا كردم «فَسَخَّرْنَا لَهُ اَلرِّيحَ» و باد را برايش رام ساختم. «تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيثُ أَصَابَ» چنانكه با شدّت و سرعت موافق امرش به هر جايي كه اراده ميكرد به آرامی و پاكی جريان پيدا ميكرد. يعني: آن باد، چنان بادي نرم و ملايم بود كه نه اشيا را به جنبش وتكان وا ميداشت ونه توفاني مي شد بلكه در عين نيروي بزرگ وزش و سرعت حركت خود، نرم و ملايم و راحت بخش بود و روان مي شد: «هرجا كه تصميم ميگرفت» يعني: هرجا و در هر كشور و سرزميني كه سليمان عليه السلام قصد سفر ميكرد، باد او را به سوي آن سرزمين حمل مي نمود. (شما توانيد آيه 12 سوره سبا رادر اين مورد مطالعه فرمايد.).

وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ﴿٣٧﴾

و شياطين را مسخر او ساختيم، هر معمار و غوطه خور از آنها را.(٣٧)

تفسير:

همچنان شياطين را پروردگار با عظمت در خدمت حضرت سليمان عليه السلام تحت فرمان و اطاعت اش قرار داد كه از آنان در كاري ساختماني تعميرات بزرگ و شگفت انگيز مورد استفاده قرار مي گرفت و بعضی را برای آوردن در و مرجان دریاها، در غواصی به كار میگماشت. بايد ياد آور شد كه: انسان علاوه بر قدرت تسلّط بر انسان های ديگر و طبيعت، قدرت تسلّط بر جن و شياطين را نيزدارا ميباشد.

وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ﴿٣٨﴾

و ديگر شياطين را كه با غل و زنجير به هم بسته بودند [در سلطه او درآورديم تا نتوانند در حكومت او فتنه و آشوب برپا كنند.](٣٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الأصفاد»: جمع صفد، غل و زنجير.

تفسير:

و برخي ديگري از اين شياطين را كه (نافرمان متمرد بودند و از كار سر باز ميزدند، يا در كار خود خلاف، سركشي و تجاوز ميكردند) در غل و زنجير بسته بود وبه سبب كفر وتمردشان ازفرمان سليمان به زنجير كشيده شده بودند.

«مقربين»: بسته شده به همديگر.

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴿٣٩﴾

(و به سليمان گفتيم:) اين بخشش بي حساب ماست، به هر كس ميخواهي (و صلاح مي بيني) ببخش و از هر كس ميخواهي اِمساك كن و حسابي بر تو نيست. (٣٩)

تفسير:

به حضرت سليمان عليه السلام گفتيم: از ملک و فرمانروايي عظيمي كه خواستار آن شدي، فرمانروايي‌اي به وسعت تسلط بر باد و ديوان؛ دو پديده شگفت آسايي كه عقل‌ها را خيره ميكند «آن را ببخش يا براي خود نگهدار» يعني: ما اين ملک و مكنت را به تو عطا كرديم پس به هركه مي خواهي ببخش و از هركه مي خواهي بازدار «بي‌حساب» بي آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

که در اين بخشش يا باز داشتن، با تو حساب به عمل آيد. يعني: به تو گفته نمي شود که: چه مقدار دادهاي و چرا دادهاي، يا چرا بازداشته و چرا نگهداشتهاي؟
در حديث شريف آمده است که: چون رسول الله صلي الله عليه وسلم مخير ساخته شدند ميان اينکه «بندهاي فرستاده» باشند يا «پيامبري فرمانروا» که به هرکس بخواهند بي حساب و گناهي بدهند و از هرکه خواهند بي حساب و گناهي بازدارند؛ آنحضرت صلي الله عليه وسلم بعد از مشورت با جبرئيل عليه السلام منزلت اول را انتخاب کردند زيرا چنانکه ابن کثير نقل کرده ـ اين منزلت نزد خداوند متعال برتر و والاتر است. (تفسير انوار القرآن، (جلد سوم) عبدالرؤوف مخلص هروي.

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ ﴿۴۰﴾

بي ترديد او (سليمان) نزد ما تقرب و منزلتي بلند و سرانجامي نيکو دارد. (۴۰)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«زُلْفي»: قُربت، مقام و منزلت، پايه و درجه (سوره هاي: سبأ: آيۀ 37، سوره ص، آيه 25).«حُسْنَ مَئَابٍ»: (سوره هاي: آلعمران آيۀ 14، رعد آيۀ 29، صآيه 25).

خواننده گان محترم!

ذکری ازسر گذشت وداستان داوود و سليمان عليهم السلام برای اين است که هر انسان در مقابل نعمتهای اعطا شده الهی ، شکر و سپاس به جای آورد و آن را بر خود واجب گرداند و از سرنوشت ايوب عليه السلام درس بردباری و صبوری بياموزد و با مشکلات و مصايب مقابله کند و توانا و شکيبا باشد.
طوريکه الله سبحان وتعالی در اين درس به پيامبر صلی الله عليه وسلم می فرمايد: در برابر سفاهت وحماقت قومت بردبار باش، هيچ سرمايه و قدرت مادی و معنوی در دنيا، به مال و جاه داوود و سليمان عليه السلام نخواهد رسيد و کسی بيشتر از ايوب عليه السلام رنج و محنت را تحمل نخواهد کرد. پس، اگر انسان بطور دقيق به زندگی وسر گذشت آنان توجه واهتمام نمايد ،در خواهد يافت که: دنيا برای کسی وفا ندارد و سرانجام در برابر سختيها شکيبا خواهد بود.
اينک در آيات متبرکه (41 الي 44) از قصه حضرت ايوب عليهم السلام ذکري بعمل مي آورد.

وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ﴿۴۱﴾

و بنده ما ايوب را ياد کن، هنگامي که پروردگارش را فرياد داد که شيطان [به سبب رنج و شکنجه اي که دچارش هستم] مرا سرزنش و شماتت مي کند [تا از رحمت تو دلسردم کند.] (۴۱)

تفسير:

داستان ايو ب عليه السلام سومين داستان اين سورۀ مبارکه است که در آن ميفرمايد: ای محمد! پيامبر بزرگوار حضرت ايوب ياد آور و بندهی صالح ما، ايوب عليه السّلام را يادآور باش که به انواع بلايا مبتلا شد اما در برابر بلا صبر نمود و با اخلاص‌مندي به پروردگارش دعا، و صبر را پيشه کرد. «إِذْ نٰادیٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ اَلشَّيطٰانُ بِنُصْبٍ وَ عَذٰابٍ» آنگاه که با تضرع و التماس و زاری خدايش را خواند و گفت: شيطان مرا به رنج و عذاب و دردی شديد مبتلا کرده است.
مفسران ميفرمايند که: به عنوان ادب مصيبت را به شيطان نسبت داده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وگرنه تمام امور خير وشر در قبضۀ قدرت و اختيار الله تعالي بزرگ قرار دارد.
ايوب به مصيبت مالی و خانوادگی و بدنی مبتلا بود و مدت هژده سال را در بلا به سر برد.
درجمله «اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ» به حضرت ايوب عليه السلام گفتيم: با پايت زمين را بزن، آن را زد، چشمه آبی گوارا و زلال جوشيد.
«هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ» به او گفتيم: اين آبی است كه با آن شستشو ميشود، و از آن ميشود نوشيد. آنگاه خود را به آن بشست و مصيبت ظاهری بدنش برطرف شد، وازآن نوشيد وتمام مريضي هاي داخل بدنش بهبود يافت.
ابو حيان گفته است: «هٰذَا مُغْتَسَلٌ»يعنی اين آبی است كه با آن ميشود شستشو كرد.
«وَ شَرَابٌ»:يعنی آبی قابل شرب است. پس با شستن ظاهر بدنت بهبود می‌يابد و با نوشيدن باطنت بهبود پيدا می‌كند. اما جمهور برآنند كه دو چشمه جوشيد. از يكی نوشيد و با ديگری خود را شست و شفا يافت. (البحر ۴۰۱/۷).

داستان زندگي حضرت أيوب عليه السلام:

حضرت ايوب عليه السلام يكي از پيامبراني است كه خداوند چهار بار در قرآن عظيم الشأن از وي نام برده است. حضرت ايوب عليه السلام پسر «عيص» پسر حضرت «اسحاق» پسر حضرت «ابراهيم س» است. محل تولدش ولايت شام بوده است. خداوند بزرگ مال وثروت ودارايي زيادي را به اوعطا فرموده بود. همسرش دختر حضرت يوسف عليه السلام به نام «رحمه» بوده است.
حضرت ايوب عليه السلام به اندازه‌اي داراي زهد و تقوا و بخشش و سخاوت بود كه حتي مورد حسادت فرشتگان قرار گرفت و از طرفي هم به سبب چنين فضايلي كه حضرت ايوب داشت شيطان به اندازه‌اي ناراحت و غمگين بود كه هميشه در صدد انحراف او بود چنانكه خداوند ميفرمايد: «وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَآ أَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِنُصۡبٖ وَعَذَابٍ﴿٤١﴾ [ص: 41]. «و بنده ما ايوب را ياد كن، هنگاميكه پروردگارش را ندا داد كه شيطان [به سبب رنج و شكنجه‌اي كه دچارش هستم] مرا سرزنش و شماتت مي‌كند [تا از رحمت تو دلسردم كند]».
با اراده الهي در حدود هفت سال به مرض جذام مبتلا گرديد. شيطان فرصت را غنيمت شمرد و وسوسه را در دل همسرش رحمه انداخت و به حضرت ايوب عليه السلام گفت چرا در اين حال و وضعيتي كه داري از خدا نمي‌خواهي كه ترا شفا دهد. حضرت ايوب عليه السلام از اين سخن ناراحت شد وقسم ياد كرد و فرمود: اگر شفا يافتم صد دره به تو مي‌زنم.
و بعداً فرمود: ديگر من از تو انجام هيچ كاري را براي خودم نمي‌خواهم. حضرت ايوب عليه السلام تنها ماند و چون خود را تنها ديد كسالتش هم شديدتر مي‌شد، در حال گريه و زاري از خدا خواست كه به او شفا بدهد. چنانكه خداوند ميفرمايد: «وَأَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴿83﴾ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ فَكَشَفۡنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرّٖ»[الأنبياء: 83-84]. (و ايوب را [ياد كن] هنگامي كه پروردگارش را ندا داد كه مرا آسيب و سختي رسيده و تو مهربان‌ترين مهرباناني. (۸۳) پس ندايش را اجابت كرديم و آنچه از آسيب و سختي به او بود برطرف نموديم).
به وسيله حضرت جبرئيل راه بهبودي و دواي شفادهنده را به او ياد داديم و گفتيم پاي خود را به زمين بكوب هنگامي كه چنين كرد چشمه آبي بر جوشيد. بدو پيام داديم اين آبي است

(c) ketabton.com: The Digital Library

که هم براي شست وشوي تنت مفيد است و هم براي نوشيدن گوارا و سودمند است هنگامي که با آب چشمه خود را شست از اين مرض نجات يافت و بهبودي حاصل کرد و بعداً حضرت ايوب عليه السلام از کلبه ويرانه‌اش بيرون آمد و شروع به گردش کرد ناگاه زني را روي پلي يافت که گريه و فرياد و ناله و زاري سر مي‌داد از او پرسيد چه چيزي براي شما رخ داده است؟ آن زن گفت شوهرم در حدود هفت سال است که به مرض جذام گرفتار شده است و نام او ايوب است. حضرت ايوب گفت هنگامي که سالم بود و به اين مرض مبتلا نشده بود شبيه چه کسي بود، آن زن گفت: شبيه تو بود. حضرت ايوب گفت: من ايوب هستم و خدا مرا از اين مرض نجات داده است و به من شفا بخشيده است. آن زن هم گفت: من رحمه همسر تو هستم بالآخره به ديدار يکديگر شاد شدند خدا را شکر کردند و به کلبه خود برگشتند. «وَوَهَبنَا لَهُۥٓ أَهلَهُۥ وَمِثلَهُم مَّعَهُم رَحمَة مِّنَّا وَذِكرَىٰ لِأُوْلِي ٱلأَلبَٰبِ﴿43﴾[ص: 43]. «و خانواده‌اش را [که در حادثه‌ها از دستش رفته بودند] و مانندشان را همراه با آنان به او بخشيديم تا رحمتي از سوي ما و تذکري براي خردمندان باش».

مريضي وتکليف ايوب عليه السلام بهبود و به جاي اولاد و اموالي که از دست داده بود دو چندان بدو عطا کرديم، محض مرحمتمان در حق ايوب عليه السلام و تذکري است از صبر و شکيبايي براي خردمندان، تا همچون ايوب شکيبا و اميدوار به لطف و فضل خدا باشند و در حوادث و مشکلات رشته صبر جميل را از دست ندهند.

حضرت ايوب عليه السلام چون قبلاً قسم ياد کرده بود که: زنش را تازيانه بزند و مي‌خواست صد تازيانه به او بزند خداوند بزرگ حضرت جبرئيل را پيش ايوب فرستاد و فرمود به او بگو،«وَخُذ بِيَدِكَ ضِغثا فَٱضرِب بِّهِۦ وَلَا تَحنَثۗ إِنَّا وَجَدنَٰهُ صَابِرا نِّعمَ ٱلعَبدُ إِنَّهُۥٓ أَوَّاب﴿44﴾» [ص: 44]. بسته‌اي از چوب‌هاي «و [به او گفتيم: چون سوگند خورده‌اي که همسرت را براي اينکه تو را در امور معنوي ناراحت کرده بود، صد دره بزني] با دستت بسته‌اي ترکه خشک برگير و همسرت را با آن بزن، وقسمت را مشکن. بي ترديد ما او را شکيبا يافتيم. چه نيکو بنده اي! يقيناً بسيار رجوع کننده به سوي ما بود».

ٱرکُض بِرِجلِكَ هَٰذَا مُغتَسَلُۢ بَارِدُۢ وَشَرَابُۢ﴿۴۲﴾

[به او گفتيم:] با پايت به زمين بکوب، (تا از زير پايت چشمه اي جاري کنيم)، اين چشمه آبي است براي شستشو، آبي سرد و نوشيدن است. (۴۲)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أُرْكُضْ»: بکوب.«أُرْكُضْ بِرِجْلِكَ»: پاي خود را به زمين بکوب.«مُغْتَسَلٌ»: آبي که در آن خود را بشويند.«شَرَابٌ»: نوشيدني.«بَارِدٌ»: سرد، خنک.

تفسير:

خداوند متعال ايوب عليه السلامرا دستور داد که پاي خويش را بر زمين بزن و از اثر آن آب سرد و زلالي فواره کرد تا ايوب عليه السلام از آن بخورد و خود را شستشو دهد.

خداوند متعالي در نتيجه درد وجودش را دور ساخت و از مريضي نجات يافت وغم وغصه اش رابه شادماني مبدّل ساخت.

خوانند گان محترم !

اگر به عمق داستان عبرت انگيز حضرت ايوب عليه السلام نظر به اندازيم، با تمام وضاحت در مي يابيم که صبر بر مشکلات و سختي ها و شکر گذاري درگاه الهي در بدترين شرايط سختي و مصيبت، راهي براي گشايش درهاي رحمت خداوند است و اين ماجرا فقط مختص

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمان حضرت ايوب عليه السلام نيست، زيرا خداوند در قرآن كريم مقصود از بازگشت اين مواهب را رحمت الهي بر او و يادآوري به عابدان مي‌داند.
ايوب عليه السلام همانند ساير پيامبران به هنگام دعا براى رفع مشكلات طاقت فرسا نهايت ادب را در پيشگاه الله تعالي به كار مى برد، حتى تعبيرى كه بوى شكايت بدهد نمى‌كند، تنها مى‌گويد: من گرفتار مشكلاتى شده‌ام و تو «ارحم الراحمين» هستى، حتى نمى‌گويد: مشكلم را برطرف كن زيرا مى داند او بزرگ است و رسم بزرگى را مى داند.
«وَأَيوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّحِمِينَ»(انبياء ٨٣)
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَءَاتَيْنَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَى لِلْعَبِدِينَ
(سوره انبياء ٨۴) (و ايوب را (ياد كن) هنگامي كه پروردگارش را ندا داد كه: مرا آسيب و سختي رسيده و تو مهربان ترين مهرباناني. (سوره أنبياء ٨٣).
پس ندايش را اجابت كرديم و آنچه از آسيب و سختي به او بود برطرف و خانواده‌اش را (كه در حادثه‌ها از دستش رفته بودند) و مانندشان را همراه با آنان به او عطا كرديم كه رحمتي از سوي ما و مايه پند و تذكري براي عبادت‌كنندگان بود. (سوره أنبياء ٨۴)
اگر به محتواي اين آيات متبركه تو جه نمايد: درمي‌يابيم كه انسان هيچگاه نبايد از رحمت خداوند متعال نا اميد باشد و در سخت‌ترين و بدترين شرايط هم خداوند ميتواند با گوشه چشمي همه مشكلات و مصيبت ها را به راحتي و رحمت تبديل كند. همان گونه كه براي حضرت ايوب عليه السلام اين اتفاق رخ داد.

وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴿۴۳﴾

و ما از رحمت خويش خانواده‌اش را به او بخشيديم و مانند آنها را به ايشان افزوديم تا پندي براي خردمندان باشد. (۴٣)

تفسير:

قرآن عظيم الشأن در اين آيه مباركه ميفرمايد:«وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ» الله تعالي بدن ايوب عليه السلام را شفا داد و مريضي اش را شفا داد، به او كرامت عطا كرد و خانواده، همسران و فرزندانش را بدو باز بخشيد.
امام رازى گفته است: نزديكترين تعبير اين است كه خداوند متعال با اعاده‌ى تندرستى و مال و نيرويش، او را از ازدياد نسل و چند برابر شدن خانواده بهره مند كرد. و از حسن نقل است كه بعد از مردن، خدا آنان را زنده كرد. (تفسير كبير ٢١۵/٢۶).
و ابو حيان فرموده است: جمهوربرآنند كه خدا مردگان خانواده‌ى او را زنده كرد و مريضان را بهبود داد و پراكندگان او را جمع كرد.(البحر ۴٠١/٧).

خوانند گان محترم!

در مورد اينكه در مقابل ازمايش ايوب عليه السلام در مورد آزمايش الله تعالي صبر زيادي كرد و در آخر همه چيزهاي كه از دست رفته اش دوباره اِعاده شد، (آن سه چيز راكه از دست داده بود يكي هم ثروت، و ديگري صحت وسلامتي كه هر دو به او پس داده شد ولي فرزندانش كه به وسيله ي زلزله مردند به او پس داده شد يا نه؟) نظر شرعي و قرآني در مورد چه است؟
قرآن عظيم الشأن در مورد ايوب عليه السلام ميفرمايد:«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ» (الأنبياء: 85) (پس دعاي او را اجابت نموديم و رنجي را كه به او رسيده‌بود، برطرف كرديم وخانواده‌اش و همانندشان

(c) ketabton.com: The Digital Library

را همراه با آنان به او عطا كرديم تا رحمتي از جانب ما و تا پندي براي عبادت‌پيشگان باشد).
همچنان در آيه (43 ص) خوانديم: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» (ص: 43)(و خانواده‌اش را به او بخشيديم و مانند آنان را همراه آنها از سر رحمتي از نزد خويش و تا پندي براي خردمندان باشد.).
اما در مورد برگرداندن اهل و فرزندانش، مفسرين چند نظر دارند كه مختصراً بدين نظريات اكتفا مي كنيم:

- برخي از مفسرين ميفرمايند: خداي عزوجل بعد از آنكه آنها را ميرانده بود، مجدداً زنده‌شان گردانيد.
- برخي ميفرمايند: خداي عزوجل آنها را پس از پراگنده ساختن شان، دوباره جمع كرد.
- وبرخي ديگري بدين عقيده اند كه: مراد اين است كه دو برابر كساني كه خداي عزوجل آنان را ميرانده بود، از نو براي وي متولد شدند پس بنابر اين تفسير، خداوند آن مردگان را زنده نساخت.

«رَحْمَةً مِنّا» به خاطر صبر و اخلاصش به او رحم كرديم.
«وَ ذِكْرىٰ لِأُولِي اَلْأَلْبابِ» و تا براى دارندگان عقل و خرد، و روشن انديشان پند وعبرت گردد. ابن‌كثير گفته است: يعنى تابراى خردمندان يادآورى باشد، و بدانند كه سر انجام صبر و شكيبايى فرج و گشايش است. (مختصر۲۰۵/۳.).
«وَ خُذْ بِيدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لاٰ تَحْنَثْ» و به او گفتيم: يک دسته سبزه بلند را بردار و با آن زنت را بزن تا به قسمت وفا كرده باشى و سوگندت شكسته نشود.
مفسران گفته‌اند: ايوب قسم خورده بود كه وقتى از مريضي بهبودى يابد يک‌صد تازيانه به زنش بزند. علت آن اين بود كه در زمان مريضي ايوب را خدمت و پرستارى مى‌كرد. اما بعد از اينكه مصيبت شدت يافت و زمان آن طولانى شد، شيطان او را وسوسه كرد كه تا كى صبر مى‌كنى؟ آنگاه در حالى كه قلباً نگران بود نزد ايوب آمد و گفت: تا كى اين بلا و مصيبت را تحمل كنم؟ ايوب از اين سخن برآشفت و قسم خورد اگر خدا به او شفا عطا كند يک صد تازيانه به او بزند. از اين رو خدا به او دستور داد يک دسته تركه‌ى نازک را بردارد كه شامل يک‌صد تركه باشد، و با آن يک ضربه به او بزند و به قسم خويش وفا كند. و بدين ترتيب رحم و لطف خدا شامل حال او و همسرش كه از او پرستارى كرده و در مقابل مصيبت او شكيبا بود، شد. و اين امر براى پرهيزگاران و مطيعان فرمان خدا، گشايش و راه خروج است. از اين جهت خداوند ميفرمايد:«إِنّا وَجَدْنٰاهُ صٰابِراً» همانا ما او را آزمايش كرديم و او را در مقابل مشكلات و ناگوارى‌ها صبور يافتيم. «نِعْمَ اَلْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّابٌ» (آيه:44 سوره صاد) چه نيكو بنده‌ايست ايوب! به راستى او توبه‌كار بود.
در حديث شريف آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «بلاي نبي خدا ايوب، هجده سال بر وي طول كشيد تا بدانجا كه خويش و بيگانه او را ترک كردند، جز دو مرد كه از مخصوص‌ترين برادران ديني‌اش بودند و صبح و شام احوال وي را مي پرسيدند. پس روزي يكي از آن دو تن به رفيقش گفت: آيا ميداني؛ به خدا سوگند كه ايوب مرتكب گناهي شده است كه هيچ‌يک از جهانيان مرتكب آن نگرديده! رفيقش پرسيد: مگر او چه گناهي كرده است؟ گفت: آخر هجده سال است كه خداوند متعال بر وي رحم نكرده كه اين رنجوري و درد را از وي بردارد! پس چون آن دو نزد ايوب عليه السلام رفتند، آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرد شكيبايي نكرد تا سخن رفيقش را به او نگويد. ايوب عليه السلام گفت: من از آنچه تو مي‌گويي چيزي نمي‌دانم، جز اينكه خداوند متعال مي‌داند [كه من براي او چنان خاشع و مطيع بودم] كه وقتي از نزد دو تن كه باهم كشمكش مي كردند، مي گذشتم و هردو نام متعالي را مي بردند، به خانه ام بازگشته و از جاي آن ها كفاره مي‌دادم، از آنجا كه دوست نداشتم نام خداوند متعال جز در حق ياد شود. سپس رسول اكرم صلي الله عليه وسلم افزودند: چنان بود كه ايوب عليه السلام در آن مريضي خويش به قضاي حاجت مي رفت و چون از قضاي حاجت فارغ مي‌گشت، زنش دست وي را گرفته او را به خانه مي آورد. روزي ايوب عليه السلام در حاجت خويش دير ماند و زنش را فرانخواند كه وي را برگرداند زيرا در اين هنگام بود كه خداوند متعال بر او وحي فرستاد كه: (پايت را به زمين بزن، اينک اين شستن گاهي است سرد و نوشيدني) «آيه بعد». و چون زنش از ديركرد وي نگران شد و رفت تا بنگرد كه چرا دير كرده است، بناگاه ديد كه ايوب عليه السلام درحالي به‌سوي او مي‌آيد كه الله تعالي رنج و درد و علت همه را از تن وي برطرف ساخته و او بر نيكوترين صورت خويش است. پس چون زنش او را ديد [نشناختش] و گفت: هان! الله تعالي به تو بركت دهد، آيا نبي خدا ـ اين رنجو رمبتلا ـ را ديده‌اي، سوگند به خداي توانا كه من مردي را مانند تو شبيه‌تر به وي نديده‌ام، هنگامي كه سالم بود! ايوب عليه السلام گفت: بدان كه من خود، همان ايوب هستم. ايوب عليه السلام دو ظرف داشت: ظرفي براي گندم و ظرفي براي جو. پس الله تعالي دو ابر را فرستاد، يكي از آن‌ها بر سر ظرف گندم آمد و در آن طلا ريخت و از آن لبريزش كرد وابر ديگر درظرف جو طلا ريخت و آن را از طلا لبريز ساخت».

در حديث شريف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبتلي الرجل علي حسب دينه، فإن كان في دينه صلبا اشتد بلائه». «سخت‌ترين مردم در ابتلا انبيا عليه السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص برحسب دين خويش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار مي‌گيرد پس اگر در دين وي استواري و صلابتي بود، ابتلايش سخت‌تر است«. واقعاً دقيق فرموده اند كه:صبر تلخ است وليكن عاقبت و ميوه شيرين دارد. واز ياد نبايد برد كه پناه و تضرع به درگاه الهي سرچشمۀ صبر است.

صابرين قبل از حساب و كتاب وارد جنت ميشوند:

روايت شده است كه در روز قيامت زمانيكه مردم همه را براي محاسبه و تصفيه حساب جمع مي‌كند، منادي ندا مي زند: صابران كجايند تا بي‌حساب وارد جنت شوند؟

گروهي از مردم بر مي‌خيزند. فرشتگان كه آنان را مي بينند مي‌گويند: به كجا مي رويد اي فرزندان آدم؟

مي گويند: به بهشت.

فرشتگان مي گويند: قبل از حساب؟

مي گويند: بله.

فرشتگان از آنان مي پرسند: شما كي هستيد؟

مي گويند: صابران.

فرشتگان مي پرسند: صبر شما چه بود؟

ميگويند: بر طاعت خدا صبر كرديم و در برابر معصيت و گناه الله صبر كرديم تا اين كه خداوند جان ما را گرفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرشتگان مي‌گويند: شما چنان هستيد كه گفتيد. وارد بهشت شويد كه چه زيباست پاداش عمل كنندگان.

خداوند متعال در اين باره با زيباي خاصي ميفرمايد: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيرِ حِسَابٍ» (سوره الزمر:10) (جزاين نيست كه صابران اجرشان را بدون حساب كاملاً).

وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴿۴۴﴾

و [به او گفتيم: چون قسم خورده اي كه همسرت را براي اينكه تو را در امور معنوي ناراحت كرده بود، صد تازيانه بزني] (دستور داديم) كه دسته‌اي از شاخه‌هاي باريک را بگير و (او را) با آن بزن (تا بدن همسرت آزرده نشود) و سوگند خود را مشكن، ما ايوب را صابر يافتيم، چه بنده خوبي بود بي‌گمان او بسيار تو به كار بود. (۴۴)

تفسير:

«وَ خُذْ بِيدِکَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لاٰ تَحْنَثْ» و به او گفتيم: يک دسته سبزه (از ساقه هاي چوبهاي نازک، يا ساقه خرما، و يا ساقه‌هاي گندم ويا ساقه گياهان و همانند آن) را برگير و (او را) با آن بزن، و سوگند خود را مشكن. (و با كمترين اذيت و آزاري قسم خويش را به مرحله اجرا درآور).

تا از يک طرف به قسمت وفا كرده باشي وازجانب ديگرقسمت شكسته نشود.

مفسران گفته‌اند: ايوب عليه السلام قسم خورده بود كه وقتی از مريضي صحت ياب شود، يک‌صد تازيانه به زنش بزند. علت آن اين بود كه در زمان مريضي ايوب عليه السلام را خدمت و پرستاری می‌كرد. اما بعد از اينكه مصيبت شدت يافت و زمان آن طولانی شد، شيطان او را وسوسه كرد كه تا كی صبر می‌كنی؟ آنگاه در حالی كه قلباً نگران بود نزد ايوب آمد و گفت: تا كی اين بلا و مصيبت را تحمل كنم؟ ايوب عليه السلام از اين سخن برآشفت و قسم خورد اگر خدا به او شفا عطا كند يک‌صد تازيانه به او بزند. از اين‌رو خدا به او دستور داد يک دسته سبزه نازک را بردارد كه شامل يک‌صد شاخه سبز باشد، و با آن يک ضربه به او بزند و به سوگندش وفا كند. و بدين‌ترتيب رحم و لطف خدا شامل حال او و همسرش كه از او پرستاری كرده و در مقابل مصيبت او شكيبا بود، شد. و اين امر برای پرهيزگاران و مطيعان فرمان خدا، گشايش و راه خروج است. از اين جهت خداوند ميفرمايد:«إِنّٰا وَجَدْنٰاهُ صٰابِراً»هماناما او را آزمايش كرديم و او را در مقابل مشكلات و ناگواری ها صبور يافتيم. «نِعْمَ اَلْعَبْدُ إِنَّهُ أَوّٰابٌ» چه نيكو بنده‌ايست ايوب! به راستی او توبه‌كار بود.

نظريات فقها در100 تازيانۀ حضرت أيوب عليه السلام:

در مورد اجراء حدود اسلامي به گونه‌اي كه در آيه است، يا بايد آن را خاصّ شريعت ايوب عليه السلام و مرحمتي در حق او دانست، و يا اين كه چنين حكمي را در مورد افرد سفيد ريشان وياه هم در مورد مريضان در حالات كه در مريضي سخت قرار داشته باشند، مختص ساخت. در غير آن اجراء حدّ زنا و تهمت و قسم وغيره با بسته‌اي ازساقه‌ها و رشته‌ها و دست‌هاي از چوبهاي نازک، يعني تعطيل حدود الهي، وچنين كاري مجاز نيست (ملاحظه شود: تفسير قاسمي).

احناف مي‌گويند: اگر كسي قسم ياد كرد كه فلان كس را صد تازيانه مي‌زند آنگاه دسته‌اي از شاخک‌هاي چوب را كه تعداد آن‌ها صد عدد بود گرفت و با آن، فرد مورد نظرش را زد، قسم خويش را راست ساخته و كفاره‌اي بر وي نيست زيرا خداوند متعال اين كاررا

(c) ketabton.com: The Digital Library

براي ايوب عليه السلام رخصت داد. البته اين حكم درحق كسي است كه مريض و عليل است و توان تحمل ضربات تازيانه را ندارد.
همچنين شافعي ها و حنبلي ها گفته‌اند: اقامه حد بر مريضيكه شفاي وي اميد نمي رود، با زدن صد شاخک بر وي در يک‌بار، جايز است.
احناف و حنبلي‌ها در اين باره به‌اين امر استناد كرده‌اند كه شريعت انبياي پيشين عليه السلام شريعت ما نيز هست. شافعي‌ها كه به اين قاعده قايل نيستند، در اين حكم به حديثي كه در سنت نبوي ثابت شده، استناد كرده‌اند. اما مالكي‌ها گفته‌اند: اين حكم فقط رخصتي مخصوص به پيامبر خدا ايوب عليه السلام بود.

خواننده گان محترم !

در آيات متبركه (45الي 54) در رابطه به حضرت ابراهيم عليه السلام وسلاله اش بحث بعمل مي ايد.

وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ﴿۴۵﴾

و بندگان ما ابراهيم و اسحاق و يعقوب را ياد كن كه همه (در انجام رسالت) صاحب اقتدار و بصيرت بودند.(۴۵)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«وَالْأَبْصَارِ»: بينش‌ها در علم و دين است.

تفسير:

اي پيامبر و اي فرستادۀ من! آن پيامبران گرامی و نيک سيرت را به ياد بياور و به آنها متابعت كن، آنها كه در عبادت و بصيرت در دين نيرومند بودند. يعني: آن‌ها در طاعت حق صاحب نيرو و توان و در شناخت اسرار دين وغير آن، صاحب بصيرت بودند. يا آن‌ها ولي نعمت مردم بودند با احساني كه به آن ها مي‌كردند زيرا آن‌ها به مردم مصدر خير شده و بس نيكي مي‌كردند.
وبصورت كل آنان با نيرومندي در منع منكرات مي كوشيدند و در انجام امور معروف بينايي داشتند.
طوريكه امام طبری ميفرمايد: كه آنان در عبادت دارای نيرو و دارای خرد و بصيرت بودند. (تفسير طبری ۱۰۹/۲۳)

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴿۴۶﴾

البته ما آنان را با خلوصي خاصي كه ياد آور سراي آخرت بود خالص كرديم.(۴۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَخْلَصْنَاهُمْ»: ايشان را برگزيديم. آنان را اختصاص داديم. بدي شان ويژگي بخشيديم.«الدَّارِ»: سرا. به طور مطلق مراد سراي آخرت است. گوئي غير از آن، سرائي وجود ندارد و دنيا جز گذرگاهي به‌سوي آن نيست.

تفسير:

يعني خصلتی بزرگ و خالص را به آنها اختصاص داديم كه عبارت است از عدم توجه شان به دنيا، و در مقابل به منزل گاه پايدار آخرت توجه داشتند.
مُجاهِد بْن جَبْر (104 - 21 هـ) 722 - 642 م) مفسر كبير جهان اسلام ميفرمايد: آنان را طوری بار آورده‌ايم كه برای آخرت تلاش كنند و جز آن هدفی نداشته باشد. (تفسير ابن كثير ۲۰۶/۳.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ﴿٤٧﴾

به يقين آنان در پيشگاه ما از برگزيدگان و نيكان اند. (۴۷)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْمُصْطَفَيْنَ»: جمع مُصْطَفي، نخبگان و برگزيدگان.«الأَخْيَارِ»:جمع خَير، خوبان ونيكان. (تفسيرنورخرمدل).

تفسير:

در آيه مباركه گفته شده است كه: بطور يقيين اين تعداد از پيامبران نيكوكار در نزد خداوند متعال اند واز بهترين و محترم ترين مردم اند، كه حق تعالي ايشان را به نبوّت برگزيد و به رسالت اختيار نمود.

وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ﴿٤٨﴾

و اسماعيل واليسع وذوالكفل را ياد كن و همه از نيكان اند.(۴۸)

تفسير:

الله تعالي به پيامبر صلي الله عليه وسلم در آيه متذكر ميفرمايد كه: اى محمد! همان پيامبران گرامى را نيز يادآور باش كه عموماً از نيک مردان بارگاه خدا بودند. و سيرتشان زيباترين سيرت هاست، هر يک خير انديش، نيكوكار و هدايتگر بودند، الله تعالي ايشان را به تبليغ رسالتش بر گزيده بود و بهترين صفات را براي شان عطا كرده بود.پس از آنها پيروى كن و در صبر و تحمل در راه خدا به آنان اقتدا كن.

زندگي حضرت أِسماعيل عليه السلام :

حضرت ابراهيم عليه السلام هيچ فرزندي از سارا خاتون نداشت و تمايل داشت كه از او فرزند صالحي داشته باشد. الآيه **«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴿100﴾»** [الصافات: 100] يعني حضرت ابراهيم فرمود: خدايا فرزند صالحي را به من بده.

حضرت ابراهيم عليه السلام و هاجره خاتون با هم ازدواج كردند و هاجره خاتون حامله گرديد بعد از گذشت زمان معمول وضع حمل كرد و پسري زائيد و او را به نام اسماعيل نامگذاري كردند.

در اين هنگام حضرت جبرئيل آمد و براي حضرت ابراهيم عليه السلام وحي آورد كه هاجره خاتون و پسرش را اسماعيل به ولايت حجاز ببرد و حضرت ابراهيم عليه السلام به فرمان خداوند آنها را به محل بيت الله الحرام در حجاز برد.

وحي آمد كه اي ابراهيم عليه السلام آنها را در اينجا بگذار و حضرت ابراهيم عليه السلام آنها را در آنجا گذاشت و خودش به طرف فلسطين برگشت. «رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيرِ ذِي زَرعٍ عِندَ بَيتِكَ ٱلمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجعَل أَفِدَةً مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهوِيٓ إِلَيهِم وَٱرزُقهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُم يَشكُرُونَ﴿37﴾[سوره إبراهيم: 37].

«حضرت ابراهيم هنگام مفارقت و جداشدن از هاجره خاتون همسرش و اسماعيل پسرش فرمود: پروردگارا من بعضي از فرزندانم را به فرمان تو در يک سرزمين بدون كشت و زرع در كنار خانه تو كه تجاوز و بي‌توجهي نسبت به آن حرام ساخته‌اي سكونت داده‌ام، خداوندا تا اينكه نماز را بر پاي دارند پس چنان كن كه دل هاي گروهي از مردمان براي زيارت خانه‌ات متوجه آنان گردد و ايشان را از ميوه ها و محصولات ساير كشور ها بهره مند فرما شايد كه از الطاف و عنايات تو با نماز و دعا سپاسگزاري كنند».

بعداً حضرت اسماعيل به عنوان پيامبر مبعوث گرديد. حضرت ابراهيم عليه السلام و پسرش

(c) ketabton.com: The Digital Library

به دستور خداوند ساختمان کعبه الله را بنا کردند و به صورت زیارتگاه حجاج در آمد.

«الْيَسَعَ»:

«الْيَسَعَ»: نام يكي از أنبياء بني‌اسرائيل است و بعضي معتقدند كه او همان يوشع بن نون است. برخي هم او را همان إلياسين كه إلياس باشد ميدانند. ذكر نام آن در قرآن فقط در دوجا آمده است، يكي در سورۀ انعام، و ديگري در همين سوره، ولي در هيچ از اين سورۀ احوال وزندگي نامه او به تفصيل بيان نشده، فقط اسم آن در فهرست انبيا عليهم السلام ذكر يافته است.

برخي بدين باور اند كه: «يسع، خضر است. و برخي ديگر بدين باور اند كه او از اصحاب الياس است و آن دو، قبل از يحيي و عيسي ـ عليهما السلام زندگي ميكردند.

ذَاالْكِفْلِ:

«ذوالكفل» پيامبر نبود بلكه مردي از بني‌اسرائيل بود كه از هيچ معصيتي پرهيز نمي‌كرد پس توبه كرد و خداي متعال بر او آمرزيد.

تعداد از مفسران بدين باور اند كه: «ذَالْكِفْلِ»: نام يكي از انبياء بني اسرائيل است كه سر پرستي مريم را به عهده گرفت و زكريا نام دارد.

ابن‌كثير ميگويد: «از سياق آيات كه پيرامون داستان هاي انبيا عليه السلام است، چنين بر مي آيد كه ذوالكفل هم پيامبر بوده است. والله اعلم.

مجاهد ميگويد: «ذوالكفل متكفل آن شد كه به امور قومش قيام نموده و در ميان‌شان به عدالت حكم كند، از اين جهت او را ذوالكفل ناميدند».

هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ﴿٤٩﴾

اين يك يادآوري است، و براي پرهيزگاران بازگشت نيكوئي است.(٤٩)

تفسير:

«هٰذَا ذِكْرٌ»: سيره پيامبران گرامی كه آن را برای شما بازگفتيم ياد نيک آنها در دنيا می باشد و شرف و آبرويی است كه هميشه در كنار آنها قرار دارد. وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ﴿49﴾ و هر يک از پرهيزگاران از خدا ترس و مطيعان فرمان پيامبران، عاقبت و سرانجامی نيكو دارد. سپس آن را تفسير كرده و ميفرمايد:

جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ﴿٥٠﴾

باغهاي جاودان(دربهشت) درحاليكه درهايش به روي آنان گشوده است.(٥٠)

تفسير:

باغ هايی برای اقامت در منزلگاه ابدی دارند كه دروازه های آنها در انتظار ورود آنان باز است.

امام فخررازی فرموده است: فرشتگان مأمور باغ ها وقتی مؤمنان را می بينند، دروازه‌ها را به رويشان می گشايند و به آنها سلام می دهند. پس آنها در حالی وارد ميشوند كه فرشتگان به نيكوترين حال و زيباترين وضع آنها را در بر ميگيرند. (تفسير كبير ٢٢١/٢٦)

مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ﴿٥١﴾

در حاليكه در آنجا بر تخت ها تكيه مي زنند و ميوه هاي فراوان و نوشيدني مورد دل خواهشان را در آنجا مي طلبند.(٥١)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مُتَّكِئِينَ»: تكيه زنندگان.«يَدْعُونَ»: مي طلبند.«كَثِيرَةٍ»: فراوان. مراد انواع ميوه‌هاي فراوان و نوشيدني هاي گوناگون است.

تفسير:

جنتيان در حاليكه بر كرسى هاى نرم تكيه زده اند، انواع ميوه ها و بسان پادشاهان دنيا و از آنچه اشتها دارند از خوشمزّه ترين غذاها، نيكوترين نوشيدني ها و گواراترين ميوه ها و نوشابه هاى رنگارنگ مى طلبند.

ابن كثير گفته است: هر وقت بخواهند مى يابند و هر نوعى را آرزو كنند، خدمتكاران آن را بر ايشان مى آورند. (مختصر ۲۰۷/۳.)

مفسر صاوى احمد بن محمد صاوى (1175-1241ق) ميفرمايد: بسنده كردن به درخواست ميوه نشان مى دهد كه هدف آنها در بهشت فقط عبارت است از تفكه و لذت بردن نه تغذيه و شكم پر كردن؛ زيرا در بهشت گرسنگى وجود ندارد. (حاشية الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم ۳۶۱/۳.)

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ﴿۵۲﴾

و نزد آنان زناني است كه فقط به شوهرانشان عشق مي ورزند، و با شوهرانشان هم سن و سال اند.(۵۲)

تفسير:

در كنار جنتيان، زن‌هاي زيباروي و بسيار پسنديده قرار دارند كه جز به شوهران خود به كسى ديگري نگاه نمى كنند، در سنّ و سال با هم برابراند و عفّت و زيبايي را درخود جمع كرده‌اند.

«اتراب»: يعني همسن و سال، يا برابر در حسن و زيبايي. مفسرمجاهد فرموده است: «اتراب، همسالاني هستند كه با همديگر دوست وصميمي ميباشند، نه نسبت به يک ديگر نفرتي دارند و نه ميان خود رشک و هم چشمي‌اي زيرا محبت و دوستي ميان هم سن و سالان پايدارتر است».

«قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»: (ملاحظه شود سورۀ: صافّات/48). همسراني كه به خاطر جمال شوهران خود و عشق بدانان تنها به آنها چشم دوخته‌اند. همسراني كه با جمال و زيبائي خود چشم شوهران شان را به خود جلب و ايشان را دل باخته خويش نموده‌اند.

«أَتْرَابٌ»:جمع تِرْب، افرادهمسن وسال (سوره هاي: واقعه آيه37، نبأ آيه 33).يعني همه همسران همسنّ وسال بوده گوئي جملگي دريک زمان آفريده شده اند.همگي همسران وجملگي شوهران،جوان وهم سنّ و سال اند. (تفسير نور).

هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ﴿۵۳﴾

اين همان ثوابي است كه براي روز حساب به شما وعده داده مي شد.(۵۳)

تفسير:

اين نعمت و پاداش ابرار است كه همين اكنون در دنيا براي شان وعده شده و خداوند متعال و عده‌اش را عملي ميكند. اين وعده، پرهيزگاران را به دريافت نعمت هاي پروردگار در روز قيامت منتظر مي سازد.

إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ﴿۵۴﴾

اين همان رزق معين از جانب ماست كه تمامى ندارد.(۵۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
نعمت هاي اعطا شده براي اهل جنت دارايي خصوصياتي است كه؛ به نهايت نمي رسد، قطع نمي شود و كم نمي‌گردد.
درتفسيرفي الظلال آمده است: اين ديدگاه با دو چشم انداز شروع می شود كه در اجزا و نشان و شكل كاملاً متفاوت و در نقطه مقابل هم قرار دارند؛ چشم انداز پرهيزگاران كه سرانجام نيكو دارند، وچشم انداز نافرمانان سركش كه بدترين عاقبت را دارند. اما گروه اول باغ های بهشتی دارند كه دروازه هايشان به روی آنان باز است. و تكيه‌گاه راحت و لذت خوردن و نوشيدن دارند، و همچنين لذت داشتن حوريان جوان را دارند، كه با وجود «جوانی قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» نيز هستند؛ يعنی كنجكاو نيستند و نگاه نمی‌كنند. تمام آنها جوان و در يک سن قرار دارند. و اين متاعی است پايدار و روزی پايان ناپذير از جانب خداوند متعال.

خواننده گان محترم !
در آيات قبلی مطالعه نموديم كه الله سبحان وتعالی مكافات پرهيزگاران و فرجام سعادتمندان را به بيان گرفت .اينک در آيات متبركه (55 الي 64) جدال و مجازات طغيانگران سياه بخت مورد بحث قرار ميدهد .

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ﴿٥٥﴾
اين (پاداش پرهيزگاران است) و البته براي سركشان سرانجام بدي است.(٥٥)

تفسير:
آيه مباركه در سزاي اهل دوزخ وكافران ميفرمايد: «وَ إِنَّ لِلطّٰاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ» براي كافران كه؛ از اوامر الله تعالي طغيان، تمرد و سرپيچي كردند و با انجام كفر و گناه از حد مي گذرند، و به تكذيب پيامبران پرداختند سرانجام و عاقبتی بسيار بد ي براي شان درپيش گرفته مي شود، طوريكه ميفرمايد:

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ﴿٥٦﴾
دوزخ كه در آن وارد مي شوند و چه بد آرامگاهي است.(٥٦)
براي دوزخيان واقعاً آرامگاهي بدي است.

هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ﴿٥٧﴾
اين آب داغ و زردآب دوزخيان است كه آن را بايد بچشند.(٥٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«حَمِيمٌ»: آب جوشي است كه در نهايت غليان و جوشش قرار دارد.«غَسَّاقٌ»: چركاب و زردابي است كه از پوست هاي دوزخيان سيلان مي‌كند و سرازير مي شود. به قولي: غساق آبي است كه سردي كشنده‌اي دارد، در مقابل حميم كه داغي آن كشنده است.

تفسير:
مفسر تفسير كابلي مينويسد: بعضي گفته اند كه مراد از «غساق» ريم زخم هاي دوزخيان وآلايش آنهاست كه در آن زهر مارها وكژدم ها ممزوج ميباشد، و در نزد بعضي «غساق» به معني آبي است كه بي انتها سرد باشد و از نوشيدن آن بينهايت اذيت برسد گويا كاملاً ضد «حميم» ميباشد والله اعلم.
در حديث شريف آمده است: «اگر دلوي از غساق در دنيا ريخته شود، تمام اهالي دنيا را گنديده ومتعفن مي‌سازد».

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَآخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ﴿٥٨﴾

و عذاب هاي ديگري از همان نوع براي آنان است. (٥٨)

تفسير:

همچنان براي دوزخيان در جنب آب جوشان، زرد آب خوردن زقوم انواع ديگري از عذاب ها در انتظار شان است.

حسن بصري(رح) گفته است: «براي دوزخيان انواع و اقسامي از عذاب؛ همانند زمهرير، سموم، نوشيدن آب جوش و خوردن زقوم تا غير اين ها از اشياي مختلف و متضاد است».

هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُو النَّارِ﴿٥٩﴾

(به سران كفر گويند:) اين گروهي (از پيروان شما)اند كه همراي شما وارد (دوزخ) مي شوند، خوش آمديد براي آنان نيست؛ چون آنان وارد دوزخ شدند.(٥٩)

تفسير:

به اين‌ترتيب، خداي سبحان از انقطاع مودت و محبت ميان كفار در آخرت خبر داده و روشن مي سازد؛ هرگروه گروه ديگر را دشنام مي دهد، مودتي كه در دنيا ميان آن ها بوده است، در آخرت به عداوت تبديل مي گردد. سپس رؤسايشان در ادامه مي گويند: «زيرا آنان» يعني: پيروان ما «داخل آتش مي شوند» چنانكه ما به آن وارد شده‌ايم و مستحق آنند؛ چنانكه ما سزاوار آن گرديده‌ايم.

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ﴿٦٠﴾

[پيروان به پيشوايان] گويند: بلكه بر شما خوش آمديد مباد چون شما عذاب را بر ما پيش كرديد، پس بد جاي قرار است دوزخ.(٦٠)

تفسير:

مفسران در تفسير اين آيه مباركه ميفرمايند: وقتی پيروان وارد جهنم ميشوند، با جملهٔ«لاٰ مَرْحَباً بِكُمْ» با آنها روبرو ميشوند؛ يعنی در اينجا گشايش و خيری نبينيد! همان طور كه خدا فرموده است: «كُلَّمٰا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهٰا». سلام دوزخيان همين است. در چنين موقعيتی و برمبنای گفته‌ای كه می‌گويد: «سلام دوزخيان عبارت است از زدن دردناک»، وارد شدگان جهنم به آنها ميگويند: «بَلْ أَنْتُمْ لاٰ مَرْحَباً بِكُمْ». بدين‌ترتيب به جای سلام و درود، دوزخيان با لعنت و نفرين و ناسزا گفتن يكديگر روبرو می‌شوند.

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ﴿٦١﴾

گويند پروردگارا! هر كس ما را دچار اين سرنوشت ساخته است، عذابش را در آتش دوزخ دو چندان بيفزای.(٦١)

تفسير:

«قٰالُوا رَبَّنٰا مَنْ قَدَّمَ لَنٰا هٰذٰا فَزِدْهُ عَذٰاباً ضِعْفاً فِي اَلنّٰارِ» اين نيز از گفتهٔ پيروان است. جهنميان از پروردگار خويش مي طلبند كه: الهي! عذاب سران مارچند برابر كند كه باعث اين عذاب برای ما شده اند.

«رَبَّنٰا مَنْ قَدَّمَ لَنٰا هٰذٰا فَزِدْهُ عَذٰاباً ضِعْفاً» امام بيضاوي در تفسير اين آيه ميفرمايد: يعنی دو برابر اين به عذابش بيفزا و آن را دو برابر كن. (تفسير بيضاوی ١٥١/٢).

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ﴿٦٢﴾

و (اهل دوزخ با يكديگر) گويند: چرا مرداني را كه ما آنان را اشرار ميشمرديم (در اينجا،

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آتش دوزخ) نمي‌بينيم. (۶۲)

تفسير:

سركردگان و رهبران كفار گمراه مي گويند: چرا ما آنعده از آفراد را در آتش جهنم نمي بينيم كه؛ در دنيا ما آنها را اشرار خطاب مي كرديم. منظور شان مؤمنان است.

ابن عباس(رض) ميفرمايد: منظور آنها ياران محمد صلّى الله عليه وسلم است. ابو جهل ميگويد: بلال كجاست؟ صهيب كجا و عمار كجاست؟ آنها در بهشت جا دارند. واى به حال ابوجهل كه پسرش عكرمه ايمان آورد و مادرش مسلمان شد و برادرش مسلمان شد و خود او كافر مرد. (قرطبى ۲۲۴/۱۵.).

ابن كثير ميفرمايد: اين اخبار كفار است كه در آتش قرار دارند. آنها در جستجوي اشخاصي اند كه؛ گمان می‌كردند گمراه اند، و منظور آنان مؤمنان است. ابو جهل ميگويد: چه شده بلال و صهيب و عمار و فلان و فلان را نمی‌بينيم؟ اين براى نمونه است وگرنه تمام كفار همين حال را دارند و معتقدند كه مؤمنان داخل آتش می شوند. پس وقتى كفار وارد آتش ميشوند سراغ مؤمنان را می‌گيرند، اما آنها را نمی يابند. (مختصر ۲۰۷/۳).

أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ﴿۶۳﴾

آيا ما آنان را به ناحق به ريشخند گرفته‌ايم [و اكنون اهل بهشت اند] ؟و يا [در دوزخ اند و] ديدگان ما به آنان نمي افتد؟!(۶۳)

تفسير:

امام بيضاوى در تفسير اين آيه مباركه مي نويسد: بدين‌وسيله خود را سرزنش كرده و به خود اعتراض می‌كنند كه مؤمنان را به تمسخر گرفته بودند. انگار می‌گويند: مگر آنها در اينجا در آتش نيستند؟ يا اينكه چشمان ما از ديدن آنها ناتوان است و ما آنها را نمی بينيم؟ (تفسير بيضاوى ۱۵۱/۲).

ابن كثير در تفسير خويش مينويسد: «دوزخيان خود را به امر محالي تسلي كرده و ميگويند: شايد مؤمنان نيزبامادردوزخ هستند، ليكن چشمان مابرآنها نيفتاده است».

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ﴿۶۴﴾

اين گفتگو و مجادله اهل دوزخ حتمي و واقع شدني است.(۶۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«لَحَقٌّ»: مراد از حقيقت داشتن، وقوع و تحقّق اين خصومت و جدال است.

«تَخَاصُمُ»: ستيزه و پرخاش. خبر مبتداي محذوف و تقدير چنين است:

«هُوَ تَخَاصُمُ». و جمله (تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) بيان (ذلِكَ) است.

تفسير:

امام فخر رازى ميفرمايد: از اين جهت الله تعالي اين سخنان را تخاصم ناميده است كه گفتهٔ رؤسا: **«لاٰ مَرْحَباً بِهِمْ»** و سخنان پيروان: **«بَلْ أَنْتُمْ لاٰ مَرْحَباً بِكُمْ»** مخاصمه و نزاع است. (تفسير كبير ۲۲۳/۲۶).

خواننده گان محترم !

در آيات متبركه (65 الي 70) به برخي از دلايل صداقت و راستي پيامبر صلي الله عليه وسلم اشاراتي بعمل آورده ميشود:

نظركوتاه به ارتباط اين آيات با آيه های سر آغاز سوره:

بايد متذكر شد كه:اين آيات همانند آيه های بدايت سوره از وحدانيت الله متعال و وعده و

(c) ketabton.com: The Digital Library

هشدارهايش بحث بعمل آورده وتوضيح ميدارد كه: بدو سوره تا پايان آن از بهترين شيوه ي نظم و ترتيب برخوردار است. (تفسيرفرقان)

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴿۶۵﴾

بگو: من فقط بيم دهنده ام، و هيچ معبودي جز خداي يگانه قهّار نيست.(۶۵)

تفسير:

در اين آيۀ مباركه ميفرمايد: اى محمد! به آن مشركان بگو: من فقط از جانب خداى پروردگار جهانيان پيامبرى هستم كه اگر ايمان نياوريد شما را از عذاب برحذر مى دارم و مى‌ترسانم. نه ساحرم و نه شاعرم و نه كاهن.

«وَ ما مِنْ إِلٰهٍ إِلاَّ اَللّٰهُ اَلْوٰاحِدُ اَلْقَهّٰارُ» پروردگار و معبودى جز خداى يگانه و يكتا و مقتدر نداريد.پروردگار كه؛خداوند غالب «قهار» و قوي‌اي كه بر همه چيز مسلط و بر همه خلقش قاهر و غالب است. بنابر اين بندگي براي كسي جز او سزاوار نمي باشد.

«مُنذِرٌ»: بيم دهنده.«الْقَهَّارُ»: غالب بر هر كس، و چيره بر هر چيز.

يعني هر چيز به حضور او مغلوب ومرغوب است آسمان و زمين و آنچه در ميان آنهاست در حيطه تصرف و اقتدار اوست تا هر زماني كه بخواهد آنها را قايم ميدارد و هر وقتيكه بخواهد تخريب و فنا ميكند كسرا توان آن نيست كه يد قدرت او را از تصرف در امور كائنات كوتاه سازد و هيچكس را مجال نيست كه از مؤاخذ ها و جانب در برد و نيز كسي را چنين قدرت نيست كه بخش ايشلام حد و داورام حدود سازد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ﴿۶۶﴾

پروردگار آسمان ها و زمين و آنچه ميان آن دو است(ذات) شكست ناپذير و بسيار آمرزنده است.(۶۶)

تفسير:

پروردگار ذاتي است كه در پادشاهي‌اش عزيز و غالب است؛ يعني هر كه از او بترسد عزّتش مي دهد و هر كه با او دشمني ورزد خوارش مي سازد، گناه توبه كنندگان را مي آمرزد و خطاهاي رجوع كنندگان را مي پوشاند.

امام رازى در تفسير كبير ميفرمايد: وقتى يادآور شد كه (قهار) است بيم و هراس ايجاد مى شود، پس به دنبال آن چيزى را آورده است كه بر امید و ترغيب دلالت دارد. و سه صفت دال بر رحمت و كرم را ذكر كرده است كه عبارتند از: رب، عزيز و غفار. رب نشان دهنده‌ى تربيت و احسان است. عزيز نشان مى دهد كه بر همه چيز تواناست و هيچ چيز او را در مانده نمى‌كند. و غفار انسان را ترغيب و تشويق مى‌كند كه به فضل و كرم و ثوابش اميدوار باشد. پس اگر انسان هفتاد سال بر كفر بماند و سپس توبه كند، خدا به رحمت خود تمام گناهان او را مى بخشايد، و نامش را از دفتر گناهكاران پاک مى‌كند، و او را به مقام نيک مردان ميرساند. (تفسير كبير ۲۲۴/۲۶).

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ﴿۶۷﴾

بگو: اين يک خبر بزرگ است. (۶۷)

«نَبَؤٌاْ»: خبر مهمّ و سرگذشت قابل توجّه (ملا حظه شود سورۀ هاي: انعام/34 و 67، اعراف / 175).

تفسير:

اي پيامبر! براي كافران بگو: اين كتاب بزرگ، يعني قرآن كريم خبر عظيم الشّأن و بزرگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقداري را با خود آورده است. خبر بزرگي است درباره سرنوشت مؤمنان و كافران و سعادت و شقاوت دنيوي و اخروي ايشان.

أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ﴿٦٨﴾

كه شما از آن روي ميگردانيد.(٦٨)

اي كافران! شما از قرآن غافل هستيد؛ از ايمان به اين كتاب دوري جستيد و از عمل به احكامش رو ميگردانيد.

مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴿٦٩﴾

من از ملأ اعلي هنگامي كه [درباره آفرينش آدم] با همديگر گفتگو ميكنند، هيچ خبري ندارم. (٦٩)

تفسير:

اگر وحی بر من نازل نمی شد، من از کجا از اختلاف ملائک در مورد خلق آدم خبر داشتم؟ ابن جوزی گفته است: منظور استدلال بر نبوت حضرت محمد صلّی الله علیه وسلّم است؛ چون اموری را اعلام کرد که قبلاً آن را نمی دانست. اشاره به خصومت ملائک بر اساس مطالبی است که در داستان آدم علیه السلام آمده است، آنگاه که خدا به آنها گفت: «من در زمین جانشین قرار میدهم». (التسهیل ۱۸۹/۳.)

إِنْ يُوحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴿٧٠﴾

به من وحي نمي شود جز براي اينكه بيم دهنده اي آشكارم. (٧٠)

تفسير:

يعني: من پيش از آنكه به سويم وحي شود، در مورد آنچه كه فرشتگان درباره آن باهم گفتوگو ميكردند، علم و آگاهيای نداشتم.

يادآورميشويم؛ جدالي كه ميان فرشتگان روي داد، در باره آدم عليه السلام بود ـ چنانكه آيات بعدي مفيد اين معني است «به من جز در اين باب كه هشدار دهندهاي آشكار هستم، وحي فرستاده نميشود» و من هيچ سلطهاي وراي آنچه حق تعالي به من عنايت كرده است و هيچ فرشتهاي در اختيار ندارم و مأموريت من اعمال سلطه و استبداد، يا تحكيم نفوذ خويش با زور و اجبار نيست.

خواننده گان محترم!

در آيات متبركه (71 الي 85) نگاهي به آفرينش آدم عليهم السلام، دشمني ابليس با نوع بشر و گمراه كردنشان اشاراتي بعمل آمده است.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴿٧١﴾

[ياد كن] هنگامي را كه پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من آفريننده بشري از گل هستم. (٧١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ...»: بيان گفتگوئي است كه در ملأ اعلي و عالم بالا صورت گرفته است.«بَشَراً»: هدف از آن آدم است.«طِينٍ»: گِل.

تفسير:

بغاوت اِبليس:

قبل از همه بايد گفت كه: ابليس با اختيار خود به عبادت خداوند مي پرداخت تا جايي كه

(c) ketabton.com: The Digital Library

خداوند او را در ميان فرشتگان خود قرار داد با وجود اينكه ابليس از جنس ملائكه نبود و بلكه او جن بود.

اما شيطان هنگامي كه الله تعالي آدم را خلق نمود و دستور داد تا همه براي آدم سجده ي اكرام ببرند، همه جز او سجده بردند و شيطان دليل كار خود را بر مبناي قياسي باطل كه خداوند او را از آتش آفريده و انسان را از گل و آتش برتر از گل است و من برتر از اويم، تكبر ورزيد و از فرمان خدا براي سجده بر آدم، سرپيچي كرد كه اين فرمان، خود نوعي امتحان براي اين موجود مختار بود و با اختيار مسير شر و عواقب خشم و غضب الله تعالي بر اطاعت نكردنش، خود را به ورطه سقوط كشانيد:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنْ الْكَافِرِينَ * قَالَ يا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ * قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيكَ لَعْنَتِي إِلَي يوْمِ الدِّينِ» (سوره ص آيات 71-78)

يعني: به خاطر بياور هنگامي را كه پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشري را از گل مي آفرينم! هنگامي كه آن را نظام بخشيدم و از روح خود در آن دميدم، براي او به سجده افتيد!»

در آن هنگام همه فرشتگان سجده كردند، جز ابليس كه تكبّر ورزيد و از كافران بود! گفت: «اي ابليس! چه چيز مانع تو شد كه بر مخلوقي كه با قدرت خود او را آفريدم سجده كني؟! آيا تكبّر كردي يا از برترين ها بودي؟! (برتر از اينكه فرمان سجود به تو داده شود!)» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفريده‌اي و او را از گل!» فرمود: «از آسمان ها (و صفوف ملائكه) خارج شو، كه تو رانده درگاه مني! و مسلّماً لعنت من بر تو تا روز قيامت خواهد بود!

بنابراين ابليس از روي استكباري كه كرد مورد غضب الهي قرار گرفت و اين تكبر كردن او با ميل واختيارش بود و قطعاً عواقب سرپيچي از فرمان الهي جز غضب اورا درپي نخواهد داشت ولي باز ابليس بدليل تكبري كه داشت حاضر نگرديد تا فرمان الهي را اجرا نمايد و در عوض غضب الهي را انتخاب كرد.

و لذا ابليس از ميان مقربين و همراهي با فرشتگان به پايين رانده شد تا به همگان نشان داده شود كه لازمه اختيار آن است كه مختار هميشه در حالت بيم و اميد به سر برد و هيچ گاه از خود مطمئن نباشد و هميشه از ذات الهي استمداد كند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴿٧٢﴾

پس زماني كه اندامش را درست و نيكو نمودم و از روح خود در او دميدم، پس (همه) سجده كنان به او بيفتيد. (٧٢)

تفسير:

و اي فرشتگان! چون آدم را به صورت بشري مصور ساختم و اجزاي وي را برابر و استوار گردانيدم؛ بدنش را قوام بخشيدم، و خلقتش را كامل نمودم، «و در آن از روح خود دميدم» يعني: از روحي كه مالك آن هستم و غير من مالك آن نيست و به اين ترتيب، او را بعد از آن كه حياتي در وي نبود و جماد بي‌جاني بود، زنده گردانيدم. «سجده كنان براي او درافتيد» اين دستور به فرشتگان، سجده تحيه و شادباش آن ها براي آدم است، نه سجده

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبادت. به فرشتگان گفته كه برايش به گونۀ احترام و اكرام سجده كنيد، نه براي عبادت و تعظيم؛ زيرا عبادت جز براي خداوند رحمان و رحيم سزاوار نيست و شريعت اسلام سجده به پيشگاه غير پروردگار يگانه را حرام داشته است.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴿٧٣﴾

پس فرشتگان جملگي به آدم سجده كردند.(٧٣)

تفسير:

يعني فرشتگان با اطاعت از الله تعالي، به منظور بزرگداشت آدم، همه برايش سجده كردند و هيچكس از فرشتگان از اين فرمان تخلّف نورزيد.

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴿٧٤﴾

مگر ابليس كه تكبّر ورزيد و از كافران شد.(٧٤)

تفسير:

در آيه مباركه آمده است كه ابليس از فرمان الله تعالي امتناع ورزيد و از سجده بردن براى آدم ابا نمود و به زمرهى كافران درآمد.

ابن كثير فرموده است: فرشتگان كلاً فرمان الله را به جا آوردند، جز ابليس، و جنس آن از جنس ملائک نبود، بلكه از جنس جن بود.

اين نظر صحيح است كه جنس شيطان از جن بود نه از فرشته. نظر حسن بصرى نيز همين است كه: حتى يک لحظه از ملائک نبود، و اين چيزى است كه نفس و نهاد به آن قانع و آسوده مى شود، و نصوص نيز بر آن دلالت دارد.

كه فرموده است: «كانَ مِنَ ٱلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» پس طبيعت و سرشتش به او خيانت كرد و از سجده بردن براى آدم امتناع ورزيد و با خداى عزو جل به مخاصمه برخاست وادعا كرد كه از آدم بهتر است. در نتيجه كافر شد وخدا او را از رحمت و مكان انس و محضر مقدس خود محروم كرد و بيرون راند.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴿٧٥﴾

[خدا] فرمود: اي ابليس! تو را چه چيزي از سجده كردن بر آنچه كه با دستان قدرت خودآفريدم، بازداشت؟ آياتكبّر كردي يا از بلند مرتبهگان هستي؟(٧٥)

تفسير:

طوريكه در فوق يادآور شديم: الله تعالي براي ابليس گفت: اى ابليس! چه امرى تو را از سجده بردن براى آنكه من خودم او را بدون واسطۀ پدر و مادر خلق كردم مانع شد؟ آيا بر آدم كبر ورزيدي، يا در برابر امر خداوند تكبّر نمودي؟

شيخ قرطبى ميفرمايد: هر چند خدا خالق همه چيز است، اما خلق آدم را به عنوان احترام به خود نسبت داده است. همان طور كه روح و بيت و ناقه و مسجد را به خود نسبت داده است و مردم را به چيزى مخاطب قرار داده كه آن را مى شناسند.

«أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ ٱلْعَالِينَ»: آيا همين حالا متكبر شدهاى و از سجده امتناع مى ورزى يا قبلاً هم در مقابل خدا گردنكش بودى؟ از اين جهت كه از سجده بردن سر باززد او را توبيخ كرده است.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴿٧٦﴾

(ابليس) گفت: من از او بهترم مرا از آتش آفريده اى و او را از گل آفريده اى.(٧٦)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
ابليس با سركشي از امر پروردگارش چنين جوابي را ارايه داشت:آنچه مرا از سجده كردن براي آدم باز داشت آن بود كه من از او بهتر و برتر هستم؛ يعني اصل من از اصل او كرامت بيشتر دارد، از آن رو كه مرا از آتش و او را از گِل آفريدي و آتش از گِل بهتراست. به هر حال، آنچه مسلم است، الله تعالي آدم را به شرفي مشرف و به كرامتي مكرم ساخت كه شرف و برتري عناصر به هيچ وجه با آن برابري نمي تواند كرد؛ اين شرف آن است كه خداوند متعال آدم عليه السلام را بەدست بلاكيف خويش آفريد و در وي از روحي كه آفريده بود، دميد و به او علم و حكمت عنايت كرد.

ماجراي داستان سجده به آدم عليه السلام :
بهتر است داستان سجده به آدم عليه السلام عليه السلام از آيه(72 اين سوره) مورد بحث قرار دهيم طوريكه قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنْ الْكَافِرِينَ * قَالَ يا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»
در تفسير انوارالقرآن آمده: «آنگاه كه پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفريننده بشري از گل هستم» مراد از «بشر» در آيه كريمه، آدم عليه السلام و نسل وي اند. البته مجادله فرشتگان در اين باره بود كه چەكسي در زمين خليفه ساخته مي شود.
«پس» اي فرشتگان! «چون او را استوار بپرداختم» يعني: چون آدم را به صورت بشري مصور ساختم و اجزاي وي را برابر و استوار گردانيدم؛ «و در آن از روح خود دميدم» يعني: از روحي كه مالک آن هستم و غير من مالک آن نيست و به اين ترتيب، او را بعد از آن كه حياتي در وي نبود و جماد بي‌جاني بود، زنده گردانيدم «سجدەكنان براي او درافتيد» اين دستور به فرشتگان، سجده تحيه و شادباش آنها براي آدم است، نه سجده عبادت.
«پس فرشتگان سجده كردند» يعني: پروردگار متعال آدم عليه السلام را آفريد و در او از روح خويش دميد آنگاه فرشتگان براي او سجده كردند «تمامشان همه يكسره» ويكپارچه سجده كردند و هيچ فرشته‌اي از آنان باقي نماند، جز اين‌كه سجده كرد.
در (كلهم اجمعون) دو تأكيد است؛ تأكيد اول: (كلهم) براي افاده عموميت و تأكيد دوم: (اجمعون) براي افاده اجتماع و يكجا بودن آنها در سجده در يک وقت و يک زمان مي باشد.
«جزابليس» كه متصف به اوصاف فرشتگان و در عداد ايشان بود «كه استكبار ورزيد» يعني: از روي جهل به اين حقيقت كه اين سجده در واقع فرمان بردن و طاعت از حق تعالي است، از سجده كردن براي آدم سركشي كرد و سر باز زد «و» استكبار وي، استكبار كفر بود، بدين جهت بود كه: «از كافران شد» با مخالفت و سرپيچي از امر الله تعالي و سركشي از طاعت وي.
الله متعال فرمود «اي ابليس! چه چيز تو را باز داشت از اين‌كه براي چيزي كه با دستان خود آفريدم سجده كني؟» يعني: چه چيز تو را از سجده كردن براي آدم برگرداند و بازداشت در حاليكه اين خود من بودم كه با دستان بلاكيف خود بي‌هيچ واسطه‌اي ـ چون پدر و مادر ـ عهده دار آفرينش وي شدم؟ بەكار بردن اين تعبير، تشريف و گراميداشتي براي آدم است،

(c) ketabton.com: The Digital Library

و گرنه خداوندا عهده دار و متولي امر آفرينش هر مخلوقي است.
«آيا استكبار ورزيدي يا از جمله بلند مرتبگان بودي؟» يعني: اي ابليس! آيا هم اكنون از سجده كردن استكبار ورزيدي، يا پيوسته از گروهي بوده‌اي كه از اين‌كار تكبر مي‌ورزند؟ يا معني اين است: آيا هم اكنون ـ بي‌آنكه سزاوار آن باشي ـ از سجده كردن ابا ورزيدي، يا اينكه تو به راستي از متكبران بلند مرتبه ومستحق برتري‌جويي ازطاعت خدا هستي وازاين رو، از سجده كردن ابا ورزيدي؟ اين استفهام مفيد توبيخ است «گفت: من ازاو بهترم» ابليس لعين در حق خود چنين ادعا كرد كه از آدم بهتر است واين سخن وي متضمن اين معني است كه: سجده فاضل براي مفضول نيكو نيست. «مرا از آتش آفريده‌اي و او را ازگل» و به پندار وي، عنصر آتش از عنصر گل برتر بود. البته اين پندارش از جهاتي مردود است كه بيان اين جهات، در همين تفسير شريف گذشت.
به‌هرحال، آنچه مسلم است، خداوندأ آدم عليه السلام را به شرفي مشرف و به كرامتي مكرم ساخت كه شرف و برتري عناصر به هيچ وجه با آن برابري نمي‌تواند كرد؛ اين شرف آن است كه الله سبحان وتعالى آدم عليه السلام را به دست بلاكيف خويش آفريد و در وي از روحي كه آفريده بود، دميد و به او علم و حكمت عنايت كرد.
حال بنا به تفسير آيات متوجه خواهيم شد كه سجده براي الله تعالي نبوده است بلكه براي آدم بوده و همچنين دريافتيم كه سجده از باب عبادت نبوده بلكه از جهت تكريم آدم عليه السلام بوده است.
و نيز اگر به آيه ي آخر توجه كنيد يعني: «قَالَ يا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» (الله تعالي گفت: «اي ابليس! چه چيز مانع تو شد كه بر مخلوقي كه با قدرت خود او را آفريدم سجده كني؟! آيا تكبّر كردي يا از برترين ها بودي؟!» ابليس گفت: «من از او (آدم) بهترم؛ چرا كه مرا از آتش آفريده‌اي و او را از گل!») اين امر به روشني آشكار ميشود كه ملائكه بر آدم سجده بردند نه الله تعالي، زيرا در اين آيه شيطان يا ابليس علت سجده نبردن را برتري خود نسبت به آدم مي داند يعني اشاره دارد به اينكه ابليس براي آدم سجده نبرد چون خود را از او برتر مي دانست و از اين نكته براي ما واضحتر مي شود كه سجده براي آدم بوده نه الله تعالي.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴿٧٧﴾

(الله تعالي) فرمود از آنجا بيرون شو كه تو رانده شده اي.(٧٧)

تفسير:

پروردگار با عظمت براي ابليس گفت: از بهشت بيرون شو؛ زيرا تو از رحمت دور گشتي و از بهشت محروم شده‌اي. يعني ابليس كه در بهشت با فرشتگان مصاحبت و مجالست داشت اكنون را نده شد.«مِنْهَا»: از جنت. از آسمان. از جماعت فرشتگان.«رَجِيمٌ»: مطرود از درگاه رحمت و كرامت خدا. رانده شده از ميان صفوف فرشتگان (ملاحظه شود سورۀ هاي: آل‌عمران آيه 36، حجرآيات:17 و 34، نحل آيه 98).

آيا شيطان معلم ملائكه بود؟

در مورد اينكه شيطان معلم ملائكه باشد هيچ گونه دليلي از كتاب الله و سنت صحيح رسول الله صلي الله عليه وسلم وجود ندارد. همانطوريكه در آيات 71 ـ 77 اين سوره تذكر يافت:«و به خاطر بياور هنگامي را كه پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشري را از

(c) ketabton.com: The Digital Library

گل مي‌آفرينم! هنگامي كه آن را نظام بخشيدم و از روح خود در آن دميدم، براي او به سجده افتيد!» در آن هنگام همه فرشتگان سجده كردند، جز ابليس كه تكبّر ورزيد و از كافران بود! گفت: «اي ابليس! چه چيز مانع تو شد كه بر مخلوقي كه با قدرت خود او را آفريدم سجده كني؟! آيا تكبّر كردي يا از برترينها بودي؟! (برتر از اينكه فرمان سجود به تو داده شود!)» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفريده‌اي و او را از گل!» فرمود: «از آسمان ها (و صفوف ملائكه) خارج شو، كه تو رانده درگاه مني!

بنابر اين بر اساس قولي، ابليس از ميان ملائک مقرب رانده شد و بعد ها نيز از بهشت خارج شد. چنانكه علامه سعدي در تفسير خود نوشته: «قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا» خداوند متعال به ابليس گفت: از آسمان و جايگاه ارزشمند بيرون برو، «فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» چراكه تو مطرود و رانده شده از رحمت الهي هستي.

و ميفرمايد: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (كهف 50) يعني: به ياد آريد زماني را كه به فرشتگان گفتيم: «براي آدم سجده كنيد» آنها همگي سجده كردند جز ابليس كه از جن بود.

و از اين آيه مي توان به اين مطلب پي برد كه ابليس در ميان ملائک بوده است ولي هيچيک از نصوص قرآني به اين امر اشاره نكرده اند كه ابليس معلم ملائک بوده باشد. بنابر اين ما نيز اين ادعاي باطل را مردود مي دانيم و به همه ي مسلمانان تابع كتاب و سنت مي گوييم كه از باورها و اعتقادات بدون دليل دوري و حذر نماييد.

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴿٧٨﴾

و حتماً لعنت من تا روز قيامت بر خواهد بود.(٧٨)

تفسير:

اي ابليس! لعنت هاي پي در پي الله تعالي بر تو تا روز قيامت ادامه دارد و تو مطرود و سنگسار شده باقي خواهي‌ماند.

يعني در پاداش اعمال تو تا روز قيامت به تو لعنت افزوده شده ميرود چون روز قيامت بر پا گردد عذاب آنروز غير ازين خواهد بود طوريكه الله متعال ميفرمايد: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴿85﴾ لعنت هاي اينجا مقابل لعنت آنجا هيچ است.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴿٧٩﴾

(ابليس)گفت: پروردگارا!مرا تاروزيكه مردم برانگيخته ميشوند،مهلت ده.(٧٩)

تفسير:

ابليس به الله تعالي عرض مي دارد اي پروردگارم! مرا نميران و وفاتم را تا مردم از قبر هاي شان بيرون مي شوند به تأخير انداز تا آنان را به فتنه اندازم.

و بايد دانست كه خداوند عادل است و ذره اي ظلم روا نمي دارد و هيچكس را بدون آگاهي و دليل مورد عذاب و عقاب قرار نمي دهد. ابليس نافرماني كرد و از در مقابله با خداوند در آمد و واضح است كه چنين موجودي نميتواند در بهشت جاي گيرد؛ وبا اجابت خواسته هاي شيطان از سوي خداوند بود كه او تهديد هاي خود را بيان كرد و سخن از فريب نوع آدم و نشستن بر سر راه مستقيم خداوندي و كشاندن انسان ها به بيراهه از راه وعده و فريب و آرزوهاي طولاني و... را داد؛ و خداوند در مقابل وعده كرد كه جهنم را از پيروان او پر خواهد كرد:

«قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَي يوْمِ يبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * إِلَي يوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ *

(c) ketabton.com: The Digital Library

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ * قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (سوره ص آيات متبركه 79-85).يعني: گفت: «پروردگارا! مرا تا روزي كه انسانها برانگيخته مي‌شوند مهلت ده!» فرمود: «تو از مهلت داده‌شدگاني، ولي تا روز و زمان معين!» گفت: «به عزّتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم كرد، مگر بندگان خالص تو، از ميان آنها!» فرمود: «به حق سوگند، و حق مي‌گويم، كه جهنّم را از تو و هر كدام از آنان كه از تو پيروي كند، پر خواهم كرد!»

پس اگر دقت نمائيم عواقب اعمال شيطان معلوم بود، يعني مورد لعنت قرار گرفتن ابليس كه اين آيه قبل از سوگند شيطان به اغواي بشر بود (سوره ص آيه: 78) و در انتها هشدار الله تعالي به جهنمي ساختن پيروان شيطان.

خلاصه اينكه؛ عناد و خود خواهي شيطان او را از توبه باز داشت، به دليل اين كه وقتي خدا به فرشتگان فرمان داد تا براي آدم سجده كنند، او به جاي فرمان برداري نافرماني كرده و براي توجيه نافرمانيش متكبّرانه دست به بهانه جوئي زد در حاليكه عواقب نافرماني الله تعالي چيزي جز بدست آوردن غضب الهي بر خود نخواهد بود، و لذا وقتي خود خواهي، عناد، نافرماني و اصرار شيطان بر عصيان صورت گرفت و او با وجود اينكه مي دانست چه عواقبي در انتظارش است، حاضر به توبه نبود، و خدا به او فرمود: «تو رانده شده اي» يعني از رحمت من رانده شدي «و لعنت من تا روز قيامت بر تو خواهد بود.

آيا روزي خواهد آمد كه شيطان توبه كند؟

اين يک فرض محال است، كه روزي بيايد كه شيطان توبه كند: زيرا ابليس ديگر مورد لعن الله متعال قرار گرفته است، چنانكه ميفرمايد: «وَإِنَّ عَلَيكَ اللَّعْنَةَ إِلَي يوْمِ الدِّينِ» (حجر 35). يعني: و لعنت (و دوري از رحمت حق) تا روز قيامت بر تو خواهد بود!».

وكسي كه مورد لعن قرار گرفته يعني آنكه از رحمت دائمي و ابدي الله متعال محروم خواهد شد،لذا شيطان هرگز توفيق توبه را پيدا نمي كند، زيرا توبه خود نعمت و رحمتي از جانب خداوند متعال است كه به بندگانش داده ميشود، ولي الله متعال شيطان را از رحمت ابدي خود محروم ساخته است، وعده داده كه او را عذاب خواهد داد: طوريكه در آيات:70 ـ 85 اين سورۀ) با تمام دقت و وضاحت بيان شده است: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ * لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص 79-85) يعني: خداوند فرمود: «به حق سوگند، و حق ميگويم، كه جهنّم را از تو و هر كدام از آنانكه از تو پيروي كند، پر خواهم كرد».

و خداوند متعال برخلاف وعده اش عمل نمي كند: «إِنَّ اللهَ لاَ يخْلِفُ الْمِيعَادَ» (آل عمران 9). يعني: همانا خداوند، از وعده خود، تخلّف نمي‌كند.

و لذا شيطان هرگز موفق به توبه نمي شود و خداوند درباره آن خبر داده است كه او بر كفر باقي خواهد ماند، بنابراين نبايد بر اساس تحليل هاي ذهني نادرست خود يک فرضيه را پيش پاي خود بگذاريد و بعد بخواهيد بر طبق فرض محال خود، نتيجه گيري نماييد و بعد سوالي در ذهنتان ايجاد كنيد كه از اساس اشتباه است.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ﴿٨٠﴾

(الله) فرمود: همانا تو از مهلت داده شد گاني. (٨٠)

تفسير:

الله تعالي براي ابليس گفت: من مدّت عمر تو را به تأخير انداختم. تأخير عمر ابليس، ابتلا

(c) ketabton.com: The Digital Library

و امتحاني براي بندگان است تا راستگوي و دروغگوي از هم باز شناخته شوند.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٨١﴾

تا زماني معين و معلوم (قيامت).(٨١)

تفسير:

به قولي: دليل اينكه ابليس تا روز رستاخيز مهلت خواست، اين بود كه از مرگ نجات يابد زيرا اگر او تا روز رستاخيز مهلت مي يافت، نمي مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخيز بلكه تا روز «صعق» كه روز مرگ همه مخلوقات است.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴿٨٢﴾

(ابليس) گفت: به عزّت و جلال تو قسم كه همگي آنان را گمراه ميكنم.(٨٢)

تفسير:

درآيه مباركه درمييابيم كه دربسياري اوقات يك گناه، مقدّمه‌ی مرتكب شدن گناهان بزرگتری ميشود. (بطور مثال ملاحظه نموديم كه شيطان به ارتكاب يک گناه سجده نكردن بر آدم، مقدّمه‌ای برای گناه اغفال مردم ميشود).

با تمام وضاحت بايد كه: خطر وسوسه های ابليس بايد جدّی بگريم زيرا او قسم ياد كرده است كه: همه را به نحوی از انحا گمراه كند).

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴿٨٣﴾

مگر از ميان آنان، آن بندگانت را كه اخلاص يافته اند. (گمراه ساخته نميتوانم). (٨٣)

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ﴿٨٤﴾

(الله) فرمود: به حق سوگند و كلام من حق و حقيقت است.(٨٤)

خداوند جز حقّ نمی‌گويد. (مقدّم شدن كلمۀ «حق» بر «اقول» نشانه‌ی آن است كه او جز حقّ نمی گويد). «وَ الْحَقَّ أَقُولُ».

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴿٨٥﴾

كه بي ترديد دوزخ را از تو و آنان كه از تو پيروي كنند، از همگي پر خواهم كرد.(٨٥)

تفسير:

يعني: دوزخ را از كساني از نسل آدم نيز كه از تو ـ هنگامي كه به سوي گمراهي وضلالت فراشان ميخواني ـ اطاعت كنند، پر مي كنم. بدين‌گونه، خداوند متعال سوگند ياد مي‌كند كه ابليس و پيروانش را به دوزخ وارد خواهد كرد تا بدانجا كه دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

خواننده گان محترم !

در آيات متبركه (86 الي 88) به داعي، دعوت، معجزه‌ي قرآن عظيم الشأن اشاره بعمل آمده مي فرمايد:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴿٨٦﴾

بگو مزدی بر اين [رسالت] از شما طلب نمی كنم و من از كسانی نيستم كه چيزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم. (٨٦)

تفسير:

تكلف: تصنع و خود سازي است. يعني من از متكلفان نيستم تا چيزي بگويم كه به آن علم ندارم و در نتيجه، بدون حق و از سر ساخته كاري و دروغ پردازي، دعواي وحي و

(c) ketabton.com: The Digital Library

رسالت كنم، يا شما را به سوي چيز ديگري كه خداوند متعال مرا به دعوت به سوي آن فرمان نداده است، دعوت نمايم.
در حديث شريف آمده است: «آيا شما را از اهل بهشت آگاه نكنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه كنيد يا رسول الله! فرمودند: آنان رحمكنندگان در ميان خويش هستند. باز فرمودند: آيا شما را از اهل دوزخ آگاه نكنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه گردانيد يا رسول الله! فرمودند: آنان نا اميدان دل مرده روغگوي متكلف هستند». همچنين در حديث شريف آمده است:«أنا وصالحوا أمتي برآء من التكلف».«من وشايستگان امت من از تكلف بيزاريم».

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

اين (قرآن) جز پندي براي جهانيان نيست.(٨٧)

وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴿٨٨﴾

و حتماًخبر (حق بودن) آن را بعد از مدتي خواهيد دانست.(٨٨)

خواننده گان محترم!

از آيات متبركه (86 الي 88) حال داعي را كه پيامبر گرامي است، به تصوير ميكشد كه چگونه پاك دلانه و از روي اخلاص و نيت بي غلوغ شد انديشهي رهايي انسان ها از نابساماني هاست. از اين رو، به تمام صراحت اعلام ميدارد كه مندر برابر تبليغ دين الله متعال از هيچكس مزد و مكافات نميخواهم، كسي را فريب نمي دهم، بر خدا دروغ نمي بندم، اين قرآن، پند و اندرز و راهنماي همگان است و انسان خردمند، درستي آنرا شهادت وگواهي ميدهد.
اي كافران! به زودي آنگاه كه اسلام نصرت يابد و بت ها نابود شود، و نيز در آن هنگام كه مجازات روز قيامت فرا رسد و عذاب شما را فراگيرد، مرتبهٔ بلند، راستي و درستي پيام قرآن را در خواهيد يافت.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الزُّمَر

جزء – (23)

سورۀ زمر در مكه نازل شده، و داراي هفتادو پنج آيه وهشت ركوع مي باشد.

وجه تسميه:

اين سوره به دليلي به نام سورۀ «زمر» مسمي گرديده، چون الله تعالي در (آيات 71 - 72)، از گروه كفار گمراه و نابكار را به خواري، حقارت و زبوني و گروه مؤمنان و در آيه هاي73 تا 75 پايان سوره از دسته ها و گروه هاي مؤمنان سعادتمند، با احترام، اِجلال و اكرام ياد كرده. و در آيۀ مباركه «71 - 73» نام كلمۀ «زمر»: يعني گروه ها. تذكر يافته است.

همچنان تعداد از مفسران ميگويند نام ديگر اين سوره «غُرَف» (غُرَف جمع غُرْفَه وغربه بمعناي اتاق) ومنظور ازآن اتاق هاي بهشتي است كه در آيۀ بيستم «...لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيةٌ..»اين سورۀ بدان ذكر بعمل آمده است.

در حديث شريف به روايت عائشه (رض) آمده است: «رسول الله صلي الله عليه وسلم پشت سر هم روزه مي گرفتند تا بدانجا كه مي گفتيم: ديگر نميخواهند كه بخورند. و پشت سرهم مي خوردند تا بدانجا كه مي گفتيم: ديگر نمي خواهند كه روزه بگيرند. و ايشان در هر شب، سوره هاي «اسراء» و «زمر» را تلاوت مي كردند».

تعداد آيات، كلمات و حروف سوره:

طوريكه در فوق هم متذكر شديم كه: سورۀ (زمر) از جمله سوره هاي مكي بوده بجز دو آيۀ آن هريک: «قُل يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِم»، و ديگري هم: «وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدرِهِۦٓ»، امام سخاوي طي روايتي ميفرمايد كه: اين سورۀ بعد از سورۀ (سبأ) و پيش از سورۀ (مؤمن) نازل شده است.

اين سوره داراي (8) هشت ركوع، و (75) هفتاد وپنج آيت، و (1184) يک هزار و يک صد وهشتاد وچهار كلمه، و (4965) چهار هزار ونه صد وشصت وپنج حرف، و (2289) دو هزار و دو صد وهشتاد ونه نقطه مي باشد.(تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات و حروف قرآن عظيم الشأن) را مي توانيد در سورۀ طور تفسير احمد مطالعه فرمايد.).

اين سورۀ از نظر حجمي جزو سوره هاي مثاني و در حدود نيم جزء قرآن عظيم الشأن مي باشد.

سوره هاي مثاني: عبارت از آن سوره هايي است كه عدد آيات آنها زير صد قرار دارد و نزديک بيست سوره اند. از اين جهت مثاني گفته ميشوند كه قابل تكرارند و به جهت كوتاه بودن بيش از يک مرتبه تلاوت مي شوند.

ارتباط ومناسبت سوره زمر با سورۀ قبلي:

اين سوره با سوره ي ص از دو جهت با هم ارتباط و پيوند دارند:

1 - پايان سورهي ص در توصيف قرآن ميگويد: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ﴿78﴾» و سر آغاز اين سوره «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴿1﴾» ميباشد. كه امر نشان ميدهد كه گويا، هر دو آيه، يكي ميباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

2 - پايان سوره ي ص، سخن از پيدايش آدم عليه السلام و نيمه ي نخست اين سوره نيز از احوال آفرينش از مبدأ تا معاد است و با آفرينش آدم در سوره ي پيشين پيوند مي خورد.

موضوع و محتواي سوره زمر:

طوريكه در فوق هم متذكر شديم سورۀ «زمر» در مكه نازل شده؛ محتواي اصلي اين سوره را ««عقيدهي توحيد» تشكيل مي دهد. دل ها را از هر گونه شک و شبه هاي، خالي مي گرداند، ميدان يگانه پرستي را فراهم مي آورد و به پيامبر دستور مي دهد كه در دين با اخلاص باشد. شبهه و بت پرستي آن سياه بختان مشرک و توسل و شفاعت جويي به بتها و امثال آنها را در هم ميكوبد. به دلايل توحيد مانند: آفرينش آسمان ها و زمين، شب و روز، رام كردن ماه و آفتاب و... اشاره مي كند.

در سورۀ مباركه از پيامبر صلي الله عليه وسلم مي خواهد كه دين خود را خالص كرده و اعتنايي به خدايان مشركان نكند و به آنان اعلام كند كه مأمور به توحيد و اخلاص در دين است.

برشمردن عبادت هاي خالصانه و اين نكته كه انسان معمولاً در مواقع نياز، اضطرار و درماندگي به الله سبحان وتعالى روي مي آورد؛ ولي متأسفانه حالتي در زندگي انسان مي آيد ورُخ ميدهد، كه همين انسان دچار غفلت مي شود.

در اين سورۀ مباركه با بحث دربارهي قرآن عظيم الشأن يعني «معجزهي كبري»، و دائمي و ابدي محمد صلي الله عليه و سلّم، شروع شده و به پيامبر صلّي الله عليه و سلّم هدايت فرموده است كه دردين الله تعالي اخلاص داشته باشد. والله عز و جلّ را از تشابه با مخلوقات منزه بدارد. و يادآور شبهۀ مشركان در پرستش و شفيع قرار دادن بُت‌ها شده است. و با دليل قاطع آن را رد كرده است.

همچنان در اين سوره، دلايل و براهيني را بر يگانگي الله تعالي، پروردگار جهانيان اقامه كرده است، دلايل مكنون و مضمر در خلق آسمان ها و در تاريكي ارحام را يادآور شده است كه عموماً دلايلي قاطع بر قدرت و يگانگي خدا ميباشند.

همچنان در اين سوره موضوع عقيده را به روشني مورد بحث قرار داده و از منظرۀ زيانمندي كفار تبهكار در منزلگاه آخرت پرده برداشته است، كه در آنجا انواع عذاب مي‌چشند و زبانه هاي آتش از بالا و پايين آنها را فرا ميگيرد.

سورۀ «زمر» با آوردن مثالي تفاوت بزرگ بين آنانكه يک خدا را مي پرستند و آنانكه خدايان متعدد را پرستش مي‌كنند، خدايانى كه نه مي شنوند و نه جوابي ميدهند، توضيح مي دهد. آن مثال عبارت است از مثال بردهاي كه افراد متخاصم مالک او مي باشند، و بردهاي كه مالک او فقط يكي است.

سپس حال مشركين را بيان كرده كه وقتي توحيد خدا را مي شنوند، قلبشان منقبض مي گردد و وقتي يادي از طاغوت ها را ميشنوند شاد و خندان ميشوند.

طاغوت:

به معني هر آن چيز يا كسي است كه به جاي الله متعال درمقام پرستش قرار گيرد. طبق اين تعريف، جز الله واحد هر موجودي همچون شيطان، بتها، يا هر مصداق ديگري كه به عنوان معبود واقع شوند طاغوت محسوب مي شود.

در سورۀ مباركه بخصوص در آيۀ مشهور اين سوره (آيۀ ٥٣) به بندگان توصيه ميكند

(c) ketabton.com: The Digital Library

هرگز از رحمت خداوند متعال ناامید نشوند. آیات باطراوت و شیرین و خوش بیان، بندگان را به توبه و رجوع به پیشگاه پروردگارمتعال خود فرا میخواند تا قبل از اینکه ناگهان مرگشان فرا رسد و یا از خود غافل شده و ناگهان به عذاب گرفتار آیند، در پیشگاه پروردگار خود به توبه بپردازند، که اگر در آن موقع توبه کنند و پشیمان شوند، توبه و پشیماني بر ایشان سودي ندارد.

هکذا درین سوره با یادآوري نفخۀ مرگ و بعد از آن نفخهي حشر و نشر و پیامد هاي هول انگیز آخرت و شداید آن، سوره خاتمه مي یابد، و در بارهي حشر اکبر سخن گفته است که در آن پرهیزگاران به صورت دست جمعي به سوي بهشت روانه میشوند. و مجرمان و اشرار دست جمعي در مقابل چشمان پیامبران و صدیقین و شهداي نیکو سرشت به سوي دوزخ روانه مي شوند، و تمام هستي رو به سوي خداوند متعال دارد و سپاس و ستایش او را به جا مي‌آورد و در مقابل امر و فرمانش فروتن و فرمانبردار است. (بنقل از: تفسیر صفوة التفاسیر محمد علي صابوني).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورة الزُّمَر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ ومهربان

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴿١﴾

كتابي است كه از طرف الله عزيز و حكيم نازل شده است. (١)

تفسير:

اين كتاب (عظيم الشّأن قرآن) از جانب خداي مقتدر حكيم نازل گرديده است. احكام اين كتاب يقيناً انتشار و نفاذ مييابد و حكيم است بنا بران هيچ كتاب دنيا باخوبي ها و حكمت هاي آن مقابله كرده نميتواند. الكتاب: قرآن.

خواننده گان محترم!

درآيات متبركه (1الي4) موضوعاتي درمورد عظمت قرآن عظيم الشأن، عبادت خالص و بدون ريا براي پروردگار با عظمت به بحث قرار داده شده است:

ايمان داشتن به كُتب آسماني:

ايمان عبارت است از: اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل به جوارح است كه با طاعت و عبادت نور ايمان از لحاظ كيفيت زياد و با گناه و معصيت از لحاظ كيفيت كاهش مييابد. خداوند متعال در سورۀ (الأنفال، آيات:2 ـ 4) ميفرمايد: «إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم وَإِذَا تُلِيَت عَلَيهِم ءَايَٰتُهُۥ زَادَتهُم إِيمَٰنا وَعَلَىٰ رَبِّهِم يَتَوَكَّلُونَ﴿2﴾ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقنَٰهُم يُنفِقُونَ﴿3﴾ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقّا» (مؤمنان تنها آنانند كه چون خداوند ياد شود، دل هايشان ترسان گردد و چون آياتش بر آنان خوانده شود بر ايمان شان بيفزايد و بر پروردگارشان توكل ميكنند، كساني كه نماز مي گذارند و از آنچه به آنان روزي داده‌ايم انفاق مي‌كنند، اينان همان مؤمنان راستين هستند).

ايمان زبان:

عبارت ازذكر ودعا وامر به معروف ونهي از منكر وتلاوت قرآن و غيره است.

ايمان قلب:

مانند اعتقاد به وحدانيت خداوند متعال، و ربوبيت، و الوهيت، و أسماء و صفات او تعالي و وجوب عبادت خداي يكتا كه شريك و مانندي ندارد و آنچه كه از نيات و مقاصد در ذيل آن داخل مي‌گردد، كما اينكه اعمال قلبي نيز در مسماي ايمان داخل اند. مانند محبت براي خدا، ترس از خدا، توبه و انابت به بارگاه خدا و توكل برخدا و غيره، و همچنين اعمال جوارح مانند نماز و روزه و بقية اركان اسلام و جهاد في سبيل الله و طلب علم و غيره از همين قبيل مي باشد.

ايمان به كتب آسماني:

دراركان ايمان آمده است كه: ايمان به خدا، ايمان به فرشتگان خدا، ايمان به كتب آسماني، ايمان به پيامبران عليهم السلام ايمان به روز رستاخيز و ايمان به تقدير اعم از خير و شر آن. چنانكه خداوند متعال ميفرمايد: «لَّيْسَ ٱلْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلْكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّۦنَ» (سورۀ البقرة: 177). «نيكي آن نيست كه رويتان را به سوي مشرق و مغرب آوريد، بلكه نيكوكار آن كسي است

(c) ketabton.com: The Digital Library

که به خدا و روز قيامت و فرشتگان و کتاب و پيامبران ايمان آورد».
بناءً ايمان داشتن برکتب آسماني ازجمله ارکان پنچگانه دين مقدس اسلام است، بر مسلمانان است که برهمه کتب آسماني که از جانب الله تعالي بر پيامبرانش (عليهم الصلاة والسلام) نازل گرديده ايمان بياورند.(تورات و انجيل و زبور و قرآن) علاوه از اين ها صحائف ديگري نيز از جانب پروردگار نازل شده که ما تفاصيل آن را نمي دانيم، هر چه از سوي الله تعالي نازل شده ما به آن ايمان داريم و هرچه در آنها درج بوده حق ميدانيم. طوريکه پروردگار با عظمت ما ميفرمايد: «وَقُل ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٍۖ» (سورۀ الشوري: 15). (و بگو اي پيامبر به همه کتاب هايي که خدا نازل کرده ايمان آورده‌ام.).
«نَزَّلَ عَلَيكَ ٱلكِتَٰبَ بِٱلحَقِّ مُصَدِّقا لِّمَا بَينَ يَدَيهِ وَأَنزَلَ ٱلتَّورَىٰةَ وَٱلإِنجِيلَ﴿3﴾ مِن قَبلُ هُدي لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ ٱلفُرقَانَۗ» (سورۀ آلعمران: 3-4). «خدا آن ذاتي است که کتاب را بر تو به حق نازل کرد که تصديق کننده کتاب هاي پيش از خود است و تورات و انجيل را نيز قبل از اين براي هدايت مردم نازل کرده است همچنين فرود ورده قرآن را». وميفرمايد: «وَءَاتَينَا دَاوُۥدَ زَبُورا﴿163﴾» (سورۀ النساء: 163]. «و به داود زبور را عطاء کرديم».
مصؤن بودن قرآن از هرگونه تحريف و تبديل:
در اين شک نيست که قرآن عظيم الشأن وحي از جانب خداوند متعال بوده، الله که در پادشاهي اش عزيز و غالب است، هر کس که از وي اطاعت کند عزّتش مي دهد و هر که از او نافرماني کند خوار و ذليل اش مي سازد.
قرآن عطيم الشأن که از هرگونه تحريف و تبديل مصؤن و محفوظ ميباشد، تا به روز قيامت به همان صورتي که نازل شده دست نخورده باقي خواهد ماند.
خداوند متعال ديگر کتب آسماني را حفاظت نکرده بدين جهت ميبينيم که دچار کمي و بيشي و تحريف و تبديل شده است. عوامل مختلف و نزد الله تعالي است اما يک علت همان است که اين کُتب و صحف در زمان و وقت خود أداي رسالت کردند و آخرين کتاب آسماني قرآن کريم است که خود الله تعالي به حفاظت آن تعهد کرد. اينکه اين کُتب و صحف در وقت شان از حمايت الله تعالي و حفاظت آن برخوردار بوده اند بحث است مستقل که درين جاء موضوع بحث مانيست.
در قرآن کريم تصريح حق و باطل موجود است وتشخيص اين دو از يکديگر بطور کلي بدون هدايت الله تعالي با حواس محدون انساني نا ممکن است.
خداوند حکيم و توانا ميفرمايد: «إِنَّا نَحنُ نَزَّلنَا ٱلذِّكرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴿9﴾» (الحجر: 9) «همانا قرآن را ما نازل کرده‌ايم و البته ما خود آن را حفاظت کننده‌ايم». و ميفرمايد «وَأَنزَلنَآ إِلَيكَ ٱلكِتَٰبَ بِٱلحَقِّ مُصَدِّقا لِّمَا بَينَ يَدَيهِ مِنَ ٱلكِتَٰبِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِۖ» [المائدة: 48].
«ما کتاب را بر تو فرود آورديم تصديق کننده کتاب هايي که پيش از وي بودند و نگهبان بر آنان».

تعريف قرآن کريم:

قرآن عبارت است از کلام الله تعالي که آن را با الفاظ و معاني آن به وسيلۀ وحي بصورت تدريجي به زبان عربي بر خاتم پيامبران محمد صلي الله عليه وسلم نازل کرده است که انس وجن ازآوردن آن عاجز اند. اين کتاب باعظمت در صحيفه ها نوشته شده و با تواتر به ما نقل شده و تلاوت آن عبادت ميباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

الله متعال وحي را كه بر پيامبر گرامي اش محمد صلي الله عليه وسلم فرو فرستاده؛ قرآن ناميده است، طوريكه ميفرمايد: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴿23﴾» [الإنسان: 23].«(اي پيامبر!) يقيناً ما قرآن را بر تو تدريجاً نازل كرديم».

ويژه گي قرآن كريم اين است كه هميشه خوانده و تلاوت مي شود و هيچگاه ترک نمي شود.

همچنان الله متعال قرآن را كتاب ناميده است، چنانكه ميفرمايد: «إِنَّآ أَنزَلنَآ إِلَيكَ ٱلكِتَٰبَ بِٱلحَقِّ» [النساء: 105]. (يقيناً (اين) كتاب را بحق بر تو نازل كرديم). زيرا از شأن قرآن كريم اين است كه نوشته شود و رها نشود.

همچنان الله تعالي قرآن كريم را با اسما و صفات ديگري نيز وصف نموده از جمله «فرقان» «ذكر» «هدي» «نور» «شفاء» «حكيم» «موعظه» و غيره صفاتي كه دلالت بر عظمت قرآن كريم وكمال رسالت آن دارد.

و كلمه «مصحف» از «صحف» يعني صحيفه ها گرفته شده كه بر روي آن قرآن كريم نگاشته شده است و اين نام را اصحاب كرام بر قرآن كريم گذاشته اند چون اين واژه دلالت بر كتابي دارد كه قرآن كريم در صفحات آن نگاشته شده است.

قرآن كريم وحي الهي است كه جبريل عليه السلام آن را بر قلب پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم فرود آورده چنانكه الله متعال ميفرمايد: «وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلعَٰلَمِينَ﴿192﴾ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلأَمِينُ﴿193﴾ عَلَىٰ قَلبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلمُنذِرِينَ﴿194﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيّ مُّبِينٍ﴿195﴾» [الشعراء: 192-195].(و يقيناً اين (قرآن) نازل شده (از جانب) پروردگار جهانيان است. (192) روح الامين (جبرئيل) آن را فرود آورده است. (193) بر قلب تو، تا از بيم دهندگان باشي. و (194) (آن را) به زبان عربي روشن (نازل كرد) (195).

قرآن عظيم الشأن يگانه وسيلهٔ هدايت براي تمامي بشريت است:

ما به اين امر ايمان داريم كه خداوند قرآن كريم را براي هدايت تمامي افراد بشر نازل فرموده تا بوسيله آن به سعادت دنيا و آخرت نايل آيند. قرآن كتابي است كه عقل ها را شستشو مي كند، دل ها را صيقل مي دهد، اعمال و احوال را اصلاح مي كند و اجتماع بشري را با كامل ترين نظام، و به بهترين وجه ممكن منظم مي كند. و لاجرم هر كس با آن مخالفت كند در بدترين گمراهي بشر خواهد برد.

«وَأَنزَلنَآ إِلَيكَ ٱلكِتَٰبَ بِٱلحَقِّ مُصَدِّقا لِّمَا بَينَ يَدَيهِ مِنَ ٱلكِتَٰبِ وَمُهَيمِنًا عَلَيهِ» [المائدة: 48].

«ما كتاب را بر تو فرود آورديم تصديق‌كننده كتاب هايي كه پيش از وي بودند و نگهبان بر آنان».

«الٓرَ كِتَٰبٌ أَنزَلنَٰهُ إِلَيكَ لِتُخرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ» [إبراهيم: 1]. «اين كتابي است كه ما آن را بر تو نازل كرده‌ايم تا مردم را از تاريكي ها برهاني و بسوي نور رهبري كني».

«فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلمُفلِحُونَ﴿157﴾» [الأعراف: 157]. «پس آنانيكه به پيامبر ايمان آورند و از او حمايت كردند و او را ياري نمودند و از نوري كه با او نازل شده پيروي كردند همين هايند رستگاران».

ـ رسول الله صلي الله عليه وسلم، در خطبه معروف شان ـ در حجة الوداع فرمودند: (من

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ميان شما چيزي را گذاشتم كه اگر به آن چنگ بزنيد هرگز گمراه نخواهيد شد كتاب الله.) (صحيح مسلم: اين حديث با الفاظ ديگري نيز روايت شده است، در بعض روايت آمده است كه دو چيز در ميان شما گذاشتيم كه اگر به آن دو چنگ بزنيد هرگز گمراه نخواهيد شد كتاب خدا و سنت خودم، و در بعضي روايات نيز بجاي سنت عترت ذكر شده است).

ايمان به سنت رسول الله، ايمان به قرآن كريم است!

اصولاً سنت پيامبر اسلام محمّد صلي الله عليه وسلم بيان و توضيح براي قرآن كريم است، و از لوازمات ايمان به قرآن ايمان داشتن به اين امر است كه هر آنچه از پيامبر اسلام محمد مصطفي صلي الله عليه وسلم ثابت شده حق است، و از جانب خداوند متعال آمده است، و اينكه عمل كردن به سنت عمل كردن به قرآن است، و ترک سنت ترک قرآن، لذا ارشاد خداوندي است كه:

«وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ» [الحشر: 7]. «آنچه پيامبر به شما مي دهد بگيريد و از آنچه شما را باز مي دارد باز بايستيد».

«يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ﴿59﴾» [النساء: 59].

«اي اهل ايمان، از خدا و پيامبر و اولياي امورتان اطاعت كنيد و چنانچه در امري نزاع و اختلاف كرديد اگر به خدا و روز آخرت ايمان داريد آن را به خدا و پيامبر راجع كنيد زيرا كه اين بهتر است از نگاه عاقبت نيكوتر».

«وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ﴿36﴾» [الأحزاب: 36].«و هيچ مرد مسلمان و زن مسلمان در كاري كه خدا و رسولش حكم كنند، اختياري از خويش ندارند، و كسي كه از خدا و پيامبر نافرماني كند براستي كه به گمراهي آشكاري گرفتار شده است».

پروردگار ما عزيز است، كلام مبارک اش نيز عزيز و نفوذ ناپذير است و هيچ منطقي توان مقابله و نفي آنرا ندارد.

قرآن كريم، وسيلۀ عزّت مسلمانان و آگاهي آنان است. نزول كتاب و بيان مغفرت و هشدار الهي، همه در مسير كمال انسان و رسيدن به خداست.

قرآن هم كتاب است و هم قانون، برخورداري از اِلطاف الهي، در سايهي كتاب آسماني ميسرمي شود.

انكار از سنت رسول الله صلي الله عليه وسلّم، مايۀ قهر الهي است!

قرآن عظيم الشأن سرپيچي از دستورات و فرامين و سنت رسول اكرم صلي عليه وسلم را موجب قهر، خشم و عقاب الهي بر مي شمرد، طوريكه قرآن عظيم الشأن در اين مورد ميفرمايد:

- «لَّا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ قَدۡ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمۡ لِوَاذٗاۚ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿63﴾» [النور: 63] «دعوت پيامبر را در ميان خود مانند دعوت بعضي از شما از بعضي ديگر قرار ندهيد، خدا كساني از شما را كه براي [بي‌اعتنايي به دعوت پيامبر] با پنهان شدن پشت سر ديگران آهسته از نزد اوبيرون ميروند ميشناسد.پس بايد كساني

(c) ketabton.com: The Digital Library

كه‌ازفرمانش سرپيچي‌ميكنند، برحذر باشند از اينكه بلايي [در دنيا] يا عذابي دردناک [در آخرت] به ايشان رسد».

- «مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَد أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرسَلنَٰكَ عَلَيهِم حَفِيظا﴿80﴾»[النساء: 80] «هر كه از پيامبر اطاعت كند، در حقيقت ازخدا اطاعت كرده و هر كه روي برتابد [حسابش با ماست.] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان كه به طور اجبار از فسق و فجور حفظ شان كني] نفرستاديم».

اُمت و پيروي از سنت رسول الله صلي الله عليه وسلّم!

نبايد فراموش كرد كه؛ امت اسلامي بعد از نزول وحي قرآني وسنت رسول الله صلي الله عليه وسلم عمل بدان را واجب دانسته و تا به امروز بر اهميت سنت و پيروي از آن اتفاق نظر دارند، و هيچ مسلماني در مقام غير قابل تعويض سنت شكي نداشته و نبايد هم شک داشته باشند. طوريكه قرآن عظيم الشأن ميفرمايد:

- «...وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُم عَنهُ فَٱنتَهُواْۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلعِقَابِ﴿7﴾»(سوره الحشر: 7) (... و آنچه كه پيغمبر به شما بدهد آن را بگيريد و از آنچه كه شما را از آن منع مي كند اجتناب ورزيد. و از الله بترسيد چون الله سخت عقوبت دهنده است.)
- «قُل أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَۖ فَإِن تَوَلَّواْ فَإِنَّمَا عَلَيهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيكُم مَّا حُمِّلتُمۖ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهتَدُواْۚ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلبَلَٰغُ ٱلمُبِينُ﴿54﴾» [النور:54] «بگو: خدا را [در همه امور] اطاعت كنيدو **اين پيامبر را نيزاطاعت كنيد**؛ پس اگر روي بگردانيد [زياني متوجه پيامبر نمي شود، زيرا] بر او فقط آن [مسؤوليتي] است كه بر عهده‌اش نهاده شده و بر شما هم آن [مسؤوليتي] است كه بر عهده شما نهاده شده است. و اگر او را اطاعت كنيد هدايت مي‌يابيد. و بر عهده اين پيامبر جز رساندن آشكار [پيام وحي] نيست».
- «لَّقَد كَانَ لَكُم فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرجُواْ ٱللَّهَ وَٱليَومَ ٱلأَخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرا﴿21﴾» (الأحزاب: 21) «يقيناً براي شما در [روش و رفتار] رسول الله صلي الله عليه وسلم الگوي نيكويي است، براي كسي كه همواره به الله و روز قيامت اميد دارد؛ و الله را بسيار ياد مي‌كند».

حديث و قرآن همگام و همراه يكديگر!

حديث پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم همانطور كه اشاره شد، در ترتيب قانون گذاري همراه و همگام با قرآن كريم است. براي درک حكم شريعت مفتي و مجتهد اول در قرآن جستجو مي كند، اگر حكم ثابت و واضحي در آن نه يافت فوراً و متصلاً به سنت رجوع مي‌كند. مجمل حكم در قرآن كريم و تفاصيلي عملي آن در سنت رسول الله صلي الله عليه وسلّم جستجو ميشود. دقيقاً همان چيزيكه رسول الله صلي الله عليه و سلّم، ياران و شاگردانش را بر آن تربيت مي‌كردند.

آن حضرت محمّد صلي الله عليه وسلّم چون معاذ بن جبل(رض) را بحيث قاضي به سوي يمن گسيل داشتند، از او پرسيدند چگونه حكم مي‌كند؟ ايشان گفتند: بر اساس آنچه در كتاب الله است قضاوت مي‌كنم. پيامبر صلي الله عليه وسلم پرسيدند: اگر در كتاب الله نبود؟ ايشان گفتند: به سنت رسول الله صلي الله عليه وسلم رجوع مي‌كنم. پيامبر پرسيدند: اگر در سنت رسول الله نيافتي؟ ايشان گفتند: با دقت و تيزبيني اجتهاد مي‌كنم! پيامبر خوشحال شده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴿2﴾

بي ترديد ما اين كتاب را به حقّ و درستي به سوي تو نازل كرديم، پس خدا را در حاليكه اعتقاد و ايمان را براي او [از هرگونه شركي] خالص مي كني، عبادت كن. (٢)

تفسير:

«بِالْحَقِّ»: در برگيرنده حق. فرمان دهنده به حق (ملاحظه شود سوره هاي: آل‌عمران آيۀ 3، نساء / 105، مائده / 48). الله تعالي در اين آيه مباركه؛ همه آنچه در قرآن عظيم الشأن است (از اثبات توحيد، نبوت و معاد گرفته تا انواع احكام و تكاليف) را حق وحقيقت معرفي داشته است،مي فرمايد: «پس الله را در حاليكه دين خود را براي او پاک و خالص مي داري ـ عبادت كن» پروردگارت رايگانه بشناس، عبادت را براي او خالص گردان وديگري رابه اوشريک نساز.

مفهوم دين چيست؟

«الدِّينَ»: معناي لفظي دين دراين اينجا به معناي طاعت و عبادت است كه شامل پاي بندي به تمام احكام ديني است. (ملاحظه شود سور هاي: اعراف آيه29، يونس آيه 22، عنكبوت آيه 65، لقمان آيه 32، بينه آيه 5).

با در نظر داشت اينكه، تعريف دقيق و همه جانبه دين خيلي مشكل است ولي با آنهم علماء دين را در چوكات اديان ابراهيمي بشرح ذيل تعريف و معرفي داشته اند.

دين: عبارت از عبادت و طاعت است و رأس و اساس دين، عقيده به توحيد خداوند متعال و نفي شرک از وي مي باشد.

طوريكه ياد آور شديم: دين عبارتست از مجموعه تعاليم و دستورالعمل هايي كه الله تعالي به وسيله وحي و با واسطه پيامبران براي تأمين سعادت همه جانبه انسان ها فرستاده است و معمولاً اين اديان با يک دسته اعمال سمبليک و رمزي همراه است كه بعضي از اعمال و احكام آن، اگر چه در بدن صورت ميگيرند (مانند غُسل، وضوء، سجده و...) اما لزوماً معطوف به احكام بدن نيستند، بلكه منظور از آنان امور فوق ماده و بدن اند.

دين كلمۀ است عربي كه در لغت به معناي اطاعت و جزا و... آمده، و اصطلاحاً به معناي اعتقاد به آفريننده اي براي جهان و انسان، و دستورات عملي متناسب با اين عقايد مي باشد.

از اينروي، كساني كه مطلقاً معتقد به آفريننده اي نيستند و پيدايش پديده هاي جهان را تصادفي، و يا صرفاً معلول فعل و انفعالات مادي و طبيعي مي دانند «بي دين» ناميده مي شوند.

اما كساني كه معتقد به آفريننده اي براي جهان هستند هر چند عقايد و مراسم ديني ايشان، توأم با انحرافات و خرافات باشد «با دين» شمرده مي شوند. وبر اين اساس، اديان موجود در ميان انسانها به حق و باطل، تقسيم مي شوند، و دين حق عبارتست از: آئيني كه داراي عقايد درست و مطابق با واقع بوده، رفتارهايي را مورد توصيه و تأكيد قرار دهد كه از ضمانت كافي براي صحت و اعتبار برخوردار باشند.

اصول و فروع دين :

با توجه به توضيحي كه درباره مفهوم اصطلاحي دين، داده شد روشن گرديد كه هر ديني دست كم از دو بخش تشكيل مي گردد:

اول: عقيده يا عقايدي كه حكم پايه و اساس و ريشه ي آن را دارد.

دوم: دستورات عملي كه متناسب با آن پايه يا پايه هاي عقيدتي و برخاسته از آنها باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنابر اين، كاملاً بجاست كه بخش عقايد در هر ديني «اصول» و بخش احكام عملي «فروع» ان دين ناميده شود چنانكه دانشمندان اسلامي، اين دو اصطلاح را در مورد عقايد و احكام اسلامي بكار برده اند.

«مُخْلِصًا»

از نظر معناي لغوي، كلمه «مخلِص»، اسم فاعل از باب افعال، از مصدر اخلاص، و به معني - خالص كننده - است. و كلمه «مخلَص»، اسم مفعول از باب افعال، از همان مصدر به معناي - خالص شده - مي باشد.

اخلاص: آن است كه بنده با عملش تنها رضاي خداي سبحان را مدنظر داشته و هيچ چيز ديگري از آن، مقصود وي نباشد.

شأن نزول آيۀ مباركۀ 2:

جويبر از ابن عباس (رض) در شأن نزول اين آيۀ كريمه روايت كرده است كه فرمود: اين آيه در بارۀ سه قبيله عامر، كنانه و بني سلمه نازل شد كه بُتان را پرستش كرده و فرشتگان را دختران خدا مي پنداشتند و مي گفتند: ما اين بتان را جز براي اين نمي پرستيم كه ما را با قربي مخصوص، به خدا نزديک كنند.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴿3﴾

آگاه باشيد دين خالص مخصوص الله است و كساني كه به جاي او دوستاني گرفته‌اند (مي گويند:) ما آنان را عبادت نمي‌كنيم مگر براي آنكه ما را به الله نزديک كنند. البته الله روز قيامت ميان آنها در آنچه اختلاف داشتند فيصله خواهد كرد. يقيناً الله آن كس را كه دروغگو و كفران كننده است هرگز هدايت نمي‌كند.(٣)

تفسير:

«لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»: تنها عبادت بي شائبه از كفر و شرک، خدا پسند و مقبول الله است. تنها خدا، طاعت و عبادت خالصانه مي‌گردد و بس.

«زُلْفىٰ» نزديک شدن و در «أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» يعني بهشت براي پرهيزگاران نزديک شد، نيز به همين معني است.

عبادت چيست؟

كلمۀ عبادت در قرآن عظيم الشأن بصورت كل(275) بار ذكر گرديده است.

عبادت از ريشۀ **«عَبَدَ»** و به معناي پرستش و اطاعت خاشعانه و نهايت خضوع است. از ريشه عبد دومصدرعبوديت و عبادت مشتق شده‌است.

اين دو اصطلاح در عبري و عربي مورد استفاده قرار گرفته، و دارايي يک معني ميباشد. عبادت و پرستش در سه دين ابراهيمي (يهوديت، مسيحيت واسلام) بعنون يک اصل جدايي ناپذير برشمرده مي شود كه در هر سه دين به عنوان يكي از اولويت ها بر آن تأكيد شده‌است.

عبادت را علماء به حبل متين محكمي و مستحكم در حيات فردي واجتماعي و حتي سياسي انسان معرفي داشته است.

انسان از طريق عبادت با پروردگار خويش مرتبط ميشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

انسان با عبادت صادق در رحمت پروردگار قرار ميگيرد، واز ياد نه بريد كه با انجام وادا عبادت به عزت كامل ميرسد. و جان وروحش را در معرض رحمت پروردگار قرار ميدهد.
«وما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون» (سوره الذاريات: آيه 56) جن و انس را نيافريديم مگر براي اينكه مرا پرستش كنند» يعني هدف از خلقت كه رسيدن انسان به كمال مطلق باشد، تنها از راه عبادت ميسر ميگردد.
پيامبرصلي الله عليه وسلم ميفرمايد: «اين دين محكم و متين است. پس با ملايمت در آن در آييد و عبادت خدا را بر بندگان خدا با كراهت تحميل نكنيد كه در اين صورت مانند سوار درماندهاي هستيد كه نه مسافت را پيموده و نه مركبي به جا گذاشته است).
افراط و زياده روي در عبادت موجب خستگي روح و بي رغبتيم و من نسبت به عبادت و گريز از آن مي شود.

عبادت:

عبادت اسم جامعي است كه تمام آنچه را كه پروردگار با عظمت ما دوست مي دارد و به آن خوشنود مي گردد، در بر مي گيرد اعم از عقايد و اعمال قلوب و اعمال جوارح و همه اعمالي كه بنده را به الله نزديك ميساز.
بنابر اين همه آنچه كه خداوند در كتابش و سنت رسولش حضرت محمد صلي الله عليه وسلم مشروع قرار داده در تعريف عبادت داخل است.
عبادت انواع مختلفي دارد، بعضي عبادات قلبي اند، مانند اركان ششگانۀ ايمان، ترس، رجاء، توكل، رغبت، رهبت و غيره، و بعضي عبادات ظاهري است، مانند: نماز و زكات، روزه، حج.

عبادت صحيح نمي شود مگر اينكه بر دو اصل مبتني باشد:

اول: اينكه عبادت خالص براي الله تعالي انجام گيرد و به او شريك آورده نشود. اين معناي گواهي دادن لا اله الا الله است.
چنانكه الله تعالي ميفرمايد: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ، أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيقَرِّبُونَا إِلَي اللَّهِ زُلْفَي إِنَّ اللَّهَ يحْكُمُ بَينَهُمْ فِي مَاهُمْ فِيهِ يخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا يهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّار.» (2-3 سُوْرَةُ الزُّمَر) (ما اين كتاب را كه در برگيرندۀ حق و حقيقت است، بر تو فرو فرستاديم. خدا را پرستش كن و پرستش خود را خاص براي او گردان. هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه براي الله است و بس. كساني كه جز خدا سرپرستان و ياوران ديگري را بر ميگيرند، گويند ما آنان را پرستش نميكنيم مگر بدان خاطركه ما رابه خداوند نزديك گردانند، بي گمان خداوند بين آنان در (بارۀ) آنچه كه در آن اختلاف مي ورزند داوري مي كند، خداوند كسي را كه دروغگوي ناسپاس است هدايت نمي كند.)
و ميفرمايد: «ومَا أُمِرُوا إِلَّا لِيعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيقِيمُوا الصَّلاةَ وَيؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيمَةِ. آيه 5 سُورَةُ البَينَة». (درحاليكه به ايشان دستور داده نشده بود مگر اينكه مخلصانه و حقگرايانه خدا را بپرستند و نماز بر پا دارند و زكات بپردازند و اين است آيين راستين).
دوم: پيروي از رسول الله صلي الله عليه وسلم به اين شكل كه بنده مثل پيامبر صلي الله عليه وسلم عمل كند بدون اينكه چيزي از آن كم كند يا به آن بيفزايد، و اين به اساس و معناي گواهي محمد رسول الله است. لذا ميفرمايد: «قل إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يحْبِبْكُمُ

(c) ketabton.com: The Digital Library

اللَّهُ وَيغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْآيـة31 سورة- سُوْرَةُ آل عِمرَان» (بگو اگر خدا را دوست مي داريد از من پيروي كنيد تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهان شما را برايتان بيامرز).
وميفرمايد: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَانَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا آيـة7 سُوْرَةُ الحَشر»(وآنچه رسول (خدا) به شما بدهد، آن را بگيريد. و از آنچه كه شما را ازآن باز دارد اجتناب كنيد.).
و ميفرمايد: «فلا وَرَبِّكَ لا يؤْمِنُونَ حَتَّي يحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَينَهُمْ ثُمَّ لا يجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيتَ وَيسَلِّمُوا تَسْلِيماً - آيـة65 سورة سُوْرَةُ النِّسَاء». (سوگند به پروردگارت، (در حقيقت) ايمان نياورند، مگر آنكه در اختلافي كه بين آنان در گرفت، تو را داور كنند. آنگاه از آنچه حكم كردي، در خود هيچ دلتنگي نيابند وكاملاً گردن نهند.)

فطري بودن عبادت:

مفسرا ن و علماء در تحقيقات خويش ميگويند كه: عبادت، نوعي رابطه است كه بين انسان و معبود او تحقق پيدا مي كند. يكي از اصيل ترين تجلّيات روح و مهم ترين ابعاد وجود انسان، حسّ پرستش و نياز به عبادت است.
پرستش و عبادت، در وجود انسان ريشه عميقي دارد وهمه پيامبران در رسالت خويش به انسان تعليم ميدهد كه بايد عبادت الله را بكنند. بدين اساس عبادت به مفهوم و طريق واقعي كلمه آمده است و قرآن عظيم الشان با صراحت تام ميفرمايد: «اي انسان، ربّ خود و پروردگارت را بپرست كه او تو و جهانيان را آفريده است و زمام امور شان را به دست دارد.».

تشويق به عبادت :

سراسر آيات قرآني، تشويق و ترغيب به عبادت است و گاه در ضمن اين كار، به حكمتي از حكمت هاي عبادت هم اشاره مي شود. بطور مثال، در آيه اي مي خوانيم: «اي مردم، پروردگارتان را كه شما و مردمان پيش از شما را آفريده است، عبادت كنيد.

اثرات عبادت و بندگي الله(ج)

براي پي بردن به تأثير عبادت و نيايش در تهذيب نفس و پرورش فضايل اخلاقي، قبل از هر چيز بايد با مفهوم و حقيقت عبادت آشنا شد.
گرچه بحث در باره حقيقت عبادت گسترده است و علماي جليل القدر در تفسير، احاديثي، اخلاق و فقه مباحث متعددي علمي، انجام داده اند، اما در يك اشاره كوتاه چنين ميتوان گفت: براي يافتن حقيقت عبادت بايد به كلمۀ «عبد» و مفهوم آن كه ريشه اصلي عبادت است، توجه نمود.
«**عبد**» از نظر لغت به انساني گفته مي شود كه سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده‌اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالك چيزي نمي داند و در اطاعت او سستي به خود راه نمي‌دهد.
بنابراين، عبوديت اظهار آخرين درجۀ خضوع در برابر كسي است كه همه چيز از ناحيه اوست و به خوبي ميتوان نتيجه گرفت كه تنها كسي ميتواند «معبود» باشد كه نهايت انعام واكرام را كرده است واوكسي جز الله(ج) نيست!
به عبارۀديگر، و از بعد ديگر «عبوديت» نهايت اوج تكامل روح يك انسان و قُـرب او به الله تعالي است، و عبوديت تسليم مطلق در برابر ذات پاك اوست؛ عبادت تنها ركوع و سجود و قيام و قعود نيست، بلكه روح عبادت تسليم بي قيد و شرط در برابر كمال مطلق و ذات بي مثالي است كه از هر عيب و نقص مبراست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بديهي است چنين عملي بهترين انگيزه توجه به كمال مطلق و پرهيز از هرگونه آلودگي و ناپاكي است؛ چرا كه انسان سعي مي‌كند خود را به معبود خويش نزديك و نزديكتر سازد تا پرتوي ازجلال و جمال او در وجودش ظاهر شود كه گاه از آن تعبير به «مظهر صفات خدا شدن» مي‌كنند.

شأن نزول آية 3:

914- جويبر از ابن عباس (رض) روايت كرده است: سه قبيله، عامر، كنانه و بين سلمه بت پرست بودند و فرشتگان را دختران خدا مي دانستند و ميگفتند: ما اين بت ها را جز براي اين كه هر چه بيشتر ما را به خدا نزديكتر نمايند پرستش نمي كنيم. پس اين آيه در بارة آن ها نازل شد. (مواخذ: اسباب نزول قرآن كريم، لباب المنقول في اسباب النزول: تأليف جلال الدين سيوطي)

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَي مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴿4﴾

اگر [بر فرض محال] خدا مي خواست براي خود فرزندي بگيرد، حتما از آنچه كه مي‌آفريند، چيزي را كه مي خواست، اختيار مي‌كرد. او پاك و منزه است (از اين كه فرزندي داشته باشد) او خداوند واحد قهار است.(۴)

تفسير:

در التسهيل آمده است: خدا خود را از اتخاذ فرزند تنزيه كرده آنگاه خود را به يگانگي توصيف كرده است؛ چون وحدانيت با اتخاذ فرزند منافات دارد؛ زيرا اگر داراي فرزند باشد بايد از جنس خود او باشد، در صورتي كه خداي متعال جنس ندارد؛ زيرا يگانه مي‌باشد. و خود را به قهار توصيف كرده است، تا دليلي باشد بر نفي شريك او انباز؛ چون همه چيز زير سلطه‌ي خدا قرار دارد، پس چگونه جايز است مخلوق شريك او بشود؟ ! (التسهيل ۱۹۱/۳).

قاهر و قهّار:

چنانچه بار ها ذكر شده و آمده است الله تعالي در پهلوي رحمن و رحيم كه هر آغاز را به بسم الله الرحمن الرحيم ميكنيم، الله تعالي جبار و قهار هم است.

نام «قهّار» بصورت كل در 6 آيه از قرآن عظيم الشأن ذكر يافته است، ولي لفظ «قاهر» در دو آيه از قرآن عظيم الشأن آورده شده است:

اولاً در (آية 18 سورة الأنعام) كه ميفرمايد: «وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ». (و اوست كه بر بندگان خود مسلّط و چيره بوده و او حكيم آگاه است.) و باز در (آيه 61 سورة الأنعام) ميفرمايد: «وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۖ وَيُرۡسِلُ عَلَيۡكُمۡ حَفَظَةً» (و او بر بندگانش چيره است و نگهباناني (از فرشتگان) بر شما مي فرستد.)

«قهّار» صيغة مبالغة «قاهر» است، به معناي ذاتي كه بر تمامي موجودات غلبه دارد و همة مخلوقات تحت تسلّط و فرمان او هستند و مواد و عناصر عالم بالا و پايين در برابر قدرت و ارادة او، سر فرود آورده اند، هر اتّفاقي به اجازة او واقع مي شود، آنچه الله بخواهد مي شود و آنچه نخواهد صورت نمي پذيرد، تمامي مخلوقات ناتوان و محتاج به الله هستند و مالك هيچ منفعت و ضرر و هيچ خير و شرّي براي خودشان نيستند. اينكه الله قهّار است، مقتضي كمال حيات و كمال عزّت و كمال قدرت اوست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ثبوت اين صفت براي الله، دليلي از دلايل وحدانيت و يگانگي او در الوهيت، و بطلان شرک و انتخاب شريک براي الله است.

خواننده گان محترم!

طوريکه قبلاً بيان شد که نام مبارک «قهّار» در 6 آيۀ از قرآن کريم بيان شده و در تمامي موارد، با نام «الله» و «واحد» آمده است:

مورد اول: الله ميفرمايد که يوسف عليه السلام در ابطال شرک و بيان فساد آن و گمراهي مشرکان، به دو رفيقش که با او در زندان بودند، چنين گفت: «يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ﴿39﴾ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۚ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ» [يوسف: 39-40]

«اي رفيقان زنداني من! آيا معبودان پراکنده (متعدّد) بهترند يا الله يکتاي قهّار؟ شما به جاي الله (چيزي را) نمي پرستيد مگر نام هايي را که خود و نياکانتان به آن ها داده‌ايد. الله هيچ دليلي بر (اثبات) آن ها نازل نکرده است، فرمانروايي تنها از آنِ الله است. فرمان داده که جز او را نپرستيد؛ اين است دين راست و استوار، ولي بيشتر مردم نمي دانند.»

سيدنا يوسف با گفتن عبارت: **«ءَأَرۡبَابٞ»**، بطلان شرک را برايشان آشکار و روشن ساخت؛ يعني خدايان ناتوان و ضعيفي که مالک هيچ ضرر و نفعي نيستند و نمي توانند چيزي ببخشند يا منع کنند - که شامل درختان، سنگ ها، فرشتگان، مردگان و... مي شود- بهترند يا ذاتي که داراي صفات کمال و ويژگي هاي جلال است؟! پروردگاري که در ذات، صفات و افعالش يگانه و بي همتا است، قهّاري که تمامي اشيا و موجودات تحت قدرت و پادشاهي او قرار دارند.

مورد دوم: در سياق بطلان کار مشرکان، که بت ها و خدايان را شريک الله متعال مي دانند، با وجود اينکه آن ها مالک هيچ نفع و ضرري حتّي براي خود نيستند، و اين مشرکان عبادت پروردگار يگانه و قهّار و خالص‌گردانيدن دين براي او را ترک مي‌کنند، چنانکه الله ـ ميفرمايد:

«قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ قُلِ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَٱتَّخَذۡتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ لَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ نَفۡعٗا وَلَا ضَرّٗاۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ أَمۡ هَلۡ تَسۡتَوِي ٱلظُّلُمَٰتُ وَٱلنُّورُۗ أَمۡ جَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُواْ كَخَلۡقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلۡخَلۡقُ عَلَيۡهِمۡۚ قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّٰرُ»[الرّعد: 16] «(اي پيامبر! به مشرکان) بگو: پروردگار آسمان‌ها و زمين کيست؟ بگو: الله.(سپس به آن‌ها) بگو: آيا به جاي او، اوليا (و معبودانی) برگزيده‌ايد که مالک سود و زيان خود نيستند؟! بگو: آيا نابينا و بينا برابرند؟! يا تاريکي‌ها و نور يکسان است؟! آيا آنان شريکاني براي الله قرار داده‌اند که همچون آفرينش او آفريده‌اند، پس (اين) آفرينش (ها) بر آنها مشبه شده است؟! بگو: الله آفرينندۀ هر چيزي بوده و او يگانۀ پيروز است.»

ابن سعدي در تفسير آيۀ فوق، درحاليکه شيوۀ دلالت نام «قاهر» بر بطلان شرک را توضيح مي دهد، چنين مي‌آورد: «بدون ترديد يگانگي و قهر و غلبه فقط از آنِ الله است، زيرا هر مخلوقي تحت تسلّط و قدرت مخلوقي بالاتر از خود قرار دارد و آن مخلوقِ غالب نيز تحت قدرت مخلوق ديگري است و اين زنجيره ادامه دارد تا اينکه به بالاترين مخلوق و سپس به الله يگانه و قهّار مي رسد. بنابر اين قهر و غلبه و توحيد متلازم يکديگر و از آنِ الله أ

(c) ketabton.com: The Digital Library

هستند. پس با دليل عقلي و با توجّه به مفهوم قاهر، مشخّص گرديد كه آنچه مشركان غير از الله مي‌خوانند، هيچ قدرت و تصرّفي در آفرينش مخلوقات ندارند و از اين رو عبادت آن ها باطل است.» (تيسير الكريم الرّحمن، ص 415.)

مورد سوم: در جاييكه الله تعالي كافرانِ مشرک را تهديد به هلاكت و عذاب در روزي كه در برابر پروردگار يگانه و قهّار حاضر شوند، مي‌كند، كه با زنجير هايي از آتش بسته شده‌اند و لباسي از قير بر تن دارند و آتش چهره هايشان را مي پوشاند. در قرآن كريم آمده است: «يَومَ تُبَدَّلُ ٱلأَرضُ غَيرَ ٱلأَرضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُۖ وَبَرَزُواْ لِلَّهِ ٱلوَٰحِدِ ٱلقَهَّارِ﴿48﴾ وَتَرَي ٱلمُجرِمِينَ يَومَئِذٖ مُّقَرَّنِينَ فِي ٱلأَصفَادِ﴿49﴾ سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٖ وَتَغشَىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ﴿50﴾ لِيَجزِيَ ٱللَّهُ كُلَّ نَفسٖ مَّا كَسَبَتۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلحِسَابِ» [إبراهيم: 48-51]

«روزي كه (اين) زمين به زمين ديگر و آسمان ها (به گونه‌اي ديگر) مبدّل ميشود و آنان (همگي) به پيشگاه الله يكتاي قهّار، ظاهر و (آشكار) ميشوند. و در آن روز مجرمان را (دست و پا) به هم بسته در غل ها مي‌بيني. جام هايشان از قطران است و چهره هايشان را آتش (جهنّم) مي پوشاند. تا الله هر كس را به (سزاي) آنچه كرده‌است، كيفردهد. همانا الله سريع‌الحساب(زودشمار) است.».

مورد چهارم: در سياق اثبات اينكه الوهيت فقط مخصوص و شايستۀ الله است:

«قُل إِنَّمَآ أَنَا۠ مُنذِرٞۖ وَمَا مِن إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ٱلوَٰحِدُ ٱلقَهَّارُ﴿65﴾ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلأَرضِ وَمَا بَينَهُمَا ٱلعَزِيزُ ٱلغَفَّٰرُ» [ص: 65-66] «(اي پيامبر!) بگو: به درستي كه من فقط يک هشدارد هنده‌ام و هيچ معبودي (به حق) جز الله يكتاي قهّار نيست. پروردگار آسمان ها و زمين و آنچه ميان آن دو است؛ (آن) پيروزمند آمرزنده.».

ابن سعدي در تفسير آيۀ مذكور ميگويد: «اين اثبات و تأييدي بر الوهيت الله است با اين برهان و دليل قاطع؛ يعني يگانگي الله و قهر و غلبۀ او بر هر چيز، زيرا قهر و غلبه ملازم يگانگي است و امكان ندارد كه دو قهّار وجود داشته باشد و از لحاظ غلبه يكسان باشند. بنابر اين ذاتي كه بر تمامي اشيا غلبه دارد، همان پروردگار يگانه‌اي است كه همتا و همانندي ندارد و شايسته است كه به تنهايي عبادت شود، همان گونه كه به تنهايي قاهر و قهّار است.) (تيسير الكريم الرّحمن، صفحه 716.)

مورد پنجم: اسم مورد بحث، در سياق تنزيه و پاكي پروردگار از داشتن شريک، آمده است: «وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَولِيَآءَ مَا نَعبُدُهُم إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَي ٱللَّهِ زُلفَيٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحكُمُ بَينَهُم فِي مَا هُم فِيهِ يَختَلِفُونَۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهدِي مَن هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ﴿3﴾ لَّو أَرَادَ ٱللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدٗا لَّٱصطَفَيٰ مِمَّا يَخلُقُ مَا يَشَآءُۚ سُبحَٰنَهُۥۖ هُوَ ٱللَّهُ ٱلوَٰحِدُ ٱلقَهَّارُ» [سوره الزّمر آيات: 3-4]

«و كساني كه به جاي او معبودان (و اوليايي) گرفتند (و گفتند:) اين‌ها را نمي‌پرستيم جز براي اينكه ما را به الله نزديک كنند، بي گمان الله متعال (روز قيامت) ميان آنان در آنچه اختلاف داشتند، داوري ميكند. الله آن كسي را كه دروغگوي ناسپاس است، هدايت نميكند. اگر (به فرض محال) الله ميخواست فرزندي بگيرد، قطعاً از ميان آنچه مي آفريند، چيزي را كه ميخواست بر مي گزيد. او پاک و منزّه است. او الله يكتاي قهّار است.».

مورد ششم: در سياق تهديد مشركان در روزي كه براي حضور در برابر پروردگار يگانه و قهّار آماده ميشوند، كه هيچ يک از اعمال و امور شان بر الله پوشيده و پنهان نميماند. الله متعال ميفرمايد: «يَومَ هُم بَٰرِزُونَۖ لَا يَخفَيٰ عَلَي ٱللَّهِ مِنهُم شَيءٞۚ لِّمَنِ ٱلمُلكُ ٱليَومَۖ لِلَّهِ ٱلوَٰحِدِ ٱلقَهَّارِ﴿16﴾ ٱليَومَ تُجزَيٰ كُلُّ نَفسِۭ بِمَاكَسَبَتۡۚ لَاظُلمَ ٱليَومَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلحِسَابِ»(سورۀ

(c) ketabton.com: The Digital Library

غافرآيات:16-17)
«روزي كه (همۀ) آنان آشكار شوند، چيزي از آنها بر الله پوشيده نخواهد ماند،(الله ميفرمايد:) امروز فرمانروايي ازآن كيست؟ (آنگاه خودش ميفرمايد:) از آنِ الله يگانه قهّار است. امروز هركس به (موجب) آنچه كرده است، پاداش داده ميشود. امروز هيچ ستمي نيست، بيگمان الله زود شمار است.»
«ٱلْقَهَّارِ»؛يعني پروردگاري كه بر تمامي موجودات مسلّط و غالب است، مخلوقات در برابر او خاضع و فرمانبردارند؛ بويژه در آن روزي كه چهرهها در برابر ذات زنده و باقي پروردگار، متواضع و فروتن گردند.
همۀ موارد ششگانهاي كه بيان شد، به روشني بيانگر تلازم و وابستگي ميان دو اسم «واحد» و «قهّار» است و بنابر اين آفريدگار واحد و يگانه، قطعاً قهّار، و پروردگار قهّار، قطعاً و حتما واحد و يكتاست و اين مطلب، بدون ترديد شرک و انتخاب خدايان را باطل و رد مي‌كند.
ابن قيم(رح) در اثبات اين معنا ميگويد: «قهّار قطعاً واحد است، زيرا اگر همتايي داشته باشد و بر آن غالب نباشد، كه به طور كلّي قاهر نمي شود. و اگر بر آن چيره شود، كه همتايش نيست و از اين رو، قهّار واحد و يگانه است.» (الصّواعق المرسلة، ج 3، ص 1032).
با اين توضيح، تلازم ميان توحيد و ايمان به نام مبارک «قهّار» روشن مي‌گردد و كسي كه اقرار به يگانگي الله در قهر و غلبه كند، بايد در عبادت نيز او تعالي را يگانه بداند و فقط او را عبادت كند و بر اين اساس، فساد شرک اثبات مي‌گردد، زيرا چگونه امكان دارد كه مخلوقِ آفريده شده از خاک، همتا و همانند پروردگار جهانيان باشد؟! و چگونه امكان دارد كه مخلوقاتِ مغلوب و مقهور، با پروردگار يگانه و قهّار يكسان باشند؟! الله ـ از آنچه آنان شرک مي‌ورزند و توصيف مي‌كنند، مبرّا و برتر است. (مواخذ: رساله شناخت و شرح معاني اسماء الله؛ تأليف: عبدالرّزّاق بن عبد المحسن البدر)
ابن قيم(رح) ميگويد: «هركس الله تعالي رابا اسماء و صفات و افعالش بشناسد، قطعاً او را دوست خواهد داشت.» (الجواب الكافي، صفحه 99).
«الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» ظاهرا وقتي كلمه «واحد» وصف خدا آيد نظر به عدد است يعني يكي است و دو تا يا بيشتر نيست.
بصورت كل بايد گفت كه: خداوند نه فرزند واقعي دارد «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ»، نه فرزند خوانده.
وطوريكه در آيه مباركه خوانديم: «لَوْ أَرادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً» اگر قرار باشد كه خداوند متعال براي خود فرزندي را العياذ با الله انتخاب نمايد، بناءً از ميان بهترين ها انتخاب مي كند نه از سنگ و چوب وكلوخ و ساير جمادت.
در ضمن داشتن و خواستن فرزندنشانۀ نياز است والله تعالي منّزه ازآن ميباشد.
مفسرين مينويسند كه: اگر فرزند حقيقي باشد نشانۀ جسم بودن، تجزيه پذيري، شبيه داشتن و همسر داشتن خداست، درحاليكه او واحد است. او تجزيه پذير نيست و همسر و شبيه ندارد. «وَ هُوَ الْواحِدُ».
و اگر فرزند انتخابي باشد، فرزندگيري نشانۀ نياز جسمي يا انس روحي است، در حالي كه او قهّار است. «هُوَ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ».

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواننده گان محترم !

در آيات متبركه (5 الي 7) به دلايل عظمت و كمال قدرت و بي نيازي، نشان يكتايي پروردگار با عظمت اشاره بعمل آمده است.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَي النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّي أَلَا هُوَالْعَزِيزُ الْغَفَّارُ﴿5﴾

آسمانها و زمين را به حق آفريده است، شب را بر روز و روز را بر شب مي‌پيچد و آفتاب و ماه را مسخر كرده است و هر يک تا مدتي معين در حركتند. آگاه باشيد او قادر بخشنده است.(۵)

تفسير:

«بِالْحَقِّ»: به حق نه به مزاق و عبث. يعني آفرينش داراي نظم و نظام شگرف و مقصد و هدف بزرگي است، و زندگي بازيچه نيست.

«يكَوِّرُ» مي پيچد، روي هم قرار ميدهد. يكور اليل. «يكَوِّرُ اَللَّيلَ عَلَي اَلنَّهٰارِ وَ يكَوِّرُ اَلنَّهٰارَ عَلَي اَللَّيلِ»كنايه از پشت سر هم و پياپي آمدن شب و روز است. (سوره تكويرآيه 1).

يعني شب را پرده و پوشش روز و روز را پرده و پوشش شب قرار مي دهد. بسان لباس شب را بر روز و روز را بر شب مي پيچاند.

شيخ قرطبي در تفسير اين آيه مباركه ميفرمايد: تكوير شب و روز يعني شب را روپوش روز قرار مي دهد تا روشنائيش برود، و روز را پرده‌ي شب قرار ميدهد تا تاريكي آن برود. اين نظر از قتاده نقل شده است. (تفسير صفوة التفاسير مؤلف محمد علي صابوني).

شيخ قرطبي در فهم جمله «وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ» آيۀ مباركه مينويسد كه: به خاطر منافع بندگان آنها را مطيع و رام كرده است. (تفسير قرطبي۲۳۵/۵).

«كُلٌّ يجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّي» هر يک از آنها تا مدتي كه براي خدا معلوم است، حركت و جريانش ادامه دارد، پس روز قيامت هنگام در هم پيچيده شدن آفتاب و تيره گشتن ستارگان، آن زمان منقضي مي شود.

«يُكَوِّرُ»:

«يُكَوِّرُ»(تكوير) طوريكه در فوق هم متذكر شديم؛ **«يُكَوِّرُ»** يعني پيچاندن و لوله كردن. «كور العمامة» يعني عمامه را پيچيد.

همچنان **«يُكَوِّرُ»** به معني اين آمده است كه: يعني خداوند زمين را كروي آفريده است و به دور خود به گردش انداخته است، و بر اثر اين گردش، قسمتي از كره زمين روز و قسمتي شب است، و گوئي از يک سو نوار سفيد بر سياه، و از سوي ديگر نوار سياه بر سفيد پيچيده ميشود. و طوريكه در فوق ياد اور شديم كه چرا كه مصدر **«يُكَوِّرُ»** (تكوير) است كه به معني پيچيدن عمامه و دستار به دور سر است.

«أَجَلٍ مُّسَمّيً»: اجل، در لغت دو معنا دارد: يكي مدت معين و ديگري آخر مدت، در مفردات راغب (ملاحظه شود سورۀ هاي: رعد آيه 2، لقمان آيه 29، فاطر آيه 13).

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّي تُصْرَفُونَ﴿6﴾

او شما را از نفس واحدي آفريد، سپس همسرش را از همان نفس آفريد و (از خزانۀ قدرت

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود) از چهار پايان هشت نوع براي شما آفريد. او شما را در شكم هاي مادرانتان در ميان تاريكي هاي سه گانه آفرينشي پس از آفرينش ديگر مي‌آفريند. اين است خداوند پروردگار شما، كه حكومت (در عالم هستي) از آن او است هيچ معبودي جز او وجود ندارد با اينحال چگونه از راه حق منحرف مي شويد؟!(۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: شخص واحدي. يک تن. مراد ابو البشر، آدم عليه السلام است. (ملاحظه شود سورۀ هاي: نساء آيه 1، انعام آيه 98، اعراف آيه 189).**«ثُمَّ»:** براي تأخير زماني نيست بلكه براي تأخير بيان است.(تفسيرنور:خرمدل)**«جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا»:** همسر او را از جنس او آفريد. (ملاحظه شود سورۀ هاي: نساء آيه 1، اعراف / 189).**«أَنزَلَ»:** خلقت بخشيد. بيافريد. (ملاحظه شود سورۀ هاي: اعراف آيه 26، حديد آيه 25).

«ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»: (ملاحظه شود سورۀ: انعام آيه: 143).**«خَلْقاً مِّن بَعْدِ خَلْقٍ»:** مراد تطوّرات جنين و تحوّلات عجيب آن در مراحل مختلف است.

«ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»: چه بسا مراد ظلمت شكم مادر، و ظلمت رحم، باشد. يا مراد لايه‌هاي جنيني **(إِكتُودِرْم و مِزُودِرْم و اِنْدُودِرْم)** باشد. (تفسيرنور).

خلقت از نفس واحد:

خلقت از نفس واحد مختصراً قرار ذيل است:

1 - اولين آفرينش آدم عليه السلام بدون وجود پدر و مادر.

2 - سپس آفرينش حوا از تن آدم.

3 - سپس آفرينش ساير بشر از آن دو.

«وَأَنزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»: «و براي شما از چهار پايان هشت قسم» نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و بز «فرو فرستاد» كه در اين فرموده حق تعالي: «وَمِنَ ٱلإِبِلِ ٱثنَينِ وَمِنَ ٱلبَقَرِ ٱثنَينِۗ»: [الأنعام: 144] و در فرموده وي: «مِّنَ ٱلضَّأنِ ٱثنَينِ وَمِنَ ٱلمَعزِ ٱثنَينِۗ» [الأنعام: 143] بيان شده است. (ملاحظه شود سوره «انعام/143».

«يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ»: «شما را در شكم هاي مادرانتان مي آفريند؛ آفرينشي پس از آفرينشي ديگر» اولاً آن را به شكل نطفه، سپس به خون بسته آنگاه به گوشت پاره‌اي متطور ميسازد، سپس در او استخوان مي آفريند و آن گاه بر استخوان ها گوشت مي پوشاند و طي نمودن مراحل اين آفرينش شما: «در تاريكي هاي سه‌گانه» يعني: در تاريكي شكم، تاريكي رحم و تاريكي تخم دان است لذا حق تعالي آفرينش شما را در تاريكي ميان سه پرده، سامان ميدهد.

پرده‌هاي سه‌گانه ـ چنانكه اطبا مي‌گويند ـ عبارت است از: غشاي منباري، خربون و غشاي لفائفي. پس اي انسان ها! بدانيد كه تاريک ساختن جايگاه آفرينش شما، ما را از آن باز نداشت كه آفرينشتان را به نيكويي و زيبايي انجام دهيم «اين است الله پروردگار شما، فرمانروايي» حقيقي در دنيا و آخرت «از آن اوست» و ديگران را هيچ مشاركتي در اين فرمانروايي نيست.

إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴿7﴾

اگر كفران كنيد خداوند از شما بينياز است، ليكن كفر را براي بندگانش نمي

(c) ketabton.com: The Digital Library

پسندد؛ و اگر سپاس گزاري كنيد، آن را براي شما مي پسندد. و هيچ كس بار گناه ديگري را بر نمي‌دارد، باز بازگشت همه شما به‌سوي پروردگارتان است، پس شما را به آنچه مي‌كرديد خبر ميدهد. چون او به راز دلها داناست.(۷)

تفسير:

از فحواي آيه مباركه بر مي ايد كه: هيچ كسي گناه كسي ديگر را بردوش گرفته نمي تواند، و اين بدين معني است كه: نتيجۀ نيكي و بدي هر شخصي به خودش ميرسد، بعد از آن به سوي حق تعالي باز مي گرديد تا در روز قيامت از شما حساب بگيرد، از اعمال تان خبر دهد و مطابق آن براي شما جزا و سزاي را مقرّر دارد. او تعالي به اسرار نهاني، به امور مخفي در ضمايز و پنهان در سينه ها بصورت مطلق باخبر است.

«إِن تَكْفُرُوا»: اگر كافر شويد. اگر ناشكري و كفران نعمت كنيد **«الْكُفْرَ»:** الحاد و بي ديني. ناشكري و كفران نعمت. **«إِن تَشْكُرُوا»:** اگر شكر نعمت به جاي آوريد و سپاسگزار الطاف خداوندي باشيد. شكر، علاوه از شكر نعمت اصطلاحي، كنايه از ايمان و فرمانبرداري از دستورات خدا هم مي باشد.

خوانند گان محترم !

در آيات متبركه (8 الي 9) موضوعاتي؛ ناسازگاري كافران و بي باوران و پايداري اهل ايمان مورد بحث قرار ميگيرد.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴿8﴾

هنگامي كه انسان را زياني رسد پروردگارش را مي خواند، در حاليكه با توبه روي به درگاه او آورده است، باز چون نعمتي از سوي خود به او ببخشد آن (مصيبتي) را كه به خاطر رفع آن به درگاه او دعا مي‌كرد، فراموش مي‌كند و براي الله شريكاني قرار ميدهد تا (خود و ديگران را) از راه او گمراه سازد.بگو چند روزي از كفرت بهره گير، البته تو از دوزخيان هستي.(۸)

تفسير:

«الإنسَانَ»: مراد از ذكر جنس، بعضي از افراد است. مانند: **«إِنَّ الإنسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»** (ابراهيم آيه 34). **«ضُرٌّ»:** گزند. زيان و ضرر مالي و بدني. (ملاحظه شود: سورۀ هاي: يونس آيه 12، نحل‌آيات 53 و54، مؤمنون‌آيه 75، روم آيه 33).**«مُنِيباً»:** توبه‌كنان. برگردنده با تضرّع و زاري. حال است.

«نَسِي مَا»: خدا را فراموش مي‌كند. در اين صورت (مَا) به معني (مَنْ) و براي تفخيم و تعظيم است. گزند و بلا را فراموش ميكند. دعا كردن و به فرياد خواستن را از ياد ميبرد. در اين صورت (مَا) مصدريه است (ملاحظه شود: تفسير آلوسي).

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴿9﴾

آيا (مشركي كه اوصافش را بيان كرديم بهتر است يا) كسي كه در اوقات شب سجده كنان و ايستاده به عبادت مشغول است در حاليكه از آخرت ميترسد و به رحمت پروردگارش اميد دارد؟ بگو: آيا آنانيكه مي دانند وآنانيكه نمي دانند برابرند؟. تنها صاحبان عقل و خرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

پند مي‌گيرند.(۹)

تفسير:

در آيۀ قبلي از اشخاصي يادآوري به عمل آمد كه اصحاب آتش بودند، ولي در اين آيۀ مباركه به توضيح مؤمنان مي پردازد.

در آيۀ قبلي اشاره به آنعده از اشخاصي مي نمايد كه: تنها به هنگام مصيبت الله تعالي به ياد شان مي ايد، ولي زمانيكه مصيبت از پيش شان دفع مي شود وبه رفاه وآسايش دست می يابند، باز الله را فراموش مي كنند. ولي تعليمات الهي و قرآني همين است كه مؤمن بايد همواره درياد الله باشد، فرق نمي كند كه در حالت رفاه قرار دارد ويا هم در حالت سختي.

همچنان در آين آيۀ مباركه: منظور از علم، مكتب، پوهنتون، مراكز تعلمي و اكادميک نيست، بلكه هدف از علم در اين آيه كساني اند كه: مصروف قيام ليل وعبادت شبانه مي باشند.

طوريكه با زيباي خاصي ميفرمايد: «رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (بگو: آيا كساني كه ميدانند با كساني كه نمي‌دانند، برابرند؟) يعني همانطوريكه عالمان وجاهلان برابرنيستند همچنين عابدان وعاصيان برابر نيستند.

مفسرابوحيان مي فرمايد: «در آيه مباركه دلالتي است بر فضيلت قيام شب و اينكه قيام شب از قيام روز برتر است». وهم مي‌گويد: «آيۀ كريمه دلالت مي‌كند بر اينكه كمال انسان در اين دو مقصود محصور است: علم و عمل».

«قانت»: كسي است كه بر طاعت مداومت ورزد و شخص مطيعي كه با خشوع و خضوع نماز و دعاي خود را طول مي دهد (ملاحظه شود سوره هاي: بقره آيه 116 و238، آل‌عمران‌آيه 17، نساء آيه 34، نحل آيه 120). «آناءَ»: (ملاحظه شود سوره هاي: آل‌عمران آيه 113، طه آيه 130).

شأن نزول آيۀ 9:

915- ابن ابی حاتم به نقل از ابن عمر و ابن سعد و جويبر از ابن عباس روايت كرده است: آيۀ **«أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ...»** در بارۀ عثمان بن عفان ، عمار بن ياسر، ابن مسعود و سالم دوست ابو حذيفه (رض) ، نازل شده است. (اسباب نزول قرآن كريم، لباب المنقول في أسباب النزول: تأليف جلال الدين سيوطي مراجعه شود).

خوانند گان محترم!

بصورت كل بايد گفت آن عبادتي داراي أرزش واهميت است كه تداوم داشته باشد. همچنان در جملۀ **«يَحْذَرُ، يَرْجُوا»** آيه مباركه اين فهم عالي را ميرساند، كه اشخاص خدا پرست، هم از آخرت ترس و خوف دارد و هم به رحمت الهي اميدوار مي باشد.

خوانند گان گرامی!

در آيات (10الي20) موضوعاتي؛ از قبيل اندرز دادن به مؤمنان، اشاره به شرک، پرهيزگاري و اخلاص، دوري از آلودگي و خبايث آنها، مورد بحث قرار ميگيرد.

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴿10﴾

بگو: اي بندگان مؤمنم! از پروردگارتان بترسيد. براي كساني كه در اين دنيا اعمال شايسته انجام داده اند، پاداش نيكي است و زمين الله فراخ است، البته به صابران پاداششان به طور

(c) ketabton.com: The Digital Library

كامل و بي حساب داده مي شود.(١٠)

تفسير:

«لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ»: كساني كه نيكي كنند، علاوه از آخرت در همين جهان نيكي عظيمي مي بينند (ملاحظه شود سورۀ هاي: نحل آيات 30 و 122، غافر آيه 51). براي كساني كه در اين جهان نيكي كنند، در آخرت نيكي عظيمي است. تفسير اوّل درست تر به نظر مي رسد. چرا كه نقطه مقابل نيكوكاران، بدكارانند كه در هر دو جهان بدي مي بينند (ملاحظه شود سورۀ هاي: بقره آيات 85 و 114، آل عمران آيه 56، رعد آيه 34). پس بايد كه نيكوكاران نيز در هر دو جهان نيكي ببينند.

«بِغَيْرِ حِسَابٍ»: (ملاحظه شود سورۀ هاي: بقره آيه 212، آل‌عمران آيات 27 و 37، نور آيه 38، ص / 39).

در حديث شريف به روايت حسين (رض) آمده است كه فرمود: از جدم رسول الله صلي الله عليه وسلم شنيدم كه فرمودند: «أد الفرائض تكن من أعبد الناس، وعليك بالقنوع تكن من أغني الناس، يا بني، إن في الجنة شجرة يقال لها: شجرة البلوي، يؤتي بأهل البلاء فلا ينصب لهم ميزان ولا ينشر لهم ديوان، يصب عليهم الأجر صبا».

«فرزند عزيزم! فرايض را ادا كن تا از عابدترين مردم باشي و قناعت پيشه كن تا از توانگرترين مردم باشي. فرزند عزيزم! همانا در بهشت درختي است كه آن را درخت بلوي مي نامند: اهل بلا [در روز قيامت] احضار مي شوند پس نه ميزان (ترازويي) برايشان برپا مي شود و نه دفتر و ديوان (حسابي) برايشان نشر و پخش مي‌گردد. بلكه مزد و پاداش بر آنان به ريختني (بي‌حساب) ريخته ميشود. سپس آن حضرت صلي الله عليه وسلم اين آيه مباركه را تلاوت فرمودند: «إِنَّمَا يُوَفَّي ٱلصَّٰبِرُونَ أَجرَهُم بِغَيرِ حِسَاب» (الزمر: 10).

حضرت امام مالک فرموده است كه مراد از «صابرين» در اين آيه مباركه كساني هستند كه بر مصائيب، رنج وغم دنيا صبر كننده هستند، وبعضي فرموده اند كه مراد از «صابران» كساني هستند كه جلو نفس خود را از معاصي گرفته صبر كنند.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴿11﴾

بگو:به من حكم شده كه الله را پرستش كنم در حاليكه دينم را براي او خالص نمايم.(١١)

تفسير:

«مُخْلِصاً لَّهُ الدِّينَ»: (ملاحظه شود سورۀ هاي: اعراف آيه 29، يونس آيه 22، عنكبوت آيه 65، لقمان آيه 32، زمر آيه 2).از نظر معناي لغوي،كلمه «مخلِص»، اسم فاعل از باب افعال، از مصدر اخلاص، وبه معني-خالص كننده- است. وكلمه «مخلَص»، اسم مفعول از باب افعال، از همان مصدر به معناي - خالص شده - مي باشد. دقت و بررسي در آيات قرآن نشان ميدهد كه كلمه مخلِص، بيشتر در مواردي به كار رفته است، كه انسان در مراحل نخستين تكامل، و در حال خود سازي بوده است؛ و هنوز به تكامل لازم نرسيده است. چنان كه قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: «فَإِذارَكِبوا في الفُلكِ دَعَوُا ا... مُخلِصينَ لَهُ الدينَ» هنگامي كه بر كشتي سوار مي شوند الله را با اخلاص ميخوانند. (عنكبوت آيۀ ۶۵). «فَاعبُدا... مخلِصاً لَهُ الدين» (پس الله را پرستش كن و دين خود را براي او خالص گردان. (زمر ٢».

در قرآن كريم «مخلَص» به كسي گفته ميشود، كه بعد از مدتي جهاد با نفس، و طي مراحل معرفت و ايمان، به تعالي ميرسد و از نفوذ وسوسه هاي شياطين، مصونيت پيدا مي كند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

و اين مقامي است با عظمت، كه توأم با بيمه الهي از لغزشها و انحراف هاست. بندگان مخلَص، به حكم مقام بندگي و عبوديت خود در برابر ذات اقدس الهي، خود را مالك چيزي نمي دانند، جزآنچه خداي رحمان مي خواهد، اراده نمي كنند. و جز آنچه او مي طلبد، انجام نميدهند. به حكم مخلَص بودن، خداوند آنان را براي خويش برگزيد.
و آنان نيز تعلّق خاطري به غير ذات پاك خداوند، ندارند. زرق و برق دنيا و پاداش هاي اخروي، دل آنها را مشغول نمي كند، و در دل آنها چيزي جز خدا نيست.

وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ﴿12﴾

و مامورم كه اولين (كس از) مسلمانان باشم.(١٢)

تفسير:

«أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ»: اين جمله از آيه مباركه به دو معني عمده توضيح گرديده است:

الف: اولين مسلمانان و پيروان دين اسلام باشم. يعني در آنچه مردم را بدان مي خوانم، خودم پيشوا، و پيش قدم و نمونه بوده و در طاعت و عبادت و تلاش در راه پيش برد مقاصد دين اسلام، بهترين ديگران باشم.

ب: من اولين شخص از تسليم شوندگان اوامر خالق لايزال در حركت با كاروان ايمان به قافله سالاري پيغمبران باشم (ملاحظه شود سورهٔ هاي: انعام آيه 163، نمل آيه 91).

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴿13﴾

بگو: من اگر نافرماني پروردگارم كنم از عذاب روز بزرگ قيامت (او) مي‌ترسم. (١٣)

خواننده گان محترم!

درآيهٔ «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ» (11 سورهٔ زمر) خوانديم (بگو: به من حكم شده كه الله را پرستش كنم در حاليكه دينم را براي او خالص نمايم.) اين بدين معنا است كه: درمحكمه عدل الهي، أنبياء عليهم السلام با سايرين هيچگونه فرقي و تفاوتي ندارند.

قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي﴿14﴾

بگو: من تنها الله را ميپرستم، در حاليكه دينم را براي او خالص مي‌كنم.(١٤)

فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴿15﴾

پس (شما مشركان) هر چه را كه مي خواهيد به جاي او پرستش كنيد. بگو: زيانكاران حقيقي كساني هستند كه خود و خانواده خود را در روز قيامت خساره مند سازند. آگاه باش، اين است همان زيان آشكار.(١٥)

تفسير:

«خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ»: هدف از خسارت نفس همان از دست دادن سرمايه هاي وجودي و استعداد هايي است كه با آنها مي توان به سعادت ابدي رسيد.
در قرآن عظيم الشأن آيات متعددي در باره «خسارت خود» وجود دارد. تعبير «خسروا انفسهم»: در قرآن عظيم الشأن هشت بار تكرار شده است. از جمله دو بار در سوره انعام طوريكه ميفرمايد: «الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لاَ يؤْمِنُونَ» (خود باختگان كساني اند كه ايمان نمي آورند.) و يا ميفرمايد: «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (مومنون ١٠٣) (و كساني كه پله ميزان (اعمال) شان سبك باشد، آنان به

(c) ketabton.com: The Digital Library

خويشتن زيان زده و هميشه در جهنم مي مانند.)
بايد متذكر شد كه در فهم قرآن عظيم الشأن؛ خسارت واقعي و اصلي، خسارت مالي نيست بلكه ضرر زدن به خود است. در قرآن عظيم الشأن دو بار آمده كه: «إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (زمر ١٥ و شوري ٤٥) (زيان كاران در حقيقت كساني اند كه به خود و خانواده و بسته گان شان در روز قيامت زيان رسانده اند. (يا مي رسانند).نبايد فراموش كرد: كه سود و زيان واقعي در قيامت است. كه الله تعالي ما را از خسران آن نگاه دارد.

خسارت نفس چيست؟

مهمترين سرمايه ما روح ما است كه بايد در اين دنيا و به وسيله بدن به كسب معارف و فضايل مشغول باشد و اگر اين طور نكرد و به جاي خير به شر رو آورد از ديدگاه قرآن كريم خود را تباه كرده و در برابر چيزي به دست نياورده است.
تعدادي از اشخاص در روز قيامت در مورد خودشان، حقيقت انساني خود دچار خسارت مي شوند و به اصطلاح خود را خواهند باخت.
مسلماً معناي خود باختگي، اين نيست كه انسان كشته شود و جانش از بين برود و يا آسيب ببيند چرا كه قرآن بحث خود باختگي را در روز قيامت مطرح مي كند و نيک مي دانيم كه در آن روز بحث مرگ وجود ندارد.
«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» (سورة عنكبوت ٦٤) (و زندگي حقيقي همانا [در] سراي آخرت است.)
همچنين روشن است كه مراد از خسارت نفس، آسيب هايي كه مربوط به بدن و جسم انسان ميشود، نميباشد چرا كه قرآن اين موضوع را با ايمان نياوردن مرتبط ميكند «الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ».
هدف از اين تعبير بلند قرآني اين است كه گروهي از انسان ها در طول زندگي نه تنها سودي به دست نمي آورند بلكه به سرمايه اصلي كه همان جان خويشتن باشد آسيب مي رسانند.
قرآن مجيد در جريان معامله با خداوند متعال «إِنَّ اللهَ اشْتَرَي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ» (توبه ١١١)
- مسأله خريدن جان انسان مؤمن را مطرح مي كند و خدا را خريدار خود انسان كه عبارت از همان روح اوست معرفي مي كند.
اگر پذيرفتيم كه همه در جريان يک تجارت بزرگ جهاني قراراديم كه «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَي تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ» (سورة صف ١٠) آيا شما را بر تجارتي راه نمايم كه شما را از عذابي دردناک مي رهاند؟
و راه موفقيت و كسب سود در اين تجارت ايمان و عمل صالح است كه «إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر ٢ و ٣) واقعاً انسان دست خوش زيان است، مگر كساني كه گرويده و كارهاي شايسته كرده؛ روشن مي شود كه كسانيكه متاعي غير ازايمان و عمل شايسته آورده‌اند در اين تجارت ورشكست شده‌اند.

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ﴿16﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

براي آنان از بالاي سرشان و از زير پايشان سايبان هايي از آتش است، اين عذابي است كه خدا بندگانش را به آن بيم مي دهد اي بندگانم! از من بترسيد.(١۶)

تفسير:

«ظُلَلٌ»: جمع ظُلَّة، سايبان ها. مراد طبقات و چين ها ولايه هاي متراكم آتش است (ملاحظه شود سوره هاي: بقره‌آيه 210، لقمان‌آيه 32، اعراف‌آيه 171، شعراءآيه 189).

يعني: طبقات و چترهايي از آتش است. طبقات زيرين شان را نيز «ظلل: سايبان» ناميد زيرا طبقات زيرين هم بر دوزخيان سايه مي افگند، چه در هر طبقهٔ از طبقات دوزخ گروهي از گروه هاي كفار قرار دارند و هيچ طبقه‌اي از وجودشان خالي نيست.

دركات دوزخ :

دركات دوزخ از نظر شدت گرما ونوع عذابي كه الله متعال براي اهل آن در نظر گرفته است، متفاوت ميباشد. الله متعال ميفرمايد: «إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا ﴿145﴾»(النساء:145). «بي‌گمان منافقان در پايين ترين دركه‌ي دوزخ هستند و هرگز ياوري براي آنان نخواهي يافت».

اصطلاح «الدرک» در زبان عربي به هر چيز رد پايين و «الدرج» به هر چيز رده بالا گفته مي‌شود. بنابراين براي بهشت واژه‌ي درجه و درجات و براي دوزخ، واژه‌ي درک و دركات به‌كار مي رود. دوزخ به هر اندازه كه پايين‌تر باشد، به همان ميزان حرارت و عذابش شديدتر است. منافقان بهره‌ي بيشتري از آتش دوزخ دارند؛ به همين خاطر در درک اسفل دوزخ قرار مي‌گيرند. (التذكرة، قرطبي: ص (382) و التخويف من النار، ابن رجب: صفحه (50)

گاهي به مراتب دوزخ «درجات» نيز اطلاق مي‌گردد. الله متعال در سوره‌ي انعام، پس از ذكر بهشتيان و دوزخيان ميفرمايد: «وَلِكُلّ دَرَجَٰتٞ مِّمَّا عَمِلُواْ» [الأنعام: 132]. «و هريک -از نيكوكاران و بدكاران- به اندازه‌ي كارهايشان درجاتي دارند».

«أَفَمَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِ كَمَنۢ بَآءَ بِسَخَطٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿162﴾ هُمۡ دَرَجَٰتٌ عِندَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِمَا يَعۡمَلُونَ ﴿163﴾» [آل‌عمران: 162-163]. «آيا كسي كه جوياي رضاي الله باشد، مانند كسي است كه سزاوار خشم الله ميگردد و جايگاهش دوزخ است؟ و چه بد فرجامي است! آنان نزد الله درجات متفاوتي دارند. و الله به كردارشان بيناست».

عبدالرحمن بن زيد بن مسلم ميگويد: درجات بهشت به بلندي و دركات دوزخ به پستي ميروند.

از برخي سلف نقل شده است كه: مؤحدين گناهكار كه وارد دوزخ ميشوند، در درک نخست، يهود در درک دوم، نصارا در درک سوم، صابئين در درک چهارم، مجوس در درک پنجم، مشركان در درک ششم و منافقان در درک هفتم قرار دارند.

در برخي كتاب‌ها نام آن دركات نيز وارد شده است: درک اول: جهنم، درک دوم: لظّي، درک سوم: حطمه، درک چهارم: سعير، درک پنجم: سقر، درک ششم: جحيم و درک هفتم هاويه نام دارد.

اين گونه تقسيم بندي و نامگذاري صحت ندارد و ثابت نيست. ديدگاه راجح و صحيح آن است كه نام هاي ياد شده مانند: جهنم، لظي، حطمه... نام هايي براي دوزخ هستند، نه اين‌كه هركدام نام بخشي ازدوزخ باشند. البته اين مطلب كه مردم به لحاظ كفر وگناهان خود،

(c) ketabton.com: The Digital Library

مراتب گوناگوني دارند، درست است.
البته خبر دادن از اين عذاب سختي كه خواه ناخواه بر دوزخيان آمدني است، براي آن است كه بندگان از نافرماني اوامر حق تعالي امتنا ع ورزند.
و ذكر «اين» طبقات و لايه هاي چندگانه دوزخ «همان سزاي است كه الله تعالي ميخواهد بندگان خويش را بهآن بيم مي دهد» تا به او ايمان آورده و از او پروا بدارند:
و اين همه تنبهات و هشدار ها هم از جمله نعمت الهي است تا مردم به عذاب وي غافلگير نشوند. (مواخذ: بهشت و دوزخ: تأليف: دكتر عمر سليمان اشقر).

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَي اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَي فَبَشِّرْ عِبَادِ﴿17﴾

كساني كه از عبادت طاغوت اجتناب كردند و به سوي خداوند روي آوردند براي شان مژده است، پس بندگانم را مژده ده.(١٧)

تفسير:

«الطَّاغُوتَ»: از طغيان است به معني تجاوز از حد. منظور از طاغوت بتان و شياطين و هر معبودي جز خدا گفته مي شود، از قبيل بت و انسان و سنگ ميباشد (ملاحظه شود در سورۀ هاي: بقره آيات 256 و 257، نساء آيات 51 و 60 و 76، مائدهآيه 60، نحل آيه 36).
«طَّاغُوتَ»بر واحد و جمع اطلاق شده و طوريكه ياد آور شديم به پرستش بتان و شيطان ها را در بر ميگيرد.
از فهم كلي اين آيۀ مباركه با وضاحت معلوم مي گردد كه: از اوصاف مؤمنان و بندگان خالص الهي همانا پرهيز از طاغوت هاست. و در ضمن بايد ياد آور شدكه كه: اجتناب از طاغوت، مقدّمه توجّه به الله است. و بايد گفت كه: شرط توبه، دوري ازطاغوت است و اطاعت از طاغوت مانع انابه و توبه است.
«أَنَابُوا»: با توبه و استغفار به سوي خدا برگشتند.
«الْبُشْرَي»: مژده. بشارت (ملاحظه شود سورۀ هاي: بقرهآيه 97، آلعمرانآيه 126، يونس آيه 64).**«عِبَادِ»:** بندگان من در اصل (عِبادي) بوده و ياء حذف شده و كسره به جاي آن است.

مبحث كوتاه در بارۀ طاغوت:

طوريكه در فوق هم تذكر داديم كه «طاغوت»: هر آنچه كه به غير از الله تعالي عبادت شود، او طاغوت است، چه بوسيلهي نماز، يا روزه، يا نذر، يا ذبح، يا پناه بردن به او در اموري كه به الله تعالي اختصاص دارد مانند: دفع ضرر يا جلب منفعت يا بجاي قرآن و سنت در اختلافات او را حكم و داور قرار دهند و مانند اين ها... (همه طاغوت هستند).
منظور از طاغوت در آيه ي فوق به هر چيزي جز قرآن و سنت گفته مي شود كه براي داوري و قضاوت به آن مراجعه كنند، (كه شامل) قوانين و برنامه هاي ساخته و پرداختهي بشر است.يا رسم و رسوم ارثي و يا سران قبايل است (كه طبق راي و نظر خود) بين مردم داوري ميكنند. يا هرچه رهبر يک حزب و گروه تشخيص دهد و اعلام بدارد و يا يكي از كاهنان و فالگيران اظهاركند.
به اين ترتيب روشن مي شود كه: قوانين و برنامه هايي كه بشر از خود ساخته است تا مردم براي داوري به آن مراجعه كنند در واقع شبيه شريعت الهي در پذيرفتن است و در معناي طاغوت داخل است. البته هر كس بجز الله مورد عبادت مردم قرار گيرد و راضي

(c) ketabton.com: The Digital Library

نباشد مانند: پيامبران و صالحان، به اين‌ها طاغوت گفته نمي شود. بلكه طاغوت همان شيطان جني و انساني است كه آنان را به اين عمل دعوت داده و آن را برايشان زيبا جلوه داده است.

دوم: منظور از اراده در آيه‌ي: «يرِيدُونَ أَنْ يتَحَاكَمُوا إِلَي الطَّاغُوتِ» «نساء/60» همان است كه با عمل، قرائن و نشانه هايي كه بيانگر قصد و اراده ي فرد است، همراه باشد، به دليل اين آيه‌ي بعدي كه ميفرمايد: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَي مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَي الرَّسُولِ رَأَيتَ الْمُنَافِقِينَ يصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴿61﴾» (وهنگامي‌كه به آن ها گفته شود: «به سوي آن‌چه الله نازل كرده و به سوي پيامبر صلي الله عليه وسلم بياييد منافقان را مي بيني كه از تو اعراض و رويگرداني مي‌كنند). «نساءآيه61»

و نيز شأن نزول اين آيه را كه ابن كثيروديگر مفسران ذكر كرده اند، (ابن كثير 520/1) بيانگر همين معناست. پيروي كردن از حكم صادره دليل رضايت فرد است و به اين ترتيب اشكال فردي كه مي گويد: اراده، امري باطني است و نمي‌تواند بر فرد حكمي صادركرد مگر زماني كه از باطن فرد اطلاع داشته باشيم و اين امري غير ممكن است؛ بر طرف مي شود.

شأن نزول آيات 17 – 18:

919- جويبر به سند خود از جابر بن عبدالله روايت كرده است: چون خداي متعال آيۀ «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴿44﴾» «دوزخي كه داراي هفت در است و بر هر دري تعدادي از آن ها تقسيم شده اند» (سورۀ حجر: 44) را نازل كرد. مردي از انصار حضور نبي كريم (آمد و گفت: اي رسول خدا! من هفت برده دارم و در برابر هر در آن يكي از بردگان خود را آزاد كردم. پس در بارۀ او «فَبَشِّرْ عِبَادِ﴿17﴾ الَّذِينَ يسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ و وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ» نازل شد.

920- ابن‌ابي‌حاتم در باب شأن نزول اين آيه از زيد بن اسلم (رض) روايت كرده است كه فرمود: اين آيه در باره سه تني نازل شد كه در جاهليت نيز (لااله الاالله) مي‌گفتند وبه توحيد خداوند متعال معترف و مقر بودند، آن‌ها عبارت بودند از: عمروبن نفيل، ابوذر غفاري و سلمان فارسي. (جداً ضعيف است، طبري 30108 از ابن وهب روايت كرده اين مرسل است. عبدالرحمن بن زيد بن اسلم متروک و متن جداً منكر است. واحدي در «اسباب نزول» 724 ذكر كرده و ابن كثير در «تفسير» 4 / 95 بدون سند آورده و مي‌گويد: اين آيه همه كساني را كه از عبادت بت ها اجتناب كردند و خاص خدا را پرستيدند شامل و به دنيا و آخرت به آن ها بشارت است. «زاد المسير» 1224).(مأخذ: اسباب نزول قرآن كريم، لباب المنقول في اسباب النزول: تأليف جلال الدين سيوطي).

همچنان از جابر بن عبدالله در باب شأن نزول اين آيه روايت شده است كه فرمود: چون آيه «لَهَا سَبعَةُ أَبوَٰب» در وصف بهشت نازل شد، مردي از انصار نزد رسول الله (ص) آمد و گفت: يا رسول الله! من هفت تن برده دارم و اينک براي هر دري از درهاي بهشت، برده‌اي راآزاد كردم. پس آيۀ: «فَبَشِّر عِبَادِ﴿17﴾ ٱلَّذِينَ يَستَمِعُونَ ٱلقَولَ»(سورۀ الزمر آيه:17) درباره وي نازل شد.

ابواب دوزخ:

پروردگار با عظمت ما براي دوزخ هفت دروازه آفريد. «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوعِدُهُم أَجمَعِينَ﴿43﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

لَهَا سَبعَةُ أَبوَٰب لِّكُلِّ بَاب مِّنهُم جُزء مَّقسُومٌ﴿44﴾» (الحجر آيات: 43-44). «بيگمان دوزخ ميعادگاه همهي آنان است. دوزخ، هفت دروازه دارد و هر دروازه، سهم مشخصي از پيروان ابليس دارد».

مفسركبير جهان اسلام ابن كثير در تفسير آيه فوق ميفرمايد: روي هريک از دروازه هاي دوزخ، نام برخي از پيروان شيطان نوشته شده است. آنان بايد از همان دروازه وارد شوند. - الله متعال ما را از عذاب آن پناه دهد- هريک از دوزخيان بر حسب اعمال خود، از يک دروازه وارد مي شود و در جايگاه ويژهي خود قرار مي گيرد.

همچنان در تفسير (ابن كثير: (164/4) آمده است: كه از علي(رض) روايت شده است: دروازه هاي دوزخ طبقه هاي مختلفي دارند كه روي همديگر قرار گرفتهاند. و نيز از ايشان روايت شده است كه: دوزخ هفت دروازه دارد كه بر روي يكديگر قرار گرفتهاند. ابتدا دروازهي نخست پُر ميشود، سپس دروازهي دوم، سپس سوم، تا اينكه همگي پُر مي شود. ابتدا دروازه هاي جهنّم باز ميشود و سپس كافران وارد آن ميشوند. در قرآن كريم چنين آمده است: «وَسِيقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَت أَبوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُم خَزَنَتُهَآ أَلَم يَأتِكُم رُسُل مِّنكُم يَتلُونَ عَلَيكُم ءَايَٰتِ رَبِّكُم وَيُنذِرُونَكُم لِقَآءَ يَومِكُم هَٰذَاۚ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِن حَقَّت كَلِمَةُ ٱلعَذَابِ عَلَى ٱلكَٰفِرِينَ﴿71﴾» (سورۀ الزمر آيه: 71).«و كافران گروهگروه به سوي دوزخ رانده مي شوند و چون به دوزخ مي رسند، درهايش گشوده مي شود و نگهبانانش به آن ها مي گويند: آيا پيامبراني از خودتان به سوي شما نيامدند كه آيات پروردگارتان را بر شما ميخواندند و شما را براي ديدار امروزتان هشدار مي دادند؟ مي گويند: آري. ولي فرمان عذاب، بر كافران قطعي و ثابت گشت». پس از اين اعتراف، به آنان گفته مي شود: «قِيلَ ٱدخُلُوٓاْ أَبوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَبِئسَ مَثوَى ٱلمُتَكَبِّرِينَ﴿72﴾» (سورۀ الزمر: 72). «بديشان گفته مي شود: از دروازه هاي دوزخ وارد شويد و جاودانه در آن بمانيد؛ پس جايگاه متكبران چه بد است!». سپس تمامي دروازه هاي دوزخ بسته ميشود و گناهكاران هيچگونه اميدي به بيرون رفتن از آن ندارند. الله متعال ميفرمايد:«وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِنَا هُم أَصحَٰبُ ٱلمَشـَٔمَةِ﴿19﴾ عَلَيهِم نَار مُّؤصَدَةُ﴿20﴾» (سورۀ البلد آيات: 19-20). «و كساني كه به آيات ما كفر ورزيدند، تيرهروز و بدبخت اند. حلقهاي از آتشي فراگير بر آنان گماشته شده است».

ابن عباس(رض) «مؤصدة» را به دروازه هاي بسته تفسير كرده است. مجاهد ميگويد: «اصد الباب» در لهجهي قريش به معناي «در را بست» ميباشد. (تفسير ابن كثير: (7/ 298).

الله متعال در سورهي همزه ميفرمايد: «وَيل لِّكُلِّ هُمَزَة لُّمَزَةِ﴿1﴾ ٱلَّذِي جَمَعَ مَالا وَعَدَّدَهُۥ﴿2﴾ يَحسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخلَدَهُۥ﴿3﴾ كَلَّاۖ لَيُنبَذَنَّ فِي ٱلحُطَمَةِ﴿4﴾ وَمَآ أَدرَىٰكَ مَا ٱلحُطَمَةُ﴿5﴾ نَارُ ٱللَّهِ ٱلمُوقَدَةُ﴿6﴾ ٱلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى ٱلأَفـِٔدَةِ﴿7﴾ إِنَّهَا عَلَيهِم مُّؤصَدَةُ﴿8﴾ فِي عَمَد مُّمَدَّدَةِۢ﴿9﴾» [الهمزة: 1-9]. «واي بر هر عيب جوي مسخرهگري! همان كسي كه مالي فراهم آورد و - همواره- آنرا شمرد. مي پندارد كه ثروتش، او را جاودانه ميسازد. هرگز! بيگمان در عذاب شكنندهي دوزخ افكنده خواهد شد. و تو چه مي داني كه عذاب شكنندهي دوزخ چيست؟ آتش برافروختهي الهي است. آتشي كه به دل ها ميرسد. بيگمان اين آتشِ حلقهاي و فراگير بر آنان گماشته شده است. در ستون هايي بلند و كشيده».

ابن عباس(رض) ميگويد: «فِي عَمَد مُّمَدَّدَةِۢ﴿9﴾»: به معناي دروازههاي بسته شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قتاده ميفرمايد :در قرائت ابن مسعود(رض) چنين آمده است: «إنها عليهم مؤصدة بعمدٍ ممددة»: «آن آتشي ايشان را در بر ميگيرد، كه سر پوشيده و در بسته است در حاليكه آنان به ستون هاي بلند و كشيده بسته ميشوند.» (تفسير ابن كثير: (368/7)
عطيه مي فرمايد: آن ستون‌ها از آهن هستند. مقاتل مي‌گويد: «دروازه‌ها بر روي آنان به هم مي چسبند، سپس با ميخ هاي آهنين محكم مي شوند.
«ممدده» صفت براي «عمد» است. يعني ستون هايي كه دروازه ها به وسيلۀ آن بسته شده‌اند، بلند و كشيده هستند و اين‌گونه ستون ها از ستون هاي كوتاه محكم‌تر مي باشند. (التخويف من النار، ابن رجب، صفحه: (61)
دروازه هاي دوزخ، پيش از وقوع قيامت، گاهي باز و گاهي بسته مي شوند.
رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده است كه دروازه هاي دوزخ در ماه رمضان بسته مي شوند. از ابو هريره (رض) روايت شده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِّدَتْ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ» «با فرا رسيدن رمضان، دروازه‌هاي بهشت باز و دروازه‌هاي دوزخ بسته ميشوند. شياطين و جن‌هاي سركش نيز به زندان انداخته ميشوند».(صحيح بخاري: (1898،1899) وصحيح مسلم: (1079).
امام ترمذي حديثي را از ابوهريره (رض) به شرح زير آورده است: «إِذَا كَانَ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ صُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ وَمَرَدَةُ الْجِنِّ، وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ فَلَمْ يُفْتَحْ مِنْهَا بَابٌ، وَفُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجِنَانِ فَلَمْ يُغْلَقْ مِنْهَا بَابٌ» «در شب اول رمضان، شياطين و جن هاي سركش در زنجير بسته مي شوند و دروازه هاي دوزخ بسته خواهند شد و حتي يک دروازه هم باز نمي شود و دروازه هاي بهشت باز مي شوند و حتي يک دروازه هم بسته نمي شود». (سنن ترمذي: (682) آلباني آن را در صحيح سنن ترمذي: (549)، آورده است.) (مأخذ: بهشت و دوزخ: تأليف: دكتر عمر سليمان اشقر).

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴿18﴾

كساني كه سخن را (به دقت) مي‌شنوند و از نيكوترين آنها پيروي مي‌كنند، ايشانند كه الله هدايت شان كرده و ايشانند همان خردمندان. (١٨)

تفسير:

«الْقَوْلَ»: مراد هر گونه سخن و گفتاري است. چرا كه اين آيه بيانگر آزاد انديشي مسلمانان و انتخاب‌گري ايشان در مسائل مختلف است. به مؤمنان اجازه مي دهد سخنان ديگران را مطالعه و بررسي كنند و اهل تحقيق باشند.
«يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» به فهم كلي بايد گفت: كلام و سخن كه فاقد حُسن و جمال باشد، شايسته استماع و شنيدن را هم ندارد.
جذابيت كلام تنها در صلابت و استحكام آن نيست، بلكه بايد كلام از عمق جان برخاستن و به گونۀ لطيف و دلنشين بر زبان جاري كردن نيز شرط ديگر جذابيت كلام است. اين خصوصيت به خصوص براي كساني است كه در وقت سخن گفتن با مردم سخن دلنشين بيان نمايند كه تسخير كنند قلوب بايد و به اعماق جان و قلب مردم نفوذ كنند. در ضمن بايد ياد آور شد كه نه بايد تنها به خوب بودن قانع شويم، بلكه بايد در جستجوي، بهتر بودن باشيم. و قابل تذكر است كه: هدايت الهي را تنها كساني دريافت مي‌كنند كه براي دست يابي

(c) ketabton.com: The Digital Library

به حقيقت وقت بگذارند و به سخنان حق هم گوش فرا دهند.

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴿19﴾

آيا كسي كه فرمان عذاب بر او محقق و ثابت شده [راه گريزي از آن دارد؟] آيا كسي را كه در آتش است، تو نجات ميدهي؟(١٩)

تشريح لغات و اصطلاحات :

«حَقَّ»: ثابت و واجب شده است. (ملاحظه شود سورۀ هاي: اعراف آيه 30، حجّ آيه18، ص آيه 14). **«كَلِمَةُ الْعَذَابِ»:** فرمان عذاب (ملاحظه شود سورۀ هاي: يونس آيه 33 و 96، نحل آيه 36).**«أَفَمَنْ... أَفَأَنتَ...»:** تكرار استفهام براي تأكيد انكار و نفي است. يعني اصلاً نمي تواني. **«تُنقِذُ»:** نجات مي دهي و مي رهاني. **«تُنْقِذُ»انقاذ:** نجات دادن و خلاص كردن.

تفسير:

بايد گفت: برخي انسان ها با عناد و لجاجت خود، روزنه هاي عفو الهي را به روي خويش مي بندند. و بايد با تمام قوت درک نمايند كه همين انحراف، در حقيقت آتش است.

مفسرين مي نويسند كه: هدف اين آيه را: همانا تسليت گفتن و دلجويي از رسول الله صلي الله عليه وسلم است زيرا رسول الله صلي اله عليه وسلم به ايمان آوردن قوم خود سخت مشتاق بودند پس الله تعالي با اين آيه به ايشان فهماند كه: هركس قضاي الهي بر وي سبقت گرفته و وعده عذاب بر وي ثابت و لازم شود، ايشان نمي توانند وي را از عذاب برهانند؛ به اينكه وي را در دنيا مؤمن گردانيده، يا در روز قيامت از دوزخ بيرونش آورند. يعني: اي پيامبر صلي الله عليه وسلم! پس هيچ علت و انگيزه‌اي براي اين امر وجود ندارد كه تو خود را از اندوه ايمان نياوردنشان هلاک گرداني.

لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعْدَ اللَّهِ لَا يخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ﴿20﴾

ولي كساني كه از پروردگارشان پروا داشتند، براي آنان قصر هاي است كه بالاي يكديگر ساخته شده‌اند و از زير آنها نهر ها روان است. خدا اين وعده را داده است؛ و الله وعده‌اش را خلاف نمي‌كند.(٢٠)

تفسير:

يعني اين وعدۀ پروردگار براي دوستان اوست كه حتماً واقع‌شدني است؛ زيرا الله به وعدۀ خويش وفا مي‌كند.

«غُرَفٌ»: منازل برافراشته و خانه هاي سر به فلک كشيده. بالاخانه ها و كاخ ها (سورۀ: فرقان / 75). **«مَبْنِيةٌ»:** ساخته شده.

طوريكه درآيه قبلي خوانديم براي دوزخيان در دوزخ دركاتي است كه مطابق به سزاي شان در آن جابجا مي شوند، در اين آيه مباركه براي معيشت جنتيان قصر هاي است، كه يكي بالاي ديگري ساخته شده اند و در زير اين قصر هاي جنتي جوي هاي است كه جريان دارد، كه جاري بودن اين جوي بار ها، در زير اين قصر ها نشانه كمال به جت و خرمي و فزوني صفا و رونق آن‌هاست.

بايد گفت: كه در بشارت و وعده هاي الهي هيچگونه خلافي نيست، ولي در هشدار و وعيد هاي خدا شايد عفو و لطفي پيش آيد و به آنها عمل نشود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دگرگوني هاي اين دنيا، مايه ي عبرت خردمند است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴿21﴾

آيا ندانسته اي كه خدا از آسمان آبي فرود مي آورد، پس آن را به صورت چشمه ها در زمين راه داد، باز به وسيله آن انواع سبزه زار ها و كشت زار ها را با رنگ هاي گوناگون مي رويانَد، باز خشك مي شود و آن را زرد رنگ ميبيني، باز آنها را كاه و خاشاك مي‌گرداند. البته در اين امر براي خردمندان پند و عبرت است.(٢١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سَلَكَهُ»: آن را داخل و مستقرّ مي‌گرداند (ملاحظه شود سورۀ هاي: مدّثّر آيه 42، شعراء آيه 200، مؤمنون آيه 27). **«يَنَابِيعَ»:** جمع ينبُوع، چشمه‌ها. هدف از آن منبع ها و ذخاير آب زير زميني است. منصوب به نزع خافض است و در اصل چنين است: **«فِيينَابِيعَ».** يا اين كه حال است و به معني آبهاي جَهنده و جوشنده از زمين است (روح‌المعاني). **«مُخْتَلِفاًأَلْوَانُهُ»:** در رنگ هاي گوناگون. داراي انواع جوراجور. **«يَهِيجُ»:** ازاضداد است وبه دومعني آمده است:خشك ميگردد. ميبالدو جوش وخروش بر ميدارد (ملاحظه شود تفسير صفوة البيان. التفسير القرآني للقرآن). **«مُصْفَرّاً»:** زرد رنگ (ملاحظه شود سورۀ: روم آيه 51).**«حُطامّا»:** گياه خشكيده و خُرد و پرپر شده.**«ذِكْرِي»:** تذكر و بيدار باش. درس عبرت (ملاحظه شود سورۀ هاي: انعام آيات 68 و 69 و 90، اعراف آيه 2، هود آيات 114 و 120).

دين اسلام و آينده نگري:

برنامه ريزي، محاسبۀ، آينده نگري و سنجش عواقب و پيامد ها، از عوامل موفقيت انسان است. هر كاري بازتابي دارد و هر عملي عكس العملي.

تدبير آن است كه پيش از هر اقدام، نسبت به ضرورت آن، شيوه عمل، آثار و نتايجش فكر شود.

خيلي از ندامت ها، محصول نسنجيدۀ كاركردن است. در انتخاب شغل، در گزينش دوست و شريك و همسر، درسرمايه گذاري در يك طرح اقتصادي، آنچه از حسرت و پشيماني جلوگيري مي كند، محاسبه همه جوانب و تصميم درست و سنجيده و عاقلانه است.

اگر سخن گفتن را نيز يك عمل به شمار آوريم (كه چنين است) فكر پيش از سخن و تأمل قبل از گفتار و انديشيدن در عواقب حرفي كه مي زنيم نيز نوعي تدبير در كلام است و از ندامت هاي بسياري جلوگيري مي كند.

تنظيم دخل و خرج و ايجاد موازنه بين درآمد و مخارج نيز، نمونه اي از تدبير در معيشت است.

كارهاي بي حساب و نقشه و اقدام هاي عجولانه و بدون عاقبت انديشي به ندامت مي انجامد. آنچه جلوي اي كاشهاي بعدي را مي گيرد و مانع شكل گيري نطفه حسرت و افسوس مي شود، مال انديشي و دورنگري و غلبه بر شتابزدگي و عجله است.

انسان ها و حوادثي كه در اطراف آنها رخ مي دهد، با زمان معنا و مفهوم پيدا ميكند. بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

اين اساس، انسان ها و رخداد هاي اطراف آن ها به ابعاد گذشته، حال و آينده قابل انجام هستند. آينده انسان قابل دسترسي نيست؛ امّا مي توان با بررسي گذشته و تلفيق آن با زمان حال، نماي كوچكي از آينده را پيش خود ترسيم كرد. بر همين اساس اديان آسماني با دست مايه قرار دادن توان انسان ها، اولاً؛ آن ها را به آينده خوش بين كرده يعني آينده تاريخ بشر را مثبت و آفتابي ارزيابي نموده اند. ثانياً؛ با تعليمات وحياتي به كيفيت رخداد آينده وظهور منجي وتشكيل حكومت جهاني توسط او وهمچنين به گسترش رفاه، آسايش، معنويات و در يک كلام گسترش عدالت به معناي واقعي در همه ابعاد زندگي انسان ها اعم از فردي و اجتماعي، پرداخته اند.

آينده نگري در تعاليم با عظمت اسلام از جايگاه بلندي برخوردار است. قرآن عظيم الشأن به پيروان خود توصيه أكيد مي كند كه عاقبت انديش باشند و مغرور منافع زود گذر دنيا نشوند، بلكه آخرت را در نظر داشته باشند، وطوري عمل كنند كه در آخرت سعادتمند گردند.

خواننده گان محترم !

در آيات متبركه (22 الي 26) موضوعي در باره اينكه: قرآن، دريچه ي دلها را به سوي نور و رحمت سوق ميدهد، مورد بحث قرار گرفته است.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴿22﴾

آيا كسي كه الله سينه‌اش را براي (پذيرش) اسلام گشوده است و او از سوي پروردگارش از نوري برخوردار است (چون سنگدلان است؟) پس واي بر آنها كه قلبهائي سخت دربرابر ذكرخدا دارند، آنها درگمراهي آشكارند.(٢٢)

تشريح لغات واصطلاحات :

«عَلَى نُورٍ»: داراي نور هدايت است (ملاحظه شود سوره هاي: مائده آيات 44 و 46، نور آيه 40، حديد آيه 28)**«الْقَاسِيَةِ»:** سخت وسنگين (ملاحظه شود سورۀ هاي:مائده آيه13، حجّ آيه 53).

«شَرَحَ صَدْرَهُ»: توضيح و تفصيل شرح صدر را در: سوره هاي: انعام آيه 125، طه‌آيه 25). مطالعه فرمايد.

تفسير :

در آيۀ مباركه اشاره به يک اصلي علمي بعمل آمده است، وآن عدم برابري بين شخصيكه از سوي الله از نوري برخوردار باشد و بين كسانيكه كه گمراه شده باشند. اين بدين معني كسيكه هدايت شده، قلب اش گشايش يافته و آباد از طاعت است و با يقين و هدايت همراه است. امّا شخص كه گمراه و منحرف، ازحق روگردان است و در گمراهي و حيرت به سر مي برد. پس هلاكت به تمام و كمال بر سنگ دلاني باد كه هم خود از ياد الله تعالي رو گردان اند و هم ديگران را از راه اوتعالي باز مي دارند، آري! اين گروه از راه هدايت دور افتاده‌اند، به حق توفيق نمي يابند و در امور خير استقامت ندارند.

در حديث شريف به روايت ابن مسعود(رض) آمده است: ما اصحاب از رسول الله صلي الله عليه وسلم پرسيديم كه خداوند متعال فرموده است: **«أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدرَهُۥ لِلإِسلَٰمِ»**، پس اي رسول الله ! سينه انسان مؤمن چگونه انشراح مي يابد و گشاده مي گردد؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «چون نور به قلب وارد شد، قلب باز مي شود و انشراح مي يابد». گفتيم يارسول الله! نشانه اين انشراح چيست؟ فرمودند: **«الإنابة إلي دارالخلود والتجافي عن دارالغرور والإستعداد للموت قبل نزوله»**. (رواه الحاكم في المستدرک والبيهقي في شعب الايمان، روح المعاني)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«نشانه اين انشراح: رجوع و انابت به سوي سراي جاودانگي، آرامش يافتن و جا خالي كردن از سراي فريب و غرور و آمادگي براي مرگ قبل از فرود آمدن آن است». «و در نتيجه او» به سبب اين گشادگي و انشراح صدر «برخوردار از نوري از جانب پروردگارش مي باشد؟» كه آن نور، عبارت از نور معرفت و راهيابي به سوي حق است كه بر وجود وي فيضان مي‌كند.

آري! آيا اين انساني كه سينه‌اش سيناي معرفت شده و قلبش براي حق باز و گشاده گشته، مانند كسي است كه دلش ـ به سبب گزينش و انتخاب بد وي ـ سخت گرديده و در تاريكي هاي گمراهي و بليات جهالت فرورفته و در آن دست و پا مي زند؟ هرگز نه! پس در اين آيه، صنعت ايجاز به‌كار رفته و در آن يک جمله محذوف است زيرا سياق آيه بر جمله محذوف دلالت مي‌كند. آيه (24) نيز همانند آن است.

«پس واي بر كساني كه دل هايشان از ياد كردن الله سخت است» آن ها همه كساني اند كه قلب شان سخت و خشن شده و پذيرش ذكر الله تعالي را نه پذيرفته و قساوت يافته است؛ ذكري كه شايسته است تا سينه‌ها براي آن باز گردند و انشراح يابند.

در حديث شريف به روايت ابن عمر (رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «**لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله، فان كثرة الكلام بغير ذكر الله قسوة للقلب وإن أبعد الناس من الله القلب القاسي**». «به غير ذكر الله تعالي بسيار سخن نگوييد زيرا سخن گفتن بسيار در غير ذكر الله تعالي، قسوت و سختي‌اي براي قلب است و قطعاً دورترين مردم از الله كسي است كه قلبي سخت داشته باشد».

همچنين در حديث شريف قدسي به روايت ابي سعيد خدري (رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «**قال الله تعالي: اطلبوا الحوائج من السمحاء فإني جعلت فيهم رحمتي ولا تطلبوها من القاسية قلوبهم فإني جعلت فيهم سخطي**». «خداوند متعال فرمود: حوايج و نيازمنديهاي خود را از اشخاص نرمدل و بخشاينده طلب كنيد زيرا من رحمت خويش را در ايشان قرار داده‌ام و آن را از افراد سنگدل نخواهيد زيرا من خشم خويش را در ايشان قرار داده‌ام». «اينانند كه در گمراهي آشكار هستند».

در حديث شريف به روايت ابو هريره(رض) آمده است كه فرمود: به آن حضرت گفتيم يا رسول‌الله! ما چون شما را مي بينيم دل هايمان نرم مي شود و از اهل آخرت مي گرديم اما وقتي از شما جدا مي شويم، دنيا ما را خوش مي‌آيد و زنان و فرزندانمان را مي بوييم. رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «اگر شما در همه احوال بر همان حالي قرار داشته باشيد كه نزد من بر آن قرارداريد، قطعاً فرشتگان با دست هاي شان با شما مصاحفه مي‌كنند و در خانه هايتان به ديدارتان مي‌آيند و اگر شما گناه نكنيد، قطعاً خداي متعال مردمي را مي آورد كه گناه كنند تا بر آنان بيامرزد». گفتيم: يا رسول‌الله! به ما از بهشت بگوييد كه ساختمان آن چيست؟ فرمودند: «خشتي از طلا و خشتي از نقره است، سنگ فرش آن مشک تيزبوي، سنگريزه آن مرواريد ويياقوت و خاک آن زعفران است، هركس به آن در آيد متنعم مي شود و در رنج نمي‌افتد، جاودانه مي شود و نمي ميرد، نه جامه وي كهنه مي شود و نه جواني وي از بين مي رود. سه كس اند كه دعاي آنها رد نمي شود: امام (زمامدار) عادل، روزه دار تا آن‌گاه كه افطار كند و دعاي مظلوم...».

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَي ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَي اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴿23﴾

خداوند بهترين سخن را نازل كرده، كتابي كه آياتش (از نظر لطف و زيبائي و عمق محتوا) همانند يكديگر است، (از شنيدن آن) پوست هاي آنانكه از پروردگارشان مي ترسند به لرزه مي افتد، باز پوست ها و دل هايشان با ياد الله نرم مي‌شود. اين هدايت الهي است كه هر

(c) ketabton.com: The Digital Library

كس را بخواهد با آن راهنمائي ميكند، و هر كس را خداوند گمراه سازد راهنمائي براي او نخواهد بود!(٢٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تَقْشَعِرُّ»: بر خود مي لرزد.**«تَلِينُ»:** نرم مي گردد. هدف از آن پذيراي قوانين و احكام قرآن و تسليم حقائق و معاني آن گشتن است.

تفسير:

«أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»: زيباترين كلام و بهترين سخن، كه همانا قرآن عظيم الشأن است.
«مُتَشَابِهاً»: همگون و همسان. مراد اين است كه جملگي قرآن از لحاظ لفظي و معنوي همگون در اعجاز است. در سراسر قرآن، الفاظ به نهايت اعلي زيبا و بجا به كار رفته‌اند، و معاني بدون كمترين تناقض و تضاد استعمال شده‌اند.**«مَثَانِيَ»:** جمع مثنّي، مكرّر. هدف اين است كه:احكام و مواعظ و قصص و غيره در موارد متعدّد به شكل هاي متفاوت و صورت هاي مختلف در قرآن عظيم الشأن تكرار شده‌اند تا خوب فهم و در مغزها جايگزين شوند. يا اين كه مثنّي به معني دو تا وجفت يكديگر است. يعني مسائل و مطالب مقابل يكديگر درقرآن آمده است كه در هر دو بخش اعجاز قرآن پيدا و هويدا است. از قبيل: ايمان و كفر. حق و باطل، هدايت و ضلالت، خير و شرّ، حسنات و سيئات، بيم و اميد.

شأن نزول آيهٔ 23:

616- حاكم وديگران از سعد بن ابي وقاص روايت كرده اند: چون قرآنكريم بر نبي اكرم صلي الله عليه وسلم (نازل گرديد، مدتي آيات آن را براي مسلمانان تلاوت كرد. پس جماعتي از مسلمانان گفتند: اي رسول خدا كاش براي ما داستاني بيان مي‌كردي، در آن هنگام آيهٔ **«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...»** (زمر: 23) نازل گرديد. (اسباب نزول قرآن كريم، لباب المنقول في اسباب النزول: تأليف جلال الدين سيوطي).

أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴿24﴾

آيا كسي كه با صورت خود عذاب دردناك (الهي) را دور مي سازد (همانند كسي است كه هرگز آتش دوزخ به او نمي رسد؟) و به ظالمان گفته مي شود بچشيد (سزاي)آنچه را آنچه را كسب كرديد.(٢٤)

تفسير:

«أَفَمَن يتَّقِي...»: طبعيت فطرتي انسان طوري است، زمانيكه خطري متوجه صورت وروي انسان شود، انسان آن خطر را بطور معمول با دست، بازو وساير اعضاي جسم خويش به دفع آن پرداخته، و آنرا سپرخويش قرار مي دهد، تا چهره انسان از خطر مصؤن بماند، ولي اين حالت در دوزخ براي دوزخيان به ترتيب است كه؛ بايد با صورت از خود دفاع كنند. چرا كه دست و پاي دوزخيان در غل و زنجير است (ملاحظه شود سورهٔ: يس آيه: 8، وسورهٔ انسان آيه: 4).

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴿25﴾

كساني كه قبل از آنها بودند نيز آيات ما را تكذيب نمودند، پس (در نتيجه) عذاب از جايي كه نمي دانستند به سراغ شان آمد.(٢٥)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
قرآن عظيم الشأن در آيات 7 و8 سورۀ «طور» ميفرمايد كه: «إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ لَواقِعٌ * ما لَهُ مِنْ دافِعٍ: (عذاب پروردگارت واقع شدني است * و هيچ چيز نمي تواند مانع آن شود.)

فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴿26﴾

پس خدا در زندگي دنيا خواري و رسوايي را به آنان چشانيد؛ و اگر معرفت و آگاهي داشتند [توجه مي كردند كه] عذاب آخرت بزرگ تر است. (۲۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:
«الْخِزْيَ»: خواري و پستي. رسوائي و بدنامي (ملاحظه شود سورۀ هاي: بقره آيات 85 و 114، مائده آيات 33 و 41).**«أَكْبَرُ»:** بزرگتر. مراد سخت‌تر و شديدتر و دردناكتر است.

تفسير:
توجه بايد كرد كه: همۀ جزا ها وسزا ها به روز قيامت موكول نمي‌گردد، بلكه زياتر از سزاها و عذاب ها در همين دنيا هم مورد اجرا قرار ميگيرد. ولي در ضمن نبايد فراموش كرد كه: عذاب قيامت، سخت‌تر و مداوم‌تر است.
بسياري از اقوام از سبب تكذيب انبياء در دنيا مورد هلاكت و رسوائي قرار داده شده اند ولي نبايد فراموش كنند كه اشد عذاب آخرت هنوز باقي است – آيا اين مكذبين موجوده مطمئن اند كه با آنها اينگونه معامله به عمل آورده نميشود؟ بلي اگر عقل و دانش مي داشتندكمي مي انديشيدند.
در جمله **«لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ»** اشاره به اين اصل دارد،كه كفار وگنهكاران دست به چنين اعمال مي زند اين واقعيت را ميرساند كه: با تأسف آنان با تمام اين تذكرات قرآني و احاديثي نبوي از سختي روز قيامت نمي خواهند خود را مطلع سازند.
بايد با صراحت اعلام داشت كه: اتخاذ تقواي الهي در اين دنيا، مانع مبتلا شدن به قهر الهي در قيامت نمي گردد.

خوانند گان گرامی !
درآيات متبركه (27 الي 31) برخي از ضرب المثل هاى قرآني مورد بحث قرار داده ميشود. طوريكه ميفرمايد:

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴿27﴾

و ما براي مردم در اين قرآن از هر گونه مثل و سرگذشت عبرت آموزي بيان كرده ايم، باشد كه متذكّر شوند.(۲۷)

تفسير:
«مِن كُلِّ مَثَلٍ»: علما بدين عقيده اند كه:هر نوع مثلي كه براي بيداري، عبرت و هدايت عوام الناس مفيد بوده باشد، تاثير آن نسبت به استدلال بيش تر است.
در ضمن قابل تذكر است كه: آن چه مهم است راهنمايي و تذكّر دادن به انسان هاست، خواه با استدلال باشد يا با آوردن مَثَل ها.
ازجمله **«مِن كُلِّ مَثَلٍ»** اين فهم را ميرساند؛ هر نوع مثالي كه در رابطه با تذكّر به انسان و غفلت زدايي از اوست، در قرآن عظيم الشأن تذكر رفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از فهم عبارت«**كُلِّ مَثَلٍ- يَتَذَكَّرُونَ**» برمياید که: انسان داراي فطرت پاك و باورهاي دروني است، ولي ازآنها غافل ميشود و غفلت زدايي، ضروري است.
بناءً باید گفت که: نفهميدن انسان ها از مفاهيم عالي قرآن عظيم الشأن همانا غفلت و بيدانشي ايشان است. با تمام صراحت باید بيان داشت که در تفهيم قرآن هيچ کوتاهي و نقصان وجود ندارد، قرآن هر چيز را به مثال ها و دليل ها مي فهماند تا مردم در آن تفکر و دقت نموده به اصلاح خود بپردازند.

قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴿28﴾

قرآني است فصيح و خالي از هر گونه کجي و نادرستي تا آنان (به وسيلۀ آن) پرهيزگار شوند.(۲۸)

تفسير:

«قُرْءَاناً عَرَبِيّاً»: قرآني که به زبان عربي است. قرآني که فصيح ورسا است.
«قُرْءَاناً»حال مؤکده **«الْقُرْءَانِ»**است.کلمۀ**«عَرَبِيّاً»** به معني عربي يا فصيح است.
«عِوَجٍ»: کجي و نادرستي. مراد اين است که قرآن هم از لحاظ قوانين دستوري، و هم از نظر محتوا و معاني، نقص و عيبي ندارد (ملاحظه شود سورۀ: کهف آيه 1).
در دو آيۀ فوق الذکر ملاحظه نموديم که: کلمه قرآن دوبار تکر يافته است، و ذکر قرآن در دو آيات وآن هم پي پي ميرساند که: قرآن عظيم الشأن کتابي خواندني، پندآموز و نجات بخش است، که در دسترس بشر قرار گرفته است.
قرآن عظيم الشأن کتابيست در زبان عربي واضح و سليس که زبان مادري مخاطبين اولي آن بود از سخنان کج و پيچ مبراست و خود صاف و راست ميباشد که عقل سليم آنرا قبول ميکند مضامين يا عبارت آن هيچ اختلال و کجي ندارد. موضوعاتي را که ميخواهد بقبولاند پذيرفتن آن مشکل نيست و نيز به چيزهائي که ميخواهد مردم بدان عمل کنند عمل کردن بر آن محال نيست. هدف اينست که مردم به آساني از آن مستفيد شوند، از غلطي هاي اعتقادي و عملي، احتراز کرده رفتار نمايند و به شنيدن نصائح صاف و روشن از الله تعالي ترسان باشند.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿29﴾

خدا [براي فهماندن حقيقت توحيد و شرک] مثال را بيان کرده است: مردي را که بردۀ شريکان متعدد است که دربارۀ (مالکيت) او ناسازند و مردي را که مطيع يک شخص است، آيا اين دو برده از جهت فرمان گرفتن و فرمان بردن باهم برابراند؟حمدوستايش مخصوص الله است، بلکه بيشتر آنان نميدانند.(۲۹)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مُتَشَاكِسُونَ»: افراد درگير جنگ و نزاع. کشمکش کنندگان.
«سَلَماً»: خالص. دربست. مراد اين است که چنين برده‌اي بر کنار از دعوا و گيرو دار اربابان متفرّق است و درست متعلّق به کسي است.**«مَثَلاً رَّجُلاً»:** کنايه از مشرک است. يعني شخص مشرک با پرستش معبود هاي متعدّد، سرگردان و ويلان و بي‌پناه و بي‌نوا است. **«رَجُلاً سَلَماً»:** کنايه از موحّد و يکتا پرست است. يعني مؤمن يکتا پرست داراي پناهگاه معين و راه و مقصد روشن است.**«أَكْثَرُهُمْ»:** بيشتر آنان. مراد همه آنان، يعني

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشركان است.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴿30﴾

(اي پيغمبر) بدون شک تو خواهي مرد و آنان (نيز) مردني هستند.(٣٠)

تفسير:

«إِنَّكَ مَيِّتٌ»: تو خواهي مرد. ضمير (ک) به پيغمبر خدا، محمّد مصطفي، بر ميگردد، و عموميت قانون مرگ را نسبت به همه انسان ها روشن مي سازد.

لفظ ميت به تشديد يا، به کسي گفته ميشود که در زمان مستقل بميرد، و ميت به سکون يا، به کسي مي گويند که في الحال مرده باشد، طوريکه در فوق تذکر داديم که: در اين آيه به آن حضرت صلي الله عليه وسلم خطاب شده که شما خواهيد مرد، و دشمنان و دوستان شما همه خواهند مرد، هدف از آن متوجه کردن همه انسانها است که در فکر آخرت باشند، در اين آيه ترغيب و تشويق جدي است براي انسانهاي که به عمل آخرت مشغول شوند، و نيز در ضمن نشان داد که رسول الله صلي الله عيه وسلم با وجود اينکه افضل الخلائق و سيد الرسل است او هم از مرگ مستثني نيست، تا که پس از وفات او مردم در اين باره اختلاف نکند. (تفسير قرطبي).

خواننده گان محترم !

از فهم کلي اين جمله **«إِنَّكَ مَيِّتٌ»** آيۀ مبارکه بر مي آيد که: محبوبيّت افراد، مانع اجراي سنّت‌هاي الهي که يکي از آنها مرگ است نمي شود.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴿31﴾

سپس شما درروز قيامت دربرابر پروردگارتان مجادله ومخاصمه ميکنيد.(٣١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تَخْتَصِمُونَ»: منازعه و مجادله مي‌کنيد. هدف از آن محکمه همه انسان ها در قيامت است. أنبياء بيان ميفرمايند که رسالت خود را به جاي آورده و تبليغ خود را کرده اند. برخي از مردم اين کار را انکار مي‌کنند. مظلوم ظالم را، و زيردست بالادست را به قضاوت مي کشاند (ملاحظه شود سورۀ هاي: بقره آيات 166 و 167، احزاب آيات 967 و 68، صافّات آيات 27-33 و50- 61).

تفسير:

ابن کثير ميفرمايد: «هر چند سياق اين آيه درباره مؤمنان وکافران است اما اطراف نزاع ها در دنيا را نيز شامل مي شود زيرا در آخرت صورت نزاع و مرافعه دنيايي آنها از نو بر آنها بازگردانيده ميشود تا باهم مرافعه نمايند و در آنجا داور احکم الحاکمين است».

در حديث شريف آمده است که چون اين آيه نازل شد، زبير(رض) گفت: يا رسول الله! آيا در آخرت خصومت و دعوي برما تکرار مي شود؟ آن حضرت صلي الله عليه وسلم فرمودند: «بلي! به خاطر اينکه حق هر صاحب حقي به وي داده شود». دراين هنگام زبير(رض) گفت: پس دراين صورت، کار بسيار دشوار است!

همچنين در حديث شريف آمده است: «در روز قيامت نخستين دو خصم، دو همسايه هستند».

پايان جزء بيست و سوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوانند گان محترم !

درآيات متبركه (32 الي 37) موضوعات هشداربه تكذيب كنندگان، مژده به راستگويان مورد بحث قرار گرفته است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَي اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًي لِلْكَافِرِينَ﴿32﴾

پس چه كسي ظالم تراست از آنكه بر خدا دروغ بندد و سخن راست و درست را چون به سوي او آمد، تكذيب كند؟ آيا دوزخ جايگاهي براي كافران نيست؟(٣٢)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الصِّدْقِ»: حقيقت و صداقت.**«مَثْوىً»:** جايگاه. اقامتگاه (ملاحظه شود سورۀ هاي: آل عمران آيه 151، نحل آيه29، عنكبوت آيه 68).

وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴿33﴾

و آن كس كه سخن راست را با خود آورد و آن را تصديق كرد، ايشانند همان پرهيزگاران. (٣٣)

تفسير:

«الَّذِي جَآءَ بِالصِّدْقِ»: مراد پيغمبران به طور عامّ، و پيغمبر اسلام به طور خاصّ است.

«صَدَّقَ بِهِ»: مراد مؤمنان و پيروان جملگي پيغمبران به طور عامّ، و مؤمنان و پيروان پيغمبر اسلام به طور خاصّ است.

به‌قولي: مراد از كسي كه سخن راست و درست را آورد، رسول الله صلي الله عليه وسلم و مراد از كسي كه رسول الله صلي الله عليه وسلم را باور داشت و تصديق كرد، ابوبكر صديق (رض) است. به قولي ديگر: مراد از «كسي كه سخن راست و درست را آورد»، هركسي است كه به سوي يگانگي خداوند متعال دعوت كرده و مردم را به سوي شريعت الله تعالي ارشاد كند. ابن‌كثير نيز همين معني را بيان كرده است. (انوار القرآن هروي).

صدق و راستي داراي ابعاد گوناگون است:

صدق در گفتار:«جاءَ بِالصِّدْقِ» (آيه:33 زمر)

صدق در وعده: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (و در اين كتاب از اسماعيل ياد كن كه او همواره در وعده هايش صادق و فرستاده‌اي پيامبر بود.) (آيه: 54 سورۀ مريم) در اين هيچ جاي شكي نيست كه همه پيامبران، صادق الوعد بوده‌اند، امّا بروز اين خصلت در اسماعيل عليه السلام بيشتر بوده است.

صدق در عهد: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضي نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (از ميان مؤمنان مرداني هستند كه آنچه را با خداوند پيمان بسته بودند صادقانه وفا كردند (و خود را آماده‌ي جهاد نمودند)، برخي از آنان پيمان شان را عمل كردند (و به شهادت رسيدند) و بعضي ديگر در انتظار (شهادت) هستند، و هرگز (عقيده و پيمان خود را) تغيير ندادند. (آيۀ: 23، سورۀ احزاب).

ودر جملۀ: «صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ» چه زيبا فرموده است كه: دفاع از حقّ تا سرحد شهادت، نشانۀ صداقت در ايمان است.

صدق در عمل: «أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ« (اينها كساني هستند كه راست گفتند (و گفتار و رفتار و اعتقاد شان هماهنگ است) و اينان همان پرهيزكارانند.) (آيه:

(c) ketabton.com: The Digital Library

177 سورة بقره).
وقابل تذكر است شخصيكه در همه مراحل، صداقت لازم را داشته باشد «صِدّيق» ناميده مي شود.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴿34﴾

آنان هر آنچه را بخواهند نزد پروردگارشان براي آنها موجود است، و اين است جزاي نيكوكاران.(٣٤)

تفسير:

در حديث شريف آمده است: «الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك». «احسان آن است كه الله متعال را چنان پرستش كني كه گويي او را مي بيني، اگر تو او را نمي بيني، بي‌گمان او تو را مي بيند».

«مَا يَشَآؤُونَ»: هر چه بخواهند و آنچه طلب كنند (سورۀ: فرقان آيه 16).

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿35﴾

تا خداوند بدترين كاري را كه كرده‌اند از (عملنامه) آنان بپوشاند، و آنان را به بهترين اعمالي كه انجام داده بودند، اجر مي دهد.(٣٥).

تفسير:

شيخ الإسلام حضرت مولانا شبير احمد عثماني رحمه الله عليه، مفسر تفسير كابلي مي نويسد كه: كلمات: «اسوأ» و «احسن» (صيغه هاي تفضيل) را شايد از آن سبب در آيه مباركه استعمال فرمود كه نيكي ادناي اشخاص بلند مرتبت نسبت به نيكي هاي ديگران و بدي ادناي آنها نسبت به بدي هاي ديگران بلندتر يا سنگين تر دانسته ميشود (و الله اعلم).

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴿36﴾

آيا الله براي بنده‌اش كافي نيست؟ آنان تو را از غير الله مي‌ترسانند. و هركس را الله گمراه كند، پس هيچ راهنمايي براي او نخواهد بود.(٣٦)

تفسير:

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» اگر انسان بندۀ الله شد، بطور يقيين بيمه مي شود والله تعالي امور او را كفايت و كفالت مي‌كند.

بر مؤمنان است كه: در برابر تهديد هاي دشمن، با ياد امداد و تكفّل الهي، خود را آرام سازد.

شأن نزول آيۀ 36:

921- عبدالرزاق از معمر روايت كرده كه بيان داشته است مردي برايم گفت: مشركان به رسول الله صلي الله عليه وسلم (گفتند: خدايان ما را ناسزا نگو و گرنه دستور ميدهيم تو را نابود سازند. پس «وَيخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِ...» تا آخر آيه نازل شد. (مواخذ: اسباب نزول قرآن كريم، لباب المنقول في اسباب النزول: تأليف جلال الدين سيوطي).

همچنان در روايتي آمده است كه: زمانيكه رسول الله صلي الله عليه وسلم خالد بن وليد را براي شكستن بت «عزي» فرستادند، متولي آن بت به وي گفت: اي خالد! من بر تو از آسيب وي بيمناكم زيرا او نيرويي دارد كه هيچ چيز بر وي پنجه افگنده نمي تواند. اما خالد

(c) ketabton.com: The Digital Library

بي‌اعتنا به اين سخن، تبر را گرفت و آنرا بر چهره آن بت چنان كوبيد كه خرد و ويرانش كرد. آن‌گاه بازگشت.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ﴿37﴾

و هر كه را خدا هدايت كند، او را هيچ گمراه كننده اي نخواهد بود. آيا الله غالب انتقام گير نيست؟(٣٧)

تفسير:

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: هدايت و ضلالت به دست الله است، **«يُضْلِلِ اللَّهُ- يَهْدِ اللَّهُ»** ليكن مقدّمات دريافت هدايت يا محروم شدن از آن، به دست انسان است.

در ضمن قابل ياد آوري است كه: انسان مخلوقي است كه در سنگ دلي و شقاوت به مرحلهٔ مي رسد كه هيچ راهنمايي در او مؤثّر نمي باشد.

ولي هستند برخي از مؤمنين كه در ايمانداري خويش به مرحلهٔ ميرسد كه هيچ حادثهٔ او را منحرف كرده نميتواند. وگمراه شدن انسان از سوي خداوند بي مقدّمه نيست، جزاي عملكرد خود انسان است.

خواننده گان محترم!

در آيات قبلی از وعده و وعيد خبر داد.اينک در آيات متبركه (38 الی 40) به دو دليل، از نادرستی راه و رسم مشركان خبر می دهد:

الف: مشركان، به وجود الله متعال اقرار می كنند.

ب: بتها هرگز از عالم نيكی و بدی خبر ندارند.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴿38﴾

اگر از آنان بپرسي: چه كسي آسمان ها و زمين را آفريد؟ بي ترديد ميگويند: الله. بگو: پس آيا در آنچه كه به جز الله را مي خوانيد انديشه كرده ايد؟ اگر الله بخواهد زياني به من برساند، آنها مي توانند آن زيان الهي را برطرف سازند؟ يا اگر رحمتي رابراي من بخواهد، آيا ميتوانند مانع رحمتش شوند؟ بگو: خدا مرا كافي است، و همه متوكلان بايد بر او توكل كنند. (٣٨)

شأن نزول:

مقاتل درشأن نزول آيه كريمه روايت ميكند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم از مشركان در اين باره سؤال كردند اما آنان سكوت نمودند. پس آيه كريمه نازل شد. «بگو: خدا مرا بس است» در تمام امورم؛ اعم از جلب منفعت و دفع زيان و مشقت «اهل توكل تنها بر او توكل مي‌كنند» نه بر غير وي.

در حديث شريف آمده است: «احفظ الله يحفظك، احفظ الله تجده تجاهك، تعرف إلي الله في الرخاء يعرفك في الشدة». «حق وحرمت الله تعالي را نگهدار؛ او تو را حفظ ميكند و نگاهت ميدارد، حق و حرمت الله را نگهدار؛ او را در برابر خود مي يابي، الله تعالي را در رفاه و نعمت بشناس (و يادش كن)، او تو را در سختي و بلا مي شناسد (و از تو آن بلا را دفع مي‌كند)».

همچنين در حديث شريف آمده‌است:«من أحب أن يكون أقوي الناس فليتوكل علي الله تعالي، ومن أحب ان يكون أغني الناس، فليكن بما في يد الله لأ أوثق منه مما في يديه، ومن أحب أن يكون أكرم الناس فليتق الله

(c) ketabton.com: The Digital Library

لأ».«هر كس دوست دارد كه قوي‌ترين مردم باشد، بايد بر الله تعالي توكل كند و هركس دوست دارد توانگرترين مردم باشد، بايد اعتماد او به آنچه در دست الله تعالي است بيشتر از آن چيزي باشد كه در دست خودش قرار دارد و هركس دوست دارد كه گرامي ترين مردم باشد، بايد از خداي پروا دارد».

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَي مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴿39﴾

بگو: اي قوم من! شما هر چه در توان داريد انجام دهيد، من نيز به وظيفه خود عمل مي‌كنم، اما به زودي خواهيد دانست. (٣٩)

مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴿40﴾

چه كسي عذاب خوارکننده دنيا بر وي خواهد آمد و عذاب پاينده بر او نازل خواهد شد.(٤٠)

تفسير:

«يُخْزِيهِ»: خوار و رسوايش ميكند. حقير و درمانده‌اش مي سازد.

قابل يادآوري است كه: تنبيه: از «عذاب يخزيه» عذاب دنيا و از «عذاب مقيم» عذاب آخرت مراد است والله اعلم.«يَحِلُّ»: در مي رسد. وارد مي‌گردد.

«مُقِيمٌ»: ماندگار، جاويدان.

خوانند گان محترم!

در آيات متبركه(41 الي 48) موضوعات ظاهر قدرت كامل و دانش بي پايان پروردگار با عظمت مورد بحث قرار گرفته است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَي فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴿41﴾

ما اين كتاب را براي [هدايت] مردم به حقّ و راستي بر تو نازل كرده ايم؛ پس هر كه هدايت يافت، به نفع خود اوست و هر كه گمراه شد، فقط به زيان خود گمراه مي شود؛ و تو بر آنان وكيل و نگهبان نيستي.(٤١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«لِلنَّاسِ»: براي مردم. براي ابلاغ به مردم.**«بِالْحَقِّ»:** مشتمل بر حق و حقيقت است و باطل بدان راه ندارد.**«يَضِلُّ عَلَيْهَا»:** به زيان خود گمراه مي‌گردد.

تفسير:

مفسرين مي نويسند كه: اين آيه به آيهٔ شمشير «سيف» (آيهٔ سَيف يا آيهٔ قِتال پنجمين آيهٔ سورهٔ توبه) منسوخ است زيرا خداوند متعال بعداً به رسول خويش فرمان داد كه با اعراب تا آنگاه بجنگد كه: (لااله الاالله) بگويند و به احكام اسلام عمل كنند. (تفسير انوار القرآن).

تعريف اصطلاحي قرآن :

قبل از همه بايد گفت كه: قرآن جامع ترين و كامل ترين كتاب الله متعال براي انسان مي باشد.

«قرآن» اسم عَلَم غير مشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، امّا نامي براي كتاب الله است؛ مانند ساير كتاب هاي آسماني؛ همچون تورات و انجيل.

برخي از علماء ميفرمايند كه: «قرآن» به معناي جمع آوري بوده و علّت نامگذاري قرآن اين است كه سوره ها را جمع نموده و با هم گِردمي آورد. (لسان العرب، ابن منظور،

(c) ketabton.com: The Digital Library

جلد 1، صص 128- 129؛ البيان في علوم القرآن، محمّد بن علي حسن و سليمان قرعاوي، صفحه 3.)

اماتعريف اصطلاحي قرآن:

علماء تعريفات متعددي براي قرآن به عمل آورده اند كه: كامل ترين و بهترين آنها، اين تعريف است: «قرآن كلام معجز الهي است كه بر پيامبر صلى الله عليه وسلم نازل شده و به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت ميشود.» (البيان في علوم القرآن، صفحه 3.)

مراد از **«كلام معجز الهي»**، اين است كه سخن انس و جن، فرشتگان، پيامبر يا رسول نيست، بلكه كلام الله تعالي بوده و آنگونه كه شايستۀ اوست، قطعاً سخن گفته است.

با عبارت **«نازل شده بر پيامبر صلي الله عليه وسلم»**، كتاب هاي نازل شده بر پيامبرانِ پيش از سيدنا محمّد صلي الله عليه وسلم از تعريف مذكور خارج ميشود؛ مانند صُحُف ابراهيم، تورات نازل شده بر موسي و انجيل نازل شده بر عيسي عليه السلام.

و با قيد **«تواتر»**، آنچه گفته مي شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج مي شود. با جملۀ **«به قصد عبادت، تلاوت ميشود»**، اما با در نظر داشت اينكه حديث قدسي منسوب به الله متعال ميباشد ولي به منظور عبادت خوانده نميشود. حديث قدسي از اين امر خارج مي‌گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمي شود هر چند منسوب به الله تعالي است. (البيان في علوم القرآن، صفحه 3.)

همچنان برخي از مفسرين تعريف علمي قرآن را چنين بيان فرموده اند: قرآن وحي نامه اعجاز آميز الهي است كه به زبان عربي، به عين الفاظ توسط فرشته امين وحي، جبرئيل، از جانب خداوند و از لوح محفوظ، بر قلب و زبان پيامبر اسلام صلي الله عليه وسلم هم اجمالاً يكباره و هم تفصيلا در مدت بيست و سه سال نازل شده و حضرت محمد صلي الله عليه وسلم آن را بر تعداد از اصحاب كرام خويش تلاوت نموده، و كاتبان وحي، از ميان اصحاب، آن را با نظارت مستقيم و مستمر محمد صلي الله عليه وسلم نوشته اند و تعداد كثير از حافضان كرام از ميان اصحاب آن را حفظ وبه توتر نقل كرده اند.

خواننده گان محترم !

نزول كتاب براي همه مردم است. و همه مطالب و موضوعات قرآن سراپا حقّ است و هيچ گونه تحريف و باطلي در آن راه نيافته است و هم نزول چنين كتابي، لازم و سزاوار و حقّ است.

در ضمن بايد ياد آور شد طوريكه از فحواي آيه مباركه معلوم مي شود: انسان در انتخاب راه آزاد است. واز اين آيه مباركه اين اصل زيباي بدست مي ايد كه الله تعالي ورسول الله صلي الله عليه وسلم به ايمان ما نيازي وضرورتي ندارند.

رسالت و وظيفهي پيامبران ابلاغ است، نه اجبار. (حتّي انبيا حقّ تحميل عقيده خودراهم ندارند). هدايت واقعي وكامل تنهادرسايه كتاب آسماني ميسراست.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴿42﴾

و خداست كه جانها [مردم] را هنگام مرگشان به طور كامل قبض مي‌كند، و نيز آن (جاني) كه نمرده است (آنرا) وقت خوابش (مي گيرد)، و (جاني را) كه به مرگ آن حكم قطعي

(c) ketabton.com: The Digital Library

كرده است نگاه مي دارد، و آن ديگر را تا زمان معني باقي مي گذارد، يقيناً در اين امر نشانه هاي روشن (و بزرگ الهي) براي كساني است كه (در قدرت الله) فكر مي‌كنند.(۴۲)

تفسير:

«يَتَوَفّي»: كاملاً دريافت مي دارد. به تمام و كمال قبض مي‌كند و برمي‌گيرد.
«الأنفُسَ»: ارواح. **«مَوْتِها»:** مراد مرگ اجسام است.**«يُمْسِكُ الَّتي...»:** اشاره به حالت مرگ است كه موت كبري است و در آن روح ها بابدن ها به طور كامل قطع رابطه مي كنند و براي هميشه به عالم ارواح ميروند.
«يُرْسِلُ الأُخْري»: اشاره به حالت خواب يا موت صغري است كه چهره ضعيفي از مرگ است و روح ها با بدن‌ها به طور ناقص قطع ارتباط مي‌كنند.يا ميتوان گفت: ارواح ميان عالم روحاني و دنياي جسماني در جولان و نوسانند.
«أَجَلٍ مُسَمّيً»: مراد پايان عمر انسان‌ها است.
يادآوري: از اين آيه استفاده مي‌شود كه:

1 - انسان تركيبي از روح و جسم است.
2 - روح موجودي جدا از جسم است و هنگامي كه با آن رابطه پيدا كند نشانه حيات پديدار مي‌گردد.
3 - انسان به هنگام خواب در آستانه مرگ قرار مي گيرد (ملاحظه شود: سورۀ: انعام آيه 60).

عبدالكريم خطيب معتقد است كه (نفس) در قرآن، نه روح است و نه جسم، بلكه انسانيت انسان، يا انسان معنوي است (ملاحظه شود: التفسير القرآني للقرآن مولف عبدالكريم خطيب).
علماء دربارۀ «نفس» و «روح» اختلاف نظر دارند كه: آيا اين دو، يک چيز هستند يا دو چيز مختلف؟ ولي اين رأي كه اين دو، يک چيز هستند، قوي‌تر است، به‌دليل احاديثي كه بر اين امر دلالت مي‌كند زيرا در اين احاديث گاهي از «روح» به لفظ روح و گاهي به لفظ «نفس» تعبير شده است. امام فخرالدين رازي مي‌گويد: «نفس انساني، عبارت از جوهر رخشان روحاني‌اي است كه چون به‌بدن تعلق گيرد، پرتو و روشني آن در تمام اعضا تجلي مي‌كند ـ كه اين همان پديده حيات است ـ و در هنگام مرگ، تعلق روح از ظاهر و باطن بدن قطع مي‌شود ـ كه اين همان مرگ است ـ ولي در هنگام خواب، پرتو روح از ظاهر بدن قطع مي شود نه از باطن آن. پس ثابت شد كه مرگ و خواب هردو از يک جنس‌اند مگر فرق آن‌ها در اين است كه مرگ، انقطاع روحي تام و كاملي است درحاليكه خواب انقطاع ناقصي است از برخي وجوه نه از كل آن».
«قطعاً در اين امر» يعني: در گرفتن ارواح و نگاهداشتن يا پس فرستادن آن ها «براي مردمي كه» در اين امر «انديشه» و تدبر و تأمل «مي‌كنند» و به وسيله آن بر يگانگي خداوند أو كمال قدرت وي بر زنده كردن پس از مرگ و بر همه چيز استدلال مي نمايند «نشانه هايي است» عجيب و بديع كه بر يگانگي و قدرت عظيم پروردگار متعال، دلالت مي‌كند زيرا گرفتن ارواح و نگاهداشتن يا پس فرستادن آن ها، براي پند پذيران، پند آموز و براي متذكران و انديشه وران، يادآور خوبي است.
بدين‌گونه، خداوند متعال از هردو وفات ياد كرد؛ وفات كبري كه همان مرگ است و وفات

(c) ketabton.com: The Digital Library

صغري كه خواب ميباشد. چنانكه در حديث شريف آمده‌است:«لتموتن كما تنامون ولتبعثن كما تصحون«. «قطعاً چنانكه به‌خواب ميرويد، مي ميريد و قطعا چنانكه از خواب بيدار ميشويد، برانگيخته ميشويد».

همچنين در حديث شريف به روايت بخاري و مسلم از ابي هريره (رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «چون يكي از شما بر بالين خواب خود جاي مي‌گيرد، بايد آن را بيفشاند زيرا او نمي‌داند كه چه چيز بر آن ملافه و بالين، جانشين وي شده است (يعني از حشرات). سپس بايد بگويد: «باسمك ربي وضعت جنبي وباسمك أرفعه، إن أمسكت نفسي فارحمها وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين«. «پروردگارا! به نام تو پهلويم را نهادم و به نام تو آن را بر مي دارم، اگر روحم را نگاه داشتي، بر آن رحم كن و اگر آن را به تنم باز پس فرستادي، آن رابه آنچه كه بدان بندگان شايسته‌ات را حفظ ميكني، حفظ بفرما». همچنين در حديث شريف به روايت بخاري از حذيفه(رض) آمده است كه فرمود: رسول الله صلي الله عليه وسلم چون شبانگاه در خوابگاه خويش قرار مي‌گرفتند، دست مبارک خود را در زير رخسار خود نهاده و آنگاه ميگفتند: «اللهم باسمك أموت و أحيا».

«بارالها! به نام تو ميميرم و زنده ميشوم». و چون بيدار ميشدند، مي‌گفتند: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا وإليه النشور». «سپاس خدايي را كه ما را بعد از آنكه ميميراند، زنده گردانيد و به سوي اوست حشر و نشر ما».

ابن عباس(رض) و غير وي از مفسران در معني آيه ميگويند: «ارواح زندگان و مردگان در خواب باهم ملاقات مي‌كنند و آن ارواحي كه الله متعال بخواهد، همديگر را شناخته و تعارف حاصل مي‌كنند پس چون تمام آن‌ها بخواهند كه به‌سوي اجساد خويش باز گردند، خداوند متعال ارواح مردگان را نزد خود نگاه ميدارد و ارواح زندگان را به‌سوي اجساد آنها باز پس ميفرستد».

جسم و روح، دو حقيقت مستقل هستند و به هنگام مرگ يا خواب از هم جدا ميشوند و روح پس از مرگ باقي ميماند.

مرگ و خواب، برادر يكديگر اند، اگر بدانيم كه هر شب جان مي دهيم، مطميناً از غرور و غفلت و گناه فاصله مي‌گيريم.

مرگ و زندگي به دست پروردگار با عظمت است، نبايد فراموش كرد، هيچ كس تا ابد زنده نمي ماند.

خواب و بيداري براي همۀ انسان هاست، ولي تنها اهل فكر از آن درس عبرت ميگيرند.

ملاقات ارواح مردگان درعالم برزخ:

درمورد اينكه بعد از مرگ وقتي به برزخ ميرويم در آنجا دوستان و اقارب خود را مي بينيم يا تا قيامت منتظر مي مانيم.

از مجموع نصوص قرآن عظيم الشأن و سنت رسول الله صلي الله عليه وسلم ثابت شده اينست كه در عالم برزخ هركس كه اهل نجات باشد، در قبرش خوشبخت ميشود و جاي خويش را در بهشت مشاهده مي كند وهفتاد زراع قبرش گشاده ميشود و بوي رياحين و نسيم بهشت را استشمام ميكند، اما شخص كافر و بدكردار جايش را در دوزخ به وي نشان ميدهند و قبر بر او فشار مي آورد تا اينكه تمام استخوان هايش در هم پيچيده ميشود، و

(c) ketabton.com: The Digital Library

قبرش گودالي از گودال هاي آتش مبدل ميگردد و حرارت وگرمي آتش دوزخ به وي مي رسد. پس دانستيم كه قبر يا باغي از باغ هاي بهشت است و يا گودالي از گودال هاي دوزخ، چنانكه در حديث آمده است. طبراني در معجم الاوسط (8613).
و ثابت شده كه در قيامت اهل جنت مي توانند اقوام و آشنايان خود را ملاقات كنند.

و اما در مورد ملاقات ارواح مردگان در دنياي برزخ :

در چند حديث صحيح از پيامبر صلي الله عليه وسلم ثابت شده است كه ارواح مومنان در دنياي برزخ باهم ملاقات كرده و همديگر را مي بينند. مثلا از ابوهريره رضي الله عنه روايت شده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «اذَا حُضِرَ الْمُؤْمِنُ أَتَتْهُ مَلائِكَةُ الرَّحْمَةِ بِحَرِيرَةٍ بَيضَاءَ فَيقُولُونَ اخْرُجِي رَاضِيةً مَرْضِيا عَنْكِ إِلَي رَوْحِ اللَّهِ وَرَيحَانٍ وَرَبٍّ غَيرِ غَضْبَانَ فَتَخْرُجُ كَأَطْيبِ رِيحِ الْمِسْكِ حَتَّي أَنَّهُ لَينَاوِلُهُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّييأْتُونَ بِهِ بَابَ السَّمَاءِ فَيقُولُونَ مَا أَطْيبَ هَذِهِ الرِّيحَ الَّتِي جَاءَتْكُمْ مِنْ الأَرْضِ فَيأْتُونَ بِهِ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَهُمْ أَشَدُّ فَرَحًا بِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِغَائِبِهِ يقْدَمُ عَلَيهِ فَيسْأَلُونَهُ مَاذَا فَعَلَ فُلانٌ مَاذَا فَعَلَ فُلانٌ فَيقُولُونَ: دَعُوهُ فَإِنَّهُ كَانَ فِي غَمِّ الدُّنْيا. فَإِذَا قَالَ: أَمَا أَتَاكُمْ؟ قَالُوا: ذُهِبَ بِهِ إِلَي أُمِّهِ الْهَاوِيةِ..». نسائي (1833) و صححه الألباني في (السلسلة الصحيحة) (2758). يعني: «هرگاه اجل مومني فرا رسد، ملائكه رحمت با ابريشمي سفيد نزد او مي آيند (تا روح وي را با آن بپيچند) و (به روحش) مي گويند: خارج شو اي روح خشنود و آرام! به سوي خدا و ريحان، و پروردگاري كه او نيز از تو خشنود است و خشمگين نيست، پس روح او مانند بوي پاک مسک خارج مي گردد تا جائيكه او را دست به دست به هم مي سپارند تا به درب آسمان مي برند، و مي گويند: چه روح پاک و خوش بويي از زمين به سوي شما مي آيد، و سپس روح او را نزد ارواح مومنان مي برند، كه آنها هم از ورود او بسيار خوشحال تر از كساني ميشوند كه يک مسافر به اهلش برگردد هستند، و از او (درباره احوال زنده گان در دنيا) مي پرسند: فلاني (در دنيا) چكار كرد؟ و فلاني چكار كرد؟ (بعضي از مؤمنان) به (سؤال كننده ها) مي گويند: وي را رها كنيد (تا استراحت كند) چرا كه او (بخاطر اهل و عيالش) در غم دنياست. او نيز (در پاسخ سؤالشان) به آنها مي گويد: (او فوت كرد) آيا نزد شما نيامد؟ (او كجاست؟ احوال او اكنون چگونه است؟)، (آنها هم بياد مي‌آورند و) به او ميگويند: (خير، او را نزد ما نياوردند) او را به دوزخ بردند».
همچنين در حديث ديگري از ابو هريره رضي الله عنه آمده كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «إن المؤمن يصعد بروحه إلي السماء فتأتيه أرواح المؤمنين فتستخبره عن معارفهم من أهل الأرض، إذا قال: تركت فلاناً في الأرض، أعجبهم ذلک وإذا قال: إن فلاناً قد مات، قالوا: ما جيء به إلينا أين؟ إلي أمه الهاوية» حديث حسن.
يعني: «روح مومن را به سوي آسمان بالا ميبرند و ارواح مومنان نزد او مي‌آيند و از او درباره زندگان كسب خبر ميكنند، و هرگاه او (به ارواح مومنان) گفت: فلاني را در زمين ترک كردم، آنها تعجب مي كنند، و هنگامي كه به آنها ميگويد: فلاني فوت كرد، ميگويند: او را نزد ما نياوردند، او كجاست؟ (وي را) به سوي دوزخ بردند».
بنابراين ارواح مؤمنان در عالم برزخ همديگر را ملاقات مي كنند و از همديگر سوال مي كنند و از دنيا و اهل آن يادآوري مي كنند.
و شيخ الاسلام ابن تيميه رحمه الله ميگويد: «..و اما مستقر شدن (مومنان در عالم برزخ)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر حسب رتبه و مقام آنها نزد خداوند است، يعني كسي كه جزو مقربين است، پس جايگاه او از جايگاه كسي كه جزو اصحاب اهل يمين است بالاتر است، اما كساني كه جايگاه بالاتري دارند به مكان كساني كه در جايگاه پايين تر هستند سر مي زنند ولي كساني كه در مكان پايين قرار دارند نمي تواند بالا بروند (و به نزد كساني كه در جايگاه بالاتر قرار دارند بروند)، و هرگاه خداوند متعال اراده كند و بخواهد، آنها را با هم جمع مي كند (تا با هم ملاقات كنند) همانگونه كه در دنيا با هم ملاقات مي كردند، با وجود آنكه رتبه آنها متفاوت بود و همديگر را زيارت مي كردند.

و فرقي ندارد كه در مكان دوري از هم دفن شده باشند يا نزديک، چه گاهي (خداوند متعال) ارواح را با وجود دوري محل قبرشان با هم جمع مي كند، و گاهي با وجود نزديكي محل قبرشان آنها را از هم دور و جدا مي كند، مومني نزد قبر كافر مدفون است ولي روح او دربهشت، وروح كافر درجهنم است..». (مجموع الفتاوي (24 / 368).

يادداشت:

علما فرموده اند كه گاهي ارواح زندگان با مردگان در خواب (روياي صادقه) با هم ملاقات ميكنند و آن ارواحي كه خدا بخواهد، همديگر را شناخته و تعارف حاصل ميكنند پس چون تمام آنها بخواهند كه به سوي اجساد خويش بازگردند، خداوند ارواح مردگان را نزد خود نگاه مي دارد و ارواح زندگان را بهسوي بدن آنها باز پس مي فرستد.

و به آيه زير استناد كرده اند: طوريكه در آيه (42 سوره زمر) بيان شده است: «اللَّهُ يَتَوَفَّي الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَي عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَي إِلَي أَجَلٍ مُسَمًّي إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» يعني: خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض ميكند، و ارواحي را كه نمرده‌اند نيز به هنگام خواب مي گيرد؛ سپس ارواح كساني كه فرمان مرگشان را صادر كرده نگهميدارد و ارواح ديگري را (كه بايد زنده بمانند) باز ميگرداند تا سرآمدي معين؛ در اين امر نشانه هاي روشني است براي كساني كه انديشه ميكنند!

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ﴿43﴾

آيا آنان غير از خدا شفيعاني گرفته اند؟! بگو: اگر مالک هيچ چيزي نباشند و توان فهميدن وخرد نداشته باشند (بازهم آنان را شفيعان خود ميگيريد)؟(۴۳)

تفسير:

«شفعاء»:واسطه ها. شفيع: واسطه، در اصل به معني جفت كردن است.

در مورد شفيع مفسرآن مطابق نص قرآني ميفرمايند كه: شفيع بايد براي شفاعت، از جانب الله تعالي اجازه داشته باشد، «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ». امّا بت ها چه اجازۀ دارند؟ شفيع بايد محبوب و مورد رضاي الله تعالي باشد و بت‌ها نه محبوبند و نه مورد رضايت الهي.

«مِن دُونِ اللهِ»: بدون رضايت الله. (ملاحظه شود تفسير: روح‌المعاني).

قابل تذكر است كه: برخي ازمشركان، بت ها را الله نمي دانستند، بلكه شفيع و واسطۀ درگاه الله مي شمردند. طوري كه در جمله «اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ» آيۀ مباركه آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در ضمن قابل توجه است كه: واسطهي ميان انسان و الله تعالي بايد نياز را بفهمد و قدرت كمك كردن راداشته باشد كه بت ها هيچ كدام را ندارد. طوريكه ميفرمايد «لا يَمْلِكُونَ- لا يَعْقِلُونَ» بناءً بصورت كل بايد گفت كه: بتان نه اختيار دارند و نه عقل بنابران آن ها را شفيع دانستن خيلي عجيب بلكه خارج از عقل است.

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿44﴾

بگو شفاعت يكسره از آن خداست فرمانروايي آسمانها و زمين خاص اوست سپس به سوي او باز گردانيده مي شويد.(۴۴)

تفسير:

«لِلّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً»: هر چه شفاعت است از آن الله است. شفاعت وقتي ميسّر است كه خدا به شفاعت كننده اجازه دهد (ملاحظه شود سورۀ: بقره آيه 255، يونس آيه 3، طه آيه 109) و از شفاعت شده خوشنود گردد (ملاحظه شود سورۀ: انبياء آيه 28) و خود شفاعت، پسنديده و درست باشد (ملاحظه شود سورۀ: نساء آيه 85، زخرف آيه 86).

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴿45﴾

و چون خدا به تنهايي ياد شود دلهاي كساني كه به آخرت ايمان ندارند متنفر ميگردد وچون كساني غيراز او ياد شوند ناگهان شاد و خورسند مي‌شوند.(۴۵)

تفسير:

«إِشْمَأَزَّتْ»:شماز: تنفر گرفته «اشمازت»: متنفر شد و بيزار گرديد. به هم آمد.اين كلمه فقط يك بار در قرآن عظيم الشأن تذكر رفته است.

«يَسْتَبْشِرُونَ»: شاد و مسرور مي‌گردند.

«استبشار»: طلب شادي ونيز يافتن يادانستن چيزي است كه انسان راشاد ميكند.

قابل ياد آوري است كه:ذكر خدا براي برخي از انسان ها مايۀ آرامش قلب شان تمام ميگردد، ولي هستند گروه از انسان ها ذكرالله مايۀ آزار و اذيّت شان ميباشد. ولي زمانيكه از معبودان باطل آنان ذكر به عمل آيد نوعي از فرح وخوشحالي در وجود شان ديده مي شود، زيرا شيطان، شرک را در نظر آنان مزين ساخته و توحيد را در نظر شان بد جلوه مي دارد، اين بدين معني است كه: حق به گونۀ باطل، و باطل به گونۀ حق در نگاه آنان جلوه‌گر مي‌شود.

مفسرين ميفرمايند: بادر نظرداشت اينكه مخاطبان اين آيه كساني هستند كه به آخرت ايمان ندارند، ولي به تأسف بايد گفت كه در ميان مسلمين نيز افرادي يافت مي شود از ذكر اسلام اصل وناب نگران ودر بسياري از موارد از خود تنفر نيز نشان مي دهد.

در (آيۀ 46 سورۀ اسراء) اين فهم را با زيباي خاصي چنين مورد تشريح قرار داده است:«وَ إِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلي أَدْبارِهِمْ نُفُوراً» هنگامي كه پروردگارت را در قرآن به يگانگي ياد مي‌كني، آنها پشت مي‌كنند و از تو روي بر مي‌گردانند.

در اين جاي شكي نيست كه: روح بسته و دلِ مرده، معارف ناب قرآن عظيم الشأن را نمي پذيرد. وشنيدن و فهميدن ساده قرآن، غير از فهم عميق و لذّت بردن از مفاهيم اعجاز آن مي باشد. و زمانيكه انسان از درك معنويّات ولذايذ اعجاز آميز قرآن محروم بماند اين بدين

(c) ketabton.com: The Digital Library

معني است كه به نوعي از قهر الهي مبتلا شده است. و نبايد فرامئش كرد كه: توحيد در ربوبيّت، سخت‌ترين چيز براي مشركان است.
توحيد ربوبيت بيان مي كند كه«رب» و پروردگار و مدير و مدبر فقط خداوند مي باشد.
توحيد ربوبيت يعني: يگانه دانستن الله در افعال او مانند خلقت و ملک و تدبير و روزي دهي و زنده گرداندن و ميراندن و فرستادن باران و ديگر كارها، زيرا توحيد بنده كامل نمي شود مگر آنكه اقرار نمايد الله متعال پروردگار همه چيز و مالک و خالق و رازق همه چيز است، و اوست كه زنده مي‌كند و مي‌ميراند و سود و زيان مي رساند و تنها اوست كه دعا را اجابت مي‌كند و همهٔ كارها به دست اوست و همهي خير در دست اوست و بر هر كاري تواناست. ايمان به قدر خير و شر نيز جزو اين توحيد است.

شأن نزول آيه 45:

922- ابن منذر از مجاهد روايت كرده است: نبي كريم صلي الله عليه وسلم (كنار كعبه سورهٔ نجم را قراءت كرد، وقتي كه از بت هاي مشركان ياد كرد به مشركان خرسندي و شادماني دست داد. آنگاه آيهٔ «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ...» نازل شد.(مأخذ: اسباب نزول قرآن كريم، لباب المنقول في اسباب النزول: تأليف جلال الدين سيوطي).

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴿46﴾

پروردگارا، اي خالق آسمانها و زمين، اي داناي عالم پيدا و پنهان، تو خود ميان بندگان در آنچه هميشه اختلاف مي‌كردند، فيصله خواهي كرد.(۴۶)
بر مبلغان و علماي دين است زمانيكه در مقابل سر سخت كفّار قرار مي‌گيرند، بايد همواره با ياد الله از او استمداد بگيرند.
كسي از حضرت ربيع بن خيثم در باره شهادت امام حسين (رض) پرسيد، او آه سردي كشيد و اين آيه راتلاوت فرمود: «قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» فرمود كه: هرگاه راجع به اختلافات صحابه در قلب شما اضطرابي پيش آيد اين آيه را تلاوت فرماييد. روح المعاني بعد از نقل آن فرموده است كه اين يک تعليم عظيم الشأن آدبي است، كه هميشه بايد آن را ياد كرد.

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴿47﴾

اگر هر آنچه در زمين است و همانند آن، از آن ظالمان [مشرك] باشد، آن را در برابر سهم گيني عذاب در روز قيامت، فديه بدهند (ولي سودي نخواهد داست)وازجانب الله چيزي برايشان آشكار شودكه گمانش را نمي‌كردند.(۴۷)

تفسير:

در قيامت هيچ كس صاحب مال و ثروتي براي نجات خود نمي باشد ودر محكمه عدل الهي، هيچ چيز مانع محكوميّت مجرمان شده نمي تواند. با تمام وضاحت بايد بيان داشت كه محاسبات انسان، هميشه بصورت جامع، وواقع بينانه نمي باشد.
حضرت سفيان ثوري اين آيه را خواند ه فرمود كه: هلاكت است براي رياكران هلاكت است براي رياكاران! اين آيه در ارتباط با كساني است كه در دنيا كار نيک به خاطر نشان

(c) ketabton.com: The Digital Library

دادن مردم انجام مي دهند، و مردم همه آنها را نيک تصور مي كنند و خود آنها در اين فريب قرار مي گيرند كه اين اعمال موجب نجات اخروي آنان خواهند شد.
اما چون درآنها اخلاص وجود نداشت اعمال نيک آنها نزد خداوند متعال اجر و ثوابي نخواهد داشت، لذا در آنجا بر خلاف وهم و پندار خود، با عذاب و عتاب مواجه خواهند شد. (تفسير قرطبي)

خوانند گان محترم !

اگر ما امروز براي يك درهم ودينار در بين خود به اختلاف مي پردازيم، بايد فراموش نه كنيم كه: فردا دو برابر تمام سرمايه هاي زمين هم براي نجات ما كارساز نخواهد بود.
درروز محشر هيچ كس صاحب مال و ثروتي براي نجات خود نمي باشد، و در دادگاه الهي، هيچ چيز مانع محكوميّت مجرمان شده نمي تواند.

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿48﴾

در آن روز اعمال بدي را كه انجام داده اند برايشان آشكار مي شود و آنچه را مسخره مي‌كردند بر آنها واقع مي‌گردد.(۴۸)

«حَاقَ بِهِمْ»: ايشان را احاطه مي كند. آنان را در بر مي‌گيرد.

خوانند گان محترم!

در آيات قبلی برخی از بدی ها و بدرفتاريهای مشركان به بيان گرفته شد ، اينک در ايات متبركه (49 الی 52) نوعی ديگر از پستی صفاتان را به بيان ميگيرد آن اينكه: هرگاه به مصيبت و مشكلات مبتلا وگرفتار می شدند ، متواضعانه، ناله و فرياد سر می دادند ؛ ولی همينكه به حالت آرامش و رفاه و نعمت دست می يافتند ، در همان لحظه الله را به فراموشی می سپردند ، و چنان می پنداشتند، آن چه دارند،ويا آنچه را كه بدست آورده اند ؛ نتيجه ی تلاش خودشان است، حال آن كه قبض و بسط روزی با دست الله سبحان وتعالی است
.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴿49﴾

پس چون انسان را آسيبي رسد، ما را [براي برطرف كردنش] مي خواند. باز وقتي از سوي خود به او نعمتي عطا كنيم گويد: جز اين نيست كه آن نعمت بر اساس دانش و تدبيري كه دارم به من داده شده! نه، چنين نيست. بلكه اين نعمت وسيله آزمايش است ولي بيشتر مردم نمي‌دانند.(۴۹).

تفسير :

«إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ»: اين نعمت را بر اثر فرزانگي و در پرتو دانش و كارداني به دست آورده‌ام. **«فِتْنَةٌ»:** امتحان. آزمايش.
قابل تذكر است كه :در قرآن عظيم الشأن چندين باراين مبحث تذكر رفته است كه : انسان در حالاتی كه به خطر مواجه شودبه الله سبحان وتعالی رو می أورد ولی همينكه ازخطر بچ شود الله را فراموش می‌كند، واين عادت ناشی ازناسپاسی انسان است.باتأسف بايد گفت كه بسياری از مردم نمی فهمند كه نعمت‌ها و تلخی‌ها وسيله آزمايش هستند تا سپاسگزار و ناسپاس از هم شناخته شوند.

قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴿50﴾

(c) ketabton.com: The Digital Library

همين [سخن بيهوده و باطل] را كساني كه پيش از آنان بودند، گفتند، ولي آنچه را [از مقام و ثروت همواره] به دست مي آوردند، عذاب و هلاكت را از آنان برطرف نكرد.(٥٠)

تفسير:

در آيۀ فوق به يک اصلي عالي تربيتي اشاره به عمل آمده وآن اينست كه: آنچه را كه مجرمان در دنيا بدست آورده اند، در قيامت به درد شان نمي خورد، طوريكه همين فهم در ايات از جمله در (آيۀ: 10 سورۀ آل عمران) ذكر گرديده، ميفرمايد: «لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ» (هرگز اموالشان كارساز نيست.) ويا هم در آيۀ (48 سورۀ اعراف) ميفرمايد: «ما أَغْنى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ» (هرگز جمعيّتشان كارساز نيست.) ويا هم در آيۀ (46 سورۀ طور) ميفرمايد: «لا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ» (هرگز تدبيرشان كارساز نيست.)

تأريخ بشري شاهد است كه: مال و ثروت به هنگام قهر الهي، نه در دنيا انسان را نجات داده مي تواند ونه در آخرت. «فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ» (وقتي قارون به زمين فرو رفت، هيچ گروهي انساني نتوانست او را نجات دهد). (سورۀ قصص آيه 81).

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴿51﴾

پس (سزاي) بدي‌هايي را مرتكب شدند به آنان رسيد، و كساني از اين [مردم مكه] كه [به آيات ما] ظلم ورزيدند، به زودي عذاب هاي آنچه را كه مرتكب شدند به آنان خواهد رسيد؛ و هرگز نمي توانند (از عذاب الهي بگريزند و الله را) ناتوان كنند.(٥١)

أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴿52﴾

آيا ندانسته اند كه خدا رزق و روزي را براي هر كه بخواهد وسعت مي دهد يا تنگ ميگيرد؟ بي ترديد در اين [اندازه گيري] براي مردمي كه ايمان دارند، نشانه هايي [از حكمت و مصلحت خدا] ست.(٥٢)

خوانند گان محترم!

در آيات قبلی دريافتيم كه الله سبحان وتعالی ، كافران را به شيوه های گوناگون هشدار داد، اكنون در آيات متبركه (53 الی 59) اين آيات، كمال رحمت، فضل و احسان الله متعال را نسبت به بندگان مخلص توبه كار را به بيان ميگيرد .

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴿53﴾

بگو: اي بندگان من كه [با ارتكاب گناه] بر خود زياده روي كرديد! از رحمت الله ناميد نشويد، يقيناً الله همه گناهان را مي آمرزد؛ زيرا او بسيار آمرزگار و بسيار و مهربان است.(٥٣)

تفسير:

مفسرين در تفسير جمله «إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً» آيۀ فوق مينويسند كه:هدف اينست كه دروازه هاي غفران به روي همه بندگان بدون استثناء باز ميباشد، مشروط به اينكه دساتير آيات مباركه ذيل رادر نظر داشته باشند:

الف ـ دست كشيدن از گناه و برگشتن به سوي درگاه الهي: «وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ﴿54﴾.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ب - تسليم شدن بدون چون وچرا به فرمان الهي:«وَأَسْلِمُوا لَهُ... ﴿54﴾»
ج - پيروي درگفتار و كردار از احكام و قوانين الهي.«وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴿55﴾».
كساني كه وعده غفران را در آيه فوق مشروط به شرائطي نمي دانند، و كساني كه آن را مقيد به اموري مي دانند، فقط گرفتار نزاع لفظي هستند. چرا كه توبه و برگشت بهسوي خدا تنها با كلمات نيست و بلكه نشانه توبه، يعني تغيير مسير، ترک سيئات و انجام حسنات است.

خوانند گان محترم !

اين آيه اميدبخش‌ترين آيه در كتاب الله تعالي است زيرا مشتمل بر بزرگترين بشارت حق تعالي براي بندگانش ميباشد، چه همان‌گونه كه ملاحظه ميكنيم؛ حق تعالي در اين آيه، اولاً ـ با هدف گراميداشت و فزون ساختن بشارت به بندگان ـ ايشان را به خودش منسوب كرد، سپس ايشان را به زياده روي در نافرماني‌ها و ارتكاب بسيار گناهان موصوف ساخت آن‌گاه به دنبال آن، اين زياده روان افراطگر در معاصي را از نوميدي از رحمت خويش نهي كرد. و اين خود دلالت مي‌كند بر اين امر كه نهي از نوميدي، براي گنهكاران غير مسرفي كه در اين عرصه زياده روي نمي‌كنند، از باب اولي مورد نظر حق تعالي مي باشد.

سپس حق تعالي عبارتي بيان مي‌دارد كه بعد از آن در اين حقيقت جاي هيچ‌گونه شک و ترديدي باقي نمي ماند: «در حقيقت خدا همه گناهان را مي‌آمرزد» يعني: اگر بخواهد، هرگونه گناهي را از هر نوعي كه باشد، براي توبه‌كاران مي آمرزد؛ جز شركي كه صاحبش از آن توبه نكرده باشد، به‌دليل اين فرموده حق تعالي: «إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغفِرُ أَن يُشرَكَ بِهِۦ وَيَغفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ» [نساء:48]. «در حقيقت خداوند نمي‌آمرزد اينكه به او شريک آورده شود ولي مادون يعني غير از شرك آنرا براي هر كس كه بخواهد مي‌آمرزد».
سپس اين آمرزش خويش براي گناهان را با اين عبارت مؤكد مي‌گرداند: مي‌آمرزد گناهان را «همه يكجا» وه! چه عظيم است اين بشارت، بشارتي كه دل‌هاي مؤمنان نيكوكار به آن آرام مي‌گيرد و از بهجت و فرحت لبريز ميشود «بي‌گمان او آمرزگار مهربان است» يعني: حق تعالي بسيار آمرزنده و بسيار مهربان است و در هردو وصف آمرزندگي و مهرباني، عنايت وي بي‌نهايت وسيع مي‌باشد پس كسي كه مي پندارد نوميد كردن بندگان خداوند متعال و دلسرد كردن‌شان از رحمت وي، برايشان بهتر از آن چيزي است كه خداوند متعال خود آنان را بدان بشارت داده است، چنين‌كسي بي‌ترديد مرتكب بزرگترين ستم شده و اشتباهي بس نادرست از وي سر زده است.
از ابن‌مسعود (رض) روايت شده است كه فرمود: «بزرگترين آيه در كتاب الله» «ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلحَيُّ ٱلقَيُّومُ﴿2﴾» [آل عمران: 2]. در سورۀ «بقره/255» و در سوره «آل عمران/2» است، جامع‌ترين آيه در كتاب الله در بارۀ خير و شر، در سورۀ «نحل/90» يعني آيۀ: «إِنَّ ٱللَّهَ يَأمُرُ بِٱلعَدلِ وَٱلإِحسَٰنِ» است، اميد بارترين و گشايش آورترين آيه در قرآن كريم، در سورۀ «زمر» يعني همين آيه است و استوارترين آيه در كتاب الله تعالي در مورد تفويض و توكل، در سورۀ «طلاق/3 ـ 2»، يعني اين آيه است:«وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجعَل لَّهُۥ مَخرَجا﴿2﴾ وَيَرزُقهُ مِن حَيثُ لَا يَحتَسِبُ».

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن ابي حاتم از ابي‌الكنود روايت مي‌كند: عبدالله بن مسعود (رض) بر قاضي‌اي گذشت كه در حال موعظه گفتن براي مردم بود پس درنگي كرد و آنگاه خطاب به وي گفت: اي واعظ! چرا مردم را از رحمت الله متعال ناآميد مي‌كني؟ سپس اين آيه را تلاوت كرد: «قُلْ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِم لَا تَقنَطُواْ مِن رَّحمَةِ ٱللَّهِۚ» [الزمر: 53].

در حديث شريف آمده است كه چون ابو ايوب انصاري(رض) در آستانه وفات قرار گرفت، به اطرافيانش فرمود: تا هم‌اكنون چيزي را از شما پنهان مي‌كردم كه آن را از رسول الله صلي الله عليه وسلم شنيده‌ام؛ اكنون آن را به شما اعلام مي‌كنم: آن حضرت صلي الله عليه وسلم فرمودند: «لو لا أنكم تذنبون، لخلق الله لأ قوما يذنبون فيغفر لهم»: اگر شما كساني نبوديد كه مرتكب گناه مي شديد، قطعاً خداي متعال گروهي را مي آفريد كه مرتكب گناه شوند تا بر آنان بيامرزد».

همچنين در حديث شريف به روايت ابن عباس (رض) آمده است:«كفارة الذنب الندامة».«كفاره گناه، پشيماني است».

همچنين در حديث شريف به روايت ثوبان ـ برده آزاد شده رسول الله صلي الله عليه وسلم آمده است كه آن حضرت صلي الله عليه وسلم فرمودند: «دوست ندارم كه دنيا و آنچه در آن است را در برابر اين آيه: «قُلْ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسرَفُواْ»: [الزمر: 53] به من بدهند. مردي گفت:يا رسول الله! پس كسي كه شرك ورزيده است چه؟ رسول الله صلي الله عليه وسلم لحظه‌اي سكوت كرده و آنگاه فرمودند: «ألا و من أشرك، ثلاث مرات». «آگاه باشيد،حتي آمرزيده مي شود بر كسي كه شرك ورزيده است.و سه بار اين جمله را تكرار كردند». يعني: كسي كه شرك ورزيده و سپس از شرك خويش توبه كرده است، نيز مورد آمرزش قرار مي‌گيرد.

شأن نزول آية 53:

بخاري و مسلم از ابن عباس (رض) روايت كرده اند: عده‌اي از اهل شرك مرتكب قتل شدند و در اين كار زياده‌روي كردند، زنا كردند و در اين عمل افراط نمودند، سپس خدمت رسول الله (آمدند و گفتند: آنچه مي‌گويي و ما را به آن راه دعوت مي‌كني بسيار خوب است كاش ما را آگاه كني، آيا براي اعمالي كه انجام داده ايم بايد كفاره بپردازيم؟ پس خداوند متعال (آيۀ 68 الي 70 سورۀ الفرقان) را نازل كرد.«وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهاً آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَاماً﴿68﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً﴿69﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُوْلَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً﴿70﴾» و همچنان آيۀ (53 سورۀ زمر) «و قُلْ يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا...» را نازل كرد.

923- ابن ابوحاتم به سند صحيح از ابن عباس (رض) روايت كرده است: اين آيه در مورد مشركان مكه نازل گرديده است. (طبري 26512 با سند صحيح از ابن عباس(رض) روايت كرده است. اما آنچه بخاري و مسلم مي‌گويند بهتر است در نزد آن دو مشركين مكه تخصيص نشده بلكه در بارۀ همۀ مشركين است.)

924- حاكم و طبراني از ابن عمر روايت مي‌كنند: ما هميشه مي‌گفتيم: كسي كه بعد از شناخت حقايق و پذيرش اسلام از دين حق برگردد و توبه‌اش پذيرفته نمي شود. وقتي كه رسول الله به مدينه آمد. در بارۀ آن ها آيۀ: (قُلْ يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا...) نازل شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(طبري 30182، حاكم 2 / 435 و واحدي 730 از دو طريق از ابن اسحاق از نافع از ابن عمر از عمر روايت كرده اند: راوي هاي آن ثقه اند در روايت حاكم ابن اسحاق به اخبار تصريح كرده است، پس شبهت تدليس منتفي ميشود. طبري 30183 و طبراني چنانچه در «مجمع الزوائد» 11315 آمده از طريق ابن اسحاق از نافع از ابن عمر روايت كرده اند. در اين ذكري از عمر نيست، همين صحيح تر است.).

925- طبراني به سند ضعيف از ابن عباس(رض) روايت كرده است: رسول الله صلي الله عليه وسلم (به نزد وحشي قاتل حمزه (كسي را فرستاد و او را به اسلام دعوت كرد. وحشي به حضور مبارک پيامبر فرستاد: چگونه مرا به اسلام دعوت مي‌كني؟ در حاليكه مي‌گويي كسي كه قتل كند و يا زنا نمايد و يا براي خدا شريک قرار بدهد گناهكار و در روز قيامت به عذاب سخت گرفتار مي شود و هميشه در آن خواري و رنج مي ماند. من همة اين اعمال را انجام داده‌ام، آيا براي من راه آسان و سبكتر سراغ نداري؟ آنگاه آيۀ (إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً- فرقان: 70) نازل شد. پس وحشي گفت: اين شرايط، مگر براي كسي كه توبه كند و ايمان بياورد و اعمال نيكو انجام بدهد بسيار دشواراست ممكن من توان انجام اين اعمال را نداشته باشم. پس خدا (إِنَّ اللهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يشْرَكَ بِهِ وَيغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يشَاءُ- نساء: 116) «خداوند نمي بخشد كه به او شرک آورده شود و جز آن را براي هر كس كه بخواهد، مي‌آمرزد» را نازل كرد. بازهم وحشي گفت: هنوز مي‌بينم كه مغفرت و آمرزش به مشيت و ارادة الهي واگذار شده است و من نمي دانم كه مورد عفو و بخشش قرار ميگيرم يا نه، آنگاه خدا عزوجل آيۀ (يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ...)را نازل كرد. وحشي گفت: اين نيكوست و اسلام را پذيرفت.(طبراني 11480 روايت كرده در اين اسناد ابين بن سفيان را ابن عدي و ابن حبان ضعيف ميشمارند.) (مأخذ: اسباب نزول قرآن كريم، لباب المنقول في اسباب النزول: تأليف جلال الدين سيوطي).

وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ﴿54﴾

و به سوي پروردگارتان بازگرديد و تسليم [فرمان ها و احكام] او شويد، پيش از اينكه عذاب به شما برسد باز مدد كرده نشويد.(۵۴)

تفسير:

«أَنِيبُوا»: برگرديد و توبه كنيد.**«أَسْلِمُوا»:** خالصانه و خاشعانه تسليم فرمان الله تعالي شويد. (سورۀ هاي: بقره آيه 131، حجّ آيه 34).

وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴿55﴾

و از نيكوترين چيزي كه از طرف پروردگارتان به سوي شما نازل شده است پيروي كنيد، پيش از آنكه ناگهان و در حاليكه بي خبريد، عذاب به شما رسد.(۵۵)

تفسير:

شيخ الإسلام حضرت مولانا شبير احمد عثماني رحمه الله عليه،مفسر تفسير كابلي در ذيل تفسير آيه مباركه مي نويسد: از بهترين سخن قرآن كريم مراد است يعني هدايات كلام الله(ج) را پيروي كنيد و پيش از آنكه عذاب خداوند شما را فراگيرد خويشتن را باين وسيله حفاظت نمائيد زيرا پس از آنكه عذاب نازل شود هيچ چاره در مقابل آن كارگر نميشود و نه كسي را توان آنست كه در آن حال اضطراب بتواند چاره بينديشد. عذاب الهي طوري به سرعت مستولي ميشود كه هيچ نميدانيد از كجا در رسيد و چسان پديد آمد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَي مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ﴿56﴾

تا مبادا كسي بگويد: واي بر من به خاطر تقصيري كه در حق الله كردم و بيگمان از مسخره كنندگان بودم.(٥۶)

تشريح لغات و اصطلاحات :

«فَرَّطْتُ»:كوتاهي كردم.«جَنْبِ اللَّهِ»: منظور تمام كارهايي كه فرمان انجام و يا ترک آنها از طرف خدا صادر ميشود.«لَمِنَ ٱلسَّٰخِرِينَ»: ترساننده‌گان.

تفسير:

بعد از اينكه گنهكاران در روز قيامت وضع اصف بار خويش را ملاحظه مينمايند يگانه ارزوي شان اينست نا بار ديگر به دنيا براي احسان (به خود و ديگران) برگشت نمايند.

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴿57﴾

يا بگويد اگر خدايم هدايت ميكرد مسلماً از پرهيزگاران مي بودم.(٥٧)

تفسير:

«لَوْ أَنَّ اللهَ هَدَانِي»: بيان چنين عباراتي به خاطر تحير و تحسّر است و اظهار ندامت بر گذشته است (ملاحظه شود سورۀ: ابراهيم / 21).

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَي الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴿58﴾

يا چون عذاب را ببيند، بگويد: اي كاش مرا [به دنيا] بازگشتي بود تا از نيكوكاران مي شدم.(٥٨)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مِنَ ٱلمُحسِنِينَ»: هدايتشدگان.«كَرَّةً»: رجعت و بازگشت به دنيا (سورۀ: شعراء آيه 102).

بَلَي قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴿59﴾

[به او گويند] بلي، بيگمان آيات من به تو رسيد، ولي آنرا تكذيب كردي و تكبر ورزيدي و از [جمله] كافران شدي.(٥٩)

تفسير:

اگر منطق واستدلال گنهكاران در روز قيامت ديده شود، استدلال شان مبتني به چند نقطه استوار است:

اول: مي گويند:«أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتي عَلي ما فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ﴿56﴾ سورۀ زمر) (تا مبادا كسي بگويد: واي بر من به خاطر تقصيري كه در حق الله كردم و بيگمان از مسخره كنندگان بودم)

و در ضمن گنهكاران در روز قيامت؛ ارزوي هدايت را مي كنند و خواهش «لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدانِي» را پيش مي كشد. و آرزوي بازگشت به دنيا را «لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً» مطرح ميدارند.

ولي پروردگار با عظمت اقرار هاي آنان را قبول مي كند ولي در مورد اينكه آنان كه آرزوي هدايت رامي كنند؛ در مقابل شان جواب داده شده وميفرمايد كه ما شما را؛ هدايت كرديم ولي هدايت مارا شما مورد قبول قرار ناداديد.

همچنان الله تعالي در مورد مطالبه چهارم آنان كه خواستار برگشت به دنيا ميباشند براي شان گفته ميشود كه: اگر شما بازهم به دنيا گردانيده شويد باز هم به خلاف كاري دست خواهيد زد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قرآن عظيم الشأن در (آيۀ 28 سورۀ انعام) بازيباي خاصي ميفرمايد:«وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ﴿28﴾» (و اگر آنان (طبق خواسته و آرزويشان) به دنيا بازگردانده شوند، بي‌گمان باز هم به آنچه از آن نهي شده‌اند بازمي‌گردند و آنان قطعاً دروغگويانند.).
در اين هيچ جاي شكي نيست كه در رزو قيامت، همۀ اسرار و رازهاي انسان ها چي كشف و نهان و درون انسان ها آشكار ميگردد. «بَلْ بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ» در ضمن بايد گفت كه در منطق قرآن: برگشتن از آخرت به دنيا، خواب است و محال است. «وَ لَوْ رُدُّوا».
همچنان قابل ياد آوري مي دانيم كه اگر يكبار دروغگويي بحيث خصلت و عادت انسان مبدل شود، از دروغ گفتن در روز قيامت هم دريغ نمي ورزد.

خوانند گان محترم!

در آيات متبركه: (60 الي 67) موضوعاتي در باره مشركان و بي باوران دروغ پرداز، پرهيزكاران، دلايل الوهيت و توحيد، مورد بحث قرار داده مي شود.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَي الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَي اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًي لِلْمُتَكَبِّرِينَ﴿60﴾

و روز قيامت كساني را كه بر خدا دروغ بستند مي بيني كه چهره‌هايشان سياه شده است ؛ آيا در دوزخ جايگاهي براي متكبران نيست؟(۶۰)

تفسير:

آيه متبركه قبلي«فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ﴿59﴾»دو صفت كافر به بيان گرفته شد ه است، ولي در آين آيه مباركه سزاي تكذيب و استكبار را وانمود فرمود كه در اثر دروغگوئي رويهاي آنها سياه ميشود و جاي بود و باش آنانيكه غرور و تكبر كردند تنها دوزخ است.

نمونه هاي دروغ بستن به الله متعال:

برخي از نمونه دروغ بستن به الله متعال را ميتوان مختصراً بشرح ذيل بيان داشت:

اول: شريک قرار دادن به الله.
دوم: الله تعالي را به چيزي شبيه كردن.
سوم: فرشتگان را فرزند الله تعالي دانستن.
چهارم: نسبت دادن كاري بد خود به الله تعالي.
پنجم: ادّعاي خدايي يا پيامبري كردن.
ششم: تحريف و بدعت در قوانين الهي.

وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴿61﴾

و خدا كساني را كه تقوا پيشه كرده اند به سبب كاميابي‌شان نجات ميدهد، در حاليكه هيچ رنج وعذاب به ايشان نمي‌رسد و هرگز غمگين نخواهند شد.(۶۱)

تفسير:

«بِمَفَازَتِهِمْ»: مفازه، مصدر ميمي و به معني رستگاري و كامياب شدن و به آرزو رسيدن است (سورۀ هاي: آل‌عمران آيه 188، نبأ آيه 31).
در حديث شريف به روايت ابو هريره(رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم اين آيه را چنين تفسير كردند: «خداوند متعال به همراه هر شخص، عمل وي را حشر مي‌كند و گرد مي‌آورد پس عمل مؤمن در نيكوترين صورت و پاكيزه‌ترين و معطرترين بوي،

(c) ketabton.com: The Digital Library

همراه وي است و هر گاه موقف رعب يا هراسي در پيش باشد، آن عملش برايش ميگويد: نترس زيرا تو در معرض اين موقف نيستي و تو را به آن مد نظر ندارند. پس چون آن عمل مجسم از اين اطمينان بخشي ها به وي بسيار انجام مي دهد، آن شخص ميگويد: وه! چه نيكوكسي هستي! آخر بگو كه تو كيستي؟ عملش ميگويد: آيا مرا نميشناسي؟! من عمل صالح تو هستم؛ مرا با سنگيني و گرانباريام برداشتي و سوگند به الله متعال كه اكنون تو را برمي دارم و از تو دفاع ميكنم! پس همين كس است كه الله متعال درباره وي ميفرمايد: «وَيُنَجِّي ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ بِمَفَازَتِهِم لَا يَمَسُّهُمُ ٱلسُّوٓءُ وَلَا هُم يَحزَنُونَ﴿61﴾»(سورۀالزمر: 61).

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴿62﴾

الله آفريننده هر چيزي است و او بر هر چيزي نگهبان و كارساز است.(۶۲)

«وَكِيلٌ»: عهدهدار و نگاهدار. ناظر و مراقب (مراجعه شود سورۀ هاي: آلعمران آيه 173، انعام آيه 66 و 102 و 107).

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴿63﴾

كليدهاي آسمان ها و زمين در مالكيت اوست، و كساني كه به آيات خدا كفر ورزيدند، ايشان زيان كارانند.(۶۳)

تفسير:

«مَقالِيد»جمع «مقليد» به معني كليد است و«لَهُ مَقالِيدُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» به معني مالكيت خداوندوتوحيد تدبير وربوبيت وحاكميت اوبرعالم هستي است.

در حديث شريف آمده است كه عثمان بن عفان(رض) از رسول الله صلي الله عليه وسلم در مورد تفسير اين آيه مباركه سؤال به عمل آورد:

در جواب پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «اي عثمان! كسي قبل از تو راجع به آن از من سؤال نكرده است. تفسير آن گفتن اين كلمات است:«لا إله إلا الله و الله أكبر وسبحان الله وبحمده أستغفر الله ولا حول ولا قوة إلا بالله هو الأول والآخر والظاهر والباطن بيده الخير يحيي ويميت وهو علي كل شيء قدير».يعني: گنجينه هاي آسمان ها و زمين براي گوينده اين ها باز ساخته مي شود و به او خيري بسيار و پاداشي بزرگ مي رسد.

قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ﴿64﴾

اي نادانان! آيا به من دستور مي دهيد كه غير خدا را بپرستم؟!(۶۴)

تفسير:

«أَفَغَيْرَ اللهِ...»: مشركان با لحني آمرانه و بدون ذكر دليل و منطق از پيغمبر صلي الله عليه وسلم مي خواستند بت هاي ايشان را پرستش نمايد تا بدو ايمان بياورند و از او پيروي كنند.

بايد گفت كه: حماقت و جهالتي بلندتر ازين يافت نمي شود كه: انسان الله خويش را گذاشته و به پرستش ديگران بپردازد و چنان توقع كند (معاذالله) پيغمبر خدا پيروي او را نمايد.

شأن نزول آيات 64 – 66:

1221- طبراني و ابن ابو حاتم از ابن عباس (رض) روايت كرده اند: قريش به رسول الله (گفت: به تو مال و ثروت فراوان مي دهيم تا ثروتمندترين فرد مكه گردي، و هر زن و يا دختري را بخواهي به ازدواج تو در مي آوريم. به شرطي كه به خدايان ما ناسزا نگويي و آن ها را به بدي ياد نكني اگر اين كار را نميكني، يک سال بت هاي ما را پرستش كن،

(c) ketabton.com: The Digital Library

پيامبر گفت: انتظار مي‌كشم تا از پروردگارم چه دستور و هدايت ميرسد. پس اين سوره (و(آية قُلْ أَفَغَيرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيهَا الْجَاهِلُونَ-64) (زمر: 64) «بگو: اي نادانان، آيا به من فرمان مي دهيد كه غير خدا را بندگي كنم» نازل شد. (طبري 38225 [طبراني در «معجم صغير» 2 / 44)

وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴿65﴾

بي ترديد به تو و به كساني كه پيش از تو بوده اند، وحي شده است كه اگر مشرک شوي، همه اعمالت تباه وبي اثر ميشود واز زيانكاران خواهي بود.(۶۵)

بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴿66﴾

بلكه تنها خداوند را عبادت كن، و از شكرگزاران باش.(۶۶)

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴿67﴾

و خدا را آن گونه كه سزاواربزرگي اوست قدرداني نكردند، در حاليكه زمين در روز قيامت يكسره در قبضه قدرت اوست، و آسمان ها هم درهم پيچيده به دست اوست؛ او پاک و منزه است و برتر است از آنچه شريک (وي) مي‌گردانند.(۶۷)

تفسير:

«قَبْضَتُهُ»: قبض به معني در مشت گرفتن است و اينجا به معني (مَقبوض) يعني (در مشت) است. مراد اين است كه همه زمين در قبضه قدرت و تحت تصرّف او است.**«مَطْوِيَّاتٌ»:** در پيچيده‌ها. در هم نورديده‌ها. (سورۀ: انبياء آيه 104).**«بِيَمِينِهِ»:** با دست راست او. انتخاب دست راست بدان خاطر است كه اغلب مردم كارهاي مهمّ را با دست راست انجام مي دهند و قوّت و قدرت بيشتري در آن احساس مي‌كنند. همه اين تشبيهات و تعبيرات، كنايه از سلطه مطلق پروردگار بر عالم هستي است و اين سلطه در جهان ديگر براي انسان ها محسوستر و آشكارتر است.

در حديث شريف به روايت بخاري و مسلم از ابوهريره (رض) آمده است: «خداوند متعال در روز قيامت زمين را قبضه مي‌كند و آسمان ها را با دست راست خود در هم مي پيچد، سپس ميگويد: «انا الملك أين ملوك الارض؟». (منم فرمانروا پس كجايند فرمانروايان زمين؟).

همچنين درحديث شريف به روايت بخاري ازعبدالله بن مسعود (رض) آمده است كه فرمود: دانشمندي از دانشمندان يهود نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم آمد و گفت: اي محمد ! ما در تورات مي يابيم كه خداي متعال آسمان ها را بر سر يک انگشت خود قرار مي‌دهد و زمين‌ها را بر سريک انگشت خود و درختان را بر سر يک انگشت خود و آب و خاک مرطوب را بر سر يک انگشت خود وساير خلق رابر سريک انگشت خودآنگاه ميگويد: منم فرمانروا! رسول الله صلي الله عليه وسلم ازسرتصديق سخن آن دانشمند ـ چنان خنديدند كه دندآن هاي آسياب شان نمايان شد، سپس اين آيه را تلاوت كردند».

همچنين در حديث شريف به روايت ابن‌عمر (رض)آمده است كه فرمود: رسول الله صلي الله عليه وسلم روزي اين آيه: «وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدرِهِۦ» (سوره الزمر: 67) را بر منبر خواندند و در حاليكه دست خويش را در هنگام سخنراني حركت داده و آن را پشت‌ورو مي‌كردند، فرمودند: «يمجد الرب نفسه، أنا الجبار، أنا المتكبر، أنا الملك، أنا العزيز أنا

(c) ketabton.com: The Digital Library

الكريم، فرجف برسول‌الله ص المنبر، حتي قلنا ليخرن به».«پروردگار خود را تمجيد كرده و ميگويد: منم جبار، منم متكبر، منم فرمانروا، منم غالب، منم كريم. در اين هنگام منبر در زير پاي رسول‌خدا ص به‌لرزه درآمد تا بدانجا كه باخود گفتيم: قطعاً منبر با رسول الله صلي الله عليه وسلم فرو مي افتد».

ابن كثير اين احاديث را در تفسيرش نقل كرده و به دنبال آن مي‌گويد: «احاديث بسياري روايت شده كه به اين آيه كريمه متعلق است و بايد گفت: روش صواب در آن‌ها و امثال آن ها همانا پيروي از مذهب سلف، يعني بيان آن‌ها و اعتقاد به آن ها به همان صورتي است كه آمده است، بدون قائل‌شدن به كيفيت، يا دست بردن به تحريف آن‌ها».

شأن نزول آيۀ 67:

927- ترمذي به قسم صحيح از ابن عباس (رض) روايت كرده است: يهودي نزد نبي كريم آمد و گفت: اي ابوالقاسم، در باره روزي كه خدا عزوجل آسمان ها را بر اين [به انگشت سبابه‌اش اشاره كرد] زمين را بر اين آب را بر اين و كوه‌ها را بر اين [هر بار بر انگشتان خويش اشاره مي‌كرد] قرار بدهد چه ميگويي؟ پس الله آيه «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...» را نازل كرد. (احمد 251/1 و ترمذي 3240 روايت كرده اند.

ـ ابن ابوحاتم از حسن روايت كرده است: زماني يهود در آفرينش آسمان زمين وفرشتگان انديشيد وبعد درشناخت پروردگار چيزهاي گفت كه شايستة عظمت وجلال الله متعال نبود پس «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» نازل شد.

ـ از سعيد بن جبير روايت كرده است:يهود در باره صفات پروردگار ناآگاهانه و نابخردانه چيزهايي را بيان داشتند. پس الله اين آيه را نازل كرد.

930- ك: ابن منذر از ربيع بن انس روايت مي‌كند: هنگامي كه وَسِعَ كُرْسِيهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ (بقره: 255) نازل شد. گفتند: اي رسول الله ! اين كرسي كه چنين است پس عرش چگونه است؟ پس آيه **«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ...»** نازل شد. (اسباب نزول قرآن كريم، لباب المنقول في اسباب النزول: تأليف جلال الدين سيوطي).

خوانندگان گرامی !

بعد از اينكه در آيات قبلی دلايل عظمت، كمال قدرت و خلق و تدبير پروردگار با عظمت در هستی،به بيان گرفته شد، اينک در آيات متبركه (68 الی 75) به مقدمات روز قيامت؛ يعنی، دو شيپور مرگ و دوباره زنده شدن، محكمه همگانی، دسته دسته راندن كافران به سوي دوزخ و گروه گروه راهنمايي كردن مؤمنان به جنت واستقبال فرشتگان ازآنان بادرود وسلام، را موردبحث قرار ميدهد .

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَي فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴿68﴾

و در صور دميده ميشود، پس هر كه در آسمان ها و زمين است مي ميرد، مگر كسي را كه خدا بخواهد، آن گاه بار ديگر در صور دميده مي شود، ناگهان همگي بپا مي‌خيزند، و در انتظار (حساب و جزا) هستند.(۶۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«قِيَامٌ»: جمع قائِم، ايستادگان.«يَنظُرُونَ»: چشم به راه حساب و كتاب و سزا و جزا و شقاوت و سعادت ابدي خويش هستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:

«صَعِقَ»: بي هوش شدن است، و مراد از آن اين است كه اول بي هوش ميشوند، سپس مي ميرند، وكساني كه قبلاً مرده اند ارواح آنها بي هوش ميگردند. (معارف القرآن علامه مفتي محمد شفيع عثماني ديوبندي).

«إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» مراد از آن طبق روايات در منثور چهار فرشته جبرئيل، ميكائيل، اسرافيل وملک الموت مي باشد، و در بعضي روايات آمده است كه حاملين عرش را هم شامل ميشود، ومراد از استثناي آنها اين است كه حاملين عرش را هم شامل مي شود، و مراد آنها اين است كه آنها درآثر نفخ صور نميميرند، ولي سپس از آنها هم مي ميرند، وغي از ذات يگانه حق سبحانه وتعالي كسي درآن وقت باقي نميماند، اختيار ابن كثير هم همين است و فرموده است: كه در تمام اينها بر ملک الموت در آخر موت واقع ميگردد.

روز رستاخيز و دميدن صور:

طوريكه در آيۀ فوق گذشت زمانيكه اسرافيل شيپور را براي اولين بار به صدا در مي آورد تمام موجودات زنده اي كه بر روي زمين هستند بيهوش شده، و ميميرند.

در (آيات 13 تا 16 سورۀ الحاقة) وضع وحشتناک كه به وقوع مي پيوندد چنين توصيف گرفته شده است: «فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ نَفخَة وَٰحِدَة﴿13﴾ وَحُمِلَتِ ٱلأَرضُ وَٱلجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّة وَٰحِدَة﴿14﴾ فَيَومَئِذ وَقَعَتِ ٱلوَاقِعَةُ﴿15﴾ وَٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَهِيَ يَومَئِذ وَاهِيَة﴿16﴾ (هنگاميكه دميده شد در صور (بوق) يک دميدن، و برداشته شدند زمين و كوهها و هر دو به يک بار در هم كوبيده شدند، و در آن روز واقعه قيامت به وجود آيد، و آسمان از هم شكافته، و با آن استحكام و نظم و در آن روز سست و بي پايه است و از هم پاشيده شده است).

همچنان در (آيۀ 48 سورۀ ابراهيم) ميفرمايد: «يَومَ تُبَدَّلُ ٱلأَرضُ غَيرَ ٱلأَرضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ» («روزيكه زمين را به زمين ديگر و آسمان به آسمان ديگر تبديل شود....». و در اين وخت است كه براي بار دوم صور دميده مي شود و اين بار براي زنده شدن بعد از مرگ مي باشد. «ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخرَىٰ فَإِذَا هُم قِيَام يَنظُرُونَ» [الزمر: 68].

در اين وخت كه مردم سراسيمه و برهنه، بدون بوت و لباس، ختنه نشده، (مانند روزي كه از مادر زائيده شده‌اند) از قبرهايشان بر مي خيزند، و از شدت وسختي وضع موجود هيچ يک به ديگري نگاه نمي‌كند، و هر كس به خويش مشغول ميباشد و آن روزي است كه كفار ميگويند: «يَٰوَيلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِن مَّرقَدِنَا» و مؤمن ميگويد: «هَٰذَا مَا وَعَدَ ٱلرَّحمَٰنُ وَصَدَقَ ٱلمُرسَلُونَ» [يس: 52].

ابو هريره (رض) از پيامبرصلي الله عليه وسلم روايت مي‌كند كه فرمود: «يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَيَطْوِي السَّمَاءَ بِيَمِينِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ أَيْنَ مُلُوكُ الأَرْضِ». «خداوند زمين و آسمان را قبضه مي نمايد و در هم مي پيچاند سپس ميفرمايد: من پادشاه، هستم پادشاهان زمين كجا هستند؟». (اين حديث امام بخاري در صحيح، كتاب الرقائق (6519)، روايت كرده است.).

در حديثي كه از حضرت أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:روايت شده است آمده است: «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ» قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا، قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً، قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ شَهْرًا، قَالَ: «أَبَيْتُ وَيَبْلَى كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الإِنْسَانِ، إِلَّا عَجْبَ ذَنَبِهِ، فِيهِ يُرَكَّبُ الخَلْقُ» (رواه البخاري: 4814).

«بين دو نفخ صور چهل (تا) است». گفتند: اي ابا هريره! يعني چهل روز است؟گفت: [از تعيين آن] اِبا دارم.گفت: مگر چهل سال است؟ گفت: [از تعيين آن] اِبا دارم. گفت: چهل ماه

(c) ketabton.com: The Digital Library

است؟ گفت: [از تعيين آن] اِبا دارم. «و تمام اجزاي بدن انسان فرسوده ميشود، مگر پائينترين مهرهٔ كمر [يعني: عجب الذنب] كه به حال خود باقي مي ماند، و خلائق از همان مهرهٔ اخير تركيب ميشوند».

در روايات ديگري آمده است كه بين دو نفخ صورت چهل سال است، ابن مبارک از حسن روايت ميكند كه پيامبر(ص) فرمودند: «بين دو نفخ صور چهل سال است، در نفخ اول خداوند هر زنده جاني را ميميراند، و در نفخ دوم هر مردهٔ را زنده ميكند»، و حليمي ميگويد: روايات بر اين متفق است كه بين دو صور چهل سال است، و اينكه ابو هريره(رض) گفت كه از تعيين آن ابا دارم، شايد سببش اين باشد، كه وي تعين جهل سال را از پيامبر خدا(ج) نشنيده بود، ازاين جهت نمي خواست، كه در چنين موردي از پيش خود چيزي بگويد.

- ابو داود و حاكم از ابوسعيد خدر(رضي الله عنهما)روايت ميكنند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمودند: «عجب الذنب به اندازهٔ يک دانهٔ خردل است»، و در صحيح مسلم از ابوهريره روايت است كه پيامبر(ص) فرمودند: «در انسان استخواني است كه خاک آنرا نميخورد، وانسان در روز قيامت از آن استخوان تركيب ميشود»، پرسيد: اين كدام استخوان است؟ فرمودند: «عجب الذنب».

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴿69﴾

و زمين به نور پروردگارش روشن مي شود، و كتاب [اعمال] را مي نهند، و پيامبران و گواهان آورده مي شوند وميانشان به حقّ وراستي فيصله مي شود، و به كسي ستم نخواهد شد.(۶۹)

تشريح لغات واصطلاحات:

«أَشْرَقَتْ»: روشن شد. تابان گرديد.**«الأَرْضُ»:** مراد زمين محشر و گستره قيامت است.**«بِنُورِ رَبِّهَا»:** با نور خداوندگارش. مراد از نور خدا، پرتو تجلّي است (سوره: اعراف / 143). برخي از مفسران نور را كنايه از عدل و داد الهي گرفتهاند كه محشر را نوراني ميكند.**«وُضِعَ الْكِتَابُ»:** نامه اعمال به دست صاحبان آن داده مي شود (سورهٔ: اسراء آيات 13 و 14، كهف آيه 49).**«الشُّهَدَآءِ»:** جمع شهيد، گواهان. مراد أنبياء (سورهٔ: نساء آيه 41، قصص آيه 75) و علماء و راهنمايان امت محمّدي (سورهٔ: بقره آيه 143) و فرشتگان است (سورهٔ: نساء آيه 166، ق آيه 21، انفطار آيات 10 - 12).

در صورت اوّل، عطف (الشُّهَدَآءِ) بر (النَّبِيِّينَ) از قبيل عطف عامّ بر خاصّ است.

تفسير:

«وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ» از فحواي اين آيه مباركه معلوم ميشود كه در ميدان حشر به هنگام حساب وكتاب همه اي پيغمبران حاضر مي شوند، وشاهدان ديگر هم حاضر مي گردند و خود انبيا عليه السلام، هم از جمع شاهدان ميشوند، طوري كه قرآن عظم الشأن در (آيهٔ 41 سورهٔ نساء) فرموده است: «وَ جِئْنا بِكَ عَلي هؤُلاءِ شَهِيداً» (وبيآوريم و تو را نيز بر آنان گواه آوريم؟!) وفرشتگان هم از جمله شاهدان مي باشند. طوريكه در آيهٔ (21 سورهٔ ق) آمده است:«وجأءت كل نفس معها سائق وشهيد»كه در اينجا مراد از سائق وشهيد فرشتگانند (كما ذكر في الدار المنثور من سورة ق) امت محمدي هم جمع آن شاهدان

(c) ketabton.com: The Digital Library

مي باشد. طوريكه در (آيۀ: 76 سورۀ حج) آمده است: وتكونو ا شهدا علي الناس) و در جمع اين شاهدان اعضا و جوارح خود انسان هم شامل هستند. طوريكه در (آيۀ 65 سورۀ يس آمده است: وتكلمنا آيديهم وتشهد ارجلهم).

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ﴿70﴾

و به هر كسي آنچه را انجام داده است، به طور كامل داده مي شود. و او (الله) به آنچه مي‌كنند داناتر است.(۷۰)

تفسير:

«وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ» در پاداش نيكي نقصاني و در جزاي بدي هيچگونه زيادتي بعمل نمي آيد هر كس هر آن قدر كه نيكي و بدي دارد در علم محيط خدا موجود است بر طبق آن مكافات و مجازات ميبابد تفصيل آن تا يك اندازه در آينده داده ميشود.

«وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ﴿70﴾»: هدف از اين جمله اين است، كه احضار شاهدان نه بدان خاطر است كه اعمال مردم را براي الله متعال معلوم سازند. بلكه بدان خاطراست تاخود مردم كردارشان را به ياد آورند و با چشم خويش اعمال ارتكاب شده خويش را مشاهده كنند، و شاهدان بر آن شهادت دهند.

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَي جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّي إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَي وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَي الْكَافِرِينَ﴿71﴾

و كافران گروه گروه به دوزخ رانده مي شوند، چون به دوزخ رسند درهايش گشوده شود ونگهبانانش به آنان گويند: آيا پيغمبراني از خودتان به نزدتان نيامدند تا آيات پروردگارتان را براي شما بخوانند و شما را از ملاقات چنين روزي بترسانند؟ مي‌گويند: بلي! ولي فرمان عذاب بر كافران ثابت و حتمي گرديد.(۷۱)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سِيقَ»: سوق داده شد. رانده شد.**«زُمَراً»:** جمع زُمْرَة، گروه گروه. فوج فوج. دسته دسته.**«خَزَنَتُهَا»:** خَزَنَة جمع خازِن، محافظان، نگهبانان.**«رُسُلٌ مِّنكُمْ»:** پيغمبراني از جنس و نوع خودتان. مراد اين است كه پيغمبران به زبان خودتان شريعت را به شما تفهيم كرده‌اند.**«أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ»:** اين پرسش جنبه توبيخ و تهديد دارد.**«حَقَّتْ كَلِمَةُ...»:**(ملاحظه شود: يونس آيات33 و 96، نحل آيه 36).

راندن كافران به دوزخ :

درمورد نحوۀ راندن كافرآن به دزوخ همين است كه:«كافران تهديد شده و بسوي دوزخ رانده مي شوند همانگونه كه چوپان گله‌اش را مي راند آنان نيز رانده شده، به دوزخ وارد مي شوند. طوريكه در آيه (71 سورۀ الزمر) بيان شكل و شيوه راندان آن بيان يافت.

همچنان وضعيت راندن دوزخيان به دوزخ در (آيۀ 13 سورۀ الطور) بيان شده است:

«يَومَ يُدَعُّونَ إِلَيٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا﴿13﴾ (روزي كه آنان را با زور به ميان آتش دوزخ مي اندازند.).

همچنان در (آيۀ: 19 فصلت) شيوۀ آن بيان شده است: «وَيَومَ يُحشَرُ أَعدَآءُ ٱللَّهِ إِلَي ٱلنَّارِ فَهُم يُوزَعُونَ﴿19﴾». «و روزي كه دشمنان الله به سوي آتش رانده و سپس (همان جا) نگهداشته مي شوند (تا ديگران به آنان بپيوندند)».

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان در مورد دوزخيان ومحافظت آن آمده است:
اول: نگهبان دوزخ آنان را جمع مي‌كند، همان طور كه انسان حيوانات را در يک محل جمع مي‌كند.
دوم: همچنان از از آيات و روايات اسلامي چنين بر مي آيد كه كافران بر روي چهره هايشان به دوزخ برده ميشوند و از راه رفتن بر روي پاهايشان منع ميشوند. طوريكه الله متعال ميفرمايد: «ٱلَّذِينَ يُحشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِم إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُوْلَٰٓئِكَ شَرّ مَّكَانا وَأَضَلُّ سَبِيلا﴿34﴾» (سورة الفرقان: 34). «كساني كه كشان كشان بر چهره هايشان به سوي دوزخ برده مي شوند و در آن گرد آورده مي شوند، آنان بدترين جايگاه و منحرف ترين راه را دارند».
بخاري و مسلم از انس ابن مالک (رض) روايت كرده‌اند كه، مردي از پيامبر صلي الله عليه وسلم پرسيد: اي رسول الله ! در روز رستاخيز چگونه مردم بر صورت شان حشر و راه مي روند؟ پيامبر صلي الله عليه وسلم در جواب فرمود: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَي رِجْلَيْهِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَي أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَي وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «آيا آن كسي كه در دنيا كافر را روي پاهايش راه مي برد، توان آن را ندارد كه در روز رستاخيز او را روي چهره‌اش راه ببرد؟».
(بخاري كتاب الرقاق، فتح الباري (377) ومسلم (21674) وشماره آن (2806)
كافران، علاوه بر اين كه بر چهره هايشان حشر مي شوند، در آن هنگام، نه چيزي مي بينند و نه توان حرف زدن دارند.
«وَنَحشُرُهُم يَومَ ٱلقِيَٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِم عُميا وَبُكما وَصُمّا مَّأوَىٰهُم جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَت زِدنَٰهُم سَعِيرا» (سورةالإسراء: 97). «و ما در روز رستاخيز ايشان را بر روي رخسارشان (كشانده و) كور و لال و كر گرد مي آوريم. جايگاه‌شان دوزخ خواهد بود. هرزمان كه زبانه آتش (به سبب سوختن گوشت واستخوان ايشان) فروكش كند، بر زبانه‌ي آتش مي افزاييم».
سوم: حشر كافران همراه با معبودان دروغين و پيروان‌شان، بر دشواري مصيبت آن‌ها ميافزايد.«ٱحشُرُواْ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَأَزوَٰجَهُم وَمَا كَانُواْ يَعبُدُونَ﴿22﴾ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَٱهدُوهُم إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلجَحِيمِ﴿23﴾» (سورة الصافات: 22-23).
(كساني را كه (با كفر و شرک) به خود ستم كردند، همراه با همسران‌شان و آنچه را كه غير از الله مي پرستيدند، گرد آوريد. سپس آنان را به راه دوزخ راهنمايي كنيد).
چهارم: در آن روز كافران شكست خورده و خوار خواهند بود. «قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ سَتُغلَبُونَ وَتُحشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمُ وَبِئسَ ٱلمِهَادُ﴿12﴾» (سورة آل عمران: 12). (به كافران بگو: (در دنيا) شكست مي خوريد و (در آخرت) گردآورده و به دوزخ افكنده مي شويد و چه جايگاه بدي است!).
پنجم: پيش از افتادن در دوزخ، صداي دوزخ كه تمام وجود كافران را مملو از ترس و وحشت كرده است، گوش‌هايشان را تكان مي دهد.«إِذَا رَأَتهُم مِّن مَّكَانِۭ بَعِيد سَمِعُواْ لَهَا تَغَيُّظا وَزَفِيرا﴿12﴾» [الفرقان: 12]. (هنگامي كه (اين آتش افروزان دوزخ) ايشان را از دور مي‌بيند، صداي خشم‌آلود و جوش و خروش آن را مي شنوند).
ششم: وقتي كافران به دوزخ مي رسند و اوضاع خطرناک دوزخ را مي بينند، پشيمان مي شوند و براي ايمان آوردن آرزوي برگشتن به دنيا را ميكنند. «وَلَو تَرَىٰٓ إِذ وُقِفُواْ عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُواْ يَٰلَيتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلمُؤمِنِينَ﴿27﴾» (سورة الأنعام: 27). (اگر تو آنان را ببيني آنگاه كه ايشان را (در كنار) آتش دوزخ نگاه مي دارند، آنان مي‌گويند:

(c) ketabton.com: The Digital Library

اي كاش! به دنيا بر ميگشتيم وآيات پروردگارمان را انكار نميكرديم واز زمرهي مؤمنان ميشديم».
اما براي فرار و گريز از دوزخ هيچ مكاني را نمي يابند: «وَرَءَا ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٱلنَّارَ فَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمۡ يَجِدُواْ عَنۡهَا مَصۡرِفٗا﴿53﴾» [الكهف: 53].(و گناهكاران آتش دوزخ را مي بينند و ميدانند كه در آن مي افتند و جاي فراري از آن نمي يابند).
هفتم: در آن هنگام، دستور رفتن به دوزخ صادر مي شود و در حاليكه آنان خوار و ذليل هستند، الله خشم خود را نسبت به آن ها نمايان ميكند.
«فَٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَلَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ﴿29﴾» [النحل: 29]. (به آنها گفته ميشود) اكنون از درهاي جهنم وارد شويد در حاليكه جاويدانه در آن خواهيد بود چه جاي بدي است جايگاهي متكبران).
جن و انس از آتش دوزخ نجات پيدا نميكنند، مگر آنان كه پرهيزگارند، آنان كه به الله ايمان آوردند و پيامبران را تصديق كردند و از آن چه كه از جانب پروردگار به ايشان رسيد، پيروي كردند.
«فَوَرَبِّكَ لَنَحۡشُرَنَّهُمۡ وَٱلشَّيَٰطِينَ ثُمَّ لَنُحۡضِرَنَّهُمۡ حَوۡلَ جَهَنَّمَ جِثِيّٗا﴿68﴾ ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمۡ أَشَدُّ عَلَى ٱلرَّحۡمَٰنِ عِتِيّٗا﴿69﴾ ثُمَّ لَنَحۡنُ أَعۡلَمُ بِٱلَّذِينَ هُمۡ أَوۡلَىٰ بِهَا صِلِيّٗا﴿70﴾ وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتۡمٗا مَّقۡضِيّٗا﴿71﴾ ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا﴿72﴾» [مريم: 68-72]. (سوگند به پروردگارت كه آنان را با شيطان ها حشر ميكنيم و آنگاه همهي آنان را در حالي كه به زانو در آمدهاند، پيرامون دوزخ حاضر ميسازيم. آنگاه از هر گروهي، كساني را كه بر پروردگار رحمان سركشتر بودهاند، بيرون ميكشيم و ما بهتر مي دانيم چه كساني بيشتر سزاوار ورود به دوزخند و هيچكس از شما نيست مگر آنكه بر دوزخ گذر خواهد كرد. اين وعدهي قطعي و مقدري است كه انجامش با پروردگار توست. آنگاه پرهيزگاران را نجات مي دهيم و ستمگران را كه به زانو درآمده اند، در دوزخ رها ميكنيم».
استاد سيد قطب رحمة الله در تفسير آيهي بالا ميفرمايد: «الله به ذات يگانهي خود سوگند ياد ميكند (و اين بزرگترين سوگند است) كه كافران پس از مردن زنده و حشر خواهند شد و اين قطعي است «فَوَرَبِّكَ لَنَحۡشُرَنَّهُمۡ». و كافران به تنهايي حشر نخواهند شد: «لَنَحۡشُرَنَّهُمۡ وَٱلشَّيَٰطِينَ».منظور از شياطين، كساني هستند كه با وسوسه در دل ديگران، سبب انكار شدند و ميان كافران و اين شياطين، پيوند پيرو و پيشرو و راهبر و راهرو وجود دارد.
در آيۀ، تصويري اهانت آميز از آنان در كنار دوزخ ترسيم شده است: «ثُمَّ لَنُحۡضِرَنَّهُمۡ حَوۡلَ جَهَنَّمَ جِثِيّٗا». «و سپس ايشان را گرداگرد دوزخ به زانو درافتاده حاضر مي سازيم».
(تفسيرابن كثير (476/4)

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴿72﴾

[به آنان] گويند: از درهاي دوزخ درآييد در حاليكه در آن جاودانه خواهيد بود ؛ پس جايگاه متكبران چه بد جايگاهي است.(٧٢)

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴿73﴾

و كساني كه از پروردگارشان مي ترسيدند گروه گروه بهسوي بهشت سوق داده مي شوند و تا چون به نزديک آن رسند (مسرور مي شوند) و در هايش گشوده شود و نگهبانانش به

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنان مي گويند: سلام بر شما باد! خوش آمديد به آن وارد شويد و جاودانه بمانيد. (٧٣)

تفسير:

«وَفُتِحَتْ أَبْوابُهَا»: در حاليكه دروازه هاي آن به روي‌شان باز است. حرف واو، حاليه است (ملاحظه شود سورۀ: ص آيه50). عين عبارت در آيه 71 بدون و او است، چرا كه جهنّم به منزله زندان است و درِ زندان هنگامي گشوده مي شود كه زنداني يا زندانياني را بدانجا برسانند. ولي در اين آيه حرف و او بيانگر جاي خوب و باصفائي است كه چون بزرگاني را بدانجا مي برند كه در پيش الله تعالي محترم مي باشند، به احترام ايشان درها قبلاً باز شده و آماده تشريف فرمائي و ورود ايشان است.

«سَلامٌ عَلَيْكُمْ»: درودتان باد! در امن و امان هستيد.

«طِبْتُمْ»: در دنيا خوب بوده‌ايد و به نيكي زندگي نموده ايد، خوش باشيد و به خوشي زندگي كنيد! تلاشتان نيكو بوده است و پاداشتان نيكو خواهد بود (تفسير: المراغي). جاه و مكان خوب و خوشي داريد. (تفسير خرمدل)

خواننده گان محترم !

در مورد باز شدن دروازه جنت به استقبال جنتيان حديثي است كه ازعمربن خطاب (رض) روايت گريده كه: رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «از شما هيچ كسي نيست كه وضو گرفته و وضوي خويش را كامل مي گرداند، سپس مي گويد: «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده و رسوله»؛ جز اينكه هر هشت در بهشت به روي او باز ساخته مي شود تا از هر دروازه كه مي‌خواهد، به آن داخل شود».

قابل ياد آوري است مطابق روايات اسلامي و فحواي جمله: «إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» چنين معلوم ميشود كه دروازه هاي دوزخ اساساً مسدود است ولي همينكه دوزخيان به آن مي رسند بطور ناگهان باز مي شود كه اين خود وحشت‌آور است.

همچنان طوريكه در (آيه: 44 سورۀ حجر) «لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ» گذشت دوزخ داراي دروازه هاي متعدّدي مي باشد.

همچنان از جمله «قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها» دو فهم بدست مي آيد اول اينكه دوزخ داراي مأمورين مخصوص بود، و دوم اينكه فرشتگان با دوزخيان گفتگوي مستقيم دارند.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴿74﴾

آنها مي‌گويند: حمد و ستايش مخصوص خداوندي است كه به وعده خويش درباره ما وفا كرد و زمين (بهشت) را ميراث ما قرار داد كه هر جا را بخواهيم منزلگاه خود قرار دهيم، پس چه نيكوست پاداش عمل كنندگان.(٧٤)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«أَوْرَثَنَا»: به ما داده است. از آن ما كرده است (سوره هاي: اعراف آيات 128 و 137، شعراء آيه 59).«نَتَبَوَّأُ»: جايگاه خود مي كنيم. جايگزين مي شويم و بسر مي بريم (سورۀ هاي: يوسف آيه 56، يونس آيات 87 و 93).

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿75﴾

(در آن روز) فرشتگان را مي‌بيني كه گرد عرش حلقه زده‌اند و به تسبيح و ثناي پروردگار

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود مشغولند و در ميان آنان به حق فيصله شده و گفته ميشود: ستايش ذاتي راست كه پروردگار جهانيان است.(۷۵)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«حَآفِّينَ»: طواف كنندگان و گردندگان. حلقه زنندگان. فراگيرندگان.

«قُضِيَ بَيْنَهُمْ»: (به حق فيصله شده) (ملاحظه شود سوره هاي: يونس آيات 19 و 47 و 54، هود آيه 110، زمرآيه 69).

تفسير:

مفسر مشهور جهان اسلام فخر الدين امام رازي در ذيل آين آيه مباركه مى نويسد: «يعني ميان فرشتگان به حق حكم ميشود». «و گفته ميشود: ستايش خدايي را كه پروردگار عالميان است» گويندگان: مؤمنان بهشتي‌اي هستند كه الله متعال را در برابر فيصله به حقي كه ميان ايشان و اهل دوزخ كرده است، ستايش ميگويند. به‌قولي: گويندگان فرشتگانند كه خداوند متعال را بر عدالت وي در حكمش و فيصله حق وي در ميان بندگانش و بر به پايان رساندن وي كار را ـ با درآوردن اهل بهشت به منازل‌شان و اهل دوزخ به منازل‌شان ـ ستايش مي‌گويند.

حسبنا الله نعم المولي و نعم الوكيل

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره غافر

جزء – (24)

سورۀ غافردر مكه نازل شده و داراي هشتادو پنج آيه ونه ركوع مي باشد.

وجه تسميه:

اين سوره به سبب آنكه آيۀ: «غَافِرِ ٱلذَّنبِ وَقَابِلِ ٱلتَّوبِ» [سورۀ غافر: 3] در آغازين آيات آن قرار دارد، به سورهي «غافر» مشهور است. «غافر» از اوصاف والا و أسماي حسني الله تعالي است. غافر: بمعني آمرزگار، آمرزنده. قابل التوب: پذيرنده ي توبه، توبه پذير.
قابل ياد آوري است كه: اين سوره به سبب آنكه مشتمل بر داستان «مؤمن آل فرعون» است، به آن سوره ي «مؤمن» هم گفته ميشود و برخي نيز آن را سوره ي «طول» مي نامند. «ذي الطول» (آيه 3: سوره غافر).
سوره غافر اولين سورۀ از سوره هاي هفتگانه پياپياي است كه با «حم» آغاز ميشوند. جلال الدين سيوطي از ابن عباس(رض) و جابر بن زيد درباره ترتيب اين سوره ها روايت كرده است: سورههاي «حواميم» به همين ترتيبي كه در مصحف دارند، به دنبال سورۀ «زمر» پشت سر هم نازل شدهاند. يعني: اول سورۀ «مؤمن» نازل شد، سپس سورۀ «سجده»، بعد از آن سوره «شوري» و همينطور به ترتيب سوره هاي: «زخرف»، «دخان»، «جاثيه» و «احقاف» و در ميان آنها هيچ سورۀ ديگري نازل نگرديد.

تعداد آيات، كلمات، و حروف سورۀ غافر:

طوريكه در فوق هم تذكر داديم تعداد آيات اين سوره به (85)، تعداد كلمات آن به (1228)، و تعداد حروف آن به (5109) حروف ميرسند. (البته با در نظر داشت اختلاف نظريات علماء در بارۀ اين اعداد).تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات وحروف قرآن عظيم الشأن) را ميتوانيد در سورۀ طور تفسير احمد مطالعه فرمايد.

معاني نام سوره غافر:

طوريكه در فوق هم يادآور شديم، به لحاظ دارا بودن داستان بسيار جالب و آموزنده مؤمن آل فرعون به اين نام نام گذاري شده است. و از نام هاي ديگري اين سوره ميتوان از مؤمن، الطول، حم اولي نام برد.

ارتباط سورۀ غافر با سورۀ قبلي :

مناسبت سورۀ غافر با آخر سورۀ زمر در اين است كه چون در آنجا حال كافران و حال مؤمنان را ذكر كرد در اينجا ذكر فرمود كه او «غافر الذنب و قابلالتوب» است تا دعوتي از كافر به ايمان و كنده شدن او از آنچه كه در آن بوده است باشد، و اينكه باب توبه باز است. (البحر المحيط فى التفسير، جلد 9، صفحه 232).

ساير خصوصيات اين سوره:

درقرآن عظيم الشأن از اينجا تاسورۀ احقاف هفت سوره، پشت سر هم كه باحروف رمز (حم) آغاز ميشوند به نام (حواميم) و يا (حاميمات) ناميده ميشوند كه همۀ آنها از وحي قرآن وكتاب خدا سخن مي گويند و ارتباط معنوي حروف رمزي(حم) با مساله وحي و نزول قرآن و كتاب روشن ميسازد.
حضرت ابن مسعود فرموده است كه «آل حم ديباج القرآن» ديباج به لباس ابريشم گفته

(c) ketabton.com: The Digital Library

ميشود كه هدف از آن آرايش و زينت است، و مسعر بن كدام فرموده است به آنها عرايس گفته ميشود، يعني: عروس ها، وحضرت ابن عباس فرموده است كه هر چيز مغز و خلاصه دارد، و خلاصۀ قرآن حم يا حواميم است، تمام اين روايات را امام عالم ابو عبيد قاسم بن سلام در كتاب «فضايل القرآن» خود آورده است، وحضرت عبد الله فرموده است كه: قرآن به آن مي ماند كه كسي براي آسايش زن و اطفال خود در جستجوي مكاني برايد، و جاي سر سبز و شاداب را ديده خوشحال باشدكه ناگهان وقتي پيش برود و باغ هاي را بيابد كه مادۀ نبات در زمين آنها، بيشتر باشد، و به مشاهدۀ آنجا بگويد كه من سرسبزي بارندگي را قبلاً ديده خوشحال بودم، اما اينجا از آنجا شگفت آور تر است، پس به او گفته مي شود كه سر سبزي قبلي مانند عموم قرآن است و اين روضات مانند «آل حم» در قرآن است، بنابر اين حضرت عبد الله بن مسعود فرموده است كه: وقتي من قرآن را تلاوت كرده بر آل حم ميرسم گويا به من در آن تفريح بزرگي دست ميدهد.

محتواي سوره غافر:

سورۀ «غافر» طوريكه در فوق هم ياد آور شديم از جمله سوره هاي مكي بوده و مانند ساير سوره هاي مكي عمدتاً به امور عقيده توجه و تمركز دارند، و تقريباً موضوع عمده و برجستهی سوره عبارت است: رويارويي و صف آرايي دائم ميان حق و باطل، مطالبي در رابطه با توحيد و خدا شناسي، تدبير خداوند در جهان خلقت، مطالبي در باره معاد و رستاخيز، مسائل جهان گردي و سير در عالم تكوين، داستان هاي به هم پيوسته پيامبران، ماجراي مؤمن آل فرعون.

همچنان در اين سوره با يادآوری صفات نيكو و آيات با عظمت خدا شروع شده، بعد از آن به موضوع جدال كافران در بارهی آيات خداوند متعال اشاره كرده است با اينكه آيات كاملا آشكار و متجلی است، مجادلهگران و دشمنان در مقابل آن از در جدال و دشمنی و مخالفت درآمدهاند.

در سورۀ غافربه سرنوشت گذشتگان اشاره كرده است كه خداوند متعال همچون توانمندی مقتدر آنها را به شدت گرفت و احدی از آنان در نرفت.

هكذا در لابلای اين فضای خوفناک، منظره و ديدگاه حاملان عرش ترسيم می شود كه خاشعانه و فروتنانه به راز و نياز و توبه و استغفار می پردازند.

سورۀ غافر در بارهی بعضی از مناظر و احوال آخرت به بحث پرداخته است، كه ناگهان بندگان برای محاسبه و باز خواست ايستاده و در پيشگاه پادشاه عادل ظاهر می شوند، در حاليكه بيم و هراس آنان را فراگرفته است. در آن هنگام بر اثر شدت اضطراب و آشفتگی، نزديک است دلها از جاء كنده شوند، در چنان روزی پراضطراب و هولناک، انسان به پاداش و كيفر عمل خود می رسد، نيكان به نيكی و تبهكاران به عذاب میرسند.

سورۀ غافر بعد از آن بحث دربارهی ايمان و طغيان به ميان میآيد و در دعوت از فرعون گردنكش و ستمكار توسط حضرت موسی عليه السّلام نمايان ميشود كه فرعون ، با كبريا و جبروتش ميخواهد، حضرت موسی و پيروانش را نابود كند. در خلال اين داستان سناريوی تازهای بر ملا می شود كه در داستان قبلی موسی مطرح نشده و آن عبارت است از پيدا شدن يک نفر مؤمن از خانوادهی فرعون كه ايمان خود را پنهان كرده است. و با لطف واحتياط كلمهی حق را ابراز میدارد و بعد از آن ايمانش را به صراحت و روشنی اعلام میكند، و داستان با هلاكت و غرق شدن فرعون گردنكش و ستمكار و ياران و

(c) ketabton.com: The Digital Library

هوادارانش و رستگاری دعوتگر مؤمن و سایر مؤمنان به آخر میرسد.
همچنان سوره به ذکر بعضی از آیات مکنون در عالم هستی پرداخته است که گواه عظمت الله تعالي و گویای یگانگی و جلالش میباشند، خدایی که برایش شریک قرار میدهند و به آیاتش کافرند. و مثال بینا و نابینا را برای مؤمن و کافر زده است که مؤمن از جانب خدا روشنایی و بصیرت دارد، و کافر در تاریکی دست و پا می زند.
سورۀ غافر با بیان سرانجام تکذیبکنندگان و گردنکشان ستمکار و منظرهی عذابی که در حین غفلت و از خود بی خبری آنان را فرا می گیرد، سوره خاتمه مي يابد.

فضیلت سورۀ غافر:

در فضیلت این هفت سوره یعني حواميم رسول الله صلي الله عليه وسلم در حدیث شریف ذیل فرمودند: «لكل شيء ثمرة وإن ثمرة القرآن ذوات حم، هن روضات حسنات مخصبات متجاورات، فمن أحب أن يرتع في رياض الجنة فليقرأ الحواميم». (براي هر چيز ثمرهاي است و ثمره قرآن همانا سوره هاي داراي حم است.)
اين سوره ها بوستان هاي زيباي خرم، سرسبز و پر محصولي هستند كه پهلو به پهلوي هم قرار دارند پس كسي كه ميخواهد در بوستان هاي بهشت بخرامد، بايد حواميم را بخواند».
همچنین درحدیث شریف راجع به فضیلت سورۀ «حم المؤمن» آمده است: «هر کس آیۀ الکرسي و اول حم المؤمن را «حم» اليه مصر» (در اول روز) بخواند، در آن روز از هرگونه بديای محفوظ و در امان ميماند».
واين را امام ترمذي روايت كرده كه در سندش يک راوي «متكلم فيه» است. (ابن كثير جلد 4 صفحه 69)
همين طور در باره فضيلت خواندن اين دو سوره در شب، نيز حديثي نقل شده است.

حفظ از دشمن:

درسنن ابي داؤود ترمذي با سند صحيح از حضرت مهلب بن آبي صفره روايت است كه فرمود: چنين شخصي به من گفته است كه شخصاً از رسول الله صلي الله عليه وسلم شنيده كه او به هنگام جهاد شبي براي حراست فرمود: اگر بر شما در شب شبي خون زده شود «حم لا ينصرون» را بخوانيد با اين مطلب كه با «حم» اين دعا را بخوانيد كه دشمن شما پيروز نگردد ودر بعضي روايات «حم لاينصروا» بدون نون آمده است بس با اين مطلب كه وقتي شما «حم» مي گويند دشمن پيروز نمي شود از اين معلوم شد «حم» قلعه ي مستحكم از دشمن است. (بنقل از تفسير ابن كثير).

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمۀ و تفسیر سورۀ غافر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشايندۀ ومهربان

حم﴿۱﴾

خوانده ميشود: «حا. ميم»؛ به سكون ميم آخر يا به فتح آن.كه از جملۀ حروف مقطعات است، كه در آغاز برخي از سوره ها آمده است و فهم كلي همين است كه (مفهوم اين حروف به الله تعالي معلوم است). و خداوند متعال به مراد خويش در فرود آوردن آنها داناتر ميباشد. (۱)

تفسیر:

«حم» حروف مقطّعه به اعجاز قرآن اشاره دارد و انسان را راهنمایی می‌کند که این قرآن اعجازگر از امثال این حروف هجایی نظم یافته است. در ضمن قابل یاد آوري است كه: این سوره یکی از هفت سوره‌ای است که همگی آنها با دو حرف «حا - میم» شروع شده که «حوامیم هفتگانه» یا «آل حامیم» نامیده می شوند.

«حم»برخي از مفسرين فرموده اند كه آن خداوند است، اما به نزد ائمه متقدمين همه ي حروف مقطعات از متشبهاتند كه معني آنها را طوريكه در فوق هم ياد آور شديم الله عزوجل مي داند يا رمزي ميان خدا متعال و رسولش مي باشد.

الله متعال این سوره را با ذکر اوصاف پرهیزگاران شروع کرده و آن را با حروف **«مقطّعه»** آغاز فرموده است.

خوانند گان محترم!

سورۀ غافر طوريكه ياد آور شديم از جمله سوره هاي است كه: آغاز آن با «حم» حروف مقطّعه مي باشد. آوردن این حروف هجائی، توجه منکرین و مخالفین قرآن را بخود جلب می کند؛ زیرا برای اولین بار، الفاظی به سمع آنان می رسد که در محاوره و گفتگوی آنان غیر معمول و غیر متداول است. پس آنان را به آیات متوجه می کند. این حروف و امثال آن به اعجاز قرآن اشاره دارند؛ زیرا این کتاب از همان حروف و کلماتی ترکیب و تنظیم شده است که کلام و گفتار آنها از آن ترکیب و تنظیم می شود، و وقتی که از آوردن مانند آن عاجز و ناتوان باشند، این خود برهان و دلیلی قاطع و مهم بر اعجاز قرآن است.

علامه ابن کثیر رحمه الله می گوید: «افتتاح برخی از سوره های قرآن با این حروف به منظور بیان اعجاز قرآن است، و مسلّم است انسان از آوردن شبیه و مبارزه با آن ناتوان است، در حالیکه می بینیم قرآن از همین حروفی که مورد استفاده ی آنان در محاوره و مکالمه می باشد، نظم و ترکیب یافته است.

جمعی از محققان نیز همین نظر را دارند و زمخشری در تفسیر کشاف، به شدت از آن دفاع کرده و آن را مورد تأیید قرار داده است. امام ابن تیمیه نیز همین رأی را داشته و گفته است: تمام سوره هایی که با حروف «مقطّعه» افتتاح شده اند، به طور حتم تفوق و برتری قرآن در آن ذکر شده و اعجاز و عظمت آن را بیان می کنند؛ مانند «الم * ذٰلِکَ اَلْکِتابُ المص کِتابٌ أُنْزِلَ إِلَیکَ الم * تِلْکَ آیاتُ اَلْکِتابِ اَلْحَکِیمِ حم * وَ اَلْکِتابِ اَلْمُبِینِ إِنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَیلَةٍ مُبارَکَةٍ إِنّا کُنّا مُنْذِرِینَ و دیگر آیات دال بر اعجاز قرآن. (مختصر تفسیر ابن کثیر 27/1.» (تفسیر صفواة التفاسیر علي صابوني سوره بقره).

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواننده گان گرامی!

در ايات متبركه (1 الي 6) مطالبي در باره: سرچشمه‌ي نزول قرآن، جدال بي باوران در برابر آيات آن، مورد بحث قرار گرفته است.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴿٢﴾

فرو فرستادن اين كتاب از جانب خداوند قادر و دانا است.(٢)

تفسر:

يعني او دانا ست؛ چنان‌كه هيچ امر پنهاني بر او پوشيده نيست، با عزّتش بر ديگران قهر و غلبه دارد و با علمش بهترين حكم را صادر مي‌كند.

«عزيز»: يعني حق تعالي غالب، قاهر و برتر از آن است كه كسي بر وي دروغي بربندد.

«عليم»: بسيار داناست به خلقش و به آنچه كه مي‌گويند و مي‌كنند.

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴿٣﴾

(پروردگاري كه) آمرزندۀ گناه (و) قبول كنندۀ توبه (است). سخت سزادهنده و صاحب نعمت فراوان (مي باشد). هيچ معبودي به حق جز او نيست، بازگشت (همه) به سوي اوست.(٣)

تفسير:

«غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ» معني لفظي غافر الذنب آمرزنده گناه و معني قابل التوب قبول كننده توبه است. اين دو لفظ از هم جدا آورده شوند اگرچه مفهوم هر دو تقريباً يكي است معلوم ميشود، و جهش در غافر الذنب» اشاره به اين است كه خدا بر اين توانا ست كه گناه كسي را جز توبه هم بيامرزد، و آمرزيدن توبه كنندگان صفت ديگري است.(مظهري معارف القرآن محمد شفيع عثماني ديوبندي)

«قَابِلِ»: قبول كننده. پذيرنده. **«التَّوْبِ»:** جمع تَوْبَة، بازگشت ها. يا اين كه مصدر است و به معني بازگشتن.

«الطَّوْلِ»: معني لفظي طول وسعت و غناست، و به معني قدرت، احسان و انعام، هم آمده است. (ملاحظه شود سورۀ هاي: نساء: 25، توبه: 86).

«ذِي الطَّوْلِ»: دو معنا دارد كه 1: صاحب فضل و عطا كه رمز مهر الهی است و2: صاحب قدرت كه رمز قهر الهی است.

لطف، محبت، قهر و غضب الهي را بايد در كنار هم ديد، تا نه يأس بوجود آيد و نه هم غرور.

ابن ابي‌حاتم و حافظ ابو نعيم از يزيد بن اصم(رض) روايت كرده‌اند كه فرمود: مردي دلير، شجاع و نيرومند از اهالي شام هميشه به ديدار عمر بن خطاب(رض) مي‌آمد. عمر(رض) مدتي او را نديد. بعد از چند روزي از اصحاب كرام پرسيد: فلان بن فلان چه شد؟ او كجاست كه نمي بينمش؟ گفتند: اي اميرالمؤمنين! آخر او گرفتار مي‌گساري شده است. عمر(رض) كاتبش را خواست و به او گفت؛ بنويس: از عمر بن خطاب به سوي فلان بن فلان، سلام بر تو! من نزد تو خدايي را ستايش مي‌گويم كه معبودي جز او نيست.

«آمرزنده گناه است و پذيرنده توبه، سخت‌كيفر است و صاحب توانگري، خدايي جز او نيست، بازگشت به سوي اوست».

سپس به اصحاب (رض) گفت: به بارگاه خداوند لايزال در حق برادرتان دعا كنيد كه با قلب خويش به سوي او رو آورد و خداوند متعال بر او توبه پذير گردد. پس چون شخص

(c) ketabton.com: The Digital Library

توظيف شده نامه حضرت عمر (رض) را به وي رساند، او شروع به خواندن آن نمود و مسلسل نامه به تكرار مطالعه مينمود، بخصوص اين آيۀ مباركه: «غَافِرِ ٱلذَّنبِ وَقَابِلِ ٱلتَّوبِ شَدِيدِ ٱلعِقَابِ»[غافر:3].

و با خود چنين زمزمه مينمود: آري! الله متعال مرا از كيفر خويش بيم داده و وعده كرده كه بر من بيامرزد! و پيوسته اين سخن را با خود تكرار مي‌كرد آنگاه به شدت گريان كرد و از نوشيدن شراب بطور كامل دست برداشت و خالصانه توبه كرد. پس چون خبر توبه اش به حضرت عمر(رض) رسيد، فرمود: وقتي ديديد كه برادري از برادران شما لغزيده است، اين چنين عمل كنيد؛ او را در راه حق استوار و پايدار گردانيد و از خداي سبحان و تعالي بخواهيد كه بر او توبه پذير گردد. هان! مبادا بر زيان وي معاون شيطان باشيد» يعني: مبادا به جاي تلاش در جهت اصلاح وي، او را به‌باد دشنام و سرزنش بگيريد تا بر لجاجت آيد و بر گناه خود پاي فشارد.

در اين هيچ جاي شک نيست كه: عذاب الهی ناشي از عمل خود ما است، در غير آن الله تعالي هميشه داراي لطف و مهرباني است.

«توب»: توب و توبه و متاب: رجوع، يعني رجوع از معصيت گفته است ولی رجوع مطلق صحيح است.

توبه در پيري:

دروازه توبه و راه بازگشت به سوي پروردگار را هيچ كس نميتواند مسدود و بند سازد، و در همه وقت وانسان كه در همه اي ادوار زندگي باشد، دروازه توبه برايش باز هست ولي در وقت سكرات موت نه. و همچنين هنگامي كه آفتاب از مغرب طلوع ميكند كه يكي از علائم بزرگ قيامت مي باشد و علت عدم پذيرفته شدن توبه در اين دو وقت اين هست كه در اين لحظات همه كس به الله متعال ايمان خواهند آورد، ولي اين ايمان، ايمان بعد از معاينه و آشكار شدن حقيقت هست، لذا از هيچكس پذيرفته نميشود، ولي تا زمانيكه سكرات نيامده و آفتاب از مغرب طلوع نكرده، هر شخصي ميتواند توبه كند و به خداوند بزرگوار برگردد و خداوند متعال توبه كنندگان را دوست ميدارد.

در روايتي پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمودند كه: «قالَ رَجُل: واللهِ لا يغْفِرُ اللهُ لفُلان، فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَ: مَنْ ذا الَّذِي يتَأَلَّي علي أنْ لا أغفِرَ لفُلانٍ إنّي قَد غَفَرْتُ لَه، وَأَحْبَطْتُ عمَلَکَ» (روايت مسلم)، يعني: «مردي گفت: سوگند به خداكه خداوند فلاني رانمي‌آمرزد. خداوند فرمود: كيست كه برمن سوگند ميخورد كه فلاني رانمي‌آمرزم هماناامن اورا آمرزيدم وعملت راضايع نمودم».

بنابراين كسي نميتواند بگويد كه خداوند فلان را نميبخشد و يا جلو توبه او را بگيرد، پس اين شخص بايد هر چه زودتر به خداوند متعال برگردد و فريب شيطان را نخورد و از رحمت خداوند مأيوس نشود زيرا يأس از رحمت خداوند گناه كبيره هست و يعقوب عليه السلام به فرزندانش گفت: «إِنَّهُ لاَ ييأَسُ مِن رَّوْحِ اللهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (سوره يوسف 87)، يعني: (بدرستيكه از رحمت خدا جز گروه كافران نا اميد نميشوند.)

و خداوند متعال ميفرمايد: «...إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (سوره البقرة: 222)، يعني: (بدرستيكه خداوند آنانيكه زياد توبه نموده و بسيار پاكيزه كاري مي نمايند را دوست ميدارد).

و پيامبر صلي الله عليه و سلم فرمودند: (انما الاعمال بالخواتيم)، يعني: (بدرستيكه اعتبار

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعمال به پايانش هست)، پس اگر كسي يک عُمْر عبادت خداوند كند ولي نهايتاً مرتد و كافر شود و بميرد اعمالش به هدر خواهد رفت، و اگر كسي گناهكار باشد و سپس توبه كند و روي توبه بميرد ان شاء الله گناهانش آمرزيده و رستگار خواهد شد.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ﴿۴﴾

و جز كافران كسی در آيات الهی مجادله نمي كنند، پس گشت و گذار آنان در شهرها نبايد تو را فريفته سازد.(۴)

تفسير:

«جدال»: راغب اصفهاني در معناي لغوي جدال ميگويد: جدال عبارت است از بحث و گفتگويي كه به منظور كوبيدن طرف مقابل و غالب شدن بر او صورت مي‌گيرد و علت اينكه به اين گونه مباحث را مجادله ميگويند اين است كه دو نفر در برابر يكديگر به بحث و مشاجره مي پردازند تا هر كدام فكر خود را بر ديگري تحميل كند.

جدال در اصطلاح علم منطق عبارت است از آن كه انسان از مسلّمات طرف مقابل، عليه او بهره برداري كند؛ در مقام استدلال از مقدماتي كه طرف قبول دارد استفاده كند كه اين روش براي قانع كردن يا خاموش كردن طرف مقابل بسيار مؤثر است و چنانچه كيفيت بر خورد در اين گونه استدلال، متين و خوب باشد همان جدال احسن است كه ذر قرآن آن را تحسين كرده است.

جدال أحسن وجدال مذموم:

جدال اگر بحق باشد (يعني براي اثبات يكي از عقايد حقّه باشد) و قصد و غرض از آن ارشاد و هدايت باشد و طرف مجادله دشمني و عناد نداشته باشد، اين «جدال احسن» است و «جدال مذموم» نيست، بلكه پسنديده است و از ثُبات در ايمان حكايت مي كند و يكي از نتايج نيرومندي معرفت و بزرگي نفس شمرده مي شود و اگر جدال به حق نباشد، مذموم است و از رذائل قوه غضب يا شهوت به حساب مي آيد كه همراه با عصبيت يا غلبه جوئي يا طمع مالي مي باشد.

علامت جدال احسن، آن است كه اگر مطلب حق از جانب طرف مقابل بيان شود هيچ ناراحتي در خود احساس نكند؛ چرا كه هردو به دنبال حق و حقيقت بودند اما علامت مجادله باطل آن است كه اگر سخن حق بر زبان شخص مقابل جاري شود، جدال كننده ناراحت وناراام شود و بخواهد كه آنچه او مي گويد صحيح باشد و آن را به طريق جدال بر طرف مقابل تحميل كند و در ضمن آن نقص و عيب و ايراد كلام او را ظاهر سازد.

نمونه‌هايی از جدال نيكو:

حضرت ابراهيم عليه السلام نمرود را به خداپرستی دعوت كرد و فرمود: خدايی را پرستش كن كه مرگ و حيات به دست اوست. نمرود گفت: مرگ و حيات در دست من نيز هست. می توانم دستور اعدام دهم يا يك اعدامی را آزاد كنم.

هدف كلي آيۀ مباركه همانا:

مجادله به ناروا و قصد دفع كردن حق است و همين نوع از مجادله است كه در اين حديث شريف به آن اشاره شده است: **«لا تماروا في القرآن فإن المراء فيه كفر».** «در قرآن مجادله نكنيد زيرا جدال در قرآن عظيم الشأن (يعني خصومت به ناروا در انكار و تكذيب آن) كفر است».

همچنين در حديث شريف آمده است: «هر كس باطلي را ياري دهد تا حقي را بەوسيله آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

دفع كند، در حقيقت ذمه خدا و ذمه رسولش از وي بيزار شده است». اما جدال براي روشن كردن حقيقت، رفع ابهام و التباس از قرآن و بازگردانيدن منكران و شكاكان به راه راست، از بزرگترين اعمالي است كه تقرب جويان به آن تقرب مي جويند چنانكه خداوند متعال فرموده است: «وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهلَ ٱلكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحسَنُ» (سورۀ العنكبوت: 46.)«و با اهل كتاب جز به شيوهاي كه نيكوتر است مجادله نكنيد»

و در حديثي آمده كه روزي رسول الله صلي الله عليه وسلم، صداي شخصي را شنيد كه در باره ي آيه از قرآن با هم جدال مي كردند، آن حضرت چنان خشمگين رفته و بيرون آمدكه آثار خشم در صورت مباركش نمايان بود و فرمود: كه امت هاي گذشته از آنجا هلاك شدند كه در باره كتاب الله جدال مي كردند. (رواه مسلم عن عبد الله بن عمر و بن شعب مظهري).

قابل تذكر است آن جدال كه قرآن وحديث را آن را كفر قرار داده است، مراد از آن طعنه بر آيات قرآن و ايراد شبهات بيجا و جدال انداختن در آنها ست، يا معناي آيه اي از قرآن را چنان بيان كردنكه مخالف به آيات ديگري قرآن و نصوص سنت باشد، كه در حد تحريف است، اگر نه بحث تحقيق كلامي «مبهم و مجمل» تلاش مشكل واستنباط احكام ومسايل از آيه ايرا شامل نميشود، بلكه آن موجب ثواب بزرگي است. (تفاسير: بيضاوي، قرطبي، و مظهري).

شأن نزول آيۀ 4:

931- ابن ابوحاتم ازسدي از ابو مالک روايت كرده است: اين قول خدا «مَا يجَادِلُ فِي آياتِ اللهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا» در باره حرث بن قيس سهمي نازل شده است.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ﴿٥﴾

پيش از آنان قوم نوح و اقوامي كه بعد از آنان بودند [پيامبرانشان را] تكذيب كردند، و هر امتي تصميم گرفتند تا پيغمبر خود را به عقوبت بگيرند، و به وسيله باطل مجادله كردند تا حق را نابود كنند، اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات كردم) پس ببين عذاب الهي چگونه بود!(٥)

تفسير:

در آيات 12 و13 سورۀ صاد نامي برخي از گروه ها و اقوام پس از حضرت نوح عليه السلام بشرح ذيل بيان گرديده است: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتادِ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ أُولئِكَ الْأَحْزابُ» (پيش ازآنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب لشكر و قدرت (پيغمبران ما را) تكذيب كردند.

در اين ايه مباركه اشاره به يک واقعيت دارد كه در بدو دشمني با پيامبران مبارزه و جدال شكل قومي را بخود داشت، ولي بعد ها اين مخالفت ها به شكل احزاب تغيير شكل ميدهد. در مجموع نشان ميدهد كه: مخالفان أنبياء گاهی طاغوت ها بوده‌اند، مانند «فرعون» گاهی قبايل بودند، «قومهم» و گاهی به شكل تشكليلات سياسي احزابي «احزاب» ولي در مجموع همه مخالفان، در مبارزه با رهبران آسمانی يك هدف مشترك را دنبال مي نمودند كه ايجاد موانع در تبليغ و دعوت آسماني آنان؛ ازار جسمي پيامبران و در نهايت قتل رهبران آسماني و نابود كردن حق.

«وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ﴿5﴾»:و هر يک از ملت های تكذيب كننده قصد كشتن و صدمه زدن به پيامبر خود را كردند. ابن كثير ميفرمايد: با به كار بردن تمام وسايل ممكن

(c) ketabton.com: The Digital Library

تصميم قطعی بر كشتن پيامبر خود گرفتند. و بعضی هم پيامبر خود را به قتل رساندند (مختصر ۲۳۵/۳).
آنان به حكم خواهش هاي نفساني خود در مقابل صداي حق به مقابله و معرضه بر خستند، كوشش بعمل آوردند تا براهين الهي را با تكذيب و انكار نمايند؛ هدف نهايي آنان را خاموش ساختن نور خدا و طوريكه ياد آور شديم جلوگيري از حق بود، از اين رو الله تعالي آنان را مجازات نمود و تباه شان ساخت. ببين كه انتقام پروردگار از دشمنان و عذاب او بر آنان چگونه بود؟
در طول تاريخ ديده شده است كه؛ جزاي الهی، گاهی براي برخي از انسان ها و اقوام در همين دنيا هم صورت می گيرد. و انتظار روز جزا را نمي كشد.
«هَمَّتْ»: قصد كرده است. توطئه چيده است (ملاحظه شود سورۀ هاي: مائده آيه 11، يوسف آيه 24، توبه آيات 13 و 74).
«يدحضوا»: دحض: سقوط و لغزيدن. ادحاض: ساقط كردن، «لِيُدْحِضُوا» تا باطل گردانند.
«فَأَخَذْتُهُمْ»: من ايشان را گرفتار كردم. من آنان را هلاک ساختم.

وَكَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ﴿۶﴾

و بدين‌سان حكم پروردگارت بر كافران تحقق يافت كه ايشان دوزخی‌اند(۶)

تفسير:

امام طبری در ذيل تفسير آيه مباركه ميفرمايد: همان طور كه عذاب برای اقوام تكذيب‌كننده‌ی پيامبران واجب آمد و عذاب من آنها را در برگرفت، همان طور هم عذاب بر افراد كافر قوم تو واجب و مقرر است؛ چون آنها اهل دوزخ و آتش هستند. (تفسير طبری ۴۳/۲۴).
در اين هيچ جاي شكي نيست كه؛ قهر خداوند بر كفّار يكی از سنّت های الهی است. و در اين جزا الهي گزاف نيست بلكه بر اساس عدل و حقّ است.
مجازات و كيفر مجرمان از شئون ربوبيّت است. عامل نابودی گذشتگان كفر بوده است. مؤمنان بايد به خود بنازند كه مقرّبان درگاه الهی است.

خوانند گان محترم !

در آيات متبركه (7 الي 9) موضوعاتی: حَمَله ي عرش (بردارندگان عرش)، مؤمنان را يار و ياورند. به بحث گرفته ميشود.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴿۷﴾

كساني كه عرش را حمل مي‌كنند و آنان كه در اطراف (عرش) هستند به ستايش پرورد گارشان تسبيح ميگويند و به او ايمان دارند و براي مؤمنان طلب آمرزش مي‌كنند (و ميگويند:) اي پروردگار ما! مهرباني و علم تو همه چيز را فرا گرفته است، پس آنان را كه توبه كرده و از راه تو پيروي كرده‌اند، بيامرز و آنان را از عذاب دوزخ حفظ كن.(۷)

تفسير:

مفسرآن در تفاسير خويش در ذيل آيه مباركه می نويسند كه: اين آيه به فضيلت توبه و اكرام بندگان مؤمن دلالت مي‌كند؛ چنانچه فرشتگان را مقرّر داشته شدند تا براي شان آمرزش

(c) ketabton.com: The Digital Library

بخواهند. همچنان دلالت دارد که راه خداوند حقّ است که او تعالي بدان راضي مي شود.
«وَ يؤْمِنُونَ بِهِ» وجودش را تصديق می‌کنند، و قبول دارند که جز او معبودی به حق موجود نيست. و از عبادت او سرپيچي نمی‌کنند. زمخشری گفته است: اگر گفته شود فايده‌ی فرموده‌ی «وَ يؤْمِنُونَ بِهِ» چيست؟ در حاليکه معلوم است حاملان عرش و عموم فرشتگان اند که به الله ايمان دارند؟ در جواب گفته ميشود: اين بيان فضيلت و شرف ايمان و ترغيب به پذيرش آن آمده است. (تفسير الكشاف ۱۱۸/۴).

عرش چيست؟

در مورد اينکه عرش چيست؟ در جواب بايد گفت که عرش: از جمله مسائلي هستند که ما از آنها اطلاعي نداريم زيرا الله تعالي آنرا به ما نياموخته.آنچه که بر ما واجب است ايمان به آن مي باشد،ما در مورد وظيفۀ ديگري نداريم و کنجکاوي هم در اين موارد بي فايده و در نهايت بلکه مضر خواهد بود.ولي در قرآن عظيم الشأن بيست بار به مبحث عرش الله اشاراتي بعمل آمده است.

«عَرش»، در لغت تختِ پايه بلند و «کرسیّ» تخت پايه کوتاه است. وقتی ميخوانيم: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ» کرسی او هستی را در بر گرفته، پس عرش او چگونه است؟ عرش يا کنايه از مرکز قدرت الهی است و يا مرکز صدور احکام الهی و مراد از «حاملان‌عرش» فرشتگانی هستند که تعداد شان هشت نفر معرّفی شده است.
«وَ الْمَلَكُ عَلى أَرْجائِها وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ» (سورۀ حاقه آيه 17) .
طوريکه گفته شد: حقيقت عرش برای ما روشن نيست ولی از مجموع آيات شايد بتوان اين مسأله را دريافت که جهان هستی دارای يك مرکز است و الله متعال بر آن مرکز احاطه‌ی کامل دارد. «اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ» و اجرای اراده‌ی الهی ازطريق فرشتگانی استکه دراطراف اين مرکز فرمانده ی هستند.

تعداد حمل کنندگان عرش:

حمل کنندگان عرش چهار فرشته‌اند و روز قيامت تعداد آنان زياد شده به هشت فرشته ميرسند.
و عرش خداوند از بزرگترين مخلوقات خداست که روز قيامت هشت فرشته آنرا حمل می‌کنند.
و اين بر قدرت و توانائي فرشتگان دلالت دارد، زيرا آنان اين عرش بزرگ را که از بزرگترين مخلوقات خدا است بر دوش خود حمل می‌کنند.

بزرگي عرش خداوند متعال چقدر است؟

طوريکه يادآور شديم :عرش از تمام آفريده هاي خداوند بزرگتر است و خداوند عرش را به بزرگي و عظمت توصيف نموده است: «وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (المؤمنون: 86) (و صاحب عرش عظيم است؟).
پيامبر صلي الله عليه وسلم بزرگي و عظمت عرش را به دو صورت بيان کرده است:
اول: در قالب بزرگي و عظمت فرشتگاني که حامل عرش الهي هستند، چنانکه در سنن ابي داود به سند صحيح از پيامبر صلي الله عليه وسلم نقل شده است:«أذن لي أن أحدث عن ملک من ملائكة الله، مِن حملة العرش: ما بين شحمة أذنِه الي عاتقه مسيرة سبعمائة عام» صحيح سنن ابي داود:895/3، حديث شماره 3953. (خداوند به من اجازه داده است تا درباره فرشته‌اي از فرشتگان خداوند که حامل عرش خداوند است حرف بزنم. آن فرشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقدري بزرگ است كه از شانه تا نرمه دو گوشش مسافت هفتصد سال است.
دوم: در قالب ترسيم عظمت و بزرگي عرش در برابر آسمان ها و زمين و كوچكي آنها در برابر عرش، چنانكه ميفرمايد: «ما السموات السبع في الكرسي الا كحلقة ملقاة بأرض فلاة وفضل العرش علي الكرسي، كفضل تلك الفلاة علي تلك الحلقة» حديث شماره 109 درسلسله احاديث الصحيحة (هفت آسمان و زمين در برابر كرسي مانند يک حلقهاي هستند كه در يک بيابان بزرگ افتاده باشد و بزرگي عرش در برابر كرسي، مانند بزرگي همان بيابان در برابر آن حلقه است.).

آيا كرسي همان عرش است؟

كرسي همان عرش نيست ولي از ابن عباس(رض) روايت شده كه كرسي محل قرار گرفتن دو پاي الله تعالي است. و ابو منصور ازهري اين روايت را از ابن عباس(رض) ترجيح داده و گفته است كه: وهذه رواية اتفق أهل العلم علي صحتها ومن روي عنه في الكرسي أنه العلم فقد أبطل «و اين روايت، اهل علم بر صحت و درستي آن اتفاق كرده اند و كسي كه از او روايت كرده باشد كه منظور از كرسي علم است به خطا و اشتباه رفته است». (كتاب (مختصر الأسئلة والأجوبة علي العقيدة الواسطية)، ضبط شرحيالهراس وابن عثيمين للعقيدة الواسطية بالسؤال والجواب، تهيه و تنظيم: مضحي بن عبيد معثم شمري.)

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴿٨﴾

پروردگارا! آنان را به باغ هاي دائمي بهشت داخل گردان كه به ايشان وعده داده اي (و نيز) هركس از پدران و همسران و فرزندانشان را كه صالح و نيكوكار بودند (به همان بهشت داخل كن) بيگمان تو توانا و حكيمي.(٨)

تفسير:

امام ابن كثير ميفرمايد: يعنى اينها و آنها را با هم جمع فرما تا با ملاقات هم در بهشت و در منازل همجوار يكديگر چشمانشان روشن گردد.(مختصر ٢٣٦/٣).
«جَنَّاتِ عَدْنٍ»: (ملاحظه شود سوره هاي: توبه آيۀ 72، رعد آيۀ23، نحل آيۀ31، كهف آيۀ 31).
«صَلَحَ»: شايسته شد، بايسته گرديد و كار نيک كرد.(رعد آيۀ 23).
سعيد بن جبير (رضي الله عنه) ميفرمايد: «مؤمن چون به بهشت وارد شود، ميپرسد كه پدر و پسر و برادرم كجايند؟ به وي گفته ميشود: آنها درعمل خود به پايه واندازه تو نرسيدهاند. ولي او ميگويد: من هم براي خود عمل كردهام وهم براي ايشان. در آن هنگام است كه آنها در درجه به وي ملحق ساخته ميشوند». سپس سعيد بن جبير (رض) اين آيه را تلاوت كرد. (تفسيرابن كثير).

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴿٩﴾

وآنان را از عقوبت ها نگهدار، و هر كه را در آن روز از (سزاي) بدي ها نگهداري بي ترديد او را مورد رحمت قرار داده اي؛ و اين همان كاميابي بزرگ است.(٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«تَقِ» نگهداري. به دور داري.«يَوْمَئِذٍ»: آن روز كه قيامت است .«السَّيِّئَاتُ»: بدي ها. مراد عقوبت هاي دنيوي و كيفر هاي اُخروي است. ذكر آن بعد از (عَذَابَ الْجَحِيمِ) از قبيل ذكر عام بعد از خاصّ است.«الْفَوْزُ»: رستگاري. نيل به مقصود و رسيدن به مراد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
سليمبن‌عيسي ميگويد: «بندگان مؤمن چه‌قدر نزد خداوند گرامي اند! آن ها بر بالين خويش خوابيده‌اند اما فرشتگان براي آن‌ها آمرزش مي خواهند».
مطرف بن عبدالله ميگويد: «خير خواه ترين بندگان خدا براي مؤمنان، فرشتگان هستند»، سپس اين آيه را تلاوت كرد و افزود: «اما بد خواه ترين و خائن ترين بندگان براي مؤمنان، شياطين‌اند».

خوانند گان محترم!
درآيات قبلی از كافران ستيزه گر بحث بعمل آمد، اينک در آيات متبركه (10 الي 17) موضوع اعتراف كافران به گناهان خود و در مورد اينكه آنان سزاوار چشيدن سزاي اخروي آند بحث بعمل می آيد ، طوريكه آنها آرزو می برند تا الله سبحان وتعالی به آنها فرصت دهند تا بار ديگر به دنيا بازگردند ، تا بدين ترتيب توانسته باشند گذشته خويش را جبران كنند و از مجازات اخروی نجات يابند .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ﴿١٠﴾
كافران را [پس از ورود به دوزخ] صدا زده مي شوند: مسلماً دشمني و خشم خدا نسبت به شما از دشمني و خشم خودتان در باره خودتان بيشتر است؛ زيرا دعوت به ايمان مي شديد پس كفر مي ورزيديد.(١٠)

تفسير:
قتاده فرموده است: كينه‌ی خدا نسبت به گمراهان آنگاه كه در دنيا ايمان به آنها پيشنهاد شد و از پذيرفتن آن امتناع ورزيدند، از كينه‌ی آنها نسبت به خودشان در موقع مشاهده‌ی عذاب خدا شديدتر و بزرگتر بود. (مختصر ابن كثير ٢٣٦/٣).
«يُنَادَوْنَ»: فرياد زده مي شوند. صدا زده مي‌شوند.**«مَقْتُ اللهِ»:** خشم خدا. اضافه(مَقْت) به (الله) اضافه مصدر به فاعل خود است.
«مَقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ»: خشمگين شدن خودتان برخويشتن. اضافه (مقت) به (كم) نيز از قبيل اضافه مصدر به فاعل خود است. علّت خشم كافران بر نفس خود از اين لحاظ است كه خودشان سبب مصائب و بلاياي خويشتن شده‌اند (ملاحظه شود سورۀ: ابراهيم / 22).
«إِذْ»: چرا كه.

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ﴿١١﴾
(كفار) مي‌گويند: پروردگارا! دوبار ما را ميراندي و دوبار زنده كردي، اكنون به گناهان خود اعتراف كرديم، پس آيا راهي براي بيرون آمدن [از دوزخ] وجود دارد ؟(١١)

تفسير:
«أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ»: دو بار ما را ميرانده‌اي. مراد از ميراندن اوّل، آفرينش خاک بي جان انسان از عدم محض است (سورۀ: بقره،آيۀ 28)، و مراد از ميراندن دوم، مرگ بعد از پايان عمر است.
«أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ»: دو بار ما را زندگي بخشيده‌اي. مراد از حيات دوم، زنده گرداندن اموات پس از پايان جهان و سر بر آوردن از گورها به هنگام رستاخيز است. اشاره دوزخيان به

(c) ketabton.com: The Digital Library

دو بار ميراندن و زنده گرداندن شايد بدين خاطر باشد كه مي خواهند بگويند، اي خداوندي كه مالک مرگ و حياتي! توانائي اين را داري كه دو ممات و دو حيات را براي ما تبديل به سه ممات و سه حيات كني و ما را بازگرداني تا در مقام جبران برآئيم.
مفسران گفته اند: مرگ اول زمانی بود كه در پشت پرده‌ی عدم قرار داشتند. و مرگ دوم عبارت است از مرگ اين دنيا، و حيات اول عبارت است از حيات دنيا، و حيات دوم عبارت است از زنده شدن روز رستاخيز. پس بدين‌ترتيب دو مرگ و دو حيات مقرر است.
(اين نظر ابن مسعود(رض) و ابن عباس(رض) و قتاده(رض) ميباشد وگفته‌اند: مانند آيه‌ی كَيفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوٰاتاً فَأَحْيٰاكُمْ ثُمَّ يمِيتُكُمْ ثُمَّ يحْيِيكُمْ ميباشد.).

ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ﴿١٢﴾

و (در جواب گفته شود: نه) اين [سختي عذاب] به سبب اين است كه چون خدابه يگانگي [و بدون معبودانتان] خوانده ميشد [يگانگي اش] را انكار ميكرديد، و اگر براي او شريک و همتايي قرار داده مي شد، باور ميكرديد؛ پس (امروز) حكم و فيصله با پروردگار والا و بزرگ است.(١٢)

تفسير:

او در مقدّراتش با حكمت و در كارهايش صاحب احسان است، در ذات و قدرت و قهرش بلند مرتبه است و كبريا و جلال و عظمت سزاوار اوست. يعني: بزرگتر از آن است كه برايش همتا، يا همسر، يا فرزند، يا شريكي باشد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ﴿١٣﴾

او ذاتي است كه نشانه خود را به شما نشان مي دهد و از آسمان براي شما روزي نازل مي كند، ولي پند و عبرت نمي‌گيرد مگر آن كسي كه به درگاه او روي مي آورد.(١٣)

تفسير:

«ءَايَاتِهِ»: دلائل قدرت و عظمت، و نشانه هاي آفاق و انفسي كه تمام جهان هستي را پر كرده است.**«رِزْقاً»:** روزي. مراد وسيله توليد روزي است، همچون باران و برف و هوا و نور آفتاب و اشعّه‌هاي ديگر كه براي زندگي موجودات زنده از جمله انسان ضروري هستند. **«يُنِيبُ»:** بر ميگردد. مراد ترک عناد و رجوع به خدا است در پرتو انديشه و شناخت امور.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴿١٤﴾

(تنها) الله را بخوانيد و دين خود را براي او خالص كنيد، هر چند كافران دوست نداشته باشند.(١٤)

تفسير:

در حديث شريف به روايت عبدالله بن زبير (رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم بعد از نماز هاي فرضي اين ذكر را ميخواندند: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو علي كل شيء قدير، لا حول ولا قوة إلا بالله، لا إله إلا الله ولا نعبد إلا إياه، له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن، لا إله إلا الله مخلصين له الدين، ولو كره الكافرون».
همچنين در حديث شريف به روايت ابو هريره (رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «به بارگاه خداي تبارک و تعالي در حالي دعا كنيد كه به اجابت دعاي خويش يقين داشته باشيد و بدانيد كه خداوند دعا را از دل غافل و سرگرم هوس، اجابت

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمي‌كند».

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴿١٥﴾

الله بالا برنده درجات رفيع و صاحب عرش است، او وحي را به حكم خود بر هركس از بندگانش كه بخواهد نازل مي‌كند تا بندگان را از روز ملاقات [كه روز رستاخيز است] بيم دهد.(١٥)

تفسير:

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ»: داراى شأن و منزلت و مقامى والا و عظيم است، صاحب مقامات بالا و مراتب والا. يعني خدا درجات كمال و اوصاف جلال او آن قدر بالا است كه كمال و جلالي در مقابلش كمال و جلال نيست، و هماي بلند پرواز عقل وعلم بشري هرگز به ذيل آن هم نميرسد، چه رسد به اوج آن.

برخي رفيع الدّرجات را به معني برافرازنده آسمان ها گفته اند (ملاحظه شود: تفسير زادالمسير) و بالا برنده درجات بندگان (تفسير: نمونه) دانسته‌اند. بعضي هم گفته‌اند: درجات و مقامات در دست خدا است و به هر كس كه بخواهد ميدهد (تفسير: كشّاف).

«ذُو اَلْعَرْشِ»: صاحب عرش عظيم است كه بزرگترين مخلوقات است و هيچ يک از مخلوقات شبيه آن نيست.

«ذُوالْعَرْشِ»: خالق و مالک عرش. داراي تخت و سرير سلطنت جهان هستي.

مفسرابن كثير ميفرمايد: الله متعال عظمت و كبريايى خود را بيان كرده و رفعت و بلندى عرش خود را يادآور شده است، كه مانند سقف بر سر تمام مخلوقات قرار دارد.

گفته‌اند: عرش از ياقوت سرخ ساخته شده است و فقط خدا گنجايش و وسعت آن را ميداند. (مختصر ابن كثير ٢٣٨/٣).

و ابو سعود فرموده است: اين‌كه عرش عظيم بر اكناف عالم اعلى و سفلى احاطه دارد و در قبضه‌ى قدرت او قرار دارد، رفعت منزلت و عظمت بيكران سلطنت او را مى‌رساند.(ابو سعود ٥/٥.)

«يلْقِي اَلرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يشاءُ مِنْ عِبادِهِ»بر هر كس از خلقش كه بخواهد وحى نازل مى‌كند. و هر كدام از بندگانش را كه بخواهد به نبوت اختصاص مى دهد. از اين جهت وحى به روح موسوم است كه مانند روح در بدن جريان دارد.

امام قرطبى فرموده است: آن را روح ناميد؛ چون انسان‌ها به وسيله‌ى آن از مردن در كفر نجات يافته و زنده مى مانند، همان طور كه بدن به روح زنده ميماند. (تفسير قرطبى ٢٩٩/١٥).

«لِيُنْذِرَ يوْمَ اَلتَّلَاقِ﴿15﴾» تا پيامبرى كه وحى بر او نازل شده است مردم را از روز رستاخيز برحذر بدارد و بترساند، كه در آن روز تمام بندگان جمع ميشوند تا درباره‌ى اعمالشان مورد بازخواست قرار گيرند. ودرساعت محاسبه تمام مردم با خالق خود ملاقات مى‌كنند.

قتاده گفته است: ساكنان آسمان ها با ساكنان زمين و خالق و مخلوق به هم ميرسند. (مختصر ابن كثير ٢٣٨/٣).

«يَوْمَ التَّلَاقِ»:

روز قيامت است كه درآن پيشينيان و پسينيان و زمينيان و آسمانيان به همديگر ميرسند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

يكديگر را ملاقات مي كنند، و هر كسي با اعمالي كه كرده است رو به رو ميشود و سزا و جزاي آن را مي بيند. ياء تلاقي در رسم الخطّ قرآني حذف شده است.
از لطف الهي به مخلوقاتش اين است كه پيامبران را به سوي بندگان مبعوث نموده حكمت، علم نافع و هدايت را به سوي شان وحي مي فرستد و به منزلۀ روحي انسان ها را زندگي ميبخشد، بلكه حيات انسان با وحي وهدايت الهي بزرگتر از حياتش به وسيلۀ روح است. با اين وحي است كه پيامبران الهي مردم را از روز رستاخيز بزرگ مي ترسانند و از همه اعمالي كه موجب عذاب روز قامت ميشود برحذر ميدارند؛ روزي كه با همگان ملاقات مي‌كنند.

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴿١٦﴾

روز تلاقي روزي است كه همه آنها آشكار مي شوند و چيزي از آنها بر خدا مخفي نخواهد ماند (ندا آيد:) امروز فرمانروايي از چه كسي است؟ (جواب آيد) از الله يكتاي غالب تواناست.(١٦)

تفسير:

«يَوْمَ»: بدل از (يَوْمَ) قبلي است كه مفعول به (لِيُنذِرَ) بود.«بَارِزُونَ»: جمع بارز، نمايان و آشكار. مراد اين است كه مردمان از گور ها خارج مي گردند و ظاهر و نمايان مي شوند و چيزي ايشان را از ديد ها پنهان نميدارد (ملاحظه شود سوره هاي: طه/آيۀ 106، ابراهيم/ آيات 21 و 48).
هستي و هويت و اسرار و كردار انسان ها روشن و ظاهر مي شود و هيچ چيزي مكتوم نمي ماند (ملاحظه شود سوره هاي كهف/ آيۀ 47، طارق/ آيۀ 9).
«لَا يَخْفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ» چيزی از احوال و اعمال و اسرار و باطن آنها بر الله متعال مخفی نخواهد ماند.
مفسر احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) در تفسير خويش «حاشية الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مينويسد: حكمت در اينكه ميفرمايد در آن روز چيزی از خدا پنهان نمی ماند، در صورتی كه در ساير اوقات نيز چيزی از خدا پوشيده نيست، اين است كه آنها در دنيا گمان ميكردند وقتی مثلاً در پشت ديواری خود را پنهان كنند، الله آنها را نخواهد ديد، تا در چنين روزی چنان گمانی نبرند. (تفسير صاوی ۵/۴).
«لِمَنِ ٱلْمُلْكُ ٱلْيَوْمَ» در حاليكه انسان ها در ميدان حشر نمايان گشته‌اند، خدای متعال ندا ميدهد: امروز ملک از آن كيست؟ خلايق از هيبت خدا و آشفتگی خود سكوت می‌كنند. آنگاه خدای توانا خود جواب ميدهد و ميگويد: «لِلَّهِ ٱلْوَٰاحِدِ ٱلْقَهَّٰارِ﴿16﴾» ملک فقط از آن خدا می باشد، كه بر هر چيز پيروز و غالب است.
مفسرحسن ميگويد: «سؤال‌كننده حق تعالي و جواب دهنده هم خود اوست و آنگاه كه كسي جوابش را نمي دهد، خود جواب خويش را ميدهد». (تفسير قرطبی ۳۰۰/۱۵).

الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴿١٧﴾

امروز هر كس را در برابر آنچه انجام داده است، پاداش ميدهند. امروز هيچ ستمي وجود ندارد؛ يقيناً الله سريع الحساب است. (١٧)

تفسير:

در آيۀ مباركه به حقيقتي اشاره بعمل آمده است كه:در قيامت هيچ كس از حساب و كتاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

مستثنی نیست. سزا و پاداش بر اساس عملکرد هر شخص صورت مي گيرد.
«إِنَّ اَللهَ سَرِيعُ اَلْحِسٰابِ» همانا الله متعال حسابش سریع است، و امری او را از پرداختن به امری دیگر غافل نمی‌کند، پس در یک زمان به حساب تمام خلایق رسیدگی می‌کند
قرطبی فرموده است: همان طور که روزی آنها را در آن واحد می‌دهد، همچنین در آن واحد به حساب آنها میرسد. و در خبر است: «هنوز روز به نیمه نمیرسد که بهشتیان در بهشت مستقر گشته و دوزخیان در دوزخ جا میگیرند» (قرطبی ۳۰۱/۱۵. و کلمه «یقیل» که در حدیث آمده است به معنی «قیلوله» و استراحت به هنگام ظهر است.)
همچنان مفسرین در فهم کلي جمله: **«إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»** مینویسند: الله تعالي حساب همه مردم را در قیامت در مدتی کوتاه بررسی مینماید، بدون اینکه حساب یکی از مردم مزاحم حساب دیگری گردد؛ و رسیدگی به یک کار مانع از رسیدگی به کار دیگر در آن نخواهد بود؛ زیرا که خداوند جسم نیست تا رسیدگي به حساب یک نفر مانع از رسیدگي به حساب دیگري باشد. و این به دلیل آن است که علم خداوند مانند مخلوقات نیست، که محدودیت آن سبب شود، مطلبی او را از مطلبی دیگر غافل سازد.
سریع الحساب یکی از أسمای حسنای خدای تعالی است، و از آنجا که هیچ قیدی ندارد، به اطلاقش هم شامل دنیا میشود وهم شامل آخرت؛ یعني حساب خدایی همیشه حاصل است، و جریان دارد؛ هر عملی که بنده‌اش انجام دهد، چه از حسنات باشد و چه غیر آن، خدای متعال جزایش را مو به مو و درست بر طبق عملش اعطا مي کند.
البته برخي معتقدند که چگونگي حساب‌رسي خداوند مسئله‌اي است که عقل بشر از طریق فکر واستدلال راهي به آن ندارد؛ لذا باید فقط به این مسئله ایمان داشت و چگونگي و تفصیل آن را به عالم غیب و شهادت؛ یعني خداي متعال واگذار نمود.
فهم درسریع الحساب بودن (و امثال این اوصاف که از أسماء حسنا الله متعال به شمار مي روند) لازم است به یك نکته اساسي و زیربنایي دقت شود، نکته‌اي که بارها و بارها، آیات و روایات و دعا هاي اسلامي، روي آن تکیه کرده‌اند و آن بي مثل و مانند بودن خداوند در تمام ابعاد وجودي است، (لیس کمثله شئ، هیچ چیز مثل و شبیه خداوند نیست) (سوره شوري آیه 11)
این جمله در حقیقت پایه اصلي شناخت تمام صفات الله تعالي است که بدون توجه به آن به هیچیك ازاوصاف پروردگار نمیتوان پي برد، زیرا خطرناکترین پرتگاهي که بر سر راه جستجوگران طریق «معرفة الله» قرار دارد، همان پرتگاه تشبیه است و خداوند را در وصفي از اوصاف، شبیه مخلوقات دانستن است.

خوانند گان محترم!

در آیات قبلی ملاحظه داشتم که: پیامبران، به مردم هشدار دادند که روز دیدار پروردگار در پیش دارند و بیم هراس آن روز بسیار سخت است.اینک در آیات متبرکه (18 الی 22) یکبار دیگر ظالمان و بي باورانرا به مجازات و عذابی که گریبان گیر پیشینیان بی باور شده بود، هشدار می دهد.

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴿١٨﴾

و ایشان را از روز نزدیک (قیامت) بیم ده، وقتیکه [از شدت ترس] جان ها به گلوگاه رسد، در حالیکه همه وجودشان پر از غم و اندوه است. براي ظالمان هیچ دوست مهرباني و

(c) ketabton.com: The Digital Library

شفيعي كه شفاعتش پذيرفته شود، وجود ندارد!(١٨)

تفسير:

«يَوْمَ الْأَزِفَةِ»: روز نزديک شونده است و طوريكه يادآور شديم؛ مراد از روزِ نزديك، يا روز قريب الوقوع همانا روز قيامت است چنانكه در جاى ديگر نيز ميفرمايد: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً«6» وَ نَراهُ قَرِيباً«7» (سوره معارج آيات: 6 الى 7) (همانا آنان آن روز را دور مى بينند. و ما آن را نزديك ميبينيم. همچنان ملاحظه شود. (سورۀ نجم آيۀ 57).

«الْحَنَاجِرِ»:جمع حَنْجَرَة، حلقوم، گلوگاه.«الْقُلُوبُ لَدَي الْحَنَاجِرِ»: اين سخن كنايه از شدّت خوف و مضيقت است (ملاحظه شود: سوره احزاب آيه 10).

«كاظِمِينَ» از «كظم» به معناى بستن در مشك است و «كاظم» به كسى گويند كه از درون ناراحت است ولى لب فرو مى بندد و خشم و ناراحتى خود در سينه‌ها حبس مي‌كنند.

«حَمِيمٍ»: دوست صميمي و دلسوز (ملاحظه شود: سورۀ: شعراء آيه 101).

در اين آيۀ مباركه خطاب به رسول الله صلي الله عليه وسلم ميفرمايد: اي پيامبر! بندگان را از روز بازگشت كه و قوعش قريب است بترسان، روزي كه از هولناكي آن دل ها از جايگاهش فراز آمده به سينه ها مي رسد و به گلوها نزديک مي شود. مردم در غم عميق و اندوه سختي گرفتار اند و در آن هنگام براي كافران، خويشاوندي كه نفع شان رساند، دوستي كه شفاعت شان كند و ياري دهنده‌اي كه عذاب را از آنان دفع كند وجود ندارد.

«يَوْمَ الْآزِفَةِ»:مرگ و قيامت نزديك است، خود را آماده كنيم.

ابن كثير گفته است: «آزفة» يكى از اسامى قيامت است، و به سبب نزديكى وقوع آن به آن موسوم شده است، كه فرموده است: «أَزِفَتِ اَلْآزِفَةُ». (مختصر ابن كثير ٢٣٩/٣)

«كاظِمِينَ»: در قيامت، وجود مجرمان مملو از حسرت و اندوه است ولى نميتوانند اظهار كنند. در حاليكه اندوه خود را فرو مى خورند قلب شان از حسرت و اندوه لبريز است.

در التسهيل آمده است: معنى آيه چنين است: از شدت ترس قلب ها از سينه بالا آمده تا به گلو مى رسد.امكان دارد اين تعبير حقيقت يا مجاز باشد كه بيانگر شدت ترس است. و حنجره به معنى گلو است. (التسهيل ۴/۴).

«ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ»: اين فهم را ميرساند كه مجرم در قيامت تنها وتنها است. (نه دوست صميمى دارد و نه واسطه‌ى صاحب نفوذ).

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴿١٩﴾

(الله) چشم هايي را كه به خيانت [به نامحرمان] مي نگرد و آنچه را سينه ها پنهان ميدارند با خبر است.(١٩)

تفسير:

خداوند متعال نگاه ناگهاني چشم ها را مي داند و به امور مخفي آگاه است؛ يعني كه حركات چشم و راز هاي دل ها براي او تعالي معلوم است.

«يعْلَمُ خَائِنَةَ اَلْأَعْيُنِ» از چشم ناپاک خبر دارد كه دزدانه به نامحرم نظر ميكند.

ابن عباس(رض) گفته است: عبارت است از مردى كه با مردم مى نشيند، وقتيكه زنى از كنارشان مى گذرد دزدانه او را نگاه مى‌كند.

خواننده گان محترم!

گناه چشم رابايد تحت كنترول بياوريم، وتقوا رابايد ازهمين چشم آغاز كنيم.

چشم‌چرانى و بى‌عفّتى، مانع رشد معنوى انسان مي گردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خيانت چشم :

ناگفته نبايد گذاشت كه خيانت چشم در مصاديق مختلف و در ضمن در موارد متعددي اتفاق مي افتد. از جمله يكي از اين موارد همين چشم چراني است و يا به اصطلاح نگاه كردن دزدانه است كه در جمله خيانت چشم به شمار ميرود. قابل تذكر است كه در بسياري از موارد اتفاق مي افتاد كه مرد طوري وانمود مي سازد كه كه گويا به زن نامحرم سيل نمي كند، در حاليكه در زير چشم دزدانه به او نگاه ميكند.

اين گونه نگاه ها را قرآن عظيم الشأن به عنوان خيانت به خود قلم داد كرده و مسلمانان خواسته شده است تا از آن پرهيز كنند.

تفصيل اين حكم الهي در (آيات 31 سورۀ نور) به تفصيل بيان گرديده است: طوريكه ميفرمايد: «و به زنان مؤمن بگو: چشمان خود را (از نامحرمان) بپوشند و شرمگاه خود را حفظ كنند و پاكدامني ورزند. و زينت خود را ظاهر نسازند مگر آنچه از آن كه آشكار است. و بايد كه چادرهاي خود را بر گريبان‌هاي خود بيندازند، و زينت خود را آشكار نسازند مگر براي شوهران خود، يا پدارن خود يا پدران شوهران خود، با پسران خود يا پسران شوهران خود، يا برادرن خود يا پسران برادران خود، با پسران خواهران خود، يا زنان مسلمان (هم جنس) خودشان، يا كنيزان خود، يا مردان بي رغبت (به زنان) كه تابع خانواده شمايند. و كودكاني كه بر شرمگاه زنان اطلاع نيافته‌اند. و نبايد زمين را با پاهاي خود بكوبند تا آنچه از زينت‌شان را كه پنهان مي دارند، معلوم گردد. و اي مومنان! همگي به دربار الله توبه كنيد تا رستگار شويد.)

درضمن قابل ياد آوري مي دانم كه: چشم پاك، مقدّمۀ پاكدامنی است.

ابن عباس (رض) در تفسير اين آيه مباركه ميفرمايد: «مراد از آن: مردي است كه بر اهل يک خانواده وارد مي شود و در ميانشان زني زيبا است، يا از برابر آن خانه مي گذرد و در ميانشان زني زيبا است پس چون غافل مي شوند، نگاهي دزدانه به سوي آن زن مي افگند اما وقتي كه متوجه شوند، چشمش را از آن فرو مي بندد و باز چون غافل شوند، به او چشم مي دوزد و چون متوجه شوند، چشم فرو مي پوشد در حاليكه خداوند متعال از قلب وي آگاه است و مي داند كه او حتي دوست دارد كه كاش بر فرج آن زن بالا مي رفت». «و» مي داند «آنچه سينه‌ها» و اندرون ها «نهان مي دارند» از معاصي و نافرماني هاي وي و از امانت و خيانت.

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴿٢٠﴾

و خدا به حق حكم مي كند و كساني را كه به جاي او مي خوانند، به هيچ چيزي حكم كرده نمي توانند، يقيناً خداوند شنوا و بينا است. (٢٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مِن دُونِهِ»: به جاي او، بغير از او.**«لا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ»:** اصلاً قضاوت نمي كنند. يعني فرماندار و قاضي القضات فقط الله است و بس و ديگران جملگي ضعيف و در مانده‌اند.

تفسير:

مفسرابو سعود فرموده است: بدين ترتيب آنان را سرزنش می‌كند؛ زيرا در مورد جماد نميتوان گفت حكم می‌كند يا حكم نمی‌كند. (ابو سعود ٧/٥.)

در آيۀ مباركه با تمام صراحت ميفرمايد كه درآن روز معبودان باطل كافران، نفع و ضرري

(c) ketabton.com: The Digital Library

براي شما رسانده نمي تواند، و حكمي از آن ها صادر نمي‌شود؛ زيرا از اين امور ناتوان اند. جز خداي سبحان دست هاي خود را به سوي آن ها به دعا بالا مي‌كنند «به چيزي حكم نمي كنند» زيرا آن ها نه چيزي مي دانند و نه بر كاري قادرند، بدون شک حق تعالي به همه آوزاها شنوا و به همه اعمال و نيت ها بيناست، همه سخن ها را مي شنود و همه اعمال را مي‌بيند.

حكم كردن به حق در اين روز از شئون الهی است. بايد گفت كه معبودهای غير الله متعال هيچ نوع قدرت قضاوت را ندارد، شنوا و بيناً و داور مطلق الله متعال است.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ﴿٢١﴾

آيا در زمين گردش نكردند تا با تأمل ببينند كه سرانجام كساني كه پيش از آنان بودند، چگونه بود؟ آنان از ايشان نيرومندتر بودند، و در زمين آثاري پايدارتر [چون قلعه ها، خانه هاي استوار و كاخ هاي بسيار محكم] داشتند، پس الله آنان را به سبب گناهانشان گرفتار ساخت و آنان از عذاب الله هيچ مدافع و حمايت گري نداشتند.(٢١)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴿٢٢﴾

اين (غضب الهي) به اين خاطر بوده است كه پيامبرانشان همواره دلايل روشن براي آنان مي آوردند و آنان [از روي تكبّر و عناد] كفر مي ورزيدند، پس خدا هم همه آنان را [به عذابي سخت] گرفتار ساخت، يقيناً او قوي و سخت عذاب دهنده است.(٢٢)

تفسير:

«تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ»: پيغمبران شان دلائل و براهين را براي ايشان مي‌آوردند و همراه با دلائل و براهين به سوي شان مي رفتند.

بلی ! پروردگار سبحان نيرومند است، سركوبی و نابود كردن كفّار برای خداوند آسان است و در اين هيچ جاي شک نيست كه: كفر و سركشی زمينه سقوط و فروپاشی تمدن هاست.

هر كه با او بستيزد قهرش مي‌كند و هر كه با وي زور آزمايي كند خوارش ميسازد. او سركشان را به سختي عذاب مي‌كند و دشمنانش را به شدّت مؤاخذه مي نمايد.

از فحواي جمله. «فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ»: آيه مباركه بر ميايد كه: كفر و سركشی زمينه سقوط و فروپاشی تمدن هاست

خواننده گان محترم !

در آيات قبلی پيامبر را به وسيله ی مشاهده ی آثار گذشتگان كه پيامبران خود را باور نداشتند، دلداری داد،اينک در آيات متبركه (23 الی 37) قصه وداستان موسی عليه السلام - كه فرعون، هامان و قارون، دروغگويش می دانشتد ، دلداری می دهد. اينها موسی را افسونگر و شياد قلم داد ميگيردند ؛ اما سرانجام بر آنان پيروز شد و تصميمی كه فرعون بر قتل موسی گرفته بود به وسيله ی مرد مؤمن از خاندان خود فرعون عقيم وخنثی ماند و آن مرد، كشتن موسی را محكوم كرد، قومش را به عذاب هردو سرا هم چون پيشينيان منكر حق هشدار داد و كردار بد وزشت گذشتگان را ياد آور شد. سرانجام فرعون سركش به هامان دستور داد تا قلعه وبرج بلند اعمار كند و بر بالايش به جستجوی خدای موسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بپردازد و بدين وسيله او را مورد تمسخر قرار دهد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴿٢٣﴾

و البته ما موسي را با معجزات خود و برهاني آشكار فرستاديم.(٢٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«ءَايَاتِ»: معجزات.«سُلْطانٍ»: دليل و حجّت (ملاحظه شود سورهٔ: هود آيه 96).

علت و ضرورت پيامبران به معجزات چه بود؟

خداي حكيم، مي داند كه رسالت خود را كجا قرار دهد و چه كسي را به عنوان جانشين خود بر روي زمين برگزيند، تا عهده دار هدايت مردم و نجات آن ها از گمراهي شده و وظيفهي سنگين پيامبري را به طور شايسته اداءكند.

قرآن عظيم الشأن در (آيهٔ 124 سورهٔ انعام) ميفرمايد: «وَ إِذا جاءَتْهُمْ آيَةٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتى مِثْلَ ما أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما كانُوا يَمْكُرُونَ» (و چون آيه و نشانه‌اى (از سوى خدا براى هدايت آنان) نازل شد گفتند: ما هرگز ايمان نمى‌آوريم تا آنكه به ما هم مثل آنچه به فرستادگان خدا داده شد، داده شود، (بگو:) خداوند بهتر مى داند كه رسالت خود را كجا (و نزد چه كسى) قرار دهد. به زودى به آنها كه گناه كردند، به سزاى آن مكر و نيرنگ ها كه مى‌كردند، خوارى و عذاب سخت از نزد خداوند خواهد رسيد.).

خصوصيت پيامبران، تلقّي و دريافت وحي و نبوغ و رمز و رازي است كه در اين امر نهفته است وبه واسطهٔ آن، پيامبران ازقدرتي شگرف برخوردار ميشوند و كاري خارق عادت انجام مي دهند.

پس منصب پيامبری بزرگترين منصبی است كه به عده‌ای از افراد خاص و پاک داده شده؛ زيرا منصب هاي ديگر، معمولاً حاكم بر جسم افراد است، ولی اين منصب بر دل و جان جامعه حكومت ميكند و به همان نسبت كه ارج بيشتری دارد، مدعيان دروغين وافراد شياد بيشتری، خودرا صاحب اين منصب دانسته واز آن سوء استفاده می‌كنند؛ در مقابل مردم يا ادعای هر مدعی را بايد بپذيرند، يا دعوت همه را ردّ كنند؛ اگر همه را بپذيرند، هرج و مرج به وجود می‌آيد و اگر هيچ كدام را نپذيرند، آن هم نتيجه‌اش گمراهی و عقب ماندگی است؛ بنابر اين همان دليلی كه اصل بعثت پيامبران را لازم ميداند، ميگويد پيامبران واقعي ميبايست نشانه‌ای همراه داشته باشند كه علامت امتياز آنان از مدعيان دروغين و سند حقانيت آن ها باشد؛ روی اين اصل، لازم است هر پيامبری، معجزه‌ای بياورد كه گواه صدق رسالتش باشد. (تفسير نمونه).

شرايط و زمان معجزه:

معجزات پيامبران بر اساس زمان خود و مناسب با پيشرفت‌هاي عصر خود بوده كه خداوند به هر پيامبری، معجزه‌اي بر طبق علم و دانشی كه بر آن واقف بودند، عطا مي‌كرد تا مردم بدانند اين كار بشری نيست؛ اما اگر معجزه، بر اساس علمی باشد كه براي آن ها ناشناخته بوده، موجب ادعاي توان آن را خواهد داشت، با علم به اينكه فعلاً بدان راه ندارند؛ پس علت اينكه خداي متعال حضرت عيسي (ع) را به معجزاتي از قبيل شفا دادن كور مادرزاد مخصوص گردانيده، اين است كه در زمان او علم طبّ و طبابت، پيشرفت كرده و به اوج خود رسيده بود؛ خداوند نيز معجزهٔي او را از جنس دانش زمان خود قرار داد تا بر دانشمندان غالب آيد و نبوتش ثابت گردد و اگر دانشمندان ايمان آورند، عوام مردم نيز از

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن ها پیروی کرده و دشمنان نیز غیر بشري بودن معجزه را درک مي‌کنند؛ چنان‌که در زمان حضرت موسی(ع)، سحر بسیار گسترش یافته و اوج گرفته بود؛ خداوند نیز معجزه‌ي عصاي موسي را به وی داد تا سحر آن‌ها را باطل کند و ساحران را از آوردن مثل آن، عاجز گرداند؛ همچنین در ظهور دین اسلام هنر مردم، بلاغت و فصاحت بود، به همین دلیل خداوند معجزه‌ي قرآن را به پیامبر اسلام داد که عجایب نظم و شگفتي های بیان و اسلوب آن، دیگران را عاجز گرداند.

معجزات نه‌گانه‌ي حضرت موسي در قرآن:

خداوند متعال در سوره‌ي مبارکه‌ي إسراء، آیات و معجزات حضرت موسي(ع) را نه تا معرفي مي کند: «وَ لَقَدْ آتَينا مُوسى تِسْعَ آياتٍ بَيِناتٍ» (ما به موسی نُه معجزۀ روشن دادیم(سورۀ إسراء آیۀ101).

طبق آیات قرآن، معجزات حضرت موسي علیه السلام، بیش از نُه تاست؛ اما مراد در این بیان، معجزاتي است که حضرت موسي براي فرعون و قبطیان آورد و غیر از این معجزاتي دیگر نیز براي قوم بني اسرائیل داشت. این نُه معجزه، همان معجزاتي است که در آیات 103 تا 133 سوره‌ي مبارکۀ اعراف بیان شده است.

1(و) 2. معجزۀ عصاء و ید بیضاء:

از جملۀ معجزات بارز حضرت موسي علیه السلام، تبدیل شدن عصاي او به اژدها (مار بزرگ) و یدبیضا (دست درخشان) است که الله متعال در قرآن عظیم الشأن به آن ها اشاره کرده است. بر اساس آیات سورۀ طه، هنگامي که الله متعال در سر زمین مقدّس طوي، موسي را به پیامبري برگزید، دو معجزه‌ي آشکار نیز به او عطاء کرد:

اول: عصاي حضرت موسي:

خداوند متعال به موسي علیه السلام فرمود: «چه چیزي در دست راست تو است، موسي علیه السلام در جواب عرض کرد: این عصاي من است، بر آن تکیه مي زنم، با آن برگ درختان را براي گوسفندانم مي ریزم و نیازهاي دیگري را نیز با آن بر طرف مي‌کنم. (سورۀ: طه آیات 17و 18).

سؤال خداوند مطلق و مبهم است، اما از جواب آن که ناظر به ماهیت عصاء بود، فهمیده مي شود که مراد خداي متعال اسم آن جسم نبوده؛ بلکه سؤال از پیرامون عصاء و کارایي آن بوده است؛ یعني آن چوب دستي موسي که به عنوان عصا در دست گرفته، داراي این خصوصیات و این منافع است و از این جواب توضیحي موسي علیه السلام به دست مي‌آید که خداوند متعال همین عصا را که یک تکه چوب بوده و داراي این ماهیت است، به اژدهاي واقعي تبدیل مي‌کند؛ و این إعجاز بزرگي است.

پس از این سؤال و جواب، خداي متعال به موسي دستور داد که عصایش را به زمین بیندازد:«أَلْقِها يا مُوسى! فَأَلْقاها فَإِذا هِي حَيةٌ تَسْعى»(طه‌آیات19 و 20.)«ای موسی! آن را بیفکن؛ پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان اژدهایي شد که به هر سو مي شتافت».

حضرت موسي این دستور الهي را سریعاً انجام داد و عصایش به صورت مار عظیمي در آمد؛ سپس به موسي دستور داده شد که آن را بگیرد، بدون اینکه ترسي در دل داشته باشد؛ تا به صورت اولیه (چوب دستي) در بیاورد. (سورۀ طه آیه 21.)

دوهم: یدبیضاء:

بعد از معجزۀ عصا، خداوند جهت عطاي معجزۀ دیگر، به موسي فرمان دیگري مي دهد:

(c) ketabton.com: The Digital Library

«وَاضْمُمْ يدَكَ إِلى جَناحِكَ تَخْرُجْ بَيضاءَ مِنْ غَيرِ سُوءٍ آيةً أُخْري» (سورة طه/22.) (دستت را در گريبانت ببر، تا سفيد و بی عيب بيرون آيد؛ اين نشانهي ديگری (از سوي خداوند) است.)

اين سفيدي و درخشاني دست، به خاطر درد و مرض، مثل پيسي و مشكلات پوستي نيست؛ بلكه نشانهاي از اعجاز و قدرت الهي است.

الله متعال بعد از اينكه اين دو معجزه بزرگ را در اختيار موسي قرار ميدهد، ميفرمايد: ما اين معجزات را در اختيار تو قرار داديم تا آيات بزرگ خود را به تو نشان دهيم (سورة طه آية23.).

استفاده از اين دو معجزه (عصاء و يد بيضاء):

حضرت موسي عليه السلام طبق مأموريت الهي، به سوي فرعون رفت؛ فرعون شخصي طغيانگر و سركشي بود كه در رأس گروهي به نام قبطيان كه فاميلها و اطرافيان فرعون بودند، صاحب قدرت و شوكت بود.

لازم به ذكر است كه لفظ «فرعون» از القاب سلاطين مصر بوده، چنانچه "قيصر" از القاب سلاطين روم و "نمرود" لقب سلطان بابل بوده است.(تفسير الميزان)

حضرت موسي وقتي نزد فرعون رفت، به او گفت: من رسول خدا هستم و دليلي روشن براي رسالت خود دارم، بنياسرائيل را با من بفرست و آنها را رها كن؛ ولي جواب فرعون به موسي اين بود كه اگر راست ميگويي، دليل و نشانهات را بياور؟ (اعراف/104 و 106.) موسي عليه السلام بدون معطلي آن دو معجزه را كه خداي متعال در وادي طور به او داده بود، ارائه داد:

«فَأَلْقى عَصاهُ فَإِذا هِي ثُعْبانٌ مُبِينٌ وَ نَزَعَ يدَهُ فَإِذا هِي بَيضاءُ لِلنَّاظِرِينَ» (سورة اعراف آيات 107و 108.) (موسي) عصای خود را افكند؛ ناگهان اژدهای آشكاری شد؛ و دست خود را (از گريبان) بيرون آورد؛ سفيد (و درخشان) براي بينندگان بود.)

كاربرد اصلي معجزهي عصا در مجلس ساحران فرعون بود؛ وقتي ساحران زبردست فرعون، طبق برنامهي از پيش تعيين شده، با سحر و جادوي خود در مجلس بزرگ با نظارهگري انبوهي از جمعيت، براي شكست موسي حاضر شدند و ريسمانها و طنابهاي خود را به صورت شيء متحرک و مارهاي خيالي درآوردند، اين كار ساحران در چشم مردم، عجيب و بزرگ به نظر آمد، در همان لحظه حضرت موسي عليه السلام، طبق وحي الهي عصاي خود را به زمين افكند و به صورت اژدهايي بزرگ و واقعي در آمد كه تمام جادوي ساحران را بلعيد و عظمت و حقانيت پروردگار عالميان و رسالت خود را اثبات كرد. (سورة اعراف آيات 116 – 118.)

«وَ أَوْحَينا إِلى مُوسى أَنْ أَلْقِ عَصاكَ فَإِذا هِي تَلْقَفُ ما يأْفِكُونَ»(سورة اعراف117)(ما) به موسی وحی كرديم كه: عصاي خود را بيفكن؛ ناگهان (به صورت مار عظيمي درآمد كه) وسائل دروغين آنها را به سرعت برميگرفت.

بعد از اعجاز موسي عليه السلام كه حق از باطل روشن شد، فرعون و ساحران او شكست خورده و احساس شرم و حقارت نمودند. ساحران كه آشنايي كامل به فنون سحر و جادوگري داشتند، هيبت و عظمت اين اعجاز واقعي را ديدند، و فهميدند كه اين كار موسي از جنس سحر آنها نبود؛ در نتيجه به خداي موسي ايمان آوردند و حتي تهديد فرعون تأثيري در وجود آنها نگذاشت و با اخلاص تمام در راه خدا ايستادگي كردند؛ چرا كه واقعيت را

(c) ketabton.com: The Digital Library

دريافته بودند؛ ولي فرعون نه تنها ايمان نياورد، بلكه موسي را نيز ساحر خواند و ساحران را در تسلط به منطقه، هم دست موسي خواند؛ زيرا بزرگ‌ترين شكست فرعون، ايمان ساحران در انظار آن جمعيت بزرگي بود.

معجزات پنجگانه‌ي موسي عليه السلام:

در سورۀ مباركۀ اعراف، در يک آيه به پنج معجزه از معجزات حضرت موسي عليه السلام اشاره شده است. قبل از بيان اين معجزات، بيان اين نكته لازم است كه علت نزول و وقوع اين معجزات متعدد، سركشي، لجاجت، ايمان نياوردن و عدم وفاي به عهد فرعون و طرفدارانش نسبت به حضرت موسي عليه السلام و بني‌اسرائيل بود كه حتي بعد از اين همه اعجاز، استكبار ورزيدند و بر كفر خود اصرار داشتند.

بعد از اينكه فرعون خواستۀ موسي مبني بر رها كردن بني اسرائيل را نپذيرفت، وعده‌ي موسي كه نزول عذاب بود، محقق شد و اولين عذاب (طوفان) بر سر آنان فرود آمد؛ چون بني اسرائيل در اسارت فرعون بودند و فرعون مثل بردگان از آن ها كار مي‌كشيد؛ لذا در رنج و سختي شديدي بودند؛ بعد از مدّت كوتاهي، آن‌ها به حضرت قول دادند و درخواست كردند كه عذاب را رفع كند تا ايمان بياورند و بني‌اسرائيل را آزاد كنند؛ اما وقتي به عنايت موسي، خدا عذاب را از آن‌ها برداشت، ايمان نياوردند و دوباره به آزار و اذيت بني‌اسرائيل ادامه دادند، تا جايي كه اين ماجرا پنج مرتبه با پنج اعجاز و بلاي گوناگون تكرارشد.

«فَأَرْسَلْنا عَلَيهِمُ الطُّوفانَ وَ الْجَرادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفادِعَ وَالدَّمَ آياتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ» (اعراف آيه: 133.) (سپس (بلاها را پشت سرهم بر آنها نازل كرديم) طوفان و ملخ و آفت گياهي و قورباغه‌ها و خون را كه نشانه‌هايي از هم جدا بودند، بر آنها فرستاديم (ولي باز بيدار نشدند) و تكبر ورزيدند و جمعيت گنهكاري بودند.

الف:طوفان:

باريدن باران و طغيان رود نيل بود كه ناگهان به صورت سيلاب از هر سو شهر را تهديد نمود، خانه ها را فرا گرفته و فرو ريخت و كشت زار ها را گل و لجن دريا فرا گرفته، زراعت ها را به كلي خراب و فاسد نمود.

ب: جَراد:

همان ملخ است و به آن جراد مي گويند چون زمين را از گياه، زرع و درختان خالي مي كند. وجود ملخ ها در شهر آنقدر كثرت پيدا كرد كه حتي چوب، آهن، درب منازل، درختان و سقف عمارات را از بين بردند و تمام لباس‌هاى آن ها را جويدند و بر سر و صورت آن ها مي نشستند.

ج: قمّل:

يک نوع آفت نباتي بوده كه به غلات قبطيان (قوم فرعون) افتاد، و همه را فاسد كرد.

د: ضفادع:

ضفادع، همان وزغ و بقه است كه در غذاها و در زير لباس هاى قبطيان و جايگاه خواب آن ها مي رفتند.

و: خون:

آب رود نيل به خون تبديل شد و قبطيان آب را، خون ميديدند (اما اسرائيليان بني اسرائيل كه در اسارت و بردگي فرعون بودند) آن را آب ميديدند. وقتي اسرائيلي مي نوشيد، آب بود و وقتي قبطي از آن آب مي نوشيدند، خون بود؛ تا آنجاكه افراد قبطي به افراد بني

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسرائيلي مي‌گفتند: آب را در دهانت بگذار و بعد آن را در دهان من بريز؛ اما وقتي آب را در دهان قبطي مي ريخت، باز تبديل به خون مي‌شد.
يكي از خارق العاده بودن اين معجزات اين بود كه اين عقوبت ها اختصاص به قبطيان داشته و طوفان و حشرات نامبرده، نسبت به پيروان موسى عليه السلام، وسيله‌ي تهديد نبود؛ بلكه نشانه‌ي رحمت ومسرّت آنان بود؛ زيرا ميدانستند كه پروردگار عالم به منظور پشتيبانى ازدعوت موسى عليه السلام، قبطيان را كه درمقام مبارزه با دعوت به توحيد بر آمده اند، عقوبت و تهديد ميكند.

8 (و) 9. دو معجزه‌ي ديگر حضرت موسي:

درسوره‌ي مباركه اعراف به اين دو معجزه كه خشك سالي (قحطي) و كمبود انواع ميوه ها بود، اشاره كرده و ميفرمايد: «وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَفِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَالثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يذَّكَّرُونَ (اعراف آيه:130.) (ما آل فرعون را به قحطى و خشك سالى و كمبود ميوه ها گرفتار ساختيم، شايد متذكر گردند و بيدار شوند!).
و خداى سبحان و تعالى آل فرعون را كه قبطى ها و فاميل هاي فرعون بودند، به قحطى هاى و كمبود هاي متعدد دچار كرد، تا شايد با اين وسيله متذكر شوند. چون قوم فرعون پيش از عذاب الهي، به رودخانه هاى خود و به رود نيل كه همه‌ي خيرات سر زمين شان از ناحيه‌ي آن بود، مى باليدند؛ باران مراتعشان را سرسبز كرده بود و آب نيل باغ هايشان را پر از درختان ميوه ساخته بود؛ تا اينكه باران رو به نقصان نهاد و همه‌ي باغ و بستانشان خشك شد. اين عذاب براي آن بود كه بدانند اين شكوه نعمت و آباداني از خداى تعالى است، نه از ناحيه‌ي ديگر.
نكته‌ي قابل توجه اين است كه اين خشك سالى، چند سال ادامه يافت و براى مصر بلاى بزرگى محسوب ميشد؛ زيرا مصر يک كشور كاملاً كشاورزى بود وخشكسالى همه‌ي طبقات آن را تحت فشار شديد قرار ميداد، ولى آل‌فرعون كه صاحبان اصلى زمين‌ها و منافع آن بودند، بيش ازهمه زيان ميديدند.

إِلَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴿٢٤﴾

به سوى فرعون و هامان و قارون، آنگاه گفتند او جادوگرى دروغگوي است.(٢۴)

تفسير:

«فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ»: فرعون، سمبل حاكم ظالم، هامان، مظهر درباري حيله‌گر و طرّاح طرح ها و نقشه هاي شيطاني، و قارون، نمونه ثروتمند مستكبر و بي باور.
خداوند متعال موسي عليه السلام را با براهيني به سوي فرعون پادشاه طغيانگر مصر، وزيرش هامان و قارون كه صاحب گنج‌ها بود فرستاد. آنان به رسالت آن حضرت كافر شدند و گفتند: او ساحري است كه عقلش زايل شده، در گفتارش دروغگوست و چنين كسي نمي تواند پيامبر باشد.
درالبحر آمده است: هامان وقارون را ازاين جهت مخصوصاً نام برده است كه درکفر جايگاهى داشتند و از مشهورترين پيروان فرعون بودند.(البحر ۴۵۹/۷.)

خواننده گان محترم !

فرعون در حدود بيش از 400 سال بر بني اسرائيل حكومت كرد، در طي اين مدت آن ها را تحت عذاب ها و تجاوزات گوناگون خويش قرار داد، آنان را به خدمت و تمسخر و تحقير شان مي گرفت. آن ها را غرض استفاده بهتري به گروه ههاي مختلفي منقسم ساخته

(c) ketabton.com: The Digital Library

بودند؛ تعداد ايشان را در گروپ هاي كارگر، تعداد شان را درگروپ دهقانان، و جماعت آنان را براي پيشبرد ساير كار هاي شاقه مصروف ساخته وآنعده از اشخاصيكه كه توانمندي كار را از لحظ جمسي از دست داده بودند مجبور به پرداخت جزيه ساخته بودند:
قرآن عظيم الشأن در(آيۀ 49 / سورۀ بقره) ميفرمايد «وَإِذ نَجَّيۡنَٰكُم مِّن ءَالِ فِرعَونَ يَسُومُونَكُم سُوٓءَ ٱلۡعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبنَآءَكُم وَيَستَحيُونَ نِسَآءَكُمۡۚ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَآءٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَظِيمٞ﴿49﴾» (و يادآور شويد هنگامي را كه شما را از آل فرعون نجات داديم كه مي چشانديد به شما عذابي سخت را، پسرانتان را مي‌كشتند و زنانتان را زنده مي گذاشتند و در اين آزمايش بزرگ از جانب پروردگارتان بود.)
ولي اراده پروردگار با عظمت بر اين قرار گرفت كه: آن ها را از اين بدبختي و مصيبت نجات دهد، بناءً موسي عليه السلام را به سوي آن‌ها فرستاد، تا آن‌ها را از شرّ فرعون و قبطي ها خلاص كند. بنابر اين بعثت موسي به مثابه‌ي رحمتي براي بني اسرائيل و فرشتۀ نجاتي از دست فرعون ظالم بود.

از تأريخ بني اسرائيل بايد عبرت گرفت:

قرآن عظيم الشأن از بني اسرائيل به بسيار زياد ذكري بعمل آورده است، و حوادث وقايع آن‌ها را به تفصيل مورد بحث قرار داده تا انسان ها و نسل هاي بعدي از زندگي اين امت سركش و متجاوز درس بگيرند. امتي كه نعمت‌هاي خدا را انكار، واحسان را باعصيان پاسخ داد. خداوند نعمتهاي خود را بر آنها ارزاني داشت و ازكيد دشمنشان برهانيد و فرعون و لشكريان او را نابود كرد.
اما بعداز همه‌ي اين انعام و احسان به پرستش گوساله روي آوردند و دعوت موسي را انكار كردند و اقدام به كشتن انبياء نمودند و در نهايت خداوند آن‌ها را مسخ كرد و به شكل ميمون و خوك درآورد و آن ها را مورد خشم و نفرين خود قرار داد و تا ابد مهر ذلت و بيچارگي را بر پيشاني آنها نهاد. «وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَا مُوسَى لَنۡ نَصۡبِرَ عَلَى طَعَامٖ وَاحِدٖ فَادۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُخۡرِجۡ لَنَا مِمَّا تُنۡبِتُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۡ بَقۡلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسۡتَبۡدِلُونَ ٱلَّذِي هُوَ أَدۡنَى بِٱلَّذِي هُوَ خَيۡرٌۚ اهۡبِطُوا مِصۡرٗا فَإِنَّ لَكُمۡ مَا سَأَلۡتُمۡۗ وَضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ وَٱلۡمَسۡكَنَةُ وَبَاءُو بِغَضَبٖ مِنَ ٱللَّهِۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَانُوا يَكۡفُرُونَ بِآيَاتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّينَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعۡتَدُونَ﴿آيه61سوره بقره﴾» (وچون گفتيد: هرگزما بريک طعام صبر كرده نمي‌توانيم، پس از پروردگارت درخواست كن تا ازآنچه زمين ميروياند از سبزيجات و بادرنگ و سير و عدس و پياز براي مابيرون بياورد. گفت: آياچيزي راكه پست‌تراست جانشين چيزي ميكنيد كه بهتر است؟! به قريه وارد شويد كه آنچه ميخواهيد در آنجا برايتان است. و مهر خواري و فقر بر آنها زده شد وسزاوار خشم الله گرديدند.
اين به آن سبب بود كه آنها به آيات الله كفر مي‌ورزيدند، و پيغمبران را به ناحق مي‌كشتند، اين به آن خاطر بود كه آنها نافرمان و متجاوز بودند.) (سوره البقره 61)
اگر بخواهيم از نافرماني بني اسرائيل ذكري بعمل آريم در اين مختصر نمي‌گنجد و نياز به چندين جلد كتاب دارد.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴿٢٥﴾

هنگامي كه حق را از سوي ما براي آنان آورد، گفتند: پسران كساني را كه با موسي ايمان آورده اند، بكشيد، و زنان شان را [براي اسارت و خدمت] زنده بگذاريد. ولي نيرنگ و

(c) ketabton.com: The Digital Library

نقشه كافران جز در گمراهي و تباهي نيست. (۲۵)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«اِسْتَحْيوا» دختران آنها را زنده نگهميداشتند.«ضَلَالٍ» خرابی و بطلان.

گفتند: پسران مؤمنان آنها را به قتل برسانيد تا نسل شان زياد نشود و دختران آنها را برای خدمتكاری زنده نگهداريد.

تفسير:

مفسرصاوی در تفسير خويش می نويسد: اين قتل غيراز قتل اول است؛ زيرا بعد از تولد حضرت موسی فرعون قتل اولاد را متوقف كرد، و زمانی كه حضرت موسی مبعوث شد و فرعون از مخالفت با او ناتوان ماند، قتل اولاد را از سرگرفت تا از ايمان آوردن مردم جلوگيری كند و جمعيت آنها افزايش نيابد و موجب درد سر نشوند. آنگاه تا زمانی كه از مصر خارج شدند و خدا آنها را غرق كرد، انواع عذاب را از قبيل قورباغه و شپش و خون و طوفان بر آنان نازل كرد و حيلهی آنان را به خود شان بازگرداند (تفسير صاوی ۶/۴).

«وَ مَا كَيدُ اَلْكَافِرِينَ إِلاَّ فِي ضَلَالٍ﴿25﴾» و تدبير و نيرنگ و حيلۀ آنان جز زيان و نابودی ثمری نداشت؛ در اين شكي نيست كه؛ كافران كيد می‌كنند امّا به هدف و مقصد خود نمی رسند و نقشهی آنان نقش بر آب می شود.

«جَآءَهُم بِالْحَقِّ»: حق را براي ايشان آورد كه مراد قوانين آسماني و معجزات دالّ بر نبوّت است. «أُقْتُلوا أَبْنَآءَ الَّذِينَ...»: كشتار دوم بني‌اسرائيل توسّط فرعون و فرعونيان مراد است (ملاحظه شود: تفسير قاسمي).«فِي ضَلَالٍ»: سردرگمي است. هدر رفتن و بي نتيجه شدن است.

رؤياي فرعون:

ثعلبي در كتاب قصص الأنبياء به نقل از سدي ميفرمايد: فرعون رؤياي عجيب و ترس آور، ديد. در خواب ديد كه آتشي از سوي بيت المقدس به مصر هجوم آورد و خانه‌هاي مصر را محاصره كرده و تمامي منازل قبطيان را به كام خود فرو برد و سوزانيد اما خانه‌هاي بني اسرائيلي‌ها از آن در امان ماند. فرعون كاهنان و ساحران و منجمان را جمع‌آوري كرد تا خواب او را تعبير كنند.

آن خواب را براي او تعبير كرده، گفتند: به زودي در بني اسرائيل پسري به دنيا خواهد آمد كه با دستان خود، اهل مصر را به هلاكت ميرساند، همچنين زوال پادشاهي تو، بدست وي خواهد بود و تو و قوم تو را از شهر و ديارت خارج خواهد كرد و دين تو را تغيير خواهد داد و هم اكنون زمان ظهور آن نزديک شده است.

فرعون دستور داد تمامي نوزادان پسر بني اسرائيلي را بكشند، زنان قابله را جمع كرد و خطاب به آنها گفت: هر نوزاد پسري كه متعلق به بني اسرائيل باشد فوراً بكشيد و كساني را بعنوان وكيل و مأمور انجام قتل آنها بگماشت. بدين ترتيب آن زنان قابله، از ترس جان خود، هر فرزند پسري از بني‌اسرائيل كه به دنيا مي آمد مي‌كشتند، اما دختران به منظور به خدمت گرفته شدن زنده نگهداشته مي شد. «يذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكمْ وَيسْتَحْيونَ نِسَاءَكمْ» (سورۀ: بقره: 49).

فرعون دستور داد پسرهاي موجود و آنهايي كه به دنيا مي آمدند سربريده شوند. لشكريان او زنان حامله را مورد تعذيب قرار مي دادند تا حمل‌شان سقط شود پيران نيز به سرعت

(c) ketabton.com: The Digital Library

مي مردند اين امر باعث شد گروهي از قبطي ها به نزد فرعون رفتند گفتند: تو دستور كشتن اولاد مارا را داده‌اي و پيران نيز به سرعت مي ميرند با اين وضع احتمال دارد خود مجبور به كار شويم و كسي بعنوان خادم ما باقي نماند، به همين خاطر فرعون دستور داد كه، بچه هاي ذكور را يک سال بكشند و يک سال نگاه دارند تا تمامي فرزندان ذكور بني‌اسرائيل هلاک نشوند.

گفتگوي موسي و هارون با فرعون:

حضرت موسي بعد از كسب مقام نبوت همراه با خانواده‌ي خود شب هنگام وارد مصر گرديد. خداوند به برادرش (هارون) وحي كرد و او را به بازگشت موسي مژده داد و به اطلاع او رساند كه در مقام نبوت و تبليغ معاون و وزير موسي مي باشد. موسي و هارون هر دو به مصر رفتند، و بعد از وصول به مصر روانه قصر فرعون شدند. موسي عليه السلام از محافظين قصر اجازه دخول به قصر و حضور به ملاقات فرعون اجازه مي خواهد، محافظين گفتند: به فرعون چه بگويم؟ موسي گفت: بگو فرستاده‌ي پروردگار جهانيان آمده.

محافظين دربار فرعون از اين سخن ترسيد و به نزد فرعون رفت و آنچه را شنيده بود به سمع فرعون رساند و گفت: ديوانۀ بر در ايستاده و فكر مي كند كه فرستاده اي پروردگار جهانيان است. فرعون گفت: او را اجازه ورد دهيد.

موسي و هارون وارد شدند. موسي او را به پذيرش توحيد دعوت كرد و رسالت خويش را به گوش او رساند.

فرعون از باب تمسخر و استهزاء گفت: مگر خداي جز من وجود دارد؟ بعد فهميد اين مرد موسي است كه در خانۀ او پرورش يافته و مرتكب آن جرم شده بود. لذا گفت:

«قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ﴿18﴾ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴿19﴾ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴿20﴾ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴿21﴾ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴿22﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴿23﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴿24﴾».((فرعون) گفت: (اي موسي!) آيا ما تو را در طفوليت ميان خود پرورش نداديم؟ و سال ها از عمرت را در بين ما به سر نبردي؟ (19) و آن كاري كه (با قبطي) انجام دادي از تو سر زد و تو از ناسپاسان هستي. (20) (موسي) گفت: آن را وقتي مرتكب شدم كه (به علم و دانايي نبوت) از بي خبران بودم.

(21) پس وقتي از شما ترسيدم، از شما گريختم، پس پروردگارم به من علم و فهم بخشيد و مرا از پيغمبران گردانيد.(22) و آيا اين نعمتي است كه (آن را) بر من منت مي نهي؟ در حاليكه بني اسرائيل را به بردگي گرفته‌اي.(23) فرعون گفت: و پروردگار عالميان چيست؟ (24) (موسي) گفت: پروردگار آسمان ها و زمين و آنچه ميان هر دو است، اگر يقين‌كنندگانيد.)

بعد از اينكه موسي عليه السلام و برادرش هارون از فرعون خواستند كه به خدا و آنچه كه از جانب خدا آورده‌اند، ايمان بياورد و تنها او را عبادت كند، درجواب آنان گفت: «فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ» (سورۀ طه: 49). يعني: «پروردگار شما كيست اي موسي؟!».

موسي در جواب گفت رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ»[طه: 50]. «پروردگار ما خداوندي است كه همه‌ي موجودات را به شكل مناسب آن‌ها آفريده و سپس آنان را هدايت

(c) ketabton.com: The Digital Library

كرده است». يعني وسايل رسيدن به منافع و مصالح را در اختيار آنان قرار داده است. (تفسير ابن عطيه: ج 10، ص 36.).

فرعون وتمسخر كردن دعوت موسي و ادعاي ربوبيت و الوهيت:

بعد از آنكه فرعون دعوت موسي به حق و ايمان به خداي يگانه را شنيد و معجزه‌ي عصاويد (بيضا) را مشاهده كرد و آن ها را دليلي بر صدق موسي يافت، با عناد و تكذيب و به سخره گرفتن به مقابله با موسي عليه السلام پرداخت و او را به سحر متهم كرد.

خداوند متعال به نقل از آنچه فرعون گفته و براي خود ادعا كرده است، ميفرمايد: «وَقَالَ فِرعَونُ يَٰٓأَيُّهَا ٱلمَلَأُ مَا عَلِمتُ لَكُم مِّن إِلَٰهٍ غَيرِي فَأَوقِد لِي يَٰهَٰمَٰنُ عَلَى ٱلطِّينِ فَٱجعَل لِّي صَرحا لَّعَلِّيٓ أَطَّلِعُ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُۥ مِنَ ٱلكَٰذِبِينَ﴿38﴾» [القصص: 83]. «فرعون گفت: اي بزرگان قوم! من جز خود، خدايي براي شما سراغ ندارم. اي هامان آتشي بر گِل برايم بيفروز و براي من كاخ بزرگي بساز، شايد من خداي موسي را از بالا بنگرم و من يقين دارم كه موسي از زمره‌ي دروغگويان است».

سپس فرعون موسي عليه السلام را تهديد كرد كه اگر او را به خدائي نگيرد يا غير او را به خدائي برگزيند، او را زنداني خواهد كرد.

قرآن عظيم الشأن به نقل از فرعون ميفرمايد: «قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذتَ إِلَٰهًا غَيرِي لَأَجعَلَنَّكَ مِنَ ٱلمَسجُونِينَ﴿29﴾ قَالَ أَوَلَو جِئتُكَ بِشَيءٖ مُّبِينٖ﴿30﴾ قَالَ فَأتِ بِهِۦٓ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ﴿31﴾ فَأَلقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعبَانٞ مُّبِينٞ﴿32﴾ وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِيَ بَيضَآءُ لِلنَّٰظِرِينَ﴿33﴾ قَالَ لِلمَلَإِ حَولَهُۥٓ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٞ﴿34﴾» [الشعراء: 29-34]. «(فرعون) گفت: اگر جز مرا به پروردگاري برگزيني، تو را از زمره‌ي زندانيان قرار خواهم داد. (موسي) گفت: آيا اگر چيز روشني به شما نشان دهم (باز هم مرا زنداني مي‌كني؟). (فرعون) گفت: اگر از راستگوياني آن را بيار. (در اين هنگام) موسي عصاي خود را انداخت و ناگهان اژدهاي آشكاري گرديد. و دست خود را بيرون آورد، ناگهان بينندگان آن را سفيد و روشن ديدند. (فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: بدرستي كه اين جادوگري بسيار آگاه است».

خداوند همچنين فرموده است: «وَلَقَد أَرسَلنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرعَونَ وَمَلَإِيْهِۦ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ ٱلعَٰلَمِينَ﴿46﴾ فَلَمَّا جَآءَهُم بِـَٔايَٰتِنَآ إِذَا هُم مِّنهَا يَضحَكُونَ﴿47﴾» [الزخرف: 46-47]. «ما موسي عليه السلامرا به همراه معجزات خود به سوي فرعون و درباريانش فرستاديم، پس (موسي) گفت: من فرستاده‌ي پروردگار جهانيانم. هنگامي كه موسي با معجزات ما به سوي آن ها آمد، ناگهان همگي بدان ها خنديدند».

خداوند متعال در مورد ادعاي ربوبيت از جانب فرعون ميفرمايد [النازعات: 15-24]. «آيا خبر داستان موسي به تو رسيده است؟ آنگاه كه: «هَل أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ﴿15﴾ إِذ نَادَىٰهُ رَبُّهُۥ بِٱلوَادِ ٱلمُقَدَّسِ طُوًى﴿16﴾ ٱذهَب إِلَىٰ فِرعَونَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ﴿17﴾ فَقُل هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ﴿18﴾ وَأَهدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخشَىٰ﴿19﴾ فَأَرَىٰهُ ٱلأٓيَةَ ٱلكُبرَىٰ﴿20﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ﴿21﴾ ثُمَّ أَدبَرَ يَسعَىٰ﴿22﴾ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ﴿23﴾ فَقَالَ أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلأَعلَىٰ﴿24﴾» پروردگارش او را در سرزمين مقدس طوي صدا زد. (به او گفت:) برو به سوي فرعون كه طغيان و سركشي كرده است. بگو: آيا ميل داري كه پاك شوي؟ وتو را به سوي پروردگارت هدايت كنم تا بيمناك گردي؟ پس موسي معجزه‌ي بزرگ را به او نشان داد. اما فرعون موسي را تكذيب

(c) ketabton.com: The Digital Library

رد و نافرماني كرد. سپس پشت كرد و به سعي و تلاش پرداخت. آنگاه (جادوگران را) گرد آورد و دعوت كرد و گفت: من پروردگار والاي شما هستم».

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴿٢٦﴾

فرعون گفت: مرا بگذاريد تا موسي را بكشم و او پروردگارخود را [براي نجات خود] به كمک طلبد، چون من مي ترسم دين شما را دگرگون سازد، يا در اين سرزمين فساد بر پا كند!(٢٦)

تفسير:

«ذَرُونِي»: مرا رها كنيد. فرعون ميخواهد بگويد مرا از قتل موسي منع نه كنيد.

«أَن يُظْهِرَ»: اين كه توسعه دهد و پخش و پراكنده سازد.**«الْفَسَادَ»:** مرادشان آئين توحيدي يا يک انقلاب ضدّ استكباري است.

مشورت فرعون با سران قوم در مورد موسي:

طوريكه ياد آور شديم؛ وقتي كه فرعون دريافت كه دعوت موسي عليه السلام بزرگتر از آن است كه بتواند با ادعاي باطل ربوبيت و الوهيت به مقابله با آن برخيزد، دچار ضعف و زبوني گرديد و گفت همانطور كه خداوند خبر داده است: «قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُۥٓ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٌ﴿34﴾ يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِۦ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ﴿35﴾» [الشعراء: 34-35].

«(فرعون) به بزرگان دور و بر خود گفت: اين، ساحري بسيار آگاه است، مي خواهد با جادوي خود شما را از سر زمينتان بيرون كند، پس شما چه دستوري ميدهيد».

(در اينجا) فرعون با سران قوم و در باريان خود در مورد اينكه در مورد موسي عليه السلام چه كاري را انجام دهد، مشورت مي‌كند و با اين سخن كه موسي عليه السلام مي‌خواهد با جادوي خود شما را از سر زمين تان بيرون كند، آنان را تحريک مي‌كند و به آن‌ها مي گويد: موسي ميخواهد با جادوي خود قلوب مردم را بدست آورد و اعوان و اتباع و نزديكان خود را زياد كند، تا بر شما پيروز شود و حكومت و كشور را از شما بگيرد. پس به من بگوئيد كه با او چه كار كنم؟ (تفسير ابن عطيه: ج 11، ص 105 و تفسير ابن كثير:جلد 3، صفحه 333.)

شيخ زمخشري در تفسير خود مينويسد: در واقع هنگاميكه فرعون معجزات موسي را ديد و ترس او را فرا گرفت، ادعاي باطل ربوبيت و الوهيت او نتوانست در مقابل حقي كه موسي عليه السلام آورده بود دوام بياورد. و در نتيجه تكبر و ادعاي ربوبيت و الوهيت خود را كنار زد و در مقابل درباريان خود كه آنان را بردهي خود به حساب مي آورد، چنان ذليل و زبون گشت كه در مورد موسي عليه السلام با آنان مشورت ميكرد و از آنان دستور مي‌گرفت كه با موسي چه كار كند. بدين ترتيب فرعون بخاطر شدت تحير وترس از آنچه مشاهده كرده بود، بردهگان را فرمانروا و خود را كه پروردگار آنان مي‌دانست، مأمور اجراي دستورات آنان قرار داده است. (تفسير زمخشري: جلد 3، صفحه 310.)

ماهيت طاغوت هاي مستكبر در برابر براهين حق و پايداري حق گرايان اين چنين نمايان ميشود. پس عبرت بگيريد اي كساني كه داراي بصيرت هستيد!

پيشنهاد در باريان به فرعون در مورد موسي عليه السلام:

درباريان به فرعون پيشنهاد كردند كه: «قَالُوٓاْ أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَٱبْعَثْ فِي ٱلْمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ﴿36﴾ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ﴿37﴾» [الشعراء: 36-37]. «گفتند: به موسي و برادرش مهلت بده

(c) ketabton.com: The Digital Library

و به تمام شهرهاي (مصر مأموراني را) اعزام كن كه (جادوگران را) جمع‌آوري كنند. تا همه‌ي جادوگران ماهر و بسيار آگاه را پيش تو بياورند».

وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴿٢٧﴾

موسي گفت: البته من به پروردگار خود و پروردگار شما از (شر) هر متكبري كه به روز حساب ايمان ندارد، پناه مي برم.(٢٧)

تفسير:

«عُذْتُ»: پناهنده مي شوم. خود را در پناه مي‌دارم.«مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لاٰ يؤْمِنُ بِيوْمِ اَلْحِسٰابِ» از شر هر ستمكار سرسخت و گردنكش، و سركش از ايمان به آخرت مصون بدارد.

در التسهيل آمده است: از اين رو گفته است: «مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ» و نامش را نياورده است، تا شامل فرعون و غير فرعون شود؛ چرا كه غير فرعون نيز به چنان وصفى زشت و قبيح موصوف مى شود. (التسهيل ٥/٤.).

دعوت ساحران خبير توسط فرعون:

فرعون دستور داد كه ساحران تمام شهرهاي مصر را جمع كنند. ساحران هم با طمع و وعده‌ي فرعون كه به آنان گفته بود اگر بر موسي و دعوت وي چيره شوند، مكافات بزرگ و جايگاه والايي را به آن‌ها خواهد داد، نزد فرعون آمدند. خداوند متعال ميفرمايد: «وَجَآءَ ٱلسَّحَرَةُ فِرعَونَ قَالُوٓاْ إِنَّ لَنَا لَأَجرًا إِن كُنَّا نَحنُ ٱلغَٰلِبِينَ﴿113﴾ قَالَ نَعَم وَإِنَّكُم لَمِنَ ٱلمُقَرَّبِينَ﴿114﴾» [الأعراف: 113-114]. «ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: آيا اگر ما پيروز شويم، اجر و پاداشي خواهيم داشت؟ (فرعون) گفت: بله! و بي‌گمان شما از مقرّبان خواهيد بود».

مقابله ساحران فرعون وموسي در روز زينت:

قبل از همه بايد گفت كه؛ روز زينت از جمله روز هاي است كه درآن يكي از اعياد مصريان برپا ميگردد، در اين روز همه مردم خود را زينت مي دادند، وبه سرور و شادي مي پرداختند.

قرآن عظيم الشأن در مورد تعيين اين روز توسط فرعون غرض مقابله ساحران شان به حضرت موسي عليه السلام ميفرمايد: «قَالَ أَجِئتَنَا لِتُخرِجَنَا مِن أَرضِنَا بِسِحرِكَ يَٰمُوسَىٰ﴿57﴾ فَلَنَأتِيَنَّكَ بِسِحر مِّثلِهِۦ فَٱجعَل بَينَنَا وَبَينَكَ مَوعِدا لَّا نُخلِفُهُۥ نَحنُ وَلَآ أَنتَ مَكَانا سُوى﴿58﴾ قَالَ مَوعِدُكُم يَومُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحى﴿59﴾» [طه: 57-59]. «(فرعون) گفت: اي موسي! آيا پيش ما آمده‌اي تا ما را با اين جادوي خود از سر زمين خودمان بيرون كني؟ يقيناً ما هم جادويي مثل جادوي تو را برايت مي آوريم. پس موعدي را ميان ما و خودت معين كن كه نه ما و نه تو از آن تخلف نكنيم، و وعده‌گاه ما مكاني صاف و مسطح باشد. (موسي) گفت: موعد (ما و) شما روز زينت است و بايد مردم در چاشتگاه گردآورده شوند (تا نظاره‌گر مبارزه‌ي ما و شما باشند)».

ظهور حق و بطلان سحر ساحران :

در روز موعود يعني روز زينت مردم و اهالي شهرجمع شدند و فرعون به همراه دستياران و سربازان خود آمد و ساحران هم با ريسمان ها و عصا هاي خود در صحنه حاضر شدند وموسي هم به همراه برادرش هارون و با عصايش كه بر آن تكيه مي داد وارد صحنه شد و ساحران در برابر فرعون صف كشيدند و فرعون آنان را به پيروزي در اين روز مهم تشويق مي كرد و به آنان وعده ميداد. سپس ساحران رو به موسي عليه السلام كردند و

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفتند: «يٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَن أَلۡقَىٰ﴿65﴾» (سورۀ: طه: آيه: 65) «اي موسي! آيا تو اول (عصاي خود را) مي اندازي يا ما اول بياندازيم».
موسي درجواب آنان گفت همانطور كه خداوند فرموده است: «قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلۡقُواْ مَآ أَنتُم مُّلۡقُونَ﴿43﴾ فَأَلۡقَوۡاْ حِبَالَهُمۡ وَعِصِيَّهُمۡ وَقَالُواْ بِعِزَّةِ فِرۡعَوۡنَ إِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبُونَ﴿44﴾ فَأَلۡقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلۡقَفُ مَا يَأۡفِكُونَ﴿45﴾»[الشعراء:43-44].«موسي به ساحران گفت: آنچه را ميخواهيد بيفكنيد، بياندازيد. پس ساحران ريسمان ها و عصاهاي خود را انداختند و گفتند: به عزت فرعون قسم كه ما قطعاً چيره و پيروز هستيم. موسي هم عصاي خود را انداخت وناگهان شروع كرد به بلعيدن آنچه كه با دروغ سر هم ميكردند».
خداوند در سوره اعراف در مورد ساحران فرموده است: «سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ وَجَآءُو بِسِحۡرٍ عَظِيمٍ» [الأعراف: 116]. «چشمان مردم را جادو كردند و آنان را به هراس انداختند و جادوي بزرگي از خود نشان دادند».
و در سوره طه در مورد سحر ساحران فرموده است: «فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ﴿66﴾ فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ﴿67﴾ قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴿68﴾ وَأَلۡقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلۡقَفۡ مَا صَنَعُوٓاْۖ إِنَّمَا صَنَعُواْ كَيۡدُ سَٰحِرٖۖ وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ﴿69﴾ [طه: 66-69]. «(موسي) چنان به نظرش رسيد كه بر اثر جادوي آنان ريسمان‌ها و عصاهايشان تند راه مي روند. موسي در درون خود احساس هراس كرد.
گفتيم: نترس! حتماً تو برتر هستي! و آنچه را كه در دست راست داري بيانداز تا همه‌ي آنچه كه آنان تزويري(مزورانه) ساخته‌اند، به سرعت ببلعد. چراكه كارهايي كه كرده‌اند، نيرنگ جادوگر است، و جادوگر هر كجا برود پيروز نمي شود».
نتيجه‌ي مبارزه بين ساحران و موسي اين شد كه حق نمايان شد و سحر ساحران باطل گرديد. (تفسير قرطبي: ج 7، ص 260.) همانطور كه خداوند ميفرمايد: «فَوَقَعَ ٱلۡحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴿118﴾» [الأعراف: 118]. «پس حق ثابت و ظاهر گرديد و آنچه آنان مي كردند باطل شد».

ايمان آوردن ساحران :

ساحران وقتي كه عصاي موسي را ديدند كه به اژدهاي آشكاري تبديل شد و تمام عصاها و ريسمان هايي را كه آنان انداخته بودند، بلعيد. فهميدند كه اين كارسحر نيست بلكه معجزه ودليلي است براينكه موسي عليه السلام فرستاده‌ي پروردگار جهانيان است، پس همه سجده‌كنان براي الله متعال برزمين افتادند و ايمان خودرابه پروردگاري باعظمت وپيامبري موسي‌عليه السلام اعلام كردند.
خداوند متعال در مورد ايمان آوردن ساحران ميفرمايد: «فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدِينَ﴿46﴾ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴿47﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ﴿48﴾» (سورۀ الشعراء: 46-48). «ساحران سجده كنان بر زمين فرو افتادند. گفتند: به پروردگار جهانيان ايمان داريم، به پروردگار موسي و هارون».
ايمان آوردن ساحران حادثه‌اي بسيار بزرگ و دليلي قاطع و دندان شكن بود بر اينكه موسي عليه السلام فرستاد ۀ پروردگار جهانيان است. چون كساني كه فرعون از آن‌ها كمك طلبيده بود و از آن‌ها خواسته بود كه پيروز شوند، شكست خوردند و تسليم شدند و در همانجا به حضرت موسي عليه السلام ايمان آوردند و براي پروردگار جهانيان به سجده افتادند. بدين ترتيب فرعون با چنان شكستي مواجه شد كه تاكنون جهان مثل آن را به خود نديده است و

(c) ketabton.com: The Digital Library

در نتيجه به دشمني و عناد و ادعاي باطل روي آورد و شروع كرد به تهديد كردن ساحران.(تفسير ابن كثير: جلد 3، صفحه 334.).

فرعون و تهديد به كشتن ساحران:

فرعون بعد از اينكه ايمان آوردن ساحران را به موسي عليه السلام ديد تصميم به قتل و كشتن ساحران اتخاذ كرد طوريكه قرآن عظيم الشأن در (آيۀ 49 سوره الشعراء) به نقل از فرعون ميفرمايد: «قَالَ ءَامَنتُم لَهُۥ قَبلَ أَن ءَاذَنَ لَكُم ۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحرَ فَلَسَوفَ تَعلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيدِيَكُم وَأَرجُلَكُم مِّن خِلَٰفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُم أَجمَعِينَ﴿49﴾» [الشعراء: 49].«(فرعون ساحران را تهديد كرد و) گفت: آيا به او ايمان آورديد پيش از آنكه من به شما اجازه بدهم؟ بيگمان او بزرگ و استاد شما است كه جادوگري را به شما آموخته است. پس خواهيد دانست. بي شك دستها و پاهاي شما را عكس يكديگر قطع ميكنم و همگي شما را به دار مي آويزم».

عكس العمل ساحران به تهديد فرعون:

بعد از اينكه ساحران از جانب فرعون تهديد به قتل شدند، قرآن عظيم الشأن، جواب ساحران در مقابل تهديد فرعون چنين بود: «قَالُواْ لَا ضَيرَ ۖ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ﴿50﴾ إِنَّا نَطمَعُ أَن يَغفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَٰيَٰنَآ أَن كُنَّآ أَوَّلَ ٱلمُؤمِنِينَ﴿51﴾» [الشعراء:50-51].«(ساحران) گفتند: هيچ زياني نيست. مابه سوي پروردگارمان باز ميگرديم. ما اميدواريم كه پروردگارمان گناهان ما را ببخشايد، چون ما اولين ايمان آورندگان بودهايم».

يعني در آنچه كه ما را به آن تهديد ميكنيد، زياني ما را نيست و اهميتي بدان نمي دهيم، چراكه ما به سوي الله باز ميگرديم و خدا پاداش هيچ نيكوكاري را ضايع نمي گرداند. وقتي كه فرعون جواب آنان را شنيد، تهديد خود را عملي كرد و آنان را كشت و در كنار رود نيل به دار آويخت.

ابن عباس(رض) درمورد آنان گفته است: صبحگاهان ساحر بودند وشامگاهان شهيد شدند. (تفسير ابن عطيه: ج 11، صفحه 110.)

در حديث شريف به روايت ابو موسي(رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم چون از قومي مي هراسيدند، مي گفتند: «**اللهم إنا نعوذ بك من شرورهم، و ندرأ بك في نحورهم**». «بارخدايا! ما به تو از شرارت هاي آنان پناه برده و به وسيله تو، گردن هايشان را از خود دفع ميكنيم».

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴿٢٨﴾

و مردی مؤمن از آل فرعون كه ايمان خود را پنهان می داشت گفت آيا ميخواهيد مردی را بكشيد به خاطر اينكه می‌گويد پروردگار من الله است؟ و برای شما معجزاتی از سوی پروردگارتان آورده است، و اگر دروغگو باشد زيان دروغش بر عهده اوست، و اگر راستگو باشد بخشی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسيد، بی‌گمان خداوند كسی را كه اسرافكار و دروغگو باشد، هدايت نمي‌كند. (٢٨)

تفسير:

«وَ إِنْ يكُ كَاذِباً فَعَلَيهِ كَذِبُهُ» اگر در ادعای رسالت دروغگو باشد، ضرر دروغش فقط به خودش ميرسد. قرطبی گفته است: بر مبنای ترديد در صدق رسالتش چنين نگفته، بلكه

(c) ketabton.com: The Digital Library

می‌خواست محبت آنها را نسبت به او معطوف داشته و از آزارش دست بردارند. (تفسیر قرطبی ۳۰۷/۱۵.)

إِنَّ اَللَّهَ لاٰ يهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴿28﴾ همانا خدا توفیق هدایت و ایمان را به شخصي نخواهد داد که در گمراهی افراط کرده و در دروغ بستن به خدا مبالغه می‌کند.

امام فخر رازي در تفسیر آیه مبارکه می نویسد:این بیان نشان دهنده‌ی رفعت منزلت و شأن حضرت موسی می باشد؛ چون خدا او را هدایت و به وسیله‌ی معجزات او را تأیید کرده است، و نیز تعریض است به این‌که فرعون با قصد کشتن موسی تجاوز و ستم پیشه کرده است و در ادعای خدا بودنش دروغگو می‌باشد، و خدا انسانی را با این شان و وصف هدایت نمی دهد. بلکه او را ناموفق و کارش را خراب و خنثی می‌کند. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۷)

در البحر آمده است: این یکی از فنون علم بیان است که دانشمندان آن را «استدراج مخاطب» نامیده‌اند، و آن این‌که وقتی دید فرعون قصد قتل موسی را کرده و قومش نیز موسی را تکذیب کرده‌اند، خواست به شیوه و طریقی نهانی که گمان نبرند نسبت به موسی تعصبی دارد، و ندانند که از پیروان موسی می باشد، او را یاری و بر آنان پیروز گرداند، لذا از در نصیحت و اندرز در آمد و گفت:

«أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً»، اسم او را نیاورد بلکه فقط گفت: مردی، تا وانمود کند که او را نمی شناسد. بعد از آن گفت: «أَنْ يقُولَ رَبِّي اَللهُ» نگفت مردی با ایمان یا پیامبر خدا؛ چون اگر چنان می گفت، می دانستند که نسبت به او تعصب دارد، و سخنش را قبول نمی‌کردند. پس از آن، گفتارش را چنین دنبال کرد و گفت: «وَ إِنْ يكُ كٰاذِباً» به منظور توافق با نظر آنها، کذب را قبل از صدق آورده است. آنگاه آن را دنبال کرده و گفت: «وَ إِنْ يكُ صٰادِقاً» و نگفت: او صادق است. و همچنین گفت: «يصِبْكُمْ بَعْضُ اَلَّذِي يعِدُكُمْ» و نگفت تمام آنچه وعده‌اش را به شما داده است؛ زیرا اگر چنان می گفت می فهمیدند که نسبت به او تعصب دارد و پیامبری او را تصدیق می‌کند. سپس گفتاری را به دنبال آن آورد که بیانگر عدم تصدیق می باشد و گفت: إِنَّ اَللَّهَ لاٰ يهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ، که متضمن تعریض به فرعون است؛ زیرا او در زمینه‌ی دروغ بستن به خدا بی اندازه افراط کرده بود؛ چون خود ادعای خدایی و پروردگاری می کرد. (البحر المحیط ۴۶۱/۷.)

داستان مؤمن آل فرعون :

مؤمن آل فرعون شخصيت بود از جمله فرعونيان، كه به موسي عليه السلام ايمان آورده بود ولي اين شخص ايمان خود را مكتوم و مخفي نگاه داشته بود، ولي در قلب به موسي عليه السلام عشق و محبت بي الايش داشت، وخود را مؤظف به دفاع از او مي ديد.

اين داستان آموزنده و تأريخي؛ در آيات 28 الي 45 سورۀ مباركه غافربا زيباي خاصي تذكر يافته است، اين شخص بعد از اينكه فرعون تصميم به قتل حضرت موسي ميگيرد، وجان حضرت موسي عليه السلام را در خطر جدي مي بيند، در همين لحظه خطرناک، حساس و سر نوشت ساز خود را به ياري و مدد حضرت موسي عليه السلام مي رساند و اطلاع از دسيسه فرعون او را از قتل نجات ميدهد.

مفسرين مينويسند كه: مؤمن آل فرعون شخصي هوشيار، دقيق و وقت شناس و از نظر منطق بسيار نيروند و قوي بود.

برخي ازمفسرين در تفاسير خويش در مورد مؤمن آل فرعونمي نويسند كه وي: اصلاً ازجمله قبيطان و نزديكان فرعون بود، برخی حتي او را پسر كاكاي فرعون و وليعهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرعون معرفي مي دارد. برخي از مؤرخين در تواريخ خويش؛ اسم اور احبروك، شمعون، حزقيل، حزبيل، حبيب و يا سمعان ذكر نموده اند.
همچنان برخي از مفسرين مينويسند كه: حزبيل، همان نجاري بود كه صندوق را براي حضرت موسي ساخت تا مادرش او را در ميان رود نيل بياندازد.
داستان مؤمن آل فرعون تنها در همين سوره مطرح شده است.وبصورت خلاصه اين داستان همين است كه: اين شخص بعد از اينكه از تصميم فرعون در به قتل رساندن موسي عليه السلام اطلاع حاصل مي كند خود را با سرعت خاص به حضرت موسي عليه السلام مي رساند، واورا از دستگيري وقتل توسط فرعون مطلع مي سازد.
امام فخر رازی و مراغی در تفاسير خود در اين بابت مي نويسند: او از درباريان و رئيس پليس فرعون بود.
برخي از مفسران نوشته اند كه او خازن و مسؤوليت خزاين فرعون بود.
از ابن عباس(رض) نقل شده كه در ميان فرعونيان تنها سه كس به موسي ايمان آوردند: مؤمن آل فرعون، همسر فرعون، و آن مردي كه قبل از نبوت موسي به او خبر داد كه فرعونيان تصميم دارند تو را به خاطر قتل يكي از اتباعشان به قتل برسانند و هر چه زودتر از مصر خارج شو. (سورۀ قصص آيه 20).
حسن مفسر شهير جهان اسلام در مورد آل فرعون مي نويسد: «آن مرد از قبطيان و پسركاكاي فرعون بود كه ايمانش را نهان مي داشت و آن راقبل از اين روز آشكار نساخته بود و سبب آشكار كردن ايمانش در اين روز، اين بود كه چون فرعون گفت: (مرا بگذاريد تا موسي را بكشم)، آن مرد مؤمن را خشمي براي خداوند متعال فراگرفت و گفت: «آيا مردي را مي‌كشيد كه ميگويد: پروردگار من الله است و مسلماً براي شما از سوي پروردگارتان معجزاتي هم آورده است؟» يعني: حال آنكه او براي شما معجزات آشكاري كه بر نبوت و صحت رسالت وي دلالت هاي روشني دارند، نيز آورده است؟ در حديث شريف آمده است: «بهترين جهاد، گفتن سخني حقي است در نزد سلطاني ستمگر». ابن عباس(رض) ميگويد: «از خانواده فرعون، جز همين مرد و نيز زن فرعون، كس ديگري ايمان نياوردند».
سپس آن مرد مؤمن در دفاع از موسي عليه السلام، با آنان قدري نرم تر برخورد كرد و گفت: «و اگر بر فرض دروغگو باشد، دروغش به زيان خود اوست و اگر راستگو باشد، البته برخي از آنچه به شما وعده مي دهد به شما خواهد رسيد» اين سخن آن شخص مؤمن، ناشي از شک وي در صحت رسالت موسي عليه السلام نبود زيرا او چنان‌كه خداوند أ از وي توصيف كرده است به راستي مؤمن بود. معناي: «يُصِبكُم بَعضُ ٱلَّذِي يَعِدُكُمۡۖ» [غافر: 28] اين است: اگر تمام چيزهايي كه موسي عليه السلام به شما وعده مي دهد، به شما نرسد، حداقل بعضي از آن ها به شما مي رسد و در همان بعض هم هلاكت شما حتمي است« چرا كه خدا كسي را كه افراطكار دروغگو باشد، هدايت نمي‌كند» اين ادامه سخن آن مرد مؤمن است. يعني: اگر موسي‌عليه السلام گزاف كار و دروغگو باشد، هرگز خداوند متعال او را به سوي حجت هاي روشن خود راهنمايي نمي‌كند و نه او را به معجزات خود مؤيد مي‌گرداند و اگر بر خداوند أ دروغ بسته باشد، قطعاً حق تعالي او را خوار ساخته و هلاک مي‌گرداند پس شما نيازي به اين نداريد كه او را بكشيد. اين سومين احتجاجي است كه آن شخص مؤمن در اعتراض به طرح موضوع قتل موسي عليه السلام كرد و دراين

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعتراض نيز نوعي مجامله و نرمش براي واداشتن آنها به تسليم است. (تفسير انوار القرآن (جلد سوم) نوشته: عبدالرؤوف مخلص).

يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴿٢٩﴾

اي قوم من امروز حكومت در دست شماست و در اين سر زمين غلبه داريد، اما اگر عذاب سخت الله بر ما بيايد، چه كسي ما را ياري خواهد كرد؟ فرعون گفت: به شما نشان نميدهم جز آنچه را من در ميبابم و شما را جز به راه رشد راهنمايي نميكنم. (دستور همان قتل موسي وتقويت حكومت من است). (٢٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْمُلْكُ»: حكومت و سلطنت. شاهي.**«ظَاهِرِينَ»:** غالبين. چيرگان و پيروزمندان.**«بَأْسِ اللَّهِ»:** يعنى عذاب و انتقام خدا. **«الرَّشَادِ»:** هدايت، صواب و صلاح.

تفسير:

امام فخررازى ميفرمايد: از اين جهت گفته است: **«ينْصُرُنا و جاءَنا»**؛ چون وانمود مى كرد او از آنان مى باشد و در خير و منفعت اندرزى كه به آنان ميدهد، با آنها شريک است. (تفسير كبير ٥٩/٢٧.)

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ﴿٣٠﴾

و آن مرد مؤمن گفت: اي قوم من! بي ترديد من بر شما از روزي مانند روز [عذاب] گروه ها [يي كه پيامبران را تكذيب كردند] مي ترسم. (٣٠)

«مِثْلَ»: همانند. مراد همانند حادثه و بلا است. يعني مضافي قبل از (يَوْمِ) محذوف است.

تفسير:

«يَوْمِ الأحْزابِ»: هدف از(يَوْم) ايام وروزگاران است، نه روز يازمان واحدي. همچنين ايام به معني وقائع نيز آمده است (ملاحظه شود: تفسير روح‌المعاني).

مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ﴿٣١﴾

چون سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و كساني كه بعد از آنان بودند؛ و الله بر بندگان اراده ظلم نميكند.(٣١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«دَأْبِ»: عادت و رسم.

تفسير:

مفسرزمخشرى در ذيل تفسير اين آيه مباركه فرموده است: يعنى نابودى آنها عدالت و روا بود؛ چون به سبب عمل خود مستحق آن شدند. و متضمن مبالغه مى باشد؛ چون «اراده كردن ستم» را نفى كرده است و هر كس از اراده كردن ستم دور باشد، از ستم دورتراست. (تفسير كشاف ١٢٨/٤.).

وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ﴿٣٢﴾

(و نيز گفت) اي قوم! من بر شما از روزي كه مردم يكديگر را صدا مي زنند (و از هم ياري مي طلبند و صدايشان به جائي نمي رسد) بيمناكم! (٣٢)

تفسير:

«يَوْمَ التَّنَادِ»: اصل آن تنادي است به معني صدا زدن.

«اَلتَّنَادِ» روز قيامت كه انسان به محشر خوانده مى‌شود، يا مردم يكديگر را صدا مى‌كنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آن روز: هر ملّتي را به نام پيغمبرش فرياد مي‌دارند؛ مردمان همديگر را صدا مي زنند و به كمک مي طلبند؛ مردمان را براي گردهمايي در محشر صدا ميزنند؛ مردمان كافر واويلا سر ميدهند و نابودي را فرياد ميدارند.

شيوۀ كاري آل مؤمن فرعون :

همان گونه كه در سيره برخی از انبيا ديديم، مؤمن آل فرعون نيز گاهی با يادآوری و انذار توأمان، آهنگ تحريک و اقناع مخاطبان را می نمايد، دو شيوه‌ای كه به خوبی يكديگر را تكميل ميكنند: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيكُم مِّثْلَ يوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ» (غافر، آيات 30 - 31) و كسی كه ايمان آورده بود گفت: ای قوم من، من از روزی مثل روز دسته های مخالف خدا بر شما می ترسم. در اين آيات، انذار و يادآوری سرگذشت اقوام پيشين به همراه يكديگر، يک روند تبليغی مؤثر را به وجود آورده است كه می تواند هر مخاطب حق پذيری را به تأثر وادارد. «وَيا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيكُمْ يوْمَ التَّنَادِ يوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَن يضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ») غافر، آيات 32 - 33 (و ای قوم من، من شما را از روزی كه مردم يكديگر را ندا در می دهند، بيم دارم. و در پايان يادآوری ها، استدلال ها و نصيحت ها، برای اتمام حجت، انذاری صريح و تكان دهنده را ارائه می كند كه حاوی نوعی برائت نيز هست: «الَّذِينَ يجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»(غافر، آيه 35) كسانی كه در باره آيات خدا - بدون حجتی كه برای آنان آمده باشد - مجادله می كنند، اين ستيزه در نزد خدا و كسانی كه ايمان آورده اند عداوت بزرگی است. اين گونه خدا بر دل هر متكبر زورگويی مهر می نهد.

آيۀ 34 سورۀ مؤمن نيز بر يادآوری ماجرای دعوت پر از اعجاز و عبرت يوسف آغاز ميشود و با انذار گمراهی دائم مشركان پايان مييابد:«وَلَقَدْ جَاءكُمْ يوسُفُ مِن قَبْلُ بِالْبَينَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءكُم بِهِ»(غافر، آيه 34) و به يقين، يوسف پيش از اين، دلايل آشكار برای شما آورده، و از آنچه برايتان آورد همواره در ترديد بوديد.

خير خواهی و دلسوزی بسيار از شيوه های مشترک أنبياء و أولياء در تبليغ دين اين است كه سرنوشت خودشان و مخاطبان را يكسان به حساب آورند و برای آن ناصحانه دلسوزی كنند. از اين رو مؤمن آل فرعون، اين گونه به مردم هشدار می دهد: «فَمَن ينصُرُنَا مِن بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءنَا» (غافر، آيه 29) پس چه كسی ما را از بلای خدا - اگر به ما رسد - حمايت خواهد كرد؟ «إِنِّي أَخَافُ عَلَيكُم مِّثْلَ يوْمِ الْأَحْزَابِ»(غافر، آيۀ 30) من بر شما از مثل روز عذاب دسته های مخالف خدا می ترسم. «يا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِي دَارُ الْقَرَارِ» (همان، آيۀ 39) ای قوم من، اين زندگی دنيا تنها كالايی ناچيز است، و در حقيقت، آن آخرت است كه سرای پايدار است.)

«وَيا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ» (غافر آيه 41) و ای قوم من، چه شده است كه من شما را به نجات می خوانم و شما مرا به آتش می خوانيد؟ بيش از هر چيز بايد به لحن و سياق آيات فوق دقت كرد تا عمق دلسوزی و خيرخواهی مؤمن برای مردم روشن گردد.

تبليغ در مراحل متعدداز ظاهر آيات بر می آيد كه تبليغ مؤمن دارای مراحل متعدد بوده است و با طی يک مرحله، در صدد يافتن فرصت ديگر بوده و پيام‌های خود را در فراگرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

تبلیغی جدید عرضه می‌کرده است. آیات 28 تا 35 سورۀ مؤمن را می‌توان حکایت کننده مرحله اول دعوت وی دانست و آیات 38 تا 46 بازگو کنندۀ مرحلۀ دوم می‌باشند.
گفتنی آن که به نظر می رسد با مردد شدن فرعونیان در مورد قتل موسی مرحله اول دعوت او به توفیق نایل شد، و در مرحله دوم وقت آن رسیده که مبلغ ضمن تقویت این نتیجه، در پی تثبیت عقاید و پیام های دیگر خویش باشد. جالب است که ترتیب شیوه های اتخاذ شده در دو مرحله متفاوت است؛ طور مثال در مرحله دوم شیوه ترغیب و تشویق بسیار بیشتر از مرحله اول به کار رفته و در عوض انذار در مرحله اول بیشتر به چشم می خورد.

شیوه همراهی و مدارا با مخاطبان:

از آن جا که یکباره نمی توان تمامیت عقل ودل مخاطبان را در اختیار گرفت، در مراحل اولیه دعوت، نوعی همراهی و امید هدایت تدریجی ضرورت می یابد. مؤمن از ابتدا سخن نهایی و اعتقاد کامل را بازگو نکرد، چه، مخاطبان از تلقی و تحمل آن عاجز بودند. پس نوعی همراهی و تسهیل امر موجب تمایل آنان به پیام او گردید، به این ترتیب که، هرچند می‌داند تمام گفتار موسی راست و صحیح است با ظاهر شک و دو دلی می‌گوید: "و إن یک کاذبا فعلیه کذبه"، و اگر دروغگو باشد، دروغش به زیان اوست. و نیز به جای آن که به تمام آنچه موسی وعده داده اشاره کند، بعضی از آن را متعرض شده است: «وَإِن يكُ صَادِقًا يصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يعِدُكُمْ» غافر، آیه 28 (و اگر راستگو باشد، بعضی از آنچه شما را وعده داده به شما می رسد.
اگر پرسیده شود چرا گفت: بعضی از آنچه وعده تان داده به شما می رسد، در حالیکه او نبی راستگویی است و هر چه وعده داده بدون استثنا باید عملی شود، پاسخ این است که چون او در مقابل دشمنان موسی و منکران دعوتش نیاز داشت تا قدری با آنان مدارا و ملایمت کند و راه میانه را بپیماید و از در خیرخواهی درآید، طوری که زمینه برای قبول آنها فراهم تر شود و چون از او شنیدند پیامش را رد نکنند.
کسانی که در باره آیات خدا - بدون حجتی که برای آنان آمده باشد - مجادله می کنند، این ستیزه در نزد خدا و کسانی که ایمان آورده اند عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می نهد.

تشویق و ترغیب:

بخش قابل توجهی از آیات دعوت مؤمن آل فرعون را تشویق ها و امید بخشی‌های او به مخاطبان تشکیل میدهد. وی آن گاه که شیوه های استدلال و انذار و یادآوری را بی اثر یا کم اثر می بیند، در دومین فرآیند تبلیغی خود، بیش از هر روش، به تشویق و اظهار خیرخواهی می پردازد و با بیان نعمت ها و پاداش های الهی، آنان را به پذیرش و التزام به پیام ها سوق می دهد؛ تشویق به یافتن راه رشد: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» (مؤمن، آیۀ 38) و آن کس که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، مرا پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم.
تشویق به ورود به بهشت: «مَنْ عَمِلَ سَيئَةً فَلَا يجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِكَ يدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيرِ حِسَابٍ» (غافر آیۀ 40) و هر کس که کار شایسته ای کند، چه مرد باشد یا زن، در حالیکه ایمان داشته باشد، درنتیجه، آنان داخل بهشت می شوند و در آن جا بی حساب روزی می یابند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترغيب به آرامش سراى ديگر:) «يا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا مَتاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (غافر، آية 39) اى قوم من، اين زندگى دنيا تنها كالايى ناچيز است ودرحقيقت، آن سراى آخرت‌است كه سراى پايدار است.

يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴿٣٣﴾

آن روزي كه [به علت شدت عذاب] پشت مي‌گردانيد و شما در برابر عذاب الله هيچ حمايتگري نداريد، و هر كس را خداوند (بخاطر اعمالش گمراه سازد، هدايت كننده اي براي او نيست. (٣٣)

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴿ ٣٤﴾

پيش از اين يوسف با دلائل روشن به نزد شما آمد، ولي شما هميشه نسبت به آنچه كه آورده بود در شک بوديد، تا زماني كه از دنيا رفت، [پس از مرگ او] گفتيد: خدا هرگز بعد از او پيامبري مبعوث نخواهد كرد، اين گونه خدا هر اسراف كار متردد را گمراه مي كند. (٣٤)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الْبَيِّنَاتِ»: آيه هاي كتاب آسماني. دلائل و براهين و معجزات.**«فَمازِلْتُمْ فِي شَكٍّ»:** پيوسته در شک و ترديد بسر مي برديد.**«هَلَكَ»:** فوت كرد.**«مُرْتَابٌ»:** متشكک و متردّد در دين.

تفسير:

در دلايل كه مؤمن آل فرعون به مصريان بيان داشت يكي اين بود كه آنان به علّت ترديد در رسالت يوسف عليه السلام داشتند.

مفسران در تفاسير خويش نوشته اند: يعنى پدران و نياكانتان. «حَتّى إِذٰا هَلَکَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اَللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً» بعد از اينكه درگذشت، از روى ميل و هوس و تمنى وبدون دليل وبرهان گفتيد: بعد از يوسف هيچكس ادعاى پيامبرى را نخواهد كرد.

ابو حيان فرموده است: اين بيان به معنى تصديق رسالت حضرت يوسف عليه السّلام نيست. چگونه او را تصديق مى‌كنند در حالى كه هنوز در مورد او مشكوك اند، بلكه به اين معنى است كه پيامبرى از جانب خدا براى هدايت خلق نمى‌آيد. بنابر اين نفى يک پيامبر و انكار بعثت او ميباشد. (البحر ٤٦٤/٧).

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴿٣٥﴾

كسانيكه دربارۀ آيات الله مجادله مي‌كنند، بدون آنكه دليلي براي آنان آمده باشد، (مجادلۀ آنان) نزد الله و نزد مؤمنان خشم بزرگي را در پي دارد؛ اينگونه خداوند بر قلب هر متكبر جباري مهر مي نهد.(٣٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانٍ»: حجّت و برهان.

تفسير:

در البحر آمده است: اندرزگو، به منظور حسن گفتگو با آنها و جلب قلوب و نهاد آنها، لحن را از خطاب به غايب تغيير داده است، تا به طور ناگهانى آنها را مخاطب قرار ندهد. و در گفته‌ى كَبُرَ مَقْتاً نوعى شگفتى و مهم جلوه دادن جدال آنها نهفته و پنداري از ديگر گناهان كبيره بزرگتر است. (البحر ٤٦٤/٧).

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ﴿٣٦﴾

فرعون گفت: اي هامان! براي من بنايي بسيار بلند بساز شايد به راه ها دست يابم.(٣٦)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«صَرْحاً»: قصر عظيم. و يا تعمير مرتفع (ملاحظه شود سورۀ: نمل‌آيه44، قصص آيۀ 38).

تفسير:

امام قرطبی گفته است: بعد از اينكه مؤمن خانواده‌ی فرعون سخنان خود را گفت و فرعون ترسيد گفته‌ی او در دل قوم مؤثر واقع شود، چنان وانمود كرد كه می‌خواهد توحيدی را آزمايش كند كه موسی آورده است. از اين‌رو دستور ساختن قصری عظيم را به وزيرش داد. (تفسير قرطبی ٣١۴/١۵).

«لَعَلِّي أَبْلُغُ اَلْأَسْبٰابَ» أَسْبٰابَ اَلسَّمٰاوٰاتِ شايد به راه‌های رسيدن به آسمان‌ها برسم و از آن سر درآورم. به منظور تفخيم و توضيح، آن را تكرار كرده است.(صاحب كشاف گفته است: وقتی چيزی به ابهام بيايد و بعداً توضيح داده شود، بزرگی و تفخيم حال آن را می رساند، وقتی خدا تفخيم اسباب سموات را خواست، اول آن را مبهم آورد و بعداً آن را توضيح داد. كشاف ۶۶/۴.)

«الأسْبَاب»: وسائل (ملاحظه شود سورۀ بقره آيه 166، ص آيه 10). راه هاي شناخت و دستيابي به چيزي.

در موعظه هاي كه مؤمن آل فرعون ارايه داشت داراي مفيدت خاصي واقع شد، از جمله: فرعونی كه شعار «أَقْتُلْ مُوسى» را سر می داد و می گفت من موسی را می‌كشم و هيچ كس جز نظر من نبايد نظری دهد، «ما أُرِيكُمْ إِلَّا ماأَرى» در اينجا است كه سعي و تلاش مؤمن آل فرعون به جای كشتن موسی به فكر ساختن برج برای يافتن خدای موسی افتاد.

أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ﴿٣٧﴾

راه هاي (صعود به) آسمان ها، تا از خداي موسي اطلاع يابم (و بنگرم)، چون من او را دروغگو مي پندارم. اينچنين براي فرعون بدي كردارش زيبا جلوه داده شد و از راه (حق) باز داشته شد. وحيله و توطئه فرعون (و فرعون صفتان) جز به تباهي نمي انجامد.(٣٧)

تفسير:

«أَطَّلِعَ»: بنگرم، با خبر شوم.«فَأَطَّلِعَ إِلىٰ إِلٰهِ مُوسىٰ» تا آشكارا خدای موسی را با چشم خود ببينم. «وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كٰاذِباً» من واقعاً فكر می‌كنم موسی در اين كه ادعا می‌كند غير از من خدايی دارد، دروغ می‌گويد.

مفسر محمد بن يوسف بن علي بن حيان نفري غرناطي (654 - 745ق) ميفرمايد: رسيدن به «اسباب سموات» غير ممكن است. اما فرعون به شنوندگان وانمود كرد كه صورت ممكن را دارد آنگاه كه گفت: «فَأَطَّلِعَ إِلىٰ إِلٰهِ مُوسىٰ»، اين خود اقرار به وجود الله متعال می باشد. از اين رو اقرار را جبران كرد و گفت: «وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كٰاذِباً» (تفسير البحر ۴۶۵/٧).

«تَبَابٍ»: خسران و زيان. هلاک و نابودي.

«أَسْبَابَ»:

ـ مفسرقتادة در مورد «أَسْبَابَ»: ميفرمايد: «مراد از اسباب، درها است». «راه هاي

(c) ketabton.com: The Digital Library

دستيابي به آسمان ها» يعني: تا بر آن برج بالا رفته به آسمان برسم و چون به آسمان رسيدم، خدايي را كه موسي عليه السلام ادعا مي‌كند او آنجاست، جست و جو كنم «تا به سوي خداي موسي بنگرم»

ـ امام شوكاني در تفسير خود مي‌گويد: «موسي عليه السلام قبلاً به فرعون خبر داده بود كه الله متعال درآسمان است». «و من او را سخت دروغگو مي‌پندارم» در اين ادعاي وي كه خدايي دارد. يا در آنچه كه از رسالت ادعا مي‌كند.

بدين‌گونه بود كه آن ملعون چنين وانمود ساخت كه به وجود الله متعال متيقن نيست و به پندار خود در پي جست و جو و كاوش در مورد اين امر است كه آيا در واقع خداي مورد ادعاي موسي وجود دارد يا خير؟ ولي هدف او القاي اين پندار بود كه چنين خدايي اصلاً وجود ندارد و به زودي خواهد ديد كه حقيقت امر چيست؟

خواننده گان محترم !

درآيات(38الي46) ادامه ي اندرزهاي آن مرد مؤمن، به بيان گرفته شده است.

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴿٣٨﴾

و كسي كه (از قوم فرعون به موسي) ايمان آورده بود گفت: اي قوم من! از من پيروي كنيد تا شما را به راه صحيح هدايت كنم.(٣٨)

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴿٣٩﴾

اي قوم من! اين زندگي دنيا متاع زودگذري است، و البته آخرت سراي دائمي (و جاودانه) است. (٣٩)

تفسير امام قرطبی فرموده است: منظور از منزلگاه آخرت، بهشت و دوزخ است كه فناپذير نيستند. (تفسير قرطبی ٣١٧/١٥.)

«مَتَاعٌ»: توشه‌اي كه سواري براي مسافرت با خود بر مي دارد (ملاحظه شود: المنتخب). كالاي اندک. لذّت گذرا. بهره‌اي ناچيز.

«دَارُالْقَرَارِ»: سراي هميشگي و ماندگاري. خانه استقرار و جاودانگي.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴿٤٠﴾

هر كس عمل بدي انجام دهد جز به همان اندازه جزا داده نمي‌شود، ولي هركس كار نيک انجام دهد، خواه مرد يا زن، در حالي كه مؤ من باشد وارد بهشت مي شود و در آنجا روزي بي حسابي به او داده خواهد شد. (٤٠)

تفسير:

فضل الله چنان مقتضی است كه پاداش حسنات چند برابر شود، اما كيفر گناهان نه.

ابن كثير فرموده است: بِغَيرِ حِسابٍ يعنی به ميزان پاداش ارزيابی نمی شود، بلكه خدا ثواب زياد و عظيم را طوری به او می دهد كه نه به آخر می رسد و نه تمام می شود. (مختصر ابن كثير ٢٤٥/٣).

وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ﴿٤١﴾

اي قوم! چرا من شما را به سوي نجات دعوت مي‌كنم، اما شما مرا به سوي آتش فرا مي خوانيد؟(٤١)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:
اين بدين معني است كه: معامله ما و شما يك امر عجيب است. من ميخوام كه شما را براه ايمان دعوت نموده و از عذاب الله متعال نجات بخشم و كوشش شما اين است كه مرا نيز همراه خويش در آتش دوزخ بيفكنيد – از يكطرف چنان خير خواهي و دلسوزي از جانب ديگر چنين كينه و دشمني؟.
«مَا لِي»؟: چه چيز مي بينم؟ چه خبر است؟ چه شده است؟ به من بگوئيد كه.

تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ﴿٤٢﴾

شما مرا دعوت مي‌كنيد كه به خدا كافر شوم وچيزي را كه من به (حقيقت) آن علم ندارم شريک او گردانم در حاليكه كه من شما را به سوي خداوند عزيز غفار دعوت مي‌كنم.(۴۲)

لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ﴿٤٣﴾

قطعاً آنچه شما مرا به سوي او مي خوانيد (از بتها و فراعنه و معبودان باطل) آن هيچ دعوتي (و اثر سودمندي) در دنيا و آخرت ندارد و محققاً (بدانيد كه در قيامت) بازگشت ما به سوي خداست و البته اسرافكاران، دوزخي و همدم آتش اند.(۴۳)

تفسير:
بايد گفت: بجزذات پروردگار، قدرتي ديگري نه دردنياونه هم درآخرت موجود مي باشد كه: ادناترين نفع و ضرر را مالك باشد پس مردم را به بندگي و غلامي آن چيز حقير دعوت دادنم نتهاي جهل و حماقت است. طوريكه قرآن عظيم الشأن در (آيه 5 سوره احقاف) ميفرمايد: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لايَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ﴿5﴾» (و كيست گمراه تر از كسى كه به جاى خداوند، كسانى را مي خواندكه تا روز قيامت پاسخش را نميدهند وحتّى از خوانده شدن خود بى خبرند.)

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴿٤٤﴾

به زودي آنچه را من به شما مي گويم به خاطر خواهيد آورد، و من كار خود را به الله مي سپارم، چون الله نسبت به بندگان [خود] بيناست.(۴۴)

تفسير:
مفسر تفسير صفواة التفاسير در تفسير آيه مباركه «فَسَتَذْكُرُونَ مٰا أَقُولُ لَكُمْ» مي نويسد: وقتى با عذاب روبرو شديد، درستى گفتار مرا به ياد خواهيد آورد.
گفته متضمن تهديد و وعيد است. «وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اَللّٰهِ» من به خدا توكل مى‌كنم و كارم را به او واگذار مى نمايم.
امام قرطبى فرموده است: اين جمله نشان مى دهد كه او را تهديد كرده و قصد قتلش را داشته اند. (تفسير قرطبى ۳۱۸/۱۵.)
«أُفَوِّضُ»: واگذار مي كنم. مي سپارم.

فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ﴿٤٥﴾

و خداوند او را از عواقب سوء توطئ ه ها و حيله هاي ايشان كه مى ورزيدند، در امان داشت، و عذاب شديد آل فرعون را فرو گرفت.(۴۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سَيِّئَاتِ»: بديها. مراد شكنجه‌ها و كيفرها و بلاها است.**«حَاقَ»:** در بر گرفت. گريبانگير گرديد (ملاحظه شود سوره هاي: انعام آيۀ 10، هود آيۀ8، نحل آيۀ34).

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴿۴۶﴾

عذاب آنها آتش است كه هر صبح و شام بر آن عرضه مي شوند، و روزي كه قيامت بر پا مي شود (الله دستور مي دهد) آل فرعون را در سخت ترين عذاب ها در آوريد.(۴۶)

تفسير:

«النَّارُ»: بدل از (سُوءُ الْعَذَابِ) است.**«يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا»:** به آتش نموده مي شوند. مراد اين است كه در صبح و شام منزل و مأواي آينده آنان در دوزخ را بدانان نشان مي دهند. همان گونه كه رسول اكرم خبر داده است: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَداه وَالْعَشِيِّ، إِنْ كانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقالُ هذا مَقْعَدُكَ حَتّي يَبْعَثَكَ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». **«أَشَدَّ الْعَذَابِ»:** اضافه صفت به موصوف خود است.

بخاري و مسلم و ديگران در حديث شريف از ابن عمر (رض) روايت كرده‌اند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «إن أحدكم إذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي، إن كان من أهل الجنة فمن أهل الجنة وإن كان من أهل النار فمن أهل النار، يقال له: هذا مقعدك حتي بعثك الله إليه يوم القيامة». «قطعاً يكي از شما چون بميرد، جايگاهش صبح و شام بر وي عرضه ميشود؛ اگر از بهشتيان باشد، جايگاهش از اهل بهشت به او نشان داده ميشود و اگر از دوزخيان باشد، جايگاهش از اهل دوزخ به وي نشان داده ميشود. به او گفته ميشود: اين است جايگاه تو تا خداوند در روز قيامت تو را به سوي آن برانگيزد».

اين آيۀ كريمه و احاديث وارده در اين باب، اصلي اساسي در اثبات عذاب برزخ است و اينكه عذاب برزخ حق است و هيچ شكي در آن نيست.

در حديث شريف به روايت بخاري از عائشه(رض) آمده است كه او از رسول الله صلي الله عليه وسلم درباره عذاب قبر پرسيد، رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «آري! عذاب قبر حق است».

البته دلالت آيۀ كريمه، به عذاب كفار در برزخ محدود بوده و عذاب مؤمن در قبر به سبب گناهانش، از آن استنباط نمي شود بلكه اين امر از احاديث نبوي متقدم بر مي‌آيد.

بايد دانست كه عذاب قبر متفاوت است، به دليل حديث شريف وارده در اين باره از ابن مسعود (رض) كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «ما أحسن محسن من مسلم أو كافر إلا أثابه الله تعالي. قلنا: يا رسول‌الله! ما إثابة الله الكافر؟ فقال: إن كان قد وصل رحما أو تصدق بصدقة أو عمل حسنة، أثابه الله تبارك وتعالي المال و الولد و الصحة و أشباه ذلك. قلنا: فما إثابته في‌الاخرة؟ قال: عذابا دون العذاب. قرأ «أَدخِلُوٓاْ ءَالَ فِرعَونَ أَشَدَّ ٱلعَذَابِ» [غافر: 46]. هيچ نيكوكاري اعم از اينكه مسلمان باشد يا كافر كار نيكي انجام نميدهد، جز اينكه خداوند متعال او را پاداش مي دهد. گفتيم: يا رسول الله! پاداش دادن كافر چيست؟ فرمودند: اگر صله رحمي را برقرار ساخته باشد، يا صدقه‌اي داده باشد، يا كار نيكي كرده باشد، خداي تبارك و تعالي او را به دادن مال و فرزند و سلامتي و امثال آن در دنيا پاداش مي دهد. گفتيم: پاداش دادن وي درآخرت چيست؟ فرمودند: عذابي است پايين‌تر از عذابي. آنگاه تلاوت كردند: «أَدخِلُوٓاْ ءَالَ فِرعَونَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَشَدَّ ٱلعَذَابِ» [غافر: 46] آل فرعون را در سخت ترين عذاب درآوريد».
«و روزي كه قيامت بر پا شود، مي گوييم: آل فرعون را در سخت ترين عذاب در آوريد» يعني: به فرشتگان مي گوييم: آل فرعون را در جهنم به جايگاهي در آوريد كه عذاب آن از غير آن سهمگين‌تر و شديدتر است.

خواننده گان محترم !

درآيات (47 الي 56) موضوعاتي مجادله سران و رهبران كفر و استكبار و پيروانشان در دوزخ، و پيروزي پيامبران بر دشمنان در دنيا و آخرت، به بحث گرفته شده است.

وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ﴿۴۷﴾

و يادآور شو وقتي را كه در آتش دوزخ با همديگر به مجادله مي پردازند وضعفا به مستكبران ميگويند: البته ما پيرو شما بوديم، پس آيا مي توانيد بخشي از (عذاب) آتش (دوزخ) را از ما دفع كنيد؟ (۴۷)

تفسير:

«يتَحَاجُّونَ»:به خصومت و نزاع می پردازند،كشمكش مي‌كنند، سخنان پرخاشگرانه مي گويند. بگو مگو مي‌كنند.«الضُّعَفَآءُ»: مراد پيروان و مقلّدان دنيوي است.«ٱلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا»: مراد رؤساء و سرد مداران دنيوي است.
«فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيباً مِنَ ٱلنَّارِ» پس آيا قسمتی از اين عذاب را از ما دفع می‌كنيد كه در آن گرفتار شده‌ايم؟
امام فخررازی فرموده است: می دانستند كه آن رؤسا قدرت تخفيف آن را ندارند، بلكه منظور آنها اين بود كه در شرمنده نمودن رؤسا مبالغه و قلب آنها را جريحه‌دار كنند؛ چون اين رؤسا و سركردگان تلاش كرده بودند كه آنها را در انواع گمراهی ها در اندازند. (تفسير كبير ۷۴/۲۷).

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ﴿۴۸﴾

مستكبران مي گويند: هم اكنون همه ما در آتش هستيم، يقيناً كه الله ميان بندگانش (به عدالت) حكم كرده است.(۴۸)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«حَكَمَ»: داوري كرده است و دادگاهي و داد رسي نموده است.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ﴿۴۹﴾

و آنانكه در آتش اند به نگهبانان دوزخ مي‌گويند: از پروردگارتان بخواهيد كه يک روز (فقط يک روز) بخشي از عذاب را از ما بر دارد.(۴۹)

تفسير:

امام بيضاوی فرموده است: به منظور نشان دادن خوف وترس، جهنم را در جای ضمير قرار داده و به جای «لخزنتها» گفته است: لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ. (تفسير بيضاوی ۱۵۴/۳).

قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴿۵۰﴾

(نگهبانان دوزخ) ميگويند: آيا پيغمبران تان نبود كه با معجزه‌هاي روشن نزدتان مي آمدند؟ ميگويند: آري. (نگهبانان دوزخ) مي‌گويند: پس (خودتان) دعا كنيد، ولي دعاي كافران جز

(c) ketabton.com: The Digital Library

سردرگمي نتيجه اي ندارد.(٥٠)

تفسير:

مفسر امام فخر رازی فرموده است: منظور از «فَادْعُوا» امیدوار بودن به سود و منفعت نیست، بلکه برای نشان دادن نومیدی است؛ چون در صورتی که درخواست فرشتگان مقرب درگاه پذیرفته نشود، دعا و درخواست کفار چگونه شنیده و پذیرفته می شود. (تفسیر کبیر ٧٤/٢٧).

خواننده گان محترم !

بعد از اينكه محافظان دوزخ، هنگام ورود كافران به دوزخ از آن ها ميپرسند: «أَوَ لَم تَكُ تَأتِيكُم رُسُلُكُم بِٱلبَيِّنَٰتِۖ» [غافر: 50]. «آيا فرستادگان شما آيه هاي روشن و دلايل آشكاري را براي شما نمي‌آوردند؟».

در جواب ميگويند: ما به دليل انكار فرستادگان و پيام آن‌ها، سزاوار دوزخ شده‌ايم: «قَالُواْ بَلَىٰ قَد جَآءَنَا نَذِير فَكَذَّبنَا وَقُلنَا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ مِن شَيءٍ إِن أَنتُم إِلَّا فِي ضَلَٰل كَبِير» [الملك: 9].«ميگويند: بلي! پيغمبران بيم دهنده‌اي به ميان ما آمدند و ما آنان را دروغگو ناميديم و گفتيم: خدا به هيچ وجه چيزي نفرستاده است و شما در گمراهي بزرگي هستيد».

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴿٥١﴾

ما به طور مسلم رسولان خود، و كساني را كه ايمان آورده اند، در زندگي دنيا وروزي كه گواهان (براي گواهي دادن) به پا ميخيزند، ياري ميدهيم.(٥١)

تفسير:

امام فخررازی فرموده است: در این آیه الله متعال به پیامبرش وعده داده است که در این دنیا و در آخرت او را بر دشمنان غالب کند.(تفسیر کبیر ٧٥/٢٧.)

«الأشْهادُ»: جمع شَهید، گواهان. از جمله گواهان، فرشتگان و انبیاء و شهداء هستند (ملاحظه شود سورۀ: هود آیه18، زمر آیه69).

پيامبران و نصرت الهی:

در قرآن عظيم الشأن مطالب وتذكراتي بي شماري در باره نصرت الهی دربارۀ انبيا و مؤمنان به عمل امده است، ما در اينجا مثالي را از آن تذكر ميدهيم كه تا مصداقی باشد بر اين آيه كريمه كه ميفرمايد: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا» و آيه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ-﴿7﴾» (ای كسانيكه ايمان آورده‌ايد! اگر خدا را ياری كنيد، شما را ياری می‌كند و گام هايتان را استوار می سازد.) (آيه 7 سورۀ محمد)

دريافت الطاف الهی، به سعي و تلاش انسان بستگی دارد. طوريكه در (آيه 7 سورۀ محمد خوانديم) «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (انتظار نصرت الهي بدون تلاش و كوشش، توقّعی نابجاست.) و ديده ميشود كه: پاداش های الهی بيش از عملكرد ما است. «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ».

همچنان قرآن عظيم الشأن در (آيۀ: 73 سورۀ يونس) در مورد كسانيكه با نوح عليه السلام نصرت نمودند ميفرمايد: «...فَنَجَّيْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْناهُمْ خَلائِفَ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا...» (...ما هم او و پيروانش را كه با او در كشتي بودند نجات داده و خلفاي روي زمين قرار داديم و آنان كه آيات ما را تكذيب كردند همه را غرق كرديم...).

نصرت ابراهيم عليه السلام: «يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً» «آيۀ 69/ سورۀ أنبياء»

(c) ketabton.com: The Digital Library

ای آتش! بر ابراهیم سرد وسلامت باش.
نصرت لوط علیه السلام: «إِذْ نَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ» «صافّات/ 134» ما او و بستگانش (جز همسرش) را نجات دادیم.
نصرت یوسف علیه السلام: «وَ كَذلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْها حَيْثُ يَشاءُ» «یوسف آیه 56.» و ما این گونه برای یوسف در زمین مکنت قرار دادیم که هر جای آن را که می خواهد برگزیند.
نصرت شعیب علیه السلام: «نَجَّيْنا شُعَيْباً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» «هود آیه 94.» ما شعیب و مؤمنان همراه او را نجات دادیم.
نصرت صالح علیه السلام: «نَجَّيْنا صالِحاً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» «هودآیه 66.» ما صالح و مؤمنان همراه او را نجات دادیم.
نصرت هود علیه السلام: «نَجَّيْنا هُوداً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» «هود آیه 58.» ما هود و مؤمنان همراه او را نجات دادیم.
نصرت یونس علیه السلام: «وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ» «أنبیاءآیه 88.» ما یونس را از غم نجات دادیم.
نصرت موسی علیه السلام: «وَ أَنْجَيْنا مُوسى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ» «شعراءآیه 65.» ما موسی و کسانی را که با او بودند نجات دادیم.
نصرت عیسی علیه السلام: «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ» «آل عمران آیه 55.» من تو را می گیرم و به سوی خود بالا می برم.
نصرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً» «فتح آیه 1.» همانا ما برای تو پیروزی آشکاری گشودیم.
نصرت مؤمنان: «وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» «آل عمران آیه 123.» همانا خداوند شما را در جنگ بدر در حالیکه ذلیل بودید یاری کرد.
«ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «توبه آیه 26.» خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنین نازل کرد.
«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً» «فتح آیه 4.» اوست که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانشان زیاد شود.
در سوره‌ی انبیا در باره‌ی دعای حضرت نوح و یونس و زکریّا و ایّوب میخوانیم: همین که خدا را نداء کردند، دعایشان مستجاب شد: «فَاسْتَجَبْنا» «أنبیاء، آیات 76، 84، 88 و 90.» و در سوره‌ی شوری آیهٔ 26 میخوانیم: «وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» خداوند دعای کسانی را که اهل ایمان و عمل صالح اند مستجاب میفرماید.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴿٥٢﴾

همان روزي كه عذرخواهي ظالمان سودشان ندهد و نفرين براي آنان خواهد بود و سراي بد جايگاهشان خواهد شد.(٥٢)

تفسیر:

ابن جریر فرموده است: یعنی معذرت مشرکان فایده‌ای ندارد؛ چون معذرت شان باطل و پوچ است. (تفسیر طبری: ۵۲/۲۴.)
«وَ لَهُمُ اَللَّعْنَةُ»: و محروم شدن از رحمت خدا وطرد از لطف الله است. ابن عباس(رض) فرموده است: «وَلَهُمْ سُوءُ اَلدّارِ» یعنی عاقبت بد و شر.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ﴿٥٣﴾

محققاً ما به موسي هدايت بخشيديم وبني اسرائيل (قوم او) را وارث كتاب (بزرگ تورات) گردانيديم.(٥٣)

تفسير:

«الْهُدي»: مصدر است و به معني: هدايت و رهنمود، يا هدايت‌ها و رهنمودها. مراد از آن، نبوّت و معجزات و دستور العمل هاي زندگي خدا پسندانه، و بالاخره هر چيزي است كه با آن، مي توان مردمان را به راه الله متعال هدايت و راهنمائي كرد و مهمّ ترين آنها تورات است.

«الْكِتَابَ»: هدف از آن تورات، و يا همه كتاب هائي است كه بر پيغمبران بني‌اسرائيل نازل شده است. از قبيل: زبور و صحف و تورات و انجيل.

اگر به حوادثي تاريخي نظر به اندازيم با وضاحت در خواهيم يافت كه: فرعون و لشكرياني فرعوني با آن همه قوت و جبر و تيكه داشتند چگونه مورد هلاكت و بربادي قرار گرفتند، و بالمقابل الله متعال از بركت و رهنمائي موسي عليه السلام و قوم مظلوم و كمزور بني اسرائيل را چسان بلند برد وآن ها را وارث آن كتاب عظيم الشان (يعني تورات) ساخت كه براي دانشمندان جهان كار شمع هدايت را مي داد.

هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٥٤﴾

(كتابي كه (مايه هدايت و تذكر براي صاحبان عقل بود. (٥٤)

تفسير:

قبل از همه بايد گفت كه: ارسال كتب و رسل، بر اساسِ رحمتِ الهی است، و كتب آسمانی، عامل بصيرت و هدايت است. تا زمانيكه انسان بصيرت پيدا نكند، هدايت نمی شود و تا هدايت نشود، لطف و رحمت الهی را دريافت نمی‌كند. در ضمن بايد گفت كه: دين، جز و فطرت انسان هاست و كتب آسمانی آن فطرت را غبارزدايی می‌كنند.

در آيۀ فوق گفته شده است كه كتاب تورات يا كتاب هاي آسماني ديگر را براي راهنمائي و اندرزگوئي در اختيار بني اسرائيل قرار داديم. ولي متأسفانه در بسياري از موارد در مخالفت حضرت موسي عليه السلام پرداختند.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ﴿٥٥﴾

صبر و شكيبائي پيشه كن، چون وعدۀ الله حق است. و براي گناهت آمرزش بخواه و شام و صبح با سپاس و ستايش پروردگارت را به پاكي ياد كن.(٥٥)

تفسير:

«إِسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ...»: اين‌گونه تعبيرات قرآني در مورد پيغمبر اسلام و ساير پيغمبران، اشاره به: **(حَسَنَاتُ الأبْرَارِ، سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ)** است.

مفسرصاوی در ذيل اين آيه مباركه می نويسد: منظور از اين كار آموزش بندگان است، وگرنه پيامبر صلّی الله عليه و سلّم به طور تحقيق از هر گناهی معصوم است، اعم از گناهان كوچک و بزرگ، چه قبل از نبوت و چه بعد از آن. (تفسير صاوی ١١/٤).

و ابن كثير گفته است: بدين‌ترتيب امت را به استغفار تشويق می‌كند. (مختصر ابن كثير ٢٤٨/٣).

«وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِيِ وَ اَلْإِبْكَارِ»: و در صبح و شام بر ثناگويی و تسبيح خدايت پايدار باش.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام رازي فرموده است: منظور مداومت و استمرار بر ياد خدا ميباشد، به گونه‌اى كه زبان از آن كوتاهى نكند تا آدمى بسان فرشتگان شود: يسَبِّحُونَ اَللَّيلَ وَ اَلنَّهٰارَ لاٰ يفْتُرُونَ. منظور از تسبيح اين است كه خدا را از هر ناپسندى تنزيه كرد. (تفسير كبير ۷۸/۲۷).

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴿۵۶﴾

كساني كه در آيات خداوند بدون دليلي كه از سوي خدا براي آنها آمده باشد به مجادله مي پردازند، در سينه هايشان جز برتري جويي نيست كه هرگز به آن نخواهند رسيد، پس به الله پناه ببر، كه بيشک او شنواي بيناست.(۵۶)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«ءَايَاتِ»: آيه هاي كتاب آسماني. دلائل و براهين الهي.**«كِبْرٌ»:** تكبّر. برتري و رياست مراد است.

شأن نزول آيۀ 56:

932- از ابو عاليه روايت كرده است: عده‌اي از يهوديان نزد نبي كريم (آمدند و از دجال سخن به ميان آوردند و گفتند: در آخر زمان دجال از ميان ما بر ميخيزد. او را ستودند و شان و شوكت و امورات او را بس مهم و بزرگ جلوه دادند و گفتند: چنين و چنان كارها را انجام ميدهد. پس خداي عزوجل: (إِنَّ الَّذِينَ يجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِن فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُم بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ)را نازل كرد و به فرستادۀ خود دستور داد كه از فتنۀ دجال به كردگار جهان پناه ببرد. و گفت: بدون شک آفرينش آسمان و زمين از آفرينش انسان ها بزرگتر است. يعني از خلقت دجال (مرسل و ضعيف است. «تفسير شوكاني» 2335).

933- و از كعب الاحبار روايت كرده است اين سخن خدا در مورد يهود كه انتظار ظهور دجال را داشتند نازل گرديده است.

خواننده گان محترم !

در آيات قبلى در يافتيم كه: مجادله ى بدون سند و خصمانه ى مشركان مردوداست . اينک در آيات متبركه (57 الى 65) وهكذا آيات مابعدى آن ، وجود آفريدگار، قدرت و حكمت و روز قيامت را مورد تائيد قرار ميدهد .

لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴿۵۷﴾

البته خلقت آسمان ها و زمين بسيار بزرگتر و مهمتر از خلقت بشر است و ليكن اكثر مردم اين معنا را درک نمي‌كنند. (۵۷)

تفسير:

«لَخَلْقُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ اَلنّٰاسِ»:لام (لخلق)، لام ابتدايى است. يعنى در حقيقت خلق و آفرينش اوليه‌ى آسمان ها و زمين امرى است بزرگتر از خلق انسان، پس آن‌كه بر خلق آن دو با اين همه عظمتى كه دارند، قادر است، چگونه از خلق و ايجاد ناچيزتر و آسان تر از آنها ناتوان است؟

در التسهيل آمده است: منظور استدلال بر تحقق بعث و حشر است؛ زيرا خدايى كه بر آفرينش آسمان و زمين با آن بزرگى قادر است، مى‌تواند اجسام را بعد از نابودى اعاده كند. (التسهيل ۸/۴).

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ﴿٥٨﴾

هرگز نابينا و بينا برابر نيستند، همچنين كساني كه ايمان آورده‌اند و كارهاي نيک كرده‌اند، با كساني كه بدكارند، برابر نيستند. اما بسيار كم پند ميگيريد.(٥٨)

تفسير:

ابن كثير در تفسير آيه مباركه می نويسد: منظور اين است همان طور كه نابينا چيزی را نمی بيند، با بينا كه با چشمش اشيا را می بيند، برابر نيست، مؤمنان نيک نيز با كفار تبهكار برابر نيستند، و افرادی اندک متذكر می شوند و پند می‌گيرند. (مختصر ابن كثير ٢٤٩/٣.)

إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴿٥٩﴾

يقيناً قيامت آمدني است، هيچ ترديدي در آن نيست، ولي بيشتر مردم [به سبب تكبّر و غرور] ايمان نمي آورند. (٥٩)

تفسير:

امام رازی فرموده است: منظور از «اكثر الناس» كافرانی است كه منكر بعث و قيامت اند. (تفسير كبير ٨٠/٢٧).

وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴿٦٠﴾

و پروردگارتان مي‌فرمايد: مرا بخوانيد تا (دعاي) شما را اجابت كنم، بي‌گمان آنانكه از عبادت من تكبر مي ورزند، به زودي با خواري و ذلت وارد دوزخ ميشوند.(٦٠)

تفسير:

ابن كثير در ذيل آين آيه مباركه می نويسد:الله سبحان وتعالی بندگان را فراخوانده است تا نيازهايشان را از وی طلب كنند، و از فضل و كرم خود اجابت آن را تقبل و تضمين كرده است. (اكثر مفسران گفته اند: منظور از دعا عبادت است. و قرطبی گفته است: يعنی مرا يكتا و يگانه بخوانيد تا عبادت شما را قبول كنم و گناهان شما را بيامرزم. آنچه را كه آورده‌اين نظر ابن كثير است و اظهر هم همان هست و شهاب نيز چنين گفته و رازی آن را ترجيح داده است)

«أُدْعُونِي»: مرا به فرياد خوانيد. مرا به كمک بطلبيد. رفع نيازمندي ها و حلّ مشكلات خود را از من بخواهيد.

«عِبَادَتي»: عبادت من. عبادت در اينجا به معني دعاء است، چرا كه دعاء مغز عبادت است همان‌گونه كه رسول اكرم فرموده است: **«الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبادَةِ».**

«دَاخِرِينَ»: خوار و خفيفان. (ملاحظه شود سورۀ هاي: نحل آيه: 48، صافّات آيه: 18، نمل آيه: 87).

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴿٦١﴾

الله ذاتي است كه شب را براي شما آفريد تا در آن آرام گيريد و روز را روشني بخش گرداند، البته الله نسبت به مردم لطف و مرحمت دارد، هر چند اكثر مردم شكر گزاري نمي‌كنند.(٦١)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تشريح لغات و اصطلاحات:

«لِتَسْكُنُوا فِيهِ»: (سورۀ هاي: يونس آيه 67، قصص آيه 73).**«مُبْصِراً»:** روشن. تابان (سورۀ هاي: يونس آيه 67 نمل آيه 86).

ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ﴿٦٢﴾

اين است الله پروردگار شما كه آفريننده هر چيزي است، هيچ معبودي جز او نيست، پس چگونه [از حق] منصرفتان مي كنند؟(٦٢)

تفسير:

«تُؤْفَكُونَ»: از ايمان به سوی كفر منحرف می‌شويد.

كَذَٰلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴿٦٣﴾

و اين چنين كساني كه آيات الله را انكار مي كردند، به بيراهه گردانيده ميشوند.(٦٣)

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴿٦٤﴾

الله ذاتي است كه زمين را براي شما جايگاه امن و مطمئن قرار داد، و آسمان را سقف ساخت و شما را شكل و صورت بخشيد و شكل‌هايتان را زيبا و نيكو نمود و از پاكيزه‌ها به شما روزي داد. اين است الله پروردگارتان، پس با بركت و خجسته است ذاتي كه پروردگار عالميان است.(٦٤)

تفسير:

مفسرصاوی فرموده است: بدين وسيله خاطر پيامبر را تسلی داده است. يعنی: ای محمد! در مقابل انكار قومت افسرده خاطر مباش؛ چون اقوام قبل از آنها نيز چنان كردند. (تفسير صاوی ١٣/٤.)

«اَللّٰهُ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اَلْأَرْضَ قَرٰاراً»: الله تعالي همان ذاتي است كه: زمين را در حال حيات و بعد از مرگ، منزل ومقر زندگي شما قرار داده است. ابن عباس(رض) گفته است يعنی در حال حيات و بعد از مرگ زمين را منزل شما قرار داده است. (تفسير كبير ٨٤/٢٧).

«وَ اَلسَّمٰاءَ بِنٰاءً»: و آسمان را برايتان سقفی محفوظ و مانند گنبد در بالای سرتان قرار داده است.

«وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ»: و شما را صورتگری كرد و بهترين شكل و صورت را به شما بخشيده است، اندام های شما را متناسب خلق كرده و مانند بهايم شما را نيافريده است كه بر چهار پا راه برويد.

زمخشری گفته است: خدای متعال هيچ جانداری را از انسان زيباتر خلق نكرده است. (تفسير كشاف ١٣٧/٤).

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴿٦٥﴾

اوست زندۀ ابدي كه هيچ معبودي به حق جز او نيست، پس او را بخوانيد در حاليكه دين را براي او خالص نموده ايد، سپاس و ستايش براي پروردگاري است كه پروردگار جهانيان مي‌باشد.(٦٥)

تفسير:

مفسر تفسير كابلي مي نويسد: كمالات و خوبي ها همه متعلق به حيات است - كسيكه حي على الاطلاق است خاص او مستحق عبادت و مالك تمام كمالات و خوبي ها مي باشد. از

(c) ketabton.com: The Digital Library

همين سبب «الحمد لله رب العلمين» را بعد از «هوالحي» فرمود چنانكه در آيت ما قبل بعد از ذكر نعمت ها «فتبارك الله رب العلمين» فرموده بود آنكه از بعض سلف منقول است كه وقتيكه «لا اله الا الله» گفته شود بايد «الحمدلله رب العلمين» را به آن مقرون ساخت مأخذ آن همين آيت است.

خواننده گان محترم !

در آيات متبركه (66 الي 76) در مورد موضوعاتي: اينكه بندگي غير از الله روا وجايز نيست، همچنان در مورد سزاي باطل گرايان بحث بعمل آمده است.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴿٦٦﴾

بگو: من نهي شده ام از اينكه كساني را كه شما به جاي خدا مي پرستيد، بپرستم؛ زيرا از جانب پروردگارم براي من دلايل روشن [بر حقّانيت توحيد] آمده است و مأمورم كه فقط تسليم [فرمان ها و احكام] پروردگار جهانيان باشم.(٦٦)

تفسير:

مفسر صاوی فرموده است: برای اینکه پیامبر صلّی الله علیه و سلّم، قوم خود را باز دارد، خدا به پیامبرش چنین دستور داده است؛ زیرا آنان بعد از نمایان شدن دلایل عقلی و نقلی، باز به پرستش غیر خدا ادامه میدادند. (تفسیر صاوی ۱۳/۴)

امام رازی فرموده است: «بینات» یعنی اینکه ثابت شده است که پروردگار جهان متصف به صفات والایی و عظمت است، و عقل به صراحت ثابت می‌کند که فقط او شایسته‌ی پرستش است، و قرار دادن سنگ ها و چوب های تراشیده شده و شریک قرار دادن آنها برای خدا به طور یقین با عقل و خرد در تضاد است. (تفسیر کبیر ۸۵/۲۷).

شأن نزول آيه 66:

934- جويبر از ابن عباس(رض) روايت كرده است: وليد بن مغيره و شيبه بن ربيعه گفتند: اي محمد! از گفتار خود برگرد و به دين پدران و نياكان خود متوسل شو آنگاه آية قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ... نازل شد (اسناد اين جداً ضعيف است، زيرا جوي بر متروك است و از ضحاك روايت مي‌كند كه با ابن عباس(رض) ملاقي نشده).

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴿٦٧﴾

الله ذاتي است كه شما را از خاك باز از نطفه باز از خون بسته آفريد، باز شما را به شكل طفلي (از رحم ها) بيرون آورد. باز (شما را پرورانيد) تا به كمال قوت خود برسيد، باز تا پير ميشويد. و بعضي از شما پيش از رسيدن به مرحله پيري مي ميرد و (بعضي از شما زنده مي ماند) تا به مدتي كه معين است برسيد. و شايد تعقل كنيد.(٦٧)

تفسير:

«خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ»: مراد آفرينش ابو البشر آدم است، و يا مراد آفرينش يكايک مردمان ازخاک ازراه تغذيه اشيائي است كه در اصل از خاک هستند.

«عَلَقَةٍ»: (ملاحظه شود سورۀ هاي: حجّ آيه 5، المؤمنون آيه 14).

«أَجَلاً مُّسَمّيً»: مرگ طبيعي هر شخصي. قيامت اوست.

«وَلِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُّسَمّيً وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»: اگر مراد از **(أَجَلاً مُّسَمّيً)** قيامت باشد، معني اين

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمله عبارت است از: تا به مدّت معين قيامت مي رسيد و حق و حقيقت را چنان كه هست فهم مي‌كنيد.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴿٦٨﴾

او ذاتي است كه زندگي مي بخشد و مي ميراند و هنگامي كه چيزي را اراده كند تنها به آن مي گويد: موجود باش! او نيز بلا فاصله موجود مي شود. (٦٨)

تفسير:

مفسر شيخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفي عمادي (متوفي982) ميفرمايد: اين بيانگر كمال قدرت و سرعت عمل الله متعال است، بدون اينكه در اين مورد، امر و مأموری در كار باشد. («تفسير إرشاد العقل السليم إلي مزايا الكتاب الكريم١٤/٥).

مفسر تفسير كابلي مينويسد: نزد قدرت كامله و شان «كن فيكون» چهم شكلي است كه شما را بعد از مردن باز زنده كند (يعني بمجرد اراده خداوندي به ايجاد چيزي آن چيز فوراً موجود ميشود خواه امركن باشد چنانكه رأي متقدمين است خواه نباشد چنان كه ويمت أخرين است).

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ﴿٦٩﴾

آيا نديدي كساني را كه درباره آيات الله مجادله و ستيز مي‌كنند، چگونه از راه حق منحرف مي شوند؟(٦٩)

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴿٧٠﴾

كساني كه كتاب (آسماني) و آنچه را كه پيغمبران خود را به آن فرستاديم تكذيب كردند، پس به زودي (نتيجه كار خود را) مي فهمند.(٧٠)

انتقام الهي:

يكي از اوصاف الهي در قرآن «ذوانتقام» يعني صاحب انتقام است. انتقام الله تعالي به معنای جزا دادن گناهكاران براساس حق و عدالت است. مطابق با نص قرآن انكار و تكذيب آيات خداوند و ظلم انتقام الهي را در پي دارد و هدف خداوند از انتقام، اصلاح زمين از فساد و ياري مؤمنان است.

الله تعالي صاحب انتقام است:

كلمۀ «نقم» در قرآن عظيم الشأن سيزده بار بصورت كل در رابطه با انتقام خداوند از گناهكاران ذكر شده است، الله تعالي چهار بار خود را با وصف «ذو انتقام» معرفي داشته است.همراه شدن «ذو» كه به معناي مالكيت است، با انتقام (ذوانتقام) به اين مطلب اشاره دارد كه انتقام گرفتن خداوند از روي اختيار بوده و هدفمند است، نه اينكه غير اختياري وناشي از عصبانيت باشد.**«...وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُوانْتِقَام»** (آيه 74 سورۀ ابراهيم) (...و خداوند، توانا و صاحب انتقام است.)

«ذوانتقام» از اسماي حسناي خداوند است كه در همۀ موارد در كنار اسم «عزيز» آمده است. علت همراه بودن اين دو اسم در قرآن كريم اين است كه «عزت» به معناي غالب شدن و برتري يافتن است و كسي مي تواند انتقام بگيرد كه بر ديگران برتري و تسلط داشته باشد.

هدف الله تعالي از انتقام گرفتن چيست؟

در ميان ما انسان‌ها رايج است كه وقتي عملِ بدِ يک فرد موجب نقص و ضررمان شود، با مجازاتِ وي ميخواهيم قلب خود را التيام دهيم و در صورت توان ضرر خود را جبران

(c) ketabton.com: The Digital Library

نموده، يا به وسيلۀ انتقام حدأقل عصبانيت خود را تسلي دهيم؛ اما خداي عزوجل ساحتش مقدس‌تر از آن است كه از اعمال بندگانِ بدكارش متضرر شود و يا نقصي بر او وارد آيد. انتقام خداوند، انتقام مظلوم از ظالم نيست كه جنبه‌ي تلافي در آوردن داشته باشد؛ همچنين انتقام قاضي از گناهگار نيست كه جنبۀ تأديبي و تأميني داشته باشد؛ بلكه انتقام خداوند كه مجازات گناه‌كاران است بنا به مقتضاي عدل الهي است؛ خدا زماني از يک گروه انتقام مي‌گيرد كه اجراي عدالت و اصلاح امور، مقتضاي آن را داشته باشد و بر وفق نظام كامل خلقت، انتقام لازم باشد و اين زماني رخ ميدهد كه برنامه‌ي انسان و جريان امور او برخلاف نظم الهي و در مقابل كتاب، احكام و تكاليف الهي و در مقابل رسولان او باشد؛ در اين صورت بر خداوند واجب مي شود كه او را مؤاخذه و عقاب كند تا رسول خدا و دين خدا را ياري كند و از سويي كفر و مكر شياطين و دشمنان را نابود ساخته و نور خود را كامل نمايد.

بنابر اين هدف خداوند از انتقام، اصلاح زمين از فساد است؛ يعني مفسداني را كه اميد هيچ گونه خيري از آن ها نيست و همۀ منافذ نور و هدايت را بر خودشان بسته‌اند، از بين برده و ريشه‌كن می كند . پس خداوند انتقام گيرنده از ظالمين به خاطر حق مظلومان است طوريكه قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: «...فَانْتَقَمْنا مِنَ الَّذينَ أَجْرَمُوا وَ كانَ حَقًّا عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنينَ» (آيه47 سورۀ روم) (..ولی (هنگامی كه اندرزها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتيم (و مؤمنان را ياری كرديم) و ياری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده‌ي ما!

مي توان گفت: هر كجا در قرآن و سنت، انتقام به خدا نسبت داده شده، به دليل تضييع حقي از حقوق دين الهي و شريعت آسماني است.

خداوند از گروهي نيز در قيامت انتقام خواهد گرفت كه هدف از اين انتقام انجام وعده‌ي الهي است؛ چرا كه خداوند وعده داده است كه بزودي در ميان بندگانش به حق قضاوت مي‌كند و اعمال آن ها را جزا مي دهد؛ اگر خير است جزاي خير و اگر شر است جزاي شر ميدهد. «وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلأَرضِ لِيَجزِيَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔواْ بِمَا عَمِلُواْ وَيَجزِيَ ٱلَّذِينَ أَحسَنُواْ بِٱلحُسنَى» (و آنچه را در آسمان ها و آنچه را درزمين است، فقط در سيطرۀ مالكيّت و فرمانروايی خداست، تا كسانی را كه مرتكب گناه شده اند، همان گناهانشان را به آنان كيفر دهد، و كسانی را كه كار نيك كرده اند، همان كار نيكشان را به آنان پاداش دهد) (31 النجم).

زمان انتقام:

انتقام الهي را از حيث زمان مي‌توان به دوبخش (اخروي و دنيوي) تقسيم كرد:

اول: انتقام اخروي:

در برخي از آيات قرآني، زمان انتقام گرفتن خداوند روز قيامت است: «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ» (آيۀ 16 سورۀ دخان) (ما از آنها انتقام ميگيريم) درآن روزكه آنها را باقدرت خواهيم گرفت؛ آری ما انتقام گيرنده‌ايم!

در آيۀ ديگر ميفرمايد: «...يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَالْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُواْ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (آيۀ 48 سورۀ ابراهيم) (...در آن روز كه اين زمين به زمين ديگر و آسمان ها (به آسمان های ديگری) مبدل می‌شود و آنان در پيشگاه خداوندِ واحدِ قهار ظاهر می گردند.

در حقيقت انتقام الهي در عالم آخرت همان عذاب هاي گوناگون خداوند است كه هر فرد به اندازه‌اي كه استحقاق عذاب دارد، گرفتار آن خواهد شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوهم: انتقام دنيوي:

اگر در آيات فوق انتقام خداي تعالي را به روز قيامت اختصاص داده با اين كه خداي تعالي هميشه داراي انتقام است، بدين جهت بوده كه انتقام آن روز، عالي‌ترين جلوه هاي انتقام را دارد. ليكن الله سبحان وتعالى از برخي در دنيا انتقام ميگيرد؛ مانند عذاب هايي كه به عنوان انتقام بر قوم فرعون و قوم شعيب عليهم السلام نازل شد يا اينكه برخي اقوام را به انتقام دنيوي تهديد كرده است كه خطاب به پيامبر اسلام ميفرمايد: «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» (آيۀ 41 سورۀ زخرف) و هرگاه تو را از ميان آنها ببريم، حتماً از آنان انتقام خواهيم گرفت!

علل انتقام گرفتن خداوند:

اول: انكار و تكذيب آيات الهي:

كسانيكه آيات و نشانه هاي خداوند را انكار كنند با عذاب شديد خداوند و انتقام او روبرو خواهند شد: **«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُوانْتِقَامٍ»** (آيه 4 سورۀ آل عمران) كسانيكه به آيات خدا كافر شدند، كيفر شديدى دارند و خداوند (براى كيفرِ بدكاران و كافران لجوج،) توانا و صاحب انتقام است.

مجازات كردن اين گروه با قيدهاي "شديد" و «ذوانتقام» تأكيد شده؛ چرا كه كفر به آيات خداوند از كفر به خود خداوند بالاتر است؛ زيرا آيات الهي محسوس و ملموس است و كفر به آن اثرش بدتر و بيشتر است؛ لذا كسي كه به خدا كافر باشد با مشاهدۀ آيات خارجي ممكن است ايمان بياورد؛ ولي كسي كه به آيات و نشانه هاي خداوند كافر باشد، حركت فكري به سوي خداوند نخواهد داشت.

تكذيب آيات الهي نيز همانند كفر به آيات الهي از موجبات انتقام الهي است: «فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ كانُوا عَنْها غافِلِينَ» (آيۀ 136 سورۀ اعراف) سرانجام از آنها انتقام گرفتيم و آنان را در دريا غرق كرديم؛ زيرا آيات ما را تكذيب كردند و از آن غافل بودند.

انتقام گرفتن خداوند از فرعونيان و غرق كردن آنها جزاي عمل آنان بود كه در آيه 25 سورۀ زخرف نيز به آن اشاره شده است؛ چرا كه آنها آيات الهي و دلايل و برهان هايي را كه بر صدق موسي(ع) و صحت نبوت او دلالت داشت تكذيب كردند. تكذيب و رويگرداني آنان تا آن حد ادامه يافت كه موجب غضب الهي شد: «فَلَمَّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِينَ» (آيه 55 سورۀ زخرف) اما هنگامى كه ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتيم و همه را غرق كرديم.

همچنان قرآن عظيم الشأن در آيات ديگر اين گروه را كه آيات الهي و رسولان او را تكذيب مي‌كنند و از آن روي مي گردانند، مجرم ناميده و آنان را مشمول انتقام الهي دانسته است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلاً إِلى قَوْمِهِمْ فَجاؤُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَانْتَقَمْنا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا» (47 2 سورۀ روم) و پيش از تو پيامبرانى را بسوى قومشان فرستاديم؛ آنها با دلايل روشن به سراغ قوم خود رفتند ولى (هنگامى كه اندرزها سودى نداد) از مجرمان انتقام گرفتيم.

مراد اين است كه ما رسولان را با نشانه هاي روشن فرستاديم، ليكن آن مجرمان آيات و نشانه ها را تكذيب كردند و مستحق عذاب و انتقام الهي شدند. در آيه ي ديگر ميفرمايد: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْها إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ»؛ چه كسى ستمكارتر است از آن كس كه آيات پروردگارش به او يادآورى شده و او از آن اعراض

(c) ketabton.com: The Digital Library

كرده است؟! مسلّماً ما از مجرمان انتقام خواهيم گرفت! (آيه 22 سورۀ سجده).
اينكه مجرم ناميده شده‌اند، چراكه بزرگترين ظلم همان رويگرداني از آيات الهي بعد از يادآوري است؛ بنابر اين مستحق انتقام خداوند هستند. پس توجه به تذكرات الهي و به عبارتي دين داري، متضمن يک نيروي معنوي است كه فرد را از ظلم دور مي‌كند؛ حال ظلم به خود باشد يا ظلم به ديگران.

سوم: ظلم:

يكي از اقوامي كه خداوند از آنان انتقام گرفت، قوم حضرت شعيب عليه السلام بود كه در قرآن به عنوان "اصحاب ايكه" معرفي شده‌اند. قرآن علت انتقام را ظلم آنان بيان كرده كه كفر و نافرماني آنان از حق بود. «وَ إِن كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ...» (آيات 78 و79 سورۀ حجر) اصحاب أيكه [صاحبان سر زمين هاى پر درخت قوم شعيب] مسلماً قوم ستمگرى بودند! ما از آنها انتقام گرفتيم.
اصحاب ايكه در سر زميني زندگي مي كردند كه با درختان بسياري پوشيده شده بود. آنان ظلم هاي گوناگوني مانند شرک به خداوند، راه زني و كم فروشي انجام مي دادند. خداوند حضرت شعيب عليه السلام را به سوي آنان مبعوث كرد؛ ولي آنان وي را تكذيب كردند و مستحق انتقام الهي شدند.

چهارم: عصيان در مقابل احكام الهي:

خداوند از كساني كه از اوامر او نافرماني كنند و كارهاي تحريم شده‌ي او را مرتكب شوند، انتقام مي‌گيرد:«...وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُوانْتِقامٍ»؛...ولى هر كس تكرار كند، خدا از او انتقام مى‌گيرد و خداوند، توانا و صاحب انتقام است. (آيۀ 95 سورۀ مائده).

إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ﴿٧١﴾

زماني كه غل ها و زنجيرهاي [آتشين] در گردن هايشان باشد (و به طرف دوزخ) كشيده شوند. (٧١)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«اَلْأَغْلَالُ»: جمع «غل»؛ به معناى زنجير و طوقى است كه به نشانه‌ى ذلّت بر دست وگردن كسى مي بندند.«سَّلَاسِلُ»: جمع «سلسلة» به معناى زنجير و
«يُسْحَبُونَ»: به معناى كشيده شدن روى زمين است.«يُسْجَرُونَ»: به معناى برافروخته كردن آتش است.«يُسْحَبُونَ»:روي زمين كشيده مي شوند.

تفسير:

از فحواي اين آيات مباركه طوريكه در فوق هم تذكر داديم معلوم مي شود؛ كسانيكه به تكذيب كتب آسماني و پيامبران الهي مي پردختند، در روز قيامت در حاليكه غلها وزنجير ها دردست و گردن هايشان است؛ «در آب جوشان كشيده مي‌شوند» يعني: در حاليكه گردن هايشان در غل ها و زنجيرهاست، به سوي آب جوشان كشيده مي‌شوند.
در اين آيه مباركه انواع عذابي كه براي كافران مطرح مي باشد همانا: از شكنجه جسمي كه غل و زنجير است آغاز ميابد، كش كردن آنان به سوي دوزخ با حقارت و تحقير صورت گرفته اول در آب داغ، سپس در آتش دوزخ، آتش برافروختۀ دوزخ كه هرگز سردى و تخفيف ندارد. و در نهايت همان شرمندگي شان است.
در اين آيه مباركه درس است به شخاص لجوج و كساني كه به تكذيب حق مي پرداختند، بايد درک نمايند كه تكبر و غرور نهايت اش همانا ذلت و شرم ساري است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

غل و زنجير:

الله متعال براي اهل دوزخ زنجير، شلاق و ابزار كوبيدن را تدارک ديده است:«إِنَّآ أَعتَدنَا لِلكَٰفِرِينَ سَلَٰسِلَاْ وَأَغلَٰلا وَسَعِيرًا﴿4﴾»[الإنسان: 4].«ما، زنجيرها، بندها و آتشي سوزان براي كافران آماده كرديم».

«إِنَّ لَدَينَآ أَنكَالا وَجَحِيما﴿12﴾ وَطَعَاما ذَا غُصَّة وَعَذَابًا أَلِيما﴿13﴾» (سوره المزمل: آيات 12-13).

«همانا در نزد ما، زنجير ها و آتشي برافروخته و غذايي گلوگير و عذابي دردناک آماده است».

حلقه ها بر گردن دوزخيان انداخته مي شود:

«وَجَعَلنَا ٱلأَغلَٰلَ فِيٓ أَعنَاقِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ هَل يُجزَونَ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعمَلُونَ﴿٣٣﴾» (سوره سبأ: آيه 33).«و در گردن كافران، زنجير مي گذاريم. آيا جز در برابر كردارشان مجازات ميشوند؟»

«انكال» يعني بندها.

«سلاسل» نوع ديگري از عذاب است كه گناهكاران را بدان در بند مي‌كشند.

به اين صحنه كه الله متعال آن را براي ما ترسيم نموده است، بنگريم: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴿30﴾ ثُمَّ ٱلجَحِيمَ صَلُّوهُ﴿31﴾ ثُمَّ فِي سِلسِلَة ذَرعُهَا سَبعُونَ ذِرَاعا فَٱسلُكُوهُ﴿32﴾ [الحاقة: 30-32].«- فرمان ميرسد: - او را بگيريد و در بند و زنجيرش كنيد. سپس او را به دوزخ بيفكنيد. آنگاه او را در زنجيري كه طولش هفتاد گز است، به بند بكشيد».

الله متعال، براي دوزخيان گرزهاي آهنيني تدارک ديده است. چكش هايي كه وقتي گناه كاران قصد خروج از دوزخ را دارند، بر سرشان فرو كوفته ميشود: «وَلَهُم مَّقَمِعُ مِن حَدِيد﴿21﴾ كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخرُجُواْ مِنهَا مِن غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلحَرِيقِ﴿22﴾ [الحج: 21-22]. «و گُرزهاي آهنيني بر ايشان مهياست كه هرگاه بخواهند -براي رهايي- از غم و اندوه از دوزخ بيرون بروند؛ دوباره به دوزخ بازگردانده ميشوند -و به آنان گفته ميشود: - عذاب آتش را بچشيد».

فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ﴿٧٢﴾

در ميان آب جوشان وارد مي كنند، سپس آنان را در آتش افروخته دوزخ ميسوزانند.(٧٢)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«يُسْجَرُونَ»: به وسيله‌ی آنها آتش روشن ميشود. سجر يعنى روشن كرد. تمام وجودشان پر از آتش مي گردد. برافروخته و تافته مي شوند.

«حميم»: آب داغ در نهايت حرارت است، يعني: آتش بر آنان افروخته ميشود و آنان آتش افروز و هيمه دوزخ مي شوند.

تفسير:

ابن كثير در تفسير آيه مباركه مى فرمايد: معنى آيه چنين است: زنجيرها و غل ها به هم پيوسته و در دست فرشته‌ی عذاب قرار دارند. آنها را باز مى‌كنند و گاهى به سوى آب جوشان و گاهى به سوى آتش دوزخ مى روند. همان‌گونه كه خدا فرموده است: يطُوفُونَ بَينَهَا وَ بَينَ حَمِيمٍ آنٍ (مختصر ٢٥١/٣).

گداختن:

گداختن يكي از انواع عذابي است كه همانا؛ ريختن حميم بر سر دوزخيان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حميم به آبي گفته مي شود كه به آخرين درجهي حرارتش رسيده است و بر اثر شدت حرارت، روده هاي آن ها و آن چه در شكم دارند، گداخته ميشود: «هَٰذَانِ خَصمَانِ ٱختَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۖ فَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قُطِّعَت لَهُم ثِيَاب مِّن نَّار يُصَبُّ مِن فَوقِ رُءُوسِهِمُ ٱلحَمِيمُ﴿19﴾ يُصهَرُ بِهِۦ مَا فِي بُطُونِهِم وَٱلجُلُودُ﴿20﴾» [الحج: 19-20].

«اين دو گروه، دشمن يكديگرند و در بارهي پروردگارشان با هم ستيز و دشمني كردند؛ پس براي كافران لباس هاي آتشيني بريدهاند و آب داغ و سوزان بر سرشان ميريزند. اندامهاي دروني و پوستشان با آن گداخته ميشود».

ترمذي از ابو هريره رض) نقل ميكند كه پيامبر صلي الله عليه وسلم فرمود: «إِنَّ الْحَمِيمَ لَيُصَبُّ عَلَى رُءُوسِهِمْ فَيَنْفُذُ الْجُمْجُمَةَ حَتَّى يَخْلُصَ إِلَى جَوْفِهِ فَيَسْلُتَ مَا فِي جَوْفِهِ حَتَّى يَمْرُقَ مِنْ قَدَمَيْهِ، وَ هُوَ الصهرُ، ثُمَّ يعُودُ كَما كانَ».

«آب داغي بر سرشان ريخته مي شود. به كاسهي سرشان نفوذ ميكند تا اينكه به شكم مي رسد. سپس آن چه در شكم دارد را بيرون مي آورد و در پايان به پاها مي رسد و همچنان كه گداخته است، از دو پايش بيرون مي ريزد. و دوباره اين كار تكرار مي شود». (التخويف من النار: ابن رجب (145) جامع الاصول (540/10) ترمذي گفته است: حديثي حسن، غريب و صحيح است.).

ثُمَّ قِيلَ لَهُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تُشۡرِكُونَ﴿٧٣﴾

سپس به آنها گفته ميشود: كجا هستند آنچه را شريك خدا قرار ميداديد؟(٧٣)

«كُنتُمۡ تُشۡرِكُونَ»: انباز خدا ميدانستيد. مراد از انباز قرار دادن، پرستيدن است.

كش كردن به روي:

يكي ديگر از انواع عذاب در روز جزا اخروي همانان كش كردن كافران بر روي شان در زمين ميباشد. «إِنَّ ٱلمُجرِمِينَ فِي ضَلَٰل وَسُعُر﴿47﴾ يَومَ يُسحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِم ذُوقُواْ مَسَّ سَقَرَ﴿48﴾ (سوره القمر: ايات 47-48). بي گمان مجرمان در شعله هاي آتش اند.47

در آن روزيكه در آتش دوزخ به صورت شان كشيده ميشوند(و به آنها گفته ميشود) بچشيد آتش دوزخ را.48

آنچه كه به عذاب و ناراحتي آنها مي افزايد، بسته شدن با زنجيرهاي محكم است: «ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِٱلكِتَٰبِ وَبِمَآ أَرسَلنَا بِهِۦ رُسُلَنَاۖ فَسَوفَ يَعلَمُونَ﴿70﴾ إِذِ ٱلأَغلَٰلُ فِيٓ أَعنَاقِهِم وَٱلسَّلَٰسِلُ يُسحَبُونَ﴿71﴾ فِي ٱلحَمِيمِ ثُمَّ فِي ٱلنَّارِ يُسجَرُونَ﴿٧٢﴾» (سوره غافر: آيات 70-72). «آنان كه كتاب آسماني و آنچه كه پيامبرانمان را با آن فرستاديم، تكذيب كردند؛ پس به زودي - نتيجهي كارشان را- خواهند دانست. آنگاه كه زنجيز ها در گردنهايشان باشد و با آن، در ميان آب سوزان برافروخته و سپس در آتش، تافته مي شوند».

قتاده ميگويد:يكبار درآتش و يک باردیگر درحميم«آب داغ»كشانده ميشوند.

سياه كردن روي:

الله متعال در روز رستاخيز، چهره هاي دوزخيان را سياه ميكند: «يَومَ تَبيَضُّ وُجُوه وَتَسوَدُّ وُجُوهٌۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسوَدَّت وُجُوهُهُم أَكَفَرتُم بَعدَ إِيمَٰنِكُم فَذُوقُواْ ٱلعَذَابَ بِمَا كُنتُم تَكفُرُونَ﴿106﴾»(سوره آلعمران: 106).«روزي كه برخي چهرهها سفيد و برخي چهرهها سياه ميشود. به سيه رويان گفته ميشود: آيا پس ازايمان آوردن، كافرشديد؟ پس به سزاي كفرتان عذاب الهي را بچشيد!»

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن رنگ سياهي كه بر چهرهي آن ها كشيده ميشود، چنان سياه است كه گويا تاريكي شب بر چهره هايشان نقش بسته است: «وَٱلَّذِينَ كَسَبُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ جَزَآءُ سَيِّئَةٍۭ بِمِثۡلِهَا وَتَرۡهَقُهُمۡ ذِلَّةٞۖ مَّا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنۡ عَاصِمٖۖ كَأَنَّمَآ أُغۡشِيَتۡ وُجُوهُهُمۡ قِطَعٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مُظۡلِمًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴿27﴾» (يونس: 27).

«و بدكاران سزاي هر بدي شان، همانند آن است و خواري و ذلت، آنان را ميپوشاند و هيچ محافظ و پناه دهندهاي در برابر الله ندارند؛ چنانكه گويا چهره هايشان با پاره هايي از شب تاريک پوشيده شده است. آنان دوزخياند و جاودانه در دوزخ ميمانند».

مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ﴿٧٤﴾

[همان معبوداني كه] به جاي الله [مي پرستيديد]، مي گويند: از نظر ما گم و ناپديد شدند، بلكه ما پيش از اين چيزي را (غير از الله) نمي پرستيديم، الله اين طور كافران را گمراه مي‌كند.(٧٤)

تفسير:

«ضَلُّوا»: گم شده‌اند. نهان و پنهان گشته‌اند.**«لَمْ نَكُن نَّدْعُو مِن قَبْلُ شَيْئاً»:** قبلاً چيزي را نمي پرستيده‌ايم. مراد كفّار از اين گفتار، اين است كه جز خدا هر چه را پرستيده اند حقيقت و اصلي نداشته و پنداري بيش نبوده است.

ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ﴿٧٥﴾

اين [عذاب ها] براي آن است كه به ناحق در زمين شادي و سرمستي ميكرديد و به سبب آن است كه مغرورانه به پايكوبي و خوشحالي مي پرداختيد.(٧٥)

مفسر صاوی گفته است: این بیان اگر چه در ذم کفار آمده است، اما متضمن این است که هر کس در گناه و نافرمانی افراط کند، سهمی از این وعید و کیفر را دارد. (تفسیر صاوی ١٤/٤).

تفسير:

«بِما كُنتُمْ تَفْرَحُونَ...»: مراد فرح و شادي مذموم است، مثل شادماني مغرورانه‌اي كه در برابر به دست آوردن اموال و امتعه دنيا براي بعضي ها حاصل مي شود تا بدانجا كه آخرت را از يادشان مي برد و كارشان را به انجام گناهان مي‌كشاند (ملاحظه شود سورۀ هاي: آل عمران آيه 188، انعام آيه 44، هود آيه 10، قصص آيه 76) يا شادي حاصل از مصيبت و رنج ديگران (ملاحظه شود سورۀ هاي: آل‌عمران آيه 120، توبه آيات 50 و 81).

ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴿٧٦﴾

از دروازه‌هاى جهنم وارد شويد، كه و در آن جاودانه [بمانيد]، پس چه بد است اقامت گاه متكبران.(٧٦)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مَثْوَى»: مكان و محل اقامت.

خواننده گان محترم!

در آيات متبركه (77 الي 81) شكيبايي، پيروزي، نشان يكتايي آفريدگار، رامورد بحث قرار گرفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴿٧٧﴾

پس صبر پیشه کن، که وعده الهی حق است، اگر بخشی از آنچه به ایشان وعده داده‌ایم به تو نشان دهیم، یا قبل از آن تو را بمیرانیم (در هر دو صورت) در هر صورت به سوی ما بازگردانده می‌شوند.(۷۷)

تفسیر:

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اَللهِ حَقٌّ» ای محمد! در مقابل تکذیب قوم خود شکیبا باش؛ چون وعده‌ی خدا درمورد تعذیب آنان به‌طور حتم محقق میشود. صاوی گفته است: بدین‌ترتیب خاطرپیامبرصلّی الله علیه وآله وسلّم را تسلی داده و وعده‌ی نیکو داده است که او را بر دشمنانش غالب میکند. (تفسیر صاوی ۱۵/۴.)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴿٧٨﴾

و به راستی پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم. سرگذشت بعضي از آنها را براي تو بیان کردیم و سرگذشت بعضي دیگر را براي تو بازگو نکردیم. و هیچ پیغمبري نمي‌تواند که معجزه اي جز به اذن خدا بیاورد، پس چون فرمان الله[به عذاب دشمنان لجوج] برسد، به حق حکم و فیصله خواهد شد و آنجاست که اهل باطل زیان خواهند کرد.(۷۸)

تفسیر:

امام قرطبی در تفسیر خویش در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: خدا با ذکر مشکلاتی که پیامبران پیشین با آن روبرو شدند، پیامبر صلي الله علیه وسلم را دلداری داده است. (تفسیر قرطبی ۳۳۴/۱۵.)

«قَصَصْنَا»: بازگو کرده‌ایم.

«ءَايَةٍ»: مراد معجزه پیشنهادي دیگران است.

«قُضِيَ بِالْحَقِّ»: عادلانه فیصله شده است. یعني الله سبحان وتعالی پیغمبران و ایمانداران را از مهلکه نجات داده است و کفّار و معاندان را نابود نموده است (ملاحظه شود سورۀ هاي: هود آیات 43 و 76 و 101).

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» یعني بحضور الله متعال همه پیغمبران عاجزند ایشان اینقدر هم اختیار ندارند که معجزه حسب خواهش خود نشان بدهند فقط همان معجزاتي را میتوانند نشان دهند که اجازه آن از جانب پروردگار با عظمت عطا کردد.

«فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ»: معني دیگر این بخش از آیه چنین است: هنگامي که فرمان خدا صادر شد و قیامت برپا شد، عادلانه فیصله بعمل مي ایدو آنجا باطل گرایان زیانمند میگردند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴿٧٩﴾

الله همان ذاتي است که چهار پایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها تغذیه کنید.(۷۹)

تفسیر:

«جَعَلَ»: آفریده است (ملاحظه شود سورۀ: نحل آیه 5).در این آیه مبارکه الله متعال بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

بندگان خويش منّت مي نهد كه براي آنها چهار پاياني سودمند و مفيد آفريده است. از جمله فوايد آنها يكي سوار شدن و حمل بار با آنهاست، و اينكه از گوشت آنها استفاده شده و شيرشان نوشيده مي شود. و از فوايد شان گرمازايي و تهيه وسايلي از مواد پشم هايشان مي باشد، و فوايد ديگري هم دارند.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾

وبراي شما درآنها منافع(ديگري هم) است، منظور اين است، كه به وسيله آنها به مقصدي كه در دل داريد برسيد، و بر آنها و بر كشتي ها سوار ميشويد.(٨٠)

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ﴿٨١﴾

و (الله) علامات قدرت خود را به شما نشان مي دهد، پس كدام يک از علامات قدرت الله را انكار مي‌كنيد؟(٨١)

تفسير:

«ءَايَاتِهِ»: نشانه هاي قدرت و دلائل عظمت او. از قبيل: آفرينش انسان از خاک، مسأله حيات و ممات، خلقت آسمان ها و زمين، آفرينش شب و روز، و چهارپايان و كشتيها.

در جملهٔ **«وَيرِيكُمْ آياتِهِ»** و خداوند متعال آيات و نشانه هايش را كه بر يگانگي واسما وصفاتش دلالت ميكنند به شما نشان مي دهد. و اين از بزرگ ترين نعمت هاي خداست كه آيات آفاقي و انفسي و نعمت هاي آشكارش را به آنها نشان داده و برايشان برشمرده است تا آن را بشناسند و شكر آن را به جاي آورند و خداوند را ياد نمايند. **«فَأَيَ آيَاتِ اللَّهِ تُنكِرُونَ»** پس كدام يک از آيات خدا را انكار مي كنيد و به آن اقرار نمي نمائيد؟! چرا كه برايتان ثابت شده كه همه نشانه ها و نعمت ها از جانب خداوند متعال هستند. پس نه تنها جايي براي انكار و روي گرداندن از آن باقي نمانده است، بلكه خردمندان بايد تلاش خود را در راستاي اطاعت از او، و بريدن از همه چيز و خدمت كردن به او مبذول دارند.

خواننده گان محترم!

قابل دقت وتذكر است كه: اين سوره از دو بخش تركيب شده است: بخش اول ،همانا دلايل الوهيت و كمال قدرت و رحمت و حكمت الله سبحان وتعالى است و بخش دوم، تهديد و هشدار و وعيد است. اينک در آيات متبركه (82 الى 85) كه از جمله آيات پاياني سوره بحساب مى آيد از بخش دوم كه همانا تكذيت كنند گان مورد تهديد پروردگار با عظمت قرار گرفته است ، بحث بعمل مى آورد .

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴿٨٢﴾

آيا در زمين گردش نكردند تا با تأمل بنگرند كه سرانجام كساني كه پيش از آنان بودند [و سركشي و تكبّر مي كردند] چگونه بود؟ آنان نسبت به ايشان نيرومندتر و داراي آثار بيشتري در زمين بوده‌اند، هرگز آنچه را به دست مي‌آوردند نتوانست آنها را (در برابر عذاب الهي) بينياز سازد.(٨٢)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴿٨٣﴾

هنگامي كه پيغمبرانشان با معجزه ها به سوي آنان آمدند، به آن مقدار علمي كه داشتند

(c) ketabton.com: The Digital Library

خورسند و شادمان شدند (و حاضر نشدند سخنان انبياء را بپذيرند) ولي عذابي كه همواره آن را به مسخره مي گرفتند، آنان را احاطه كرد.(۸۳)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«حَاقَ بِهِمْ»: ايشان را در بر گرفت. ايشان را فرا گرفت (ملاحظه شود سورۀ: انعام آيه 10، هود آيه 8، نحل آيه 34).

تفسير:

مفسران در تفسير آيه مباركه مي نويسند: كافران بعلمي كه راجع بحصول اسباب معاش وتر قيات مادي داشتند، به عقائد غلطي كه در دل آنها جا گزيده بود تفاخر و شادماني ميكردند و علوم و هدايات انبياء عليهم السلام را حقير دانسته بران تمسخر مينمودند - بالاخره وقتي رسيد كه حقيقت استهزاء و تمسخر بر آنها منكشف شد و اين مزاح بازي آنها بر خودشان راجع و مسترد گشت.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ﴿۸۴﴾

پس هنگامي كه شدت عذاب سخت ما را ديدند، گفتند: هم اكنون به خداوند يگانه ايمان آوريم و به معبودهائي كه شريك او مي‌شمرديم كافر شديم.(۸۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«بَأْسَنَا»: عذاب شديد و ريشه‌كن كننده ما (ملاحظه شود سورۀ: انعام آيات 43 و 148، اعراف آيات 4 و 5 و 97 و 98).**«بِهِ»:** به سبب آن. به علّت پرستش آنها.

تفسير:

«فَلَمْ يكُ ينفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» اما بدان هنگام كه عذاب ما را ديدند ديگر ايمانشان برايشان سودي نبخشيد اين سنت خداست در رفتار با بندگانش و كافران در آن روز زيان كردند.

خداوند متعال كساني را كه پيامبران را تكذيب مي كنند تشويق مي نمايد تا با دل و جان در زمين به سير و سياحت بپردازند و از دانشمندان سوال كنند.

«فَينظُرُوا» و با فكر انديشه و استدلال بنگرند، نه اينكه از روي غفلت و بي توجّهي از كنار حقايق رد شوند. «كَيفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» پس بنگرند كه سر انجام امتّ هاي گذشته همچون عاد و ثمود و غيره كه قبل از ايشان بوده اند چگونه بوده است، كساني كه «كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ»از اينها نيرومندتر و داراي اموال و آثار بيشتري از قبيل ساختمان ها و دژهاي محكم و در شكوفا و كشت زار هاي فراوان در زمين بودند. «فَمَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُوا يكْسِبُونَ» ولي چيزهايي كه به دست آورده بودند ايشان را از عذاب خدا وقتيكه فرمان الهي آنها را فرا گرفت نجات نداد. پس توانايي شان چيزي از عذاب را از آنها دور نكرد و نتوانستند مال هايشان را به عنوان بلاگردان خود بدهند و از عذاب نجات يابند، و نتوانستند در قلعه هاي خود پناه بگيرند.

سپس جنايت و جرم بزرگ آنها را بيان كرد و فرمود: «فَلَمَّا جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَينَاتِ» وقتي پيامبران شان با دلايل آشكار از قبيل كتاب هاي الهي و معجزات خارق العاده و علم مفيد و روشنگر و هدايت دهنده از گمراهي و رهنمود كننده به سوي حق به نزد آنها آمدند، «فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِّنَ الْعِلْمِ» با دانشي كه داشتند و مخالف دين پيامبران بود خوشحال شدند. و معلوم است كه شاد شدن آنها بر شدت خشنودي از آن و تمسّک آنها به آن دانش، و دشمني ورزيدنشان با حقّي كه پيامبران آورده بودند دلالت مي نمايد. نيز نشانگر آن است

(c) ketabton.com: The Digital Library

که آنها باطل خود را حق قرار داده بودند. و اين عام است و شامل همه علومي مي باشد که به وسيله آن با آنچه پيامبران آورده اند مخالفت ورزيده شود. و آنچه که سزاوار است بيش از ديگر علوم جزو اين دانش ها شمرده شود فلسفه و منطق يوناني است که به وسيله آن به مقابله با بسياري از آيات قرآني پرداخته شده و از جايگاه آن در دلها کاشته شده است. و دلايل يقيني و قاطع قرآن به صورت دلايلي لفظي که مفيد يقين نيست و عقل بي خردان و اهل باطل بر آن مقدّم داشته شده نشان داده شده است. اين بزرگ ترين الحاد در آيات خدا و مخالفت با آن است.«وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يسْتَهْزِؤُون» و عذابي که آنها آن را به باد تمسخر مي گرفتند آنان را فرو گرفت.

«فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ»: پس وقتي که عذاب ما را ديدند اعتراف کردند، اما اقرارشان به آنها سودي نرساند و گفتند: «به خداييگانه ايمان آورده ايم و به بت ها و انبازهايي که به سبب آن مشرک به شمار مي آمده ايم کفر ورزيده ايم و از هر علم و عملي که با پيامبران مخالف است بيزاري مي جوييم.

«فَلَمْ يكُ ينفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا»: اما ايمانشان به هنگام مشاهده عذاب سخت ما بديشان سودي نرساند. «سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ» اين شيوه الهي است که درباره بندگانش جاري است مبني بر اينکه وقتي عذاب و کيفر خدا بر تکذيب کنندگان فرود آيد و آنان در اين هنگام ايمان بياورند ايمانشان اعتباري ندارد و آنها را از عذاب نجات نمي دهد. چون ايمانشان ايمان اضطراري است ومجبور شده اند، و ايماني است که بر اثر مشاهده انجام گرفته است، وتنها ايماني صاحب خودرا نجات ميدهد که ايمان اختياري به غيب وقبل از مشاهده قرائت عذاب باشد. «وَخَسِرَ هُنَالِکَ الْكَافِرُونَ» و به هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران در دنيا و آخرتشان زيان بار مي گردند، و زيانمند شدن تنها در اين دنيا کافي نيست بلکه بايد به عذاب سخت و ابدي گرفتار آيند.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴿٨٥﴾

ولي پس ازآنکه عذاب ما را ديدند، ديگر ايمان شان برايشان سودي نرساند.
اين سنت هميشگي الله در مورد بندگانش جاري است. و کافران آنجا زيان ميبينند.(٨٥)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«سُنَّةَ اللهِ»: شيوه و کارکرد الله تعالي. مراد عدم نفع ايمان به هنگام رؤيت عذاب استيصال است. مفعول مطلق براي عامل محذوف است. يا اينکه تحذير است ومفعول به بشماراست يعني:**«إِحْذَرُوا سُنَّةَ اللهِ فِي أَعْدَآءِ الرُّسُلِ»**.دررسم الخطّ قرآني باتاء کشيده نوشته شده است.
«هُنَالِكَ»: (سوره: غافر آيه 78).

تفسير:

«فَلَمْ يكُ ينفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا»: اما ايمانشان به هنگام مشاهده عذاب سخت ما بديشان سودي نرساند.«سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ» اين شيوه الهي است که درباره بندگانش جاري است مبني بر اينکه وقتي عذاب و کيفر خدا بر تکذيب کنندگان فرود آيد و آنان در اين هنگام ايمان بياورند ايمانشان اعتباري ندارد و آنها را از عذاب نجات نمي دهد. چون ايمانشان ايمان اضطراري است و مجبور شده اند، و ايماني است که بر اثر مشاهده انجام گرفته است، و تنها ايماني صاحب خود را نجات مي دهد که ايمان اختياري به غيب

(c) ketabton.com: The Digital Library

و قبل از مشاهده قرائت عذاب باشد. «وَخَسِرَ هُنَالِکَ الْکَافِرُونَ»:و به هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران هنگام نابود شدن و چشاندن عذاب، کافران در دنیا و آخرتشان زیانبار میگردند، و زیانمند شدن تنها در این دنیا کافي نیست بلکه باید به عذاب سخت و ابدي گرفتار آیند.

چنانکه در حدیث شریف آمده استتوبه بنده تا هنگامي پذیرفته مي شود که روح به گلوگاه وي نرسیده و او در حال غرغره مرگ نباشد و چون در تلاطم جان کندن افتاد و ملک‌الموت را مشاهده کرد، در آن هنگام، دیگر توبه‌اياز وي پذیرفته نیست.

توبه فرعون چرا قبول نشد؟

با تأسف باید گفت که عادت بسیاري از انسانها همین است که در قدم اول سعي وکوشش میکنند که از: راه انکار و استهزاء پیش روند، لحظاتي که احساس کردند که: گرفتار عذاب میشوند به چیغ و وایلا و تظلم پرداخته و به غلطي هاي خود اعتراف میکنند - لیکن عادت الله این است که آن توبه بي موقع را قبول نمي فرماید.

در مورد اینکه توبه فرعون چرا مورد قبولي واقع نشد باید گفت که: ایمان اوردن فرعون در وضع اضطراری و از سر ناچاری صورت گرفته بود، یعني زمانیکه فرعون به حالت رسید که چاره فرار از حالات که در آن قرار داشت برایش غیر ممکن بود و از طرف دیگر راه نجات از آن نداشت مرگ اش حتمي بود، بناءً توبه و پشیماني اش برایش هیچ فایده اي نرساند، این است حالات و سرنوشت تمام مجرمین و گناهکاران و گمراهان که در حالات اضطرار توبه هیچ فایده برایشان رسانده نمیتواند.

قرآن عظیم الشان با زیباي خاصي بیان میدارد: «حَتّی أَذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ اِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُواِسْرائیلَ وَ أَنا مِنَ الْمُسْلِمینَ؛ هنگامی که غرقاب دامن فرعون را گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، وجود ندارد و من از تسلیم شدگان هستم». (سورۀ یونس آیۀ۹۰).

به همین دلیل پروردگار او را مخاطب ساخت و فرمود: «آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیتَ قَبلُ وَکُنْتَ مِنْ الْمُفْسِدِینَ91یونس» خداوند متعال در جواب میفرماید؛ اکنون ایمان می آوری، در حالیکه پیش از این طغیان و عصیان کردی و در صف مفسدان قرارد اشتی؟!».

خواننده گان محترم !

باید یادآور شد که:این حکم مختص فرعون نیست یکی از شرایط پذیرش توبه، آن است که قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه صورت گیرد، همان طوری که قرآن کریم میفرماید: «وَ لَیسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یعْمَلُونَ السَّیئاتِ حَتَّی اِذَا حَضَرَ أَحَدُهُمُ ألْمَوتُ قالَ اِنّی تُبْتُ ألْآنَ؛ برای کسانیکه کار های سؤ انجام دهند و به هنگام فرارسیدن مرگ توبه کنند،توبه‌ای نیست».(سوره نسأ: آیۀ۱۸)

البته این آیه با مفاهیم آیات که میگوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می شود، منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن، لحظاتی است که هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا نکرده‌است.

پروردگارا! ما را از توبه گذاران واقعي قرار ده و ما را از گمرهي نجات ده.

آن هاي که در همه حالات الله تعالي را حاضر و ناظر میدانند هیچگاه نباید مرتک کفر شده و به تبلیغ شر و فساد بپردازد ذات الهي مبري از تمام این فتنه وفساد است که بروي میبینند و متخلفین درین راستا قبل ازهمه و قبل ازینکه به دیگران ضرر متوجه شود به

(c) ketabton.com: The Digital Library

خود شان ضرر بر مي گردد.
بهترين را به مراجعه به خود اعمال وكردار خود و مصداق اين آيهء قراني عمل كردن امكان ديگرى براي ما انسان ها وجود ندارد. بايد با تمام صداقت بيان بداريم: «رَبّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنَا وَ أَنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ؛ خدايا، به خود ظلم كرديم و اگر ما را نيامرزى و رحم نكنى، از زيانكاران خواهيم بود» (سوره اعراف آيه ٢٣).

انسان قبل و بعد از توبه:

كسيكه از گناه توبه كند مانند شخصي است كه اصلا گناه نكرده است. بلكه حتي ممكن است انسان بعد از گناه (با توبه) در وضعيت قبل از گناه بهتر باشد.
مطابق شهادت وتعر يف قرآن عظيم الشان عين همين حالت براي ادام وحوا رخ داد: ابن قيم رحمه الله در تفسير اين واقعه مينويسد:
«تا چه انداز ه تفاوت است بين حال آدم عليه السلام قبل از گناه و توبه كه خداوند به او فرمود: (براي توست كه در آن (جنت) گرسنه نشوي و عريان نشوي، و تو در آن تشنه نخواهي شد و (گرماي) آفتاب را نبيني» (سوره طه آيات 119-118)
و در وضعيت بعد از توبه قرآن عظيم الشان ميفرمايد: (پس از آن پروردگارش او را باز برگزيده نمود و توبه اش را پذيرفت و او را هدايت كرد) (سوره طه آيه 122)
توجه بفرمايد: حالت اول آدم حالت خوردن و نوشيدن و لذت بردن بود، اما حالت دوم حالت برگزيدگي و هدايت است. و چه تفاوت است بين اين دو منزلت.»
همچنان از برخي از سلف نقل شده كه داود عليه السلام پس از توبه بهتر از قبل آن بود.
بناءً هركس بطوري صادقانه و اخلاصمندانه توبه كند، و توبه اش توبه نصوح باشد و از اعمال گناه بطور صادقانه دست بردارد، به طور يقين در زندگي و كارهايش بركت حاصل خواهد شد و هر كس توبه كند براي گناهي كه قبل از توبه انجام داده است مؤاخذه نخواهد شد. و اين از فضل گسترده الله سبحانه و تعالي است.بلكه حتي بزرگواري و كرم خداوند تا آنجاست كه گناهان را (با توبه صادقانه) تبديل به نيكي ها مي كند:
الله سبحانه و تعالي پس از نام بردن گناهان بزرگ در سوره فرقان ميفرمايد: «مگر آنكه توبه كند و ايمان بياورد و عمل صالح انجام دهد پس خداوند بدي هاي آنان را به نيكي ها مبدل مي سازد و الله غفور و رحيم است) (سوره فرقان آيه 70).

نگاهي مؤجز به اين سوره:

1 - آثار ويرانه ي بي باوران و ظالمان، عبرت هر انديشمندي است و سرانجام هر متكبر نافرماني چنين است.
2 - سبب نابودي و سرافكندگي اقوام پيشين و هر قومي ديگر نشان تكذيب پيامبران و پشت كردن از فرمان الهي است.
3 - مشركاني كه پس از ديدن عذاب الله متعال ايمان مي آورند؛ آن ايمان به حال شان هيچ سودمند وفايده اي نمي رساند و كارشان بيهوده است.
4 - سنت هميشگي الله متعال بر اين است كه ايمان آوردن در واپسين لحظه هاي زندگي درلحضاتي كه انسان از همه چيز نا اميد و بريده ميشود پذيرفته نميشود. والله اعلم.

رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره فُصِّلَتْ

جزء – (24 – 25)

سورۀ فصلت درمكه نازل شده وداراي پنجاوچهار(۵۴) آيه وشش ركوع است.

وجه تسميه:

قبل از همه بايد گفت كه هفت سوره كه با لفظ «حم» شروع شدند به «آل حم» يا حواميم گفته مي شود، و براي امتياز در نام الفاظ ديگري برآنها اطلاق مي گردد، مانند سورۀ مؤمن كه «حم» را «حم المؤمن» و«حم» اين سورۀ «حم السجدة» يا «حم فصلت» گفته مي شود، وبراي اين سوره آيۀ هردو نام «حم السجدة» و«حم فصلت» معروف و مشهور اند.

همچنان برخي از مفسران دروجه تسميه اين سورۀ مباركه گفته اند كه: اين سوره را به سبب اينكه با فرمودۀ حق تعالي: **«كِتَابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ»** افتتاح شده است، سورۀ «فُصِّلَتْ» ناميدند. خداوند جلّ جلاله در اين سوره ـ به مصداق معني آن ـ آيات خود را به تفصيل بيان كرده، أدله و براهين آشكاري را بر وجود، قدرت و وحدانيت خويش اقامه كرده است.

همچنان طوريكه در فوق ياد آور شديم برخي از مفسران در تفاسير خويش نام اين سوره را، «حم السجده» آورده اند، زيرا رسول الله صلي الله عليه وسلّم آن را از ابتدايش بر زعماي قريش خواندند و چون به موضِع سجده رسيدند، سجده كردند.

ارتباط سورۀ فُصِّلَتْ با سورۀ قبلي:

طوريكه گفتيم اين سوره از جمله سوره هاي مكي است، كه پس از سوره ي غافر نازل شده و به سوره ي فصلت يا سجده و به قولي سوره ي «مصابيح» مشهور گشته و مناسبت آن با سوره ي پيش از خود از دو جهت است:

1 - مطلع هر دو سوره در وصف قرآن عظيم الشأن است.

2 - هر دو سوره در هشدار و نكوهش مشركان و ستيزه گران هر زمان در آيات الهي مشتركند؛ مثلاً: در (آيه ي 82 سوره يغافر) ميفرمايد: «أفلم يسيروا في الأرض...» و در اين سوره مي فرمايد: «فإن أعرضوا فقل: أنذرتكم صاعقة..» (آيه 13 سوره فصلت).

تعداد آيات، كلمات و تعداد حروف سورۀ فُصِّلَتْ:

طوريكه در فوق هم ياد آور شديم، سورۀ فصلت پنجاه وچهار آيه دارد، و تعداد كلمات آن به؛ هفتصدونودوشش كلمه ميرسد. (لازم به تذكر است كه اقوال در تعداد كلمات سوره هاي قرآن مختلف است) تعداد حروف اين سوره به؛ سه هزاروسيصد وپنجاه حرف ميرسد.

تفصيل معلومات در مورد تعداد (آيات، كلمات و حروف قرآن عظيم الشأن) را مي توانيد در سورۀ طور تفسير احمد مطالعه فرمايد.

فضيلت سوره فُصِّلَتْ:

ابن‌كثير در بارۀ فضيلت اين سوره از اصحاب رضي الله عنهم نقل مي‌كند كه فرمودند: قريش روزي گرد هم آمدند و به يک ديگر گفتند: «بنگريد كه چه‌كسي از شما به سحر، شعر و فال بيني داناتر است پس او را نزد اين مردي بفرستيد كه جمع ما را متفرق و كار ما را پراگنده و پريشان ساخته و دين ما را مورد نكوهش قرار ميدهد؛ تا با وي سخن بگويد

(c) ketabton.com: The Digital Library

سپس بنگريم كه او چه پاسخي به وي مي دهد! گفتند: ما كسي جز «عتبه بن ربيعه» را كه به اين امور آگاهي تامي داشته باشد، نمي شناسيم. پس روي به او كردند و گفتند: اي ابوالوليد! اين كار، كار توست. پس عتبه بنا به مشورت آنان نزد رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم رفت و به ايشان گفت: اي محمد صلّي الله عليه و آله و سلّم! تو بهتر هستي يا عبدالله پدرت؟ رسول‌خدا صلي الله عليه وسلم سكوت كردند و پاسخي ندادند. باز گفت: تو بهتر هستي يا عبدالمطلب؟ باز هم رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم سكوت كردند. بار ديگر گفت: تو بهتر هستي يا عبدالمطلب؟ باز هم رسول الله صلي الله عليه وسلم سكوت كردند. گفت: اگر مي پنداري كه اين گروهي كه نام بردم، از تو بهترند پس اينان همين خداياني را كه تو به باد حمله شان گرفته‌اي، پرستيده‌اند و اگر مي‌پنداري كه تو بهتر از آنان هستي پس سخن بگو تا سخنت را بشنويم زيرا سوگند به خدا كه ما هرگز انسان رانده شده‌اي را شوم‌تر و نامبارك‌تر از تو بر قومت نديده‌ايم! تو جمع ما را پراگنده و كار ما را آشفته و پريشان ساخته‌اي، دينمان را به باد حمله و سرزنش گرفته و ما را در ميان اعراب رسوا ساخته‌اي؛ تا بدانجا كه اين خبر در ميانشان شيوع يافته كه: در ميان قريش جادوگري است! و در ميان قريش كاهني است! به خدا سوگند كه ما فريادي مانند فرياد زن باردار در حال درد زايمان را انتظار مي‌كشيم كه (بر اثر دعوتت) برخي از ما به سوي برخي ديگر با شمشيرها حمله بريم تا همه پاك نابود شويم! هان اي مرد! اگر هدفت از اين دعوت نيازمنديت به مال و سرمايه است، برايت مالي بسيار گرد مي‌آوريم تا سرمايه‌دارترين مرد قريش باشي و اگر شهوت بر تو غلبه كرده، اينك هر يك از زنان قريش را كه مي خواهي انتخاب كن پس ما به تو ده زن زيباروي مي دهيم. و اگر هدفت سيادت و سروري است، تو را سرور و سالار خويش مي‌گردانيم. و اگر هدفت از اين دعوت پادشاهي است، تو را بر خود پادشاه مي‌گردانيم.!

چون عتبه از سخن‌گفتن فارغ شد ـ و رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم از او شنيدند ـ فرمودند: «آيا سخنت تمام شد؟» گفت: آري! فرمودند: پس اينك از من بشنو. گفت: مي شنوم! پس خواندند:

اهداف وتعليمات اساسي سوره:

اهداف وتعليمات اساسي اين سوره را نكات ذيل تشكليل ميدهد.

- يادآوری توحيد و ايمان به الله متعال؛
- يادآوری روز قيامت و دلايل آن؛
- مبحث وحي و رسالت.

يادداشت:

آيات (37 و38) «سورهٔ فُصِّلَتْ» داراي سجده تلاوت مي باشد. شما ميتوانيد معلومات تفصيلي در حكم سجدهٔ تلاوت را در سورهٔ النجم تفسير احمد مطالعه فرمايد.

محتواي سورهٔ فُصِّلَتْ:

طوريكه متذكر شديم؛ اين سوره در مكه مكرمه نازل شده و مانند ساير سوره هاي مكي در اثبات اصول عقيده (توحيد، وحي و پيامبري و معاد و وجزا) است و پايان سوره به وعده ي الهي اشاره ميكند كه مردم هر عصر و زماني به برخي از راز هاي هستي در آفاق و انفس-كه بر وحدانيت و قدرت آفريدگار دلالت مي كند ـ آشنا مي شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ـ با ارائه‌ی دلایل واضح و براهین یقینی و قطعی و دال بر صِدق حضرت محمد صلّی الله علیه و سلّم، این سوره به بحث درباره‌ی قرآن کریم آغاز میشود، قرآنی که معجزه‌ی دائمی وپایدار پیامبراکرم صلي‌الله علیه وسلم است.

این قرآن به طور كافي و شافي و با معاني روشن بيان شده و اهدافش با همه ي سرشتها و عقل سالم، منطبق و با زمان و محيط و اوضاع و احوال گوناگون سازگار و از سوي داناي فرزانه است.[هود آيه ۱] الفاظ و معاني آن سهل و گيراست. [يوسف آيه ۲]، [إبراهيم آيه ۴] و به مؤمنان و دوستان خدا و پيروانشان بشارت بهشت مي دهد و كافران و دشمنان خدا را از آتش دوزخ بر حذر ميدارد؛ هر چند بيشتر ناباوران گوش شنوا نخواهند داشت و با صراحت وكينه توزانه ميگويند: دل هاي ما زير پرده‌ي ضخيم پنهان و گوشهايمان سنگين و ناشنوا ست و سخن محمد و قرآن را نه، مي پذيريم و نه، مي شنويم و فاصله ي زيادي ميان ما و او وجود دارد، پس بايد محمد راه خود را در پيش گيرد و ما را رها كند و ما هم دنبال كار و بار و بينش خويشيم. پيامبر صلي الله عهليه وسلم راه خويش را در پيش مي گرفت و پيوسته مردم را به سوي حق و حقيقت دعوت ميكرد و هرگز از انجام دستور الله متعال لحظه اي هم غفلت نداشت و باز نمي ايستاد و ناميد نمي شد.

خداوند به پيامبر گرامي امر مي كند تا به مشركان و مخالفان اعلان نمايد كه كار و بار او پيام رساني است و هرگز كسي را به زور و اجبار به ايمان آوردن وادار نمي كند و او نيز انساني هم چون آنان است، جز اينكه وحي و رسالت از ويژگيهاي اوست. پس اي مردم به سوي خدا روي آوريد و از او فرمان ببريد و آمرزش بجوييد؛ اما آنانيكه بر سر كفر و شرک و بي باوري پاي ميفشرند، نابود مي شوند و ازسزاي الهي نجات ورهايي ندارند؛ آنان كساني اند كه: محبت و شفقت انسانيت را در دل ندارند و از دادن زكات مال و نيكويي با مردم و تهذيب و پاكسازي دل و درون خود روي برميگردانند ومنكر روز قيامت اند. اما مؤمنان نيک كردار و جامع صفات برجسته ي پسنديده، از پاداشي هميشگي و بدون منت برخوردار خواهند شد.(هود آيه: 108 وإنشقاق آيه 25).

- بعد از آن موضوع آفرینش اولیه را مورد بحث قرار داده و خلق آسمان‌ها و زمین را بدان شکل دقیق و محکم یادآور شده است که حتی توجه مخالفین آیات خدا را به اندیشه و نظر و تأمل در آن بر می انگیزد، اما تاریکی کفر مانع ایمان آنان می شود، بنابر این عالم هستی به طور کلی گویای عظمت خدا و گواه یگانگیش می باشد.
- سوره به طور کنایه سرنوشت تکذیب‌کنندگان را مطرح کرده و در این راستا نیرومند ترین ملت ها را مثال زده است؛ از قبیل قوم عاد که در جبروت و نیرو به حدی رسیده بودند که میگفتند: «کیست از ما نیرومندتر»؟، نابودی و ریشه‌کن شدن قوم ثمود را مثال زده است که وقتی به گردنکشی، نافرمانی و تکذیب پیامبران خداوند متعال ادامه دادند، به طور کلی نابود شدند.
- بعد از بحث درباره‌ی مجرمان، بحث پرهیزگاران مؤمن را می‌آورد، که بر شریعت و دین خدا پایدار ماندند، و به پاس آن خدا در کنار پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحان، امنیت و آسایش را به آنان ارزانی می‌دهد.
- بعد از آن سوره درباره‌ی دلایل واضح و آشکاری که در این هستی پهناور به چشم می خورند و بر وجود خالق توانا دلالت می‌کنند، سخن به میان آورده است و موضع‌گیری بی دینان را در مقابل آیات خدا خاطر نشان ساخته، که چگونه در مقابل چنان آیاتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

آشکار و درخشان، خود را به کوری زده‌اند.

- ودر نهایت، سوره با وعده‌ی خداوند متعال راجع به این که در آخر زمان بشریت را از بعضی از اسرار آگاه می‌کند، تا در مورد درستی مطالب و گزارش های قرآن به آن استدلال کنند پایان می یابد. (آیۀ: 53 فصلت) (به زودي نشانه هاي قدرت خود را در اطراف عالم و (هم) در نفس خودشان به آنها نشان خواهيم داد تا براي ايشان روشن و ثابت شود كه يقيناً او حق است. آيا كافي نيست كه پروردگارت بر هر چيزي گواه باشد؟).

اولین مخاطبین این سوره:

اولين مخاطبين اين سوره قريش عرب هستند، كه اين قرآن در پيشروي آنها و به زبان آنها نازل گرديد، و آنها اعجاز آن را مشاهده كردند، سپس معجزات بي شمار آن حضرت صلي الله عليه وسلم را ديدند، وبا وجود آن از قبول كردن قرآن سر باز زدند، و فهم آن به جاي خود، حاضر به استماع آن نشدند، و سر انجام در جواب نصايح مشفقانه‌ي به محمّد صلي الله عليه وسلم، گفتند: كلام تو نه در فهم ما مي گنجد ونه دل هاي ما آن را مي پذيرد، ونه گوش هاي ما براي شنيدن آن آمادگي دارند، در ميان ما و شما پرده ضخيمي قرارگرفته است، پس شما به كارخود مشغول باشيد و ما را به حال خود واگذاريد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه و تفسير سورۀ فُصِّلَتْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداي بخشاينده ومهربان

حم﴿۱﴾

«حم» به طور «حاء - ميم» خوانده مي شود. از جملۀ حروف مقطعات اند و يادآور از اعجاز قرآن كريم می باشند و مفهوم اين حروف به الله متعال معلوم است. به روايت اغلب و به مراد آن در ارائۀ آن ها در كلامش داناتر است.(۱)

خواننده گان محترم!

درآيات متبركه (1 الي 12) موضوعاتي در باره قرآن عظيم الشأن، موقف مشركان، پيامبر صلي الله عليه وسلم كه از جمله بشر است، همچنان موضوعاتي وجود ذات باري تعالي و كمال قدرت و حكمت او مورد بحث قرار گرفته است.

تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۲﴾

اين كتابي است نازل شده از سوي الله كه رحمتش بي اندازه و مهرباني اش هميشگي است.(۲)

تفسير:

كلمه «انزلنا» به معنای نزول دفعی و كلمه «تَنْزِيلٌ» به معنای نزول تدريجی آمده است و شايد برای جمع ميان دو تعبير «انزلنا» و «تنزيل» بتوان گفت كه مفاهيم و محتوای قرآن يكدفعه در شب ليلة قدر بر قلب پيامبر اسلام محمد صلی الله عليه وسلم نازل شده، ولی الفاظ و قالب‌ها به تدريج نازل شده است.

اين قرآن با بركت و با حكمت از جانب الله رحمان رحيم، بخشنده و مهربان نازل شده است. وعلت اينكه اين دو اسم: «اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ» را مخصوصاً ذكر كرده است، و شكی نيست كه قرآن نعمتی است پايدار و تا روز قيامت برقرار است.

الله تعالي ذات رحيمي كه هر يک از بندگانش را كه خواسته به رحمتش مخصوص ساخته است.

كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴿۳﴾

كتابي است كه آياتش در نهايت روشني بيان شده است، [به زباني] فصيح و گويا براي مردمي كه اهل معرفت و آگاهي اند.(۳)

تفسير:

تفصيل و شيوايي قرآن را كسانی درك می‌كنند كه به زبان عربی آشنا و بلديت داشته باشند.«قُرْآنًاعَرَبِيًّالِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»:با در نظر داشت اينكه قرآن عظيم الشأن بزبان عربي كه به منتها درجه فصيح و بليغ است نازل كرده شده كه اين زبان مادري مخاطبين اولين آن بود تا آن مردم بفهمند آن كه دچار مشكلات نشوند اول خودشان بفهمند و باز ديگران را كماحقه فهمانده بتوانند مگر با وجود آن ظاهر است كه صرف آن مردم از آن مستفيد مي شوند كه: عقل و دانش داشته باشند واضح است كه جاهل قدر و منزلت اين نعمت عظمي را شناخته و درک كرده نميتوانند.

دليل اِعراض عدۀ از مردم از قرآن، عمدتاً نشانه جهل آنان است:

قرآن كتابي است كه آيات آن به روشني بيان يافته احكامش واضح گرديده و معجزاتش آشكار شده است، قرآن عظيم الشأن برای همۀ انسانها نازل شده زيرا ميفرمايد: «هُدیً

(c) ketabton.com: The Digital Library

لِلنَّاسِ» مگر تنها و تنها اهل علم و تقوا از آن بهرهمند و مستفید میشوند. زیرا قرآن عظیم الشأن میفرماید: «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ- هُدىً لِلْمُتَّقِينَ» «براي مردمي كه مي دانند».
قرآن كتابي است كه الله متعال آنرا به فصيح ترين زبان نازل فرموده، تا در هنگام تلاوت به آساني و وضاحت فهميده شود.
«لِقَوْمٍ يعْلَمُونَ»: «براي مردمي كه مي دانند» و يقين دارند به اين كه قرآن از نزد الله متعال فرستاده شده، قرآن عظيم الشأن براى قومى نازل شده است كه آيات مفصل و دلايل و نشانه هاى اعجاز انگيزش را مى فهمند، كه در اوج بلاغت قرار دارد.ولي اشخاصيكه بر قرآن اعتقاد و باور ندارد، قرآنكريم براي شان نعمتي نه بلكه مايه سر درگمي آن هاست.

بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴿۴﴾

قرآني كه بشارت دهنده و بيم دهنده است، (ليكن) بيشترشان روي گردانند و آنان (نداي آن را) نمي شنوند.(۴)

تفسير:

«بَشِيرًا وَنَذِيرًا» قرآن انسان را به پاداش دنيا و آخرت مژده مي دهد و او را از عذاب دنيا و آخرت مي ترساند و تفصيل هريک را بيان كرده است و اسباب و اوصافي را كه موجب برخورداري انسان از مژده خدا و يا گرفتار شدن وي به عذاب او مي شوند ذكر كرده است. بنابر اين كتابي را كه داراي چنين صفاتي است بايد پذيرفت و به آن يقين نمود و به آن ايمان آورد و بدان عمل كرد. ولي بيشتر مردم همانند مستكبران روي گردانند.
«فَهُمْ لَا يسْمَعُونَ» پس آنها به قرآن گوش فرا نمي دهند؛ گوش فرا دادنِ قبول و استجابت، گرچه آن را با گوش ها مي شنوند؛ شنيدني كه به وسيلهي آن حجّت شرعي بر آنها اقامه مي گردد.
مفسر ابو حيان ميفرمايد: يعنى با اين كه آن قوم اهل علم و دانش مى باشند اما اكثر آن ها از گوش فرادادن به آن امتناع ورزيدند و به صورتى كامل عقل خويش را به كار نبردند، بلكه روي گردانيدند، لذا به سبب روي گردانيدند و اعراض شان دلايل و براهين مندرج در قرآن را نشنيدند. (البحر ۴۸۳/۷).
و امام قرطبى ميفرمايد: سوره به منظور سر زنش و توبيخ قريش در مورد اعجاز قرآن نازل شده است؛ زيرا آنان طورى به آن گوش نمى دادند كه براي شان سودى دربر داشته باشد. (تفسير قرطبى ۳۳۸/۱۵)

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ﴿۵﴾

و گفتند: دل هاي ما از [درک] حقايقي كه ما را به آن دعوت مي دهي در پرده است، و در گوش هاي ما سنگيني است، و ميان ما و تو حجاب است، پس تو عمل كن (و) البته ما نيز عمل مي‌كنيم.(۵)

تفسير:

«فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ»: تو برابر دين خود عمل كن و ما هم برابر آئين خود و هرگز از تو پيروي نمي‌كنيم. تو براي نابودي ما دست به كار شو و ما هم براي نابودي تو به كار ميپردازيم. و مبارزه ما با تو ادامه دارد. (ترجمۀ معاني قرآن، دكتر مصطفي خرمدل.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تو به دین خود باش و ما به دین خود میباشیم:

زمانیکه پیامبر صلّی الله علیه و سلّم کافران را دعوت به ایمان آوردن کرد، به او گفتند: قلوب ما در پوشش های ضخیم قرار دارد و یک ذره از توحید و ایمانی که ما را بدان می‌خوانی به آن نمی رسد. واقعاً قلب که مبتلا به تعصّب ها و لجاجت ها باشد هیچ وخت حاضر نیست که کلمه حق را بشنود.

کلمۀ «أَكِنَّةٍ» به صورت جمع درآیۀ مبارکه استعمال گردیده است، واین فهم جمع کلمه میرساند که اگر: قلب داراي يک پوشش باشد، قابل هشدار است، امّا چند پوشش قلب کار روشنگراي را غير ممکن و محال مي سازد. از جانب ديگر به استناد آيۀ قبلي بايد گفت: در صورتیکه مخاطب آماده نباشد وحی و رحمت الهی و کتاب آسمانی و بشیر و نذیر بودن سودی به حال اش هم نخواهند رسانید.

«وَ فِي آذٰانِنٰا وَقْرٌ» «و در گوش هايمان سنگيني اي است» يعني: کري و ناشنوايي اي استکه ما را از درک گفته‌ی تو باز می‌دارد.

مفسرصاوی گفته است: از این جهت شنوایی خود را به گوش های کر و سنگین تشبیه کرده‌اند که حق را نمي پذيرد وتمايل به شنيدن آن ندارد. (تفسير صاوی ۱۷/۴).

«وَ مِنْ بَيْنِنٰا وَ بَيْنِکَ حِجٰابٌ» «و ميان ما و تو حجابي است» يعني: پرده‌اي است که ما را از رؤيت تو باز مي دارد، يا صداي تو را از ما مي پوشاند لذا آنچه را که تو مي گويي، نمي دانيم. پس ما از اینکه از تو پیروی نمی‌کنیم معذوریم؛ زیرا در بین ما و تو مانعی قرار دارد.

«فَاعْمَلْ إِنَّنٰا عٰامِلُونَ» تو به روش و طریقه‌ی خود عمل کن و ما نیز روش خود را دنبال می‌کنیم، تو به دین خود ادامه بده و ما هم بر دین خود پایدار می مانیم. تو براي آخرتت عمل‌کن و ما براي دنيايمان عمل مي‌کنيم.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ﴿۶﴾

بگو: من بشري مانند شما هستم، به من وحي مي شود که البته معبودتان معبود يگانه است، پس راست (و بدون انحراف) به سوي او روي بياوريد و از او آمرزش بخواهيد، و واي به حال مشرکان.(۶)

تفسير:

اي پيامبر! براي کافران بگو: من مانند شما انساني هستم و از جنسي مغاير با جنس شما نيستم، نه فرشته هستم، نه جن و نه از جنس ديگري جز جنس بشر.

الله متعال وحي را به من اختصاص داده و من شما را به يگانه دانستن خالق دعوت مي کنم، من شما را به توحيد که، سرلوحه‌ی دعوت أنبياست، دعوت مي کنم، من شما را به سوي چيزي که با عقل مخالف باشد دعوت نکرده‌ام بلکه شما را به‌سوي توحيد و يکتاپرستي فراخوانده‌ام. تنها فرقي که ميان من و شما هست در اين است که به من وحي فرستاده مي‌شود نه به شما لذا من با وحي الهي پيامبر شده‌ام و پيروي من بر شما واجب گرديده است.

«فَاسْتَقِيمُوا إِلَيهِ وَ اِسْتَغْفِرُوهُ» پس راه مستقيم را در پيش گيريد که شما را به او تعالي وصل مي‌گرداند، يعني راه توحيد را که همه پيامبران به سويش فرا خواندند و براي گناهان خويش از خدا آمرزش بخواهيد. «وَ وَيلٌ لِلْمُشْرِكِينَ» واي باد برکافران که به حق تعالي چيزهاي

(c) ketabton.com: The Digital Library

ديگر را شريک مي‌آورند.پس آينده را با پايداری در راه توحيد، و گذشته را با استغفار و عذرخواهی از درگاه حقّ جبران كنيد.

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴿٧﴾

همان كسانی كه زكات نمی دهند و آنها همان كساني هستند كه به آخرت كافراند.(٧)

تفسير:

از فحواي آيۀ مباركه بر مي آيد كه نپرداختن زكات و بی اعتنايی به فقرا، بين شِرك و كفر قرار گرفته و پُر خطر است و سبب انكار از قيامت وروز جزا، همين نپرداختن زكات است. و طوريكه ياد آور شديم، سرچشمه‌ی نپرداختن زكات يا دنيا پرستی است كه نوعی شرك است و يا باور نداشتن به قيامت، كه كفر است.

مفسر امام نسفي (رح) ميفرمايد: «خداوند متعال ندادن زكات از سوي آنها را به انكار آخرت پيوست كرد، زيرا دوست داشته ترين چيز در پيش انسان مال اوستو سخن معروفي است كه مال به جان راه دارد، پس اگر شخص مالش را در راه الله متعال به مصرف رسانيد، اين دليلي است نيرومند بر صلاح و استقامت وي».

امام قرطبی ميفرمايد: آنان را به خاطر پستي و رذالت سرزنش كرده است كه بزرگان و اهل فضل از آن متنفرند. آيه دال بر اين است كه كافر علاوه بر عذاب كفرش در مقابل عدم پرداخت زكات نيز عذاب می بيند. (ابن كثير اين نظر را آورده و آن را به ابن عباس نسبت داده است. كه منظور پاكيزگی نفس از شرک است. اما اين قول مرجوح است. و صحيح آن است كه مفسران گفته‌اند كه منظور زكات مال است و ابن جرير آن را اختيار كرده است.).

ابن عباس (رض) گفته است: منظور از زكات، زكات نفس است. پس يعنی با اقرار به توحيد و گفتن «لا إله إلا الله» خود را پاک نمی‌كنند. وَ «هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» يعنی و آنان به حَشر و نشر (معني حشرو نشر درين قوس جاي داده شود) كافرند و محاسبه و كيفر را تكذيب می‌كنند.

مفسرصاوی گفته است: از اين رو زكات را مخصوصاً با كفر قرين كرده است كه مال، برادر جان است، پس وقتی انسان آن را در راه خدا بذل كند، نشان می دهد كه در دين قوت و پايداری دارد. (تفسير صاوی ١٧/٤).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴿٨﴾

بي ترديد كساني كه ايمان آورده و كارهاي شايسته انجام داده اند، براي آنان ثواب بي پايان (و بي منت) است.(٨)

تفسير:

در آيۀ مباركه در ميبابيم كه ايمان و عمل نيكو از هم جدا نيست. ايمان قبل از عمل است. طوريكه «آمَنُوا» قبل از «عَمِلُوا» تذكر يافته است.

به ياد داشته باشيد؛ كسانی كه در دنيا عملِ بی منّت انجام می دهند، در بهشت پاداش بی منّت دريافت مي دارند. يعنی آنانكه به الله متعال ايمان اورده اند و پيامبرش را تصديق كردند، و ايمان و عمل نيكو را با هم داشتند، پاداشي ناكاسته و غير مقطوع را در آخرت در نزد پروردگارشان نصيب مي كردند.

اين پاداشی كه تا بهشت بر قرار باشد، ادامه دارد. نه قطع مي شود نه از آن باز پس گرفته مي شوند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴿٩﴾

بگو: آيا شما به كسي كه زمين را در دو روز آفريد، كفر مي ورزيد، و براي او همتاياني قرار مي دهيد؟ حال آنكه او پروردگار جهانيان است.(٩)

تفسير:

مفسر صاوی در ذيل اين آيه مباركه می نويسد: استفهام در **«أَ إِنَّكُمْ»** برای انكار كردن و زشت نشان دادن كار آنها می باشد؛ يعنی در حاليكه می دانيد خدا در عالم بالا و پايين شريكی ندارد، چگونه برايش همتايي و شركايی قرار می دهيد و آنها را پرستش می‌كنيد؟ (صاوی ١٨/٤)

به قولي‌هدف اينست كه الله تعال زمين را در مدتي به مقدار دو روز آفريد، يا آن را در دو نوبت و در دو مرحله آفريد زيرا روز حقيقي فقط بعد از وجود زمين و آسمان قابل تصور مي باشد و قبل از آن قابل تصور نيست.

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ﴿١٠﴾

او در زمين كوه هائي قرار داد، و در آن خير و بركت نهاد و روزي (اهل) آن را در چهار روز به اندازۀ معين مقدر كرد، (بنابر اين) براي سؤال كنندگان (واضح و) روشن گرديد.(١٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«رَواسِيَ» جمع «راسية» به معنای كوه های استوار است.«سَواءً» به معنای برابر است و «سَواءً لِلسَّائِلِينَ» به معنای آن است كه قوت‌ها برابر نيازهاست.

تفسير:

آماده كردن اين زاد و برگ و ارزاق زمين؛ «در چهار روز» بود. يعني در دو روز ديگر به علاوه دو روز قبلي بود كه مجموعاً چهار روز مي‌شود. پس آفرينش زمين و قرار دادن ارزاق آن، جمعاً در چهار روز انجام گرفت. نقل است كه اين دو روز اخير، روز هاي سه‌شنبه و چهارشنبه بود. «براي سؤال كنندگان بيان واضح ارائه شد» يعني: جمع كل روزهاي آفرينش و آماده سازي زمين براي زندگي، چهار روز تمام بي‌كم و زياد است. گويي گفته شد: اين بيان محدد و روشن، پاسخ كساني است كه سؤال مي‌كنند: زمين و آنچه در آن است، در چه مدتي آفريده شده است؟. (تفسير انوار القرآن».

«وَبَارَكَ فِيهَا» «و در آن بر كت نهاد» يعني انواع و اقسام خوردني ها، درختان ميوه ها. غله جات حبوبات و حيوانات از زمين مي برآيد و مقدر گردانيد در آن خوراک هاي آنها، - يعني خوراک هاي باشندگان زمين را بيك اندازه و حكمت خاص در زمين بيافريد چنانچه در هر اقليم و هر ملك برطبق طبائع و ضروريات خوراك ها مهيا كرده شده.

«فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ» مفسر تفسير كابلي مي نويسد: درين موقع مراد از «روزها ظاهر ست كه روزهاي معروف و متبادر نيست زيرا كه پيش از پيدايش زمين و آفتاب و غيره و جود اينها متصور نيست - لامحاله ازين روزها مقدار مخصوص روزها مراد خواهد بود و يا روزي مراد باشد كه به نسبت آن فرموده است «و ان يوماً عندربك كالف

(c) ketabton.com: The Digital Library

سنة مماتعدون» (حج ركوع 6).

ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴿١١﴾

سپس اراده آفرينش آسمان فرمود در حاليكه به صورت دود بود، وبه آسمان زمين دستور داد بارغبت يا كراهت (شكل گرفته) بياييد.گفتند: فرمانبردار آمديم.(١١)

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴿١٢﴾

آنگاه آنها را به صورت آسمان هاى هفتگانه در دو روز استوار كرد و در هر آسمانى امرش را وحى كرد، و ما آسمان دنيا را با چراغ هايي (ستارگان) زينت داديم، و (آن را از دخالت شياطين) محافظت نموديم، اين است تقدير ذات غالب دانا.(١٢)

خلقت آسمانها وزمين:

پروردگار با عظمت ما در مورد اينكه آسمانها و زمين مجموعاً در شش روز خلق شده است در(آيۀ 4 سورۀ سُجده) ميفرمايند: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيامٍ ثُمَّ اسْتَوَي عَلَي الْعَرْشِ مَا لَكُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِي وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ.» (الله تعالي ذاتي است كه آسمانها و زمين و آنچه را ميان اين دو است در شش روز [= شش دوران] آفريد، سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت؛ هيچ سرپرست و شفاعت كننده‌اي براي شما جز او نيست؛ آيا متذكّر نمي شويد؟!)

و باز در (آيه: 38: سورۀ ق) ميفرمايد: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ» (ما آسمانها و زمين و آنچه را در ميان آنهاست در شش روز [= شش دوران] آفرييديم، و هيچ گونه رنج و سختي به ما نرسيد! (با اين حال چگونه زنده‌كردن مُردگان براي ما مشكل است؟!).

همچنان در (آيۀ 54: سورۀ الأعراف) ميفرمايد: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيامٍ ثُمَّ اسْتَوَي عَلَي الْعَرْشِ يغْشِي اللَّيلَ النَّهَارَ يطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (پروردگار شما، خداوندي است كه آسمان ها و زمين را در شش روز [= شش دوران] آفريد؛ سپس به تدبير جهان هستي پرداخت؛ با (پرده تاريک) شب، روز را مي پوشاند؛ و شب به دنبال روز، به سرعت درحركت است؛ و خورشيد و ماه و ستارگان را آفريد، كه مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشيد كه آفرينش و تدبير (جهان)، از آن او (و به فرمان او)ست! پر بركت (و زوال ناپذير) است خداوندي كه پروردگار جهانيان است!) و باز هم در (آيۀ 4سورۀ الحديد ميفرمايد: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيامٍ ثُمَّ اسْتَوَي عَلَي الْعَرْشِ يعْلَمُ مَا يلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يخْرُجُ مِنْهَا وَمَا ينزِلُ مِنَ السَّمَاء وَمَا يعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَينَ مَا كُنتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (او ذاتي است كه آسمانها و زمين را در شش روز [= شش دوران] آفريد؛ سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبير جهان پرداخت)؛ آنچه را در زمين فرو مي رود مي داند، و آنچه را از آن خارج مي شود و آنچه از آسمان نازل مي‌گردد و آنچه به آسمان بالا مي رود؛ و هر جا باشيد او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام مي دهيد بيناست!».

(c) ketabton.com: The Digital Library

هکذا درآیهٔ (59: سورهٔ الفرقان) میفرماید: «الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيامٍ ثُمَّ اسْتَوَي عَلَي الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا» (همان (خدايي) که آسمانها و زمين و آنچه را ميان اين دو وجود دارد، در شش روز [= شش دوران] آفريد؛ سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت (و به تدبير جهان پرداخت، او خداوند) رحمان است؛ از او بخواه که از همه چيز آگاه است!).

و حالا همين مبحث را در (آيات 9 تا آيهٔ 12 سورهٔ فُصِّلَتْ مطالعه مينمايم: طوريکه در (آيهٔ 9: فصلت) خوانديم: «قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِييوْمَينِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِکَ رَبُّ الْعَالَمِينَ». (بگو: آيا شما به آن کس که زمين را در دو روز آفريد کافر هستيد و براي او همانندهايي قرار ميدهيد؟! او پروردگار جهانيان است!)

وباز در (آيهٔ: 10 فُصِّلَتْ) ميفرمايد: «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِن فَوْقِهَا وَبَارَکَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيامٍ سَوَاء لِّلسَّائِلِينَ». (او در زمين کوههاي استواري قرار داد و برکاتي در آن آفريد و موادّ غذايي آن را مقدّر فرمود، درست به اندازه نياز تقاضا کنندگان!).

و در (آيهٔ 11سوره فُصِّلَتْ) ميفرمايد: «ثُمَّ اسْتَوَي إِلَي السَّمَاء وَهِي دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَينَا طَائِعِينَ». (سپس به آفرينش آسمان پرداخت، در حاليکه بصورت دود بود؛ به آن و به زمين دستور داد: «به وجود آييد (و شکل گيريد)، خواه از روي اطاعت وخواه اکراه!» آنها گفتند: «ما از روي طاعت مي‌آييم (و شکل مي‌گيريم)!».

ودر (آيهٔ 12سوره فُصِّلَتْ» ميفرمايد: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يوْمَينِ وَأَوْحَي فِي كُلِّ سَمَاء أَمْرَهَا وَزَينَّا السَّمَاء الدُّنْيا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِکَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ».(در اين هنگام آنها را بصورت هفت آسمان در دو روز آفريد، و در هر آسماني کار آن (آسمان) را وحي (و مقرّر) فرمود، و آسمان پايين را با چراغهايي [= ستارگان] زينت بخشيديم، و (با شهابها از رخنه شياطين) حفظ کرديم، اين است تقدير خداوند توانا و دانا!)

خواننده گان محترم !

اگر مجموع روز ذکر شده در آيات متبرکه را جمع نمايم، مجموع ايام خِلقت آسمان وزمين به هشت روز ميرسد: دو روز زمين، چهار روز استواري کوه ها و تقدير اوقات و برکات و دو روز خِلقت آسمانها: (8=2+4+2) آنجا که ميگويد «اربعة ايام» (چهار روز) منظور تتمه چهار روز است، به اين ترتيب در دو روز اول از اين چهار روز زمين آفريده شد، و در دو روز بعد ساير خصوصيات زمين، به اضافه خلقت آسمان ها در دو روز مجموعاً شش روز (شش دوران) مي شود.

نظير اين تعبير در زبان عرب و تعبيرات فارسي نيز وجود دارد که في المثل گفته مي شود: از اينجا تا مکه ده روز طول مي‌کشد، و تا مدينه پانزده روز، يعني پنج روز فاصله مکه و مدينه است و ده روز فاصله اينجا تا مکه. البته اگر آيات متعدد آفرينش در شش روز نبود چنين تفسيري پذيرفته نمي شد، ولي از آنجا که آيات قرآن يکديگر را تفسير مي کنند، و قرينه يکديگر مي شوند، تفسير بالا بخوبي قابل قبول است.

شايد نياز به تذکر نداشته باشد که «روز» در آيات فوق هرگز به معني روز معمولي نيست، چرا که قبل از آفرينش زمين و آسمان اصلاً روز به اين معني وجود نداشت، بلکه منظور از آن دوران هاي آفرينش است که گاه ميليون ها يا ميليارد ها سال به طول انجاميده.

اولاً تفاوتي آشکار است بين آيات. در تمامي آياتي که بيان دارد خلقت آسمان ها و زمين در شش روز خلق شده از ماده خلق استفاده شده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اما در آيه اي كه برخي شبهه وارد ساخته اند كه مجموع آن مي شود، 8 روز از لفظ خلق استفاده نشد بلكه از ماده قضي استفاده شده.
اگر در آيهٔ 9 سورهٔ فُصِّلَتْ چنين آمده بود «فَفَخَلَق سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَينِ» ميتوانستيم با آيات ديگر مقايسه كنيم و چنين بگويم كه در اين آيات: (آيهٔ 9: فُصِّلَتْ) «خَلَقَ الْأَرْضَ فِيِيوْمَينِ» «خلق كرد زمين را در دو روز» در (آيهٔ:10 فُصِّلَتْ) «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِن فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيامٍ» در (آيهٔ 11فُصِّلَتْ) «ثُمَّ اسْتَوَي إِلَي السَّمَاء وَهِي دُخَانٌ» ودر (آيهٔ 12: فُصِّلَتْ) ميخوانيم: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِيِيوْمَينِ» مجموعاً هشت روز ميشود. همين طور كه مي بينيد در هيچ يک از آيات بالايي نگفته آسمان ها در دو روز خلق شده!
تنها چيزي كه گفته در روز اتفاق افتاده و مربوط به آسمان ها هم هست «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» هست كه ماده قضي با خلق تفاوت دارد و معني تحكيم كردن و محكم كردن آسمان ها را دارد.
بله اگر گفته بود فخلق سبع سَمَاوَاتٍ فِي يوْمَينِ اشكال وارد بود.
پس نمي توان از آيات استفاده كرد كه درشش روز زمين و تقديرات خلق شده ودر دو روز آسمانها كه بگوييم مجموع آن ميشود 8 روز كه با ديگر آيات تناقض داشته باشد.
از طرف ديگرآيهٔ دهم هم در مورد خلقت زمين نيست بلكه در مورد استوار كردن كوه ها و تقدير كردن اوقات هست كه اين مرحله بعد از خلقت صورت گرفته.
تنها چيزي كه مي توان گفت درآيات شريفه سوره فصلت تصريح به آن شده در دو روز خلق شدن زمين هست. اما در مورد اينكه آسمانها در چند روز خلق شده اند هيچ بياني در اين آيات نيامده.
اما دو روزي كه در اين آيه آمده: «وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِن فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيامٍ» (در مورد تقدير اوقات و برافراشتن كوه هاست نه در مورد خلقت زمين و همچنين دو روزي كه در مورد آسمان ها آمده: «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يوْمَينِ» در مورد خلقت آسمان ها نيست بلكه در مورد محكم كردن آسمان هاست، پس تنها مي توان مي توان گفت خلقت زمين در روز بوده اما اينكه آسمان ها در چند روز بوده را دليلي از قرآن نداريم كه چند روز بوده.
پس قرآن دو چيز را تصريح نموده: زمين به تنهايي در دو روز خلق شده و مجموع زمين و آسمان ها در شش روز. كه اين دو باهم هيچ تناقض و تضادي ندارند.

خواننده گان محترم!

درآيات متبركه ذيل آغاز از آيه (13 الي 18) هشدار به مشركان است تا به سرنوشت صاعقه ی عاد و ثمود گرفتار نشوند. طوريكه ميفرمايد:

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ﴿١٣﴾

اگر روي گرداندند، بگو: من شما را از صاعقه اي [مرگبار] چون صاعقه عاد و ثمود بيم مي دهم.(١٣)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«صَاعِقَةً»: جرقّه عظيم الكتريسيته (جرقهٔ برقي) است كه در ميان قطعه ابري كه بار مثبت دارد با زمين كه بار منفي دارد ايجاد مي شود. صداي مهيب و زمين لرزه شديدي را به همراه دارد. (ترجمهٔ معاني قرآن، تأليف: دكتر مصطفي خرمدل).

(c) ketabton.com: The Digital Library

تفسير:

اي پيامبر! اگر كافران بعد از ارائۀ اين بيان حق باز هم از ايمان اوردن روي گردانيدن به آنها بگو: شما را از عذاب هولناک و شديدی مانند عذاب قوم عاد و ثمود برحذر ميدارم. (در كشاف گفته است: يعنی عذابی دردآور بسان صاعقه.).

يعني شما را از صاعقهاي چون صاعقه عاد و ثمود هشدار دادم» مراد از صاعقه: عذابي است كه مانند صاعقه در دم كشنده است، گويي صاعقهاي است. صاعقه در اصل: بانگ مرگبار يا قطعهاي از آتش مذاب است كه همراه با رعدي شديد از آسمان فرود مي‌آيد.

إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴿١٤﴾

هنگامي كه پيامبران از پيش رو و پشت سرشان به سوي آنان آمدند [و گفتند:] كه جزالله راعبادت نكنيد، گفتند: اگر پروردگار ما مي خواست [كه ما مؤمن شويم و او را بپرستيم] فرشتگاني را مي فرستاد،پس ما به آن چه شما به(تبليغ) آن فرستاده شده ايد، كافريم.(١۴)

تفسير:

قابل تذكراست كه در طول تاريخ بشريت؛ هرگاه پيامبران برای هدايت آنان آمدند، و از هر جهت برای راهنمايی آنها تلاش ميكردند، كفار از هر تدبير استفاده ميبردند و دست دشمني، امتناع و بغاوت ميزند. يكي از بهانه های هميشگي كفّار و مشركان در برابر پيامبران اين بوده كه می‌گفتند: اگر خداوند متعال مي خواست ما را هدايت كند، بايد يكی از فرشتگان را به عنوان پيامبر برای ما می فرستاد، نه آن كه انسانی همانند خود مان را براي ما بحيث پيامبر قرار دهد. بنابر اين به چيزي كه ما را بدان فرا مي خوانيد تكذيب مي‌كنيم و سخنان تانرا تصديق نمي نماييم.

در حاليكه پيامبر بايد از جنس خودما باشد تا بتواند الگوی زندگی ما باشد و نياز های ما را درك كند.

يعني: چون شما پيامبران، بشر هستيد و فرشته نيستيد لذا ما به شما وآنچه كه با خود به همراه آورده‌ايد، ايمان نمي آوريم. يعني: ما كافر و منكر اين امر هستيم كه الله متعال شما را به سوي ما فرستاده باشد.

و جملۀ **«بِمَاأُرْسِلْتُمْ»** در آيۀ مباركه متضمن نوعی سر زنش و تمسخر به آنها است. در اين هيچ جاي شكي نيست كه هر مستكبری برای انحراف خود، بهانه تراشي و توجيهی غير منطقي می‌تراشد. طوريكه ديده مي شود دشمني و مخالفت با انبيا بي نهايت سرسختانه بوده است. البته مخالفت كفّار، با مكتب الهی است نه با شخص پيامبر صلي الله عليه و سلم.

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴿١٥﴾

اما قوم عاد به ناحق در زمين تكبر ورزيدند، و گفتند چه كسي از ما نيرومندتر است ؟ آيا آنها نمي دانستند خداوندي كه آنها را آفريده از آنها قويتر است، آنها (به خاطر اين پندار) پيوسته آيات ما را انكار مي‌كردند.(١۵)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«إِسْتَكْبَرُوا فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ حَقٍّ»: به ناحق در زمين بزرگي فروختند و خويشتن را بالاتر از آن دانستند كه حقيقت را بپذيرند و ايمان بياورند.«بِغَيْرِ حَقٍّ»: بدون استحقاق. به ناحق

(c) ketabton.com: The Digital Library

(سورۀ هاي: اعراف/146، يونس23، قصص‌آيه 39). (تفاصيل در تفسير «ترجمۀ معاني قرآن»)

تفسير:

استكبار، مايه‌ی هلاكت است:

مطابق روايات تاريخي قوم عاد كه در جنوب جزيرة العرب زندگی بسر ميبردند، داراي نيروي قوي و داراي افراد جنگجو بودند و در ضمن قلعه ها و سنگر هاي مستحكم وداراي ساختمان های بلندی بود، ابو سعود گفته است: آنها دارای قامت های بلند و بدنی زمخت و عظيم بودند وبه حدی نيرومند بودند كه هر فرد از آنها می توانست با دست خود صخره‌ای بزرگ را از كوه بركند. (تفسير ابو سعود ٢١/٥.)

همين عوامل بود كه سبب غرور و استكبار آنان شد. آنان خود را در روي زمين برتر مي دانستند و با تكبّر و عناد مي‌گفتند: كسي از ما نيرومند تر نيست.

ولي اين گروه نادان نمي دانستند قدرت، نشانه‌ی حقانيّت نيست تكبّر انسانِ ضعيف در برابر خالق قهار كاملاً نابجا وجاهلانه است. و در اين هيچ جاي شكي نيست آنچه كفّار رابه هلاكت ميرساند، استمرار دركفر ولجاجت است.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ﴿١٦﴾

سر انجام تندبادي سخت و سرد در روزهايي شوم بر آنان فرستاديم تا در زندگي دنيا عذاب خواري و رسوايي را به آنان بچشانيم، و بي ترديد عذاب آخرت رسوا كننده تر است و آنان [در آن روز] ياري نخواهند شد.(١٦)

تفسير:

علّت عذاب الهی، عملكرد خود انسانها است:

خداوند متعال باد نيرومند و تندي را كه آوازي بي نهايت قوي تند و مهيب و پر سر و صدا داشت بر قوم عاد فرستاد، ديده مي شود كه با اراده‌ی پروردگار با عظمت نقش سازنده‌ی باد، به نقش سوزنده تبديل می‌شود.

«صرصر»: باد بسيار سردي است كه كشت زارها و درختان را ميسوزاند چنان كه آتش آن ها را مي سوزاند صرصر باد است كه صداي مهيب آن گوش كركن آن نابود كننده بود.

اين باد در «فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ» در ايامی نامبارک، بد شگون و ناميم و نوزيد نگرفت. قوم با عذاب خواري و ذِلت را در دنيا چشيد، و عذاب و آتش دوزخ روز هاي شوم و بد، آخرت در نزد پروردگار با عظمت خواري، ذلّت و زيان بيشتري را به همراه دارد و در آن روز كسي نيست كه عذاب الهي را از آنان دفع كند.

«أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ»: روز هاي شوم و بد. اين تند باد هفت شب و هشت روز پياپي وزيدن گرفت. (سورۀ: حاقّه آيه: 7) و همچون تنه‌هاي درختان خرما كه از ريشه كنده شده باشند، انسان ها را بلند مي‌كرد و به زمين مي كوبيد (سوره قمر آيه:20).«وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ - 16 »: رسوائي آخرت نهايت وخيم و مدهش است و هيچكس آنرا باز داشته نميتواند و نه كسي به كمک ديگري رسيده ميتواند هر كس به غم خود گرفتار ميباشد، حتي مدعيان بزرگ محبت و دلسوزي نيز از ياري همديگر مي گريزند. از الله متعال ميخواهم كه مارا از عذاب روز جزا نجات دهد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴿١٧﴾

و اما ثموديان، پس آنان را هدايت كرديم، ولي آنها نابينائي را بر هدايت ترجيح دادند. بنابر اين، به سبب كارهايي كه مي كردند، صاعقۀ عذاب رسوا كننده آنان را گرفت.(١٧)

تفسير:

كفر سريع، قهر سريع را به دنبال دارد:

پيامبرِ قوم ثمود حضرت صالح عليه السلام بود. آنان در ميان مدينه و شام (وادى القرى) زندگی می كردند و امكانات خوبي زراعتي و قوت كافي دهقاني و بشري در اختيار داشتند. طوري كه گفته آمديم الله متعال براي قبيلۀ «ثَمُودُ» كه قبيلۀ معروفي و مشهوري بود، حضرت صالح عليه السلام را به سوي ايشان فرستاد كه آنها را به يگانه پرستي و توحيد دعوت نمود، و از شرک ورزي نهي كرد. و خداوند متعال شتر ماده را به عنوان معجزه و نشانۀ بزرگي به آنها ارائه داد كه يک روز آب سهميه آنها بود و يک روز سهميه شتر. آنها يک روز شير شتر را مي نوشيدند و يک روز آب را. آنها چيزي خرج شتر نميكردند بلكه شتر از زمين الله ميخورد. بنابر اين در اينجا فرمود: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ» و ثمود را راهنمايي كرديم. يعني با روشنگري راه را به آنها نشان داديم. در مورد ثمود تصريح كرد كه برايشان اِتمام حُجّت و راهنمايي شده اند با اين كه همه اُمتّ هايي كه هلاک شده اند حُجّت بر آنها اقامه گرديده و برايشان روشنگري شده است، امّا ثمود را به صورت خاص بيان كرد چون معجزه و نشانه اي كه براي آنها آمده بود آشكار و ظاهر بود و بزرگ و كوچک و زن و مردشان آن را ديدند، بنابر اين آنها را به طور اختصاصي بيان كرد كه برايشان روشنگري شده و راهنمايي گرديده اند و امّا آنها به سبب ستمگري و بدكاري شان نابينايي را كه كفر و گمراهي است بر هدايت كه علم و بيان است ترجيح دادند. «فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» ولي؛ ثموديان نابينائي را برهدايت ترجيح دادند. بنابر اين، به سبب كارهايي كه مي كردند، صاعقۀ عذاب رسواكننده آنان را گرفت. اين عذاب به خاطر اعمال شان بود نه اين كه الله متعال بر آنها ستم كرده باشد.

پروردگار با عظمت براي ثمود ي ها يعني قوم صالح راه راست، راه نيكبختي، مستقيم وواضح را بيان و به روش ميانه و راست رهنمايي شان نمود. ولي با تأسف گمراهی و سر كشي را بر هدايت و كفر را بر ايمان ومعصيت ترجيح دادند. الله متعال قبل از عذاب، اِتمام حُجّت كرد.

در نتيجه «فَأَخَذَتْهُمْ صٰاعِقَةُ اَلْعَذٰابِ اَلْهُونِ» صاعقه عذاب خوار كننده و زيان آوري به سبب اعمال بد كفر و گناه هلاک شان ساخت. نبايد فراموش كرد كه: خوار كردن أنبياء خوارى قيامت را به دنبال دارد. قهر يا لطف خداوند، نتيجهى عملكرد خود انسان ها است.

«صاعقه«: آتشي است كه بر هركس اصابت كند، بي‌درنگ او را از پامي اندازد.

«عذاب هون»: عذاب خوار كننده را مي گويند.

ابن كثيرميفرمايد: الله متعال به سبب اينكه آن قوم صالح عليه السلام را تكذيب كردند و شتر را بقتل رسانيدند صاعقه و زلزله سختي، ذلت، خوارى و عذاب و آزار را بر آنان روانه كرد. (مختصر ٢٥٩/٣).

(c) ketabton.com: The Digital Library

علت عقوبت و مجازات:

عقوبت و مجازات بدين معناي است كه اگر شخصي عمل خلاف اخلاق عمومي يا عرف و عادت آن جامعه يا خلاف قانون را انجام دهد، چون آن عمل بد است پس بايد عقوبت و مجازات شود و به اصطلاح سزاي عمل را كه مرتكب شده ببيند يعني تنبيه شود و يا مجازات شود تا هم خود وهم ديگران از آن عبرت گيرند، و ديگر آن عمل را انجام ندهند يعني بايد مشقت آن عمل را بچشد تا متوجه شود كه نتيجه ارتكاب آن عمل بد چيست.

پروردگار با عظمت دو نوع مجازات براي بنده خود در اين دينا وضع نموده است: يكي «مجازات هاي تربيتي» و ديگري «مجازات هاي پاک سازي واستيصال» (استيصال. [اِ] (ع مص) به معناي از بيخ كندن. (غياث). ريشه كن كردن آمده است)

هدف درعقوبت و مجازات هاي قسم اول يعني «مجازات هاي تربيتي» آن است كه انسان ها در سختي، مشقت و رنج قرار پوخته شود، و بصورت كل ضعف و ناتواني خود را درک واز مركب غرور و تكبر پياده شوند.

ولي هدف در عقوبت و مجازات هاي قسم دوم «مجازات هاي پاک سازي و استيصال» كه براي برخي از انسان ها، و احياناً در مورد يک گروه و جماعت و يا هم در مورد يک قوم در طول تاريخ وضع گرديده است، به علت بوده است كه ديگر همچو انسانها از واحياناً همچو اقوام از دايره اصلاح خارج شده است، و به اصطلاح ديگر قابل اصلاح نمي باشند. بناً حكم پروردگار در اين بابت همين است كه اين گروپي از انسان ها بايد از جامعه ريشه كن واز بين برده شوند، زيرا براي همچو انسان ها در اين نظام حق حيات باقي نمانده وبايد از بين برده شوند.

وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴿١٨﴾

وكساني را كه ايمان آورده و همواره پرهيزگاري ميكردند، نجات داديم.(١٨)

تفسير:

واقعاً رمز نجات، ايمان و تقوا است، الله تعالي از عذابي كه به قوم عاد و ثمود رسيد، مؤمنان و پرهيزگاران وكسانيكه ترس از الله داشتند و از حضرت صالح اطاعت مي نمودند، نجات داد.

خواننده گان محترم!

در آيات متبركه (19 الي 29) مجازات اخروي كفر پيشگان بد انديش و بدخواه، باز داشتن از گوش فرا دادن به قرآن، مورد بحث قرار گفته است.

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴿١٩﴾

و [ياد كن] روزي را كه دشمنان خدا به سوي آتش گرد آورده ميشوند، پس آنان را از حركت باز مي دارند [تا گروه هاي ديگر به آنان ملحق شوند.](١٩)

تفسير:

«يُوزَعُونَ» به معنای حبس شدن است. يعنی اولين نفر را حبس و نگاهداری می‌كنند تا آخرين نفر برسد، سپس به سوی دوزخ روانه و تقسيم می‌شوند.

در اين هيچ جاي شكي نيست كه بازگويی صحنه های قيامت، عامل انذار و تربيت براي انسانها است. قرآن عظيم االشأن به پيامبر مي گويد: «وَ يوْمَ يحْشَرُ أَعْدٰاءُ اَللهِ إِلَى اَلنَّارِ» اي پيامبر! چنين روزي را به مشركان يادآوري كن، روزی را كه دشمنان تباه كار خدا در سرزمين محشر برای رانده شدن به سوی آتش گردهم می آيند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«فَهُمْ يوزَعُونَ» برای اینکه به هم برسند و گردهم بیایند و همگی حاضر شوند، متوقف می‌گردند. دوزخیان از پراگنده شدن و فرار در مسیر حرکت به طرف دوزخ باز داشته می شوند.

ابن کثیر فرموده است: نگهبانان دوزخ آنها را متوقف می سازند تا اول و آخرشان گردهم آیند و جمع شوند. (مختصر ابن کثیر ۳/۲۶۰).

حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿٢٠﴾

وقتي به آتش مي رسند، گوش و چشم و پوستشان به اعمالي كه همواره انجام مي دادند، گواهي مي دهند.(۲۰)

تفسير:

«شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ..»: شهادت اعضاء در آيات متعدّد قرآن عظيم الشأن تذكر رفته است كه از جمله در سوره هاي (نور آيه 24، يس‌آيه 65، فصّلت آيات 21 و22) ولي نحوهٔ شهادت بر ما مجهول است. آيا الله متعال درک و شعور و قدرت سخن گفتن را بدان‌ها مي دهد، آثار گناهان بر آنها نقش بسته است، در آنها ايجاد صوت ميگردد، و درجمله«سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ» درمورد اينكه چرا كلمهٔ «سَمْعُهُمْ» مفرد و بقيه اعضاء بدن بطور جمع ذكر يافته است مراجعه شود به: (سوره هاي: بقره آيات 7 و 20، انعام آيه 46، نحل آيه 108).

«جُلُودُ»: پوست ها. مراد همه اعضاء است، و عطف عامّ بر خاصّ است. («ترجمهٔ معاني قرآن» دكتر مصطفي خرمدل).

در حدیث شریف آمده است: «بر دهانش مهر زده می شود، آنگاه به اعضاي شان گفته ميشود: به زبان بیا، پس اعضای بدن اعمال او را به زبان می‌آورند.

پس از آن اقرار می کند و می گوید: نابود شوید، من برای شما تلاش می‌کردم». (قسمتی از یک حدیث طولانی است که مسلم آورده است و نشان می دهد در روز قیامت اعضای بدن بر انسان گواهی می دهند و خدا بر هر چیزی قادر است.)

واقعیت امر همین است که اعضای بدن از عملکرد انسان ها اگاهي مطلق دارد، زیرا تا زمانیکه اطلاع نداشته باشند نمي توانند در قیامت علیه او شهادت ارایه دهند.

وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴿٢١﴾

و آنان به پوستشان مي گويند: چرا بر ضد ما گواهي داديد؟ گويند: الله همان ذاتي كه همه چيز را به نطق آورده ما را نيز به نطق آورده است. و او بار اولش ما را آفريده است و به سوي او بازگردانيده مي شويد.(۲۱)

تفسير:

«أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»: خدا همه چيز را به گفتار انداخته است. يعني امروز همه موجودات عالم سخن مي گويند و اسرار را بازگو مي‌كنند. چرا كه پرده‌ها از رازها به كنار رفته است. نه‌تنها در قيامت در دنيا هم همه ذرّات عالم به تسبيح و تقديس خدا مشغول و مأموران راز بگوي خدايند، و هر ذرّه‌اي صفحه‌اي گويا از تأريخ هستي است. امّا هر يک داراي

(c) ketabton.com: The Digital Library

قلمي ديگر و زباني ديگرند. امّا چگونه؟ شما انسانيد و نمي دانيد. («ترجمۀ معاني قرآن»، از: دكتر مصطفي خرمدل).

كافران خطاب به پوست هاي وجود خود، هنگامي كه بر عملكرد آنان شهادت ميدهند ميگويند: براي چه به گناه اني كه ما انجام داديم شهادت داديد؟ به پاسخ ميگويند: الله متعال ما را به سخن در آورده است؛ مااختيار نداريم، همان خدايي‌كه هر چيزي را به زبان در آورده ما را نيز گويا گردانيده است يعني: همان كسي كه همه مخلوقات ناطق خويش را گويا كرده، ما را نيز گويا نموده است.

مفسر ابو سعودگفته است: يعنى سخن گفتن ما ناشى از قدرت خدا است، و اين، امر عجيبى نيست؛ چرا كه هر زنده‌اى را به سخن آورده است؛ چون هر آنكه برخلق وايجاد اوليه‌ى شما قادر است، مى تواند براى كيفر و يا پاداش، دو باره شما را برگرداند و مى تواند اعضاى شما را به زبان آورد. (ابو سعود ۲۲/۵)

در حديث شريف به روايت مسلم و ديگران از انس‌بن مالک (رض) آمده است كه فرمود: «نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم بوديم كه خنديدند آن‌گاه فرمودند: آيا مي دانيد كه به خاطر چه چيزي مي خندم؟ گفتيم: الله تعالي و رسولش داناترند. فرمودند: از گفت وگوي بنده با پروردگارش به خنده درافتادم؛ ميگويد (بنده به پروردگارش) آيا مرا از ستم پناه نداده‌اي؟ پروردگار متعال ميفرمايد: چرا، پناهت داده‌ام. ميگويد: پس در اين صورت من عليه خود هيچ گواه ديگري جز خودم را نمي پسندم.

خداوند متعال ميفرمايد: امروز نفست به عنوان گواه بر خودت بسنده است و امروز نويسندگان گرامي (فرشتگان نويسنده اعمال) به عنوان گواهان بر تو بسنده‌اند. سپس آن حضرت صلي الله عليه وسلم افزودند: در اين هنگام بر دهانش مهر نهاده شده و به اندامهايش گفته مي شود: به سخن درآييد و گويا شويد. پس اندام ها به اعمال وي گويا مي شوند. فرمودند: سپس مهر از دهان وي برداشته شده و به او اجازه داده مي شود كه سخن بگويد. پس خطاب به اندام هاي خويش مي‌گويد: دوري باد شما را (گم و گور شويد) آخر من از جاي شما دفاع مي‌كردم».

و در روايت حضرت ابو هريره آمده است كه بر دهن او مهر زده ميشود، و به ران گفته ميشود كه تو بگو و اعمال او را توضيح بده، پس ران انسان و گوشت و استخوان همه، به اعمال شهادت مي دهند. (رواه مسلم ومظهري).

واز حضرت مَعْقَل بن يسار روايت است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمود: كه هر روز آينده به انسان نداء مي دهد كه من روز جديد هستم و آنچه تو در من عمل مي كني من در قيامت بر آن شهادت مي دهم، لذابر تو لازم است كه قبل از اختتام من يک نيكي انجام بده، تا من به آن شهادت دهم و اگر رفتم تومرا آينده نخواهي يافت، هم چنين هر شب به انسان چنين ندا ميدهد. (ذكره ابو نعيم، كذا في القرطبي).

قيامت صحنه‌ى جدال و ستيزِ انسان با خود است:

كفّار اصل و واقعيت گناه را در روز عدل الهي در روز محشر مى پذيرند ولى از اينكه اعضاي بدن خودشان آغاز به شهادت بر آنهامي كنند سخت ناخوشنود و ناراحت مى شوند. بايد متذكر شد كه روز قيامت، شاهدان متعدّد ي در برابر انسان حضورداشته مي باشند كه؛ بر اعمال انسان حاضر اند كه اداي شهادت دهند از جمله: خداوند متعال، انبيا، زمين، زمان، فرشتگان، اعضاى بدن وغيره وغيره.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعتراض كفار به اجراي شهادت پوست بدن:

از فحواي آيات متبركه (20 الي 22 سورهٔ فُصِّلَتْ) اجراي شهادت پوست به طور مطلق براعمال انجام شده انسان است، در نتيجه همه كارهايي را كه انسان با اعضاي بدن خويش؛ مانند دست و پا انجام داده است شامل ميشود، و مدلول آن ازآيه‌هايي كه برشهادت دست وپا دلالت داشت گسترده تر خواهد بود، ولي برخي از مفسران گفته‌اند كلمهٔ «جلود» در آيه كنايه از «فروج» است و نه مطلق پوست بدن، كه قرآن به خاطر رعايت ادب در گفتار ازآن به كنايه تعبير كرده است، ولي اين تفسير شاهد و دليل استواري ندارد، و كلمهٔ «فروج» نيز درآيات ديگر قرآن به كاررفته است. چنانكه در ستايش مؤمنان راستين ميفرمايد «و الذين هم لفروجهم حافظون»(آيهٔ 5 سورهٔ مؤمنون).

در اينجا اين سئوال مطرح مي شود كه چرا اين گروه فقط به شهادت دادن پوست هايشان اعتراض مي‌كنند، و شهادت كه توسط گوش‌ها و چشم هايشان اجرا مي شود، اعتراض نمي ورزند ؟ گفته شده است اين بدين خاطر است كه پوست تنها به كارهايي كه به واسطه آن انجام گرفته است شهادت ميدهد.

ولي گوش وچشم به كارهايي هم كه ديگر اعضاء انجام داده‌اند براي شهادت حاضر ميشوند، گويا وجه اعتراض گنهكاران به پوست هايشان اين است كه شما خود واسطه انجام اين گناه بوده‌ايد حال چرا عليه ما شهادت مي دهيد؟ همچنان احتمال دارد كه: شايد رسوايي گناهاني كه انسان با پوست بدن انجام داده بيشتراز آن است كه ما انسان ها تصور آنرا داريم. پروردگارا! ما را از آن محفوظ داري.

نمونه از تحقيق با مجرمين در روز رستاخيز:

در صحيح مسلم از آن حضرت صلي الله عليه وسلم روايتي نقل شده كه ميفرمايد: روز رستاخيز، خداوند يكي از بندگان مجرم را بدين صورت بازخواست مي‌كند: فلاني! مگر تو را در دنيا عزيز نكردم؟ مگر به تو سروري ندادم؟ و برايت همسري مهيا نساختم و در اختيارت نگذاشتم؟ اسب، شتر و..

(امكانات رفاهي) به تو ندادم؟ بنده در پاسخ مي گويد: بلي. قبول دارم.آنگاه الله متعال ميفرمايد: يقين داشتي كه روزي با من ملاقات خواهي كرد؟ مي گويد: بارالها! من به تو و پيامبرانت و به كتاب هاي آسماني‌ات ايمان داشتم و پايبند نماز و روزه بودم، و از آنچه كه به من عطا نموده بودي به مستضعفان انفاق مي‌كردم و.. چندين عمل ديگر را كه انجام نداده، بر ميشمارد. الله متعال ميفرمايد: اينجا در حضور من نيز! (دست از دروغ گويي بر نميداري) اكنون از وجود خودت گواه مي آوريم. مرد با خود مي گويد يعني چه! مگر كسي جرأت مي‌كند عليه من شهادت اداء كند؟!

دراين وخت است كه: مهر سكوت بردهانش زده ميشود وبجاي زبان، پوست، دست و پا و ديگر اعضاي بدنش آغاز به سخن زدن مي كند.(روايت مسلم).

جاي تعجب است!

اين انسان گنهكار در تلاش آن است كه با دروغ هايش همان طوري كه در دنيا بندگان خدا را فريب مي داد، اكنون در ميدان محشر، الله متعال را بفريبد! غافل از اينكه خداوند، عالم به اسرار و درون انسان‌هاست.

حاكميت خداوند متعال بر اعضاي جسم انسان:

علامه سيد قطب در تفسير خويش در آيهٔ (19 سورهٔ فُصِّلَتْ) مينويسد: «وَيَومَ يُحشَرُ أَعدَآءُ

(c) ketabton.com: The Digital Library

ٱللَّهِ إِلَى ٱلنَّارِ فَهُم يُوزَعُونَ﴿19﴾» «روزي كه دشمنان خدا به سوي آتش رانده مي شوند و بر لبه آن گرد آورده مي شوند».

«اينجا در حاليكه قبلاً در طول تأريخ، براي انسان ها قدرت و حكومت خداوند بر جهان هستي منكشف شده و به آن پي برده بودند، اكنون پرده از حاكميت جديدي برداشته مي شود كه بدان فكر نكرده بودند، حاكميت خداوند بر اعضا واجسام آنان». ميبينند كه چگونه اعضاي بدنشان در تصرف الله متعال در آمده واز اوفرمان ميبرند وبدستور خدا عليه آنها اعتراف مي‌كنند.

تسلط و حكومتي كه حتي خود آنان نظير آن را بر اعضاي خويش نداشته و ندارند. صحنه عجيب و تعجب انگيزي است كه در آن، قدرت و تسلط خداوند بر اعضا و جوارح بشر به نمايش گذاشته مي‌شود. مجرمان از علايم خاصي كه در چهره دارند شناخته مي شوند كه اينان‌اند دشمنان الله! همه با هم و در كنار هم گردآوري شده و بسان گله‌هاي گوسفند بسوي آتش دوزخ سوق داده مي شوند و در فاصله چند متري آتش، متوقف شده، محاسبه مي‌گردند. شاهدان كه قبلاً كسي آن ها را به حساب نمي آورد براي شهادت بر مي خيزند. قدرت تكلم از زبان ها سلب مي‌گردد. ديگر به سخن گفتن آن‌ها نيازي و ضرورت نيست. دردنيا دروغ فراوان گفتند، استهزا كردند و.. اينک وقت آن فرا رسيده كه گوش ها، چشم ها و پوست بدن و دست و پا به اطاعت پروردگار خويش لب به سخن بگشايند و پرده از كردار زشت صاحبان خود بردارند. آنان به گمان خود، گناهان را دور از چشم خدا و بندگان خدا انجام مي دادند، و خيال مي كردند كه خداوند از نيت هاي پليد و اعمال زشت شان اطلاعي ندارد، ولي نمي توانستند گناه خود را از ديد چشم، گوش و پوست و ساير اعضاي خود، بپوشانند، زيرا چنين چيزي ممكن نبود، چراكه اين ها، اجزاي غير قابل انفكاک بدن مي باشند. چه نيروي شگفتي و چه تصرف عجيبي! كه انسان را، حتي در مقابل اعضاي بدن خودش ناتوان و زبون مي‌گرداند. (تفسير في ظلال القرآن).

معنای شهادت أعضاء:

گواهی و یا شهادت اعضاء یا قوای انسانی در روز قیامت عبارت است از گزارش و بازگو کردن گناهانی که این اعضاء در دنیا شاهد و ناظر بوده اند. بر این اساس، این شهادت، در واقع اداء همان چیزی است که عهده دار شده و حامل آن گشته اند، و اگر این عهده داری و تحمل و نظارت از همان دنیا و هنگام عمل نبود و تنها به این جهت باشد که خداوند آنها را در قیامت دارای شعور و قدرت نطق می کند، و آنها تازه در آنجاست که نسبت به اعمال و صحنه های گذشته آگاه می شوند، و یا اینکه خداوند صدایی را در آنها ایجاد می کند، بدون اینکه خود ادراک و شعوری داشته باشند، دیگر شهادت دادن صدق نمی کرد، و نسبت به فرد مجرمی که گناه را انکار می کرد، اتمام حجت از این راه، معنا نداشت.

شهادت یعنی چه؟

ظاهر آیات مورد بحث نشان دهنده این امر است که شهادت «گوش» و «چشم» عبارت از اداء و ارائه چیزی است که شنیده و دیده اند، حتی نسبت به آن دسته از گناهانی که به وسیله این دو صورت نگرفته است. مانند اینکه گوش شهادت دهد که آیات الهی را که بر او خوانده می شد شنید، ولی صاحبش از آنها روی گرداند، و یا اینکه شنید که صاحب گوش، سخن کفرآمیز برزبان می راند، و نیز مانند شهادت چشم به اینکه نشانه های یگانگی الله متعال را دید ولی صاحب چشم به آنها توجهی نکرد، و یا ناظر گوش کردن صاحب

(c) ketabton.com: The Digital Library

چشم به غیبت و یا سایر محرمات بوده است. چنانکه در این آیه اشاره شده است: «و لا تقفُ ما لیس لکَ به علمٌ إنّ السمعَ و البصر و الفؤاد کلّ اولئک کان عنه مسؤولاً».
بنابر این، می توان گفت: گوش و چشم از این نظر با سایر اعضاء تفاوت دارند و گواهی آنها شامل سایر گناهان شخص نیز می شود؛ گناهانی که توسط سایر اعضا و قوای انسانی انجام شده است، ولی سایر اعضا، چون دست و پا و پوست، بر گناهانی شهادت خواهند داد که خود وسیله انجام آنها بوده اند. و علت اینکه مجرمین، تنها خطاب به پوست هایشان می گویند: «چرا علیه ما شهادت دادید؟» را می توان در همین تفاوت دانست.

خواننده گان محترم !

شهادت اعضا و جوارح انسان به گناهان و جرمهاي خود در واقع به معنايي پذيرش كامل و اعتراف به اعمال ناپسند خود است و اتمام حجتي است بر آنها. گويي در آنجا اعضاي ما كه به كمک ايشان گناهي را مرتكب شده ايم، داغي بر چهره دارند و شرمي آنان را فراگرفته كه با ديدن عظمت او و جنايت خود ناخواسته لب به سخن مي گشايند و طلب عفو مي كنند اما فراموش كرده اند كه فرصت ها به پايان رسيده است.
از سويي ديگر، خدايي كه عادل و حكيم است هيچ گاه بر خود روا نمي شمارد حتي با وجود انكه جرمي در برابر ديدگانش روي مي دهد و شاهداني چون پيامبرصلي الله عليه وسلم و فرشتگانش نظاره گر آن اند را بدون محاكمه مجازات نمايد. بلكه او فاعلان و كنندگان را به سخن مي آورد تا آنان خود از كرده هايشان سخن گويند و عذري ديگر برايشان نباشد.

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ﴿٢٢﴾

شما اگر گناهانتان را پنهان مي‌كرديد نه بخاطر اين بود كه از شهادت گوش و چشم ها و پوستهايتان بيم داشتيد، بلكه شما گمان مي كرديد كه خداوند بسياري از اعمالي را كه انجام مي دهيد نمي داند!(٢٢)

تفسير:

مجرمان از شهادت اعضای بدن خویش غافلند بناءً در ارتکاب برگناه جرأت میورزند، در آیهٔ مبارکه آمده است که:شما در وقت ارتکاب گناهان، از ترس اینکه مبادا گوش‌ها، چشم ها و پوست هاي شما در روز قيامت بر شما شهادت دهند پنهان كاري نمي‌كرديد، بلكه گمان مي‌كرديد كه بسياري از اعمال بد شما بر الله متعال پوشيده خواهد ماند. همچنان در حين ارتكاب اعمال ناشايسته از بيم اينكه اندام هايتان عليه شما گواهي دهند، پرده پوشي نميكرديد وازاين امر غافل بوديد كه اگر هيچ شاهد ديگري از بشر در هنگام ارتكاب اعمال بد شما نيز حاضر نباشد، خود اندام هاي شما بر شما گواهي ميدهد!
مفسر جلیل القدر بیضاوی میفرماید: یعنی در موقع اقدام به اعمال زشت از ترس آب روریزی، خود را از مردم مخفی می‌کردید، اما گمان نمی‌کردید که اعضایتان در مورد آنچه پنهان داشته‌اید بر شما شهادت بدهند، پس خود را از آنان مخفی نمی‌کردید و اعمالتان را از آنها مستور نمی‌داشتید. این یادآور آن است که مؤمن باید بداند در هر حال مراقب دارد.(تفسیر بیضاوی ١٥٦/٢).
«وَ لٰكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَعْلَمُ كَثِيراً مِمّٰا تَعْمَلُونَ» و شما گمان مي‌كرديد كه خداوند بسياري از اعمالي را كه انجام مي دهيد نمي داند!

(c) ketabton.com: The Digital Library

از این رو جرأت پیدا کرده و مرتکب نافرمانی و گناهان می شدید.
با در نظر داشت اینکه مجرمان از این مسئله غافل اند ولي شاهد بودن اعضای بدن در دنیا و و شهادت آنها درقیامت، قابل کتمان و تردید نیست. و به یاد داشته باشید که؛ بینش غلط در مورد الله متعال، سرچشمۀ خسارت و سقوط انسان است. در دنیا و آخرت است.

شأن نزول آیۀ 22:

935- بخاري، مسلم، ترمذي، احمد و ديگران از ابن مسعود (روايت كرده اند: در نزديک كعبه سه نفر باهم منازعه كردند، يكي ثقفي و دو ديگر قرشي و يا يک قرشي و دو نفر ثقفي بودند، يكي از آن ها گفت: آيا فكر مي‌كنيد خداي عزوجل هرچه ما انسان ها مي گوييم مي شنود، ديگري گفت: اگر آشكارا سخن بگوييم مي شنود و گفتار پنهان ما را نمي شنود. ديگري گفت: اگر گفتار آشكارا ما را بشنود سخنان پنهام ما را نيز مي شنود. آنگاه الله متعال آيۀ: «وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ» را نازل كرد. صحيح است، بخاري 4816 و 4817 و 7521، مسلم 2775، ترمذي 3248، نسائي در «تفسير» 488، احمد 1 / 444 از ابن مسعود روايت كرده اند. «تفسير شوكاني» 2348).

وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ﴿٢٣﴾

و اين گمان بدي بود كه در باره پروردگارتان داشتيد، و همان موجب هلاكت شما گرديد و سرانجام از زيانكاران شديد.(٢٣)

تفسير:

قبل از همه بايد گفت كه داشتن: بينش غلط در مورد الله متعال، سر چشمۀ خسارت انسان و در نهايت سقوط انسان در كودال هلاكت در دنيا وعذاب سخت در آخرت مي گردد.
ايمان به اينكه ما روزي در محضر پرودگار با عظمت حضور پيدا مي كنيم، مهمترين عامل هدايت و رشد در انسان ميگردد، وكسيكه نسبت به پروردگار سوء ظن وگمان بد داشته باشد و طوري فكر مي كند الله متعال از بسياري از اعمال ما اگاه و دانا نيست، طوريكه در فوق هم ياد آور شديم، داشتن همين فكر موجب هلاكت انسان وخساره جبران ناپذير انسان درروز قيامت مي گردد. و چه زيبا است كه ميفرمايد: «فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ ٱلْخَاسِرِينَ» و از زيانكاران شديد در دنيا و آخرت مي باشد.
در حديث شريف به روايت جابر بن عبدالله (رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «لا يموتن أحد منكم إلا و هو يحسن بالله الظن فإن قوما قد أرداهم سوء ظنهم بالله، فقال الله تعالي: وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِي» «هرگز يكي از شما نميرد، جز اينكه به الله متعال گمان و انديشه نيک مي پروراند زيرا سوءظن گروهي به الله تعالي، آنان را هلاک گردانيد پس الله متعال فرمود: و اين گمانتان كه به غلط در حق پروردگار خويش انديشيديد، شما را هلاک گردانيد، در نتيجه از زيانكاران شديد».
با استدلال و استمداد ازخداوند، بايد عقايد خود را محكم و شفاف كنيم و از هر گونه سوء ظن نسبت به الله متعال دوري جويم.

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُم مِّنَ الْمُعْتَبِينَ﴿٢٤﴾

اگر آنها صبر كنند (يا نكنند) به هر حال دوزخ جايگاه آنهاست، و اگر تقاضاي عفو نمايند مورد عفو قرار نمي گيرند!(٢٤)

تفسير:

«مَثْوىً»: به معناى قرارگاه دائمى است و«يَسْتَعْتِبُوا» از «استيعاب» به معناى درخواست

(c) ketabton.com: The Digital Library

رضايت و عذر خواهی است.
اكنون اگر كافران بر عذاب شكيبايي ورزند، اين صبر و شكيبايي هيچ فايده اي به حال شان ندارد و به دردشان نمي خورد مسلم است آتش منزل و مكان آنها می باشد. و پناه و راه فرار و چاره‌ای از آن ندارد.
«وَ إِنْ يسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ اَلْمُعْتَبِينَ»: و اگر در صدد جلب رضايت خدا برآيند، رضايت خدا شامل حال آنها نمی شود. اگر رجعت به سوي دنيا را به منظور توبه بخواهند، بازهم هرگز پذيرفتني نيست و توبه و عذر آنان قبول نمي شود. توبه و طلب عفو، تنها در دنيا كارساز است.
عبدالرؤف مخلص هروي، مفسر «تفسير انوار القرآن» مي نويسد: يعني: اگر درخواست كنند كه به سوي آنچه كه در دنيا دوست دارند برگردانيده شوند، برگردانيده نمي شوند زيرا سزاوار اين بازگشت نيستند و اگر طالب رضا و عفو الهي بشوند، نيز اين عفو براي شان صادر نمي شود بلكه آن ها ناگزير بايد دوزخ را تحمل كنند.
امام قرطبی میفرماید: العتبی یعنی بازگشت فردی که مورد عتاب قرار گرفته است به امری که عتاب کننده را راضی می‌کند. می‌گویی: «استعتبته فأعتبنی» یعنی رضایتش را خواستم پس از من راضی شد. (تفسیر قرطبی ۳۵۴/۱۵).

وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ﴿۲۵﴾

و ما براي آنان همنشيناني گماشتيم كه از پيش و پشت سرشان (كارهاي ناشايست شان) را در نظرشان زيبا جلوه دادند، و فرمان عذاب الهي كه قبل از آنان در بارۀ اقوام (گمراه) از جن و انس ثابت و صادر شده بود، بر آنان نيز ثابت شد. البته آنها زيانكار بودند.(۲۵)

تفسير:

مفسرابن كثير مي نويسد:يعنی اعمال آنها را برايشان نيكو جلوه دادند طوری كه خود را جز نيكو كار نمی ديدند.(مختصر ۲۶۱/۳).
«قَيَّضْنَا» به معنای احاطه و پوشش است. به پوسته‌ی بالای تخم مرغ قيض گفته می شود.
«قُرَنَاءَ» جمع قرين به معنای همنشين است.

دوست و همنشين بد، مايه‌ی زيان انسان ميگردد:

واقعيت امر اينست كه: دوستان فاسد، فكر و شخصيّت انسان را لگدار، مغشوش و در نهايت مريض مي سازد، و همين انتخاب و يا گرفتن دوست و همنشين بد، در ذات خويش از جمله يكي از عذاب هاي الهي است،كه انسان اگاهانه و يا ناگاهانه بدان مبتلا مي گردد.
همنشيني بد، مصاحبت و همجنسي با افرادي است كه در انسان گناه و آلودگي ايجاد، تشويق و ترغيب مي‌كند.
دوست بد، همچون شيطان، بدي ها، را براي انسان زيبا جلوه ميدهد.انسان بد و منحرف از خواسته های طبیعی و غریزی انسان سوء استفاده می‌کنند. (انسان فطرتاً زیبایی و خوبی را دوست دارد، اغفالگران از این امر سوء استفاده کرده و کارهای بد را زیبا و خوب جلوه می دهند تا انسان به اساني وادار به قبولي آن شود. اثر و تاثيرات دوست بد مثل شمشير برهنه اي است كه ظاهرش زيبا ولي زخمش، زخم ناسور بوده كه در نهايت موجب قتل انسان مي گردد.
نباید فراموش کرد که: انسان گام به گام سقوط می‌کند: طوریکه یاد آور شدیم؛ ابتدا دوستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

فاسد خرابي ها را برايش زيبا جلوه می دهند، سپس مستحقّ قهر الهی می شود.
و چه عبرتناک است آيات متبركۀ (27 و28 سورۀ فرقان) كه ميفرمايد:«وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴿27﴾ يا وَيْلَتى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلًا﴿28﴾ (و (يادآور شو) روزي را كه ظالم دست هاي خود را با دندان مي گزد؛ مي گويد: اي كاش من هم همراي پيغمبر، راهي (ايمان و نجات را) در پيش مي‌گرفتم.﴿28﴾ واي بر من! اي كاش فلان شخص (گمراه) را دوست خود نمي‌گرفتم.).

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ﴿٢٦﴾

كافران گفتند: به اين قرآن گوش فرا ندهيد و [هنگام قرائتش] سخنان لهو و بيهوده [و سر و صداهاي بي معنا] در آن افكنيد [تا كسي نشنود!] شايد كه پيروز شويد. (٢٦)

تفسير:

«وَ الْغَوْا فِيهِ»: اين جمله بدين فهم است كه: يعنی با هر كلام يا عمل لغوی مانند آوازكشيدن، چک چک كردن، جار و جنجال مبحثي براه انداختن، بيان كردن قصه هاي خيالي، گفتن فكاهي، ايجاد كردن هر نوع تشويش وترديد و در نهايت مطرح كردن سؤالات نابجا وغير منطقي كه بصورت كل بتواند ايجاد تشويش كند و در نهايت مسير حقّ را منحرف سازد.
ابن عباس(رض) فرموده است: ابو جهل می‌گفت: وقتی محمد قرآن ميخواند بر اوچيغ بزنيد، تا نداند چه می گويد. (تفسير قرطبی ١٥/٣٥٦.).

ايجاد مزاحمت در حين قرائت قرآن:

«لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ»:زمانيكه كفار از مقابله كردن با قرآن عاجز ماندند و تمام تدابير آنها عليه آن مات ماند، آنگاه حركت ديگري را شروع كردند، حضرت ابن عباس در اين مورد فرموده است كه ابو جهل مردم را بر اين واداشت كه وقتي محمد صلي الله عليه وسلم به خواندن قرآن مشغول ميشوند، شما در پيشروي او چيغ و فرياد بكشيد و سر و صدا راه بيندازيد، تا مردم متوجه نشوند كه او چه مي گويد، بعضي گفتند: كه صوت كشيدن وكف زده در ميان سر و صدا راه انداخته، مردم را از شنيدن قرآن باز داشته اند. (تفسير قرطبي)

خواننده گان محترم !

در اين هيچ جاي شكي نيست كه در طول تأريخ بشريت؛ تبليغات سوء عليه تعليمات همه اديان ابراهيمي و بخصوص دين مقدس اسلام وجود داشته، و ديده شده كسانی كه براي افكار و نظريات عقيدوي خويش دليل، مسند و استدلال منطقی نداشته باشد، سعي كوشش و نيرنگ را به راه مي اندازد كه ساير انسان ها را حتي از شنيدن حرف منطقی منع و به شكلي از اشكالي مانعي سر راه شان ايجاد نمايد.
پيامبر اسلام بطور متداوم به تبليغ وحي الهي مشغول بود و كفّار از اين صحنه‌ها و روشنگري هاي شان رنج می بردند. و از جانب ديگر بايد گفت كه تجربه نشان داده است كه: شنيدنِ قرآن، دارای جاذبه و اثر بخشی خاص و معجزه اساي است كه دشمنان از آن جداً در خوف و هراس اند بناءً دشمنان دين مقدس اسلام همه اي تلاش وسعي خويش را بكار مي اندازند تا مانع شنيدن آواز حق قرآني در گوش مردم شوند و در اين راه همه امكانات خويش را از طريق ممكن بكار بسته است. واضح است كه: و سايل و ابزار كاري كفّار، و معاندين اسلام در قدم نخست همانا ياوه سرايی است. دشمن براي تقويه مورال دوستان خويش هميشه به ياران خود نويد پيروزی می دهد. دشمن قرآن، دشمن خداست. و

(c) ketabton.com: The Digital Library

طوريكه ياد آور شديم: سزاي انكار آگاهانه و دائمي، همانا دوزخ ابدی است.

فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴿٢٧﴾

به يقين كافران را عذابي سخت مي چشانيم، و بي ترديد آنان را بر پايه بدترين اعمالي كه همواره مرتكب مي شدند، سزا خواهيم داد.(٢٧)

تفسير:

«لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي...»: مراد دو چيز مي تواند باشد:

الف:- مبارزه كافران با قرآن بدترين كار است و در برابر آن كيفر شديد داده مي شوند.

ب:- همه كارهاي كافران همسان بدترين كارشان محسوب مي‌گردد و بدترين مجازات ها بدان ها تعلّق مي گيرد، همان‌گونه كه همه كارهاي مؤمنان همسان بهترين كارشان محسوب ميشود و بهترين پاداش‌ها بدان ها تعلّق ميگيرد. (تفاصيل در سوره هاي: توبه آيه 121، نحل‌آيات 96 و97، نور آيه 38، عنكبوت آيه 7، زمر آيه 35). «ترجمۀ معاني قرآن»

ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴿٢٨﴾

اين است جزاي دشمنان الله كه آتش است، براي آنان در آتش دوزخ سرايي جاودانه و هميشگي است. اين سزا به آن سبب است كه آيات ما را انكار مي‌كردند.(٢٨)

تفسير:

دشمن قرآن، دشمن الله است:

در آيۀ متبركه آمده است: «جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» «اين جزا به كيفر آن است كه آيات ما را انكار مي‌كردند. و آنرا به باد مسخره مي گرفتند، يعني: آنها به سبب انكار اين حقيقت كه قرآن ازجانب خداوند متعال است، به كيفري سخت، مجازات مي شوند.

امام رازی رحمه الله ميفرمايد: لغو و استهزای آنان به قرآن، به «جحد وانكار» موسوم شده است؛ چون وقتی آنها دريافتند كه قرآن «معجزه» است، ترسيدند اگرمردم به آن گوش فرادهند، به آن ايمان بياورند، بنابر اين آن روش ناپسند وفاسد را اختراع كردند، وآن هم نشان ميدهد كه آنها ميدانستند قرآن دارای اعجاز بيان است، اماازطريق حسادت آنرا انكار كردند. (تفسير كبير ١٢٠/٢٧).

قبل از همه بايد گفت كه، دشمن قرآن، دشمن خداست، و سزاي انكار آگاهانه و دائمی قرآن، همانا دوزخ ابدی است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا اللَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ﴿٢٩﴾

وكافران ميگويند: پروردگارا! آنان كه از گروه جنّ و انس ما را گمراه ساختند تا ايشان را زير پاهاي خود بگذاريم (و لگدمالشان كنيم) تا از پستترين اشخاص باشند!(٢٩)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«الأسْفَلِينَ»:پائين‌ترين افراد و پست‌ترين مردم از لحاظ مكانت و منزلت و مقام و مكان. اين سخن بيانگر شدّت خشم كافران بر سردستگان و رهبران كفر و معصيت است (سورۀ هاي: بقره آيات 166 و 167، سبأ آيه 31 - 33). («ترجمۀ معاني قرآن».

تفسير:

مفسير ابو حياندر تفسير آيه مباركه می نويسد:: ظاهراً منظور از **«اَلَّذِينَ»** جنس است؛ يعنی هر گمراه كننده‌ای از جنّ و انس. (البحر ٤٩٥/٧).

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آيۀ مباركه در مي يابيم كفّار در روز قيامت در حاليكه در آتش دوزخ قرار دارند مي‌گويند: پروردگارا! ما خواهان شناسايي عاملان گمراهي خويش براي انتقام از آنان هستيم. شيطان هاي انسي و جنّي را كه باعث گمراهي ما شدند به ما نشان بده تا آنان را در درك اسفل در طبقۀ پاياني دوزخ در زير پاي خويش در اندازيم. ول گد كوب شان كرده از آنان انتقام بگريم، و قدري از خشمي را كه بر آنان داريم، فروبنشانيم. ديده مي شود كه كفّار در روز قيامت، جرم وگناه خويش را به گردن ديگران می اندازند. رهبران گمراه كننده‌اى كه در دنيا روى دست و چشم ديگران قرار داشتند، پيروان شان در قيامت، آرزوى زير پا گذاشتن آنان را مي كنند.

خواننده گان محترم !

آيات متبركه (30 الي 36) در مورد اينكه وعده ي الله متعال به بندگان پايدار بوده، و همچنان بحث درباره دعوت به سوي الله و راه و رسم آن، صورت گرفته است.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴿٣٠﴾

بي ترديد كساني كه گفتند: پروردگارماالله است؛ سپس [در ميدان عمل بر اين حقيقت] استقامت ورزيدند، فرشتگان بر آنان فرود مي آيند [و مي گويند:] كه نترسيد و غمگين نباشيد وبشارت باد بر شما به بهشتي كه وعده داده ميشديد.(۳۰)

تفسير:

نمونه هاي روشن نزول فرشتگان بر مؤمنان را مي توان در سورۀ هاي (آل عمران آيه‌ی 125) ملاحظه نمايم طوريكه ميفرمايد: «بَلى إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» (آرى، اگر شما رزمندگان جنگ بدر استقامت و تقوا پيشه كنيد و دشمن به همين زودى به سراغ شما بيايد، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان نشاندار يارى مى‌كند.)

همچنان مشابه اين آيه را نيز در سوره‌ی (احقاف، آيات 13 و 14) ملاحظه نمايم كه ميفرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ خالِدِينَ فِيها جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» كسانى كه گفتند: «پروردگار ما «الله» است» و سپس استقامت كردند پس نه خوفى بر آنهاست و نه اندوهى، آنان اصحاب بهشت هستند كه به پاداش عملكردشان براى هميشه در آن جا هستند.

«إِنَّ اَلَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اَللهُ ثُمَّ اِسْتَقَامُوا» به راستي كساني كه گفتند: پروردگار ما الله است يعني: او يگانه است و شريكي ندارد. بدين‌گونه به پروردگاري و يكتايي حق تعالي و به عبوديت خود براي او اقرار كردند؛ به او چيزي را شريک نمي‌آورند و بعد از آن با انجام اوامر، پرهيز از نواهي و متابعت شايسته از پيامبر صلي الله عليه وسلم در دين خدا استقامت مي ورزند. و استقامتی با ارزش استقامتي است كه طولانی باشد.

«ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (كلمه «ثُمَّ» براى زمان و فاصله های دور آمده است. در ضمن قابل ياد آوري است: استقامت، در كنار ايمان ارزش است وگر نه كفّار نيز بر باطل خويش استقامت دارند.

بايد گفت كه خالق بودن خدا را بسيارى قبول دارند ولى در تدبير امور پاى ديگران را به ميان می آورند؛ مهم آن است كه انسان در ربوبيّت خداوند مقاومت كند يعنى هيچ قانون و پروگرامي را از غير الله متعال نپذيرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابوبكر صديق (رض) در تفسير استقامت‌كنندگان مورد نظر در اين آيه، فرمود: «ايشان كساني هستند كه درعمل استقامت ورزيدند چنان كه درسخن استقامت ورزيدند... و گفتند؛ پروردگار ما الله است، سپس چيزي را به وي شريک نياوردند».
ازعمر رضی الله عنه روايت شده است كه پيامبر صلّى الله عليه و سلّم بعد از قرائت آيه بر منبر گفت: يعنى راه مستقيم توحيد و طاعت خدا را ادامه دادند، و بعد از آن مانند روباه به حيله و نيرنگ نپرداختند. (تفسير قرطبى ۳۵۸/۱۵).
منظور اين است كه آنها در تمام سلوک و اخلاق و اقوال و اعمالشان بر شريعت خدا پايدار ماندند و مؤمنان حقيقى و مسلمانان صادق بودند. از بعضى از عارفان در مورد تعريف كرامت سؤال شد، گفتند: استقامت و پايدارى عين كرامت است. از حسن روايت شده است كه مى‌گفت: بار خدايا! تو پروردگار ما هستى، استقامت را به ما عطا فرما. (تفسير صفوة التفاسير: تأليف محمد علي صابوني).
«تَتَنَزَّلُ عَلَيهِمُ اَلْمَلاٰئِكَةُ أَلاّ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا»: فرشتگان رحمت در هنگام سختي مرگ، بر چنين اشخاص نيكوكار فرود مي آيند و براي شان مي‌گويند: به آسايشي كه پروردگار براي تان آماده ساخته شادمان باشيد؛ از مرگ و هولناكي بعد از آن نترسيد، به دارايي و فرزندانى كه در دنيا از خود باقي گذاشتيد غمگين نباشيد چون در مورد آن ما جانشين شما مى‌شويم.
انسان در اثر ايمان و مقاومت، فرشتگان را به خود جلب می کند، و از جمله؛ «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ» ملاحظه مي نمايم كه: فرشتگان بر غير پيامبران نيز نازل می شوند.
مطابق هدايت قرآن كه ميفرمايد: «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ»: بر مؤمنان مقاوم فرشتگان نازل می شوند. و در حاليكه بر گناهكاران، شياطين نازل ميگردند.
ايستادگي و مقاومتِ در راه حقّ، هم خوف از آينده را بر طرف مى‌كند.
«أَلَّا تَخافُوا» و هم حزن و اندوه نسبت به گذشته را. «لا تَحْزَنُوا» بالاترين هديه‌ى آسمانى كه فرشتگان براى مؤمنان مقاوم مى‌آورند، همانا آرامش روحى و روانى است.
مجاهد ميفرمايد: «هدف از، فرود آمدن فرشتگان بر ايشان در هنگام مرگ‌شان است».
قتاده ميگويد: «هدف از؛ فرود آمدن شان در هنگامي است كه ايشان از قبرهايشان براي بعث و حشر بر مي خيزند».
زيدبن اسلم ميگويد: «هدف اينست كه؛ فرشتگان در هنگام مرگشان، در قبرهايشان و در هنگامي كه براي حساب برانگيخته مي شوند، به ايشان مژده مي دهند».
ابن كثير ميفرمايد: «قول زيدبن‌اسلم در اين باره، قولي بس نيكو وجمع‌كننده همه اقوال در اين مورد است».
در حديث شريف به روايت براء (رض) آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «إن الملائكه تقول لروح المؤمن: اخرجي أيتها الروح الطيبة في الجسد الطيب كنت تعمرينه، اخرجي إلي روح وريحان ورب غير غضبان». «فرشتگان به روح مؤمن ميگويند: اي روح پاكيزه كه در جسم پاكيزه‌اي بوده‌اي كه آن را (با طاعت حق تعالي) آباد ميداشتي! بيرون آي به سوي راحتي وآسايش وگشايشي و به سوي رزق و روزي وخوشي‌اي و بيرون آي به سوي پروردگاري كه بر تو خشمگين نيست». گفتني است كه درباره اهميت استقامت و پايداري، احاديث و روايات بسياري آمده است؛ از آنجمله حديث شريف ذيل به روايت سفيان بن عبدالله ثقفي(رض) است كه فرمود: گفتم، يا رسول‌الله! مرا به كاري دستور

(c) ketabton.com: The Digital Library

دهید تا به آن چنگ زنم! فرمودند: «قل: ربي الله، ثم استقم».«بگو: پروردگار من الله أ است آنگاه بر آن استقامت کن«. گفتم: یا رسول الله! از چه چیزي بیشتر بر من بیمناک هستید؟ رسول الله صلي الله علیه وسلّم، گوشه زبان خویش راگرفتند و فرمودند: «از این!».
«وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ اَلَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» و موافق وعدۀ پروردگار صاحب عزّت و جلال، به دخول در بهشت جاوداني که زوال نمي پذیرد و از آن انتقال نمي‌یابید شادمان باشید.
شیخ زاده گفته است: در موقع احتضار، فرشتگان با این مژده بر مؤمنان نازل می شوند و می گویند: از هئیبت خوف وترس،مرگ نترسید و از وحشت قبر نهراسید و از شداید روز رستاخیز بیمناک نباشید. و انسان مؤمن به دو محافظ خود می نگرد که بر بالای سرش ایستاده و می گویند: امروز نترس و غمگین مباش، به تو مژدۀی بهشتی می دهیم که وعدۀی آن را به تو داده بودند. و امروز اموری را می بینی که مانندش را ندیدۀای. پس تو را هراسان و ترسان نکند؛ چون هدف آن دیگری است نه تو. (حاشیۀی شیخ زاده ۲۶۱/۳).

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ﴿۳۱﴾

ما یاران و مددکاران شما در زندگي دنیا و در آخرت هستیم و براي شما هر چه بخواهید دربهشت فراهم است وهر چه طلب کنید به شما داده میشود.(۳۱)

تفسیر:

در این هیچ جاي شکي نیست که: مؤمن مقاوم، داراي دوستان آسمانی میباشد. طوریکه میفرماید: «نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا».
همچنان فرشتگان در هنگام احتضار مؤمنان به ایشان مي گویند: ما در زندگي دنیا یاوران و دوستان شما بودیم وشما را به امر الله متعال از هر امر ناخوشایندي نگاه مي داشتیم. در آخرت نیز با شما هستیم و شما را از هر امر ترسناکي مطمئن میسازیم.
«وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ»: و هر چه نفس هاي شما اشتها و خواهش داشته باشد، در آنجا براي شما فراهم است. و هر چه را بخواهید و آرزو کنید برایتان تهیه می شود. از انواع لذت‌ها و نعمت ها. یعني هر خواستۀ شما پذیرفته مي‌شود و هر چیزي راکه دوست داشته باشید درپیش روي خویش بدون رنج بلکه بطور خوش گوار و شفا بخش حاضر مي یابید، تمام خواسته های انسان در بهشت قابل دسترسی و تأمین است. در بهشت، هم لذّت های مادّی تأمین میشود «تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ» وهم در خواست‌های معنوی.«ما تَدَّعُونَ».

نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ﴿۳۲﴾

اینها به عنوان پذیرائي از سوي خداوند غفور و رحیم است.(۳۲)

تفسیر:

از فحواي آیۀ مبارکه در مي یابیم که اِلطاف اِلهی برخاسته از بخشش و لطف اوست. (نه طلب انسان).

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴿۳۳﴾

و کیست خوش سخن تر از کسی که به سوی خداوند دعوت کند، و کاری شایسته در پیش گیرد و بگوید که من از مسلمانانم.(۳۳)
پروردگار با عظمت ما در (آیۀ 18 سورۀ زمر) میفرماید: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ» (آنانيكه سخن را (به دقت) ميشنوند باز بهترين آنرا پيروي مي‌كنند، ايشانندكه الله هدايت شان كرده و ايشانند همان خردمندان.) بنابر اين وظيفه‌ی مردم آن است كه از ميان گويندگان ازكساني پيروي كنند كه روحش تسليم الله متعال وعملش صالح و دعوتش به راه خدا باشد. هدايت الهی را تنها كسانی دريافت ميكنند كه برای دست يابی به حقيقت وقت بگذارند و سخنان را گوش دهند.

ابن كثير ميفرمايد: اين آيه عام است، و شامل تمام اشخاصي می شود كه خود هدايت يافته‌اند و مردم را به خير و نيكی فرامی‌خوانند.(تفسير مختصر ۲۶۴/۳).

و مفسر زمخشری ميفرمايد: آيه عام است و تمام اشخاصي را زير پوشش قرار ميدهد كه دارای اين سه خصلت باشند: مؤمن و معتقد به دين اسلام باشند، عمل خير را انجام دهند، و مردم را به سوی آن بخوانند، و چنان افرادی فقط گروه علمای عامل هستند. (تفسير كشاف ۱۵۶/۴.)

دكتر عايض بن عبدالله القرني مؤلف تفسير الميسّر در تفسير خويش مينويسد: اين آيه به فضليت دعوت به سوي خداوند متعال دلالت دارد و ميرساند كه اينكار از والاترين مقام بندگي است و دانشمنداني كه با حكمت و موعظۀ حسنه به سوي دين حق دعوت مي‌كنند، بهترين افراد جامعۀ انساني، برترين افراد امّت و محبوب ترين بندگان الله متعال مي باشند. آري! چنين تزكيه و ستايشي از طرف پروردگار آسمان و زمين براي دعوت گران بسنده است.

در بيان شأن نزول اين آيه آمده است كه: اين آيۀ كريمه در شأن مؤذنان نازل شده است. در حديث شريف به روايت عمر(رض) نيز آمده است كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرمودند: «خدايا! بر مؤذنان بيامرز» و اين دعا را سه بار تكرار كردند. به قولي ديگر: اين آيه كريمه درباره خود پيامبر اكرم صلي الله عليه وسلم نازل شد؛ چنانكه نقل شده است كه: «هر وقت حسن بصري اين آيۀ كريمه را مي خواند، مي گفت: او رسول الله صلي الله عليه وسلم است، او حبيب الله است، او ولي الله است، او برگزيده الله متعال است، او بهترين خلق خداوند است، به الله قسم كه او دوست داشته ترين اهل زمين در نزد حق تعالي است كه به دعوتش لبيک گفت و مردم را نيز به سوي آنچه‌كه خودش اجابت‌كرده بود، دعوت‌كرد».

اما حق اين است كه اين آيۀ كريمه، عام است و هر دعوت گري به سوي خداوند متعال را شامل‌ميشود. (تفسير انوار القرآن).

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴿۳۴﴾

و نيكی و بدی برابر نيست بدي را به نيكي دفع كن (همواره به شيواي كه آن نيكوتراست مجادله كن) (اگر چنين كني) ناگاه كسي كه ميان تو و او دشمني است، چون دوست گرم و صميمي گردد.(۳۴)

تفسير:

يكی از راههای دعوت الی الله آن است كه تنش زدايی نماييم و بدی ديگران را با نيكی دفع كنيم. وبا يد گفت كه: برخورد های مثبت و منفی هرگز يكسان نيست، و آثار آن در عمق روح انسان ها باقی می ماند. طوريكه؛ گذشت و بردباري با اذيت و آزار رساندن به مردم برابر نمي باشند. پس اي مؤمن! كار بد مردم را با بردباري از خود دفع نما، عمل زشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

و بدي را با كار نيكو، و بدي را با احسان پاسخ بده. عصبانيتت را با صبر، و نادانی را با حلم و حوصله، و بدی را با چشم پوشی دفع کن.
ابن عباس(رض) ميفرمايد: با شكيبايي و تحمل، نادانی انسان نادان را نسبت به خود برطرف نما. (امام قرطبی ۳۶۱/۱۵.).
«فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِي حَمِيمٌ»: اگر چنين عمل كنی، دشمنانت به رفيقان و دوستاني صميمي تبديل مي شوند كه با تو محبّت صادقانه داشته باشند.
مطمين هستيم كه نتيجه رفتار های شايسته، اگر دشمن دوست نشود لااقل حيا و شرمندگی در او به وجود می آيد و او را به رفتار دوستانه وادار می‌كند.
مقاتل در بيان شأن نزول اين آيۀ كريمه مي‌گويد: «اين آيۀ كريمه دربارۀ ابوسفيان بن حرب نازل شد كه دشمن رسول اكرم صلي الله عليه وسلم بود ولي با خويشاوندي اي كه ميان او و ايشان صورت گرفت، دوست ايشان گرديد و سپس مسلمان شد و در اسلام يار و ياور ايشان گرديد و به وسيله خويشاوندي نيز با ايشان پيوند مهرباني و صميميت برقرار كرد».
اين آيۀ كريمه ادب‌آموز دعوتگران راه الله تعالي است كه بايد در دعوت‌شان به‌سوي وي، به اين اخلاق متعالي آراسته باشند و نيز اين آيه كريمه ناظر بر همه مردم است كه بايد اين روش پسنديده اخلاقي را سرلوحه تعامل اجتماعي خويش قرار دهند. (تفسير انوار القرآن: تأليف عبدالرؤف مخلص هروي).

وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿۳۵﴾

اما به اين مرحله جز كساني كه داراي صبر و استقامتند نمي رسند، و جز كساني كه بهره عظيمي از ايمان و تقوا دارند به آن نائل نمي گردند.(۳۵)

تفسير:

نبايد فراموش كرد كه: رسيدن به قلّه صبر، كار ساده و آسانی نيست. انتقام و مقابله به مثل در برخورد های اخلاقی، نشانه‌ی كم صبری است، چنين اخلاقي را كسي نمي تواند لازم بگيرد و عفو و احسان و بردباري بابد كاران را در پيشگيرد؛ مگر شخصي كه در برابر ناخوشايند ها صبر نمايد و خود را از انتقام گرفتن باز دارد، با شريعت الهي برابر سازد و موافق با كتاب الهي و سنّت رسول الله عمل نمايد. با اين روش ها كسي توفيق مي يابد و خود را بدان برابر مي سازد كه نصيب بزرگي از سعادت و نيک بختي و استقامت و پايداري را به او بخشيده باشند.
ابن عباس(رض) در تفسير اين آيه كريمه ميگويد: «خداوند متعال مؤمنان را به شكيبايي و صبر در هنگام خشم، به بردباري در هنگام روبرو شدن با جهل و به گذشت در هنگام روبرو شدن بابدي دستور داد پس اگر چنين كنند، او آنان را از آسيب شيطان حفظ مي كند و دشمن شان در برابرشان به گونه اي فروتن مي‌گردد كه گويي دوستي مهربان است».

وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴿۳۶﴾

و اگر وسوسه اي از سوي شيطان تو را تحريک كند [كه از اين بهترين شيوه دست برداري] به خدا پناه ببر؛ بي ترديد او شنوا و داناست.(۳۶)

تفسير:

ترغيب به حسّ انتقام جويی در انسان، از جمله وسوسه هاي شيطاني است، ولي مقابله وخنثي نموده و بي ثمر ساختن وسوسه هاي شيطاني همان جواب دادن بدي ها با نيكي، از سفارشات الهی است. صبر و معطلي نكنيد كه شيطان مسلط شود. اگر شيطان تو را با

(c) ketabton.com: The Digital Library

دعوت به كارهاي بد به وسوسه انداخت و به اعمال ناشايست، آزار مردم و مجازات كار بد با جزاي تشويق نمود، به الله متعال پناه بجوي. تنها خداوند شنوا و دانای مطلق است طوريكه ياد آور شديم؛ با پيدا شدن كوچكترين وسوسه به الله پنا ببريد يگانه راه علاج از وسوسه هاي شيطان همانا پناه بردن به ذات پروردگار با عظمت و توبه است. پناه خواستن از خداوند بی پاسخ نمی ماند تنها خداوند شنوا و دانای مطلق است. وسوسه هاي شيطاني دائمي بوده و طوريكه مي دانيد از وسوسه‌ی شيطان، هيچ بني آدم بشمول پيامبران هم در امان نمي باشند.

در حديث شريف به روايت ابوسعيد خدري(رض) آمده استكه رسول الله صلي الله عليه وسلم چون به سوي نماز بر مي خاستند، ميفرمودند: «أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، من همزه و نفخه و نفثه». «پناه مي‌برم به خداي شنوا و دانا از شر شيطان رانده شده، از وسوسه و دميدن و افسون وي».

خوانند گان محترم !

بعد ازاینکه در آیات فوق الذکر، بهترین کردار، گفتار و رفتار که دعوت به سوی یکتاپرستی و حق دوستی است، به بیان گرفته شد،

اینک در آیات متبرکه (37 الی 39) یکبار دیگر ؛ دلایلی بر وجود قدرت و حکمت کارهای الله سبحان وتعالی به بحث گرفته میشود:

آن دلایل عبارتند از: وجود شب و روز، ماه و آفتاب و دوباره زنده شدن انسان وسایر موضوعات در این بابت مورد بیان قرار داده میشود . طوریکه میفرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴿٣٧﴾

از نشانه هاي او شب و روز و آفتاب و ماه است، پس براي آفتاب و ماه سجده نكنيد، براي پروردگاري كه آفريننده آنهاست سجده كنيد، اگر واقعاً تنها او را عبادت مي كنيد.(٣٧)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«ءَايَاتِهِ»: نشانه هاي قدرت و ادلّه عظمت او. **«إن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»:** اگر واقعاً او را مي پرستيد. اگر مي خواهيد او را عبادت و پرستش كنيد. («ترجمۀ معاني قرآن»).

يادداشت:

اين آيه، در نزد جمهور علما، محل سجده تلاوت است از آن روي كه امر به سجده، بدان پيوست ساخته شده است. ولي درنزد امام ابو حنيفه(رح)، موضع سجده آخر آيه ديگر، يعني: «وَهُم لَا يَسئَمُونَ» ميباشد زيرا معني با آن تمام ميشود.

فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسئَمُونَ﴿٣٨﴾

پس اگر (كافران) تكبر ورزيدند (با كينه ستزي را) آنان كه نزد پروردگارات هستند شب و روز او را به پاكي ياد مي‌كنند وآنان خسته نمي شوند.(٣٨)

تفسير:

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: سرپيچي از سجده و عبادت، نمونه بارز استكبار است. وهمين تكبّر است كه؛ مانع بندگی است. البته اگر انسان های متكبّر سجده نمی كنند مهم نيست، زيرا فرشتگان بدون خستگی سجده می‌كنند. تسبيح، كار فرشتگان است و تسبيح گويان زمينی، شبيه فرشتگان هستند. از جمله «يُسَبِّحُونَ لَهُ» معلوم ميشود كه فرشتگان در تسبيح پروردگار با عظمت اخلاص دارند، چرا كه فرشتگان از عبادت باري تعالي تكبر

(c) ketabton.com: The Digital Library

نميورزند بلكه دائماً و در طول شب و روز براي وي تسبيح مي‌گويند و از تسبيح گفتن سست و ملول و دلتنگ نمي شوند. پس ما نيز بايد اخلاص «يُسَبِّحُونَهُ» داشته باشيم. در ضمن قابل ياد آوري است طوريكه از فحواي جمله «بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ» و ذكر نام شب قبل از روز معلوم مي شود كه: عبادت در شب، مورد تأكيد بيشترى دين مقدس اسلام است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿٣٩﴾

و از [ديگر] نشانه هاي او اين است كه تو زمين را خشک و بي گياه مي بيني،اما چون آب را بر آن فرود آوريم به حركت آيد و سبز شده و نمو كند. بي ترديد كسي كه زمين مرده را زنده كرد، يقيناً مردگان را زنده مي كند؛ زيرا او بر هر كاري تواناست.(٣٩)

تفسير:

در فهم آيه مباركه در مي يابيم كه دليل انكاراز معاد، همانا غفلت از قدرت الهى است. در ضمن قابل دقت وتذكر است كه: زمين نرم با نزول باران رشد مى‌كند ولى دل هاى سنگ مانند برخي از انسان ها ظالم و متكبر با نزول آيات قرآني تغيير ناپذيراست.

خوانندگان گرامى !

در آيات متبركه (40 الي 46) مبحثي در باره هشدار به بي باوران ملحد، پاک بودن قرآن از باطل و عربي بودن آن، به بحث ادامه داده ميفرمايد:

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴿٤٠﴾

مسلماً كساني كه معاني و مفاهيم آيات ما را از جايگاه واقعي اش تغيير ميدهند [و به تفسير و تأويلي نادرست متوسل مي شوند] بر ما پوشيده نيستند. آيا كسي را كه در آتش مي افكنند، بهتر است يا كسي كه در آرامش و آسايش در روز قيامت (به سوي حشر وحساب) مي‌آيد؟ شما هرچه ميخواهيد انجام دهيد يقيناً او به آنچه مي‌كنيد بيناست.(٤٠)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَخْفَوْنَ» مخفي نمي مانند، پوشيده نمي مانند.«ءَايَاتِ»: مراد آيات تكويني كتاب منظور جهان، يا آيات تشريعي مذكور در كتاب هاي آسماني بخصوص قرآن است.«يُلْحِدُونَ فِي ءَايَاتِنَا»: آيات ما را تحريف مي‌كنند. آيات ما را مورد طعن قرار ميدهند. مراد منحرف ساختن مردم با مغالطه و سفسطه از دلائل خدا شناسي و نشانه هاي قدرت الهي، و يا تحريف حقائق و معاني و تغيير عبارات و الفاظ كتاب هاي آسماني است. «ءَامِناً»: در امن و امان. مطمئنّ و بي دغدغه، حال است. («ترجمهٔ معاني قرآن»).

تفسير:

كلمهٔ «اِلحاد» از «لحد» گرفته شده به معناى حفره‌اى است كه به يك سو انحراف داشته باشد. و «ملحد» به معناى منحرف از حقّ و گمراه است.

قتاده گفته است: «الحاد» يعني كفر و دشمني و انكار كردن. و ابن عباس(رض) گفته است: يعني تبديل و تغيير سخن و گفتار. (تفسير قرطبى ٣٦٦/١٥.)

زجاج مي فرمايد: لفظ «اعملوا: هر چه مي خواهيد، بكنيد» لفظ امر و مفيد تهديدي سخت مي باشد».

سنّت الهي مهلت دادن است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنعده از کسانیکه از آیات الهي انکار و آنرا تکذیب مي دارند، و از ایمان به پروردگار باعظمت اعراض مي ورزند، و قرآنکریم ووحي آسماني را تکذیب میکند، نیت اعمال و کردار این منحرفان از الله متعال پوشیده نیست. او به کارهاي آنان دانا و بر اعمال شان آگاه است. در این هیچ جاي شکي نیست که: نظارت الله متعال، بزرگ ترین تهدید برای منحرفان و مایه‌ی دلداری برای اهل ایمان است. در این آیه دوبار به نظارت الله متعال «لا يَخْفَوْنَ عَلَيْنا... إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، اشاره بعمل آمد ه است، ولی آنانرا به حال خود رها نموده تا به انحراف خود ادامه دهند.

شأن نزول آیۀ 40:

936- ابن منذر از بشر بن تمیم روایت کرده است: این کلام عزیز «أَفَمَن يُلْقَى فِي النَّارِ خَيرٌ أَم مَّن يأْتِي آمِناً يوْمَ الْقِيامَةِ»در بارۀ ابوجهل و عماربن یسار نازل شده است. (عبدالرزاق در «تفسیر قرآن» 2717 از بشر بن تمیم روایت کرده است).

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ﴿۴۱﴾

کساني که به این قرآن هنگامي که به سویشان آمد کافر شدند [به عذابي سخت دچار میشوند] بي تردید قرآن کتابي است شکست ناپذیر.(۴۱)

تفسیر:

واقعاً هم قرآن عظیم الشأن کتابي که براي انسان عزّتي را ببار مي آورد و عمل به هدایات قرآني انسان را از مقام ومنزلت عالي و بلندي در جامعه برخوردار میسازد، قرآن کتابي است، که از زیادت و نقصان محفوظ بوده واز تحریف و تبدیل مصؤن مي باشد؛ زیرا الله متعال ضمانت حفظ آنرا نموده است. قرآن از آینده خود خبر می دهد. عزّت قرآن و تحریف نشدن آن در طول تاریخ با وجود آن همه دشمني ها، یك خبر غیبی است. قرآن که از طرف خداوند حکیم است، حکیمانه و استوار است. محتوی، الفاظ، شیوه‌ی نزول و نیز تأثیر آن محکم و استوار مي باشد. الهي قرآن ما را از همه اي دسایس وتوطیه ها در آمان داشته باشي و ما را عمل به قرآن نصیب فرماي. آمین

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴿۴۲﴾

که هیچگونه باطلي، نه از پیش او و نه از پشت سر به سراغ آن نمي آید، چرا که از سوي خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.(۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَاطِلُ»: نقطه مقابل حق است. هدف این است: نسخ، کم و زیاد شدن، غلط از آب در آمدن، تناقض مطالب و مفاهیم، و بالاخره همه چیزهاي نادرست و خلاف حقیقت و واقعیت است.

«مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ»: کنایه از همه جانبه بودن است. یعني از همه جهات خدا قرآن را حفظ میکند (سورۀ: حجر آیه 9) و از هیچ سو و هیچ طرف و ناحیه، بطلان و فساد متوجّه آن نگشته و نمي گردد. («ترجمۀ معاني قرآن»، از: مصطفي خرمدل).

تفسیر:

یعني: اینکه چگونه باطل را بر آن راهي خواهد بود در حالیکه خداي ذوالجلال فرود آورنده آن، از کمال حکمت و برترین و والاترین اوصاف برخوردار است به طوري که از حکمت و فرزانگي خویش، امور را در نصاب و جایگاه درست آن ها قرار مي دهد، همچنان او

(c) ketabton.com: The Digital Library

ستوده است؛ به طوري كه تمام خلقش او را در برابر نعمت هاي بسياري كه بر آنان فيضان نموده است، مي ستايند. (تفسير انوار القرآن).
قرآن كه ازجانب خداوند حكيم است، «تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»حكيمانه و استوار است. محتوى، الفاظ، شيوهى نزول و نيز تأثير آن محكم و استوار است. هيچ قدرت توان تغيير و تحريف آنرا ندارد.

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ﴿۴۳﴾

نسبتهاي ناروائي كه به تو مي دهند همان است كه به پيامبران قبل از تو نيز داده شده، پروردگار تو داراي مغفرت و مجازات دردناكي است.(۴۳)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«مَا يُقَالُ لَكَ إِلاّ مَا...»: مراد نسبت هاي ناروائي همچون: ساحر، شاعر، مجنون، كاهن، مفتري، و دشنام ها و سخنان زشت ديگر است (ملاحظه شود: سور هاي مائده آيه 70، يس آيه 30، ذاريات آيات 39 و 52، نحل آيه 101). («ترجمۀ معاني قرآن»).

تفسير:

در آيۀ مباركه مطالعه نموديم كه: حتّى أنبياء به دلدارى نياز و ضرورت دارند، و اين آيۀ مباركه نوعى دلدارى به پيامبر صلي الله عليه وسلم است كه ميفرمايد: اي پيامبر محمد صلي الله عليه وسلم؛ عكس العمل مخالفان در برابر أنبياء يكسان است. كافران براي تو چيز تازهاي نميگويند، بلكه سخناني همانند كافران گذشته براي پيامبران پيشين را ارائه مي دارند؛ آنانيكه به تكذيب و استهزاي پيامبران خويش مي پرداختند. پس در برابر اذيت آنان صبر كن و بر مشكلات تبليغ رسالت خويش استقامت داشته باش؛ زيرا پروردگار تو براي كسي كه از سركشي توبه كند، بسيار آمرزنده است و كسي را كه به كفر و تكذيب اصرار ورزد، سخت مجازات ميكند. (تفسير الميسّر: دكتر عايض بن عبدالله القرني).

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴿۴۴﴾

و اگر آن را قرآن عجمي قرار مي داديم حتماً ميگفتند: چرا آيت هايش به تفصيل (و نهايت روشن) بيان نشده؟ آيا (قرآن) به زبان غير عربي (نازل ميشود) و (پيغمبر مرد) عربي (باشد)؟ بگو: قرآن براي مؤمنان سبب هدايت و شفا است و كساني كه ايمان نمي آورند در گوش هايشان گراني است و آن (قرآن) بر آنان سبب كوري است. (گويي) ايشان از دور ندا مي شوند (ولي صدا را نمي شنوند). (۴۴)

تشريح لغات و اصطلاحات:

كلمۀ **«أَعْجَمِيٌّ»** از «عجمه» به معناى نارسا و نامفهوم است. از آنجا كه زبان هاى غير عربى براى عرب ها نا مفهوم بوده است، لذا به زبان هاى غير عربى، أعجميّ مىگفتند.

تفسير:

از فحواي آيۀ مباركه بر مي ايد كه دشمن هيچ وخت و هيچ لحظه اي ودر هيچ شرايطي دست از توطيه و بهانه جويى بر نمى دارد؛ اگر قرآن عربى باشد ميگويد: گوش ما سنگين است **«فِي آذانِهِمْ وَقْرٌ»** و اگر عجمى باشد ميگويد: چرا روشن نيست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امام رازی میفرماید: آورده‌اند که کفار در ایراد های و انتقادات خود میگفتند: مگر نمیشد قرآن به زبان عجم نازل شود؟ در جواب آنها گفته شد: اگر چنان میشد که میخواهید، باز اعتراض را کنار نمی گذاشتید. سپس می گوید: در حقیقت به نظر من این سوره از اول تا آخر یک گفتارست و تمام قسمت هایش به هم مربوطند. خدا در مورد آنها در اول سوره فرمود: آنها گفتند: قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيهِ، از این رو الله در اینجا در رد آنها فرموده است: اگر این قرآن را به زبان عجم نازل می کردیم، حق داشتند بگویند: کلامی عجمی را برای قومی عرب فرستادی، و حق داشتند و درست بود بگویند: «قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيهِ»؛ چون آن را نمی فهمیم و از معانیش سر در نمی آوریم! ولی وقتی به زبان عربی نازل شد و زبان آنها هم همین بود، دیگر چگونه می‌توانند چنان بگویند؟ پس معلوم است که آیه نیکوترین وجوه نظم را دربر دارد. (تفسیر کبیر ۱۳۳/۲۷. امام فخر رازی این را آورده که اظهر نیز است؛ زیرا آنان درخواست نکردند که به زبان عجم نازل شود بلکه به طریق فرض آمده است؛ زیرا گفته است: «لو أنزلناه قرآنا أعجميا لقالوا»، و ما نظر علامه قرطبی را ترجیح دادیم که در تفسیر آیه گفته است: اگر این قرآن را به زبان غیر عرب می‌آوردیم، می گفتند: چرا به زبان ما نیامده است؟ ما عربیم و عجمی را نمی دانیم، پس خدا بیان کرد که قرآن به زبان آنها نازل شده تا معنی اعجاز ثابت شود؛ زیرا آنان عالم ترین افراد به انواع کلام بودند اعم از نظم و نثر. پس وقتی از معارضه‌ی با آن ناتوان شدند، معلوم می شود از جانب خدا آمده است.).

«قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفَاءٌ»:ای محمد! به آنها بگو: «قرآن براي مؤمنان هدايت و شفايي است» که ایشان به‌وسیله آن، به حق راه مي‌يابند و از هر شک و شبهه‌اي شفا حاصل مي‌کنند. باید گفت که: شرط بهره‌مندی از هدایت و شفای قرآن ایمان است.

«وَ الَّذِينَ لَا يؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ»: و کساني که ايمان ندارند، در گوش هايشان سنگيني اي است» در مورد شنیدن قرآن و فهمیدن معاني آن، بدین جهت است که یک دیگر را در هنگام قرائت قرآن، به بیهوده‌کاري و غوغا آفريني سفارش مي‌کنند.

«وَ هُوَ عَلَيهِمْ عَمًى»کسی که در برابر نور قرآن، چشم خود را ببندد گویا کور است «و قرآن بر آنان کوري‌اي است» يعني: قرآن ديدگانشان را خيره مي‌کند پس نمي توانند حق را ببينند بنابر این، آن ها از دیدن قرآن کور و از شنیدن آن کرند. در حاشیه‌ی بیضاوی آمده است که: قرآن به سبب روشنی و قاطعیت دلایلش راهنمای حق و بر طرف‌کننده‌ی شک و تردید و شفابخش مريضي نادانی و شک است، و هر کس در آن شک نماید و به آن ایمان نیاورد، شکش ناشی از افراط در پیروی از هوس ها می باشد، و نشانه‌ی جستجو نکردن سعادت و رستگاری است. (شیخ زاده ۲۶۵/۳.).

«أُولَئِک يناَدَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» «اينان» به مثل چنانند که «گويي از جايي دور ندا مي شوند» يعني: حال آنان همانند حال کسي است که او را از مسافتي دور ندا مي دهند به طوري‌که صداي نداکننده خود را مي شنود اما سخني را که برايش گفته مي شود، نمي فهمد.

ابن عباس(رض) گفته است: صورت حیوانی را دارد که جز صدای نامفهوم چیزی را نمی شنود. (تفسیر کبیر ۱۳۴/۲۷).

اسباب نزول آیۀ 44:

937- ابن جرير از سعيد بن جبير روايت کرده است: قريش مي گفت: چرا قرآن هم به

(c) ketabton.com: The Digital Library

زبان عربي و هم به زبان هاي ديگري نازل نشد، به همين سبب الله متعال «لَّقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» (كافران عرب مي گفتند: چرا آيات قرآن واضح و روشن بيان نشد) را تا آخر آيه نازل كرد. بعد از اين آيه خداي متعال به هر زبان نازل كرد. (طبري 30581) در «تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ﴿4﴾» (سوره فيل: 4) سنگ و گل فارسي است كه معرب شده سجل]. ابن جرير ميفرمايد: بنابر اين سبب نزول آيۀ «اعجمي» بدون همزۀ استفهام است. در نزد ابن جرير «اعجمي» است چنانچه مي‌گويد: در اين كلمه قراءت درست در نزد ما قراءت قاريان شهرهاست، به ثبوت همزۀ استفهام به خاطر اجماع حجت بر آن. (تفسير طبري، ج 24 ص 127 تفسير همين آيه.).

يادداشت:

وقتي پيامبر صلي الله عليه وسلم به مردم بشارت مي دهد كه آيات قرآن شيوا و به زبان عربي بيان شده است؛ مشركان در جواب پيامبر اسلام مي گويند: دلهاي ما از آن چه ما را بدان فرامي خواني، سخت در پرده و حجاب است و گوشهاي ما سنگين و ميان ما و تو پرده اي ضخيم است. ظاهر آيه چنان است كه: آن مردم هر چند عرب تبار بودند؛ ولي به دليل درک نكردن حقايق قرآن عظيم الشأن، طوري شماريده مي شدند كه گويا زبانشان غير عربي و ناشيوا و غير فصيح بوده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ﴿٤٥﴾

ما به موسي كتاب آسماني داديم، سپس در آن اختلاف شد، و اگر فرماني از ناحيه پروردگار تو در اين زمينه صادر نشده بود (كه بايد به آنها مهلت داد تا اتمام حجت شود) حتماً در ميان آنها فيصله مي شد (و مشمول عذاب الهي مي‌گشتند) ولي آنها هنوز در كتاب تو شك و ترديد دارند.(۴۵)

تفسير:

«وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسي...»: اين بخش جنبه دلداري پيغمبر را در بر دارد. و آن اينكه همه اقوام به گروه هاي مؤمن و غيرمؤمن تقسيم شده‌اند، و مؤمنان نيز فرقه فرقه ودسته دسته گشته‌اند ومذاهب مختلفي پيدا كرده‌اند. از جمله پيروان موسي كه بعضي از ايشان در مدينه بوده مثال محسوسي از اين واقعيت بشمار آمده‌اند و به 73 فرقه تقسيم گشته‌اند (ملاحظه شود: التفسير القرآني للقرآن).

«لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ...»: هدف وعده‌اي است كه الله متعال به پيغمبر داده بود.

مبني براينكه مادام او درميان قوم خود است ايشان را نابود نكند (سوره انفال آيه: 33).

«سَبَقَتْ.»سخني كه از پيش گذشت؛ يعني، حساب و كيفر تا روز قيامت به تأخير افتاد.

«لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ»: كار ايشان به پايان ميرسيد و در ميان شان قضاوت مي‌گرديد.

مراد نابودي مشركان و منكران قرآن است. «مِنْهُ»: درباره قرآن.

يادآوري: برخي تمام آيه را راجع به قوم موسي و شک ايشان در باره تورات مي دانند.

چرا كه اين آيه درست با همين عبارت در سوره هود آيه: 110 مذكوراست و مربوط به موسي و تورات و قوم بني اسرائيل مي باشد. («ترجمۀ معاني قرآن»، تأليف: دكتر مصطفي خرمدل)

امام قرطبی میفرماید: این برای تسلی و دلداری پیامبر است؛ یعنی از اختلاف قومت در

(c) ketabton.com: The Digital Library

باره‌ی قرآن افسرده مشو؛ چون قبل از اینها ملت های پیشین نیز در مورد کتاب شان اختلاف داشتند، جمعی به آن ایمان آوردند و گروهی آن را تکذیب کردند. (تفسیر قرطبی ۳۷۰/۱۵).

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴿۴۶﴾

هرکسي که کار نیک انجام دهد، به سودخود اوست، وکسیکه مرتکب کاري بدي شود به زیان خود اوست، و پروردگارت ستمکار به بندگان نیست.(۴۶)

تفسیر:

باید گفت که همیشه: ریشه‌ی حوادث تلخ و شیرین را در عملکرد خود جستجو کنید.

«مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها»: و به دیگران نسبت ندهید.

«وَ ما رَبُّکَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِيدِ» ظلم و ستم به خدا نسبت داده نمیشود تا بدون گناه کسی را عذاب دهد. پس هیچکس را جز در برابر گناهش عذاب نمي‌کند و احدي را جز بعد از بر پا داشتن حجت و فرستادن پیامبران علیهم السلام مؤاخذه نمي نماید.

مفسران گفته اند: در اینجا صیغه‌ی (ظلام) معنی مبالغه نمی دهد، بلکه مانند عطار و نجار و تمار صیغه‌ی نسبت است، و اگر معنی مبالغه از آن متصور باشد، چنان مي رساند که خدا زیاد ظلم نمی کند، ولی گاهی مرتکب ظلم می شود، و چنین مفهومی باطل است و فاسد؛ زیرا صدور ستم از جانب خدای عز و جل محال است. (تفسیر صفوة التفاسیر).

پایان جزء بیست و چهارم

خواننده گان گرامی!

در ایات متبرکه (47 الي 51) درمورد اینکه زمان سر رسیدن دنیا و آمدن روز قیامت را الله سبحان وتعالی میداند ، همچنان در باره اینکه مشرکان زیان بارند، و در باره احوال انسان ها، بحث بعمل می آورد .

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ﴿۴۷﴾

اسرار قیامت (و لحظه وقوع آن) را تنها الله مي داند، هیچ میوه اي از غلاف خود بیرون نمي شود و هیچ مؤ نثي باردار نمي‌گردد و وضع حمل نمي‌کند مگر به علم و اطلاع او، و آن روز که آنها را ندا میدهد کجا هستند شریکاني که براي من مي پنداشتید؟ آنها مي گویند: پروردگارا! ما عرضه داشتیم که هیچ گواهي بر گفته خود نداریم!(۴۷)

تفسیر:

امام فخر رازي در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: جزالله هیچ کس به طور یقین از زمان قیامت خبر ندارد. و مناسبت آیه با ماقبلش این است: وقتی خدا فرمود: مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها، کفار را تهدید کرد؛ یعنی در روز قیامت هر فرد جزای عمل خود را می یابد، گو اینکه سؤال می شود: روز قیامت چه وقت فرا می رسد؟ آنگاه الله اعلام کرده است که جز خدا هیچ‌کس زمان آن روز را نمی داند.(تفسیر کبیر ۱۳۶/۲۷.)

«وَ ما تَخْرُجُ مِنْ ثَمَراتٍ مِنْ أَكْمامِها»: «و انواع میوه‌ها از غلاف هایشان بیرون نمي آیند» اکمام: پوشش هایي است که میوه ها در درون آن ها رشد مي‌کنند تا به وسیله آن ها از آفات نگهباني شوند و وقتي که به شکوفایي و پختگي میرسند، یا از درون غلاف خود بیرون

(c) ketabton.com: The Digital Library

مي آيند و يا همچنان در غلاف خود باقي مي مانند «و هيچ مادينه‌اي در شكم باربر نمي گيرد و بار شكم خود را نمي گذارد مگر آن كه او به آن علم دارد» يعني: هيچ چيزاعم از بيرون آمدن ميوه‌اي، يا باردار شدن و بار نهادن حامله‌اي تحقق نمي يابد، جز اينكه علم الله متعال به اين همه امور، محيط است، بصور كل بايد گفت الله تعالي به مسايل جزئی هستی آگاه است. و علم خداوند تنها مربوط به جنسيّت جنين نيست، بلكه به تمام خصوصيات جنين اگاهي دارد. پس چنانكه علم اين امور به حق تعالي بر مي‌گردد، علم قيامت نيز به او بر مي‌گردد

«وَ يوْمَ يناٰدِيهِمْ أَينَ شُرَكاٰئِي»:روزي كه حق تعالي به گونۀ توبيخ به كافران اند در مي دهد و مي پرسد: كجا هستند شريكاني كه آن ها را در عبادت به من شريک مي ساختيد؟ كافران جواب داده مي گويند: امروز براي تا اعلان ميداريم كه هيچ يک از ما به وجود خداي ديگري كه با تو شريک باشد گواهي نمي دهد، پس تنها تو معبودي بر حق هستي و برايت شريكي وجود ندارد، امّا اين شهادتي است كه بعد از گذشت وقتش صورت مي‌گيرد.

مفسران گفته اند: همين كه با خوف وترس قيامت روبرو شدند، آنها از بت ها بيزاری نموده و بت ها نيز از آنان بيزار می كنند و ايمان و توحيد خود را هنگامی اعلام می دارند كه ديگر سودی ندارد.

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ﴿۴۸﴾

و آنچه را از پيش [به عنوان شريكان الله] مي پرستيدند از نظرشان گم و ناپديد مي شود و يقين مي كنند كه آنان را هيچ راه گريزي [از عذاب] نيست.(۴۸)

تفسير:

در بر پاي قيامت معبودان باطل كافران نابود شده، از آنان جدا گرديده، و معبو دهای باطل رنگ می بازند و محو می‌گردند و پوچی آنها برای مشركان نيز روشن می شود. مشرك در قيامت، گذشته‌ی خود را باطل و آينده‌ی خود را در بن بست می بيند. يعني: يقين كردند و دريافتند كه هيچ گريزگاه و راه نجاتي از عذاب الهي ندارند. واقعيت امر اينست كه نجات از عذاب پروردگار جز در پناه او تعالي در پناه بردن به سايرين ميسّر نيست.

لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ﴿۴۹﴾

انسان از درخواست خوشي و رفاه خسته نمي شود، واگر آسيبي به او رسد به شدت مأيوس [و] ناميد مي شود.(۴۹)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«خير» هدف ازآن كلمه در آيه مباركه ثروت دنيا باشد.

كلمات «يؤس» و «قَنُوطٌ» را برخي از لغويون مرادف هم گرفته‌اند، ولی امام فخر رازی ميفرمايد كه: «يأس» ناآميدي دردرون است و «قَنُوطٌ»، اظهار نااميدي به ديگران است.

تفسير:

فحواي آيۀ مباركه مي رساند كه: انسان از درخواست و طلبيدن خير از قبيل ثروت و سلامت و قدرت، از بارگاه حق تعالي براي خويش، ملول و خسته نمي شود؛ زيرا زندگي را دوست مي دارد و بر خوبي ها حريص است.

«وَ إِنْ مَسَّهُ اَلشَّرُّ فَيؤُسٌ قَنُوطٌ»: اما آنگاه كه برايش ضرر و مصيبتي برسد، ويا وقتيكه برايش فقر و مريضي پيش آيد، از مهرباني و رحمت پروردگار باعظمت خويش مأيوس و ناميد و در نهايت از رحمت الهي دلسرد مي شود، و با خود طوري تصور مي كند كه اين

(c) ketabton.com: The Digital Library

مشکلات، دیگرهرگز از وي برطرف نميشود. واقعاً انسانهاي منحرف، کم ظرفيّت اند ودر اولين برخورد با سختی‌ها خود را در بن بست می بينند.
قابل تذکر است که: مطابق تعريف علمي که در آيۀ مبارکه به عمل آمده است: **«لا يَسْأَمُ الْإِنْسانُ مِنْ دُعاءِ الْخَيْرِ»**: انسان از طلب خير، سير و خسته نمی شود و به خاطر حرص و آز افزون خواهی که جزو سرشت اوست، همه‌ی چيز های خوب را برای خود می خواهد.

وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴿٥٠﴾

و اگر پس از سختي که به انسان رسيده است از طرف خود رحمتي به او بچشانيم، حتماً خواهد گفت: اين حق من و لايق من است (و چنان مغرور ميشود که ميگويد) گمان نمي کنم قيامت برپا شود و اگر به سوي پروردگارم باز گردانيده شوم، حتماً در پيشگاه او داراي مقام و منزلت خوبي هستم. پس بي‌گمان کافران را به آنچه کرده‌اند خبرخواهيم داد و حتماً عذاب بسيار سخت به آنها مي چشانيم.(۵۰)

تشريح لغات و اصطلاحات:

«رَحْمَةً»: مراد نعمت هائي همچون ثروت و قدرت است.«ضَرَّآءَ»: زيان و ضرر، ناراحتي ومريضي.«هذَا لِي»: اين از خود من است. اين در سايه عقل و شعور و علم و کارداني خودم مي‌باشد.«الْحُسْنٰي»: مراد مقام و منزلت و بهشت است.«غَلِيظٍ»: متراکم. شديد. فراوان (سوره هاي: هود آيه 58، ابراهيم آيه 17، لقمان‌آيه 24). «ترجمۀ معاني قرآن».

تفسير:

«وَ لَئِنْ أَذَقْنٰاهُ رَحْمَةً مِنّٰا مِنْ بَعْدِ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُ» (و اگر از جانب خود رحمتي ـ پس از رنجي که به او رسيده است ـ به او بچشانيم) يعني: اگر به انسان پس از سختي ومريضي و فقر، خير و عافيت و توانگري ارزاني داريم «قطعاً خواهد گفت: اين حق من است» يعني: اين چيزي است که من در نزد الله متعال شايستگي و استحقاق آن را داشته‌ام از آن روي که او از عمل من راضي است. پس همين انسان طوري تصور مي کند که: اين نعمتي که در آن قرار گرفته، براساس استحقاق و شايستگي خودش بوده است. ولي غافل از آن است که الله متعال بنده خويش را به خيرو شرو نعمت و نکبت (هردو) مي‌آزمايد تا در عرصه واقعيت، بنده شکرگزار از بنده منکر و بنده صابر از بنده بي قرار و ناشکيبا متمايز گردد.
مفسر ابو حيان ميفرمايد: نعمت به رحمت موسوم است؛ چون نعمت از آثار رحمت خدا است. (البحر ۵۰۴/۷.).
ولي اين انسان هاي از خود راضي، اساساً از بر پاي قيامت هم انکار مينمايند وبا خود ميگويند: «وَ مٰا أَظُنُّ اَلسّٰاعَةَ قٰائِمَةً» عقيده ندارد که قيامت بر پا شدني است، «وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنىٰ» ميگويد: و به فرض مثال اگر قيامت بر پا هم شود، الله تعالي همين طور که در اين دنيا نسبت به من نيکی کرده است، باز در آخرت نيز با من نيکی خواهد کرد.
ابن کثير گفته است: با وجود عمل ناپسند و نداشتن ايمان و يقين، باز از الله آرزو و تمنا دارد. (مختصر ۲۶۷/۳.).

(c) ketabton.com: The Digital Library

دنيا گرايي :

در تعريف دنيا گرايي آمده است كه: «دنياگرايي يعني محبت و علاقه به دنيا داشتن، به شكلي كه انگيزه و محرك رفتار انسان و غايت فعاليت هاي او دنيا باشد». كسي كه فراتر از دنياي محسوس و لذت هاي حسي چيزي را قبول ندارد و انگيزۀ اصلي فعاليت هاي خارجي و ذهني او دنياست و غايتي فراتر از دنيا را در نظر ندارد، از ياد الله متعال و آخرت غافل است، همچو اشخاص تنها زندگي دنيوي را نيت و اراده كرده، و شعاع علم آنها فراتر از دنياي محسوس را شامل نميشود. الله متعال در قرآن عظيم الشأن ميفرمايد: «فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ»؛ (پس، از هر كه از ياد ما روی‌گرداند و جز زندگی دنيا را خواستار نبود، روبگردان.). (آيۀ 29 سورۀ نجم).

همچنين در جاي ديگر ميفرمايد: «يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ»؛ به تمتع و شهوت راني و شكم چراني چون حيوانات پرداختند و گفتند: «زندگي ما جز همين نشه‌اي دنيا ومرگ وحيات طبيعت نيست و جز او كسيما را نمي ميراند». (آيۀ 12 سورۀ محمد) در اين آيۀ مباركه: خوردن كفّار به خوردن چهارپايان تشبيه شده است واين شباهت ميتواند ازچند جهت باشد،

ـ تمام همّت حيوانات همانا رسيدن به غذاست وبس. «وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيا» (سوره نجم آيه: 29)

ـ همان طوري كه چهارپايان ازگرفتن مسؤليت غافل اند، كفّار هم از قيامت و مسئوليّت غافلند. طوري كه قرآن عظيم الشأن در (سورۀ اعراف آيه 179.) ميفرمايد: «أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ»

ـ حيوانات، سر چشمه غذا را از اينكه غذاي شان از حلال بدست آمده ويا از حرام نميدانند، و اصلاً براي شان فرق هم نميكنند. همينطور برخي از انسانها نيز در فكر حلال وحرام نيستند، و مطابق فرموده قرآن عظيم الشأن، به ارث و مال بی زحمتی رسيدند، بدون توجّه به حقوق ديگران در آن تصرّف وبه خوردن آن مصروف ميشوند:«وَ تَأْكُلُونَ التُّراثَ أَكْلًا لَمًّا»(سورۀ فجرآيه:19).

شكم پرستی، برجسته ترين نفسانيّات انسان است، زيرا مقام، مال و شهوت، هر چند صباحی به سراغ انسان می‌آيد، ولی شكم دائماً مزاحم است. زندگی كفّار، از نظر ماهيّت حيوانی است و از نظر پايان و فرجام، دوزخی. انسان بايد در ارزيابی ها، خويش هميشه عاقبت‌كار را هم به حساب داشته باشد.

در اين هيچ جاي شكي نيست كه: بهره‌گيری و كاميابی در چهار چوب مقرّرات الهی براي انسان جايز است. (آنچه مورد انتقاد قرآن است، كاميابی های حيوان گونه است) طوري كه ميفرمايد: «يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ» (آيۀ 12: محمد).

بنابر اين، انسان ها دنيا گرا به اصطلاح دنيا پرست: بستگي و دل خوشي شديد وزايد الوصف به نعمت هاي دنيوي مادي داشته وهميشه در فكر امور دنيوي بوده، محرك هيجانات، رفتار ها و حركات و سكون آن ها دنياست و فكر و ذكر آن ها در چار چوب دنياي محسوس دور مي زند؛ و آخرت را اصلاً يا قبول ندارد و يا از آن غافل هستند. چنين افرادي دنياگرا بوده، و اين خصوصيت مذموم آنها را «دنيا گرايي» مي‌نامند.

دنياگرايی عامل غفلت و گاهی انكار روز قيامت مي شود: طوريكه در سورۀ كهف آيه‌ی

(c) ketabton.com: The Digital Library

35 می‌خوانیم که شخصی وارد باغ و بستان خود شد و همین که سرسبزی آن را دید گفت: این باغ از بین رفتنی نیست «ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً»و قیامتی هم در کار نیست «ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً» و اگر مرا در قیامت برگردانند، بهتر از این باغ و بستان خواهند داد «لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها...»در این آیه نیز می‌خوانیم: برخی افراد همین که به رحمتی می رسند قیامت رامنکر میشوند و می گویند: بر فرض اگر قیامتی باشد، بهترین ها از ما خواهد بود.

خواننده گان محترم!

باید به این واقعیت معتقد باشیم که: همه‌ی دارایی و هست و بود بنده از آن الله است و مالك حقیقی اوست. در آیه‌ی 32 فرمود: «جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ» و در این آیه میفرماید: «دَخَلَ جَنَّتَهُ»:

دارایی و نعمت های سرشار، زمینه‌ی غرور است.

- غفلت از خداوند متعال، خود برتر بینی، تحقیر دیگران و فریفته شدن به جلوه های مادّی دنیا ظلم به خویشتن است.
- انسانِ منحرف و غافل، از جماد و نبات بدتر است.
- نباید نعمت هاي دنيوي و برخورداری از این نعمت ها را نباید دایمي، ابدي و جاودانه بحساب آریم. بلکه این نعمت هاي موقتي وزود گزراست.

چهره و سيماي واقعي دنيا در قرآن عظيم الشأن:

قرآن عظیم الشأن در آیات متعددی سیمای دنیا و زندگی دنیوی را اینگونه به ترسیم گرفته است:

- دنیا کم و ناچیز است. طوریکه میفرماید «مَتاعُ الدُّنْيا قَلِيلٌ» (نساء، 77)
- دنیا فانی وزود گزراست، یعني دنیا عبورگاه است نه توقفگاه. «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ» (آنچه نزد شماست به پایان می رسد، وآنچه نزد خداست باقی و پایدار است. (سوره نحل، 96).

دنیاگرایی جز لهو و لعب نیست. «وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ﴿64﴾». (این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازیچه نیست و اگر بدانند، زندگی حقیقی، همان سرای آخرت است). (سوره عنکبوت آیه: 64.)

- دنیا وسیله فریب است. «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ...مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ». (بدانید که زندگانی پستِ دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی و زینت طلبی و فخر فروشی در میان خود و افزون طلبی بر همدیگر در اموال و فرزندان نیست... و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست. (حدید، 20).
- دنیاگرایی مانع آخرت طلبی میشود. «أَرَضِيتُمْ بِالْحَياةِ الدُّنْيا مِنَ الْآخِرَةِ فَما مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴿38﴾» (توبه آیه: 38) (آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ پس بدانید بهره‌ی زندگی دنیا در (برابر) آخرت، جز اندکی نیست.)
- دنیا، دلربا است.«يا لَيْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِيَ قارُونُ»(ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده، برای ما نیز بود. براستی که او بهره‌ی بزرگی (از نعمت ها) دارد.) (قصص آیه: 79)

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواننده گان محترم!

- در (آیهٔ 20: سورهٔ حدید» میخوانیم که: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَباتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً وَ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ» (بدانید که زندگانی پستِ دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی و زینت طلبی و فخر فروشی در میان خود و افزون طلبی بر همدیگر در اموال و فرزندان نیست، همانند بارانی که گیاه آن، کشاورزان را به شگفتی وا دارد، سپس خشك شود و آن را زرد بینی، سپس کاه شود و در آخرت، عذابی شدید (برای گنه کاران) و مغفرت و رضوانی (برای اطاعت‌کنندگان) از جانب خداوند است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.).

در این آیهٔ مبارکه پنج خصوصیتي برای دنیا تذکر یافته است که؛ با مراحل پنجگانه عمر انسان مطابقت دقیق وکامل دارد: طوریکه در آن مي خوانیم:

«واعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ)

- لعب و بازی. (کودکی)،
- لهو و سرگرمی. (نوجوانی)،
- زینت و خود آرایی. (جوانی)،
- تفاخر و فخر فروشی. (میانسالی)،
- تکاثر و ثروت اندوزی. (کهن سالی)،

واقعاً: با تمام قوت و واقعیت باید گفت که: دنیا وسیله است نه هدف، بناءً

- در بر خورد با کسانی که دنیا محور و خدا گریزند، تسامح نداشته باشید. طوریکه میفرماید: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيا﴿29﴾» (پس، هر که از یاد ما روی‌گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود، روبگردان.) (آیهٔ 29 سوره نجم)
- از کسانی که به دین الله پشت می‌کنند و حاضر به شنیدن نام الله تعالي و دستورات او نیستند، از آنان باید اعراض کنید. (در اسلام، قطع رابطه با مخالفان و دشمنان جایز است.) طوریکه میفرماید: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنا» (آیهٔ 29 سورهٔ نجم).
- دنیاگرایی، نشانه سطح پایینِ درك و معرفت، برخي از انسانها است. «لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيا... ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»
- کسانی که جز به زندگی دنیا به فکر آخرت نیست از جمله گمراهان اند
- خداگریزی و دنیا محوری، بارزترین نشانه انحراف در انسان ها مي باشد
- خداوند اعمال و نیّات دروني تك تك از بندگان خود را مي داند واز آن واقف است.

وَإِذَاأَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ﴿٥١﴾

و هنگامي که به انسان نعمت عطا مي کنیم [از طاعت و عبادت] روي بر میگرداند و [با کبر و نخوت] از ما دور مي شود، و چون آسیبي به او رسد (براي بر طرف شدنش) به دعاي فراوان و طولاني روي مي آورد.(٥١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَعْرَضَ»: رویگردان مي شود. شکرگزاري و چه بسا دینداري را رها مي‌کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

«نَئَا بِجَانِبِهِ»: خود را از خدا پرستي و دين داري دور مي‌كند. تكبّر مي‌ورزد و مغرور مي گردد. شانه ها را بالا مي اندازد مثل سر را بالا گرفتن نشانه فخر فروشي و استكبار است. مراد از (جانِب) خود انسان يا دوش او است (تفسير: روح المعاني).«عَرِيضٍ»: وسيع. مراد دراز و فراوان است. البتّه دعاي شخص كافر يا سست ايمان، بدين هنگام جنبه گلايه از خدا و ناشكري دارد و بيشتر جزع و فزعي است بر از دست دادن نعمت و براي عودت دادن آن. يا اينكه در وقت ثروتمندي متكبّر و مغرور مي شود، و در وقت فقر و فاقه متضرّع و زبون، و در هر دو حالت تنها متوجّه دنيا است. بالاخره دعايش براي دنيا است نه براي خدا. («ترجمهٔ معاني قرآن،»).

تفسير:

واقعيت اينست كه: سرشت و طبيعت انسان منكر و ناسپاس، الله متعال را در حين بلا و مصيبت می شناسد و در زمان رفاه وآسايش او را فراموش می‌كند.

امام رازی ميفرمايد: «عريض» و «غليظ» برای شدت عذاب استعاره شده است. (تفسير كبير ۱۳۸/۲۷.).

طوريكه ياد آور شديم كه خصوصيت انسان همين است در وقت كه به سختي و دشواري دچار شود، در دعا و رجوع به پروردگار بسيار مي‌كوشد تا سختي دور شود و مشكل وي مرفوع گردد؛ يعني در دشواري پروردگارش را ميشناسد و در آسايش انكار مينمايد. بلي! شيوه كار كافران و مسلماناني كه ثبات قدم ندارند، اين چنين است.

در شان نزول اين آيهٔ مباركه مي نويسند كه در باره، كفاري مانند وليد بن مغيره و عتبه بن ربيعه نازل شد.

كلمهٔ «نَأى» به معنای دور شدن است؛ و هرگاه با كلمه «جانب» بكار رود، كنايه از تكبّر و غرور است. «نَأى بِجانِبِهِ» يعنی به خاطر نعمت و رفاه مغرور شد و متكبرانه خود را كنار كشيد. كلمه‌ی «عَرِيضٍ» به معنای پهن و كنايه از دعای زياد است.

هچنان بايد گفت كه: نعمت ها از پروردگار با عظمت است طوريكه در كلمه: «أَنْعَمْنا» ولی حوادث تلخ نتيجه عملكرد يا خصلت های بد خود انسان است.

در جمله «مَسَّهُ الشَّرُّ» آيه مباركه آمده است.

خواننده گان محترم !

در آيات متبركه (52 الي 54) به بحث: تفكر و انديشيدن در نشانه هاي عظمت پروردگار با عظمت وجلب اهتمام انسان در درون خود، پرداخته، طوريكه ميفرمايد:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴿۵۲﴾

اي پيامبر! براي كافران بگو: به من خبر دهيد: اگر [قرآن] از سوي خدا باشد و سپس شما به آن كافر شويد، چه كسي گمراه تر ازآن خواهد بود كه در مخالفتي دور [از منطق و صواب] قرار دارد؟(۵۲).

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴿۵۳﴾

به زودي نشانه هاي قدرت خود را در اطراف عالم و (هم) در نفس خود شان به آن ها نشان خواهيم داد تا براي ايشان روشن و ثابت شودكه يقيناً او حق است. آيا كافي نيست كه پروردگارت بر هر چيزي گواه باشد؟ (۵۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴿٥٤﴾

آگاه باش! كه آنان نسبت به ديدار [قيامت و محاسبه اعمال به وسيله] پروردگارشان در ترديدند. [و] آگاه باش! كه يقيناً او به همه چيز [با قدرت و دانش بي نهايتش] احاطه دارد. (٥٤).

تفسير:

يعني آنها بر اين باور وعقيده فريب خورده خويش ايستاده كه آنان هيچگاه به الله متعال ديدار وملاقات نخواهد كرد و بحضور او حاضر نخواهند شد حال آنكه الله متعال هر وقت هر چيز را احاطه كرده است اين مردم هيچگاه از احاطه و تصرف او برآمده نميتوانند، اگر بعد از مردن ذرات بدن آنها در خاك مخلوط و يا در آب منحل شود و يا در هوا منتشر گردد باز هم علم و قدرت الله تعالي بر هر ذره محيط است به آنها را جمع كرده سر از نو زنده كردن نزد او تعالي هيچ اشكال ندارد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

(c) ketabton.com: The Digital Library

مکثی بربعضی از منابع و مأخذها

1 - **تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

2 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر:(فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.

3 - **تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاًبه زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

4 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی -12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.)

5 - **البحر المحیط في التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.

6 - **تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهوربه ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسّر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید:ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است.

7 - **تفسیر بیضاوی:**
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمربیضاوی (متوفی سال 791 هـ)

8 - **تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین»:**
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است .

9 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمدبن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سدهٔ سوم قمری است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

10 - تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی 741ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

11 - تفسیر صفوة التفاسیر:
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشّاف، قرطبی، آلوسی ، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل اورده است.

12 - تفسیر ابو السعود:
«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلی مزایا الکتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعودمحمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.

13 - تفسیر فی ظلال القرآن:
تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

14 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن ـ تفسیر القرطبی:
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

15 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرّم دل:
نام کامل تفسیر نور: «ترجمۀ معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399هجری).

16 - تفسیر المیسّر:
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17 - تفسیر معارف القران :
مولف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18 - تفسیر خازان:
نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیرالخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد.)

19 - روح المعانی (آلوسی):
تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق)

20 - جلال الدین سیوطی:
«الاتقان فی علوم القرآن «تفسیر الدار المنثورفی التفسیر با لمأثور»مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م)

21 - زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:
مؤلف: الزَجَّاج أو أبو إسحاق الزجّاج أو أبو إسحاق إبراهیم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری - 311 هجری 855 -923 - میلادی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

22 - تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده،مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسي المحاربي (المتوفی: 542 هـ)

23 - تفسیر قَتادة :

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بَصْری (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ، ۶۸۰- ۷۳۶م) شیخ قتادة ازجمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظهٔ او در طول تأریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24 - تفسیر بیضاوی:

تفسیر البیضاوی (انوار التنزیل واسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9ذیحجه 538 هـ)این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریربن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29 - صحیح مسلم – و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود.وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیرة بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می‌آید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

31 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمۀ اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7.).

ترجمه وتفسیر جزء بیست و دوم (22)،
بیست و سوم (23) و بیست و چهارم (24)

تتبع ونگارش:
امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
و مسؤل مرکزفرهنگی د حق لاره - جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library